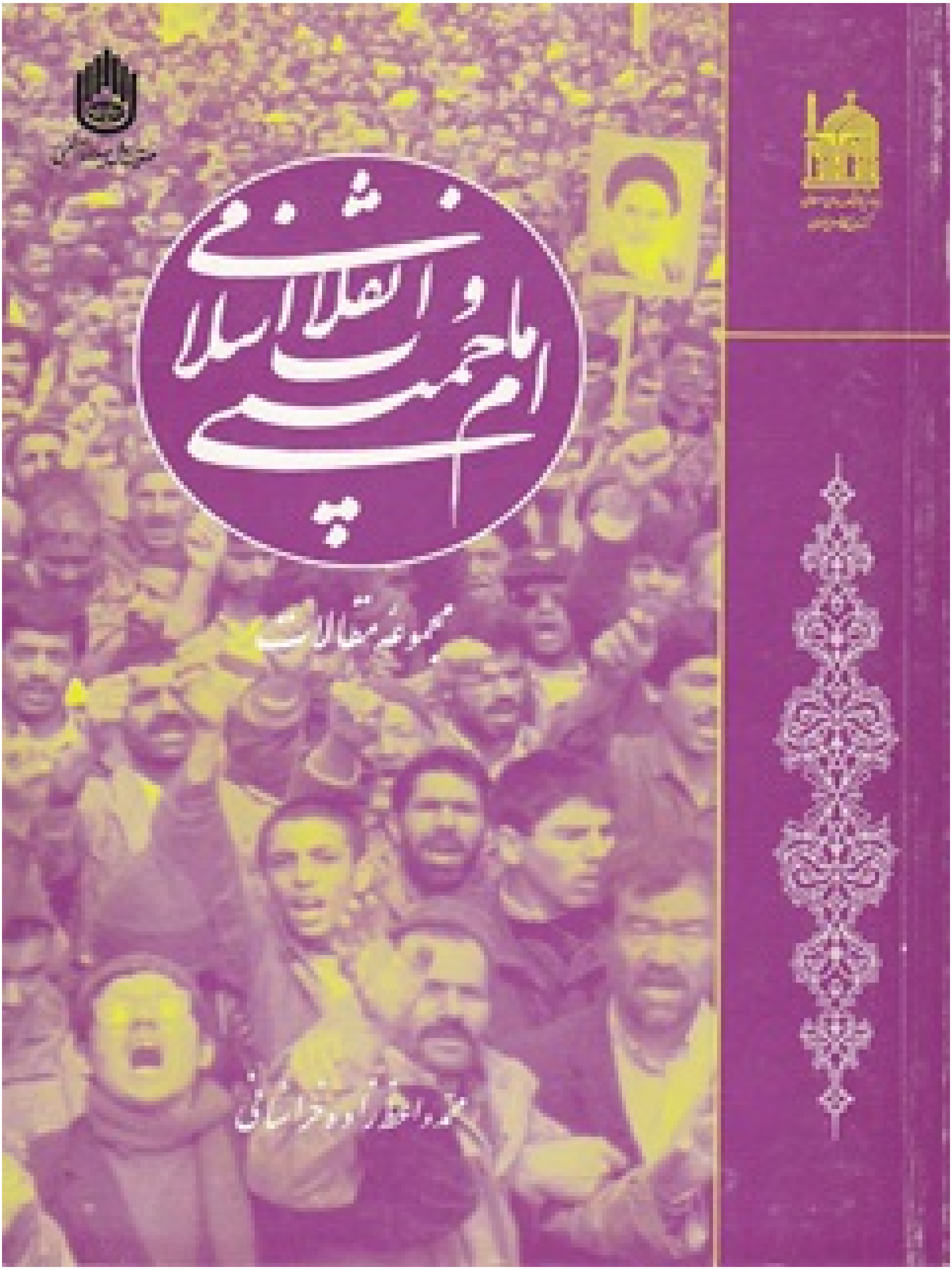

امام خمینی و انقلاب اسلامی
مجموعه مقالات

بسم الله الرحمن الرحیم

امام خمینی و انقلاب اسلامی: مجموعه مقالات

نویسنده:

محمد واعظ زاده خراسانی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام خمینی و انقلاب اسلامی: مجموعه مقالات

مشخصات کتاب

سرشناسه : واعظزاده خراسانی، محمد، - ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور : امام خمینی و انقلاب اسلامی: مجموعه مقالات/ محمد واعظزاده خراسانی

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : ص ۳۵۹

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۲۵۷-۱۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۲۵۷-۱۱۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی:Imam Khomeini and Islamic revolution.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸ - ۱۲۷۹ -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع : ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - مقاله ها و خطابه ها

موضوع : ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ - - مقاله ها و خطابه ها

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : DSR۱۵۷۶/و۲الف ۸ ۱۳۷۸

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۲۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۲۳۶

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

۲۰ - جهان اسلام و مشکلات آن… ۲۶۵

ص:۶

۱: درآمدی بر مجموعه مقالات «امام خمینی و انقلاب اسلامی»

برای این مجموعه از مقالات خود، به نظرم رسید نام «امام خمینی و انقلاب اسلامی» را برگزینم. زیرا بخش عمده آنها به یکی از این دو عنوان اختصاص دارد. چند مقاله هم راجع به «جهان اسلام» است که آنها نیز در فضای انقلاب اسلامی و در راستای حاکمیت انقلاب، و الهام گرفته از افکار بلند امام خمینی و به منظور پیاده کردن آرمانهای والای آن امام بزرگوار نوشته شده است. به نظر می رسد این دو عنوان «امام خمینی» و «انقلاب اسلامی» از هم قابل تفکیک نباشند، هر جا نام امام خمینی هست نام انقلاب اسلامی مطرح است، و از شنیدن یکی از این دو عنوان دیگری به ذهن تداعی می نماید. مسلماً این دو عنوان، برای همیشه هم در تاریخ اسلام و جهان، با هم ثبت و ضبط و تجزیه و تحلیل خواهد گردید و به همان اندازه که تاریخ، به انقلاب اسلامی، و آثار و تبعات ناشی از آن، اهمیت می دهد به همان نسبت، و شاید بیشتر از آن، برای «امام خمینی» عظمت قائل می شود، زیرا او را بنیانگذار و سلسله جنبان این انقلاب باشکوه می داند. امام خمینی مرد قرن است، انقلاب اسلامی هم، انقلاب قرن است. امام خمینی، در پایان قرن

چهاردهم هجری قمری، و آغاز قرن پانزدهم بطور حتم، مجدّد اسلام به شمار می آید، انقلاب

اسلامی هم، احیای تفکر اسلامی و تجدید حیات سیاسی و فرهنگی اسلام در این قرن و سرفصلی روشن و غیرقابل تردید در تاریخ اسلام است که باید آن را مبدأ تاریخ مقطعی ایران و اسلام قرار داد و زمان و حوادث را با قبل و بعد از انقلاب مشخص کرد. مروری بر تحولات و انقلابات اسلامی

در اسلام، تحولات و انقلابات بسیاری رخ داده است که هر کدام از آنها به نسبت اهمیت وقدرت تأثیر خود، در سرنوشت اسلام و مسلمین مؤثر افتاده است چه تأثیر مثبت و چه تأثیر منفی زیرا به نسبت نزدیکی به اسلام و تبیین صحیح از مفاهیم آن، اوضاع واحوال مسلمین را به پیش برده

و چهره اسلام را نیکو جلوه داده است، یا به عکس، به نسبت دوری از مفاهیم و حقایق اسلامی، در وضع مسلمانها تأثیر نامطلوب گذارده و چهره ای ناپسند، از اسلام ترسیم نموده است. در اینجا مجال آن نیست که یک یک انقلابات و تحولات مهم و مؤثر تاریخ اسلام را ارزیابی

کنیم، که خود نیاز به تألیف یک یا چند کتاب دارد، تا حق هر انقلاب را ادا و حدود کاربرد و تأثیر منفی یا مثبت آن را روشن کند، ما تنها فهرستی از آنها را یاد می کنیم با اشاره به برخی از آثار هر کدام. اولین تحول مهم در تاریخ اسلام، هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه بوده است، که اسلام را از انزوا بیرون آورد و برای اسلام در صحنه سیاسی جهان، جایی باز کرد و به همین خاطر به اشاره علی علیه السلام مبدأ تاریخ اسلام قرار گرفت. دوران پس از هجرت را باید دوران حاکمیت اسلام و تشریع قوانین اجتماعی و سیاسی و بلکه تشریع بخش عمده احکام عبادی دانست، این تحول، در آیات و سوره های مکی و مدنی و در قوانین اسلامی، کاملاً ـ مشهود است و شرح آن معمولاً ـ هنگام بیان فرق این دو دسته از آیات و سور قرآنی، و گاهی، در مسأله ناسخ و منسوخ و نیز در «تاریخ فقه» در دوران نخست: (دوران تشریع) تحریر می گردد. دومین تحوّل، رحلتِ رسول اکرم صلی الله علیه و آله است در سال یازدهم هجرت، و استقرار نظام خلافت و پیامدهای آن مانند ارتداد بسیاری از قبایل عرب و جنگهای مسلمانها با اهل ردّه (مرتدین) در درونِ جزیره العرب، و آغاز فتوحات اسلامی در بیرون از جزیره العرب بخصوص در شام و عراق و ایران.

از آنجا که نظام خلافت به عقیده شیعه، عدول از نظام امامت و سرپیچی از نص خدا و رسول

بوده است، دیدگاه شیعیان نسبت به آن منفی است، اما اهل سنت با استناد به مبارزه قاطع نظام خلافت با حرکت ارتداد و پیشرفتهای پیاپی لشکر اسلام در شرق و غرب جزیره العرب و به تصوّر این که خلافت ناشی از شورای اهل حلّ و عقد بوده است، آن را یک ارزش شمرده اند. شیعه معتقد است که اگر پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نظام امامت استقرار می یافت، حقایق و معارف و احکام اسلامی و مفاهیم قرآنی روشنتر می شد، زمینه اختلافات فقهی و سیاسی از میان می رفت و یا کم رنگ می گردید. و در نتیجه، سرنوشت جهان به گونه دیگری رقم می خورد، که بررسی این مطلب نیازمند بحثی

مستوفا است. تحول سوم، قیام مردم علیه خلیفه سوم و استقرار خلافت بر علی علیه السلام بود. گرچه از دیدگاه تاریخی، علی علیه السلام با اصرار و بیعت مردم به خلافت رسید و نه با معیار نصّ و براساس نظام امامت، ولی شیعیان بر این عقیده اند که این تحول، برگشت مردم از باطل به حق یعنی همان نظام امامت بوده است. و بدین ترتیب پس از گذشت سالها از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار دیگر اسلام در مسیر واقعی خود قرار گرفته است. و این مطلب نیز بحث دامنه داری را می طلبد.

در هر حال، اگر علی علیه السلام از دیدگاه جمهور مسلمانها، خلیفه چهارم بوده و هست، و از لحاظ تاریخی خلافت او، امتداد خلافتهای پیش از آن بوده است و او با همان معیار معمول خلافت روی

کار آمد و نه با معیار نصّ، و براساس نظام امامت، در عین حال، شیعیان خاصِّ آن حضرت، قبل از ایام خلافت، او را امام می دانستند و در حال خلافت هم به دیده امامت (و نه خلافت) به او می نگریستند و باید گفت: خلافت علی علیه السلام، هر دو گروه اکثریت و اقلیت را با دو دیدگاه مختلف راضی و خشنود کرده بود. و علی القاعده باید مسلمانها در دوران خلافت علی علیه السلامروزگار خوشی را طی کرده طعم شیرین نظام ارزشمند اسلام را می چشیدند. ولی به عکس، با توجه به کیفیّت روی کار آمدن او پس از قتل خلیفه پیش از وی و با توجه به وقایع تلخی که گروههای مختلف ناکثین و قاسطین و مارقین پدید آوردند و با انگیزه های گوناگون جامعه اسلامی را درگیر سه جنگ خونین (جمل، صفّین و نهروان) کردند، علی علیه السلامفرصت نیافت چنان که می خواست به اهداف والاـ و بلند خود برسد و به دنبال آن، سرانجام در محراب عبادت به شهادت رسید و مسلمانها با شهادت

علی علیه السلام پا به دوران تاریک و تلخی گذاشتند که قریب یک قرن ادامه یافت: دوران حکمرانی «بنی امیّه» با دو تیره «سفیانی» و «مروانی»اش. تحوّل چهارم، بنابراین، آغاز خلافت «بنی امیه» است که نه تنها شیعیان خاص علی، که دوستان و طرفداران عام اهل بیت یعنی اکثریت قریب به اتفاق مسلمانها، از آن رنج بردند. هر چند در همین دورانِ استبداد سیاسی و قومی، که رنگ نژادی و برتری عرب بر عجم، به خود

گرفت، دامنه فتوحات اسلام در اطراف کشور اسلام، بخصوص در غرب آن، تا اندلس، ادامه یافت و همین امر باعث گردید که عده ای از مورخان اسلام، این دوران را مثبت ارزیابی کنند که خود قابل تجزیه و تحلیل و جای تأمّل است. به نظر می رسد در این دوران، ظواهر اسلام حاکم بوده و نه روح اسلام و باطن آن. به هر حال، این دوران، با همه تحوّلات مثبتِ کم و منفی بسیار و حوادث بسیار تلخ آن، با انقراض خلافت «اموی» و روی کار آمدنِ خلافت «بنی عباس» سپری گردید. تحول پنجم، استقرار خلافت بنی عباس بود با گرایش و تظاهر به دوستی اهل بیت پیغمبر، نه، بلکه به نام «اهل بیت علیهم السلام» و به داعیه حکومت فردی از آل محمّد که مورد رضایت مسلمانها باشد (رضی من آل محمد). بنی عباس به یاری ایرانیان و با گرایش به فرهنگ ایرانی، روی کار آمدند، که شرح آن از بُعد سیاسی و فرهنگی در کتابها آمده است. از جمله در کتاب پرتو اسلام نوشته «دکتر احمد امین» مصری. خلافت آل عباس، با همه تبعات تلخ و شیرین آن، به جای گسترش سیاسی و پیشرفت در فتوحات اسلامی که قبلاً اتفاق افتاده بود، مبدأ تحول فرهنگی عظیمی در اسلام گردید، زمینه تألیف و تأسیس و پیشرفتِ علوم اسلامی و آشنایی با فرهنگ وعلوم یونانی و ایرانی و هندی و مصری و

دیگر ملل را فراهم کرده و سرانجام باعث آغاز کار تألیف و تصنیف در اسلام گردید. پیشرفت این حرکت فرهنگی، تقریباً تا سه قرن ادامه داشت و پس از قرن چهارم تدریجاً دچار رکود و درجا زدن

گردید و با حمله «مغول» در قرن هفتم رو به ضعف و انقراض رفت. خلافت عباسی، نه تنها باعث رونق بازار علم و دانش برای جمهور مسلمانها و اهل سنت گردید،

که برای پیروان اهـل بیت نیز – برخلاف خواست دستگاه خلافت – منشأ خیر شد. ما می دانیم که در دوران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام (نیمه اول قرن دوم) روایات و افکار اهل بیت نضج گرفت و در محیط علمی، رسمیت پیدا کرد، به طوری که در قرن سوم و چهارم با مذاهب دیگر رقابت می کرد. من در یک مقاله که در شماره ۳۲ همین نشریه تحت عنوان «نقش امام صادق در نهضت علمی اسلام»

چاپ شد، به شرح این حقیقت پرداخته ام. از لکه های ننگ و تاریکِ دوران «بنی عباس» همان به شهادت رسانیدن امامان معصوم و اولاد

پیغمبر به دست خلفا و نیز گسترش بساط لهو و لعب و شهوترانی و میگساری است کما این که از تاریکترین نقاط دوران «بنی امیه» فاجعه کربلا و پس از آن فاجعه شهادت «زیدبن علی بن

الحسین»است که هر کدام، اثر خود را گذاشت: شهادت امام حسین، به حکومت «آل ابی سفیان» و شهادت «زیدبن علی» به حکومت «آل مروان» پایان داد. و هر دو جنایت و جنایات مشابه آن، زمینه را برای تبلیغات «آل عباس» و روی کارآمدن آنان فراهم کرد. تحول ششم، در اوایل خلافت «آل عباس»، با حدود نیم قرن جلو و عقب تحوّلی با دو گرایش متضاد، در غرب جهان اسلام اتفاق افتاد: اول، روی کار آمدن «امارت اموی» در اندلس با فرار یک تن از «بنی امیه» به نام «عبدالرحمن داخل» از دست «منصور دوانیقی» به «اندلس» و تأسیس حکومت

مستقل از خلافت عباسی در آنجا است که باعث رونق بازار علم و فرهنگ و تمدّن اسلامی بسیار

جالب و جاذب گردید و آثار آن تا قرن پنجم و تا انقراض دوران «امارت» و یا «خلافت» اموی در اندلس، و حتی تا نیمه قرن نهم هجری، و انقراض حکومت اسلامی و «غروب اسلام در اندلس»

ادامه داشت و شرح آن را باید در کتابهای مربوط به اسلام در اندلس، از جمله کتاب با ارزش تاریخ دولت اسلامی در اندلس تألیف «محمد عبداللّه عنان» و ترجمه «عبدالمحمد آیتی» در ۵ مجلد، ملاحظه کرد. این اتّفاق عجیب پلی میان اسلام و اروپا و وسیله آشنایی اروپا با

«فرهنگ اسلامی» گردید. باری، این تحول عظیم سیاسی و فرهنگی، عمدةً گرایش اموی و سنّی داشت. اما اتّفاق دومی که با گرایش شیعی و با عاطفه خاص به اهل بیت و به وسیله این خاندان، در غرب اتّفاق افتاد، همانا نهضت علوی «ادریسیان» بود در غربی ترین نقطه افریقای اسلامی (کشور مغرب کنونی) که توسط

«ادریس بن عبداللّه بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام» رخ داد و هر چند فکر فقهی و مذهبی آنان، سنّی بود، با مذهب مالکی، اما با عواطف شدید به اهل بیت توأم بود که تا عصر حاضر

این عواطف در مغرب بشـدّت بچشم می خورد و آنـان خود را شـیعه می داننـد. همین عواطف و تمایلاـت به اهـل بیت، باعث گردید که اکثر سلسله های حاکم بر مغرب پس از ادریسیان، از میان

ص:۱۰

علويین و «بنی الحسن» پدید آیند، از جمله سلسله علوی کنونی با حدود چهارصد سال سابقه. کمی پس از آن در شرق و اواسط افریقا سلسله های خوارج با گرایشهای افراطی و غیرافراطی (در لیبی و الجزایر) پیدا شدند و یک تیره از آنان (آل رستم) چندی حکمرانی داشتند که آن نیز در این زمان تحوّلی در افریقای اسلامی به شمار می آمد. رقابت و درگیری این دو گرایش در میان حاکمان اندلس و حاکمان مغرب، تا چند قرن ادامه

داشت و همچنین، بین حاکمان مغرب با طرفداران خلافت عباسی و با گروههای خوارج که گفتیم در افریقا روی کار آمده و از میان رفتند ولی پیروان آنان در الجزایر و تونس و لیبی هنوز باقی هستند، کما این که بقایای خوارج به نام «اباضیه» در کشور عمان هنوز حاکمیت دارند. ولی بطور کلی نقش این فرقه در قرون بعد از سه قرن اول کمرنگ بوده است و تنها یک تیره از آنان یعنی «اباضیه» که از همه تیره های خوارج معتدلتر هستند تاکنون باقی مانده اند. این تضادهای سیاسی و فکری و فرهنگی، در میان مسلمانان افریقا، تا عصر حاضر، قابل لمس

است، هر چند بجز کشور مغرب، در نقاط دیگر افریقا چندان مشهود نیست. البته در مغرب، حرکت موحّدین رنگ شیعی داشته با گرایش «سلفی گری» که شرح آن مفصّل است و آثار آن کم و بیش مشهود می باشد. تحول هفتم، که در جهت گسترش فرهنگ «اهل بیت» اتفاق افتاد، همانا استقرار دو قدرت سیاسی با فرهنگ شیعی، در شرق و غرب جهان اسلام بود. در آغاز قرن چهارم: در شرق، به قدرت

رسیدن «آل بویه» در ایران و در «بغداد» مرکز خلافت اسلامی، که تا نیمه قرن پنجم ادامه داشت. اما در غرب، استقرار خلافت و امامت «فاطمیین» بود که از وسط شمال افریقا «تونس کنونی» آغاز و در «مصر» مستقر گردید و تا قرن ششم ادامه یافت. از قدرت «آل بویه» عمدهً شیعیان اثنی عشری سود بردند و حوزه های علمی شیعه در همه جا و از همه بیشتر در بغداد مرکز خلافت رونق پیدا کرد که در تاریخ تشیع به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است و علوم مذهب «شیعه» عمدهً در همان شهر رواج و گسترش یافت و تألیف و تدریس می گردید. اما به قدرت رسیدن «فاطمیین» در غرب جهان اسلام، براساس فکر و اندیشه «باطنی گری» و به نام «اسماعیلیه» بود و گرچه این فکر، حتی در قلمرو حکومت «فاطمیین» فراگیر نگردید، اما محبّت و علاقه به اهل بیت پیغمبر را در غرب جهان اسلام، و بلکه در شرق گسترش داد که تاکنون آثار آن در مصر باقی است. تحولات ناشی از حرکت «اسماعیلیه» در شرق اسلامی با حمله مغول و سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هجری قمری، و اندکی پس از آن در سوریه، ادامه داشت و کم کم افول نمود، و به صورت اقلیت متفرق در هند و افریقا و ایران و یمن باچند فرقه و عمدهً با دو فرقه «بُهره» و «آقاخانیه» تاکنون، به حیات خود ادامه می دهد و هیچ نقش سیاسی و فرهنگی بارز و آشکاری

به عهده ندارد. برخلاف گرایش «شیعی امامی» که پس از «آل بویه» تا عصر حاضر همواره نقش مهمی را بازی می کرده که اثر آن را در تحولات پس از حمله مغول، خواهیم دید. فرق آشکار دیگر این دو نهضت و حرکت شیعی، علاوه بر گستردگی علوم اسلامی با تمام شعباتش در مذهب امامیه از فقه و تفسیر و حدیث و رجال و جز آن و به علاوه ازدیاد پیروان آن در شرق و غرب عالم اسلام و به علاوه ادامه قدرت آن تاکنون در ایران، آن است که فرقه اسماعیلیه از آغاز، به ترور و خشونت دست زد در حالی که طائفه امامیه همواره آرامش و امانت و متانت و دعوت خود را از راه علم و دانش و منطق، رعایت نموده و می نماید و شاید همین امر سرّ بقاء و راز پیشرفت آن باشد، با این که سنّت مبارزه خود را با حکومتهای جور همواره حفظ کرده و هیچگاه تن به سازشکاری نداده است. تحول هشتم در تاریخ اسلام، که سرنوشت اسلام و مسلمین را از لحاظ سیاسی و فرهنگی دگرگون کرد و اسلام را رو به انحطاط برد، همانا از حمله مغول در سال ۶۱۶ قمری و عمدةً پس از سقوط «بغداد» و انقرض خلافت «آل عباس» در ۶۵۶ آغاز می شود. درباره آثار و تبعات منفی بسیار و مثبتِ اندک و غیرقابل ذکر این تحول، سخن بسیار گفته اند و هنوز هم جای بحث دارد. بطور کلی، قدرت سیاسی اسلام، صددرصد و بخش عمده آثار علمی و دستاوردهای فرهنگی چشمگیر مسلمانها به دست مغول از میان رفت، منش و شخصیت اسلامی و اخلاق و آداب و سنتهای به جای مانده از صدر اسلام تا آن هنگام و همچنین، مواریث قرون گذشته مسلمانها که دست آورد همه ملل اسلامی بخصوص ایرانیان و مصریان و دیگر عربها بود، از میان رفت و به عقیده برخی از مورخان بزرگ، خودباختگی و انحطاط روحی مسلمانها از آن هنگام آغاز شد و تا دوران

کنونی همچنان آثار آن باقی است. از لحاظ سیاسی، شیرازه سیاست و معیار وحدت امت اسلام که در خلیفه بغداد متمرکز بود از

میان رفت، هر چند اقلیتهایی در اینجا و آنجا، در شرق و غرب اسلامی، تسلیم آن خلافت نبودند،

ولی به هر حال، خلافت بغداد قدرتی برای اسلام شمرده می شد. پس از آن، در شرق اسلام،

حکومتهای متفرق و متضاد با گرایشهای مختلف سنی و شیعی و با مذاهب گوناگون فقهی و کلامی و نظامهای متفاوت سیاسی و به نامهای گوناگون پی درپی به وجود آمدند و ازمیان رفتند، هر چند قدرت عمده در شرق از آنِ سلاطین ایرانی و ترک نژاد بود. غرب جهان اسلام، نیز وضعی مشابه

داشت، هر چند عنصر عربی و تفکّر «سنّی» بر آن غلبه داشت که تاکنون ادامه یافته است.

تحوّل نهم، این وضع، تا حدود دو قرن و اندی ادامه داشت، تا به طور معجزه آسا و در ناباوری تمام، دو نظام نیرومند با دوگرایش «شیعی و سنی» تدریجاً در شرق و شمال جهان اسلام، رخ نمود،

و بعداً نظام سومی به آن دو، در شرقی ترین جهان آن روز اسلام (شبه قاره هند) پیوست. اول، نظام سلطنت و امارت و (بعداً خلافت) «آل عثمان» در آسیای مرکزی (ترکیه) کنونی در

حدود «یک قرن» پس از انقراض «خلافت عباسی» با گرایش شدید سنّی بود، که پس از سیطره «سلطان سلیم» (۹۲۳ ه . ق) بر سوریه و مصر و عربستان، رسماً به عنوان «نظام خلافت اسلامی»

شناخته شد و تدریجاً جای خلافت بغداد را گرفت و تا ناف اروپا و افریقا قلمرو قدرت سیاسی و فرهنگی خود را گسترش داد. خلافت عثمانی تا چند قرن در جهان اسلام، حرف اول را می زد تا این که پس از جنگ بین الملل اول، در ثلث اول قرن چهاردهم هجری قمری با نیرنگ اروپاییها و عمدةً «انگلیس» از هم پاشید و قلمرو آن به بیش از ۲۰ کشور عربی و یک کشور ترک، تقسیم گردید.

این نظام سنّی اسلامی، از لحاظ سیاسی بسیار قوی ولی از لحاظ فرهنگی، چشمگیر نبود اما

در هر حال، در پیشبرد فکر اسلامی سنّی و حمایت از اسلام، ظرف چند قرن، نقش عمده را به عهده داشت. دوم، نظام پادشاهی صفویه در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری قمری، در ایران اسلامی

باگرایش شدید و مفرط «شیعی اثنی عشری» و با ضدیت آشکار با گرایش «سنّی» و با درگیریهای

فراوان با همتای سنّی خود «خلافت عثمانی». سلطنت صفویه با ادعای سیادت و انتساب به اهل بیت پیغمبر (که بعداً مورد بحث مورّخان قرار گرفت و طرفداران و مخالفان فراوان پیدا کرد) داعیه حمایت صددرصد از مذهب شیعه امامیه داشت و بدان عمل می کرد. این نظام، از لحاظ سیاسی تدریجاً دوشادوش نظام «عثمانی» در بخش عمده شرق اسلام تا ماوراءالنهر و آسیای وسطی و تا مرزهای هند گسترش پیدا کرد. اما از لحاظ فرهنگی، فرهنگ و فکر شیعی را گسترش داد، به طوری که پس از دوران طلایی آل بویه هیچ گاه فرهنگ و علوم شعیه امامیه تا این پایه گسترش نیافته بود. علوم فقه و اصول، حدیث و روایت و رجال، کلام و فلسفه و عرفان، فوق العاده پیشرفت کرد البته با فکر شیعی و با تعهد به مذهب اهل بیت (مذهب امامیه اثنی عشریه). هر چند نظام سلطنت صفوی پس از حدود دو قرن با حمله ازبکهای متعصّب به ایران و تصرف پایتخت ایران (اصفهان) از میان رفت اما جای خود را به نظامهای سلطنت شیعی دیگر داد که از همه با دوام تر سلسله قاجاریه بود که در آغاز قرن سیزدهم هجری پدیدار و در نیمه اول قرن چهاردهم توسط «رضاخان پهلوی» منقرض گردید. سلسله قاجار، نسبت به سلسله صفوی، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ فرهنگی ضعیف بود و

بخش مهمی از شمال و شرق کشور را از دست داد. اما نظام سومی که سالهای پس از استقرار نظام «خلافت عثمانی» و نظام سلطنت ایرانی، روی کار آمد همانا استقرار سلطنت تیموریان، خاندان «امیر تیمور» در شبه قاره هند بود با گرایش سنّی و گاهی با تمایلات شیعی که از لحاظ سیاسی نوسان داشت و از لحاظ فرهنگی چشمگیر نبود.

این سلسله، سرانجام در اواخر قرن سیزدهم هجری در تاریخ(۱۲۷۵ه .ق) به دست «انگلیس» از میان رفت و شبه قاره دربست در قبضه آنان قرار گرفت. تا این که در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری

با قیام مردم هند از چنگال استعمار نجات یافت اما آن کشور پهناور، به دو کشور اسلامی، و هندی و بعداً کشور اسلامی هم به دو کشور پاکستان و بنگلادش تقسیم شد، و تاکنون این وضع ادامه دارد و هنوز هم مسلمانها در آن منطقه حساس و پرآشوب، وضع اطمینان بخشی ندارند، آینده آنان در

پاکستان و بنگلادش دچار ابهام و در کشور «هند» بسیار اسف انگیز و یأس آور است «وللّه الأمر من قبلُ و من بَعْد». خدا می داند که سرنوشت اسلام در «شبه قاره هند» به کجا می انجامد، مخصوصاً با نغمه های تازه وهابیت و «سپاه صحابه» که علاوه بر جنگ عقیدتی، دست به اسلحه برده است و جنگ «شیعه و

سنی» و «سنّی و سَلَفی» راه انداخته است. در حالی که این مردم، از لحاظ فرهنگ اسلامی ضعیف، و از لحاظ سیاسی هم، قدرت در دست عناصر «لائیک» است و از سوی آنان با استقرار «نظام اسلامی»

که مسلمانها به آرزوی آن، از «هند» جدا شدند، و بنیانگذاران کشور پاکستان بزرگ، به همین انگیزه مسلمانها را از هندیها، جدا کردند، بشدّت مبارزه می شود بخصوص پس از استقرار نظام اسلامی در ایران. هر چند هواخواهان نظام اسلامی رو به ازدیاد هستند. در همین دوران، قبل و بعد از شبه قاره هند، بسیاری از نقاط اسلامی افریقا و آسیا مستعمره

اروپاییان بود که بعداً راجع به آزادی آنها بحث می کنم. تحول دهم، معمولاً مورّخان ما مشروطیت را در ایران و نیز در ترکیه عثمانی، آغاز یک تحول می دانند، که البته از لحاظ سیاسی و فرهنگی می تواند یک تحول باشد هر چند در هر دو بُعد ضعیف، و از لحاظ سیاسی ضعیف تر بوده و مدت کمی هم به حیات خود ادامه داده است. تقریباً همزمان با یکی دو دهه اختلاف، فکر مشروطیت با تأثر از اروپا و با چاشنی اسلامی در این دو کشور اسلامی اوج گرفت و به نتیجه رسید. در سال ۱۳۲۴ قمری نظام حکومت مشروطه در ایران

و اندی پیش از آن در «عثمانی» رسمیت یافت، اما اسم آن از رسم آن بیشتر بود، و چون اصل فکر از بیگانه بود سرانجام کار به دست حامیان فکر غربی و نظام لائیک، افتاد و علمای دین که اکثراً بشدت از آن به عنوان بخشی از حکومت عادله اسلامی، حمایت می کردند از صحنه سیاست بخصوص پس

از روی کار آمدن رضاخان به کمک انگلیسیها، بیرون رانده شدند بنابراین، این دوران اگر در آغاز، تحول آزادی بخش به شمار می آمد «به نظام استبداد» انجامید، که باید آن نظام را هم به عنوان یک تحول، مورد بحث قرار داد. تحول یازدهم، استقرار استعمار انگلیس و فرانسه در هند و کشورهای عربی و افریقا و استقرار نظام استبداد در ایران و در ترکیه با دو چهره: در ترکیه پس از انقراض خلافت عثمانی و جدا شدن کشورهای عربی و افریقایی از آن، نظام استبدادی «آتاتورک» با گرایش مفرط «لائیک» و بیرون راندن

دین بکلّی از عرصه سیاست و حکومت و سرکوب کلیه حرکتهای اسلامی و جلوگیری از مظاهر دینی و تعطیل مدارس علمی اسلامی و بالاخره گسترش فرهنگ اروپایی با تمام مظاهرش در پوشش

قومیت و ملیت ترکی، روی کار آمد. این وضع در بدنه نظام حکومت و در «سران آن» تاکنون بشدت ادامه دارد هر چند حرکت (آتاتورک) نتوانست اسلام را از میان ببرد و مردم ترکیه همچنان مسلمان هستند و ملزم به آداب و رسوم اسلامی در چهره اروپایی، کما این که فکر اسلام سیاسی هم رو به گسترش است و پیش بینی

می شود که دیر یا زود، سیاست و حکومت به دست طرفداران نظام اسلامی بیفتد. اما در ایران، استبداد رضاخانی با پوشش کمرنگ و مسخره نظام مشروطه، در بُعد سیاسی و

فرهنگی بشدت در جهت ضدیت با اسلام و با فرهنگ و مظاهر اسلامی، پیش می رفت، هر چند پس

از شروع جنگ بین المللی دوم و هجوم «متفقین» به ایران و با فرار رضاخان، این قدرت ضد اسلامی، ضعف پیدا کرد و محمدرضا تا سالها نتوانست دیگر علمای دین و اسلام خواهان را کنترل نماید تا این که با فرار او نیز، این سلسله پنجاه ساله ضد ارزشهای اسلامی هم، منقرض گردید و نظام اسلامی استقرار یافت که اینک، در صدد مقایسه آن با نظامهای گذشته کشورهای اسلامی هستیم. تحول دوازدهم استقرار نظام جمهوری اسلامی؛ هر چند این نظام جمهوری اسلامی، در ایران حاکمیت پیداکرد و به ظاهر تحولی است خاص ایران، اما با توضیحات ما که در این جا به اختصار و در مقالات مندرج در این مجموعه به تفصیل آمده است خواهیم دید که این انقلاب، یک انقلاب

اسلامی فراگیر نسبت به کل جهان اسلام است و به محدوده ایران اختصاص ندارد و ما ترجیح

می دهیم این مطلب را طی چند فراز بیان کنیم. اول زمینه های انقلاب اسلامی

۱- فکر اسلام سیاسی یا اندیشه استقرار نظام اسلامی فراگیر و حکومت اسلامی مستقل، همراه اسلام پدید آمده و پس از هجرت رسول اکرم عملاً ـ در مدینه، به منصّه ظهور رسیده است و پس از آن حضرت، همان طور که قبلاً ـ گفته شد تا قرن چهاردهم به گونه های مختلف و به نامها و عناوین

متفاوت در جهان اسلام جریان داشته است و آخرین پایگاه حکومتی به نام اسلام کشور پهناور

عثمانی بود که با انقراض آن، عملاً حکومتی به نام اسلام دیگر وجود نداشت بجز حکومت آل سعود در عربستان که متظاهر به اسلام و مدعی تعهد به مقررات اسلامی است. ۲- اصولاً ـ ریشه اختلاف فِرَق اسلامی از جمله فرقه های سنّی و شیعه و خوارج با تیره های

مختلف، از صدر اسلام تاکنون، از اختلاف در حکومت نشأت گرفته است وهر کدام از آنها به نحوی از حکومت خاصی حمایت و با نظام حاکم مخالفت یا موافقت داشته است.

۳- کما اینکه تحولات یاد شده در بالا پیش از تحول اخیر یعنی «انقلاب اسلامی» عمدةً از یک نوع فکر سیاسی و یک نوع بینش خاص نظام حکومتی سرچشمه گرفته است. معنی این سخن این نیست که کل اختلافات مذاهب را ناشی از سیاست و در محدوده سیاست

بدانیم بلکه مراد آن است که منشأ اصلی پیدایش فرقه ها، اختلافات سیاسی و دیدگاههای متفاوت

درباره نظام حکومت بوده است که البته پس از پیدایش فرقه ها، هر کدام در قلمرو فقه و کلام راه خاصی را پیش گرفته اند و این اختلافاتِ درون گروهی امری طبیعی است و همه ناشی از اختلاف نظر در حکومت نبوده است. ۴- باری، تفکر سیاسی مذهبی و دینی و نظام حکومت در اسلام، هیچ گاه از اسلام جدا نبوده

است و این پدیده عصری است که نظام لائیک و جدایی دین از سیاست به تقلید از غرب، در بیشتر

کشورهای اسلامی مطرح گردید و عمدةً طرفداران غرب و غربگرایان به آن تن داده اند و از آن حمایت کرده و می کنند. و گرنه در بستر اسلام، حتی در اوایل حمله مغول، فکر حاکمیت نظام

اسلامی، همواره در بین همه مسلمین وجود داشته و جزئی از هویت اسلامی هر مسلمان شمرده

می شده است، و مسلمانها از انقراض خلافت به دست مغول تأسف می خورده اند. حتی حکومتهای

حاکم بر کشورهای اسلامی که گرایش دینی هم نداشته اند برای جلب مردم زیر نفوذ خود، شعار

اسلام می داده اند و پایتخت خود را «دارالخلافه» و پادشاهان خود را «اسلام مدار» و «اسلام پناه»

می دانسته اند. و این خود حاکی از رسوخ و ارتکازی بودن فکر حکومت اسلامی در ذهن عموم

مسلمانها است. ۵- کما این که قیامهای پیاپی اشخاص به نام «مهدی موعود» و گرایش جوامع اسلامی به این

دعوتها همه مؤید این سخن است که مسلمانها همواره در آرزو و با انتظار حکومت صالح اسلامی، به سر می برده اند و به تصور آن که این دعوتها آرزوی آنان را تأمین می کند به آن نداها لبیک می گفته اند. مدعیان مهدویت نیز، که بیشتر آنان از میان اهل سنت برخاسته اند ولی ادعای سیادت و انتساب به اهل بیت را داشته اند، از این آرزوی پنهانی مسلمانها باخبر بودند و دعوت خود را با آرزوهای مردم، هماهنگ می ساختند تا مورد پذیرش عامه مردم قرار گیرد و غالباً هم قرار می گرفت. بررسی تاریخ این قیامها در سراسر جهان اسلام، بخصوص در افریقا این حقیقت را کاملاً روشن

می کند و جای هیچ گونه شک وتردیدی باقی نمی گذارد. ۶- این فکر مقدس حکومت اسلامی، در کشاکش تاریخ اسلام با نشیب و فرازهایی راه خود را

پیمود تا به قرن سیزده و چهارده هجری قمری رسید که عواملی چند زمینه نهضتهای جدید و

متشکلی را فراهم آورد و مصلحان و داعیان بزرگی را به دعوت اسلام وادار کرد. عامل اول، استعمار

یکی از آن عوامل، سیطره سیاسی، نظامی و فرهنگی غرب بر سراسر کشورهای اسلامی بود که قبلاً در تحول یازدهم از آن

سخن گفتیم. انـدونزی و کشورهای شـرق اسـلامی از سه چهار قرن پیش از این، شـبه قاره هنـد از حـدود دو قرن پیش از این، کشورهای اسلامی، قاره افریقا نیز در همین حدود یا

ص:۱۶

کمی جلوتر و عقب تر، به استعمار اروپا درآمدند. کشورهای آسیای وسطی از حدود یک قرن پیش از این، رسماً مستعمره و تحت تصرف روسهای غیرمسلمان قرار گرفت. استعمارگران، هرچه می توانستند درباره مسلمانهای تحت سیطره خود انجام می دادند، دعوت تبشیر مسیحیت در همه جا از شرق و غرب عالم اسلام، مایه استقرار پایه های استعمار غرب بود که در این رابطه کتاب نفیس «التبشیر والاستعمار» قابل ملاحظه است. مساجد و معابد، حوزه های علمیه، عالمان مسلمان و اوقاف اسلامی همه جا مورد تجاوز و تعدی استعمارگران قرار می گرفت. علاوه بر این، در کشورهای

آسیای وسطی از حدود هفتادسال پیش از این، با اصل عقیده دینی اعم از اسلامی و غیراسلامی نبرد می کردند و چند نسل از مسلمانها در فضای الحاد و لادینی نشو و نما نمودند مسلمانان چین، خیلی بیش از چهار قرن تحت سیطره و ستم حاکمان چین بودند. اما کشورهای مستقل مانند ایران، کشور عثمانی، عربستان و برخی دیگر هر چند به ظاهر استقلال

داشتند اما در واقع وابسته بودند و همواره کشورهای روسیه، انگلستان و گاهی هم فرانسه و سالهای آخر امریکا در سرنوشت آنها دخالت می نمودند. آثار شوم استعمار رسمی و آشکار، و غیررسمی و پنهان، در این کشورها روزبه روز ظاهر می گردید و در کلیه آداب و رسوم و فرهنگ و اندیشه مردم نفوذ پیدا می کرد، منابع طبیعی این کشورها به یغما برده می شد و مردم، از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برده ای بیش نبودند.

این عامل استعمار و تبعات تلخ آن، مسلمانان غیور را به تلاش برای خلاصی و رهایی از شر

استعمار وادار می کرد. صدها عالم و سیاستمدار و زمامدار مسلمان را در صد ساله اخیر و حتی پیش از آن می توان نام برد که در حد توان خود، روبه روی استعمار قیام و مقاومت کرده و بسیاری از آنان شربت شهادت نوشیده اند. البته نام چند تن از این رهبران در متن تاریخ بیشتر نیامده و مردم مسلمان تنها از همان چند نفر شناخت دارند، مانند امیر عبدالقادر جزایری، آیه اللّه میرزا محمّدحسن شیرازی، سید جمال الدین

اسدآبادی، آیه اللّه سید ابوالقاسم کاشانی، شیخ محمد عبده، عبدالحمیدبن بادیس، شیخ حسن بنا، سید قطب و چند تن دیگر؛ در حالی که بررسی تاریخ یک یک این کشورهای استعمارزده، نام دهها رهبر ضد استعمار را به ما معرفی می نماید. شمه ای از آنان، در کتاب نهضتهای اسلامی صد ساله اخیر از استاد مطهری و پیش از آن، در کتاب «حاضر العالم الاسلامی» و ترجمه آن «عالم نو اسلام یا امروز مسلمین» و در تاریخ استقلال یک یک آن کشورها به چشم می خورد. به نظر من، تمام این نهضتها و قیامها و پیدایش آن رهبران انقلابی، همه نتیجه سیطره استعمار و

عکس العمل در برابر آن بوده است. چه خوب است باز هم این قیامهای ضد استعماری و آن شخصیتهای انقلابی شناسایی و درباره آنها مقاله و کتاب نوشته شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

عامل دوم، علوم و دانشهای جدید

عامل دیگر این قیامها و نهضتها و پیدایش آن مصلحان، که ناشی از عامل اول است، هر چند یک توطئه عمدی از سوی استعمار به شمار نمی آید، همانا صیانت اسلام و مسلمین بخصوص نسل تحصیل کرده و آشنا با علوم و دانشهای جدید از خطر جلب شدن و هضم شدن در جاذبه آن علوم و دانشها بود که بی قید و بند و بدون کنترل مذهب، در مغز جوانان مسلمان وارد می گردید و با توجه به عدم آمادگی ذهنیات مذهبی آنان برای تلقی صحیح آن دانشها و عدم استعداد آنان برای ایجاد

هماهنگی منطقی بین آن علوم با عقاید اسلامی و متأسفانه با فقدان یا ندرت وجود عناصر عالم و واقع بین در بین مسلمین که بتوانند اذهان جوانان را از شبهات ناشی از ناحیه آن علوم پاک کنند. این عامل در گذشته وجود داشته هم اکنون نیز به حال خود باقی است و عقاید و آداب اسلامی را مورد خطر و هجوم قرار می دهد، و این بخشی از همان تهاجم فرهنگی است که اینک نه تنها در ایران

اسلامی که در سطح جهان اسلام بلکه در میان همه ادیان آسمانی مطرح است و این خطر به قدری

حساس و مهم است که بخشی از راهنماییهای امام راحل و رهبر انقلاب و دیگر شخصیتهای دلسوز

به حال انقلاب را به خود اختصاص داده است و همچنان این جهاد مقدس با «تهاجم فرهنگی» یا به فرموده رهبر انقلاب «شبیخون فرهنگی» ادامه دارد و باید داشته باشد. که آن، آخرین تیر ترکش استعمار و بزرگترین خطر برای اسلام و انقلاب است. عامل سوم، آشنایی با نظامهای غربی

اگر به دیده انصاف بنگریم استعمار غربی هر چند زیانهای فراوان به عالم اسلام وارد آورد در عین حال مایه بیداری مسلمانها هم گردید. مسلمانها رفته رفته با پیشرفتها و علوم ونظامهای غربی آشنا شدند و راه آزادی و استقلال و ترقی و تمدن را که غالباً در نتیجه غلبه جهل و نادانی و سیطره استعمار از یاد برده بودند دوباره به خاطر آوردند و لهذا بسیاری از رهبران مسلمان در قرن سیزده و چهارده مانند سیّد جمال الدّین اسد آبادی از اوضاع و احوال اروپا مطلع و متأثر از حرکتهای سیاسی و فرهنگی آن بودند. بلی این حقیقت را نباید مکتوم داشت اما نکته ای را باید بر آن افزود و آن نکته این است که آشنایی و تأثّر آن رهبران از تمدّن اروپا، به دو گونه ثمر بخشید: صورت اول این که آنان که

عرق و حميّت اسلامی داشتند از ذلّت و عقب افتادگی مسلمانها به خود آمدند و به سنتهای اسلامی

برگشته، مردم را به استقلال و آزادی اسلامی از دست رفته دعوت می کردند که به نظر من سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده و حسن البناء و ابوالاعلای مودودی و در پایان همه امام خمینی را باید از این زمره دانست. آنان از پیشرفتهای اروپا درس آموختند اما در آن غرق نشدند و در قیام خود اصالت منش و شخصیت اسلامی را حفظ کردند هر چند برخی از سخنان سیّد جمال الدّین

اسدآبادی حاکی از دعوت به یک نوع آزادی و دموکراسی غربی است که البته چنان که خواهیم گفت

مسلماً روش او و بسیاری از رهبران اسلامی دیگر با روش امام خمینی فرق داشته است و حکومت

اسلامی بر مبنای ولایت فقیه را در نظر نداشتند بلکه صرفاً استقلال و عظمت از دست رفته اسلام و مسلمین را طالب بودند. صورت دوم آن بود که از غرب روش آزادی و دموکراسی را به همان مشخصات غربی آموختند هر چند به نام اسلام و مسلمین دعوت خود را آغاز کردند اما دیگر طالب برگشت به نظام حکومت

اسلامی نبودند به نظر من بنیانگذاران پاکستان، جناح و دوستانش و از جمله اقبال لاهوری طراحان اصلی استقلال پاکستان، از این زمره بودند و نیز زمامداران نخست در الجزایر مستقل و مغرب و تونس و اندونزی و دیگر کشورهای استقلال یافته. شاید بهتر است بگوییم در همه این حرکتهای استقلال طلبانه همواره دو جناح مذهبی و غربگرا با هم همکاری و در عین حال رقابت داشته اند منتها جناح غربگرا پیروز گردیده اند که در ایران نیز چنین تضادی هم در مشروطیت و هم در انقلاب اسلامی، وجود داشت در مشروطیت نظام غربگرا،

ولی در انقلاب، جناح مذهبی پیروز گردید، مسلماً در کشور الجزایر که شخصیت مسلمانی مانند

عبدالحمید بادیس در رأس نهضت قرار داشت در فکر برگشت به نظام اسلامی خالص بود نه آنچه به دست جناح مخالف صورت گرفت و هنوز هم این تضاد در الجزایر و مصر و بسیاری از حرکتهای

استقلال طلبانه جهان اسلام بشدت ادامه دارد. تضاد میان سران مشروطیت و نیز در نهضت ملی کردن صنعت نفت در بین دو جناح روحانی و ملی نمونه هایی از این دو گرایش بوده است. باری، این قبیل عوامل، به نضج گرفتن اندیشه ضرورت استقرار نظام اسلامی مستقل از غرب و جدا از همه نظامهای حاکم بر کشورهای جهان، کمک کرد و نهضتها و احزاب و جمعیتهای متشکلی را سبب گردید که به شمه ای از آنها اشاره می کنم هر چند برخی از آنها شیوه های غربی راالگو قرار داده بودند: حرکتهای سیاسی قرن اخیر در کشورهای اسلامی

۱- حرکت اصلاحی سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن

۱۴ هجری قمری که عمدةً مبنی بر دعوت مسلمانها به بیداری، استقلال، احیای اسلام، وحدت اسلامی و این قبیل مسائل بود که به وسیله شاگردش شیخ محمد عبده دنبال گردید بخصوص در

بُعد علمی. ۲- نهضت خلافت در شبه قاره هند مقارن با اواخر خلافت عثمانی و در تأیید آن در اوایل قرن چهاردهم هجری قمری. ۳- نهضت خلافت در مصر در همین زمان با دعوت شیخ ماضی ابوالعزائم مصری متوفای ۱۳۵۶ ق.

۴- قیام شیخ عبدالحمید بن بادیس در الجزایر مبنی بر سه شعار: الإسلام دیننا، العربیه لغتنا، الجزائر وطننا. که پس از درگذشت او به استقلال این کشور از استعمار فرانسه انجامید، اما به شیوه غربی و نه اسلامی. ۵- قیام مسلمانان شبه قاره هند به دعوت اقبال فیلسوف و شاعر هندی و با رهبری محمدعلی جناح که به استقلال کشور پاکستان انجامید و یک حرکت اسلامی خالص نبود. ۶- قیام علال الفاسی و حزب استقلال او برای کسب استقلال کشور مغرب از استعمار فرانسه که به استقلال آن کشور انجامید اما نه به یک نظام اسلامی. ۷- قیام مردم اندونزی وکشورهای مجاور آن جهت کسب استقلال از استعمار کشور هلند که به

استقلال آن کشورها انجامید ولی با شیوه غربی. ۸- نهضت اخوان المسلمین به رهبری استاد حسن البنّاء در مصر که در بسیاری از کشورهای

اسلامی طرفداران و شعبات و بعداً انشعاباتی پیدا کرد. اندیشه اخوانی هم اکنون، به نامهای گوناگون در سودان، تونس، الجزایر، افغانستان، هند، پاکستان، مالزی، اندونزی، بوسنی هرزگوین و دیگر اقطار اسلامی نفوذ و حامی دارد. و از آن جمله حرکت جماعت اسلامی شبه قاره هند به رهبری استاد

ابوالاعلا مودودی می باشد. ۹- آخرین این نهضتها که مهمترین حرکتهای کسب استقلال و تجدید هویت اسلامی و تأسیس حکومت اسلامی مستقل بود، همانا انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی

رضوان اللّه تعالی علیه است که محور مقالات این مجموعه است و درباره آن تاکنون کتابها نوشته شده و شاید به طور کلی بیشترین کتابها و مقالات و تجزیه و تحلیل های مثبت و منفی، درباره آن در سطح جهان اسلام و بلکه در کل جهان صورت گرفته است و ما در اینجا درصدد نوشتن شرح حال امام

خمینی رهبر این انقلاب و تاریخچه انقلاب نیستیم تنها به چند بُعد آن فهرست وار اشاره می کنیم: امتیازات و مشخصات انقلاب اسلامی ایران

در این خصوص بارها در ضمن مقالات این مجموعه، هم راجع به انقلاب و هم درباره شخصیت امام بحث کرده ام، از جمله در دو مقاله «شخصیت امام خمینی و امتیازات او» و «اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی» همچنین در مقاله «امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی». در اینجا تنها به رؤس مطالب اشاره می شود. ۱- بزرگترین امتیاز و هم عامل قطعی موفقیت و پیروزی انقلاب اسلامی، آن بود که رهبر آن، عالمی برجسته و جامع علوم اسلامی و مرجع تقلید مردم بود. مرجعیت تقلید در بین شیعه، از بالاترین احترام و قداست و نفوذ کلام برخوردار است، مردم، برحسب عقیده مذهبی خود، حکم

مرجع را حکم امام و حکم خدا و رسول و تخلف از آن را حرام می دانند، مرجع تقلید، در بین شیعه

دارای استقلال در فتوی و حکم، و در اخذ و صرف و دخل تصرف در وجوهات شرعیه می باشد و

حرفی بالای حرف او و قانونی بالای فتوای او قابل قبول نیست. پس رهبری این انقلاب، بالاترین

جایگاه دینی و نفوذ کلام را در بین مردم دارا بود و همین نکته عامل موفقیت او بود و همین نکته باعث اطمینان مردم مسلمان به انقلاب اسلامی گردید. ۲- یاران اصلی انقلاب هم همه ازعلمای دین و عالمان شریعت و بیشتر آنان از شاگردان مکتب

امام و از لحاظ مبانی علمی و فقهی و اندیشه سیاسی، هماهنگ با او بودند. عناصر غیر روحانی در میان حامیان و منادیان اصلی انقلاب، زیاد بودند که اکثر آنان تبعیت و تقلید امام را پذیرفته و خود را با آراء رهبر و روحانیون همفکر او هماهنگ نموده بودند. عناصر غیر روحانی که تحت تأثیر ملیت

جدای ازمذهب و طرفدار نظام حکومتی دموکراسی به طرز غربی بودند، وجود داشتند که یا تسلیم

انقلاب شدند و یا در انزوا قرار گرفتند و از این لحاظ تضاد اندیشه مذهبی و ملی یا اختلاف سلیقه در چگونگی نظام حاکم بین مذهبی و لائیک چنان که در اکثر انقلابهای یاد شده در بالا، و هم اکنون در سراسر کشورهای اسلامی از جمله در الجزایر و مصر بشدت وجود داشته و دارد، در مورد انقلاب

اسلامی ایران با همه تلاش و کوشش که از سوی حامیان تفکر غربی و بلکه از سوی حامیان آنان در غرب، به عمل می آمد، کارگر نیفتاد و از این لحاظ انقلاب، از تضاد درونی مصون ماند، که این نیز معلول رهبری منحصر به فرد و بسیار قوی انقلاب بود. نمونه این تضاد را می توان در نام این نظام اسلامی در اولین نظرخواهی عمومی، مشاهده کرد. که امام خمینی می گفت: «جمهوری اسلامی»

نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، و دیگران می گفتند جمهوری دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک اسلامی. البته باید اعتراف کنیم که غلبه اندیشه اسلامی خالص بر اندیشه دموکراسی خالص یا بر التقاط از اسلام و دموکراسی به آسانی به دست نیامد و تنها عظمت و صلابت رهبر و بنیانگذار انقلاب بود که این موفقیت را نصیب انقلاب کرد. ۳- و به همین خاطر، انقلاب صددرصد بر مبنای فقاهت و با تعهد به قوانین اسلام و به دور از

التقاط و اختلاط، به ثمر رسید. و گرایشهای مخالف آن با شکست مواجه گردید. ۴- و باز به همین خاطر، قانون اساسی جمهوری اسلامی از سوی فقها و کارشناسان فقهی و منطبق با موازین اسلامی تدوین و از سوی مردم تصویب گردید به طوری که بجرأت می توان ادعا

کرد تاکنون نه در جهان و نه در کشورهای اسلامی و نه در تاریخ اسلام، قانونی با این جامعیت و با این التزام دقیق و عمیق به موازین اسلامی، تدوین نگردیده و قابل مقایسه با هیچ یک از قوانین موجود نیست. این بحث یعنی مقایسه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قوانین دیگر، از جمله با قانون مصوب دوران مشروطیت، تاکنون چنان که باید انجام نگرفته و شایسته بررسی می باشد.

از خصوصیات این قانون، آن است که در بین نمایندگان مجلس مؤسسان عده بسیاری از فقها و

ص:۲۱

نیز عده ای از حقوقدانان وجود داشتند و از هر لحاظ جامع و کامل تدوین گردید. از امتیازات دیگر این قانون آن است که اکثریت قریب به اتفاق ملت بدان رأی دادند و تمام مراجع تقلید ایران بر آن صحه گذاردند. کما اینکه از مزایای این قانون، بحث رهبری انقلاب و شرایط آن و تأسیس مجلس خبرگان از

مجتهدین منتخب از سوی ملت، و نیز شورای نگهبان قانون اساسی از بین مجتهدان بزرگ و قانوندانان، جهت کنترل قوانین ناشی از قانون اساسی است که برخلاف اسلام و قانون اساسی نباشد. بالاخره باید گفت یکی از امتیازات مهم انقلاب اسلامی همانا قانون اساسی آن است. ۵- علاوه بر این که مقام و شخصیت امام همه مردم را به تسلیم و اطاعت از وی وادار می کرد، در بین مردم عده بیشماری مرید دلباخته او به نام «حزب اللّه» پیدا شدند که شریان نیروهای مردمی را تشکیل می دادند و آنان از اول انقلاب تاکنون بخصوص در تمام دوران جنگ تحمیلی هشت ساله،

جان بر کف از انقلاب حمایت می کردند و این هم از مزایای خاص انقلاب بود که از شخصیت

رهبری آن مایه می گرفت. ۶- همانطور که می دانیم شعار اصلی انقلاب پیش از پیروزی، بر سه اصل مبتنی بود: استقلال،

آزادی، جمهوری اسلامی. از امتیازات انقلاب آن است که این شعارها را دقیقاً در قانون اساسی و در قوانین منشعب از آن و در قوای سه گانه و در عمل، کاملاً رعایت نموده ومی نماید. از جمله در زمینه استقلال سیاسی به هیچیک از اقطاب سیاسی جهان از جمله دو ابر قدرت سابق

و تک ابر قدرت کنونی وابسته نبوده و نیست. و این قولی است که جملگی برآنند و هیچ آدم منصفی نمی تواند این حقیقت را انکار نماید و شاید در این زمینه هم بجرأت بتوان گفت: هیچ کشوری از کشورهای جهان، وجود نداشته باشد که به یکی از ابرقدرتها وابسته نباشد، دلیل آن موضعگیری این کشورها در مسائل مهم جهانی است که کاملاً در خط یک ابرقدرت حرکت می کنند، سابقاً در خط شوروی یا امریکا و الآن غالباً در خط آمریکا، حتی روسیه کنونی هم، چنین است. البته در کشاکش تحولات سیاسی ایران، ضد انقلاب داخلی و خارجی سعی می کردند که برخی

از دولتمردان و گاهی کل انقلاب را دنباله رو یکی از ابرقدرتها قلمداد کنند و اصرار هم می ورزیدند. رسانه ها و بوقهای استکبار هم به آن دامن می زدند، اما سیر حوادث نشان داد که آن همه واهی و افترا و جنگ روانی بود و همه نقش برآب گردید. در بُعد اقتصادی انقلاب، بجز قراردادهای تجاری و اقتصادی و صنعتی، با کشورهای مختلف

شرق و غرب که برای هر کشوری ضرورت دارد، بدون وابستگی و بدون تأثیر گذاری آن در استقلال

سیاسی، به نظر می رسد استقلال اقتصادی خود رامحفوظ نگه داشته است. شاید عده ای مایل باشند ایران انقلابی، مانند کشور کوچک آلبانی قبل از فروپاشی جناح شرق، دور خود را دیوار آهنین بکشد و با هیچ کشوری رابطه اقتصادی و صنعتی نداشته باشد و در انزوای

مطلق به سر برد، این عناصر، شاید استقلال اقتصادی را عبارت از انزوای اقتصادی بدانند که البته نه صحیح است و نه عملی. بلی باید بر این نکته تأکید کنیم که رسیدن به خودکفایی که یکی از اصول اقتصادی جمهوری

اسلامی است، باید همچنان دنبال شود که می شود، کما این که انحصار قراردادهای اقتصادی با یک جناح خاص سیاسی جهان تدریجاً استقلال اقتصادی و بلکه استقلال سیاسی را تحت الشعاع قرار

می دهد و باید از آن پرهیز کرد که پرهیز هم شده و می شود. در عین حال، من تأکید دارم که استقلال اقتصادی با تأمین مواد اولیه و تأمین نیازهای اولیه در داخل کشور به دست می آید و باید همچنان این امر در اولویت قرار گیرد که می گیرد. ولی بی نیازی مطلق از دیگران نه برای ما میسور است و نه برای دیگران. بلی اگر نیازهای اقتصادی و صنعتی

کشورها دوطرفه و متقابل باشد به استقلال اقتصادی و سیاسی لطمه وارد نمی آورد ولی اگر این نیازها یکطرفه باشد ظاهراً هر دو نوع استقلال را زیر سؤال می برد. و همچنین وامها و تعهدها باید دوطرفه باشد و گرنه مشکل می آفریند. اما استقلال صنعتی و علمی، ظاهراً به این آسانی به دست نمی آید مگر این که سطح علمی و پژوهشی دانشگاهها و قدرت صنعت و ابتکار ما به حدی برسد که قابل رقابت و شایسته بده بستان با کشورهای صنعتی پیشرفته باشد، همچنان که مثلاً بین انگلیس و آمریکا یا آلمان و فرانسه یا ژاپن با کشورهای اروپایی وجود دارد و در غیر این صورت نمی توان ادعای استقلال علمی و صنعتی کرد و در این حال باید سعی کنیم این نیاز، ما را وابسته و دنباله رو کشورهای پیشرفته نکند که به نظر می رسد سیاست جمهوری اسلامی ایران نیز همین است. اما اصل آزادی، در جمهوری اسلامی ایران آزادیهای گوناگون در حد قانون اساسی رعایت می شود و اگر نغمه های مخالفی وجود دارد چه در داخل و چه در خارج، پس از بررسی و دقت نظر، آن نغمه ها، راجع به آزادیهای خارج از محدوده قانون اساسی است، و در حقیقت می خواهد اصل نظام اسلامی را زیر سؤال ببرد. مثلاً گفته می شود چرا هر فردی از افراد مردم حق ندارد کاندیدای

نمایندگی مجلس شورای اسلامی یا کاندیدای ریاست جمهور یا منتخب برای وزارت و از این قبیل پستها بشود؟ یا صادرات و واردات بطور دلخواه و خارج از محدوده قوانین جاری باشد؟ و از این قبیل نغمه های نامیمون، گاه به گاه به گوش می رسد که در محتوا، با روح نظام اسلامی مخالف و به منظور مقابله و ضدیت با آن، ساز می شود که البته و صد البته، صیانت این نظام، برحسب قانون اساسی آن، جلو این قبیل آزادیها و نیز آزادیهای دیگر موجود در غرب و فسادهای اخلاقی را می گیرد بلکه کنترل اجتماع و محافظت آن از این آزادیها از اصول اصلی انقلاب است. بنابراین، نظام جمهوری اسلامی، شعارهای سه گانه پیش از انقلاب و اصول مدون در قانون

اساسی را دقیقاً رعایت نموده و می نماید که البته تخلّفات اداری برخی از مسؤولان و کارگزاران را

نباید به حساب نظام گذاشت و قابل اعتراض و انتقاد و تعقیب است و در خور اغماض نیست و

کسی در این خصوص حرفی ندارد ولی نباید از چنین اتفاقاتی، سوء استفاده و علیه نظام به کار گرفته شود. ۷- انقلاب اسلامی مانند صاعقه ای جهان گیر شد، آوازه و موج آن نه تنها کشورهای اسلامی که کل جهان را فرا گرفت و به جرأت می توان گفت در چند دهه اخیر و شاید در قرن ما، پرجاذبه ترین

حوادث جهان بوده است، و لهذا بیش از هر حادثه دیگر، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و مردم جهان را به پیگیری آثار انقلاب وادشته است. مبارزه چند ساله امام و انقلابیون با شاه، غلبه ناگهانی آنان بر وی، عکس العمل ابرقدرتهای جهان و صف آرایی آنان در قبال انقلاب، گروگانگیری

جاسوسان امریکایی، جنگ تحمیلی هشت ساله و تبعات و آثار و اخبار آن و عواملی از این قبیل،

موجب گردید که بر اهمیت انقلاب و بر جاذبه خبری آن، افزوده شود و مردم جهان، هر چه بهتر از ماهیت انقلاب آگاه شوند و از امام خمینی شناختی بهتر پیدا کنند. امام، در فواید جنگ می فرمود: «ما در جنگ انقلاب خودمان را صادر کردیم، ما در جنگ دشمنانمان را از دوستانمان شناختیم، ما در جنگ بر ابر قدرتها پیروز شدیم...» بلی طوفان انقلاب اسلامی، جهان گیر شد و شاید کسی در جهان یافت نشود که از انقلاب و امام خمینی چیزی به

گوشش نخورده باشد. بنابراین، از امتیازات انقلاب اسلامی آن است که در عرصه جهانی آشکار و روباز و شناخته است و سر به مهر و سرّی مکتوم نیست. معلوم است این امتیاز، بسیاری از امتیازات دیگر را در پی دارد. ۸ – مسلماً با زمینه های موجود از قبل در کشورهای اسلامی، که قبلاً بدان اشاره شد، انقلاب اسلامی ایران، جزء متمم علت و آخرین سنگ بنای یک حرکت جهانی اسلام گردید و پس از انقلاب، حرکتهای آزادیبخش اسلامی و یا چنان که عربها تعبیر می کنند «الصحوه الإسلامیه» یا آن طور که دشمنان انقلاب و صهیونیسم جهانی می گویند «بنیادگرایی یا اصولگرایی اسلامی» یا هر تعبیر دیگری که بکنیم این حرکتها پی درپی آغاز شد و آنچه از قبل بوده شتاب بیشتری پیدا کرد و همین،

معنی صحیح «صدور انقلاب» بود که امام امت بر آن تأکید داشت. ۹- انقلاب اسلامی، تجدید حیات سیاسی و فرهنگی اسلامی است و همان طور که قبلاً گفتیم امام امت هم مجدّد اسلام در رأس قرن است، تجدید حیات سیاسی همان است که قبلاً گفتیم، اما تجدید حیات فرهنگی عبارت از نوآوری در فقه، در نظام و حکومت و در اقتصاد اسلامی است که هر کدام جداگانه قابل بحث و بررسی است و در جهان قابل رقابت با مشابه خود است. ۱۰- انقلاب اسلامی بسیاری از آثار اجتماعی و فرهنگی و سیاسی دیگر را در پی داشت: از قبیل عفت زنان، اصلاح جوانان، تشویق به تعلّم علوم دینی، ایجاد عشق و علاقه به فرهنگ اصیل اسلامی، احیای جمعه و جماعت، ترویج و اشاعه روح شهادت طلبی و فداکاری در راه اسلام، سلامت فضای

آموزشی و بطور کلی پاکی و سلامت فضای جامعه، مبارزه اصولی با فساد، توجه نسل جوان به

امدادهای غیبی و به امور اخروی، تحکیم بنیه مقاومت امت در سختیها، روح دادن و معنویت

بخشیدن به فریضه حج، بخصوص مراسم برائت از مشرکین که روح حج است و احیای حج ابراهیمی، مردمی کردن حکومت و بیداری حسّ سیاسی عموم مردم و امتیازات دیگر را که در مقاله «به یاد ایام اللّه انقلاب اسلامی» و دیگر مقالات به شرح و بسط آنها پرداخته ام. از جمله آن آثار معنوی و فرهنگی، که شایسته تأمل است همانا، به وجود آوردن یک نوع روح عرفانی و یا تجدید بُعد

عرفانی اسلام است که از روح عرفانی امام سرچشمه می گیرد، زیرا امام همان طور که یکی از بزرگترین مجتهدین و فقها بود به همین گونه از بزرگترین عرفا و فیلسوفان عصر خود بود و آثار عرفانی او به نثر و نظم دست کمی از آثار فقهی و اصولی او ندارد و این خود فتح باب جدیدی بود در این عصر که مانند صدر اسلام، فقه و عرفان را به هم پیوند داد و نسلی از شاگردان روحانی و غیر روحانی را به جامعه اسلامی تقدیم کرد که این بُعد انقلاب، جداگانه قابل بررسی است و تاکنون بررسی نشده است. ۱۲- انقلاب اسلامی مانند صدر اسلام یک نوع فرهنگ و ادب و شعر انقلابی و اسلامی به وجود

آورد که پیش از آن بخصوص در قرون اخیره، سابقه نداشته است. البته در این زمینه کارهایی انجام گرفته و آثار ادبی انقلاب را گرد آورده اند و کسانی مانند «شهید سید مرتضی آوینی» که خود یکی از همان تربیت شدگان مکتب امام و انقلاب بود، آثاری از خود به یادگار گذاشته اند. وصیتنامه های

شهیدان که دائماً در جراید و مجلات، انتشار می یابد گنجینه نفیسی از ادب انقلاب و عرفان است که باید گردآوری شود. مقایسه انقلاب اسلامی با حرکتهای اسلامی گذشته و حال

با توجه به مزایای انقلاب اسلامی و خصوصیات حرکتهای اسلامی پیش از آن، جای شک باقی

نمی ماند که این انقلاب قابل مقایسه با هیچکدام از آنها مخصوصاً با تحولات صدر اسلام و روی کار

آمدن بنی امیه و بنی عباس و خلافت عثمانی و نظامهای سلطنتی نیست. هیچ یک از آن حرکتها

رهبری با خصوصیات امام خمینی و یارانی مانند یاران امام و سخن تازه یی مانند سخن امام نداشته است. شما سفاح و منصور دو خلیفه اول بنی عباس و خلفای دیگر آنان را یا خلفای اموی اندلس، یا خلفای فاطمی مصر، یا خلفای عثمانی چه برسد به شاهان سلسله های مختلف را بنگرید هیچ کدام

مشخصات امام را نداشته اند و هیچ یک از آن حرکتها و نظامهای سیاسی دارای مزایای یاد شده انقلاب اسلامی نبوده اند. بلی، آنچه در آن حرکتها و نظامها مشهود است همانا موفقیتهای نظامی و کشورگشایی بوده است که در انقلاب اسلامی وجود ندارد اما در عوض انقلاب اسلامی، کشور دلها را تسخیر نموده و به

جای پیشروی نظامی پیشرفت معنوی داشته است که گفته شد. کما این که انقلاب اسلامی با حرکتهای عصر ما از جمله حرکت «اخوان المسلمین» که اصیلترین

و گسترده ترین آنها است قابل مقایسه نیست. رهبر اول اخوان المسلمین «حسن البناء» یک معلم مدرسه بود و نه یک فقیه جامع الشرایط او به لیدر حزب شبیه تر بود تا به یک عالم چه برسد به یک مرجع تقلید، جانشینان او و رهبران گروههای منشعب از آن، همه همین طور بوده و هستند. علاوه بر این که آنان غالباً گرایش وهابی داشتند که طبعاً از لحاظ سیاسی و فرهنگی به عربستان وابسته بوده و هستند. با این همه در هیچ جا توفیق تأسیس حکومت را نیافته اند و همچنان، به صورت احزاب و گروههای پراکنده و گاهی متضاد با هم، در مصر و چند کشور دیگر به حیات خود ادامه می دهند و با سیاستهای حاکم بر آن کشورها غالباً دمخور هستند و امید پیروزی آنها نمی رود. این احزاب کجا و انقلاب اسلامی با رهبری قاطع و عالم و مستقل آن کجا. حق آن است که حرکتهای اسلامی موجود در جهان اسلام، اگر بخواهند پیروزی به دست آوردند، موبه مو تعالیم امام امت و الگوی انقلاب اسلامی را دنبال کنند، با رهبری قاطع و عالم و وحدت کلمه و تأکید بر اسلام خالص، بدون وابستگی به حاکمان موجود به پیش بروند تا به یاری خداوند منّان، توفیق کسب کنند و گرنه «در جبین این کشتی نور رستگاری نیست» نتیجه، آن که انقلاب اسلامی ایران ریشه دارترین،

اصولی ترین و موفق ترین انقلابها و حرکتهای اسلامی است و همین طور رهبر بزرگوار آن سرآمد

رهبران اسلامی است. دیگر در اینجا نیازی به مقایسه امام با یک یک رهبران گذشته جهان اسلام، یا رهبران کنونی نیست و «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است». سابقه و زیربنای فکری من

من با نوشتن این مقاله و دیگر مقالات درباره انقلاب اسلامی و امام خمینی ادعای انقلابی بودن

ندارم اما وقتی درست فکر می کنم و به خود می نگرم می بینم از اوایل جوانی یک نوع تمایل و گرایش فطری به این نوع اندیشه اسلامی داشته ام، حوادث دوران کودکی من برای پدرم، مبارزه رضاخان با اسلام و با روحانیت، فاجعه خونین مسجد گوهرشاد که من خاطرات خودم را از آن مشروحاً جداگانه نوشته ام، خانه نشینی پدرم حدود چهار سال پس از آن فاجعه و سفر سه سال و نیمه من با پدر به عتبات عالیات و منبرها و دعاهای داغ او در نجف علیه رضاخان، شادمانی او و عموم مردم، از سقوط و فرار رضاخان، آشنایی با زندگی علمای انقلابی مانند سید جمال الدین اسدآبادی و

شاگردانش، اطلاع از مبارزات علما در صدر مشروطیت و ناکامی آنان، نهضت ملی کردن صنعت

نفت و شخصیت برجسته آیه اللّه کاشانی و نقش بارز او در مبارزه با انگلیس، پیروزی جمال

عبدالناصر در مصر، که من اخبار آن را در روزنامه ها و از رادیوی قاهره دنبال می کردم، هر چند حرکت او قومی بود نه اسلامی ولی به هر حال در آن روزگار، پیروزی او بر انگلیس، آبرویی برای

اسلام شمرده می شد، استقلال پیاپی کشورهای اسلامی پاکستان، اندونزی، الجزایر، رهایی کانال سوئز، که من خبرهای آنها را دنبال می کردم، تفکر باز و روشن آیه اللّه بروجردی که حدود ۱۱ سال از نزدیک در جاذبه آن قرار داشتم و همچنین جاذبه انقلابی مرحوم آیه اللّه سید محمدتقی خوانساری، و آزادمنشی مرحوم آیه اللّه سید صدرالدین صدر، و استماع بیانات بسیاری از وعاظ نامی، افکار بلند استاد ما مرحوم آیه اللّه شیخ هاشم قزوینی در مشهد و همنشینی با فضلای برجسته مانند مرحوم شهید مطهری و دوستان دیگر در قم، بالاخره مقاله نویسی در مجله مکتب اسلام و چند سال شاگردی نزد امام خمینی در قم و عواملی از این قبیل تمایل به اسلام انقلابی و تجدید حیات اسلام را در ابعاد سیاسی و فرهنگی در من شکوفا نمود، لهذا از همان آغاز که در مجله مکتب اسلام دست به قلم بردم موضوع «فتوحات مسلمین» را برگزیدم، تا روح حماسی را در خوانندگان پرورش دهم.

سفرهای پیاپی به کشورهای اسلامی و تماس با متفکران مسلمان که بخشی از خاطرات آن سفرها را در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد نوشته ام، بالاخره جوّ دانشگاه که حدود ۳۴ سال سابقه تدریس در آن را دارم و نیز شرکت در کنگره های ادبی و اسلامی مختلف در داخل و خارج کشور از جمله اداره کنگره عظیم شیخ طوسی در سال ۱۳۵۰ در دانشگاه مشهد و آشنایی با بسیاری از دانشمندان مسلمان در طی آن، همه و همه مایه نشو و نمو این طرز فکر در من بوده است و لهذا از آغاز حرکت امام خمینی تا آنجا که وضع من اجازه می داد با آن همگام بودم، در کشاکش پیروزی به خاطر دارم متن تلگراف دانشگاهیان مشهد را به پاریس و همچنین برخی از اعلامیه های

علمای مشهد را در کشاکش پیروزی انقلاب، من تهیه کردم، اولین مقاله را در مجله دانشکده تحت عنوان «انقلاب اسلامی ایران» که در آغاز این مجموعه از مقالات قرار دارد نوشتم و همچنین در تحولات پس از آن تا امروز بهتر آن است که درباره خود این جمله را یادآور شوم «أُحبّ الصالحین ولست منهم» و صلی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین.

محمد واعظ زاده خراسانی

ص:۲۷

۲. انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران(۱)

معجزه انقلاب

بار دیگر معجزه ای در تاریخ اتفاق افتاد، بار دیگر دست توانای خدا از آستین غیب بیرون آمد، بار دیگر اراده خدای عزیز و حکیم به کار افتاد و رحمت و منت حق، ملتی مستضعف و ستمکشیده را دربر گرفت و فیض روح القدس مدد فرمود و به کالبد ملتی مرده روح و روان دمید. سرانجام آنچه بخواب شب هم نمی دیدیم و ناممکن می پنداشتیم به وقوع پیوست، ملت ما و ملتهای مسلمان و ملل عالم را غرق بهت و حیرت و اعجاب نمود، قدرتهای داخلی و ابرقدرتهای بین المللی را با همه

هشیاری و جاسوس سازی و سانسوربازی غافلگیر کرد، حسابها و نقشه های سیاسی و طرحهای درازمدت و تصمیم گیریهای مطالعه شده آنان را بهم ریخت و بالاخره ملت مسلمان ایران آزادی را بازیافت، اما هنوز مفسران سیاسی جهان، از تفسیر و توجیه آن عاجزند و «شرم قلم» دارند.

ماهیّت انقلاب

این انقلا ب راستین، همانطور که دوست و دشمن بدان معترفند و در سطح جهانی شناخته شده است «انقلاب اسلامی» است. مناسب است ابتداء کمی در مفهوم و محتوای این دو کلمه «انقلاب

اسلامی» دقت کنیم که تا بدانیم چه کرده ایم و می خواهیم چه بکنیم و چه باید بکنیم.

انقلاب، در لغت، به معنی زیرورو شدن، دگرگون شدن، قلب و قالب چیزی عوض شدن و تغییر یافتن است، اما مفهوم جامعه شناسی انقلاب، عبارتست از «تغییر زیربنای اجتماعی و نهاد سیاسی و

۱- این مقاله اولین مقالات اینجانب در باره انقلاب اسلامی است که تقریبا سه ماه پس از پیروزی انقلاب در نشریه دانشکده الهیّات و معارف اسلامی مشهد، شماره ۲۶-۲۷، سال ۱۳۵۷ به عنوان سرمقاله منتشر گردید.

دگرگون شدن نیرو و نظام حاکمیت». بنابراین، انقلاب راستین و حقیقی تنها جابجا شدن زمام داران و

افرادی جای افرادی را گرفتن و خاندانی از کاخ بیرون رفتن و خاندانی دیگر بدان داخل شدن و سلسله ای منقرض گشتن و سلسله ای دیگر آغاز بکار کردن، نیست. و نیز انقلاب، تنها شکل

حکومت و قالب و چهارچوب رژیم حاکم عوض شدن نیست، بلکه علاوه بر تغییر چهره ها و شکل و قالبها که البته در هر انقلابی امریست ضروری باید از بن و ریشه و اساس، دگرگونی بنیادی و همه جانبه ای در باطن و دل اجتماع صورت گیرد، باید معیارها و مقیاس های سابق، و ارزشها و امتیازات ناشی از آنها لغو گردد و از نو معیارهائی انسانی تر با امتیازات و ارزشهای راستین و عادلانه تر بر اساس ایده ئولوژی خاص انقلاب، طرح ریزی و بر جامعه حکم فرما شود. اینست معنی راستین «انقلاب».

و اما «اسلام» همان مکتب آسمانی است که چهارده قرن پیش از این، برای نجات انسانها با نهادها

و معیارها و ارزشها و قوانین الهی، و با ایده ئولوژی توحیدی، جهت بیرون آوردن بهترین امت از دل تاریخ، «كُنْتُمْ خَيْرُ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِنّاسِ» و تشکیل جامعه بدون طبقه توحیدی «طبقات معروف در جوامع غیر اسلامی» پدید آمد و گرچه غالبا از شکل و محتوای اسلام، اجمالاً با خبر هستیم. اما به لحاظ عوامل و تحولات سیاسی و اجتماعی و دخل و تصرفها و اجتهادهای شخصی و بدآموزیها و صدها

علل و عوامل شناخته شده و یا ناشناخته، حقیقت آن، از دید و اندیشه اکثر ما مسلمانان پنهان مانده است چه برسد به دیگران که بقول سید جمال الدین اسدآبادی از لای انگشتهای مسلمین به اسلام

می نگرند و اسلام را از چهره مسلمین می شناسند در حالی که بگفته همین شخص اسلام، مستور و محجوب است به وسیله همین مسلمین «الاسلام محجوب بالمسلمین» و بزرگترین خدمت به اسلام

از دید این فیلسوف، آنست که مسلمین خود را از اسلام مبرَّی بدانند!!!

به همین لحاظ، نهاد و باطن اسلام، نیاز به کاوش و بحث فراوان دارد و چون دریائی است ژرف

که هر چه در آن فرو رویم به قعر آن نمی رسیم. و اینست رمز خاتمیت و سِرّ جاودانی بودن این مکتب آسمانی.

پس انقلاب اسلامی یعنی دگرگونی و تحول راستین در قلب و قالب اجتماع و نظام اجتماعی و سیاسی، براساس معیارها و ایده ئولوژی توحیدی که چون باران رحمت، پاک و دست نخورده از

آسمان وحی الهی نازل گردید یعنی بازگشت به اسلام راستین و بقول یک نویسنده عرب «الی

الاسلام من جدید»: از نو بسوی اسلام، اسلام محمد و علی و فاطمه و زینب و حسین و ابوذر و سلمان و نه اسلام دست خورده

و تحریف یافته، اسلامی که رنگ طاغوتی بخود گرفته و محتوای

انسانی و توحیدی و خلق و خالقی خود را از دست داده: اسلام معاویه ها، یزیدها، حَجّاجها و همه طاغوتها که یکی پس از دیگری و سلسله ای پس از سلسله دیگر، آن را ملعبه قرار دادند و بنام «اسلام پناه» و با دعای خیر «وعاظ السلاطین»: «خلداللّه ملکه» بعنوان خلافت، سلطنت، شاهی،

ص:۲۹

شاهنشاهی، امامت، شیخی، امارت، حکومت، خانی، اتابکی، یا سایر عناوین، بر مردم فرمانروائی کردند و اسلام را در خدمت خود آوردند و نه این که آنان در خدمت اسلام باشند. و تفاوت از موی باریکترِ اسلام راستین و اسلام طاغوتی در همین نکته است.

اینجاست که وظیفه ما پس از انقلاب، بسیار سنگین و دشوار می نماید:

۱- شناخت انقلاب اسلامی، یا اسلام انقلابی با همه معیارها، معارف، موازین و ابعادش، چنان

که هست.

۲- پیاده کردن دقیق و درست آن، چنان که باید باشد.

مقایسه انقلاب

انقلاب ما، در بین همه انقلابهای دو قرن اخیرِ جهان، بی نظیر است. این انقلاب کودتای نظامی

نیست که در آن جمعی ارتشی در یک فرصتِ حساب شده زمام قدرت را بدست گیرند و آن گاه که بر اوضاع مسلط شدند، ایده ئولوژی خاصی را که از قبل داشتند و یا پس از پیروزی، ساخته اند، مطرح کنند و آن را بر مردمی که بکلی از آن بیگانه اند، تحمیل و به دورغ وانمود کنند که ملت، آن ایده ئولوژی را پذیرفته است، همانطور که در بسیاری از کشورهای خاورمیانه بخصوص چند کشور

عربی اتفاق افتاد.

انقلاب ما، از قبیل غلبه یک حزبِ ایده ئولوژی انقلابی، نیست که از لحاظ نفرات، اقلیت ناچیزیست، اما دارای تاکتیک و در پی فرصت مناسب است، تا پنهانی مسلح شود و آنگاه در قیافه انقلابی بدون سلاح، ولی در باطن تا دندان مسلح، بر اکثریت بدون تاکتیک، مسلط شود و چنان

وانمود نماید که به ظاهر مردم با میل و رغبت ایده ئولوژی حزب را پذیرفته اند، چنان که در انقلاب اکتبر روسیه و در کلیه رژیمهای کمونیستی و سوسیالیستی عمل شده است(۱)

انقلاب ما، صرفا نارضایتی و خشم و طغیانِ عمومی علیه یک رژیم و یا حاکمِ ستمگر نیست که خون ملت را مکیده و ملت، فقط برای رفاه و بدست آوردن آب و نان و تأمین مسکن و خوراک و پوشاک وآزادی، بدون داشتن ایده ئولوژی خاصی، قیام کرده باشد چنان که در انقلاب کبیر فرانسه، رخ داده است.

و حتی از قبیل انقلاب و قیام مردم الجزائر و هند و سایر کشورهای اشغال شده و استعمارزده که صرفا برای آزادی و استقلالِ کشور خود، قیام کردند و دولتهای اشغالگر را بیرون راندند و مسلما اصیل ترین و مقدّس ترین انقلابات جهان، بشمار می

روند، نیز نمی باشد.

خیر، این انقلاب، با هیچ یک از اینها در تمام محتوی و در اصل ماهیت، سنخیت ندارد گو این که

۱- به کتاب «مزدوران کرملین» نوشته محمود پیرایه مراجعه شود.

شباهتها و وجوه مشترکی با هر یک از آنها می تواند داشته باشد، بخصوص، با انقلاب کبیر فرانسه و انقلابهای استقلال طلبانه ملل استعمارزده که هدف آنها کسب استقلال و آزادی بوده است و این دو امر، یکی از ارکان انقلاب ما است اما در انقلاب ما چیزهای دیگری هم وجود دارد و ماهیّت آن، چیز دیگریست.

اصولاً انقلاب ما تنها یک بُعدی یعنی صرفا نظامی، اقتصادی، سیاسی، ملّی، مذهبی، و فرهنگی نیست بلکه همه این ابعاد را در بردارد.

از لحاظ سیاسی: استقلال ملی، آزادی، عدم تعهّد کامل در برابر بیگانه و برادری اسلامی.

از لحاظ اقتصادی، استقلال و خودکفائی بر اساس نظام و مکتب میانه اسلامی که نه از نوع سرمایه داری غربی و نه کمونیستی بلوک شرق و دور از افراط و تفریط مالی است.

از لحاظ اجتماعی، الغاء کلیه امتیازات ظالمانه و طبقه بندیهای دوره طاغوتی و برگشت به نظام

عادلانه توحیدی با رعایت استعدادها، لیاقتها و کارآمدها.

از لحاظ ملی و مذهبی، حفظ ملیت ایرانی در چهره تابناک یک امت اسلامی دست نخورده و تحریف نشده.

از لحاظ نظامی، تهیه ارتشی جهت پاسداری انقلاب و نگه داری دقیق دست آوردهای آن با تمام

ابعادش در قبال عوامل مخرب خارجی و داخلی.

از لحاظ فرهنگی، زنده کردنِ فرهنگ اصیل اسلامی با ابعاد گسترده اش به منظور پرورش استعدادها و پیشبرد علوم و معارف از هر نوعِ و هر قبیل به خیر و صلاح بشریت. و آراسته شدن به اخلاق خدائی «تَخَلَّقوا أَخْلاقِ اللّه» و شناختِ انسان و جهان و خالقِ جهان بر اساس جهان بینی اسلامی.

حقیقت اینست که انقلاب ما، قیامی و گامی بسوی مفاهیم و مقیاسهای انقلابی شناخته شده غربی و یا بلوک شرق و تقلید از آنها نیست، بلکه جوهر این انقلاب، بازگشتی است به جنبش و جهش

بی مانند اسلامیِ صدر اسلام با همه ابعاد و مشخصاتش. در این انقلاب، دیکتاتوری، توارث قدرتها و ثروتها و مقامات و مناصب، و اختلاف طبقاتی وحشتناک، در سطوح گوناگون اجتماعی، وجود

ندارد در انقلاب ما دیگر کاخ و کوخ وجود ندارد. اما آزادی در تمام سطوح و ابعاد گوناگون، با رعایت حقوق دیگران، وجود دارد.

منشأ و ریشه انقلاب

پس اگر بخواهیم ریشه اصلی این انقلاب را پیدا کنیم باید از چهارده قرن پیش، آغاز نهضت اسلامی شروع کنیم. چنان که می دانیم انقلابی و یا بتعبیر درست تر معجزه ای در دل صحرای سوزان و بی آب و علف و عقب مانده عربستان، اتفاق افتاد در بین مردمی بیسواد و دور از تمدن، و پس از

ص:۳۱

یک ربع قرن، سراسر منطقه را فرا گرفت و دو ابر قدرت آن روز: امپراطوری ایران و روم، اوَّلی را بکلی نابود ساخت و دیگری را از شرق بسمت غرب راند و سرانجام پس از چند قرن آن را از صحنه جهان برانداخت. این همان مکتب آسمانی چند بُعدی اسلام بود که همه معیارهای عقیدتی، اخلاقی،

اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را عوض کرد و راهی خدائی و انسانی فراراه بشریت گشود و جامعه آی توحیدی بر ویرانه های جوامع طبقاتی و نا برابر طاغوتی پیش از خود بنا نهاد.

این مکتب، گر چه پیشرفتهای چشمگیری داشته و دست آوردهای گرانبهائی که هنوز بشریت از ثمرات آنها بهره می برد، تقدیم نموده اما چنان که می دانیم از همان آغاز، دستخوش انحراف و رکود گردید، بخصوص در بُعد سیاسی و اجتماعیش که پس از چند سال، ماهیت حقیقی خود را از دست

داد و همین امر باعث گردید که اقلیتهائی بیدار و متعهد، درصدد برآمدند از انقلاب، پاسداری کنند و آن را در همه ابعادش به ثمر برسانند و جلو انحراف را بگیرند.

از آن به بعد، بازگشت به اسلام راستین، یک ایده انقلابی گردید که فداکاریها، جانبازیها، قیامهای پی درپی، جنگها و حکومتها و تشکیل سلسله ها و فرقه هائی غالبا بنام تشیع و گاهی بعناوین دیگر را، با شعار «بازگشت به کتاب و سنت» و (وفاداری به عترت پیغمبر که مخصوص شعیه بود) در زمانها و مکانهای مختلف، در طول تاریخ پدید آورد و تاریخ اسلام، مملو از این قیامها و دولتها و جانبازیها است، هر چند هیچ کدام از آنها این هدف را تأمین نکردند بلکه غالبا در ادّعای خود از اخلاص و صداقت و صدق نیّت تهی، و عملاً پیروِ سنتها و روشهای طاغوتی غیر اسلامی با تمام مفاسد آنها بوده اند. و آن شعار مقدس، جز بهانه ای برای کسب قدرت نبوده است.

بنظر اینجانب خلافت علی علیه السلام سرآغاز این قیامها است و پس از آن، قیام حسین علیه السلام و زید بن علی و سایر علویان و آنگاه دولتهای بنی عباس، ادریسیان مغرب، فاطمیان، امامان زیدی یمن و طبرستان تا برسد به خلافت عثمانی و سلسله ی صفویه همه همین شعار را عنوان کرده اند با همه انحرافی که غالبا از اسلام راستین داشته اند و بزرگترین انحراف این سلسله ها به هر نام و عنوانی که بوده، همان تشکیل سلسله و انحصار فرمانروائی قرنها در یک خاندان بر سبیل توارث است، چیزی که اسلام آن را نابود ساخت.

به هر حال، اندیشه بازگشت به اسلام راستین و طرد رژیمهای طاغوتی بظاهر اسلامی، در اعماق

روح و روانِ هر مسلمانی بخصوص شیعیان که در انتظار ظهور مهدی علیه السلام و حکومتِ عدل جهانی هستند، همواره وجود داشته و هیچگاه این اندیشه از میان مسلمین زائل نگشته است و بر فرض که با روی کار آمدن دولتی بنام اسلام، این عطش، موقتا تسکین می یافته اما پس از کشفِ ماهیت طاغوتی آن دولت، دوباره امیدها بیأس می گرائیده و بسوی آینده معطوف می شده است.

این عطش و التهاب و آرزوی دولت عدل اسلامی، در دو قرن اخیر که دولتهای مسلمان علاوه بر فساد ذاتی و انحراف از مسیر

اسلام راستین، به بیگانگان و استعمارگران اروپائی مُتّکی و یا

ص:۳۲

دست نشانده آنان بوده اند و مسلمانان، علاوه بر تحمل جور و فساد و ستم این دولتها، حقارتِ بردگی کفار و بیگانگان را نیز باید بر خود هموار می کردند، شدت می یابد و انتظار مسلمانان به اوج می رسد.

سرفصلی در انقلاب

در پایان قرن سیزدهم هجری، ضرورت تاریخ و اراده خدا به این انتظار پاسخ می دهد، مردی در

شرق ظهور می کند بنام سید جمال الدین اسدآبادی معروف به «افغانی، با دانشی گران، و فکری

روشن و نیرومند، و هشیاری خارق العاده و بیانی توانا، و اراده ای تسلیم ناپذیر، و آگاهی وسیع از اوضاع شرق و غرب و زبونی و بدبختی مسلمانان و سر سپردگی و فساد فرمانروایان در جهان اسلام. این مرد نابغه، در کشورهای اسلامی براه می افتد و فرزندان اسلام را از نو به اسلام راستین و اتحاد و اخوت اسلامی و تشکیل یک نوع حکومت عدلِ اسلامی می خواند.

این ندا و فریاد انقلابی، سرفصلی جدید و سرآغازی نو در حیات مسلمین و منشأ کلیه قیامهای

آزادیخواهانه قرن اخیر در جهان اسلام است. این صدا در هر گوشه از سرزمین اسلام، آهنگی و زمزمه ای سر می دهد: در مصر، الجزائر و شمال آفریقا، هند، ایران، افغانستان و در امپراطوری گسترده عثمانی، فکر بازگشت به دوران مجد و سیادت و حکومت عدل اسلامی و آزادی و رهائی از چنگال

استعمار گسترش می یابد.

این دعوت، گر چه در هیچ جا به نتیجه مطلوب نرسید، اما جنبشها و نهضتهائی را براه انداخت که با استعمار خارجی و استبداد داخلی به درگیری پرداختند، از آن جمله در ایران، جنبش تنباکو و سپس نهضت مشروطه را باید بشمار آورد که اول، صرفا اسلامی و تحت رهبری روحانیت بود و به نتیجه

رسید، اما در حد لغو قرارداد تنباکو متوقف شد و شاید زمینه ای هم برای نهضت دوم فراهم کرد. و اما دوم یعنی نهضت مشروطه که تلفیقی بود از حک ومت عدل اسلامی و دموکراسی غربی و علاوه بر

تعصّب به عقیده اسلامی از حماسه ملیّت ایرانی هم برخوردار بود، به ظاهر موفّق ولی در باطن و محتوا ناموفق بود و تنها نتیجه قطعی غیر قابل انکار آن، انتقال نفوذ بیگانه از روس به انگلیس و تضعیف دربار قاجار بود و پس از چند سال هم به کمک همان نفوذ بیگانه که در مشروطیت سهم

بسزائی داشت، به حکومت استبدادی خاندان پهلوی منتهی گردید و همانطور که به قول نهرو: «از انقلاب کبیر فرانسه ناپلئون بیرون آمد» از انقلاب مشروطیت ایران هم رضاخان بیرون آمد، البته با تفاوتهای فراوان میان آن دو از جمله اصالت و محبوبیت وملی بودن ناپلئون، بعکس رضاخان.

بلی، انقلاب مشروطیت، انـدیشه یک نوع حکومت دموکراسـی غربی را هم در قشـر روشن فکر و اروپا رفته و یا غرب زده ما زنـده کرد، امـا در عین حال، همراه آن انـدیشه، آرزوی حکومتِ عـدل اسـلامی در اعماق دل مؤمنین که اکثریت جامعه ما را تشکیل می دهند باقی ماند و هر اندازه بدعتها و

ص:۳۳

ستمها و قوانین ضد اسلامی دوران رضاخانی و پسرش بیشتر می گردید، خشم درونی همان اکثریت وفادار به اسلام، نسبت به رژیم، و عطش و التهاب ایشان به برقراری نظام عدل اسلامی، اوج

می گرفت کما این که اندیشه نظام دموکراسی غربی هم طرفداران بیشتری پیدا می کرد.

این دو نوعِ اندیشه و آرزو، پس از شهریور بیست که به مقتضای ضرورتهای بین المللی، ملتِ ما

توانست نسیم آزادی را استشمام کند، رشد و نمو محسوسی کرد و تدریجا بهم پیوست و طی یک

سلسله تحولات با رهبری روحانیت و رجال ملّی، سرانجام نهضت ملی کردن صنعت نفت و حکومت ملی دکتر مصدق را ببار آورد که آن هم با کودتای ۲۸ مرداد به ناکامی گرائید و همه چیز پایان یافت، کودتائی که دوران استبداد و اختناق ۲۵ ساله را بدنبال داشت و خشک و تر را سوزانید و نَفَسها را در سینه ها حبس کرد.

آغاز و تکامل انقلاب

در سال ۴۱ پس از صدور تصویبنامه ضد اسلامی انجمنهای ایالتی و ولایتی، جنبشی صرفا مذهبی برهبری روحانیت علیه رژیم، آغاز شد و در بین چهره های سرشناس مراجع تقلید نجف و قم و مشهد، رهبریِ جنبش را، پیشوائی روشن بین، شجاع، صریح، مصمّم، قاطع و آشتی ناپذیر، حضرت آیه العظمی امام خمینی بعهده گرفت و دیگران هم با او همگام شدند، جنبش، در ۱۵ خرداد سال ۴۲ که امام را دستگیر و زندانی کردند، اوج گرفت تدریجا همه قشرهای ملی و آزادیخواه بخصوص

عناصر مذهبی انقلابی را که پس از ۲۸ مرداد به فعالیتها و مبارزات زیرزمینی محدودی ادامه می دادند، به خود جلب کرد.

این جنبش، گرچه، در آغاز، در چهارچوب مخالفت با قوانین خائنانه ضد اسلامی شاه؛ که پس از

انقلاب باصطلاح شاه و ملت، یکی پس از دیگری تصویب میگردید، منحصر بود اما کم کم گسترش

پیدا کرد و آرمان دیرینِ در دلها نهفته ی حکومتِ عدل اسلامی را، مجددا زنده کرد.

امام خمینی، با استفاده از کلیه فرصتها چه در ایران و چه پس از تبعید به ترکیه و عراق، مبارزه را ادامه داد و انقلاب را به پیش برد تا این که در ۱۹ دی ۵۶ پس از انتشار مقاله ننگین اطلاعات و اهانت به امام، نهضت، رنگ دیگری بخود گرفت ابتدا در قم و سپس در تبریز، مشهد، تهران و سایر شهرها مردم با نثار خون خود انقلاب را یاری کردند و هر چه جانبازی مردم اوج می گرفت، سفّاکی و خونخواری رژیم هم گسترش می یافت و بالاخره در نتیجه فشار رژیم، امام، عراق را به سمت

پاریس ترک کرد، واین هجرتِ امام، همچون هجرت رسول اکرم؛ سرفصلی جدید است که جهشی به وجود آورد و انقلاب را از داخل، به صحنه جهانی کشانید.

و پس از این که طی پانزده سال، انقلاب، توأم با نوسان و نشیب و فراز و رکود و حرکت بود و در مجموع رو به جلو می

رفت، ناگهان، جهشی خارق العاده در آن پدید آمد که در کمتر از چهار ماه،

ص:۳۴

ارکان رژیم استبداد را لرزانید و کاخهای ستم را پی درپی واژگون ساخت و دولتهای فرمایشی را یکی پس از دیگری ساقط کرد. در پاریس بود که امام، حرف آخر خود را بزبان آورد: شاه و رژیم

شاهنشاهی باید برود و «جمهوری اسلامی» بجای آن برقرار گردد. این سخن، از طرف قاطبه ملت،

طی راه پیمائیهای چندصدهزار تا چند میلیون نفری بازگو شد و ملت هم رأی خود را به آن داد، امام، به ایران آمد و با استقبال بی سابقه ای روبرو گردید و سرانجام، انقلاب؛ در ۲۲ بهمن ۵۷ بطور اعجازآمیزی به پیروزی قطعی رسید و به رژیم ۲۵۰۰ ساله طاغوتی پایان داد.

وظیفه ما در قبال انقلاب

آنچه انجام یافته گام اولست، و گامهای دیگری که در پیش داریم، تا نظام عدل اسلامی با تمام

ابعادش مستقر و آثار شوم طاغوتی که در اعماق افکار و آداب و رسوم و سنّتهای اجتماعی ما رسوخ کرده ریشه کن شود.

پیروزی اولیه انقلاب، شوق و شَعفی زائدالوصف در ملت ما و ملتهای مسلمان ایجاد کرد و بهمان نسبت، سطح انتظار و توقع را بالا برد و کوهی از مشکلات را در قبال ما روی هم انباشت که ما خود مسئوول رفع آنها می باشیم.

اولین وظیفه آنست که روحیه انقلابی را زنده نگه داریم و با روحیه بی تفاوتی و ناامیدی و کار را پایان یافته انگاشتن، که خودبخود پس از هر انقلابی بر جامعه ای که از تلاشهای انقلابی خسته شده و به آرامش نیاز دارد، مستولی می گردد، بشدت مبازه کنیم. این اولین شرط موفّقیّت است.

علاوه بر این، رعایت سنّتِ تدریج و گام بگام پیش رفتن، عجله نکردن، صبرو حوصله بخرج دادن، فرصت کافی برای دولت و رهبر انقلاب قائل شدن، اولویتها و امکانات را سنجیدن، از

خطاهای جزئی در عزل و نصبها و در مسائل فرعی، در عین انتقاد سازنده، چشم پوشیدن، سعه صدر

داشتن در تحمل کمبودها، تنگ نظریها، رقابتها، عقده ها، حُبّ و بغضها، انتقام گیریها، کنترل کردن خشم انقلابی که تر و خشك را نابود و خوب و بد و صالح و فاسد را با هم درو می کند، خودداری از دسته بندی، حزب بازی، فتنه انگیزی، فرصت طلبی، انحصارطلبی، برتری جوئی؛ امتیازخواهی،

سهم الارث انقلاب خواستن و بالاخره رعایتِ رشد فکری، منش انسانی و اخلاق انقلابی، همه و همه جزء وظایف انقلابی و شرط پیروزیست.

عناصر ضد انقلاب

مسلم است ریشه فساد را یك شبِ نمی توان کَند اما عناصر فاسد و ضد انقلاب را می توان ارزیابی و دسته بندی و تا حدّی

شناسائی نمود بدین قرار:

۱- استعمارگران و ابرقدرتها که از وضع سابق سود و از انقلاب زیان دیده اند، در هر حال از

ص:۳۵

کارشکنی دست بردار نیستند، اما در شرائط کنونی، آنان بیشتر از طریق عناصر ضد انقلاب داخلی، به ما ضربه خواهند زد، گو این که از هجوم مسلحانه امپریالیست، صهیونیست و کمونیست هم نباید خاطرجمع بود واز راههای سیاسی و نظامی باید در برابر آنان، سدّی محکم ایجاد کرد.

۲- سردمداران و هواخواهانِ رژیم سابق که پی فرصت می گردند تا اگر بتوانند انقلاب را نابود کنند. آنان از هیچ کوششی حتی توسل به بیگانگان دریغ نخواهند کرد حال اگر نتوانند خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کنند ممکن است چهره انقلابی بخود بگیرند و در صف انقلابیون مانند

آب زیرکاه نفوذ، و تدریجا مراکز قدرت را قبضه نموده انقلاب را از باطن و محتوا بی خاصیت و به چیزی شبیه وضع سابق تبدیل کنند و آنان که نتوانسته اند از دری که بیرون رانده شده اند بازگردند از پنجره و پشت بام برخواهند گشت و بلائی که بر سر مشروطیت آوردند، بر انقلاب ما نیز وارد خواهند آورد.

۳- عناصر ملی و انقلابی دارای ایده ئولوژی غیر اسلامی چه آنان که از نظام دموکراسی غربی دم می زنند و یا مارکسیست ها و چپ گرایان که احیانا چهره مذهبی هم بخود میگیرند و خلاصه کلیه طرفداران «ایسم وارداتی». اینها خود را در انقلاب، سهیم می دانند سهم الارث طلب می کنند در حالی که خوب می دانند که اگر در براه افتادن چرخ انقلاب، تأثیری داشته اند، همگام با توده ملت با همان شعارهای اسلامی و زیر فرمان همان رهبری مذهبی، گام برداشته اند و نه با شعار مخصوص خود، و انقلاب با چهره و ایده اسلامی و با تظاهرات مذهبی، و راه پیمائی در اعیاد فطر واضحی و سوگواریهای عاشورا و اربعین، و اجتماعی در مساجد و شنیدن سخن واعظ و تکبیر نیمه شب، و دادن شعارهای صرفا اسلامی از قبیل «حزب فقط حزب اللّه، رهبر فقط روح اللّه» و حمل پلاکارتهای اسلامی و مانند اینها، به نتیجه رسید.

اینک که هنوز ما در نیمه راه پیروزی هستیم طرح ایده ئولوژیهای دیگر و کوشش در عوض کردن چهره انقلاب، نه تنها خدمتی به انقلاب نیست بلکه دانسته یا ندانسته خیانتی بدان محسوب می شود و ما امیدواریم به این قبیل فعالیتهای ضد انقلابی پایان داده شود.

پاسداری انقلاب

جهت پاسداری از انقلاب به دو نوع سپاه نیاز داریم:

اول – پاسدارانی مسلّح، آشنا با ایده ئولوژی انقلاب و وفادار به آن تا با نهایتِ هشیاری هر گونه توطئه ی عناصر ضد انقلاب را سرکوب نمایند.

دوم - پاسدارانی آگاه از فلسفه ی انقلاب، مسلّح به سلاح تقوا و دانش. وظیفه این دسته آنست که:

اولاًـ توده ملت و اقشار پراکنده را با انگیزه و راه و رسم انقلاب آشنا و مردم را نسبت به آن، روشن و مؤمن سازند. اصول فکری و اخلاق انقلابی را با بیان و قلم، تشریح و تفسیر نمایند و با عمل خود

مردم را آموزش و پرورش دهند.

ثانیا با هشیاری تمام، توطئه ها و دسیسه ها را فاش سازند، انحراف را گوشزد نمایند، حوادث ومسائل روزمره را که ممکن است شک و تردید ایجاد کند بطور شایسته تفسیر و توجیه نمایند، در صورت لزوم از انتقادهای سازنده و خیرخواهانه خودداری نکنند، از نشر اخبار ضد انقلاب و تأویل و تفسیرهای ناروا، مانع شوند. و خلاصه با درایت و دلسوزی نهال انقلاب را رُشد دهند و بثمر برسانند. و این نوع پاسداری برای همیشه لازم است و هیچگاه انقلاب از آن بی نیاز نخواهد بود.

این مقاله در واپسین روزهای سال انقلاب، فراهم گردید و حال که از چاپ بیرون می آید در آغاز سال جدید، انقلاب گامی دیگر بجلو نهاده و نظام جمهوری اسلامی طی رفراندوم بیست میلیون نفری استقرار یافته است و ما باید به برادران و خواهران ایرانی خود، سه بار تبریک بگوئیم یکی بمناسبت آغاز سال، و دو دیگر به لحاظ پیروزی

انقلاب

و برقراری نظام جمهوری اسلامی، به این امید که در ظرف سال جدید، ملت ما در سایه لطف پروردگار با وحدتِ کلمه و همبستگی و همگامی همه اقشار و با پیروی از رهبر انقلاب، مشکلات را یکی پس از دیگری حل کند و انقلاب را در همه ابعادش بثمر رساند «ان شاءاللّه»

ص:۳۷

۳. خط مشی

خط مشی(۱)

در آستانه سالگرد میلاد فرخنده امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء، و همزمان با دومین کنگره جهانی آن حضرت، نخستین شماره مجله مشکوه (پس از انتقال به بنیاد پژوهشهای

اسلامی) منتشر می شد تا ولادتی دوباره، و پیامی جهانی، و پژوهشی بنیادی از اسلام باشد. پیامی در استمرار خط رسالت و ولایت و فقاهت، پژوهشی نو در قلمرو علم و دین و فرهنگ و فضیلت، و

جهشی در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی.

آستان قدس رضوی به گفته امام بزرگوار، مرکز ایران و نهاد عقیدتی مسلمانان است.

بنیاد پژوهشهای اسلامی، نهادی فرهنگی و مرکزِ مطالعات و تحقیقات آستان قدس است.

مجله مشکوه، زبان گویای محققان تلاشگر بنیاد، و ناشر افکار و آراء متفکران جهان اسلام است.

این مجله، مشکوه نور خدا و نور علم و ایمان است که با یاری خداوند متعال و همکاری پژوهشگران آگاه، بر آن است تا ارزشهای اسلامی و انوار دانش الهی را از مشکوه اهل البیت

علیهم السلام تا دورترین نقاط جهان پخش کند.

در این راه گام می نهد که تحول و انقلابی عمیق در شیوه پژوهش اسلامی، هماهنگ با روند انقلاب اسلامی پدید آورد: انقلابی که براستی ولادتی جدید و حیاتی نوین برای اسلام است. انقلابی که احیای تفکر اصیل اسلامی و تجدید و تذکار ارزشهای از یاد رفته آن را برعهده دارد.

خراسان، پایگاه همیشگی و قدیمی نهضتهای سیاسی و فرهنگی اسلام است. شهر مشهد نیز، به نوبه خود، در پرتو بارگاه امام هشتم، در گذشته شاهد محقّقان، و مجمع فقها، حکما و ادبای بزرگ بوده است و از سرگذشت بزرگان علم و دین و محافل درس آنان داستانها به خاطر دارد.

پس بجاست که بنیاد پژوهشهای اسلامی و مجله مشکوه آغازگر دوره جدیدی از پژوهش و

ص:۳۸

۱- اولین سرمقاله مجله مشکوه پس از تصدّی اینجانب.

تحقیق باشند و شکوه گذشته را بازگردانند، و تا حدّ امکان انتظاری که جهان، در بعد فرهنگی و علمی از ایرانِ انقلابی و جمهوری اسلامی دارد، برآورند، و لب تشنگان اسلام انقلابی را سیراب کنند. در راه رسیدن به این هدف، لازم است: اولاً مجله مشکوه به خود تکانی بدهد و از درون تحولی اساسی پیدا کند.

ثانیا به زبان فارسی اکتفا نکند، با دیگران به زبان خودشان سخن گوید و پیام دهد. به همین جهت، در آینده ای نه چندان دور، به خواست خدا، مجله مشکوه، به زبانهای اردو، عربی و انگلیسی نیز منتشر خواهد شد، و هم اکنون زمینه این کار فراهم گردیده است.

بنیاد پژوهشهای اسلامی، با مترجمانی چیره دست و پژوهشگرانی زبان دان، آماده ایفای نقش خویش در این راه است.

بنابراین، دیگر عذری برای محققان ما در حوزه های علمیه و دانشگاهها و در هر جای دیگر، که آرزو و حسرت چنین فرصت را به دل داشته اند، باقی نمی ماند.

ما به سوی آنان دست دراز می کنیم، و از آنان کمک می خواهیم، آراءِ نو، نظرات و پیشنهادهای

تازه، برداشتها و تفسیرهای ابتکاری از مفاهیم اسلامی، کاوشهای دست اول از مواریث علمی

گذشتگان، و هر نوع پژوهش ارزنده ای که به گونه ای با اسلام و ابعاد گسترده آن مرتبط باشد، همه را با آغوش باز، و با وسعت نظر می پذیریم.

خط مشی اصلی مجله، پژوهشهای اسلامی است، پژوهشهایی که با فرهنگ و علوم اسلامی، تاریخ و جغرافیا، اقتصاد، فقه و قانون، سیاست و حکومت، دادگستری و قضاوت، رفاه و آسایش یا

رنج و تعب مسلمانان در بند و عقب مانده و مستضعف، کشورهای اسلامی و یا اقلیتهای مسلمان،

بررسی روشهای مثبت و منفی و سیاستهای درست و نادرست حاکمان و سیاستمداران مسلمان و غیر مسلمان و ابرقدرتهای جهان، در رابطه با موجودیت اسلام، و انقلاب اسلامی، فرهنگ و تفکر اسلامی، و با سرنوشت مسلمانان مرتبط باشد. چنین مسائلی بطور کلی در محدوده خط مشی این

مجله است.

مجله مشکوه همانند بنیاد پژوهشهای اسلامی، نقطه تلاقی و تبادل افکار قدیم و جدید و حوزه و دانشگاه و وسیله ی پخش آن اندیشه ها است، با شرایطی که در ذیل به نظر محققان می رسد.

۱- نوشته، حتی الامکان پرمحتوا، فشرده و محکم با الفاظی کوتاه و روشن باشد.

۲- آموزنده، سازنده و قابل فهم برای اکثریت خوانندگان بوده باشد، بیگانه با ابعاد اسلام یا صرفا تخصصی که خوانندگان

معدودی دارد، مانند مباحث ادبی صرف، نباشد.

۳- نویسنده در زمینه کار خود تخصص و آمادگی لازم را واجد، و از آخرین نظرات بهره گرفته باشد.

۴- مقاله بکر و دست اول باشد و قبلاً در جای دیگر انتشار نیافته باشد.

ص:۳۹

۵- منابع و مصادر دقیقا ذکر شود، از طرح ونقل مطالب بی مدرک و سست خودداری گردد.

۶- در هر حال، باید مکتبی، و در راستای انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی و پیام آور وحدت باشد، و سنگ تفرقه و اختلاف و دشمنی نیفکند.

۷- یادآور روزهای تاریک قبل از انقلاب، یا بیانگر پیشرفتهای چشم گیر پس از آن، و یا حاوی

خاطرات گرانبهای مسؤولان محترم کشور و جانبازان و طراحان مسائل سیاسی و اقتصادی و انقلابی

جمهوری اسلامی ایران بوده باشد.

ص:۴۰

۴. در جستجوی راه

در جستجوی راه(۱)

رابطه علم و دین، از قرون اولیه و از آغاز نهضت علمی و فرهنگی اسلام، همواره مورد نظر دانشمندان و محققان مسلمان بوده است.

منشأ وسرچشمه اصلی دین، وحی الهی است. در حالی که منبع ومصدر علم به معنی عام، از فلسفه و علوم عقلی و یا علوم تجربی، فکر و ذوق و کاوش بشر است. علم ودین، که مایه اصلی

تمدن بشر، و از امتیازات جامعه انسانی است، به ظاهر از دو نقطه متفاوت؛ یکی از خدا و دیگری از عقل و درک بشر آغاز می شوند؛ ولی در مسیر خود، در بسیاری از مسائل با هم تلاقی کرده و طبعا توافق و یا اختلاف پیدا می کنند.

این دو مایه حیات معنوی و مادی بشر، مانند دو نهر آب، از دو چشمه سار می جوشند و به راه

می افتند. اما به تدریج در بستر یک کانال قرار می گیرند. در این هنگام گاهی بدون برخورد و تضاد، هر دو با هم در یک جهت به راه خود ادامه داده و به اصطلاح «آبشان به یک جوی می رود». و در این فرض غالبا در گسترش و تکامل خویش از یکدیگر بارور می شوند.

گاهی هم به محض برخورد با هم و یا بعدها در طول مسیر به تدریج از هم جدا می شوند و هر کدام به راه خود ادامه داده و احیانا در دو جهت متقابل حرکت می کنند. طبعا خطوط از هم جدا شده، پیروان آنها از هم فاصله می گیرند، و گاهی به جنگ ونزاع می پردازند. در این صورت هر قدر پیش روند از هم دورتر می شوند. احیانا کسانی یافت می شوند که به هر دو خط علاقه دارند و در صدد آشتی و اصلاح ذات البین برمی آیند، با تأویل و توجیه یکی از دو نظر و یا هر دو، آنها را با هم تطبیق و سازش می دهند.

تقریبا به طور دایم و مستمر، سرگذشت علم و دین درگذشته حتی در دین یهود ومسیح چنین

ص:۴۱

۱- دومین سرمقاله مشکوه.

بوده است. جبهه گیری فلاسفه و متلکمان، در قبال هم و هر دو گروه در برابر محدّثان و فقیهان، خود نمونه بارز و آشکار چنین رابطه ای میان علم و دین است. کما این که مثلاً مواجهه و تقابل هیأت قدیم و علومی از آن قبیل با نصوص و آثار دینی نمونه دیگری از آن است.

این که گفتیم علم و دین از دو منبع شروع می شوند، گاهی در یک کانال، و احیانا در مجاری مختلف و رویاروی قرار می گیرند، سه ادعای مهم ودر خور بحث و گفتگو است؛ که گر چه از بحث اصلی ما خارج است، اما زیربنای بحث است. پس به جاست به طور گذرا و کوتاه آنها را مورد گفتگو قرار دهیم.

راجع به مطلب اول، باید گفت: دین ناشی از وحی الهی است که در تمام مراحل نزول و ابلاغ از

خطا مصون است. در ذات باری جهل و خطا متصور نیست. در وسایط وحی تا برسد به پیامبر، عصمت شرط است. بنابر این اصل مسلّم، وحی دست نخورده، به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ

می شود. پس اگر اختلاف نظری در آن بروز کند به طور حتم در مراتب پس از ابلاغ وحی است، حتی اگر در وحی، ناسخ و منسوخ قایل شویم و یا اختلاف تعبیری در لسان وحی به تناسب استعداد مردم به چشم بخورد از باب این که انبیای الهی مکلّفند با مردم به قدر فهمشان سخن گویند «نَحْنُ مَعاشِرَ الأنبیاء أُمِرنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِم»، باز هم موجب آن نمی شود که در اصل وحی اختلاف و اشتباهی رخ دهد.

این راجع به دین، اما علم با تمام اقسام و انواعش، از عقل و فکر و حسّ بشر نشأت می گیرد.

بشر، طبعا خطاپذیر، و حس و اندیشه اش محدود است. قرآن می گوید: «وَ ما أُوتِیتُم مِنَ العِلْمِ اِلاّ قَلِیلًا»(۱) هر چند برخی از مکاتب فلسفی علم را ناشی از فیض الهی می دانند، روایاتی از قبیل: «العِلْمُ نُورٌ یَقذِفهُ اللّه فِی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ» و آیه هایی از قبیل: «وَ الَّذینَ جاهَدوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا»(۲) این اصل را که عمدهً با فلسفه افلاطونی و مشرب اشراق وفق می دهد تأیید می کند.

در عین حال، هیچ کس ادّعا ندارد این فیض قدسی در ردیف وحی الهی است و همواره، از سهو و خطا و لغزش در امان است و این سخن که: «الإنسانَ مَحَلُّ السَّهْوِ والنِّسْیانِ» همچنان به اعتبار خود باقی است. تغییرنظر و اختلاف فراوان بین دانشمندان یک علم، گواهی صادق بر این ادعاست.

اما این که علم و دین با هم تلاقی می کنند به این علت است که قلمرو هر دو در بسیاری از اوقات

موضوع واحد است. مسائل اصلی در فلسفه الهی، خصوصا در «الهیات به معنی الاخص»، خدا و

صفات اوست. پیدایش جهان، حدوث و قدم آن، بقای نفس و حیات پس از مرگ، کمالات و اخلاق

نفسانی و حتی سیاست و تنظیم خانواده از مسائل اساسی فلسفه و دین است.

با توجه به این دو امر، مطلب سوم یعنی برخورد و اختلاف، یا توافق و تطابق علم و دین، در این قبیل مسائل امری است قهری و طبیعی.

۱- سوره اسرا، آیه ۸۵.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

نکته دیگری را در این باره نباید از نظر دور داشت؛ و آن، این که علم و دین هر دو از واقع و حقیقت دم می زنند. دین، می خواهد در قلمرو خود حقیقت را بگوید و حتما می گوید. علم نیز

درصدد کشف حقیقت است، و اگر در تلاش خویش خطا نکرده و ابزار لازم را در اختیار داشته باشد، قهرا آن چه بدان دست یافته عین حقیقت است. چون واقع و حقیقت هر چیز یکی است و تعدد نمی پذیرد، بنابراین قاعدةً باید نتیجه هم یکی باشد و عقل و دین با هم موافق باشند.

در علم کلام و اصول فقه قاعده ای است به نام «قاعده ملازمه» که مجرای آن فقط مستقلات عقلیه

است. با این تعبیر: «کُلَّما حَکَمَ به العَقْلُ حَکَمَ به الشَّرعُ و کُلَّما حَکَمَ بِه الشَّرْعُ حَکَم به العَقْلُ.»، که نیاز به شرح و بحث دارد. روی این حساب، اختلاف میان علم و دین در قلمرو واحد در واقع بی معنی، و صرفا ناشی از یک خطا و اشتباه است. حال این خطا(علی الاصول) در وحی نمی تواند رخ دهد، بلکه یا در فهم صحیح وحی و برداشت درست از آن است، و یا در علم و یا در هر دو است.

آنچه گفته شد یکی تصویر کلی و اجمالی از رابطه علم و دین است، که شرح آن را باید در کتابهای علمی مربوط مطالعه کرد.

آنچه در اینجا مورد نظر است جستجوی راه حل برای مسائلی است که اینک در سطح کل مراکز علمی و فرهنگی اسلام، مطرح است، و داغترین مباحث حوزه های علمیه را تشکیل می دهد. بنیاد

پژوهشهای اسلامی، که گفتیم محل تلاقی افکار قدیم و جدید و حوزه و دانشگاه است؛ به نوبه خود درگیر این مشکل و خواهان حل آن می باشد.

توضیح این که خطوط مشترک علم و دین اگر در گذشته به مسائل عقیدتی و اخلاقی و احیانا هیأت و نجوم و علوم مشابه آن اختصاص داشت؛ اینک با گسترش و بسط روزافزون علوم و سرایت

و رسوخ علم به درون اجتماع و زندگی بشر، نقاط تلاقی بسیاری با دین پیدا کرده است. به خصوص با اسلام که دینِ جامع الاطراف است و قلمرو آن از مرز عقیده و اخلاق و عبادت گذشته است.

همه نیازهای روحی و جسمی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی بشر را زیر پا گرفته است. به

همه ابعاد وجود بشر نظر دارد، علوم اسلام به معنی خاص، هر کدام مربوط به یکی از این ابعاد مختلف است. تنها علم فقه همه نیازهای انفرادی و اجتماعی بشر، از شخص گرفته تا خانواده و کشور و جهان، از اقتصاد تا سیاست، حکومت و قضاوت، از عبادت تا بهداشت، همه را فرا گرفته است.

نظری به کتابها و ابواب فقه که بخش عمده آن مربوط به زندگی فردی و اجتماعی بشر است، و عبادت که عمدةً رابطه انسان

با خداست سهم کمتری در آن دارد، شاهد گویای این حقیقت است.

علم کلام و فلسفه الهی نیازهای عقلی، و علم اخلاق نیازهای متنوع روانی و اجتماعی را مطمح

نظر قرار می دهد.

این در حالی است که علم بشر اینک در همه این ابعاد تبلور و جهش قابل ملاحظه پیدا کرده است. تحصیل کرده های ما هر کدام به تناسب رشته تحصیلی خود با یک یا چند تا از این علوم آشنا و

ص:۴۳

قهرا مدافع آن ها می باشند.

علم حقوق با رشته ها و شعب گوناگون آن، اینک چشمها و گوشها را کور و کر کرده است. علم اقتصاد با مکتبهای متعدّد و رشته های متنوع آن، جامعه شناسی، روان شناسی، سیاست و حکومت که در اصل رشته ای از علم حقوق است، اما چیزی مستقل می نماید. پزشکی و بهداشت، زیست شناسی

و زمین شناسی و جز آن، علومی است که در بستر کار خود با دین تلاقی پیدا می کنند. این تلاقی را نباید امری تصادفی و اتفاقی دانست، و نباید آن را دست کم گرفت و بی تفاوت از کنار آن گذشت. این امر بیشتر وظیفه حتمی عالمان و حامیان دین است؛ تا جویندگان و آموزندگان علوم، این گروه می گویند: ما باید بدون دغدغه خاطر به کار خود برای دستیابی به راز طبیعت ادامه دهیم. کار ما حد و مرز نمی شناسد. از مخالفت یا موافقت و یا برخورد با دین، نه واهمه داریم و نه شاد می شویم. این همان حرفی است که از قدیم فیلسوفان در تعریف فلسفه می گفتند: «حکمت = علم به حقایق اشیاء

است به قدر طاقت بشر.»

یک دانشمند به زبان حال می گوید «قلمرو کار من طبیعت است و وسیله کار هم دوربین، ذره بین،

آزمایشگاه، آزمایش و کاوش عینی است... ما در اعماق دریاها و فضای باز و نامحدود آسمانها،

مطالعه می کنیم؛ کار نداریم که در کتابهای آسمانی چه نوشته است. اصلاً مطالعه آنها گاهی برای ما سدّ راه است».

اما حامیان و عالمان دین در عین حال که نباید از گسترش علم جلوگیری کنند، نباید از آن هم

واهمه داشته باشند. زیرا مطالعه راز خلقت که قلمرو علم است، نه تنها کار خلاف نیست که خود امری واجب و فریضه دینی است. نظر در کاینات، علم، قدرت و حکمت بی منتهای خالق را در

نظرها جلا می بخشد. خداوند موفقیت و هدایت مجاهدان و ساعیان راه حق را تضمین فرموده است. «والَّذِينَ جاهَدوُا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُم سُبُلَنا.»، و این، شامل کوششهای علمی برای دست یافتن به راز طبیعت

نیز می شود.

حال که چنین است آیا عالمی که نسبت به پاسداری از دین تعهد دارد، تضاد قهری علم با دین را

زنگ خطر نمی داند؟ از این بابت که به مجرد احساس ناهماهنگی میان آن دو، آشنایان با علوم معمولاً نخست در اصالت دین تردید می کنند، نه در صداقت و صحت علم. به خصوص علوم تجربی که نتیجه آن را قطعی تلقی می کنند.

با این که علی الاصول دین حق، اگر دست نخورده باشد، مخالف هیچ یک از حقایق قطعی نیست، و اگر برخوردی رخ دهد همانطور که گفتیم حتما ناشی از خطا و بدفهمی دین و یا در

خط مشی علم و نتیجه گیری از آن و یا در هر دو است.

به نظر شـما چه بایـد کرد؟ آیـا به کلی شـانه از زیر بار خالی کنیم و خطر را ندیـده بگیریم؟ آیا بر خلاف همه اصول اسـلامی عوامانه عمل کنیم و به تخطئه علم بسنده کنیم و یا با حرکتی مذبوحانه از

ص:۴۴

پیشرفت آن جلوگیری کنیم؟ آیا چنان که سالهای دراز معمول بوده است دست به تأویل و توجیه دین

یا علم یا هر دو بزنیم؟ یا این که واقع بین باشیم: میان مباحث قطعی و ضروری و مباحث اجتهادی دین از یک طرف و همچنین بین مسائل قطعی و فرضیات غیر قطعی علوم از طرف دیگر تفاوت قایل شویم.

دقیقا ملاحظه کنیم آیا برخوردی میان مسائل ضروری و قطعی علم و دین وجود دارد یا همواره چنین برخوردی میان دو مسأله غیر قطعی در طرفین و یا یک طرف قطعی و طرف دیگر غیر قطعی پیش می آید؟ در این صورت برای تجدید نظر در مسائل غیر قطعی علم و دین، راه باز است، و این ناهماهنگی هشداری است به متخصصان علم و دین که در اجتهاد و برداشت خود تجدید نظر کنند

بخصوص متخصصان علوم دینی از این برخوردها استقبال کنند و متون دینی را با نظری عمیق تر و منطبق بر واقعیات موجود مورد بررسی قرار دهند و از تجزیه و تحلیل ها و راهگشایی علوم خصوصا در دسته بندی و نحوه عرضه کردن مسائل دینی بهره ببرند.

در رسیدن به این هدف دانشمندانی در علوم مختلف آگاه از مبانی و اصول دین و متعهد به آن،

(که متأسفانه وجودشان کیمیاست) لازم است تا با همکاری آنان و با همیاری سایر علما و دانشمندان علم و دین، و با یک سلسله تحقیقات ابتکاری و نظرات توجیهی، بن بستهای موجود را از میان

برداریم؛ و فرصت برداشتهای تازه از مفاهیم عمیق و جامع و جاویدان قرآن و سنت را مغتنم

شماریم. در عین حال از طغیان و تک تازی برخی از طرفداران علم که با انگیزه های گوناگون دانش خود را وسیله ستیزه با دین قرار می دهند بکاهیم. این سخن همینجا ختم نمی شود و این رشته سرِ دراز دارد...

۵. دانش و پژوهش اسلامی پابپای انقلاب اسلامی

در تعریف انقلاب راستین باید گفت انقلاب صحیح در یک جامعه آن است که همه کارها از ریشه و به طور بنیادی در راستای اهدافِ انقلاب تحول پیدا کند، به گونه ای که محور و معیار همه امور همان نقطه اصلی و انگیزه واقعی انقلاب باشد.

در هر تلاش فردی و جمعی، علمی، صنعتی، سیاسی قانونگذاری، رفاهی، خدماتی و پژوهشی، میزان و مقیاسِ اصلی و الگوی کلّی، رسیدن به چیزی باشد که انقلاب به خاطر آن صورت گرفته

است. همه قیامها و قعودها، حرکتها و سکونها، تندیها و کندیها، تجمُّعها و تفرُّقها، تعاونها و تباینها، در جهتِ وصول به نقطه اوج و رأسِ مخروط انقلاب پیش رود، و اینک ما از این روندِ انقلابی به «انقلاب محوری» تعبیر می کنیم.

فائده بزرگِ انقلاب محوری:

اولاً، هماهنگی و تجمع نیروهاست در راستای انقلاب، نظر به این که همه نیروها متوجه یک نقطه است قهرا تلاشهای فردی به جمعی تبدیل می شود، خود به خود میان نیروها پراکنده، تعادل و تناسق به وجود می آید، زیرا نقطه اصلی انقلاب به منزله جهتِ قبله است که میلیونها نمازگزار را از چهار گوشه جهان، قهرا به یک نقطه متوجه می سازد و یا مانند عقربه ساعت است که همواره گرد یک محور می چرخد. در یک جامعه انقلابی، همه برای یک هدف تلاش می کنند. و دیگر تک روی و خودخواهی در آن وجود ندارد، پس برخورد و تضاد، جنگ و نزاع، هم چشمی، رقابت، کارشکنی،

ریاکاری و عواملِ دیگر تفرقه و تشتُّت، در آن بی معناست. و به جای آنها یک نظمِ قهری و انضباطِ جبری در جامعه پدید می آید، فی المثل اگر قرار باشد پرچم پیروزی در قلّه مرتفعی به اهتزاز درآید، همه تلاش می کنند تا پرچم در آن نقطه بلند شود، دیگر این که به دست چه کسی و به

نام که باشد

مطرح نیست. در جامعه انقلابی کسی طالب نام و آوازه و شهرت، و در بندِ جایزه و مقام و مدال

افتخار نمی باشد. و اگر مدالی هست، در درون سینه است نه بر سینه.

ثانیا، تمرکز روی هدف، جامعه را از کارهای بی ثمر و به گفته قرآن (لَهْو و لَعِب) و نیز از کارهای صوری و تشریفاتی و تکلفی و تصنعی باز می دارد. و همه کارها معنای واقعی خود را پیدا می کند، و قهرا کارها به نحو احسن و به وجه اکمل صورت می گیرد، و جامعه همواره رو به کمال گام

بر می دارد.

ثالثا، از اسراف و تبذیر، و افراط و تفریط، ندانم کاری، دوباره کاری، بی کاری و کم کاری، بی

مصرف ماندن نیروها و امکانات و بی کار ماندن افراد، و در نتیجه از امراض گوناگون اقتصادی

جلوگیری می کند، و جامعه از اقتصادی سالم، و نیروی انسانی برخوردار می گردد. و کارها به طور سهل و ساده و از اقرب طرق و با کمترین هزینه، به نتیجه می رسد.

بدیهی است، چنین جامعه ای از کفایت و صلاحیت اخلاقی و تعالی روحی و سلامت نفس بهره مند و از امراض گوناگونِ روحی و اجتماعی نیز مصون خواهد بود، و تا جامعه چنین جهشِ

روحی نداشته باشد جامعه انقلابی نخواهد بود.

در ثمراتِ «انقلاب محوری» هر چه گفته شود کم است، همین قدر کافی است که بدانیم انقلاب در همه شؤون فرزندانِ خود اعم از اقتصاد، اخلاق، سیاست، دانش و پژوهش، اثر می گذارد حتّی اگر بگوییم در زندگی روزمره: در غذا خوردن، لباس پوشیدن، خانه ساختن، راه رفتن و معاشرتِ افراد، اثر دارد، سخن گزافی نگفته ایم. تنها کسانی که در کشاکشِ عمر در جاذبه انقلابی قرار گرفته اند معنای این حرف را درست درک می کنند. «انقلاب محوری» مانند عشق است، نه بلکه خود عشق است که

عاشق را در کلیه شؤون به سمت معشوق می کشد و تحت الشعاع وی قرار می دهد. او از خود وجودِ

مستقلی ندارد، بلکه هستی او در وجودِ معشوق محو است. آری انقلابِ واقعی، عشقی است جانسوز و توفنده که عاشق را از خود تهی و از معشوق لب ریز و در راه وصال او فدا می کند.

به طور حتم، عمیق ترین انقلابهای جهان در طول تاریخ به وسیله انبیای الهی صورت گرفته است هر پیغمبری در حریم خود انقلابی ریشه دار و بنیادین به وجود آورده است. اما همه دارای یک هدف واحد و مشخص بوده اند که زنجیروار از آدم تا خاتم ادامه یافته است، و اسلام زرّین ترین ورقِ این دفتر، و برجسته ترین نقش این لوحه و درشت ترین خطِ این طومار است،

کاملترین و جامعترین همه ادیان است، مزایای همه را در خود گردآورده است. «شَرَعَ لَکَم مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحا وَالذّی

ص:۴۷

أوحَينا إليکَ...»(۱) کدام انقلاب فراگیرتر از دین و شریعتی است که اصول و ارکان آن، اصلاح عقیده، اخلاق، و عمل انسان، و قلمرو آن همه ارکان وجود آدمی یعنی عقل، دل، و جسم اوست.

هدفِ اصلی در اسلام و همه ادیان، خداست تا بشر خود را از خدا بداند و برای او زندگی کند و

بمیرد. حیات و مماتش، عبادت و عملش، حرکت و سکونش همه برای خدا باشد. «قُل اِنَّ صَلوتی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ و مَماتی للّه ربِّ العالمِینَ»(۲). جمله های توحیدی: لا اله إلا اللّه، إنّاللّه وَإنَّا إلَیْهِ رَاجِعُونَ، لا حَولَ وَلا قُوَّةَ إلاَّ بِاللّه، و مفاهیم شایع توحیدی: اخلاص، نیّت، قُربت، قربةً إلی اللّه، وَجْهِ اله، فی سبیل اللّه، در قلمرو فرهنگِ اسلامی همه همین حقیقت را در بردارد. جهاد و هجرت باید (فی سبیل اللّه) باشد، ارزش کار هم بر حسب نیّت است «إنَّما الأعْمالُ بالنّیاتِ.»

انقلاب محوری، همان تعهد است که شاخصِ انقلابی بودن فرد است، و معنای آن التزام کامل به اهداف انقلاب است. و اگر هدف اصلی انقلاب الهی، خداست پس، انسان متعهد الهی، همه چیز را فدای راه خدا می کند، و خود را به مقام «فنای فی اللّه» می رساند و اراده اش در اراده خدا ذوب می گردد.

به شهادت تاریخ، ادیان الهی، و بالاخص اسلام، فداکارترین شخصیتها را در دامن خود پرورش

داده اند، کسانی که شورانگیزترین حماسه های جانبازی را آفریده اند، و الگو و اسوه تاریخ آینده بشر گردیده اند.

شک نیست که انقلاب ما اسلامی است، سرگذشت انقلاب از آغاز تا کنون، شیوه رهبری و خط مشی یاران و انصار انقلاب، تحولات و حوادثِ پیش و پس از انقلاب، ماهیتِ دشمنان انقلاب،

قانون اساسی و قوانینِ ناشی از آن، سخنرانیها، تبلیغات و رسانه های گروهی... همه گواه اسلامی بودن انقلاب است. بنابراین، باید همه فعل و انفعالات و تحویل و تحولات، از اسلام نشأت بگیرد. حکومت و سیاست، دادگستری و قضاوت، مجلس و قانون، ارتش و سپاه، تجارت و زراعت، آموزش و پرورش، کار و سرمایه، کارخانه و صنعت، کارگری و کارفرمایی، دانشگاه و حوزه، محراب و منبر همه باید اسلامی باشد و بر محور اسلام دور بزنند. و به قول حضرت امام: (مملکتِ اسلامی همه چیزش باید اسلامی باشد).

راه اسلامی شدنِ هر یک از این ابعاد، موضوع بحثهای جداگانه ای است و عجالةً از محدوده بحث ما، و بلکه از قدرت و تخصص یک یا دو نفر خارج است. بحث اصلی ما در آن است که روند

انقلاب اسلامی در قلمرو دانش و پژوهشهای اسلامی چه نوع اثری می گذارد و اگر این بُعد از

انقلاب در راه خود پیش رود، سرنوشت علوم اسلامی چه خواهد بود.

گفتیم: انقلاب راستین کارها را معنادار و متوجه هدف واقعی خود می کند و از اقرب طرق و کمترین مؤونه به بهترین نتیجه می رساند. حال ببینیم این مزیَّت در دانش و پژوهش اسلامی چطور

۱- سوره شوری/ ۱۳.

۲- سوره انعام/ ۱۶۲.

باید پیاده شود.

ظاهرا جای انکار نیست که به مرور زمان و ناخواسته، علوم اسلامی گرفتار یک نوع سرگردانی و ناهماهنگی با هدفِ واقعی خود گردیده اند، که با صَرف وقت بسیار به نتیجه کمی می رسند و در برابر پیشرفتهای علمی عصر، ضعیف و ناتوان می نمایند، و به طور کلی رنگِ کهنگی گرفته اند. انقلاب باید این علوم را به سمتِ اهداف واقعی خود هدایت کند تا از همه مزایای «انقلاب محوری» که قبلاً گفته شد بهره مند گردند. و اینک چند نمونه:

علوم ادبی به طور کلّی برای آن است که انسان، خوب صحبت کند و بنویسد و سخنِ دیگران را خوب بفهمد؛ حال، اگر سالها نحو و صرف و معانی و بیان بخوانیم ولی نتوانیم فصیح و درست

سخن بگوییم و بنویسیم و رموزِ قرآن و حدیث و اشعار و کلام شعرا و فصحا را بفهمیم، این دلیل است که این علوم به هدف خود نرسیده اند. هنرِ انقلاب باید این باشد که ما بدانیم عیب کار در کجاست، و چرا این دانشها از هدف خود دور افتاده و بی خاصیّت یا کم خاصیّت شده اند و ما باید چه بکنیم که این آب رفته را به جوی بازآوریم. تا با صَرفِ وقت و هزینه کم تر نتیجه مطلوب را از آموزشِ این علوم به چنگ آوریم.

غرض از منطق و فلسفه آن است که انسان با تفکّر درست، مشکلاتِ علمی و عقلی را حل

کند، و به حقایقِ نظری برسد، حال، اگر سالها منطق و فلسفه بخوانیم اما در برابر مشکلات فلسفی و وسوسه ها و سفسطه های علمی و مکتبهای الحادی عصر، ناتوان باشیم باید اعتراف کنیم که علم ما به نتیجه خود نرسیده و باری از دوش ما برنداشته است، بلکه خود باری سنگین بر دوش ماست. و به قول عارفان: «العِلمُ هوالحِجابُ الأکبر» اصطلاحات و مباحثِ بغرنج فلسفی ما را در کوچه های پیچ در پیچ اندیشه پیشینیان سرگردان کرده است، و راه به جایی نمی بریم.

هدف از علم کلام بصیرت در عقاید اسلامی و دفع شبهه از آن است حال اگر، تنها این علم را در چهارچوب مباحثِ قرون گذشته و جنگ و نزاع اشاعره و معتزله محدود کنیم، لااقل برای زمان ما مفید نخواهد بود، و از دفع شبهات فراوان ناشی از مکاتبِ فلسفی و فرضیّه های علمی و سفسطه های

خاورشناسان عاجز خواهیم بود.

منظور از علم فقه و اصول قدرتِ استنباط صحیح احکام و اجتهاد است تا بتوانیم حوادث

روزمره و غیر منصوص و به اصطلاح «مسائل مُسْتَحدثَه» را از ضوابط کلّی استخراج کنیم، و مسلمانان را از حیرت و بلاتکلیفی و سردرگمی در برابر انبوه مشکلاتِ ناشی از روح زمان، و برخاسته از تحولات علمی و صنعتی و اجتماعی و سیاسی جهان، نجات دهیم.

حال، اگر پس از سالیان دراز سیر در مسائل بغرنج این دو علم، به ضروری ترین نیازهای مردم نتوانیم پاسخ صریح بدهیم و یا به قول یکی از اساتیدِ بزرگ، فقه را نتوانیم در بازار و در متن جامعه پیاده کنیم، باید بپذیریم که از هدف دور مانده ایم.

غرض از علم حدیث و تفسیر آشنایی مستقیم با سخنِ خدا و رسول و امام (و در خصوص حدیث، تشخیص صحیح از ضعیف نیز) و بالاخره هدایت به سوی اهداف واقعی دین است. سرگردانی در مسائل اجنبی و احنبی از قرآن و حدیث در آموزش این دو علم، تبعید مسافت و

انحراف از هدف است. و کسانی که در قلمرو قرآن و حدیث و یا فقه و اصول و سایر علوم اسلامی

دچار این سرگردانی و حیرت اند کم نیستند.

هدف از علم تاریخ عبرت از گذشته برای آینده است، مطالعه درستِ سرگذشت پیشینیان، به طور حتم راهگشای آیندگان است. این هدف جز با پی گیری علل و معلولاتِ حوادث، و دانستنِ

فلسفه تاریخ بدست نمی آید. روی هم انباشتن و تراکمِ منقولات، بدون توجّه به پیوند و رابطه آنها و نتایج مثبت و منفی که از نقلِ آنها حاصل می گردد، نه تنها انسان را به این هدف نمی رساند، بلکه غالبا تأثیر معکوس دارد و سهم ما مسلمانان از این قبیل نوشته های تاریخی بی ثمر و بی هدف و گمراه کننده کم نیست و هم اکنون نیز انتشار می یابد.

ترجمه رجال علمی و سیاسی بدون تجزیه و تحلیل زندگیِ سیاسی و اخلاقی و روال فکری و علمی و خطِ مشیِ عملی ایشان و تأثیری که در پیشرفت و یا عقب گرد و یا درجا زدنِ چند قرن جامعه ی اسلامی داشته اند، به هیچ وجه هماهنگ با انقلاب نیست، چه بسیارند رجالی که بیش از نیم قرن، در سرنوشت یک مملکت یا یک ناحیه و یک شهر، تأثیر داشته اند امّا در تراجم آنان، به چند عنوانِ علامه، جامع المعقول و المنقول، صدراعظم و امثال آن اکتفا شده است، و شخصیتِ سیاسی و اجتماعی آنان تحت الشعاع شهرتِ علمی و تقوا یا نفوذ اجتماعی آنان قرار گرفته است. به نظر این جانب این گونه شرح حال نویسی به منزله تحریف شخصیت افراد است، تحریف شخصیت کسان همچون تحریف کتاب خدا و سنتِ رسول جُرمی است نابخشودنی. «انقلاب محوری» باید صریحا و به طور قاطع تکلیف این قبیل شخصیتهای تحریف شده تاریخی را روشن نماید.

کسانی که برای هزاران مسلمان ناآگاه، اُسوه و مقتدا بوده اند و تدریجا، زندگی آنان سَنَد و

مُستمسِک دیگران و سرمشقِ اخلاف ایشان قرار گرفته است «و سُنَّت سَیِّئه» آنان به جای «سُنَّتِ حَسَنه» اسلام جامعه اسلامی را در حالِ رکود و سکوت، مرده و بی جان نگه داشته است. چهره

واقعی این طبقه باید روشن گردد تا در آینده کسی شیوه آنان را معیار قرار ندهد.

نوشتن سیره رسول اکرم و ائمه هدی (که خود سلسله جنبان حرکتهای سیاسی و اخلاقی و اجتماعی بوده اند) به گونه ای که قرنها شایع بوده و صرفا به ذکر سال و روز تولد و وفات و عدد اولاد و ازواج و مدت عمر، و نقشِ خاتم و لقب و کنیه بسنده می شده یا تنها به نقلِ معجزات و کارهای خارق العاده و یا به ارائه نیم رخی از وارستگی، زهد، ورع و عبادت آن بزرگواران اکتفا می کرده اند، و نقشِ آنان را در مبارزه با انحرافات عقیدتی، فکری، سیاسی اجتماعی عصر خود، و با طاغوتها و جبّاران روزگار، نادیده گرفته اند، آن نیز به منزله تحریف و تقطیع و تکه پاره کردن زندگی پیشوایان

است، و از قبیل «نؤمُن بِبَعضٍ وَ نکفُرُ بِبَعضٍ» است. آنان با همه ابعاد و مشخصات وجودی أسوه اند،

شخصیتِ آنان تفکیک و تبعیض نمی پـذیرد. فی المثل، درباره زهـد و عبادت و بی اعتنایی رسول اکرم و علی علیه السـلام به زور و زیورِ دنیا، داد سخن دادن، بدونِ دم زدن از این که رسول اکرم تمام دوران رسالتش صـرف مبارزه گردیده و از جمله، حدود ده سال از عمر شریفش در میدانهای جنگ و جهاد

گذشته است. تا جایی که سیره نویسان، ناچار شـده انـد همین بُعد از جهاد خونین او را عنوانِ سیره آن بزرگ مرد الهی قرار دهند، و آن را مَغازی – جمع مَغزی به معنای جنگ یا میدان جنگ – بنامند.

و یا علی علیه السـلام راکه به قول خودش از دوران نوجوانی تا پس از ۶۰ سالگی، عمر گرانبارش در میدانهای نبرد با دشمنانِ خدا گذشته، فردی صرفا تارِک دنیا و گوشه گیر و شب زنده دار، و کانونِ معجزات معرفی کردن، یا صرفا دلاوری و شجاعت و زوربازوی وی را ستودن، بدون این که بر

هـدف والای او از آن دلاوریهـا و جنگها تأکیـد کننـد، این نوع سـیره نویسـی برای پیغمبر و امام، به جز تحریف شخصـیت، و تبعیض در قبول سنت آنان، چه معنا و مفهومی می تواند داشته باشد؟ در حالی

که سیره سیاسی علی علیه السلام دستِ کمی از معجزات او ندارد، و به همان درجه خارق العاده و بی نظیر است. با این تفاوت که معجزات او قابلِ پیروی و تقلید نیست، اما سیره او تا قیامت الهام بخش همه زمامداران و زعما و رهبران روحانی و سیاسـی جامعه اسلامی و غیر اسلامی است.

آری سیره نویسِ درستکار، حتّی از لقب و کُنیه و نامِ فرزندان و نقشِ خاتمِ امامان، و از ذکر و دعا و تعقیب نماز روزمره، و از ثوابِ گریه بر مصیبت، و زیارت قبور آنان، تحلیل سیاسی و حرکتِ

اصلاحی و انقلابی بیرون می آورد. و چه بسیار است این قبیل نکاتِ برجسته در زندگی پیشوایان، که هنوز مانند گنجی سر به مهر در دلِ کتابها نهفته است و در انتظار آن است که فرزندانِ انقلاب اسلامی به سراغش بروند و آن گنجها را استخراج کنند، و به خاطرِ نجات مستضعفان جهان از دست مستکبرانِ شرق و غرب، و در راه بیـداری جامعه خوابیده و پراکنده مسلمان، آن گوهرها را نثار کنند.

شعر و ادب جزء زندگی عادی بشـر است، و در اسـلام نقش عمده ای به عهده داشته است، اما بخش عمده سروده ها و نوشته های ادبی نوعا فاسد و دروغ و مبالغه است چنان که درباره شعر

گفته اند: (اَشـعَرُها اَکذَبُها) آیا در شـرایطِ انقلاب اسلامی می توان هزاران شعرِ عاشقانه و یا تملق آمیز قرون گذشته را نشخوار کرد و به عنوان پشتوانه ادب ملی و زبان فارسی رواج داد، و یا از آن تقلید کرد، و باز هم اجازه دهند در عرصه ادبِ فارسی و در پهنای فرهنگ اسـلامی در آینـده چون گذشـته، صدها شاعر و نویسـنده چاپلوس، متملّق، شـهوت ران، بدزبان، بلهوس و یا قلندر و بی تفاوت، عرض وجود کنند؟

یکی از شعرای معروف جاهلیّت پس از اسلام گفت: «من امروز مانند گذشته نمی توانم شعر بگویم زیرا اسلام به زبان من قید زده است.»

شعر و ادب اسلامی و تعهد ادبی حتما باید حاوی و معرِّف مفاهیم عالی اسلام راستین، و مالامال

ص:۵۱

از عشقِ به خدا، و از نثار و ایثارِ جان و مال، و تعهد اخلاقی باشد.

تألیف و تصنیف مقاله نویسی و از همه مهمتر دائره المعارف نویسی، به طور حتم باید در شعاع انقلاب اسلامی و با تأکید بر اصول و مبانی و مفاهیم انقلاب، صورت گیرد. در کشورهای بزرگ،

دائره المعارف آینه و نمودار ایده ئولوژی آنهاست. در رژیم کمونیستی، با فکر سرمایه داری

دائره المعارف نمی نویسند، بلکه همه علوم و فنون و سراسر تاریخ را از دید سوسیالیستی بررسی و تجزیه و تحلیل می کنند.

ما امروز اگر در نوشتنِ دائره المعارف به شرح حال بی رمق و بی هدف از دانشمندان، و فرازهایی

خشک از تاریخ بدون تحلیلِ اجتماعی و سیاسی اکتفا کنیم، و افکارِ کُهنه و پوسیده و مرده یا مغشوش و مشکوک را دوباره از کتابهای کوچک در کتابهای بزرگتر گردآوریم کار تازه ای برای انقلاب

نکرده ایم، بلکه وضع افسانه ای و اَسَف بارِ دیرین را تا چند قرن دیگر حفظ کرده ایم.

امید است در تدوین دائره المعارفها که اینک در دست تهیه است این نکته رعایت گردد و همه این امیدهایی که به این کار بزرگ داریم، با موفقیت برآورده شود.

تصحیح متون یکی دیگر از پژوهشهای جاری است که گاهی دچار درد بی درمان می گردد. کسانی خوش نیّت و پرکار بدون در نظر گرفتنِ محتوای یک متن قدیمی و ارزش و اندازه کاربرد آن، صرفا به خاطر احیای چند واژه متروک و مرده، آن را با رنجِ فراوان و هزینه کمرشکن، تصحیح و منتشر، و در حقیقت باری بر بارهای گران و بی ثمر، اضافه می کنند. در حالی که در این قبیل از کارهای علمی و فرهنگی و ادبی هم، باید تجدیدنظر شود، و آن را نیز هماهنگ، با انقلاب اسلامی، هدف دار، با معنا و راهگشا (و نه سدّ راه) سازند، و لااقل تعادلی و تحولی در انتشار این سری از کتابها پدید آورند، تا این همه عمرها و هزینه ها که می تواند در پژوهشهای مفیدتری صرف گردد به خاطر فائده کم و احیانا خسارت زیاد، هدر نرود.

خلاصه این که دانش و پژوهش اسلامی در پرتو انقلاب، باید صریح، بی پیرایه، معنادار و با هدف، دور از خودنمایی علمی، اصطلاح پردازی، پرگویی و تکرار مکررات، و برعکس، لب ریز از بینش و منشِ اسلامی، و سرشار از عشق به ارزشهای والای الهی باشد. به امید چنین روزی...

ص:۵۲

۶. به یاد ایّام اللّه انقلاب اسلامی

با آغاز سال نو، دوره جدید مجلّه مشکوه: نشریّه بنیاد پژوهشهای اسلامی، شروع می شود تا به یاری خداوند متعال راه خود را مانند سال قبل ادامه دهد.

نظر به این که این طالع میمون، مقارن طلیعه نهمین سال انقلاب اسلامی و همزمان با سالگرد

طلوع این ستاره درخشان و حیرت انگیز قرن حاضر در آسمان ایران و جهان اسلام است، شایسته

است دوره جدید مجله را با مروری بر گذشته انقلاب و ثمراتِ حاصل از آن، و زمینه های امیدبخشی

که در آینده انقلاب، به چشم می خورد، آغاز کنیم، تا کار خود را با تذکار «ایّام اللّه»، که خود عبادتی بزرگ و وظیفه ای اسلامی است و در عین حال الهام بخش و روشنگرِ راه آینده، است، شروع

کرده باشیم.

زمان، ترکیبی است از سالها و ماهها و روزها: روزهای نیک و روزهای بد، روزهای شیرین و روزهای تلخ. امّا، در واقع، روزها یکسانند، تلخ و شیرین و نیک وبد ندارند. این حوادث و سوانح و خاطرات و خطرات ایّام اللّه است که نیك یا بدند، و لذتبخش و کامروا یا ناروا و ناکامند، که روزها را میمون و نامیمون و تلخ و شیرین می کنند.

ایّام اللّه در قرآن

بنا به توصیه قرآن به حضرت ابراهیم علیه السلام «... أنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّور وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ اللّه»(۱) باید ایّام بزرگ و تاریخی و سرنوشت ساز گذشته را همواره به خاطر آورد که باعث رهایی از ظلمات

به سوی روشنی و نور است.

ص:۵۳

۱- ابراهیم / ۵.

به مصداق آیه شریفه «قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذیْنَ لا یَرْجُونَ أیّامَ اللّه»(۱) باید در انتظار روزهای امیدبخش آینده به سر بریم، و همواره نورِ امید به آینـده را در دل روشن نگه داریم. و باز بایـد این سنّت لایتغیَّر خدا را به خاطر بسپاریم که روزهای تلخ وشیرین و سرنوشت نیک وبد در بین اقوام و ملل، در گردش است. و هر قوم و ملتی روزهای نامیمون و میمون را خواهد دید «و تِلْکَ الأیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ»(۲) خوشبختی و بدبختی به نسبت و بر اساس حق و عدالت در بین مردم در گردش است. و چنین نیست که مردمِ بدبخت، همواره بدبخت، و مردم خوشبخت، همواره خوشبخت باشند. و این

مردم هستند که بـا سعی و کوشش خود روزگـار خود را نیـک یـا بـد می کننـد، و تا در مردم، تحوّلی و تحرّکی پیـدا نشود، خداوند سرنوشت آنان را تغییر نمی دهد «إنَ اللّه لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأَنْفُسِهِمْ»(۳) «ذالِکَ بِأنَ اللّه لَمْ یَکُ مُغَیِّرا نِعْمَهً أنْعَمَها عَلی قوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِأنْفُسِهِم»(۴).

ظاهرا معنـای صحیح تـذکار «ایّام اللّه»، آن است که انسان به چگونگی و خصوصیّت آن ایام پی ببرد، و به جستجو از علل حوادث و ارزیابی ثمرات و خطرات آنها بپردازد، و به فکر تجزیه و تحلیل گذشته و نتیجهً درصدد استفاده از حوادث شیرین و سپاسگزاری آنها، و نیز احتراز از تکرار

پیشامدهای ناگوار باشد. و تا چنین نکند، از یادآوری ایّام گذشته، سودی عاید نمی گردد و تذکار آن ایام او را از ظلمات به نور نمی رساند. و این همان معنای عبرت گرفتن از تاریخ است.

معیار ارزیابی ایام در قرآن

مسلما، در تاریخ ملت مـا و امتِ اسلام، روزهـای پایان سال ۱۳۵۷ و آغـاز ۱۳۵۸ از بزرگترین روزهـای نورانی ودرخشـان و سرنوشت ساز این ملت و این امّت است، که پس از روزگار صدر اسلام

نظیر ندارد، یا کم نظیر است.

حال، در این فرصت کوتاه، برآنیم که با عجله و با مروری گذرا به دستاوردهای این انقلاب عظیم،

نظر افکنیم. به نظر شما، باید سخن را از کجا آغاز کنیم، و کدام بُعدِ انقلاب را یادآور شویم؟

مـا در این خصوص هم، یعنی در کیفیت یـادآوری ثمرات انقلاب، از قرآن الهام می گیریم. قرآن بارها نعمتهای خویش را از زبان پیامبران بزرگ به مردم مسلمان و هم سایر اقوام متذکر شده است در آیاتی خطاب به مسلمانان چنین می گوید: «وَاذْکُرُوا نِعْمتَ اللّه عَلَیْکُمْ إذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَألَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إخْوانا و کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبیِّنُ اللّه لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ»(۵) به

خاطر بیاورید نعمت خدا را بر شما آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید، پس خداوند در بین شما

الفت و دوستی برقرار و شما را به کَرَم خود برادر کرد. هنگامی را به یاد آورید که شما بر لب پرتگاهی

۱- جاثیه / ۱۴.

۲- آل عمران / ۱۴۰.

۳- رعد / ۱۱.

۴- انفال / ۵۳.

۵- آل عمران / ۱۰۳.

از آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد. خداوند، این چنین آیات خود را برای شما بیان می کند شاید هدایت شوید.

«وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَيْكُمْ وَ ما اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَهِ(۱)...» نعمت خدا و این که بر شما کتاب و حکمت را نازل کرد به خاطر بیاورید.

«وَاذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَليلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخافُونَ أنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ فَأويكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ و رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيباتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»(۲) به خاطر بیاورید هنگامی را که شما اندک و در زمین مستضعف بودید، می ترسیدید که مردم شما را بربایند، پس خداوند شما را پناه داد و با نصرت و یاری خود کمک کرد و از روزیهای طیّب و حلال به شما ارزانی فرمود، شاید سپاس این نعمتها را بگزارید.

«يا اَيُّهاالَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَهَ اللّه ِ عَلَيْكُمْ اِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحا وَ جُنُودا لَمْ تَرَوْها...»(۳) ای مؤمنان! به خاطر آورید نعمت خدا را بر شما هنگامی که لشکرهایی به سراغ شما آمدند و ما (با امدادهای غیبی) بادی و لشکریانی که شما آنان را نمی دیدید فرستادیم.

«يا اَيُّهاالَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّه ِ عَلَيْكُمْ اِذْهَمَّ قَوْمٌ اَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْديَهُم عَنْكُمْ»(۴) ای مؤمنان! به خاطر آورید نعمت خدا را بر شما هنگامی که قومی همت گماشتند تا به شما دست درازی

کنند، پس خداوند دستهای آنان را از سَر شما کوتاه کرد.

«وَاذْكُروا نِعْمَه اللّه ِ عَلَيْكُمْ وَ ميثاقَهُ الَّذى واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَأَطَعْنا»(۵) به خاطر بیاورید نعمت خدا را برشما و پیمانی که با شما بست، هنگامی که گفتید شنیدیم و فرمان بردیم.

قرآن به قوم یهود، دوبار در یک سوره می گوید: «يا بَنياسراييلَ اذكُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتی أنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنّی فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمينَ»(۶) ای بنی اسراییل به خاطر آورید نعمتی که من به شما انعام کردم و این که شما را بر همه جهانیان برتری و فضیلت دادم.

«وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَهَ اللّه ِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيآءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكا و اتيكُمْ مالَمْ يُؤْتِ أَحَدا مِنَ الْعالَمينَ»(۷) هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم به یاد آورید نعمت خدا را بر شما به این که در میان شما پیغمبران فرستاد و شما را پادشاهان قرار داد و آنچه به کسی از جهانیان نداده است به شما عنایت کرد.

«و إِذْنَجَّيناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُم وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَائَكُمْ وَ فی ذالِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظيمٌ»(۸) (به خاطر بیاورید!) هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم که شما را به سختی عذاب و شکنجه می دادند پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای خدمتکاری و

۱- بقره / ۲۳۱.

۲- انفال / ۲۶.

۳- احزاب / ۹.

۴- مائده / ۱۱.

۵- مائده / ۷.

۶- بقره / ۴۷ و ۱۲۲.

۷- مائده / ۲۰.

۸- بقره / ۴۹.

کام بری) زنده نگه می داشتند و در این نجات، نعمتی و آزمایشی (یا در این شکنجه، عذابی و بلایی)

بزرگ بود از طرف پروردگارتان!

در این آیات و مانند آنها، به وضوح دیده می شود که خداوند اولاً بر نعمتهای معنوی از قبیل

حکمت، معرفت، وحی و نبوت و کتاب، وحدت، قوّت، نصرت و تفوّق و برتری بر دیگران که به

قوم موسی و یا به مسلمانان داده است تکیه کرده است، حتی اگر سخن از نعمتهای مادّی آمده باز هم در رابطه با معنویّات، از طیّبات و روزی حلال و پاکیزه یاد کرده است، سخن از امدادهای غیبی خداست، سخن از امنیّت و کثرت و قدرت و نجات مؤمنان از دست کافران است.

ثانیا، نسبت به هر دو قومِ مسلمان و یهود یادآوری این نعمتها در مقایسه با حالت پیش از آن است. عربها پیش از اسلام در پرتگاه سقوط حتمی و انقراض و تباهی بودند خداوند آنان را با اسلام، نجات داد، قبایل عرب در ستیزه و دشمنی دائم به سر می بردند، خداوند، الفت و دوستی و برادری در بین آنان ایجاد کرد. نادان بودند، عالم شدند و حکمت آموختند. قوم یهود نیز، دائما از فرعونیان شکنجه و عذاب و تحقیر می دیدند و در دست آن مستکبران، مستضعف و ناتوان بودند که خداوند

آنان را از این رنجها و ناتوانیها نجات داد، و به آنان حکمت و کتاب و قانون عطا کرد، و انبیا و ملوک الهی از میان آنان برانگیخت، و فضیلت و برتری نسبت به همه اقوام و ملل جهان آن روز، به آنان ارزانی داشت.

ارزشهای معنوی انقلاب اسلامی

بنابراین، ما نیز به پیروی از قرآن، بر ثمرات و دستاوردهای معنوی انقلاب یعنی همان چیزهایی که از یک انقلاب اسلامی و الهی انتظار می رود تکیه می کنیم - هر چند ثمرات مادی آن - هم، کم نیست و آمارهای رسمی و غیر رسمی گویای آن است. به علاوه، همان آثار معنوی، زیربنای یک

تحوّل مادی و اقتصادی سالم و ریشه دار هم می باشد که، تدریجا، آثار آن ظاهر می شود.

در نظامهای جهانی شرق و غرب، هدف اصلی و زیربنا، اقتصاد و مادیات است. بنابراین، ارزیابی موفقیّت آن نظامها هم بر اساس محاسباتِ اقتصادی و مادی است. اما در اسلام، و همه ادیان الهی، زیربنا و هدف، مسائل اخلاقی و سلامتِ روح و روان است، مادیات تنها به عنوان وسیله مطرح است و به همان اندازه اهمیت دارد و به آن بها داده می شود. پس اگر چنین است در انقلابی که بر اساس اسلام به وجود آمده و بر همان اساس باقی و استوار خواهد بود. غفلت از معیارهای معنوی و ارزیابی آن، با میزان و منطق نظامهای مادی درست نیست. این اشتباهی است که نه تنها مخالفانِ

انقلاب دارند، بلکه دامنگیر بسیاری از هواخواهان انقلاب اسلامی نیز شده است. به این علت که درک درستی از انقلاب و اهداف مقدس آن ندارند. هر چند حُسن نیت و ایمان و عشق و علاقه به انقلاب دارند. به نظر ما، اگر پس از انقلاب همه

مردم، از همه امکانات رفاهی و مادی برخوردار

ص:۵۶

می شدند، ولی در بُعد معنوی قدمی پیش نرفته بودند، این یک فاجعه بود. زیرا معنای آن این بود که

اسلام، از رسالت واقعی خود که تحول معنوی و روحی و سلامت اجتماع است بازمانده است، و یا این که انقلاب، اسلامی نیست، در حالی که چنین نیست. و اینک مروری بر آن ارزشهای معنوی:

۱- تجدید حیات سیاسی اسلام

تجدید حیات سیاسی اسلام، بر اساس اخوّت و وحدت اسلامی و احیای آرمان عزت و قدرت مسلمین و امید دادن به شیفتگان اسلام در سراسر جهان، که دوباره مجد و عظمت از دست رفته را بازیابند و این حقیقتی است انکارناپذیر که خبرِ آن را از زبان دشمنان و بیگانگان، بیش از دوستان می شنویم. هفته وحدت، کنگره های وحدت و چیزهایی از این قبیل به همین منظور است.

۲- اسلام مکتب سیاسی مستقل

مطرح کردن اسلام در سطح جهانی به عنوان یک مکتب سیاسی مستقل با ایده ئولوژی خاص خود، با شعار «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» همان چیزی که در صدر اسلام با ناباوری

تمام، در میان دو قطبِ جهان آن روز، و دو امپراطوری خسروان شرق و قیصرانِ غرب، عرض وجود

کرد. و اینک تاریخ تکرار شده است، و جهان غرق مادیات، ناظر سیاستی مستقل بر اساس دین اللّه می باشد که رو به گسترش است.

۳- احیای حماسه اسلامی

عرضه کردن اسلام، با حماسه و جاذبه خاص آن در بین ملتهای اسلامی که به طور انکارناپذیر هم اکنون، اسلام بیش از هر مکتب و ایده ئولوژی دیگر، نسل جوان را که معمولاً به اقتضای

احساسات حادّ، و عواطفِ خام جوانی، جذب مکتبهای الحادی و انحرافی می شدند، به خود جذب

کرده است، و اینک در دانشگاههای کشورهای اسلامی، هزاران جوان، فریاد برقراری نظام اسلامی

سر می دهند، و اسلام را بر همه مکتبهای دیگر ترجیح می نهند.

این امر، به همان نسبت که مایه امید و انبساط خاطر دوستان خداست، باعثِ وحشت و خشم ابرقدرتها و دنیاپرستان، گردیده است. درست مانندِ صدراسلام که این دینِ جوان و نوپا، جوانان را بیش از سالمندان، و پیش از آنان به خود جلب می کرد.

این مزیّت رامی توان چنین بیان کرد که انقلابِ اسلامی رنگ کهنگی و ناتوانی را از چهره اسلام

زدوده و افسـانه «دین چهـارده قرن پیش از این، قـادر به حـل مشـکلات جهـان کنونی نیست» را از میـان برد و امیـد تازه ای به عاشقان «اللّه» داد.

همین مزیّت، حربه های بُرّنده ای که در دستِ مذاهبِ باطل و گروههای منحرف بود از دست آنان

گرفت، و همه را در بُهت و حیرت فرو برد، و نیز مُشتِ فلسفه دیالکتیک را که می گفت: «مذهب

افیون توده هاست» باز، و هواخواهان آن مکتب را رسوا کرد.

ص:۵۷

۴- حکومتِ مستضعفان

مطرح کردنِ شــعارِ قرآنی حکـومتِ مستضــعفان و محرومــان و صالحـان، در قِبـالِ ادّعاهـای پـوچ رژیمهـای شــرق و غرب و مسـتکبرانِ جهان، بخصوص ابرقدرت شـرق که همواره سـنگِ محرومان و گرسـنگان را به سـینه می زند - اما پایه های قدرت خود را جز با ستم به محرومان، در همه جا از جمله در افغانستان بنا نکرده است - بعد دیگری از این ارزش معنوی است.

و اینک، این اسلام است که در ایران مطرح گردیده و امید مستضعفان را به خود جلب کرده است،

و طبلِ رسوایی مکتبهای سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان را نواخته است و مدعیّان دروغگوی

حقوق بشر را که سالها، با نیرنگ افکار را به خود جلب کرده بودند بی آبرو کرده است.

۵- خروج از مدار ابرقدرتها

خارج کردن ایران از مدار ابرقدرتهای شرق و غرب و کسبِ استقلال واقعی که پیش از آن در ایران و هم اکنون در بسیاری از کشورهای جهان سوم افسانه ای بیش نبوده و نیست، و به اثبات

رسانـدن این که ملتهای ضـعیف با مقاومتِ خسـتگی ناپـذیر خود می تواننـد مسـتقل زنـدگی کننـد و وابسـته به هیچ اَبَرقدرتی نباشند، این مزیّت، حاصل انقلاب اسلامی ایران است. زیرا تمامی انقلابهایی که در زمان ما رخ داده است، به یکی از دو قطبِ خاص وابسته بوده است و به همین علت، آزادی واقعی

راکسب نکرده است، بلکه از سلطه قدرتی به قدرت دیگر پناه برده است و از چاهی برآمده و به چاهی دیگر درافتاده است.

این امر، افسانه شـکست ناپـذیری اَبَرقدرتها را در برابر ملتهای ضـعیف از میان برد، و ثابت کرد که اگر ملتی بخواهد مسـتقل و آزاد زنـدگی کنـد می تواند در برابر قلدرهای جهان بایسـتد. در همین رابطه، انقلاب اسـلامی ثابت کرد که می تواند در قبال توطئه تحمیل جنگ بـدون کمک اَبَرقـدرتها، هشت سال روی پای خود بایسـتد و یک شاهی از کسـی وام و کمک نگیرد، در حالی که دشـمنِ ما تا فرقِ سر، در قرض فرو رفته و از همه طاغوتها و طاغوتچه های جهان کمک گرفته است و باز هم ذلیل و زبون

است. و این است فرقِ یک رژیم اسلامی و غیر اسلامی.

۶- اخراج طاغوتیان وابسته

نجات ایران از دست طاغوتیان و سرمایه داران کلان که آلت اجرای مقاصد شوم اَبَرقدرتِ آمریکا

در ایران بودند، و قطع پیوندهای سیاسی و اقتصادی که به دست این طاغوتیها همواره به نفع

بیگانگان و به ضرر مردم ما در جریان بود، و همین طبقه باعث رواج فساد و مروّج فرهنگ غرب، در بین مردم بودند.

فرار مغزهای آلوده علمی و متخصصان غیر متعهد، که خود عامل مستقیم دیگری برای اسارت و وابستگی فرهنگی ایران بودند، مظهر دیگری از این امر است.

ص:۵۸

و همچنین است قطع این پیوندهای نامشروع با اخراج هزاران کارشناس امریکایی و غیر امریکایی که با کمک آن افراد طاغوتی، از پایه های محکم استقرار سیاست امریکا و دیگر بیگانگان، در ایران بودند.

۷- خودکفایی

مطرح کردن شعار خودکفایی و قطع وابستگی و تلاش پیگیر در راه رسیدن به این هدفِ مقدس، که علاوه بر استقلالِ اقتصادی، مسلما استقلال سیاسی و فرهنگی را هم به دنبال دارد. زنده کردنِ روح ابتکار در افراد، و تأکید بر این که حتی الامکان از مایه خود صرف کردن و به دیگران چشم نداشتن و به قول امام بزرگوار: «ما نان و پنیر خود را می خوریم و زیر بار دیگری نمی رویم» این امر مهم، به طور حتم، زیربنای استقلال واقعی است. و زمینه هر گونه پیشرفت مادی و اقتصادی سالم را فراهم می کند، اما ارزش واقعی آن، معنوی است، نه مادی.

۸- تحریم اسرائیل و افریقای جنوبی

قطع رابطه با رژیمهای غاصبِ افریقای جنوبی و اسرائیل که همواره لکه ننگی بر دامن ایران اسلامی بود و امید رهایی بخشیدن به سیاه پوستان افریقایی و فلسطینیهای ساکن اراضی اشغالی و یا آواره در جهان، و از همه مهمتر گرایشِ اسلامی دادن به حرکتهای انقلابی آنان که تنها راهِ نجاتِ آنان از دسایس شرق و غرب و از خطر جهتگیری و تمایل به یکی از دو قطب سیاسی جهان است، این

همه از دستاوردهای با ارزش انقلابِ اسلامی است. آرزوی آزادی فلسطین هم اکنون در جهان

اسلام، سال بسال و روزبروز، رو به گسترش است و ما در ۲۳ رمضان امسال روز جهانی قدس، ناظرِ تظاهرات میلیونی مسلمانان بودیم که در شرق و غرب اسلامی با دهان روزه، فریاد مرگ بر اسرائیل سر دادند. این مراسم با شکوه، یاد قدس شریف و مسجد اقصی را زنده نگه می دارد تا مانند اَندلس و قفقاز(۱) و سایر نقاط و سرزمنیهای اسلامی از دست رفته در محاقِ نسیان قرار نگیرد.

۹- سنّت اسلامی شهادت

زنده کردن روحِ ایثار و فداکاری و آرمان شهادتِ در راه خدا، در دل مؤمنان، بخصوص نسلِ جوان، در ایران، لبنان، مصر، تونس و سایر کشورهای اسلامیِ دربند و اسیرِ قدرتهای بی ایمان و حکومتهای طاغوتی. این همان چیزی است که در صدر اسلام در بین مؤمنان رواج داشت، و اسلام

جز با همین روحیه عالی خدایی، به پیروزی نرسید و در آینده نیز جز با همین انگیزه مقدس، پیروزی به دست نخواهد آورد.

هم اکنون، در کشور ما هزاران نفر که اکثر از نسلِ جوان هستند آماده شهادت می باشند. این یک

۱- بحمداللّه هم اکنون، قفقاز و دیگر کشورهای آسیای میانه به ظاهر آزادی خود را بدست آورده اند.

ادّعـا نیست، یک حقیقت است که در بسـیاری از خانواده ها به چشم می خورد و رو به گسترش است. اَبرقـدرتها و مسـتکبرانِ جهان، از آن می ترسـند که این روحیه عالی سراسـرِ جهانِ اسلام را فرابگیرد، و آن وقت دیگر همه امیدهای آنان برای همیشه بر بـاد می رود، و همه حربه هـای استعماری و اسـتثماری آنـان، کنـد خواهـد شـد. آنـان دیگر نخواهنـد توانست نفت و دیگر سرمایه های کشورهای اسـلامی را به یغما برنـد، و در عوض، تولیـدات صـنعتی خود را به طور دلخواه به این کشورها سـرازیر کنند.

خدا عالم است، شاید حکمتِ این جنگِ تحمیلی و ناخواسـته، پرورش همین روحیّه شـهادت طلبی باشد که هزاران هزار عاشقِ دلباخته را در دامن خود رشد داده است و اینک جبهه های

جنگ بزرگترین دانشگاه انسـان سـازی و مالامـال از روحِ ایثـار و جانبـازی در راه خـداست. و از این لحـاظ: «جنـگ برای ما رحمت است».

۱۰- فرهنگ اصیل اسلامی

مطرح کردن فرهنـگ اصـیل اسـلامی در تمـام سـطوح زنـدگی، علمی و آموزشـی و بی رنـگ ساختنِ فرهنگ غربی، که طی سالیان دراز، با یک برنامه دقیق و حساب شده در ایران و در سایر کشورهای

اسـلامی در حال گسترش بود، و می رفت که فرهنگ اسـلامی را ریشه کن کند، و مسـلمانان را از فرقِ سر تا قدم فرنگی و از خود تهی سازد و این بزرگترین خطر برای ما و بزرگترین آرمان برای

بیگانگان بود.

علائم و نشانه های فرهنگِ غرب، در کلیّه شؤون ما دیـده می شد که نیاز به شـرح ندارد. و اینک، به یُمنِ انقلاب اسـلامی این پیوندهای نامشروع، یکی پس از دیگری در حال گسستن است و جای

خود را به آداب و رسوم و سنتهای اسلامی می دهد.

۱۱- رونق علوم اسلامی

در همین رابطه، علوم و معارفِ اسلامی که در دوره پیش از انقلاب سعی بر عقب زدن و بی رنگ

کردن آن بود، و تنها به عنوان «علوم قدیمه» مورد توجه قرار می گرفت، اینک از نو رونق گرفته و هزاران جوان تحصـیل کرده راه خود را از دانشگاهها به سوی حوزه های علمیّه متوجه ساخته اند.

کتابهای مذهبی پرفروش ترین مطبوعات است و جای مطبوعات فاسد را گرفته است. بنا به نقل یکی از مطلعین، در سال جاری پرفروش ترین کتابهـا در نمایشـگاه بین المللی کتـاب در قـاهره، کتابهـای چـاپ جمهوری اسـلامی ایران بود. مـدارس مخروبه

قدیمی تعمیر و نوسازی شده و مملو از طالبان علم

دین است به علاوه، صدها مدرسه و چند دانشگاه به سبک جدید و با محتوای اسلامی تأسیس گردیده است.

ص: ۶۰

۱۲- احیای فقه اسلامی

و باز از ثمراتِ فرهنگی انقلاب، این که آن بخش از ابواب فقه از یاد رفته، بار دیگر حیثیت خود را بازیافته، و اینک پس از سالها نسیان و غفلت، می بینیم در حوزه های علمیه مسائل قضا و شهادات، حکومت و سیاست، حدود و دیات و قصاص و امثال اینها مطرح است، و این نشان آن است که فقه

اسلامی با تمام وجود، تجدید حیات کرده و قانون اسلام حاکمیت خود را باز یافته است.

یکی از مراجع تقلید می فرمود «بیشترین استفتائات از طرف دادگاهها و مؤسسات قضایی می رسد و ما هم جواب می دهیم، و این از برکت جمهوری اسلامی است».

منحصرا در جهان اسلام، قانون اساسی جمهوری اسلامی بر مبنای فقه، و دور از هر نوع التقاط تدوین گردیده است، و این خود مزیت مستقلی است که می تواند الگو و راهنمای سایر کشورهای

اسلامی قرار گیرد.

همچنین بحثها و کاوشهای تاریخی و علمی در مسایل سیاسی و اقتصادی و قضایی اسلام به طور روزافزون در جریان است و نه تنها طی مقالات و مجلات و کتابها و در جلسات درس که در کنفرانسها و کنگره ها و مجامع علمی گوناگون، چنین بحثهایی مطرح است، هم اکنون دهها مؤسسه

پژوهش اسلامی و چند نهاد و دائره المعارف اسلامی سرگرم تحقیق هستند. و این همه مایه امید محققانِ اسلامی و باعثِ دلگرمی و تلاش پی گیرِ آنان در پژوهشهای اسلامی است.

۱۳- سلامتِ فضای آموزشی

سالم ساختن فضاهای آموزشی و فرهنگی در تمام سطوح آموزشی از مدرسه ابتدایی تا دانشگاهها و مراکز تعلیمات عالی، و برقراری آداب و رسوم اسلامی و اعمال عبادی و معارف

اسلامی در آنها، یکی دیگر از دستاوردهای انقلاب اسلامی است. این کار بسیار دشوار با ناباوری تمام، با ایجاد شورای عالی انقلاب فرهنگی، جهاددانشگاهی، انجمنهای اسلامی دانشجویان و دانش آموزان، هم اکنون به نتیجه رسیده است.

در دانشگاههای ما اینک هزاران جوان با منش اسلامی در حال تحصیل هستند. چهره مدارس پسرانه و دخترانه به کلی عوض شده است، و از آن همه فساد و تباهی اخلاقی و انحراف فکری دیگر خبری نیست.

در سابق، بزرگترین عامل خطر و تباهیِ جوانان، همین مدارس و دانشگاهها بود که متصدیان امور

سعی می کردند فساد را از آن مراکز شروع کنند و گسترش دهند. مردم مسلمان، نسبت به فرزندان

خود در این مراکز علمی دلهره داشتند و هم اکنون احساس آرامش می کنند. همین سلامتِ محیط آموزشی باعثِ رشد تحصیلات گردیده و به طور محسوس بچه ها بیش از گذشته به آموختن علاقه نشان می دهند، و در آینده این مراکز فرهنگی، عناصر مطمئن و سالمی تحویل جامعه خواهند داد.

ص:۶۱

۱۴- مبارزه اصولی با فساد

مبارزه با فساد، در سطح جامعه یکی از اهداف و آثار مهمِ انقلاب اسلامی است. فسادی که طبق برنامه طرح شده مانند سرطان در تمامِ شؤون زندگی مردم سرایت داده می شد، و در چهره های

گوناگون در کلیه مراکز عمومی به چشم می خورد. هتلها، پلاژها، پارکها و گردشگاهها، باشگاهها،

دانشگاهها و مدارس، خانه جوانان، سینماها، رادیو و تلویزیون، مجلات و مطبوعات و آگهیهای

بازرگانی، فروشگاهها، بازارها و خیابانها، سالنهای رقص و جشن، میخانه ها، فاحشه خانه ها،

قمارخانه ها، شیره کشخانه ها و مراکز پخش و استعمال موادّ مخدّر، مراکز جلب توریست و جهانگردی و شب نشینیها و صدها امثال آن، که با کمال تأسف ناچار از نام بردن بخشی از آن مراکز هستیم، تا چهره وحشتناک گذشته را به ذهن افراد فراموشکار و ناسپاس بیاوریم.

اینها همه مظاهر و وسایل فساد بود و چنان رو به گسترش می رفت که اگر چند سال دیگر ادامه می یافت همه مردم را از زن و مرد و خرد و کلان آلوده می کرد. آیا اینها مصداق آشکار «کُنتُم عَلی شَفا حُفرَهٍ مِنَ النَّارِ» نبود که انقلاب ما را از آن مهالک نجات داد؟

به نظر ما، اگر انقلاب اسلامی هیچ خاصیتی جز همین کار خارق العاده نمی داشت باز هم بزرگترین خدمت را به کشور کرده بود - کاری که سلامتِ روح و جسم مردم را تضمین می کند و جامعه را از سقوط حتمی می رهاند.

شاید کسانی باشند که از دید اقتصادی و یا با منطق اروپایی و غربی، آن همه را از مظاهر تمدّن و مایه رشد اقتصاد بدانند، و بر انداختن آن را باعث زیان کشور بپندارند. ما جز این که از خدا بخواهیم چشمِ دل آنان را باز کند و منطقِ غربزدگی را از آنان بزداید سخنی دیگر با آنان نداریم. این گروه، روح اسلامی و ایرانی را از دست داده اند و اگر جسما در ایران زندگی می کنند، روحشان در جای دیگر پر می زند، و با همان روحیّه به داوری می نشینند.

سخن ما با کسانی است که هنوز عواطفِ اسلامی را از دست نداده اند، اما گاهی مانند گروه اول

قضاوت می کنند و از همان سخنان بر زبان می آورند. به آنان می گوییم: «التزام به شی ء التزام به لوازم آن است. شما اگر به اسلام پای بند هستید باید آن را با همه لوازم و تعهداتش بپذیرید، عقیده اسلامی با بسیاری از مظاهر زندگی فرنگی ناسازگار است. اسلام انسان را مهار می کند و از آزادیهای ناروا باز می دارد. حال اگر به نظر شما این آزادیها که حتی خود اروپاییان، از پیامد آن رنج می برند به مصلحت ملت بوده است که باید در ارزیابی خودتان از اسلامی که به آن ایمان دارید تجدیدنظر کنید و از نو اسلام را بیاموزید.

۱۵- عفت زنان

بازگردانیـدن عفت زنـان بـا رواج سنّت پوشـش اسـلامی، یکی از موفقیتهای معجزآسای انقلاب است که به یک رؤیا شبیه تر است تا یک واقعیت. استعمار با کوشش چندین ساله به عفت زنان

ص:۶۲

مسـلمان لطمه زد، زیرا پوشش اسلامی را سدّی محکم در برابر خود می دید، کلید همه فسادهای اجتماعی بی عفتی زن است، که انقلاب اسـلامی توانست این کلیـد را از دست بـدخواهان بگیرد، و مـا در آینـده، ثمرات شـیرین آن را خواهیم دیـد. سال گذشته یک دانشمند مسلمان انقلابی الجزائریِ

ساکنِ فرانسه طی سخنرانی خود در دانشگاه مشهد می گفت: «روی آوردن زنان مسلمان در کشور

فرانسه به حجاب و پوشش اسلامی، مانند خاری است در چشم استعمارگران فرانسه، زیرا می بینند

تلاش بیش از یک قرن آنان در الجزایر و سایر کشورهای افریقای شـمالی در حال نابودی است». و این نکته ای است که شاید اهمیت آن تا این اندازه برای ما روشن نباشد.

۱۶- امدادهای غیبی

امدادهای غیبی که در این چند سال، ایران اسلامی را از هجوم بیگانگان از خارج کشور و از زیانِ

توطئه ایادی آنان در داخل حفظ کرد از امتیازات این انقلاب است و خود یادآور همان امدادهای

غیـبی است که آیـات ذکر شـده بالاـ مسـلمانان را به یـاد آنهـا می انـدازد. حمله آمریکـا به طبس، حمله عراق به ایران، توطئه کردسـتان و گروهکها و احزاب با عناوین و نامهای گوناگون، از یک طرف، پایداری انقلاب اسلامی، از طرف دیگر، این امر، اگر امدادهایی از قبیل آنچه در «بدر» و «حُنین» اتفاق افتاد نباشد، پس باید آن را چه طور توجیه کرد؟

هم اکنون، جمهوری اسـلامی در برابر شـرق و غرب و اَذنـاب و ایـادی آنان چون کوه ایسـتاده، و در همه میـدانها دست بالا را دارد. و این است معنای: «و ما النَّصرُ إلا مِن عِندِاللّه ِ العَزیزِ الحَکیمٍ(۱)».

۱۷- طرح مذهب اهل بیت و رهبری فقیه

شاید گرانبهاترین مزیّت انقلابِ اسلامی طرح مذهب اهل بیت در جهان و در سطح جهان اسلام باشد هم اکنون طبق اطلاعات واصـله، تحقیقـاتی در برخی از مراکز علمی جهـان راجع به مـذهب شـیعه در جریان است که چه رمزی در آن، نهفته است که قادر است چنین حرکت عظیمی را به راه اندازد و کشوری را بر آن اساس، اداره کند.

در این باب، سابقه تاریخی تشیّع، پیشوایان و امامان شیعه، معارف و علوم و فقه شیعه، تشکیلات

و سازمانهای شیعه در طول تاریخ، نقش حرکتِ تشیع در اسـلام، نقش فقاهت و رهبری و ولایت فقیه در حکومت و سیاست، کتب و آثار علمی شـیعه، اینها همه مورد ارزیابی قرار می گیرد و حتی باعثِ گرایش برخی از مسلمانان به این مذهب گردیده است.

امیـد است برخی افراد ساده لوح و اغفال شـده، از روی انصاف قضاوت کنند و بدین حقیقت برسـند که انقلاب اسـلامی را در

سراسر جهان اسـلام، وابسته به مکتبِ اهل بیت، و امام امت را، که حقا امروز رَهبر همه مسلمانان است، تربیت یافته این مکتب مقدس، و از خاندان پیغمبر و وارث و

ص:۶۳

۱- آل عمران / ۱۲۵.

جانشین امامان می دانند. در قانونِ اساسی ایران، که به زبانهای گوناگون ترجمه شده است مسأله

رهبری فقیه به نیابتِ از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه جایگاه مهمی دارد و همه آن را می خوانند.

آیا این خدمتِ بی نظیر تاریخی به مذهبِ اهل بیت را می توان دست کم گرفت؟

۱۸- نیروی مقاومت در سختیها

به نظر می رسد گفتارِ خداوند «تِلکَ الأیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ(۱)» روزهای تلخ و شیرین هر دو را در بر دارد، در انقلابِ اسلامی نیز همان طور که روزهای شادی توأم با موفقیت، زیاد داشته ایم، ملت ما، ایّام نحس و نامیمون و بسیار تلخی را نیز در این چند سال پشت سر گذاشته که از همه آنها سرفراز بیرون آمده است، و باید از گذشته درس آموزد که در آینده آن ایام، تکرار نشود، و یا اگر شد باز هم سرافراز از آنها بیرون آید. روزهایی که نیروهای اهریمنی داخل و خارج و بالاخص شیطان بزرگ و ایادی وی با توطئه های پیاپی پیش آورد تا اگر بتواند انقلاب را از ریشه نابود و ناکام سازد، و اگر نه، لااقل، چرخِ انقلاب را کُند، و از جهش و شتاب آن جلوگیری کند.

این کوششهای شیطانی مسلما به هدفِ اول خود یعنی نابودی انقلاب نرسید و ان شاءاللّه با مقاومتِ ملت، بعدا هم با آن نخواهد رسید. اما، ظاهرا در هدفِ دوم موفقیتهایی نصیب دشمن

گردید. سنگهای بزرگی که در راه انقلاب پرتاب کرد مسلما انقلاب را از پیشرفتِ سریع به سمتِ اهداف اقتصادی و عمرانی خود باز داشت. اما، اگر موشکاف و باریک بین باشیم باید اعتراف کنیم که پشت سر گذاشتن آن روزهای تلخ، و عبور از آن همه سنگلاخها و موانع پِی در پِی، ملت ما را آبدیده کرد، و استعداد و قدرت مقاومت مردم را در برابر مشکلات آینده و فتنه های تاریک به آزمایش

گذاشت، فتنه هایی که بنا به سنت لایتغیر خداوند در آیه «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُترکُوا أن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لایُفتَنُون(۲)» همواره وجود دارند و سرِ راه رهروانِ راه حق، و حرکتهای الهی سبز می شوند، تا مؤمنان صادق، از کاذب، شناخته شوند.

آن ایّامِ نحس و نامیمون، علاوه بر تقویتِ بنیه مقاومت ملت، حقانیّت و مظلومیت انقلاب را در عرصه جهانی بخصوص در بین ملتهای مسلمان و مستضعف به ثبوت رسانید.

اگر آن همه کارشکنی و جنگ افروزی و نفاق افکنی علیه انقلاب نمی بود به طور حتم، فرصتِ بررسی و مطالعه درباره حقانیت انقلاب به این گونه که هست فراهم نمی شد، زیرا ماهیت دشمنانِ

انقلاب، خود بهترین معرفِ حقانیت آن است.

شیفتگان اسلام در سراسر جهان، با پیگیری این حوادث مستمر، هر گونه شک و شبهه را در مورد انقلاب اسلامی از دل زدودند. و تنها دلهای مریض «وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ»(۳) طور دیگر

۱- آل عمران / ۱۴۰.

۲- عنکبوت/ ۲

۳- آل عمران/ ۱۶.

قضاوت می کنند.

حوادثِ تلخ و شیرین این چند سالِ اول انقلاب، بسیار شبیه به حوادث و اوضاعِ صدر اسلام و پیروزیها و شکستهای دوران رسول اکرم است. شاید به فکر کسی برسد چه خوب بود، اسلام، در

آغاز، با آن همه کارشکنی و صف آرایی دشمنان روبرو نمی شد. و این دعوتِ الهی بدون برخورد به مانع، و بدون تضییع وقت و از دست دادنِ فرصتهای گرانبها پیش می رفت. و عمرِ کوتاه و با ارزشِ رسول اکرم در میدانهای رزم عقیدتی، و در صحنه های خونینِ جنگ هدر نمی رفت!!

بلی، این یک آرزوست و شاید هم آرزویی خام، اما سنت خداوند بر خلافِ آن است. سنّتِ خدا بر آن است که همواره گُل از میان خار، و ظَفَر بر اثر صبر، و آسایش در سایه رنج، حاصل شود، و «نابرده رنج، گنج میسّر نمی شود» «فَإنَّ مَعَ العُسرِ یُسرا إنَّ مَعَ العُسرِ یُسرا(۱)» به علاوه، طبق آیه «أحَسِبَ

النَّاسُ أَن یُترَکُوا...(۲)» و آیات دیگر، مردم باید در راهِ حق آزمایش شوند، و صِرفِ ادعا از کسی پذیرفته نیست، و طبق آیه «أَم حَسِبَ الَّذِینَ فی قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَن لَن یُخرِجَ اللّه أَضغانَهُم(۳)» باید دلهای مریض از سالم، شناخته شوند. خداوند، مردم را آزمایش می کند تا مجاهدان و صابران، شاخته شوند «وَ نَبلوکُم حَتّی نَعلَمَ المُجاهِدِینَ مِنکُم وَالصَابِرِینَ وَ نَبلُوَ أَخبارَکُم(۴)».

و بالاخره، طبق گفته قرآن، مؤمنان راستین آنانند که پس از ایمان، شک و تردید به دل راه ندهند و با مال و جان، در راه خدا جهاد کنند: «إنَّما المُؤمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّه وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرتَابُوا وَجاهَدوا بِأَموَالِهِم وَأَنفُسِهِم فی سَبِیلِ اللّه أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ(۵)».

حال، اگر باور داریم که این انقلاب، استمرار انقلاب پیغمبر و علی است - که هست - باید خود را برای این حوادثِ تلخ، که قطعا میوه های شیرین در بر دارد آماده می کردیم. باید قانع شویم که راه حق، ناگزیر از این قبیل موانع است. صف آرایی سردمدارانِ قریش، در مکه، و همانان، با همراهی سرانِ قبائل عرب و اقطاب یهود، در مدینه، در برابر رسول اکرم، گرچه از پیشرفتِ سریع اسلام مانع شد، وگر چه عده ای از بهترین یاران باوفای پیمبر را به خاک و خون کشید، اما همین جریانها،

سرانجام، حقّانیّتِ این دعوت را برای دیگران روشن کرد، این مَصافِ حق و باطل، زمینه مطالعه درباره اسلام را برای عرب جزیره فراهم کرد. درست، همین تجربه تلخ، در دورانِ خلافت ولیّ خدا علی، علیه السلام، تجدید شد و به محض روی کار آمدنِ وی، نیروهای اهریمنی و ریشه های نفاق که تصور می شد با رحلت پیغمبر، از میان رفته اند، این دفعه در زیر لوای اسلام، و با چهره مسلمانی در برابر علی صف بستند، و آن صحنه های خونبار را تجدید کردند و جان هزاران یارِ باوفای اسلام و علی را گرفتند.

۱- انشراح/ ۵-۶

۲- عنکبوت/ ۲

۳- محمد/ ۲۹

۴- محمد/ ۳۱

۵- حجرات/ ۱۵

آری، باید پذیرفت که سنّتِ خدا لایتغیّر است، مصافِ حق و باطل ادامه دارد، نور با ظلمت، و

جنود شیطان با جنود رحمن همواره در ستیزند. حال که چنین است، پس چرا در این مصافِ حق و باطلِ قرنِ ما، این تجربه تکرار نشود؟ اگر نمی شد، اگر نیروهای اهریمنی جهان در برابر ما نمی ایستادند، چهره انقلاب خدشه دار می گردید. حقّانیت انقلاب زیر سؤال می رفت، که اگر این سخن حق است پس چرا همه قدرتها و اقطابِ جهان، دست خود را به طرفِ آن دراز کرده اند، و دستِ انقلاب را فشرده اند؟ آیا بشر به سر عقل آمده، و تُخمِ نفاق و نسلِ شیطان از جهان برافتاده است؟ پس، چرا شعار «نه شرقی و نه غربی» عملاً ـ به «هم غربی و هم شرقی» تبدیل شده است؟ آیا اشتراک منافع و سِنخیّتی میان انقلاب و اهداف استعماری شرق و غرب وجود دارد که این طور به ما تبریک می گویند؟ خیر! به هیچ وجه چنین نیست! شرق و غرب به یک نسبت در برابر ما ایستاده اند و باید بایستند، تا هنگامی که ما تسلیم آنان شویم. قرآن می گوید «وَلَن تَرضی عَنکَ الیَهُودُ و لا ـ النَّصارَی حَتَّی تَتَّبَعَ مِلَّتَهُم(۱)» تا ما دنباله رو و مطیع آنان نشویم از ما خشنود نمی شوند. و اگر تسلیم آنان شدیم دیگر انقلاب، اسلامی نیست، انقلاب ماهیّت خود را از دست داده است و اسمی بی مسمّی خواهد بود.

باری، در این هنگام، نمی خواستیم از تلخیها سخن بگوییم، بلکه سخن از پیشرفتها و مزایای معنوی انقلاب بود و همین صبر و پایداری امت و امام، در سختیها از بارزترین آثار و مزایای معنوی انقلاب است. که ناچار، سخن از سختیها و ناملایمات به میان آمد.

۱۹- روح دادن به حجّ

مناسک حج، یکی از عبادات و ارکان اسلام است، که به طور حتم دارای محتوای اجتماعی و سیاسی است. نخستین حجِ رسمی مسلمانان، در سال نهم هجرت، یعنی اولین سال پس از فتح مکه

برگزار شد. که رسول خدا آیات صدر صوره براءه را به وسیله علی علیه السلام به مشرکان ابلاغ فرمود، آیاتی که سراسر انذار و تهدید و برائت از مشرکان و تخویف سیاسی است و بر اساس این آیات، از آن به بعد شرکتِ مشرکان در حج، و به طور کلی دخولِ آنان به مکه اکیدا ممنوع گردید.

سال بعد، یعنی سال دهم هجرت، دومین حج رسمی به سرپرستی رسول اکرم با شرکتِ هزاران مسلمان که بر اثر اعلان عمومی پیغمبر، از گوشه و کنار جزیره العرب به شوق همگامی با آن حضرت، آمده بودند، برگزار گردید و با مهمترین توصیه های سیاسی و اجتماعی، از جمله اعلان خلافت

علی علیه السلام از طرف پیغمبر همراه بود. در دوران خلفا نیز از این اجتماع عظیم استفاده سیاسی می کردند. امام حسین علیه السلام قیام خود را علیه طاغوت زمان از همین نقطه و در ایام حج آغاز کرد و پس از وی عبداللّه بن زبیر داعیه خلافت را در همان مکه ادامه داد. این بود وضع حج در صدر اسلام.

۱- بقره/ ۱۲۰

اما تدریجا حج، تبدیل به یک عمل عبادی صرف گردید، و به جای این که آن اجتماع عظیم، تجلیگاه وحدت و همبستگی و هشیاری مسلمانان باشد، به مظهر بیگانگی و یا محلی جهتِ بروز

اختلاف و دوگانگی بدل شد.

برای اولین بار پس از قرنها، انقلابِ اسلامی، حج را به جایگاه خود بازگردانید و اینک، هر سال صفوفِ مسلمانان در ایام حج جهت اظهار براءت از شرک و طغیان جهانی و طاغوتها و طاغیان دنیا بخصوص از شیطان بزرگ و اسرائیل غاصب هر سال از سال قبل فشرده تر و طولانی تر می گردد. و باعث آگاهی بیش از یک میلیون حاجی بلکه میلیونها مسلمان دیگر جهان می شود.

۲۰- مردمی کردن حکومت

حرکتِ اسلامی در ایران، از آغاز مردمی بود. با شرکت مردم و راه پیمایی هزاران نفر، شروع شد و با قدرت و حرکتِ مردم به ثمر رسید، بر خلاف اکثر انقلابها که عمدهً نظامی بوده است. در مراحل بعد، گام به گام، مردمی باقی ماند، حتی جنگ هم مردمی است و بر خلاف کلیه جنگهای دیگر،

جبهه ها و پشت جبهه ها مالامال از نیروی مردمی و داوطلب است. من گمان نمی کنم این مزیتِ

مردمی بودن انقلاب تا این حد در جای دیگر از جهان یافت شود و یا نظیر داشته باشد. و این همه از برکتِ اسلامی بودن انقلاب است، که اسلام دین مردم و توده ها است و چون چنین است، انقلاب

آسیب ناپذیر است، و اگر خدای نکرده روزی این خاصیّت را از دست بدهد، دیگر انقلاب اسلامی

نخواهد بود.

خصلتِ مردمی بودن انقلاب، تنها به داخل کشور محدود نمی شود، بلکه از مرزها گذشته و راه خود را به درون مجامعِ اسلامی جهان باز کرده است. درست است جمهوری اسلامی روابط دوستانه

دیپلماسی با اکثر دولتهای اسلامی بر قرار کرده و این امر، جزء لاینفک سیاست ایران است. اما پیوند واقعی و مستحکمِ انقلاب، با ملتهای اسلامی است که حد و مرزی ندارد، و قابل توصیف هم نیست. رابطه با دولتها طبعا در چهارچوب سیاستی است که آن دولتها دارند . و همان طور که می دانیم این رابطه تحت الشعاع رابطه آنان با یکی از ابرقدرتها است. اصولاً بسیاری از آنها اسما اسلامی هستند، اما خط مشی سیاسی و قانونی آنان متأثر از غرب و یا شرق است. پس عواطف و روابط میان ما و آنها در همین حد، محدود خواهد بود.

اما رابطه با ملتهای مسلمان، تنها بر اساس عقاید و عواطفِ مشترک اسلامی است آنها هستند که

حرف ما را می فهمند و به انقلاب عشق می ورزند، و تا بتوانند خود را به آن نزدیک می کنند و از آن درس می آموزند.

آری انقلاب اسلامی فریاد دل است که صدای خدا است، پس باید مردمی باشد زیرا به زبان مردم

و با دل مردمِ مسلمان، و از زبان خدا سخن می گوید و سخن کز دل برآید بر دل می نشیند.

شما در کجای دنیا راه پیمایی دو تا چهار میلیونی سراغ دارید، و این حقیقتی است که در طول

ص:۶۷

سال، چند نوبت در ایران اسلامی به وقوع می پیوندد، آیا این دلیل مردمی بودن انقلاب نیست؟

۲۱- احیای جمعه و جهاد

نماز جمعه، یکی دیگر از ارکان عبادی سیاسی اسلام است. اگر حج کنگره عمومی سالانه اسلام به شمار آید، نماز جمعه را باید کنگره محلی و هفتگی اسلامی دانست که ثمرات بسیار دارد. این اجتماع عظیم اسلامی، سالها، بلکه قرنها در جامعه ما به دست فراموشی سپرده شده بود، اگر هم در گوشه و کنار، نماز جمعه ای برگزار می شد چنان خشک و بی رمق و بدون محتوا بود که مایه شرم، و نشانه ورشکستگی اسلام بود. نماز جمعه ای که باید سراسر نشاط و آگاهی و هشیاری اسلامی باشد،

باعث رکود و جمود و سستی بود.

اینک نمازهای جمعه، تریبون سیاست و عبادت و مسائل دنیوی و اخروی است. بخصوص مزیتی که برای نماز جمعه در فقه شیعه وجود دارد که در مسافت یک فرسخ بیش از یک نماز نباید برگزار گردد؛ این امر موجب عظمت و شکوه نماز جمعه شده است.

به طور حتم، در سراسر جهان اسلام، نماز جمعه ای با کمیت و کیفیت نماز جمعه دانشگاه تهران

وجود ندارد. در کشورهای دیگر اسلامی، سعی بر آن است که سیاست را از مجامع مذهبی دور نگه دارند. و یا آنها را در خدمت سیاستهای غیر اسلامی حکومتها درآورند، درست، به عکس آنچه در ایران می گذرد. به علاوه، در کشورهای دیگر، در همه مساجد مهم نماز جمعه برگزار می گردد و این باعث تفرق و پراکندگی نمازگزاران می شود.

هم اکنون، بلندگوی خطبه نماز جمعه تهران، تریبون جهانی عالم اسلام و بلکه سیاست جهانی است. رادیوهای بیگانه اخبار سیاسی ایران را در رابطه با سیاست جهانی و جنگ، همواره از خطبه نماز جمعه تهران نقل می کنند. آیا تاکنون نماز جمعه ای در جهان اسلام با این کیفیّت، و با آن کمیّت عظیم میلیونی در تاریخ اسلام برگزار شده است؟ کجا و کی؟

اما مسأله ی جهاد که به قول علی علیه السلام بابی از ابواب بهشت است. چنان در بوته نسیان قرار گرفته بود، که برخی از کتب فقهی و کلیه رساله های عملیه از آن سکوت می کردند. و اینک جنگ تحمیلی و مسایل آن، فقها را ناچار می کند که عنوان جهاد را به کتب و رسایل عملیه خود بازگردانند. اتفاقا در یکی دو قرنِ اخیر، استعمار انگلیس در مستعمرات مسلمان نشین خود، سعی وافر به خرج می داد که جهاد را از قاموس اسلام طرد کند. مذاهبِ ساختگی به نام اسلام در هند و جاهای دیگر پیدا شدند که الغای جهاد را رسما اعلام کردند. پس طبیعی است، این قبیل سیاستها با انقلاب اسلامی ایران که بافته های آنان را پنبه می کند، و به مسلمانان از نو حیات سیاسی و روحِ مبارزه و جهاد می بخشد درافتند. و عُمّال آنان، در لباسهای مختلف، و در چهره وُعّاظُ السلاطین، مسلمانان را از دخول در سیاست و جنگ و شهادت باز بدارند.

۲۲ - رسوائی ملی گرائی کاذب

یکی از برکات انقلاب اسلامی، بازکردنِ مُشت ملی گرایان نیم قرن اخیر است. بطور کلی استعمار،

بهترین عامل تفرقه میان مسلمانان را تجدید و احیای قومیتها و ملیتهای اقوام و ملل اسلامی را تشخیص داده و آن را به عنوان حربه ای علیه حمیت و وحدت اسلامی به کار برده است. این بحث بجای خود بسیار مهم است، آنچه اینجا می خواهیم بگوییم این است که در ایران عده ای سنگِ ملیت را به دروغ به سینه می زدند، و تنها از مظاهر ملی به آن اندازه بسنده می کردند که باعث تضعیف اسلام و تقویت این سیاست استعماری بود. مثلاً آنها از تبدیل تاریخ هجری به تاریخ دوهزاروپانصد ساله شاد شدند نه از آن جهت که نام و تاریخ کورش زنده شد، بلکه از آن جهت، که نام «کورش» جای نام «محمد صلی الله علیه و آله» و ملیت، جای اسلام را گرفته است. در حالی که بیشتر آنان از فرق تا قدم غرب زده هستند، گرایش سیاسی و عواطف اجتماعی آنان غربی است، به نام وطن پرستی بزرگترین خیانتها را به کشور کردند، فرزندان آنان در کشورهای بیگانه بزرگ شده اند و فارسی بلد نیستند. متأسفانه برخی از آنان بیش از چهل سال نبض فرهنگ مملکت را در دست داشتند، سرانجام در پناه آمریکا، کتاب «از کلینی تا خمینی» نوشتند و بی وفایی خود را به تاریخ هزار ساله این ملت بر ملا کردند.

انقلاب اسلامی همه اینها را رسوا کرد. و کذب آنان را آشکار ساخت. این افراد گاهی قیافه اسلامی هم به خود می گیرند که آن داستانی دیگر دارد.

باری، در باره مزایای معنوی این انقلاب، هر چه بگوییم کم است، هر قدر می خواهیم سخن را کوتاه کنیم، می بینیم باز هم مطلب ناگفته بسیار است. ناچار سخن را قطع می نمائیم و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ص:۶۹

۷. تحلیلی از حج خونین و پیام امام

مراسم حج مسلمانان انقلابی ایران، سال بسال رنگینتر و با معنی تر و پرمحتواتر، و به مفهوم

واقعی حج، واهداف خدایی آن نزدیکتر می گردد. صفوف منظم برائت از مشرکین هر سال فشرده تر

از سال قبل و فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل حجاج، بلندتر و گیراتر می شود و به مسلمانان جهان آگاهی بیشتر می دهد.

اما حج امسال، از هر لحاظ بر سالهای گذشته برتری داشت آوازه اش جهانگیر گشت و همه مسلمانان و حق طلبان جهان را تکان داد.

حج امسال، حجّی خون آلود و رنگین از خون مظلومان بود. حج امسال روشن کرد که انقلاب اسلامی ایران تنها در مرزهای نزدیک و در جبهه های جنگ تحمیلی عراق شهید نمی دهد و خون

جوانان، ما تنها در صحنه های نبرد بر زمین نمی ریزد که در سرزمین امن خدا جایی که قرآن فرموده است: «و مَن دَخَلهُ کانَ آمنا»(۱) در حرم امن الهی و در کنار کعبه خانه ناس جایی که: «سَواءً العاکفُ فیهِ وَالبادِ...»(۲) در آن جا نیز خون مقدس مردم انقلابی ایران، بر خاک می ریزد.

حج امسال، روشن کرد که رژیم سعودی دوشادوش سربازان عفلقی بعثی، با ما می جنگیده و اینک این جنگ را به داخل عربستان و خانه خدا کشانیده است.

حج امسال، یک حقیقت مکتوم و سر به مهر را برملا ساخت و آن این که مسلمانان نه تنها باید

برای نجات قدس، قبله اول اسلام تلاش کنند، که قبله دوم، کعبه شریف نیز در اسارت و اشغال بیگانه است و باید آن را نیز از اسارت برهانند.

بلی قبله اول مسلمانان در چنگال صهیونیستها و قبله دوم در چنگال آل سعود وهابی مسلک گرفتار است. امّا این ظاهر امر است در حقیقت هر دو قبله، در چنگال آمریکای جهانخوار است.

۱- آل عمران / ۹۷.

۲- حج / ۲۵.

معلوم شد که صهیونیسم و سعودیسم پشت و روی یک سکّه تقلبی هستند و این دو رژیم به منزله دو

چنگال آمریکایند، همان طور که اعتاب مقدسه معصومان اسیر چنگال دیگر آمریکا، یعنی صدام

عفلقی است.

آمریکا که به حق میراث خوار استعمار لقب گرفته، جانشین انگلیس در این مناطق است. انگلیس این سرزمینها را از خلافت عثمانی جدا کرد و پس از چندی به آمریکا سپرد. آمریکا، غول

خون آشامی است که این منطقه را یک بدین چنگ و یک بدان چنگال و یک به دندان گرفته است.

آمریکا اینک ذات القبلتین و ذات الحرمین است. شاه سعودی که از سال گذشته خود را «خادم الحرمین» لقب داده، در حقیقت غلام حلقه به گوش آمریکاست. همان طور که اسرائیل و صدام غلامهای دست به سینه او هستند.

مسلمانان اگر تا دیروز گمان می کردند باید برای رهایی قدس بکوشند امروز برایشان روشن شد که نجات قدس بدون نجات کعبه میسر نیست. انگلیس، اول سرزمین حجاز و مکه و مدینه را به

آل سعود بخشید آن گاه فلسطین و قدس را به اسرائیل داد. معلوم شد که اشغال حجاز توسط آل سعود، مقدمه اشغال قدس توسط اسرائیل و با کمک انگلیس و دیگر ابر قدرتها بوده است. و تا کعبه آزاد نشود قدس آزاد نخواهد شد.

اگر تا دیروز فریاد می زدیم «راه قدس از کربلا می گذرد» از این به بعد فریاد بکشیم: راه قدس از کربلا و کعبه می گذرد.

آل سعود، برای رژیم اشغالگر قدس از لحاظ نظامی سپر بلا است و از لحاظ اقتصادی نیز پشتوانه مالی است. ثروتهای کلان طلای سیاه و سرخ سرزمین عربستان ظاهرا در دست و در اختیار خاندان

مزدور آل سعود، و در واقع در چنگال آمریکا و اسرائیل است. این ثروتها شریان حیات استعمار

غرب در منطقه است همه نیازهای استعمار را همین دلارهای نفتی برمی آورد و همه قیامهای

آزادی خواهانه و انقلابهای راستین منطقه را، پول و نفوذ آل سعود و شمشیر و توپ و تفنگ اسرائیل و صدام عفلقی سرکوب می کنند.

نهضت مصر را دلارهای سعودی و سلاح آمریکا و اسرائیل و نفاق صدام خنثی کرد.

از روز نخست، سیاست و شیطنت شیطان بزرگ آمریکا و پول سعودی، سلطان نفتی خاورمیانه که در اختیار صدام و دیگر ایادی پیدا و ناپیدای آمریکا قرار می گیرد، انقلاب اسلامی ایران را رنج می دهد.

همه می دانند که تنزل بهای نفت جز با تسلیم آل سعود در برابر آمریکا غیر ممکن بود و کوششهای کشورهای صادرکننده

نفت اوپـک، که به ابتکـار ایران در جهت بالا- بردن بهای نفت و پایین آوردن میزان صادرات نفتی به عمل می آیـد، با اخلال آل سـعود بی اثر می شود! و گرنه، آمریکا قادر نبود با تنزل بهای نفت به ما ضـربه اقتصادی بزند. همان طور که صدام و حزب بعث عفلقی هم بدون

دلارهای نفتی و عطایا و کمکهای بلاعوض آل سعود و کویت، نمی توانست تا کنون در برابر سپاه اسلام مقاومت نمایند.

همه می دانند دلارهای آل سعود و امیر کویت، آن همه سلاح مخرب را به دست عفلقیان بعثی داده است. پس ما نه امروز در کنار کعبه، که از روز نخستِ جنگ، از دست آل سعود سیلی می خوریم.

ابعاد مختلف نبرد آل سعود با اسلام

نبرد آل سعود با اسلام راستین و انقلاب اسلامی، ابعاد گوناگون دارد و آن رژیم منفور و مزدور در ابعاد مختلف با اسلام و انقلاب اسلامی در سرتاسر جهان اسلام، در جنگ است.

اول بعد اقتصادی

همان طور که گفته شد ثروتهای کلان و بی حساب این سرزمین، در راه اهداف استعماری و ضد اسلامی و در جهت ناکامی و ورشکستگی اقصاد ما و دیگر مسلمانان به کار گرفته شده است.

دوم، بعد سیاسی

اهل اطلاع می دانند آخرین پایگاه سیاسی مستقل اسلام، که با همه ضعفها و ناتوانیهایش، در برابر استعمار اروپا ایستادگی می کرد، خلافت عثمانی بود. اولین صدای مخالف برای نابودی این خلافت، در قرن ۱۲ هجری – از حلقوم همین خاندان آل سعود – در ناحیه نجد جزیره العرب – بیرون آمد. این خاندان که قبلاً اِمارت محلی کوچکی را بر عهده داشتند، با پشتوانه عقیده وهابیگری و توأم با نیرنگهای پیر استعمار یعنی، انگلیس، تدریجا به پیشرفت خود ادامه دادند تا آن که بر تمام شرق جزیره العرب و اخیرا – در نیمه های قرن ۱۴ هجری – بر بخش مهمی از جزیره العرب استیلا یافتند و همه جا انگلیس پشت سر آنان ایستاده بود.

انگلیس، حرمین شریفین را، با موقعیت حساس و مرکزیت مذهبی اش در میان مسلمانان، و سرزمین جزیره العرب را با گنجهای سر به مهر و پنهان طلای سیاه و سرخش، به دست آن غلامان

حلقه به گوش سپرد تا در راه اهداف استعماری و ضد اسلامی انگلیس و بعدا آمریکا و اسرائیل به کار رود، و از قداست و احترام حرمین، در نظر مسلمانان، استفاده ببرد و به علاوه مرکز اصلی اسلام و قبله مسلمین را برای همیشه در اختیار داشته باشد.

انگلیسها، با روی کار آوردن آل سعود وهّابی مسلک، با یک تیر چند نشان زدند:

۱– تضعیف خلافت عثمانی که به عنوان خادم الحرمین و کلیدداران کعبه، شرعیّت خود را به اثبات رسانیده بودند و سرانجام به انقراض خلافت عثمانی منجر شد و زمینه مساعدی برای تشکیل دولت اسرائیل غاصب فراهم آمد زیرا با وجود خلافت عثمانی این کار عملی نبود.

۲- در اختیار گرفتن آن سرزمین مقدس با مرکزیت اسلامی و خزاین گرانبهای نفتی، و این که هر

ص:۷۲

وقت بخواهند از اجتماع بیش از یک میلیون مسلمان، که برای انجام فریضه عبادی، سیاسی حج بدان

جا رفته آنـد، مانع شوند تا مبادا کوچکترین برخوردی با دولت غاصب اسرائیل پیدا کنند، یعنی همان چیزی که امروز مشاهده می کنیم.

۳- مرکزیت دادن پوشالی اسلامی به آن خاندان، در راه اهداف استعماری که بعدا بیان خواهد شد.

۴- قبور مبارک ائمه بقیع، صحابه و تابعین، قُرّاء و خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قبور عمّات

النّبی، زوجات النّبی عمّ النّبی و دیگران را با خاک یکسان کردنـد و اگر از ترس مسلمانان نبود مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نیز ویران می کردند، کما این که قبور شهدای بدر و اُحد و دیگر شهدای صدر اسلام را که در آن ناحیه بود از میان بردند. فرقه وهابی در نظر دارد آثار اسلامی اولیا، علما و بزرگان اسلام را در سراسر جهان پهناورِ اسلام از میان ببرد. در همین سالهای اخیر بی سروصدا قبر مقدس «عبداللّه» پدر رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در یکی از کوچه های اطراف مسجد نبوی باقی مانده بود و من آن را زیارت کردم به بهانه توسعه اطراف مسجد، از بین بردند. گفته می شود قصد دارند با توسعه مسجد، آثار بجای مانده بقیع را به کلی نابود کنند.

پس، استعمار برای نـابودی دین اسلام می خواهـد این قبـور و بقـاع مقـدس را بـا همه خـاطرات مقـدس آنهـا، از دیـده و دل مسلمانان اعم از شیعه و سنی محو کند.

۵- انگلیس به استفاده غیر مستقیم دیگری هم دست یازید که برای ضبط در تاریخ، در این جا یاد

می کنیم و آن روی کارآوردن غلام حلقه به گوش دیگری به نام رضاخان قلدر - با همه کارهای ضد اسلامی اش - در ایران بود.

پدر من که واعظ معروف عصر خود در مشهد مقدس بود نقل می کرد: «مقارن با آغاز قدرت رضاخان، گاه بگاه خَبَر خرابی قبور ائمه بقیع بر سر زبانها می افتاد. یک روز عصر، وارد مسجد جامع گوهرشاد شدم، دیدم داشها و سردسته ها که معمولاً در آن هنگام از عمال حکومت بودند، دارند

مسجد را سیاهپوش می کننـد از یکی پرسیدم چه خبر است؟ گفت فرمودنـد: به لحاظ خراب شدن قبور ائمه بقیع، مسجد را سیاهپوش کنیم، غوغایی بر پاشد جمعیت بی شماری گرد آمدند، سخنرانان

داد سخن دادند.

پس از سه روز باز وارد مسجد شـدم دیـدم، پوششـهای سیاه را جمع می کنند، از همان شخص پرسیدم چرا جمع می کنید؟ گفت فرمودند، بس است. چند روز پس از این واقعه، در روزنامه ها با عکس و تفصیلات، مراسم مسجد گوهرشاد را منعکس کرده بودنـد، به این عنوان: که مردم مشهد در مسجد جامع گوهرشاد گرد آمدنـد و می گوینـد ما «احمدشاه» را نمی خواهیم

«رضاخان سـردار سـپه» را می خواهیم، اتفاقا پس از مـدتی معلوم شـد اصل آن خبر دروغ بوده، و قبور ائمه خراب نشـده است. سال بعد باز شایع شد که قبور ائمه را خراب کرده اند این دفعه مردم باور نکردند و گفتند دروغ است

ص:۷۳

و عکس العمل چندانی نشان ندادند ولی بعدا معلوم شد که راست است. این هم یک یا چند سوء

استفاده دیگر.

باری، در بعد سیاسی، انگلیس، برای خوش خدمتیِ خانواده آل سعود آن سرزمین پهناور را که از ایران هم وسیعتر است و قبلاً بخشهای آن به نام حجاز، نجد، یمامه و جز آن نامیده می شد همه را یکجا به نام آنان کرد و آن را «عربستان سعودی» یا به قول خودشان «المملکه العربیه السعودیه» نامید. همان گونه که بخشی از فلسطین را از بدن اصلی «فلسطین» جدا کرد و به نام خاندان مزدور دیگری - که پیش از آل سعود بر حرمین شریفین فرمانروایی داشتند، و آنان نیز به عنوان وحدت سرزمینهای

عربی و تشکیل کشور واحد عربی، علیه خلافت عثمانی قیام کردند - یعنی، خاندان شریف علی و فرزندان شریف حسین، «اردن هاشمی» نامید.

گویا این سرزمینهای متصل به هم و سپر بلای اسرائیل، مِلک طِلق این دو خاندان منفور و تحمیلی است.

همه می دانند این خاندان دوم، در قرن اخیر چه خدماتی که به استعمار نکرده اند! و اینک وارث

منحصر به فرد این خاندان «شاه حسین اردنی» به گفته امام، «دلال دوره گرد استعمار» است که با رفت وآمدهای خود به مناطق عربی و کشورهای استعمارگر جهان، هزینه سازوبرگ جنگی صدام را

از آل سعود و امیر کویت و شیوخ خلیج فارس گدایی و حمایت ابرقدرتها را از صدام جانی جلب

می کند. همان طور که در کنار صدام، پشت توپهای دورزن ایستاد و فرمان شلیک صادر کرد.

سوم، بعد عقیدتی و مسلکی

همان طور که اشاره شد این خاندان، با پشتوانه عقیده خاصی به نام وهابیّت کار خود را آغاز کردند و هم اکنون نیز حامی آن عقیده هستند. در این جا فرصت بسط کلام در باره این مسلک نیست. اجمال مطلب آن که در نیمه ی دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری، مردی در شام به نام:

ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبدالحلیم حرّانی دمشقی معروف به «ابن تیمیّه» (۶۶۱-۷۲۸ه) که در کودکی همراه پدرش از شهر «حرّان» به «دمشق» آمده بود، به نام مبارزه با خرافات و بدعتها قیام کرد و کلیه مذاهب اسلامی را به لحاظ بدعتهایی که از نظر وی نهاده بودند، مورد انتقاد قرار داد، و در شام و مصر و برخی از بلاد دیگر غوغایی بپا کرد و با پشتکار خستگی ناپذیری با بیان و قلم، به نشر افکار خود پرداخت و از میان شاگردانش کسانی شهرت یافتند و کار او را دنبال کردند و مسلک او را رواج دادند. وی با مسلک تصوّف و عرفان - که در آن هنگام توسط: محی الدین عربی(م ۶۳۸ه) و شاگردانش رواج یافته بود - و نیز با فلاسفه، متکلمان، فقهای مذاهب اهل سنت بخصوص با پیروان قیاس، و از جمله با شیعه، در افتاد و کتابهایی در رد این مذاهب نوشت از آن میان، بین او و علامه حلّی دانشمند معروف شیعه(م ۷۲۶ه) مباحثاتی واقع و کتابهایی رد و بدل شد.

وی کتاب «منهاج السّنه» را بر رد کتاب علاّمه «منهاج الکرامه» تحریر کرد و عقاید شیعه را به باد انتقاد گرفت. چند بار از

طرف حکّام ایوبی در شام و مصر به زندان افتاد و سرانجام در زندان شام (قلعه دمشق) از دنیا رفت، در حالی که جمعیت انبوهی از مردم شام به حمایت از وی بازارها را تعطیل، و جنازه او را تشییع کردند.

از جمله سخنان وی آن بود که، بنای قبه و بارگاه بر روی قبور اولیا و توسّل به آنان بدعت و بلکه شرک است. افکار وی کم وبیش در شام، عراق و مصر طرفدارانی پیدا کرد و گاه بگاه سروصدایی بپا می کرد تا این که در قرن ۱۲ هجری در نجد، عالمی به نام: محمدبن عبدالوهاب(۱۱۱۵-۱۲۰۶ه) پیدا شد و این مسلک را تبلیغ کرد و آل سعود را که در آن ناحیه امارت محدودی داشتند پیرو خود نمود. از آن به بعد، آل سعود با همیاری وی و خاندانش که اینک به نام «آل شیخ» زمام روحانیّت عربستان را در دست دارند(۱)، به بسط نفوذ خود ادامه دادند تا این که در اواسط قرن ۱۴ هجری قمری، با حمایت

انگلیس، بر سراسر آن سرزمین، از جمله حرمین شریفین طی جنگهایی مسلط گردیدند.

محمد بن عبدالوهاب (که وهابیت از نام او گرفته شده، هر چند خودشان از این عنوان نفرت دارند) پیروان خود را «اهل توحید» می نامید و گاهی صریحا سایر مسلمانان را مشرک می خواند. وی طی سفرهایی میان قبایل بدوی عربستان و نیز در سفری به شام و بصره به نشر افکار خود پرداخت.

آل سعود از قبایل بدوی پیروان عبدالوهاب، سپاهی نیرومند گرد آوردند و به اطراف و اکناف جزیره حمله بردند و تا مرزهای شام و عراق پیش رفتند.

وهابیان، در سال ۱۲۱۵ یا ۱۶ هجری قمری به شهر کربلاـ هجوم آوردند، مردم شهر را قتل عام و خانه فقیه و مرجع معروف وقت، مرحوم سیدعلی طباطبایی صاحب کتاب «ریاض المسائل»(م ۱۲۳۱ه) را اشغال کردند و قصد جان او را داشتند که خداوند او را به نحو خارق العاده ای نجات داد.

به حرم مطهر حسینی وارد شدند، اسبهای خود را در صحن مطهر بستند، ضریح حسینی را در داخل قبه شکستند و در بالای سر امام قهوه جوشانیده نوشیدند و به دیگران نوشانیدند. و انواع هتک حرمت و اسائه ادب را به آن آستانه مقدسه روا داشته و آن گاه از ترس مردم و دولت فرار کردند.

طرز تفکر وهابیت، بر اساس یک نوع ظاهرگرایی و اخباریّت، و جمود فکری و عدم تعمق در کتاب و سنت، و عدم توجه به ارزشهای عقلی و اصول علمی مبتنی است. هر چند مذهب اشعری پیش از آن تا حدودی همین رویه را دنبال می کرد و اشاعره همواره در برابر عقلیون و عدلیون

صف آرایی داشتند، اما مسلک وهّابی با گرایش به روش حنبلی در این راه افراط کرده است، مسلمانان را از به کار بردن منطق و اندیشه آزاد و بینش و تعمق عقلی در نصوص کتاب و سنت، و به کار بستن قواعد اصولی در اجتهاد و استنباط احکام، و استفاده از آرای محققان، و ارج نهادن به اجماعات و شهرتهای موجود در مسائل فقهی، و بالاخره از هر نوع استدلال عقلی در عقاید و در زمینه احکام

۱- فعلاً از رده خارج شده اند زیرا آقای بن باز مفتی کل سعودی درحال حاضر، از خاندان آل شیخ نیست.

فرعی باز می دارد، و این خطر را دست کم نباید گرفت. جمود فکری و ظاهرگرایی، و نسنجیدن ظواهر کتاب و سنت با موازین عقلی، در طول تاریخ، ضربه های کاری به اسلام و مسلمانان، وارد آورده است و غالبا حکومتهای اسلامی بخصوص سلسله اموی از این روش فکری حمایت می کرده اند از جمله پذیرشهای این عقیده، اعتقاد به جبر است که بنی امیّه از آن سوءاستفاده می کردند، و حکومت خود را بر اساس تقدیر الهی مشروع و مورد رضایت خدا می دانستند و میان تقدیر و تشریح خلط می کردند.

و اینک آل سعود، با تکیه بر این مسلک، پرچمدار این طرز فکر در جهان اسلام است و از میان

سلسله های گذشته حکام اسلامی، بیش از همه به سلسله اموی گرایش دارند.

این بُعد عقیدتی، طبعا یک بُعد سیاسی خطرناک را هم بدنبال دارد، و آن این که: ولیّ امر و خلیفه و پادشاه، نماینده خدا و مجری قضا و قدر او است و هر چه بکند مورد تقدیر و امضای الهی است و مردم جز تسلیم و رضا در برابر حکّام خونخوار، نه، چاره ای دارند و نه حق عیبجویی و اعتراض.

همین مایه فکری است که هواخواهان آل سعود، با علم به این که آنان، اموال بی شمار مسلمانان را

در بسط قدرت و ارضای شهوت خواهشهای خود صرف می کنند و بیش از هزار شاهزاده شهوتران و

وابستگان این خاندان علاوه بر خرجهای بی حساب روزمرّه، بانکهای اروپا و آمریکا را از دلارهای نفتی خود پر کرده اند و سرمایه هر کدام سر به میلیونها دلار می زند، در عین حال این هواخواهان به خود، حق هیچ گونه اعتراض را نمی دهند، زیرا تقدیر و رضای الهی بر این منوال جاری شده است.

حتی برخی از تیره های اخوان المسلمین که در اصل مسکلی ضد استبکاری و استعماری بوده است، به لحاظ گرایش فکری به مسلک وهابیّت، و وابستگی اقتصادی به آل سعود به هیچ وجه در مجلات و مقالات و کتابهای خود، از این رژیم طاغوتی انتقاد نمی کنند. گویا مقام خلافه اللّهی آنان و حمایتشان از سنت نبوی و قیامشان در برابر بدعتها (به عقیده آنان) حریمی از عصمت وهاله ای از قداست به دور آنان کشیده است.

تبلیغات و پولهای آل سعود، هم اکنون در کشورهای اسلامی، حامیانی به نامهای «انصارالسنّه» «سَلَفیه» (یعنی پیروان سَلَف صالح و صحابه و تابعین) و «اهل حدیث» برای ایشان فراهم کرده است که از آن رژیم حمایت می نمایند، و در آثار و مجلات و نیز در دانشگاهها و مراکز تحقیقی خود – که همه با پول آل سعود اداره می شود – برای آن رژیم آبرو به جا می کنند.

باری، در بُعد عقیدتی، مسلک وهابی گری، مسلمانان را به جمود و رکود فکری و سکوت و تسلیم سیاسی سوق می دهد و به همین جهت استعمار انگلیس در گذشته، و اینک آمریکا از آن

حمایت کرده و می کند و دست او را در همه کشورهای اسلامی باز گذاشته اند. دولتهای اسلامی

دست نشانـده بیگانه هم به هواخواهان سـعودی اجازه تبلیغ می دهنـد، در حالی که غالبا چنین اجازه ای را به طرفداران انقلاب اسلامی ایران نمی دهند و بالاخره خطر آل سعود، خطر آمریکایی کردن اسلام

ص:۷۶

است و حکومت آل سعود پشتوانه اسلام آمریکایی است که نقطه مقابل اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی است.

بعد چهارم، بعد تبلیغی

در بعد تبلیغی، ضدیت با انقلاب اسلامی است که طرفداران زرخرید آل سعود در کشورهای اسلامی از جمله در مصر، پاکستان و هند، سدّی در قبال صدور انقلاب اسلامی محسوب می شوند،

بسیاری از علما و وعاظ این کشورها را، سعودیها خریده اند و غالبا زمام تبلیغات را در دست دارند. در کشورهای غیر اسلامی، اروپا و آمریکا و آفریقا نیز اقلیتهای اسلامی غالبا از لحاظ ساز و برگ تبلیغی وابسته به کشور سعودی! هستند، با پول آنان، مسجد و مدرسه و کتابخانه و مرکز تحقیقات

تأسیس می کنند و کتاب و مجله نشر می دهند.

این مؤسسات با برنامه های حساب شده و منظمی علیه جمهوری اسلامی ایران و شیعه سمپاشی می کنند و اذهان عموم را مشغول می سازند. گاهی اهل سنت را از شیعه گرایی انقلاب اسلامی

می ترسانند و می گویند این یک انقلاب شیعی است و ربطی به اسلام ندارد، و عجیب است که گاهی همین قبیل مبلغان درباری در میان شیعیان عکس این را تبلیغ می کنند که انقلاب اسلامی

سنّی گراست. به استنباط بنده این هر دو صدابا سلسله مراتب در اصل، از یک حلقوم بیرون می اید و آن حلقوم آمریکا است. پولهای سعودی هم به احتمال قوی به هر دو گروه مدد می رساند و این

احتمال را – هر چند ضعیف باشد – باید جدی گرفت و دنبال کرد. در پاکستان و هند مؤسسات و آخوندهای طرفدار آل سعود در کتابهایی که نشر می دهند، شیعه را به عقیده تحریف قرآن و قبرپرستی متهم می کنند.

در سفری که چند ماه پیش از این به هند داشتم، صف آرایی طرفداران سعودی و مخالفان آنان را

در میان اهل سنت مشاهده کردم. معلوم شد مخالفان وهابیت، همان حامیان اصلی مذاهب اربعه ی

اهل سنت و کسانی هستند که گرایش به تصوف و عرفان دارند همان چیزی که وهابیت، سخت با آن مخالف است. در یک دانشگاه و حوزه علمیه اهل سنت، در شهر حیدرآباد که با تهیدستی و فقر اداره می شود به ما گفتند سعودیها حاضرند به ما کمک کنند اما ما از آنها پول نمی گیریم زیرا آنان را از اسلام منحرف می دانیم ولی اگر شما (یعنی جمهوری اسلامی) به ما کمک کنید، می پذیریم.

این نکته ای است که مسؤولان امر تبلیغ، در خارج کشور، باید حداکثر استفاده را از آن ببرند. حمایتِ بی دریغ جمهوری اسلامی ایران از مسلمانان هند، در قتل عام چند ماه قبل که همزمان با سکوت محافل اسلامی، طرفدار سعودی هند بود بنا به

گفته یکی از مسؤولان ایران در هند، اثر قابل توجهی داشته است و بگفته وی، زحمات و خرجهای چهل ساله سعودیها را بر باد داد، زیرا مسلمانان هند پی بردند که وهابیان مانند اصلِ رژیم سعودی، مسلمانان پوشالی هستند و هر چه استعمار بخواهد همان را انجام می دهند، و آنان حامیان واقعی اسلام نیستند، بر عکس جمهوری

اسلامی که بی باک و بی ملاحظه از روابط دیپلماتی، از آن مظلومان حمایت کرد، و علمای شیعه و اهل سنتِ طرفدار ایران، در برابر آن جنایت، مقاومت از خود نشان دادند و حتی به زندان افتادند.

حج خونین

آنچه گفته شد حقایقی بود که تنها دست اندرکاران تبلیغات خارج کشور می دانستند این جانب به

نوبه خود سالها بود که از این خط انحرافی عقیدتی سیاسی خطرناک، رنج می بردم و از سکوتی که همه جا را فرا گرفته بود تأسف می خوردم تا این که فاجعه حج خونین امسال همه چیز را روشن کرد و همه زبانها و قلمها را آزاد ساخت. و امام بزرگوار در بیانیه خود صریحا این فرقه گمراه و رژیم جنایتکار آل سعود را رسوا کرد.

آری حج امسال، همه ی پرده ها را بالا زد، و همه ی حقایق را آفتابی کرد، گویا این هم یکی دیگر از الطاف خفیه الهی بود که با بهای خونهای پاک زایران خانه خدا، شامل حال انقلاب اسلامی گردید و معلوم شد که رژیمهای آل سعود و اسرائیل و صدام هر سه فرزند نامشروع یک پدر هستند، و کنار هم در برابر اسلام و انقلاب اسلامی ایستاده اند. و آل سعود هم مانند جنایتکاران اسرائیل و صدامیان عفلقی، از هیچ جنایتی شرم ندارند و اگر اسرائیل سالهاست که بر سر آوارگان فلسطینی و لبنان بی پناه، بمب خوشه ای می ریزد، و اگر صدام، سالهاست که بر سر مسلمانان انقلابی ایران واکراد عراق آتش می بارد، آل سعود هم بر سر آن مظلومان بی دفاع، سنگ و چوب و تیر و گلوله و بمب سمّی می افشاند و همان طور که خون پاک حسین و فرزندانش، بنی امیّه را رسوا کرد خون این شهیدان هم، آن رژیم طاغوتی و تحمیلی را مفتضح و رسوا خواهد کرد (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَه بَعْدَ حِيْنٍ)(۱).

این پیروان ابوسفیان و ابولهب، روی آنان را سفید کردند، معلوم شد که اگر آل سعود بازارها و خیابانهای مکه شریف را به نام ابی سفیان و ابی لهب نامگذاری کرده اند، راه و رسم آنان را نیز در ضدیت با اسلام دنبال می کنند. معلوم شد که این خادمان قلابی حرمین، هیچ حرمتی برای حرمین

قایل نیستند آنان در واقع «خائن الحرمین اند نه خادم الحرمین».

باری، حال که این فرصت، با قیمت خون صدها شهید و مجروح و مفقود به دست آمده است، لازم است همه مسلمانان جهان، بلکه همه جهانیان را از ماهیت شیطانی این رژیم منحوس و این مکتب انحرافی که خود را پرچمدار اسلام معرفی کرده است، آگاه ساخت، و این لکه ننگ را از دامن اسلام زایل کرد.

پیداست که کسی و دولتی جز نظام انقلاب اسلامی قادر نیست به طور پوست کنده و عریان از این قوم سخن بگوید اینک جهان، گوش و دل خود را برای شنیدن و فهمیدن باز کرده، حرمت خون

١- ص / ٨٨.

آن مظلومان هم ما را برای گفتن و نوشتن موظف و مکلف ساخته است. این گوی و این میدان...

باید بگوییم، بنویسیم و ترسیم کنیم: در پرده ها و تابلوها، در مساجد و تکایا و بازارها، در مدارس و دانشگاهها، در مجلات و روزنامه ها و کتابها، در مراسم عزاداری و میدانهای ورزش و سالنهای

سخنرانی، در رادیو و تلویزیون و سینماها، در شعر و نثر و خطبه و درس و در رزم و بزم...

قتل عام حجاج ایرانی به دست آل سعود، همزمان با تجمع کشتیهای جنگی آمریکا و متحدانش در خلیج فارس، بُعد سیاسی فاجعه را تفسیر می کند. مسلما اگر دلگرمی آل سعود، به این نیروها نبود جرأت چنین جنایتی را نداشتند، این عمل ننگین، در حقیقت لبیک و پاسخ مثبتی است به حضور آن نیروها و به طور حتم، از پیش طرح ریزی و هماهنگ با آن گردیده است و ما باید در انتظار حوادث دیگری هم در ارتباط با آن فاجعه در این منطقه باشیم، که حتما از طرف آمریکا و اقمارش طرح ریزی شده است و تدریجا اجراء می شود.

تحلیلی از پیام امام

امتیاز دیگر حج خونین امسال، پیام مهم امام برای حجاج بیت اللّه الحرام است. پیامهای امام امت،

هر سال، برای حجاج و همه شیفتگان اسلام و انقلاب، آموزنده و روشنگر و نسبت به دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی کوبنده و افشاگر بوده است. اما پیام امسال، مانند حج امسال، رنگ و بویی دیگر دارد، این پیام، خلاصه و فشرده اسلام و ابعاد گوناگون انقلاب اسلامی، و عصاره روح عرفانی و الهی امام است. امام، با تمام وجود و آرمانهای خدایی خود این پیام را نوشته است و هیچ مهمّی را در آن فروگذار نکرده است.

از عرفان و ولایت، تا قرآن و عترت و وحدت اسلامی، جهاد در راه خدا و شهادت، توطئه ابرقدرتها و اسرائیل و ا عوان و انصار و اذناب آنان در منطقه، و تجمع احزاب اهریمنی در خلیج فارس، حمایت از محرومان و مستضعفان جهان و مسلمانان در بند و مظلوم فلسطین، لبنان، آفریقا،

افغانستان، هند و عراق، اقتصاد متین اسلامی در برابر مکتبهای سرمایه داری و کمونیستی، نقش روحانیّت در همه این صحنه ها، بخصوص در دفاع از محرومان و قیام بر ضد مستکبران، وارستگی

روحانیت راستین، و خطر روحانی نماها و علمای درباری، رسالت واقع حج و ابعاد برائت از مشرکان و طاغوتها و مستکبران جهان، راهپیمایی حج و رعایت نظم و وحدت، عظمت انقلاب اسلامی و

توفیق پیشرفت آن در ابعاد گوناگون و صدور انقلاب، عظمت اسلام در جهان امروز و استقبال نسل جوان از اسلام راستین، نمایاندن چهره اسلام آمریکایی، جنگ تحمیلی و انگیزه های شیطانی و علل تداوم آن از زمان طاغوت تا کنون، صلح تحمیلی و خطرات آن، حکام خلیج فارس و نقش آنان در جنگ...

هجرت الی اللّه و شهادت

اولین نکته در این پیام آن است که در آغـاز آیه شـریفه «وَ مَنْ یُهـاجِرْ فِی سَبیلِ اللّه ... ثُمَّ یُدْرِکْهُ المَوْتُ...» بر قلم امام جاری شده که خود الهام گونه ای(۱) و پیامی است راجع به شهادتی که در انتظار حجاج

بیت اللّه و اجر و پاداش تضمین شده آنان است.

عرفان، اخلاص، تقوا، شهادت

این معانی در اسـلام از هم جدا نیسـتند، عرفان الهی، وارسـتگی و اخلاص عقیده و صدق نیّت و صفای دل و تقوا، و این همه، تشنگی و عطش شهادت و فنای فی اللّه را به دنبال دارد، پیام امام که جوشش و جهش و تراوش روح عرفانی اوست مالامال از عرفان حق و اخلاص و عشق به شـهادت است در سراسـر آن نِثار و ایثار و فداکاری در راه خدا موج می زند و دلها را به سوی معشوق

سوق می دهد:

... خالقی که با جلوه سراسـر نورانی خود عوالم غیب و شـهادت وسروعلن را به نعمت وجود آراسته... و با ظهور جمیلش پرده از جمـالش برافکنـده... و وصول به کمالاـت و فنـای در کمـال مطلق را تعلیم فرموده و سـلوک الی اللّه را گوشـزد کرده... در آستانه عزیمت حجاج محترم ایرانی به سوی معبد عشق و مرقد معشوق و هجرت الی اللّه و رسوله...

... خداوندا این نعمتهای بزرگ را از ما و ملت ما نگیر

خداوندا ما رابه ارزش برکات خود بیشتر آشنا فرما

خداوندا بر بندگی ما و خلوص ما و اظهار عجز و ذلّت ما در برابر خودت بیفزا

خداوندا به ما توکل و صبر و مقاومت و رضا و توفیقِ جلب عنایتِ خود را کرامت فرما...

... زائران محترم مبادا که از احساس رشد و عظمت انقلاب خود در برابر مسلمانان دیگر کشورها

به غرور و عُجْب گرفتار شوند...

و از شکر این نعمت بزرگ الهی که تواضع در برابر مسلمانان و مستضعفان و برادران دینی است،

غافل بمانند.

... قلمها و زبانها و گفتارها و نوشتارها عاجز است از شکر نعمتهای بی پایانی که نصیب عالمیان

شده و می شود...

ملاک ارزش و برتری در نزد آنان، تقوا و سبقت در جهاد گردیده است...

... من خودم را خادم یک چنین ملتی می دانم و به این خدمت افتخار می کنم و همه این برکات معنوی را از توجه پیامبر رحمهً للعالمین و خاتم المرسلین می دانم.

۱- پیام امام پیش از آن فاجعه خونین صادر گردیده بود.

مردم و جوانـان کشورهـای اسـلامی را به کشف و شـناخت و ایجـاد روابـط گرم و برادرانه بـا این عصـاره های فضـیلت و تقوا دعوت نموده و در این فرصت، به همه مسؤولان کشورمان تذکر می دهم

که در تقـدّمِ ملاکهـا، هیـچ ارزش و ملاـکی مهمتر از تقوا و جهـاد در راه خـدا نیست، و همین تقـدم ارزشـی الهی بایـد معیـار انتخاب و امتیاز دادن... و بالاخره جایگزین همه سنتها و امتیازات غلط و مادی و نفسانی شود...

جهاد در راه خدا و خلق و مقاومت تا مرز شهادت

صفای دل و تقوی، وارسـتگی نفسانی و کوشـش در راه خدا و خلق تا مرز شـهادت از نشانه های مردان خدا و سالکان راه حق است:

... که مسلمانان باید با همه امکانات و وسایل لازم، به مقابله جدی و دفاع از ارزشهای الهی و منافع مسلمین برخیزند و صفوف مبارزه و دفاع مقدس خویش را محکم و مستحکم نمایند.

... زائران عزیز، از بهترین و مقـدس ترین سـرزمینهای عشق و شـعور و جهاد، به کعبه بالاتری رهسـپار شوند، و همچون سـید و سالاـر شـهیدان، حضـرت ابی عبـداللّه الحسـین علیه السـلام، از احرام حـج به احرام حرب، و از طـواف کعبه و حرم، به طـواف صاحب بیت، و از توضُّوء زمزم به غسلِ شهادت و خون رو آورند...

من خـون و جـان ناقابـلِ خـویش را برای ادای واجب حق، و فریضه دفـاع از مسـلمانان آمـاده نموده آم، و در انتظـار فوز عظیم شهادتم.

... ما به این نکته نه فقط در جنگ تحمیلی، که از روز نخستِ شروع مبارزه، و از پانزده خرداد

تـابیست و دوم بهمن رسـیده ایم، و به خـوبی دریـافته ایم که برای هـدفی بزرگ، و آرمـانی اسـلامی الهی بایـد بهـای سـنگین پرداخت نماییم و شهدای گرانقدری تقدیم کنیم...

تجربه انقلاب اسلامی در ایران، با خونهای هزاران شهید و مجروح... به دست آمده است.

... یا دست یکدیگر را در شادی پیروزی جهانِ اسلام در کلّ گیتی می فشاریم، و یا همه به حیات

ابدی و شـهادت رو می آوریم و از مرگِ شرافتمندانه استقبال می کنیم. ولی در هر دو حال، پیروزی و موفقیت با ماست و دعا را فراموش نمی کنیم...

... خدا راسپاس می گزاریم که ملت و دولت و مسؤولین و ارتش وسپاه و بسیج و نیروهای مردمی

و همه اقشار دلاور کشورمان، در آمادگی کامل به سر می برند، و همه اهل جنگ و هنرآفرینان مدرسه

عشق و شهادتند...

... و به لطف خدا تمامی فشارها و محاصره های جهانی را برای نیل به این هدف بزرگ، تحمل می کنیم و از جنگ کردن در راه خدا خسته نمی شویم.

... و این ملت بزرگ ایران است که با قامتی استوار، بر بام شهادت و ایثار ایستاده است و هر روز نشاط و تحرک و فریادِ او برای ادامه راه بیشتر می شود.

ص:۸۱

... الحمـدللّه این کشورِ رسول خدا امروز میلیونها جوان داوطلب جنگ و شـهادت در خود پروریده است، ودل و دیدگان ملتِ ما را جز رضایت حق، چیزی پر نخواهد کرد، و به همین جهت از بذلِ مال و جانِ فرزندان خویش در راه خدا لذت می برند.

... چرا که وقتی جوانانِ کشورهای اسـلامی برای دفاع از مقـدسات دینی خود تا سـر حـد شـهادت پیش رفته اند، و برای بیرون کردن متجاوزان، خود را به دنیای حوادث و بلا زده اند، و زندانها و شکنجه ها را به جان خریده اند...

... راستی وقتی پابرهنه ها و گودنشینان و طبقات کم درآمدِ جامعه ما، امتحان و تعبد خود را به احکام اسلامی تا سرحد قربانی نمودن چنـد عزیز و جوان، و بذلِ همه هستی خود داده اند، و در همه صـحنه ها بوده اند و ان شاءاللّه خواهند بود، و سـرو جان در راه خـدا می دهنـد، چرا مـا از خـدمت به این بنـدگان خالص حق، و این رادمردان شـجاع تاریـخ بشـریت، افتخار نکنیم من مجددا می گویم که یک این سر این کوخ نشینان و شهیددادگان به همه کاخ نشینان جهان شرف و برتری دارد.

... (خداوندا) در مسیر خدمت به بندگانت ما را تا مرز قربانی خود و فرزندان و هستی مان، همراهی و مدد بنما...

... امت و ملت شـهید داده ایران، گرچه در طولِ دوران مبـارزه و جنـگ و حوادث دیگر انقلاب، مظلومیتها و سـختیها و درد و رنجهـای فراوان دیــده اسـت، و جوانـان و عزیزان گرانقـدری را تقـدیم راه خـدا کرده اسـت، ولی یقینـا وسـعتِ مظلومیتهـا و سختیهایی که بر پیشوایانِ ما رفته است، به مراتب بالاتر از مسائل ماست.

... خداوندا تو می دانی که فرزندانِ این سـرزمین، در کنار پدران و مادرانِ خود، برای عزت دین تو به شـهادت می رسـند، و با لبی خندان و دلی پر از شوق و امید، به جوار رحمت بی انتهای تو بال و پر می کشند.

... و دل مردم ما را که برای دین تو شهید و مفقود و مجروح واسیر داده اند، و سختی هجران

عزیزان را به عشق لقـا و رضـای تو کامـل کرده انـد، شـاد فرمـا، و همه مـا را در مسـیر بنـدگی خود عـاشق و درد آشـنا فرما، و شهیدان ما را از کوثرِ زلال ولایتِ خود و رسول اکرم و ائمه هدی سیراب نما.

حمایت از محروما‌ن و جهاد با مستکبران

دو رکنِ اساسی است که در سراسر این پیام تاریخی به چشم می خورد، و از اهداف اصلی انقلاب

اسلامی و همه انبیای الهی به شمار آمده است:

... کتاب کریمی که ما را از برخورد انبیای معظم الهی به مستکبران جهان و جهانخواران، در طول تاریخ آگاه نموده...

... و گامهای مستکبران لرزانتر، و رسوایی کاخ سیاه برملاتر، و پریشان گویی و دلهره کاخ نشینان

افزونتر...

... و لازم است در این جوّی که پیش آمده است مسلمین و مستضعفان جهان، آگاهانه از آن استفاده کرده، و جمیع فرقِ مسلمین و مستضعفان، دست در دست هم داده، خودشان را از قید

اسارت ابرقدرتها خارج نمایند.

... فریاد برائت ما، فریاد فقر و تهیدستیِ گرسنگان و محرومان و پابرهنه هایی است که حاصل

عرق جبین و زحمات شبانه روزی آنان را زراندوزان و دزدان بین المللی به یغما برده اند، و حریصانه از خونِ دل ملتهای فقیر و کشاورزان و کارگران و زحمتکشان، به اسم سرمایه داری و سوسیالیزم و کمونیزم مکیده، و شریان حیات اقتصاد و جهان را به خود پیوند داده اند، و مردم جهان را از رسیدن به کمترین حقوق حقه خود محروم نموده اند.

... خداوندا بر ما منّت بنه و انقلاب اسلامی ما را مقدمه فرو ریختن کاخهای ستم جباران و افول

ستاره عمر متجاوزان، در سراسر جهان گردان، و همه ملتها را از ثمرات و برکات، وراثت و امامتِ مستضعفان و پابرهنگان برخوردار فرما.

... صرف امتیاز لفظی و عرفی کفایت نمی کند که باید هم در متن قوانین و مقررات و هم در متن و عقیده و روش و منش جامعه پیاده شود...

طرح اقتصاد اسلامی در برابر نظام اقتصادی شرق و غرب

در دفاع از محرومان و ستیز با مستکبران بین المللی، حضرت امام، فرهنگ منحط و ظالمانه اقتصادی شرق و غرب را به یک نسبت و با هم محکوم کرده، تأکید خود را بر حمایت از محرومان

جهان و نجات آنان از شرّ این دو نظام استکباری و طرح نظام اقتصاد اسلامی تکرار فرموده است:

و یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علماء و فقهاء و روحانیت است مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحطّ اقتصادی شرق و غرب، و مبارزه با سیاستهای اقتصادی سرمایه داری و اشتراکی در جامعه است، و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملتها تحمیل شده و اکثریت جوامع بشری

در زندگی روزمره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده اند، و حق تصمیم گیری در مسائل اقتصادی جهان از آنان، سلب شده است.

و علی رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمینهای حاصلخیز جهان، و آبها و دریاها و جنگلها و ذخایر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده اند و کمونیستها و زراندوزان و سرمایه داران، با ایجاد روابط گرم با جهانخواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده اند، و با ایجاد مراکز انحصاری و چند ملیتی، عملاً نبض اقتصادی جهان را در دست گرفته و همه راههای

صـدور و اسـتخراج و توزیع عرضه و تقاضـا و حتی نرخگـذاری و بانکـداری را به خود منتهی نموده انـد، و با القای تفکرات و تحقیقـات خود سـاخته، به توده هـای محروم باورانـده انـد که بایـد تحت نفوذ مـا زنـد گی کرده، و اِلاّـ راهی برای ادامه حیات پابرهنه ها جز تن دادن به فقر، باقی نمانده است، و این مقتضای

ص:۸۳

خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریبِ به اتفاق گرسنگان، در حسرتِ یک لقمه نان بسوزند و بمیرند، و گروهی از پرخوری و اسراف در تعیّشها، جانشان به لب آید.

به هر حال، این مصیبتی است که جهانخواران بر بشریت تحمیل کرده اند، و کشورهای اسلامی به

واسطه ضعف مدیریتها و وابستگی، به وضعیتی اسف بار گرفتار شده اند.

... که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسانِ اسلامی است که برای جایگزین کردن

سیستم ناصحیح اقتصادی حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه های سازنده و در برگیرنده منافع محرومین و پابرهنه ها را ارائه دهند، و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقرِ معیشت،

درآورند.

البته پیاده کردن مقاصد اسلام... نیازمند به زمان باشد ولی ارائه طرحها و اصولاً تبیین جهت گیری

اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکتِ عمومی آنان، و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگترین هدیه و بشارتِ آزادی انسان از اسارتِ فقر و تهیدستی به شمار می رود.

سیاستِ گرایش به محرومان و اجتناب از به قدرت رساندن ثروتمندان

امام در جابه جای پیام خود خطر به قدرت رسیدن ثروتمندان در نظام جمهوری اسلامی و تحویل کارهای کلیدی و سیاست اقتصادی کشور را به دست آنان، گوشزد می نماید:

... و باید سعی شود تا از راه رسیده ها و دین به دنیافروشان، چهره کفرزدایی و فقر ستیزیِ روشنِ انقلاب ما را خدشه دار نکنند، و لکه ننگِ دفاع از مرفّهینِ بی خبر از خدا را، بر دامن مسؤولین نچسبانند.

و آنهایی که در خانه های مجلل، راحت و بی درد آرمیده اند، و فارغ از همه رنجها و مصیبتهای

جانفرسای ستون محکمِ انقلاب و پابرهنه های محروم، تنها ناظر حوادث بوده اند، و حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته اند، نباید به مسؤولیت کلیدی تکیه کنند، که اگر به آن جا راه پیدا کنند چه بسا انقلاب را یک شبِ بفروشند، و حاصل همه زحمات ملت را بر باد دهند چرا که هرگز عمق راه طی شده را ندیده اند و فرق و سینه شکافته نظام و ملت را به دستِ از خدا بی خبران، مشاهده ننموده اند، و از همه زجرها و غربتهای مبارزان و التهاب و بی قراری مجاهدان، که برای مرگ و نابودیِ ظلمِ بیگانگان، دل به دریای بلا زده اند، غافل و بی خبرند.

... و بیان این حقیقت که صاحبانِ مال و منال، در حکومتِ اسلامی هیچ امتیاز و برتری از این

جهت بر فقرا ندارند و ابدا اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلما راه شکوفایی و پرورش

استعدادهای خفته و سرکوب شده پابرهنگان را فراهم می کند.

و تـذکر این مطلب، که ثروتمندان هرگز به خاطر تمکّن مالی خود، نباید در حکومت و حکمرانان و اداره کنندگان کشورهای اسلامی نفوذ کنند، و مال و ثروت خود را بهانه فخرفروشی و مباهات قرار

ص:۸۴

بدهنـد و بر فقرا و مسـتمندان و زحمتکشان، افکار و خواسـته های خود را تحمیل کنند، این خود بزرگترین عاملِ دخالت دادنِ مردم در امور، و گرایش آنان به اخلاقِ کریمه وارزشهای متعالی، و فرار از تملق گوییها می گردد. و حتی بعضی از ثروتمندان را از این که تصور کند که مال و امکانتشان، دلیل اعتبار آنان در پیشگاه خداست، متنبه می کند.

... خلاصه کلام، این که بیان این واقعیت که در حکومت اسـلامی بهای بیشتر و فزونتر، از آن کسی است که تقوا داشته باشد، نه ثروت و مال و قدرت...

و همه مدیران و کارگزاران و رهبران و روحانیونِ نظام حکومت عدل، موظفند که با فقرا و مسـتمندان و پابرهنه ها بیشتر حشـر و نشـر و جلسه و مراوده و معارفه و رفاقت داشـته باشـند تا متمکنین و مرفهین و در کنارِ مسـتمندان و پابرهنه ها بودن و خود را در عرضِ آنان دانسـتن و قرار دادن، افتخار بزرگی است که نصیب اولیا شده، و عملاً به القاءات و شبهاتِ منحرفین، خاتمه می دهد که بحمداللّه در جمهوری اسلامی ایران، اساس این تفکر و بینش در حال پیاده شدن است.

و همچنین مسؤولین محترم کشور ایران، علی رغم محاصـرات شدید اقتصادی و کمبود درآمدها، تمامی کوشش و تلاش خود را صرف فقرزدایی جامعه کرده اند، و همه آرمان و آرزوی ملت و دولت

و مسؤولین کشور ماست که روزی فقر وتهیـدستی از جامعه ما رخت بربنـدد و مردم عزیز و صـبور و غیرتمنـد کشور ما از رفاه در زندگی مادی و معنوی برخوردار باشند.

خدا نیاورد آن روزی را که سیاستِ ما و سیاست مسؤولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و روآوردن و حمایت از سرمایه دارها گردد، و اغنیا و ثروتمندان، از اعتبار بیشتری

برخوردار شوند.

معاذاللّه که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و أئمه معصومین علیهم السلام سازگار نیست،

حرمت و پاکی روحانیت از آن منزه است و تا ابد هم باید منزه باشد.

و این از افتخارات و برکات کشور ما و انقلاب و روحانیت ماست که به حمایت از پابرهنگان

برخاسته اند، و شعار دفاع از مستضعفان را زنده کرده اند.

... از آن جا که محرومیت زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست. جهانخواران در این مورد هم

ما را آرام نگذاشـته اند... از گرایش و روح اقتصاد اسـلام، به طرف حمایت از پابرهنگان در هراسـند و مسلما هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع از محرومان حرکت کنـد، امیـد جهانخواران از ما منقطع تر، و گرایش ملتهای جهان به اسـلام زیادتر می شود، و روحانیت عزیر باید به این اصل، توجه عمیق داشته باشند...

حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان

و ستیز با ابرقدرتها و استعمارگران

همان طور که امام، از محرومان کشور ایران دم می زند مسلمانان در بند سایر کشورهای اسلامی و

ص:۸۵

بطور کلی مستضعفان جهان را مورد توجه قرار داده، و آن را از اصول اساسی انقلاب اسلامی دانسته

و بخش وسیعی از پیام تاریخی خود را به این امر اختصاص داده است.

فلسطین و اسرائیل: همواره امام، زدودن لکه ننگ اسرائیل از دامن سرزمینهای اسلامی را از اهداف مقدس انقلاب اسلامی دانسته و آن اصل را زنده نگه می دارد که مبادا مسلمانان از آن غفلت نمایند و توطئه ها و سازشکاری و خیانت سران عرب و کشورهای اسلامی را نادیده انگارند:

... فریاد برائتِ ما فریاد برائتِ مردم لبنان و فلسطین و همه ملتها و کشورهای دیگری است که ابرقدرتهای شرق و غرب خصوصا آمریکا و اسرائیل به آنان چشم طمع دوخته اند و سرمایه آنان را به غارت برده اند و نوکران و سرسپردگانِ خود را به آنان تحمیل نموده اند...

ملتهای مسلمان باید به فکر نجات فلسطین باشند و مراتب انزجار و تنفر خویش را از سازشکاری و مصالحه رهبرانِ ننگین و خودفروخته ای که به نام فلسطین آرمان مردم سرزمینهای

غصب شده و مسلمانان این خطّه را به تباهی کشیده اند به دنیا اعلام، نگذراند این خائنان بر سر میز مذاکره ها و رفت وآمدها، حیثیت و اعتبار و شرافتِ ملتِ قهرمانِ فلسطین را خدشه دار کنند.

این انقلابی نماهای کم شخصیت و خود فروخته، به اسم آزادی قدس به آمریکا و اسرائیل متوسل شده اند.

عجبا، که هر روز که از فاجعه خونبار غصب فلسطین بیشتر می گذرد، سکوت و سازش سران کشورهای اسلامی و طرح مماشات با اسرائیل غاصب، بیشتر و حتی از تبلیغ و شعارهای بیت المقدس هم خبری به گوش نمی رسد. و اگر دولت و مردمِ کشوری همانند ایران، که خود در حالت دفع تجاوز و جنگ و محاصره است، به پشتیبانی از مردم فلسطین برخاسته و فریاد می زند و او را محکوم می کند، و حتی از این که یک روز هم به نام «قدس» برگزار شود وحشت نموده اند.

نکند که اینان تصور کرده اند که گذشتِ زمان، سیرت و صورت خیانتهای اسرائیل و صهیونیزم را

دگرگون ساخته است، و گرگهای خون آشامِ صهیونیزم، از فکر تجاوز و غصب سرزمینهای از نیل تا فرات، دست برداشته اند.

... مسؤولین محترم کشور ایران و مردم ما و ملتهای اسلامی از مبارزه با این شجره خبیثه و

ریشه کن کردن آن، دست نخواهند کشید و به یاری خداوند، از قطرات پراکنده پیروان اسلام و توان معنوی امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، و امکانات کشورهای اسلامی، باید استفاده کرد، و با تشکیل هسته های مقاومت حزب اللّه در سراسر جهان، اسرائیل را از گذشته جنایت بار خود پشیمان، و سرزمینهای

غصب شده مسلمانان را از چنگال آن خارج کرد.

و من همـان گونه که بارهـا و در سالهای گذشـته قبل و بعـد از انقلاب، هشـدار داده ام، مجـددا خطر فراگیری غـدّه چرکین و سرطانی صهیونیزم را در کالبد کشورهای اسلامی گوشزد می کنم، و مراتب

حمایت بی دریغ خود و ملت و دولت و مسؤولین ایران را از تمامی مبارزات اسلامی ملتها و جوانان

ص:۸۶

غیور ومسلمان، در راه آزادی قدس اعلام می نمایم.

حزب اللّه لبنان و مسلمانان جهان: امام، از حزب اللّه لبنان، فلسطین، مردم مسلمان هند، افغانستان، آفریقا و جز آن حمایت بی دریغ خود را اعلام فرموده است.

... و از جوانان عزیز لبنان، که موجب سرافرازی امت اسلام، و خواری و ذلت جهانخواران گردیده اند تشکر می کنم و برای همه عزیزانی که در داخل سرزمینهای اشغالی و یا در کنار این کشور غصب شده با تکیه بر سلاح ایمان و جهاد، به اسرائیل و منافع آن ضرر می زنند، دعا می کنم.

و اطمینان می دهم که ملّتِ ایران، شما را تنها نخواهد گذاشت، بر خدا توکل کنید، و از قدرت

معنوی مسلمانان بهره بجویید، و با سلاح تقوا و جهاد و صبر و مقاومت، بر دشمنان حمله برید که «إنْ تَنْصُروُاللّه یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقدامَکُمْ(۱)».

... جرم و گناه ما احیای سنت پیامبر و عمل به دستورات قرآن کریم، و اعلان وحدت مسلمانان

اعم از شیعه و سنی برای مقابله با توطئه کفر جهانی و پشتیبانی از ملت محروم فلسطین و افغانستان و لبنان و بستن سفارت اسرائیل در ایران، و اعلان جنگ با این غدّه سرطانی و صهیونیسم جهانی و مبارزه با نژادپرستی و دفاع از مردم محروم آفریقا... بوده است.

... و همچون مسلمانان شجاع و مبارز و عزیزان حزب اللّه لبنان و سایر کشورها مقاومت کرده اند.

... امروز دولتها و سرسپردگان ابرقدرتها اگر چه به جنگ جدی با مسلمانان برخاسته اند، و همچون دولت هند، مسلمانان بی گناه و بی پناه و آزاده را قتل عام می کنند.

... و از سلطه ای که بتخانه هایی چون کاخ سیاه و بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمانان و

جهان سوم پیدا کرده اند خبر نداشته باشد.

امروز فریاد برائت ما از مشرکان و کافران، فریاد از ستم ستمگران و فریاد امتی است که جانشان از تجاوزات شرق و غرب و در رأس آنان آمریکا و اذنابِ آن به لب رسیده است و خانه و وطن و

سرمایه اش به غارت رفته است.

افغانستان: ... فریاد برائتِ ما فریاد ملت مظلوم و ستم کشیده افغانستان است. و من متأسفم که شوروی به تذکر و هشدار من در مورد افغانستان، عمل ننمود و به این کشور اسلامی حمله کرد.

بارها گفته ام و اکنون نیز تذکر می دهم که ملّت افغانستان را به حال خود رها کنید. مردم افغانستان،

سرنوشت خودشـان را تعیین نموده و اسـتقلال واقعی خود را تضـمین می کننـد. و به ولایت کرملین یا قیمومیت آمریکا احتیاج ندارند.

مسلما بعد از خروج نظامیان بیگانه از کشورشان به سلطه دیگری گردن نمی نهند و پای آمریکا را

اگر قصد دخالت و تجاوز در کشورشان را کرده باشد، می شکنند.

۱- محمّد / ۷.

آفریقا: و نیز فریاد برائت ما فریاد مردم مسلمان آفریقاست، فریاد برادران و خواهران دینی ماست که به جرم سیاه بودن، تازیانه ستم سیه روزان بی فرهنگ نژادپرست را می خورند...

وحدت اسلامی در پناه قرآن و عترت

امام، در این پیام راجع به وحدت اسلامی که یک اصل مسلم اسلامی است، بسیار تأکید دارد همان طور که هماهنگی قرآن و عترت را که اساس مذهب و انقلاب ماست بارها یادآور گردیده است و این دو اصل مهم را از هم جدا نکرده است که هرگز جدا شدنی نیستند. امام انقلاب اسلامی را انقلاب همه امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و مقدمه ظهور منجی کل، و امامت مطلقه حق می داند:

قرآن و عترت... و کشور ولی اللّه الأعظم امام زمان ارواحنا لمقدمه الفداء

... و همه تیرها و کمانها و نیزه ها به طرف قرآن و عترت عظیم نشانه رفته اند. و هیهات که امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و سیرآب شدگان کوثرِ عشق و منتظران وراثت صالحان، به مرگ ذلت بار و به اسارت غرب و شرق تن در دهند.

و هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت

رسول خدا و امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و پیروان ابراهیم حنیف، ساکت و آرام بماند و یا نظاره گر صحنه های ذلت و حقارت مسلمانان باشد.

... که ان شاءاللّه به خدا و رسول خدا و أئمه هدی علیهم السلام ... وابسته اند.

... ولی با تمام این احوال ما افتخار می کنیم که در این نبرد طولانی و نابرابر فقط بر سلاح ایمان و توکل بر خدای بزرگ و دعای بقیه اللّه عجل اللّه تعالی فرجه... به پیروزی رسیده ایم...

... و عنایات خاصه حق تعالی و توجه امام زمان ارواحنا فداه به این ملت...

... واقعا پیغمبر اکرم و أئمه هدی در چه غربتهایی برای...

... و به یاری خدا راه را برای منجی و مصلح کل و امامت مطلقه حق، امام زمان ارواحنا فداه

هموار می کنیم.

... و به برکت احکام نورانی اسلام و کتاب آسمانی پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله وسلم و پیروی از ائمه هدی علیهم السلام اداره می شود.

... معاذاللّه که این با سیره و روش انبیاء و امیرالمؤمنین و أئمه معصومین علیهم السلام سازگار

نیست.

وحدت اسـلامی و قدرت مسـلمانان: در این پیام بارها بر وحدت اسلامی تکیه شده است و ما به نقل فرازهایی از آن بسنده می کنیم:

... جرم و گناه ما احیای سنت پیامبر و عمل به دستورات قرآن کریم، و اعلان وحدت مسلمانان اعم از اشیعه و سنّی برای مقابله با توطئه کفر جهانی و پشتیبانی از ملت محروم فلسطین و افغانستان و

ص:۸۸

لبنان... بوده است.

... که ان شاءاللّه با تحقق آن(سقوط صدام) در کنار کشورهای اسلامی سیاستی محکم و بنیادینی،

برای همه کشورها و ملتهای اسلامی پایه ریزی شده است و در پرتو آن، منافع مردم از آفت و خطر مهاجمین و متجاسرین محفوظ خواهد ماند، و همه کسانی که به فکر تجاوز به حریم کشورهای

اسلامی افتاده اند، از سرنوشت صدامیان عبرت می گیرند و خودشان را به خشم و غضب ملتها گرفتار نخواهند ساخت.

امروز، بدون شک سرنوشت همه امتها و کشورهای اسلامی به سرنوشت ما در جنگ گره خورده است...

تجلّی وحدت اسلامی در حج

... و یکی از فرصتهای مناسب و مغتنم برای روحانیون، ارتباط با صاحبنظران و اندیشمندان و

علمای کشورهای اسلامی است، هر چند استکبار جهانی و یا سران بعضی از کشورهای اسلامی بشدت از این نوع ملاقاتها و رابطه ها بیمناک، و از آن جلوگیری و مراقبت می نمایند، ولی برنامه ریزی سالم و استفاده کردن از این موقعیت مناسب برای تبادل افکار و اندیشه ها و پیدا کردن راه حل برای معضلات جوامع اسلامی از خواسته های جمهوری اسلامی ایران بوده است...

... و حج بهترین میعادگاه معارفه ملتهای اسلامی است که مسلمانان، با برادران و خواهران دینی و اسلامی خود، از سراسر جهان، آشنا می شوند و در آن خانه ای که متعلق به تمام جوامع اسلامی و پیروان ابراهیم حنیف است گرد هم می آیند و با کنار گذاشتن تشخّصها و رنگها و ملیّتها و نژادها، به سرزمین و خانه اولین خود رجعت می کنند، با مراعات اخلاق کریمه اسلامی و اجتناب از مجادلات

و تجملات، صفای اخوت اسلامی و دورنمای تشکّل امت محمدی را در سراسر جهان به نمایش می گذارند.

و مبادا... از شکر این نعم بزرگ الهی که تواضع در برابر مسلمانان و مستضعفان و برادران دینی است، غافل بمانند. در کنار خانه خدا و مرقد پیامبر اکرم بیعتها و پیوندهای دوستی و ارتباط آینده را با مسلمانان محکم کنید، و حدیث انقلاب و لطف خدا را به آنان بازگو نمایید، و از جانب من و همه ملت ایران به همه مسلمانان اطمینان بدهید که جمهوری اسلامی ایران پشتیبان شما و حامی مبارزات و برنامه های اسلامی شماست، و در هر سنگری علیه متجاوزان، در کنار شما ایستاده است و از حقوق گذشته و امروز و آینده شما ان شاءاللّه دفاع خواهد کرد، و به آنان بگویید که اقتدار و اعتبار جمهوری اسلامی ایران، متعلق به همه ملتهای اسلامی است، و دفاع از ملت قهرمان و دلاور ایران، در حقیقت دفاع از همه ملتهای تحت ستم است و ما با خواست خدا دست تجاوز و ستم همه ستمگران را در کشورهای اسلامی می شکنیم...

رسالت و روح حج: پیداست بخش اعظم پیام امام برای حجاج بیت اللّه در رابطه با حج است و

اینک عبوری بر محتوای آن:

اعلان برائت از مشرکان از اهداف اصلی حج است. این برائت همواره تا روز قیامت ادامه دارد. برائت از مشرکان، از برائت از ستمگران و در رأس آنان آمریکا جدا نیست، برائت از ابرقدرتها و طاغوتها فقط یک عمل سیاسی نیست که خود عین عبادت و توحید است «که مسلما روح و پیام حج

چیز دیگری غیر از این نخواهد بود.» مبارزه با جنود ابلیس از اصول اولیه توحید است و اگر مسلمانان در خانه خدا اظهار برائت نکنند پس در کجا می توانند اظهار نمایند، «اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن، مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر زمانی جلوه ها و شیوه ها و برنامه های

متناسب خود را می طلبد». «کدام انسان عاقلی است که بت پرستی جدید و مدرن را در شکلها و افسونها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه ای که بتخانه هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمانان و جهان سوم پیدا کرده اند، خبر نداشته باشد...»؛ «در آن فضا و شرایط معنوی همه دلها برای تحول وپذیرفتن حق آماده است».

رسالت مسجد، جمعه و جماعات: مساجد بهترین سنگر و جمعه و جماعات مناسبترین

میدان تشکیل و بیان مصالح مسلمین می باشند. امروز دولتها و سرسپردگان ابرقدرتها اگر چه به جنگ جدی با مسلمانان برخاسته اند... ولی هرگز جرأت و قدرت تعطیلی مساجد و معابد مسلمین را برای همیشه ندارند و نور عشق و معرفت میلیونها مسلمان را نمی توانند خاموش کنند. در عین حال اگر آنان مساجد و محافل مذهبی و سیاسی علمای اسلام را به تعطیلی بکشانند...

عظمت اسلام، انقلاب، ایران، و ملت ایران: بخش مهمی از پیام امام در مورد رشد اسلام،

در جوامع بشری از برکت انقلاب اسلامی ایران و صدور انقلاب و عظمت ملت ایران است در این

زمینه فرازی چند از پیام امام استخراج کرده ام که تنها به برخی از آنها اکتفا می کنم:

... ندای اسلام براقصی بلاد جهان طنین افکنده و بیرق معنوی اسلام در اقطارِ عالم به اهتزاز

درآمده و چشم جهانیان به سوی کشور ولی اللّه الأعظم ارواحنا لمقدمه الفداء دوخته شده است.

... امروز پس از سالها، کشور عزیز اسلامی ایران، از همیشه پایدارتر و ملت عظیم آن سرفرازتر...

... ملت ایران تجربه پیروزی بر کفر جهانی را در خراب شدن منازل خود بر سر کودکان در خواب، به دست آورده است و با فداکاریها و مجاهدات، انقلاب و کشور خود رابیمه نموده است...

... اسلام، موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد

کرد.

ملت شریف ایران، توجه داشته باشید کاری که شما مردان و زنان انجام داده اید آن قدر گرانبها و پر قیمت است که اگر صدها بار ایران با خاک یکسان شود و دوباره با فکر و تلاش فرزندان عزیز شما ساخته گردد، نه تنها نکرده اید که سود زیستن در کنار اولیاء اللّه را برده اید، و در جهان، ابدی شده اید، و دنیا بر شما رشک خواهد برد، خوشا به حالتان.

ص:۹۰

... و مردم کارآزموده و متوکل ما با استعانت از ذات مقدس کبریا یکّه و تنها و مظلومانه، بر مشکلات بسیاری از طرحها و عملیّات و بسیج و آموزش نیروها، تا نیاز تسلیحاتی کشورمان فایق آمده اند...

... و از میدانهای نبرد و کارزار گرفته تا مراکز تحقیقات علمی دانشگاهها و حوزه ها، و از مجالس قانونگذاری و تدوین همه مقررات کشوری و لشکری، تا قوه مجریه که دست اندرکارِ حلّ وفصل

بزرگترین مسائل اداری و اجرایی یک کشور بزرگ در حالت جنگ و جهاد و با جمعیّتی متجاوز از پنجاه میلیون نفر است...

... زایران محترم کشور ایران، ارزش دستاوردهای معنوی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران را در

برخورد با سایر مسلمانان بهتر درک می کنند...

... و از تحولی که در جوانان و اقشار دیگر ملت به وجود آمده است، و آنان را به بهشت صلابت

و عفت و حیا و شرافت و آزادی و جهاد، رهنمون شده اند، خدا را سپاس می گذارند.

جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی: سخن امام، در این مورد طولانی است. علل جنگ و ستیز عراق و ابرقدرتها با ما و ترس و وحشت آنان از ما تجزیه و تحلیل گردیده است و در یک کلام،

جهانخواران از اسلام راستین وحشت دارند زیرا دنیای آنان را که به قیمت ستم بر محرومان به دست آورده اند، از دست آنان می گیرد. امام کشتار خونین جوانان ما را در میدانهای نبرد دنباله ی همان کشتارهای همگانی زمان شاه می داند، و همه را از آمریکای جنایتکار، و در هر حال جنگ را در رأس امور کشور دانسته است:

از آن جا که جنگ در رأس امور و برنامه های کشور ماست جهانخواران در آستانه پیروزی قاطع

ملّت ایران بر نظام پوسیده و رو به زوال عفلقیان تلاش گسترده ای را در جهت مشوش ساختن افکار عمومی جهانیان به کار گرفته اند.

دنیا از آغاز تا کنون و در تمام مراحل دفاعی ما هیچ گاه با زبان عدالت و بی طرفی با ما سخنی

نگفته است...

آن روزی که صدام اولین جرقه و شعله های آتش جنگ را در خرمن امنیت همه کشورهای اسلامی و خلیج فارس برافروخت هیچ کس از این مدّعیان صلح، جلوی آتش افروزی او را نگرفت...

... جرم واقعی ما از دید جهانخواران و متجاوزان، دفاع از اسلام و رسمیت دادن به حکومت اسلامی به جای نظام طاغوت ستم شاهی است...

... ولی چه کسی است که نداند شاه نوکر و مأمور آمریکا، و تمامی شهیدان و عزیزان ما خونبها و قربانیانی بودند که به خاطر آزادی، از ایران گرفته شدند... و تا توانست انتقام آمریکا را از اسلام و مسلمین گرفت، ولی کارگزارِ اصلی ماجرا یعنی خود آمریکا در پشت صحنه باقی مانده بود. آمریکا از اسلام راستین می ترسید و از قیام منتهی به حکومت عدل، واهمه داشت...
دوباره آمریکا همان تیغی

ص:۹۱

را که به دست محمدرضاخان سپرده بود در کف صدام، این زنگی مست نهاد. صدام چه کرد؟ آیا صدام همان کاری را که شاه، قبل از انقلاب انجام داده بود انجام نداد؟ شاه قبرستانهای ما را از سروهای بلند آزادی پر ساخت؟ و آیا صدام... غیر از این کرد؟

... اندیشه کنند که ما در مسیر چه اهداف و آرمانی مورد تهاجم قرار گرفته ایم...

... و هم اکنون که به مرز پیروزی مطلق رسیده ایم و قدمهای آخرمان را برمی داریم و صدای ناآشنای صلح طلبی آن هم از کام ستمگران و جنگ افروزان، به گوش می رسد، و در جهان غوغا به راه انداخته اند و عزا و ماتم صلح طلبی برپا نموده اند و مدافع آزادی و امنیت انسانها شده اند...

راستی چه شده است که استکبار جهانی و در رأس آن آمریکا این قدر طرفدار ملتها شده است؟ و جنگ افروزان و آتش بیاران معرکه ها و جلّادان قرن، به شرف انسانیت، و همزیستی مسالمت آمیز،

اعتقاد پیدا کرده اند؟... آیا این حقیقت است یا فریب... روزی سکوت را مصلحت خویش می دید و امروز صلح طلبی را؟

... کدام انسان عاقلی است که با وجود همه شرایط مناسب و مقدمات لازم و فداکردن هزاران قربانی بزرگ، از نبرد با دشمن رو به احتضار مکتب و جامعه و کشور خود چشمپوشی نموده و به او مهلت و توان دوباره دهد تا در موقع مناسب به کشور ما حمله کند؟

هشدار به آمریکا و کشورهای خلیج فارس!

... و من با وجود چنین شرایطی به همه ی سران کشورهای خلیج فارس و همه ی ابرقدرتهای شرق و غرب، خصوصا آمریکا و شوروی هشدار می دهم و آنان را از دخالت و ماجراجویی و تصمیمات عجولانه برحذر می دارم... من به سران کشورهای خلیج فارس سفارش می کنم که به

خاطر یک عنصر ورشکسته سیاسی، نظامی، اقتصادی، بیش از این، خود و مردم کشورتان را تحقیر

نکنید و با توسّل به دامن آمریکا، ضعف و ناتوانی خود را برملا نسازید و از گرگها و درنده ها برای شبانی و حفظ منافع خود، مدد نطلبید.

سیاست ایران در خلیج فارس: البته سیاست ما در مورد خلیج فارس از اول تاکنون صریح و روشن بوده است. جمهوری اسلامی ایران، به امنیت در خلیج فارس اهمیت زیادی می دهد و به

همین دلیل و علی رغم فراهم بودن همه امکانات دریایی و هوایی و زمینی در بستن تنگه هرمز و صدمه وارد کردن به کشتیها و نفتکشها... تا به حال از سیاست صبر و انتظار و جلوگیری از گسترش جنگ پیروی نموده است...

و حتما آمریکا باید به این نکته برسد که دخالت نظامی در خلیج فارس، صـرفا یک آزمایش نیست که یک دام بزرگ و یک بازی خطرناک است و ما و همه مسلمانان منطقه خلیج فارس حضور

نظـامی ابرقـدرتها را نقشه و مقـدمه تهـاجم و حمله به ممالـک اسـلامی و کشور جمهوری اسـلامی ایران و در ادامه حمایت از صدام تلقی می کنیم مسلمانان جهان با همراهی نظام جمهوری اسلام ایران، عزم

ص:۹۲

خود را جزم کنند تا دندانهای آمریکا را در دهانش خورد کنند.

تصمیم بر ادامه جنگ تا پیروزی: به هر حال اصرار ما در ادامه ی نبرد، تا رفتن صدام و حزب کثیف عراق و رسیدن به شرایط بر حق و عادلانه دیگرمان، یک تکلیف شرعی و واجب الهی است که از آن هرگز تخطی نمی کنیم...

... و رها کردن یک ملت و یک کشور و یک مکتب بزرگ، در نیمه راه پیروزی خیانت به آرمان بشریت و رسول خداست لذا تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست، و ان شاءاللّه تا رسیدن به این هدف، فاصله چندانی نمانده است... و از جنگ کردن خسته نمی شویم...

به خاک دیگران نظر نداریم: ... از اول جنگ به صراحت اعلام کرده ایم که ایران حتی به یک وجب از خاک عراق چشم ندوخته است و مردم عراق در تصمیم گیریها و انتخاب حکومت خود آزادند...

انسجام و وحدت مسؤولان در مورد جنگ: ممکن است... احیانا آنها که خارج از مرزها نشسته اند. باورشان بیاید که مردم و مسؤولین و ارتش و سپاه و بسیج از جنگ و ادامه آن خسته شده اند و یا در میان آنان بر سر جنگ، اختلاف افتاده است. و حال آن که به لطف خدا در حاکمیت جمهوری اسلامی ما اختلافی بر سر مواضع اصولی سیاسی و اعتقادی وجود ندارد و همه مصمّمند

تا توحید ناب را در بین ملل اسلامی پیاده نموده و سرِ خصم را به سنگ بکوبانند، تا در آینده ای نه چندان دور به پیروزی اسلام در جهان برسند...

مقام روحانیت و وظائف آن: در پایان، می رسیم به سهمی را که امام، در پیام خود برای

روحانیت و تأثیر آن در حفظ اسلام و انقلاب اسلامی قایل شده است. امام، بر نفوذ معنوی روحانیت در جامعه اسلامی و تأثیر آن در رهبری عقیدتی سیاسی مردم انگشت نهاده است و سرّ آن را در وارستگی و تقوی و پشتِ پا زدن آنان به ظواهر مادی و لذات دنیوی می داند:

تعجب است که چگونه بسیاری از علما و روحانیون کشورهای اسلامی از نقش عظیم و رسالت الهی و تاریخی خود در این عصری که بشریت تشنه معنویت و احکام نورانی اسلام است، غافلند. و عطش ملتها را درک نمی کنند...

... علما و خطبا و أئمه جمعه ی بلاد و روشنفکران اسلامی، با وحدت و ا نسجام و احساس مسؤولیت و عمل به وظیفه سنگین هدایت رهبری مردم، می توانند دنیا را در قبضه نفوذ و حاکمیت

قرآن درآورند...

... من مجددا تأکید می کنم که دنیا امروز تشنه حقایق و احکام نورانی اسلام است و حجت الهی

بر علما و روحانیون تمام گردیده است.

... چه حجتی بالاـتر از این و چه بهانه ای برای سـکوت و مماشات و در خانه نشسـتن و تقیه کردنهای بی مورد مانـده است؟... علما و روحانیت متعهد اسلام اگر دیر عمل کنند، کار از کار می گذرد.

ص:۹۳

مگر نـه ایـن است که خداونـد از علمـا پیمـان گرفته است که در برابر سـتم سـتمکاران و ظلم جنـایت پیشـگان سـاکت و آرام نمانند؟

مگر نه این است که علمـا، حجت پیامبران و معصومین بر زمین هسـتند؟ پس بایـد علما و روشـنفکران و محققان، به داد اسـلام برسند و اسلام را از غربتی که دامنگیرش شده است، نجات دهند...

... و آمریکا متوجه اقتدار و رهبری علما و روحانیت اسلام، و عزم جزم و اراده پولادین ملت

ایران برای کسب آزادی و استقلال و رسیدن به نظام عدل اسلامی گردید...

... متأسفانه نه تنها مردم کشورها، بلکه روحانیون ممالک اسلامی اکثرا از کارایی و نقش سازنده و تعیین کننده خود در مسائل روز و سیاستهای بین المللی بی خبر هستند، و متأثر از القاءات و برداشتهای مادی. تصور می کنند که در عصر تمدن و تکنیک و صنعت و تحولات علمی و پیشرفتهای مادی،

نفوذ روحانیت کم شـده است و نعوذ باللّه اسـلام، از اداره کشورها عاجز مانـده است! که به حمـداللّه پیروزی انقلاب اسـلامی ایران به رهبری روحانیت خلاف این تصورات را ثابت نمود...

... که روحانیت ایران فقط به خطابه و وعظ و ذکر مسائل روزمره اکتفا ننموده است و با دخالت

در مهمترین مسائل سیاسی کشور خود و جهان، توانسته است قدرت و مدیریت روحانیت اسلام را

به نمایش بگذارد... و اتمام حجتی برای همه قایلین به سکوت و سازشکاران بی تعهد و علم فروشان

بی عمل...

ساده زیسـتن روحانیت: و آخرین نکته ای که در این جا ضـمن تشکر از علما و روحانیون و دولت خدمتگزارِ حامی محرومان، باید از باب تذکر عرض کنم و بر آن تأکید نمایم مسأله ساده

زیسـتن و زهدگرایی علما و روحانیت متعهد اسـلام است، که من متواضـعانه و به عنوان یک پدر پیر از همه فرزندان و عزیزان روحـانی خـود می خواهم که در زمـانی که خداونـد بر علمـا و روحـانیون منت نهـاده است و اداره یـک کشور بزرگ و تبلیغ رسالت انبیاء را به آنان محول فرموده است، از زیّ روحانیت خود خارج نشونـد و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شأن روحانیت و

اعتبـار نظـام جمهوری اسـلامی ایران است، پرهیز کننـد و بر حـذر باشـند که هیـچ آفت و خطری برای روحـانیت و برای دنیا و آخرت آنان، بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست که الحمداللّه روحانیت متعهد اسلام، امتحان زهدگرایی خود را داده است، ولی چه بسـا دشـمنان قسم خـورده اسـلام و روحـانیت، بعـد از این برای خـدشه دار کردن چهره این مشـعلداران

هدایت و نور، دست به کار شوند، و با کمترین سوژه ای به اعتبار آنان لطمه وارد سازند که ان شاءاللّه موفق نمی شوند...

روحانی نماها، جاهلان متنسک و علمای درباری: امام امّت خطر روحانی نماها و آخوندهای درباری حکومتهای اسلامی را همواره گوشزد می کند و در این پیام مهم تاریخی، از این امر خطیر سکوت نفرموده است و خاطرنشان کرده که خطر این گروه در ردیف جهانخواران و

ص:۹۴

منافقان است:

... که مسلما جهانخواران و دشمنان ملتها بعد از این آرام نخواهند داشت و به حیله ها و تزویرها و چهره های گوناگون، متمسک می شوند، و روحانی نماها و آخوندهای درباری و اجیرشدگان سلاطین

و ملی گرایان و منافقین، به فلسفه ها و تفسیرها و برداشتهای غلط و منحرف، رو می آورند و برای خلع سلاح مسلمانان، و ضربه زدن به صلابت و ابهّت و اقتدار امّت محمد صلی الله علیه و آله به هر کاری دست می زنند.

چه بسا جاهلان متنسّک بگویند که قداست خانه حق و کعبه ی معظمه را به شعار و تظاهرات و راهپیمایی و اعلان برائت نباید شکست و حج جای عبادت و ذکر است نه میدان صف آرایی و رزم...

... راجع به علما و روحانیون کشورهای اسلامی... و به جای نوشتن و گفتن لاطائلات و کلمات

تفرقه انگیز و مدح و ثنای سلاطین جور، و بدبین کردن مسضعفان به مسائل اسلام و ایجاد نفاق در صفوف مسلمین به تحقق و نشر احکام نورانی اسلام همت گمارند...

آیا برای علمای کشورهای اسلامی ننگ آور نیست که با داشتن قرآن کریم و احکام نورانی اسلام

و سنّت پیامبر اکرم و أئمه معصومین علیهم السلام، احکام و مقررات کفر، در ممالک اسلامی تحت نفوذ آنان پیاده شود و تصمیمات دیکته شده ی صاحبان زر و زور و تزویر و مخالفان واقعی اسلام اجرا گردد و سیاستگذران کرملین یا واشنگتن دستورالعمل برای ممالک اسلامی صادر کنند؟...

... در توصیه به علمای متعهد... و در این راستا دو چهره ها، و روحانی نماها و دین به دنیافروشان

و قیل وقال کنندگان را از خود و از کسوت خود برانند و اجازه ندهند که علمای سوء و تملق گویان

ظلمه و ستمگران، خود را به جای پیشوایان و رهبران معنوی امتهای اسلامی بر مردم تحمیل کنند و از منزلت و موقعیت معنوی علمای اسلام، سوء استفاده کنند...

روحانیون متعهد اسلام باید از خطر عظیمی که از ناحیه ی علمای مزدور و سوء و آخوندهای درباری، متوجه جوامع اسلامی شده است سخن بگویند چرا که این بی خبران هستند که حکومت

جائران و ظلمِ سران وابسته را توجیه، و مظلومین را از استیفای حقوق حقه خود منع، و در مواقع لزوم به تفسیق و کفر مبارزان و آزادیخواهانِ در راه خدا، حکم می دهند که خداوند همه ملتهای اسلامی را از شَرِه و ظلمت این نااهلان و دین فروشان نجات دهد.

باری تجزبه و تحلیل این پیام تاریخی و این منشور انقلاب اسلامی نیاز به نوشتن یک کتاب دارد و در اینجا فرصتِ بیش از

یک اشاره نیست...

ص:۹۵

۸. موضع ایران اسلامی در جهان و انتظارمسلمانان و مستضعفان از آن

این شماره از مجله مشکوه آخرین شماره سال ۶۶ به لحاظ مشکلات چاپی و جز آن با دو ماه تأخیر از وقت مقرر خود، راهی چاپخانه می گردد. در عین حال خدای را سپاس که تا این حد توفیق رفیق گشت و کاری انجام گرفت که تا حدود زیادی نظر محققان و صاحبنظران را به خود جلب کرد و نامه های تشویق و تقدیر آنان باعث دلگرمی و تشویق ما گردید همان طور که راهنماییها و انتقاداتشان مایه سپاس و باعث توجه ما است.

سالی که گذشت

سال گذشته مانند سالهای پیش از آن برای جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران مالامال از

حوادث تلخ و شیرین بود. این توالی و تتابع و استمرار تلخیها و شیرینیها و شادیها و ناکامیها برای امتی بپاخاسته و تلاشگر و انقلابی عظیم و گسترده، امری طبیعی است که انقلاب پس از پیروزی

مانند روزهای پیش از پیروزی، راهی بس دراز و پر از سنگلاخ و نشیب وفراز در پیش دارد و باید همواره با مشکلات طاقت فرسا دست و پنجه نرم کند.

اصولاً انقلاب راستین؛ معیارها را دگرگون و امتیازات و منافع نامشروع را تهدید می کند و خودبخود دشمن برانگیز و در حال تحدّی با رقیبان است. انقلاب اسلامی در قبال سخنان باطل،

سخنی حق بر زبان دارد و بی وقفه با باطل در ستیز است و اگر نباشد انقلاب نیست و یا لااقل انقلاب اسلامی نیست و این سنّتِ همیشگی حامیان حق و باطل، و راهیان خیر و شر، و جنود رحمان و شیطان است که همواره با یکدیگر گلاویز بوده و خواهند بود و این راه، تا قیام قیامت ادامه دارد،

ص:۹۶

رکود و توقف در آن، به معنی پایان حرکت انقلابی و آشتی حق و باطل است و به قول مولانا:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلایق می رود تا نفخ صور

و به قول اقبال لاهوری:

ما زنده از آنیم که آرام نداریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

در این نبرد دائم، گاهی پیروزی و کامیابی از آنِ حق و گاهی به صورت ظاهر از آنِ باطل است اما سرانجام، حق پیروز است. در این زمینه قرآن می فرماید: «اِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْکَ الْأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّه الَّذین آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ وَاللّه لا یُحِبُّ الظّالِمینَ(۱)».

اکنون در این فرصت کم و کوتاه از باب مقدمه بحث اصلی، بر ابعاد سیاسی و نظامی و رؤوس حوادث و رویدادهای کشور در ماههای اخیر مروری گذرا می کنیم تا بعدا بطور روشن، موضع

کنونی ایران اسلامی را در جهان اسلام و انتظاری که مردم مسلمان و بطور کلّی مستضعفان جهان از آن دارند بازگو کنیم.

در خلال این بحثها، خوابهای پریشانی که دشمنان انقلاب اسلامی برای آن می بینند و نقشه هایی که می کشند خودبخود برملا خواهد شد که این خود نیز در برداشت و شناخت درست موضع کنونی

ایران، بسیار مهم است زیرا موضع حقیقی ما را دشمنان و دوستان ما تعیین می کنند و تا دوست و دشمن و عوامل مساعد و مخالف و زمینه های فتح و پیروزی و ضعف و زبونی و نظرگاههای امیدبخش و یأس آور و افقهای روشن و تاریک و راههای سود و زیان معلوم نشود، ارزیابی صحیح

موقعیت کنونی ایران میسور نمی باشد و طبعا توقعات و انتظاراتی که از آن هست همچنان مجهول و مکتوم خواهند ماند.

در بُعد نظامی

در یکسال گذشته در جبهه جنگ، تحولاّت عظیمی رخ داد؛ از آن جمله در طرف ایران واپس گیری مهران و چند پیروزی دیگر و در رأس همه «والفجر ده» بود که بسیج همگانی مالی و جانی را به دنبال داشت. امّا از سوی دشمن وارد کردن ناوگان آمریکا و دوستانش در خلیج فارس بود که سرانجام به یک همکاری آشکار آمریکا و کویت و رژیم حجاز در خلیج فارس و منطقه «فاو» و هجوم این نیروهای مشترک از زمین و هوا و دریا به جمهوری اسلامی ایران منتهی گردید، گر چه دشمن این پیروزی را به حساب شخص خود می گذارد امّا بر کسی پنهان نیست که هجوم همزمان

ناوگـان آمریکـا به سـکوهای نفـتی و قایقهـای ایران در دریـا، و شـرکت کـویت از راه جزیره بوبیـان در زمین و هلیکوپترهـای آمریکا در هوا و بنا به روایتی شرکت نیروی ضربتی اسراییل و مصر که چند

ص:۹۷

۱- آل عمران / ۱۴۰.

روز پیش از آن در بحرین پیاده شدند، اینها همه ابعاد این همکاری را روشن کرد. همچنین از سوی دشمن، بکار گرفتن موشکهای روسی بروی شهرها از جمله تهران و قم و بمبهای شیمیایی در حلبچه و فاو و نقاط دیگر را باید به خاطر آورد.

در بُعد سیاسی

اما در بُعد سیاسی، نخست باید از حرکت فعّال دیپلماسی ایران با شرکت هیأت جمهوری اسلامی به سرپرستی ریاست جمهور و سخنرانی ایشان در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل یاد کرد؛ این حرکت سیاسی اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی و موضع بحق ایران را در رسانه های

گروهی غرب و شرق به معرض داوری افکار عمومی جهان گذاشت. مسلّما تا آن زمان رادیو و تلویزیونهای آمریکا و اروپا، چنان تحلیل منطقی از انقلاب اسلامی و دعاوی ایران علیه عراق را پخش نکرده بودند. مصاحبه های جنبی رئیس جمهور در جمع خبرنگاران کشورهای سراسر جهان،

در زیر سقف سازمان ملل، به نوبه خود بسیار مؤثر و مکمّل آن سخنرانی بود که وجدانهای خفته و یا غافل و بی خبر جهان را بیدار کرد و نباید آن را دست کم گرفت و یا در کشاکش انقلاب آن را فراموش کرد.

قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل نیز به نوبه خود گامی مثبت در راه وصول به حقوق ایران بود و باید آن

را یک موفقیت سیاسی به شمار آورد، زیرا برای اولین بار در آن، سخن از شناسائی متجاوز رفته بود؛ موضعگیری حکیمانه جمهوری اسلامی ایران که نه آن را رد کرد و نه دربست پذیرفت و تنها

خواستار تسریع در پیاده کردن این ماده شد، نیز حاکی از منطق استوار و منصفانه ایران در قبال مسأله جنگ تحمیلی بود. عکس العمل و راه پیمایی میلیونی بی سابقه ملت ایران پس از حضور آمریکا در خلیج فارس را می توان حرکتِ سیاسی دیگری به شمار آورد که هدف آن، مستقیما ضربه زدن به

آمریکا بود و حقد و کینه ملت ما را از این تجاوزگر بین المللی به نمایش گذاشت.

اما پیش از این جریانها که صرفا حرکتهای سیاسی بودند، حادثه خونین سال گذشته را باید به

خاطر آورد که در بُعد نظامی به دست عامل سرشناس آمریکا رژیم حجاز طی یک برنامه از پیش

طرح ریزی شده صورت گرفت؛ اما این حرکت نظامی از طرف دشمن در خانه خدا و در حرم امن الهی در بُعد سیاسی، به سود ایران کارگر افتاد، و بیش از پیش از همکاری این رژیم با آمریکا و رژیم عفلقی بغداد و مآلاً با رژیم اشغالگر قدس پرده برداشت، زیرا این حمله، صرفا به خاطر جلوگیری از شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسراییل و مرگ بر صدّام، انجام گرفت و مسلّما هر شعار دیگری از طرف حُجّاج ایرانی با چنان عکس العملی مواجه نمی شد.

در این فـاجعه، چهره ننگین اسـتعماری حکمرانـان حجـاز کاملاًـ نمایـان شـد و بیش از یک میلیون و نیم حاجی پیام رسان این واقعیت تلخ به جهان اسلام بودند؛ این حادثه چیزی شبیه به فاجعه کربلای

حسینی بود که آبروی کم رنگ حُکّام بنی اُمیّه را بکلّی از میان برد و به سقوط یک شاخه اموی

(خانـدان ابوسـفیان) منتهی شـد. همان طور که قطع رابطه رژیم حجاز (همزمان با تحرّک نظامی عراق - آمریکا در فاو و خلیج فـارس) به منظور عـدم شـرکت حجاج ایرانی در حـج، و بالنتیجه جلوگیری از آن شـعارها صورت گرفت و اعلان منع شـرکت حجاج فلسـطینی در حج امسال از طرف رژیم اشـغالگر قدس، نیز مکمّل این هدف بود و از توطئه آمریکایی، سعودی، عفلقی، اسرائیلی پرده برداشت؛

همان طور که پرتاب موشـکهای روسـی بر شهرهای ایران در راستای این همکاری چند بُعدی و اعتراف روسها به روسی بودن موشکها، و در عین حال سکوت مرگبار این ابرقدرت شرقی در این

امر و نیز در مورد بمبـاران شـیمیایی عراق، و در حضور ناوگـان آمریکـا در خلیـج فـارس و هجوم آن به منـافع ایران، سـکوت مسکو در برابر این حوادث (بجز شعارهای توخالی که صرفا برای خالی نبودن

عریضه بود) همه و همه از یک همکاری وسیع دو ابرقدرت شرق و غرب نیز پرده برداشت.

از این همکاری آشـکار و رسوا، این نکته آشـکار شـد که منافع دو ابرقـدرت در قبال هم هر چه باشد و به هر قیمت تمام شود ولو به بهای خارج کردن موشـکهای هسته ای میان برد از اروپا از سوی آمریکا، و خروج نیروهای شوروی پس از حدود هفت سال جنگ خونین و خانمان برانداز و در عین

حال بی ثمر، از افغانسـتان، از سوی روسها، و گذشت طرفین از هر نوع منافع دیگری در سراسر جهان و فدا کردن این منافع در برابر واهمه ای که دو ابرقـدرت از جمهوری اسـلامی ایران دارنـد، بسـیار نـاچیز و قابـل گـذشت است. بایـد هر طور شـده این یخهای منجمد در روابط دو ابرقدرت آب شود تا طرفین

با خیال راحت نیروهای خود را علیه این انقلاب نوپای اسـلامی بسیج کنند مگر این انقلاب جوان در جهان پهناور، چه نقشـی دارد که تا این حد شرق و غرب بطور یکسان از آن حساب می برند؟

هیچ؛ همان شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» که از روز نخست بر زبان آورد و تا این

لحظـه و مسـلّما تـا هر وقت دیگر بر سـر آن ایسـتاده اسـت. ایـن سـخن، بـه مـذاق هیـچ یـک از دو ابرقـدرت شـرق و غرب و هواخواهان آنان جور نمی آیـد و تحمّل شـنیدن آن را ندارنـد و با تمام امکانات درصـدد خاموش کردن این صـدا هسـتند که دیگر کشورهای اسلامی و ملتهای مستضعف نشنوند و از آن درس

نگیرند، همان طور که ملّت مستضعف و محروم فلسطین شنید و از آن درس گرفت.

پس، آنچه دو ابرقـدرت را بـا همه تضادهـا و تقابـل عمیق بین آنان به همسویی و همیاری علیه جمهوری اسـلامی، وادار کرده است همان شعار سه بُعدی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»

است. آنان می گویند اکنون که این انقلاب شرقی و غربی نیست برای هیچ یک از ما قابل تحمّل

نیست. آمریکا شعار شرقی بودن کشورهای بلوک شرق را و نیز شوروی شعار غربی بودن بلوک غرب را تحمّل می کنند امّا شعار «نه غربی، و نه شرقی» را به هیچ وجه تحمّل نمی کنند و به قول معروف «دیگی که برای ما نمی جوشد بگذار نجوشد» بخصوص که این شعار، از نظر آنان عنصر

ناآشنا و خطرناک دیگری را با خود دارد و آن عنصر اسلامی بودن انقلاب است. جهان سیاست و

ص:۹۹

استکبار حاکم بر شرق و غرب، جهان ضِدّ اللّه است، چه طور می توانـد یک انقلاب اسـلامی را که صددرصد خدایی است تحمّل کند و یا با آن همزیستی داشته باشد؟

بـاری، به نظر ما زمزمه حلّ اختلاف دو قُطب سیاسـی جهان، و به تبع آن همزیستی صـلح آمیز دو بلوک شـرق و غرب در چند سال گذشـته، یعنی از اوایل انقلاب اسـلامی که گام به گام در حال پیشـرفت است و هر روز در یک نقطه از نقاط اختلاف به توافق می رسـند، و یـک گره کور را بـاز می کننـد؛ بطور حتم نقشه ای است که از همان آغاز اسـتقرار و ثبات نظام جمهوری اسلامی ایران جهت مقابله با آن طرح ریزی شده است و موضوع گفتگوی سران شرق و غرب اعمّ از کارتر یا ریگان با برژنف یا

گرباچف، در درجه اول، همیاری علیه ایران بوده است از جمله در مسأله جنگ تحمیلی علیه ایران، به نظر می رسـد هیـچ یک از طرفین، گامی در این جهت برنداشته است جز با اطلاع و موافقت

طرف دیگر.

مثلاًـ می توان اطمینـان حاصـل کرد در کنفرانس ژنو در مورد حـل مسأله افغانسـتان، حمله ناوگان آمریکا به سـکوهای نفتی و قایقهـای ایران، مـورد توافق قرار گرفته است و الاّـ شـوروی در برابر آن سـکوت نمی کرد. این رشـوه ای است که شـوروی به آمریکا داده است تا در عوض مسأله بغرنج ولاینحلِّ افغانسـتان، که دامی برای روسها است همچون جنگهای کره و ویتنام برای آمریکا، این مسأله به دلخواه روسها حل شود و مسأله از حلِّصحیح (ملت افغانستان – شوروی) به حلّ استعماری

(آمریکـا – شوروی) بـدل شود هر چنـد حقوق و منافع ملت مبارز و مسـلمان افغانسـتان نادیـده گرفته شود و خون بیش از یک میلیون شهید و ضایعات مالی و بدنی میلیونها آواره و مجروح هدر رود که برود مانعی ندارد.

و هر چنـد، این همکـاری آمریکـا – شوروی، ماسـکِ ضـدّ امپریـالیستی بودن را از چهره روسـها بزدایـد و هر چنـد باعث شود هواخواهان روسها در جهان (اگر هواخواه واقعی و معتقدانی داشته

باشـند) دست از اعتقاد و اخلاص خود بردارند زیرا برأی العین می بینند که قُطب و مُرشد سیاسـی شان آشکارا علیه منافع ملّت مظلوم افغانستان و یا انقلاب نوپای ایران، با دشمن خود در یکسوی قرار گرفته است، و هر چند این مریدان، به این نتیجه برسند که روس و آمریکا الگوهای سرمایه داری و سوسـیالیسم، پشت و روی یک سـکّه هسـتند، هر دو به یک نسبت امپریالیست و ضد مردمی و ضعیف کُشند.

از دست دادن این آبروی مصنوعی برای روسها بسیار گران تمام می شود اما در برابر خطر انقلاب

اسـلامی (که نشانه هایی از سرایت آن به داخل مسلمانان شوروی نیز به چشم می خورد) چاره ای از آن نیست بگذار این آبرو برباد رود.

همیـاری کشورهای عضو اُوپک با پادرمیانی و پافشاری رژیم آمریکایی حجاز، برای پایین آوردن بهای نفت و بالا نگهداشـتن

میزان صادرات نفتی نیز، همان طور که بی بی سی هم آن را در تفسیر

سیاسی خود پذیرفته صفحه دیگری از همکاری علیه اقتصاد جمهوری اسلامی ایران است هر چند این عمل باعث میلیونها دلار زیان در هر روز بر صادرکنندگان نفت و حتی خود حجاز باشد

مانعی ندارد.

باری از برشمردن این حرکتهای پنهان و آشکار و توطئه های شرق و غرب و اقمار آنان علیه ایران، می خواهیم در رابطه با موضعِ ایران در جهان که نیمی از بحث اصلی ما است چند نتیجه بگیریم:

۱ – قدرت نمایی در جبهه ها نقش عمده را به عهده دارد

تلاش جوانان جان بر کف ما در جبهه های نبرد بیش از آنچه ما تصوّر می کنیم در مقیاس جهان،

اهمیت دارد و باعث خوف و وحشت ابرقدرتها و اذنابشان گردیده است. سردمداران شرق و غرب و حتی کسانی مانند هیکل، روزنامه نویس معروف مصری صریحا می گویند اگر ایران در این جنگ

پیروز شود، دولتهای عرب تا اقیانوس اطلس به خطر خواهند افتاد، معنی این سخن این است که تنها عراق، سپر بلای این دولتهای دست نشانده است و با سقوط این رژیم بعثی، حاکمان سعودی،

کویت، مصر، مراکش و تونس در برابر آن، تاب مقاومت نخواهند آورد پس عملاً ـ همه این دولتها باید در صحنه جنگ حضور یابند تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند.

گر چه ممکن است این سخن، صرفا به منظور بسیج این دولتها علیه ایران به حمایت عراق گفته

شده باشد، امّا آمادگی ملتهای مسلمان در این مناطق برای برقراری نظام اسلامی، دلیل است که آن گفته عبث نیست و از یک نوع واقعیتی برخودار است.

۲– اسرائیل از ما چشم می زند

از آنهمه نزدیکی دولتهای عرب به رژیم اشغالگر قدس، که پس از انقلاب ایران روزبروز در حال

گسترش است، باید به عظمت و اُبُهّت این انقلاب و به کاربرد نیروی مقاومت ما در جبهه ها پی برد، مسلّما اسرائیل از این قدرت چشم می زند، چرا از آن نترسد؟ در حالی که موج انقلاب اسلامی در بیخ گوش وی تا داخل خانه ها و کوخها و خیمه های مردم مستضعف فلسطین راه یافته و نیز در همسایگی اسرائیل هزاران جوان حزب اللّه لبنانی را بسیج کرده است، کسانی که سالیانی دراز درگیر فشار حکومت مارونی لبنان احساس محرومیت سیاسی می کردند، و اینک روح تازه ای در کالبد آنان،

دمیده و توانستند مهاجمان صهیونیزم و فرانسه و آمریکا را در یک لحظه از کشور خود بیرون بریزند و نقش عمده را در قلمرو

منطقه بدست گیرند.

ص:۱۰۱

۳- ابرقدرتها از ما واهمه دارند

مسلّما انقلاب اسلامی ایران، منافع ابرقدرتها را در خلیج فارس به خطر انداخته است و با پیروزی ایران در این جنگ، دیگر حتی جای قدمی برای آنان در خلیج فارس باقی نمی ماند، و این به منزله قطع رگ و تین و شریان حیات اقتصادی و سیاسی آنان است. کارشناسان می گویند ۸۰٪ نفت جهان در این نقطه از جهان ذخیره شده و مرتبا از این آبراه صادر می گردد، بنابراین، ارزش دارد که آمریکا این رسوایی را در سطح بین المللی به خود بخرد و ماسک بی طرفی در جنگ ایران و عراق را از چهره برگیرد که حتی کیسینجر هم دخالت آمریکا در خلیج فارس به بهانه حمایت از نفتکش ها را با بی طرفی اعلام شده این کشور مغایر دانست ولی به حرف او گوش ندادند. پس ما باید به اهمیت کار و وضع خود بهتر پی ببریم که گلوگاه استعمار را در دست داریم. و استعمار می خواهد به هر قیمت شده خود رااز دست ما برهاند.

۴- طرف ما در جنگ تنها عراق نیست

باید باور کنیم که طرف ما در این جنگ تنها عراق نبوده و نیست بلکه در درجه اول ابرقدرتهای جهانخوار اعم از شرقی و غربی و در درجه بعد حُکّام دست نشانده آنان در منطقه هستند که با ما می جنگند، باید موضع خود را در برابر همه آنان کاملاً درک کنیم و همسوی این موقعیت گام برداریم و عمل کنیم.

۵- دوستان ما همه جا با ما نیستند

باید توجه داشت که حتی کشورهای اسلامی معدود عربی و غیر عربی که ظاهرا با ما روشی دوستانه دارند نمی توان آنان را صددرصد حامی نظام جمهوری اسلامی دانست بلکه آنان با ایران در پاره ای از مواضع سیاسی اش دوست هستند. مصلحت سیاسی آنان آن است که در قبال دشمنانشان با ما دوست باشند و یا لااقل با ما مماشات نموده و ما را تحمل نمایند، و شاید هم منافقانه رفتار کنند. ما بدون اینکه از کشور خاصی نام ببریم علت این موضع گیری را چنین توجیه می کنیم:

اول - این قبیل از کشورها در واقع یا شرقی هستند یا غربی و یا هم شرقی و غربی، معنی این سخن آن است که آنان دارای سیاست مستقّلی نیستند و این در حالی است که جمهوری اسلامی

ایران فریاد می زند که نه شرقی است و نه غربی، و در برابر دو بلوک شرق و غرب کاملاً مستقل و بلکه در واقع ضدّ قدرتهای استکباری و استعماری جهان است، در این صورت، آن دولتهای دوست، چطور می توانند همه جا و در هر شرایطی با ما در یک موضع سیاسی، چه برسد به یک سنگر نبرد

قرار گیرند؟ و به اصطلاح علمی (آنان بشرط شی ءاند و ما بشرط لا) و این دو با هم جمع نمی شوند،

ما به هر دو ابرقـدرت «نه» می گوئیم و آنان به یکی یا به هر دو (بلی) می گویند. به قول علما آن (لا بشـرط) است که (یجتمع مع الف شرط). پس آنان با ما موافق مشروط اند نه مطلق.

دوم – فرضـا اگر هم برخی از این کشورهـای دوست صددرصـد با ما موضع سیاسـی مشترکی داشـته و ماننـد ما نه شـرقی و نه غربی باشـند (که خیلی بعیـد است) امـا بطور حتم، هیـچ یـک از آنان در عنصـر سومی که ما روی آن تأکیـد داریم یعنی نظام حکومت اسلامی، با ما هم موضع نیستند زیرا نظام

حکومتی آنان، پیرو نظامهای موجود جهان است و بر اساس اسلام و قوانین آسمانی بنا نشده است.

آنان، از این بابت نه تنها با جمهوری اسـلامی ایران، همسو و یا بی طرف نمی باشـند که طبیعةً مخالف هم هسـتند و از انقلاب اسـلامی وحشت دارنـد و از نفـوذ آن به درون کشورهـای خود جلوگیری می کننـد؛ رفتـار آنـان در حوادث و رویـدادها، این موضع موافقت مشـروط آنان را در قبال جمهوری اسلامی، کاملًا روشن می کند، مثلًا در جنگ تحمیلی، دشمن ما را محکوم، و مـا را لفظا یا عملاً یاری می دهنـد، حمله آمریکا را در خلیـج فارس به سـکوهای نفتی و قایقهای ایرانی رد می کننـد. امّا در روز جهانی قـدس با ایران ابـدا همکاری نمی کنند و تاکنون به گوش ما نخورده است که مثلًا در کشورهای سوریه و لیبی که بیش از دیگران در جنگ با ما همدردی نشان می دهند تظاهرات و

راهپیمایی صورت گرفته باشـد و یا اخبار این راهپیماییها و تظاهرات ضد اسـرائیلی مردم ایران را در رادیو تلویزیونها و روزنامه هـای خود، منعکس کننـد؛ بعلاـوه این دو کشور و الجزایر نیز در بیـانیه هـای مشـترک خود بـا ایران، سـعی می کننـد از هجوم اشغالگران شوروی به افغانستان نام نبرند. نمونه دیگر، یکی از استادان عرب که هنگام پیروزی انقلاب اسلامی ایران در الجزایر بود می گفت موج انقلاب اسـلامی تمام الجزایر را فرا گرفت و ملت و دولت همصدا با هم از آن استقبال کردند تا اینکه یکی از وزرای رژیم حجاز به الجزایر آمد و به سـران آنان گفت شما می دانید دارید چه می کنید؟ با این وضع شما فردا نمی توانید حکومت خود را نگه دارید و مردم دیر یا زود حکومت اسلامی تشکیل خواهند

داد(۱). با این حرف، دولت الجزایر از خواب بیـدار شـد و از آن پس با شدت از انقلاب اسـلامی و پی آمدهای آن در الجزایر ممانعت به عمل آورد، و حتی از دخول دانشجویان دختر با حجاب

اسلامی به دانشگاهها که در حال گسترش بود شدیدا جلوگیری کرد.

نظیر این وضعیت، از مصر، تونس، ترکیه و بسیاری از کشورهای اسلامی دیگر نقل می شود که در آغاز انقلاب اسلامی همراه ملتها، دولتها نیز روی خوش به آن نشان دادند ولی تدریجا از آن فاصله گرفتند و ترس و واهمه از گسترش آن در میان ملتهای مسـلمان، همه سردمداران کشورهای اسلامی را فرا گرفت و گویا سلسله جنبان و سرخیل این سیاست پیشگیری از نفوذ انقلاب اسلامی به درون

کشورهای اسلامی و اقلیتهای مسلمان در سراسر جهان، کشور ضد اسلامی عربستان سعودی است

که پرچمدار اسلام آمریکایی نیز می باشد.

ص:۱۰۳

۱- حوادث دو سه سال اخیر الجزایر، این گفته را تأیید کرد.

۶- جمهوری اسلامی ایران در خط خود تنها است

از آنچه گفته شد در رابطه با دولتهای اسلامی و ابرقدرتهای جهانخوار و بلوک شرق وغرب، این

حقیقت روشن شد که جمهوری اسلامی در قلمرو سیاست جهانی، تنها است تنهای تنها، همان طور

که حق در برابر باطل تنها است همان طور که علی علیه السلام تنها است. رسول اکرم فرمود: بُدِءَ الإسْلامُ غَرِيْبا وَ سَيَعُوْدُ غَرِيْبا فَطُوْبى لِلْغُرَبَاءِ خدا هم فرموده است: «وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ»(۱).

آری باید به این حقیقتِ تلخ کاملاً توجه داشته باشیم که ما در میان قدرتها و سیاستهای حاکم بر همه کشورها بدون استثناء تنها هستیم زیرا آن قدرتها به رسم ستم و جور و زورگویی و برخلاف

مقررات الهی، روی کار آمده اند، و ظلم و جور نقطه مقابلِ عدل، و حق نقطه مقابل باطل است، و شرک ضد توحید است و با هم جمع نمی شوند.

معنی این سخن این نیست که ما با همه اعلان جنگ دهیم و حتی از دولتهای دوست هم ببریم. خیر، به عکس، با علم به این واقعیت، باید عاقلانه حساب کنیم. با این تجزیه و تحلیل نمی خواهیم

مانند برخی تندروان بگوییم پس باید به سیم آخر زد و یکسره به پرخاشگری و قطع روابط پرداخت.

تا کنون این جانب چند سخنرانی از جناب آقای وزیر امور خارجه در دانشگاه علوم اسلامی رضوی و سخنرانیهایی از جناب آقای مدیر کل روابط فرهنگی آن وزارتخانه در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد در باره همین روش حکیمانه سیاست خارجه ایران، شنیده ام و آن را

می ستایم و با برخی تندرویها که نتایج خوبی هم نداشته است موافق نیستم عمده آن است که هر روش منطقی و حکیمانه ای که پیش می گیریم باید با وقوف کامل از تنهایی سیاسی ما و با شناخت صحیح سیاست دیگران باشد و از کشورهای دیگر انتظار نابجا نداشته باشیم.

روش مدارا با دیگران از سنّتهای اسلامی است و رسول اکرم به گواهی سیره درخشان آن بزرگوار

در این سنّت، مقتدای ما است و شواهد بسیاری از روش عملی آن حضرت را می توان ارائه داد که از آن جمله است صُلح حُدَیبِیَّه در سال ششم هجرت.

۷- از تنهایی نهراسیم

ما از این تنهایی نباید وحشت داشته باشیم. علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّهاالنّاسُ لا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيْقِ الْهُدى لَقَلّهِ أَهْلِهِ»(۲).

اگر تنهایی در راه حق بتواند باعث وحشت کسی گردد باید پیش از همه، انبیاء الهی وحشت می کردند زیرا عموما در شرایط تنهایی و غربت قیام کردند. ابراهیم شیخ الانبیاء و سر سلسله موحّدان،

ص:۱۰۴

۱- سبأ / ۱۳.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۰۱، ص ۳۱۹، ط . دکتر صُبحی صالح.

به گفته قرآن تنها بود: «إِنَّ إِبْرَاهِيْمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتا»(۱). یک امّت در وجود یک فرد خلاصه شده بود، در عین حال، نهراسید و یک تنه به نشر کلمه توحید در زادگاه خود بابل و در کشورهای دیگر ادامه داد. چرا راه دور برویم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تنهایی علاوه بر نشر توحید، حکومت توحیدی تشکیل داد که سرانجام بخش عمده جهان متمدن را فرا گرفت. قرآن در این زمینه بسیار سخن گفته است. در مورد قوم رنج کشیده بنی اسرائیل می فرماید: «وَ نُرِيْدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِيْ الأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِيْنَ»(۲) که به حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز تأویل گردیده است.

۸- انعطاف معقول غیر از تسلیم است

آنچه گفته شد که باید در تنهایی روش معقول و انعطاف آمیز پیش گرفت معنی آن ترس، عقب گرد، یأس یا حتی توقف از حرکت به پیش، و سازش و دست از هدف برداشتن و به رنگ جماعت درآمدن، نیست، کما اینکه معنی صحیح «تقیّه» هم اینها نیست بلکه، مراد آن است که انسان، در پیشبرد هدف با تدبیر و حکمت گام بردارد که با کمترین ضایعات و تلفات و با تحمّل سبک ترین

خسارات، بالاترین نتایج را کسب کند، و بی جهت خود را در مهلکه نیندازد و در هر حال، هیچ گاه دست از حق برندارد و مأیوس نگردد. یأس از یاری خدا گناه است خداوند وعده نصرت داده است.

وعده خود را خُلْف نمی کند اما این نصرت الهی پس از صبر بسیار و رنجهای طاقت فرسا، سر

می رسد. قرآن می فرماید: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»(۳) و بالاخره پیروزی

نهایی از آنِ حقّ است. «كَتَبَ اللّه ُلَأَغْلَبَنَّ أنَا وَ رُسُلِيْ...»(۴)، «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ، إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورونَ، وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمْ الغالبون»(۵).

۹- ملّتهای مسلمان و مستضعفان جهان با ما هستند.

به موازات روابط با دولتها و شناخت موضع واقعی آنها باید وضع ملتهای مسلمان و مستضعفان جهان را در قبال انقلاب اسلامی درست ارزیابی کرد، و کمّ و کیف آن را چنانکه باید شناخت. به طور کلّی اگر موضع سیاستهای جهانی و حاکمان کشورهای اسلامی در قبال انقلاب اسلامی چنان است

که گفته شد، و از تنهایی ما حکایت دارد، و بازگو کردن آن یأس آور است که نباید باشد، به عکس، موضع ملتهای مسلمان و اقلّیتهای اسلامی و همچنین ملّتهای مستضعف در بند جهان، در قبال

انقلاب اسلامی بسیار امیدبخش است. این ملّتها معمولاً به ابرقدرت شرق که شعار خود را حمایت از محرومان قرار داده چشم دوخته بودند امّا تدریجا پی می برند که این شعارها، طبل تو خالی است و

١- النحل / ١٢٠.

٢- القصص / ٥.

٣- يوسف / ١١٠.

۴- المجادله / ٢١.

۵- الصافات / ١٧١-١٧٣.

این ابرقدرت هم به اندازه ابرقدرت غرب ستمگر و ضعیف کُش است، و همه جا در کنار آن ایستاده

و زور می گوید. و اینک این ملتها امید به جمهوری اسلامی بسته اند که با هر دو ابرقدرت به یک نسبت، طرف است و می خواهد نظام الهی حامی محرومان را پیاده کند و این خود برای ما ایجاد

وظیفه می کند، بجز وظیفه ای که در برابر ملل مسلمان داریم.

و امّا ملّتهای مسلمان که اکثرا تحت فشار حکومتهای دست نشانده و ستمگر قرار دارند، و بطور

مستقیم یا غیر مستقیم فشار ابرقدرتهای بزرگ را تحمّل می کنند، از فشارهای سیاسی و اقتصادی

گذشته، از آداب و رسوم و سلوک ضدّ مذهبی دولتهایشان رنج می برند. خیلی طبیعی است که این مردم مسلمان، چه در کشورهای اسلامی و چه در جاهای دیگر، به جمهوری اسلامی چشم بدوزند و از آن حمایت کنند. آیا خبرهای پی درپی از حرکتهای اسلامی آنان را می توان ندیده گرفت؟

حرکتهایی که ابرقدرت آمریکا را مجبور می کند تا از نوکری سالخورده و مطیع مانند «حبیب بورقیبه» صرف نظر نماید، و چه معلوم که همین حرکتها، سرانجام، آمریکا را وادار به کنار زدن مبارک در مصر، شاه حسن و شاه حسین در مغرب و اردن، شاه فهد در حجاز و دیگران، در جاهای دیگر، پیش از طرد آنان از سوی ملّتهایشان، نکند؟ آیا معنی این حرکتها و آن تظاهرات عظیم در کشورهای اروپا و آمریکا به مناسبت روز قدس دلیل بر صدور انقلاب اسلامی به نقاط دور و نزدیک، و جلب حمایت

مسلمانان از انقلاب نیست؟

اینها همه دلیل است که اگر ما به دولتها نمی توانیم متّکی باشیم، در عوض به ملّتها باید امید داشته باشیم این فریادهای معصومانه، قلبهای مسلمان، سرانجام پاسخ موشکها و توپ و تانکهای دولتهای

آنان را علیه ما خواهد داد، و روزی آن همه سلاح مخرّب به دست همین مردم خواهد افتاد، و در راه برقراری نظام اسلامی در آن کشورها بکار گرفته خواهد شد. «إنَّ مَوْعِدَهُمْ الصُّبْحُ أَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیب»(۱). «نَصْرٌ مِنَ اللّه ِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ»(۲). «ألا إنَّ نَصْرَاللّه ِ قَرِیْبَ»(۳).

نتیجه آنکه اگر ما از حمایت ابرقدرتها و دولتها جز در موارد کمی و اهداف خاصی برخوردار نیستیم، در عوض از حمایت خلق و خالق به حدّ کافی برخورداریم، حمایت خالق، زیرا سخن ما

حق است و خداوند بنا به وعده صریح خود سرانجام، حق را بر باطل پیروز می گرداند، اما حمایت خلق، که ما حامی خلق خدا هستیم و در جهان بجز ما نظامی دیگر واقعا از حقوق مردم مستضعف

حمایت نمی کند. بعلاوه جهان اسلام، همان طور که گفته شد، تنها به ما چشم دوخته است و بجز امام اُمت، رهبری برای خود نمی شناسد که بخواهد نظام اسلامی را صددرصد در جهان پیاده نماید، و آمال و آرزوهای مسلمانان راستین را برآورد و مجد و عظمت گذشته اسلام را تجدید کند و این آب رفته را به جوی باز آورد.

ص:۱۰۶

۱- هود / ۸۴.

۲- صف / ۱۳.

۳- بقره / ۲۱۴.

۱۰- دولتمردان پاکدل با ما هستند

نبایداز خاطر ببریم که علاوه بر ملتها حتی در میان دولتمردان کشورهای شرق و غرب بخصوص کشورهای زجر کشیده آفریقا و برخی از کشورهای اسلامی، کسانی یافت می شوند که برخلاف مشی

سیاسی دولتهای خود به حکم اعتقادات شخصی مذهبی و یا روشن بینی و انصاف و آزاداندیشیِ

باطنی، یک نوعِ گرایش به خط سیاسی جمهوری اسلامی دارند، منتها نمی توانند و یا نمی خواهند

بطور رسمی آن را اظهار کنند، تنها در گفتگوهای خصوصی با مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی از آن دم می زنند. یکی از سران آفریقا در دیدار خصوصی با یکی از سران کشور ما گفته بود: «این تنها شما هستید که آزادانه شعار «نه شرقی، نه غربی» سر می دهید و در برابر هر دو ابرقدرت ایستاده اید، و من از آن لذت می برم، اما اگر من یک بار چنین شعاری را مطرح کنم روز بعد در سِمَت خود

نخواهم بود!!»

مسلما عده ای از سران و مسؤولان کشورهای جهان از این موضع بحق و از این شعارهای بی پیرایه ما لذت می برند و آرزو دارند در قبال فشار سیاست حاکم بر آنان، بتوانند چنین آزادانه شعار دهند و جبهه بگیرند. همین گرایش باطنی باعث آن است ک در تنگناها بطور تماس خصوصی و شخصی و نه بطور رسمی و علنی ما بتوانیم از آن سود ببریم.

۱۱- انعطاف احزاب اسلامی نسبت به انقلاب اسلامی ایران

بجز تمایلات و هواخواهی عمومی ملّتها و اقلیّتهای مسلمان از انقلاب، باید نسبت به دو جریان

و دو گروه دیگر در جهان اسلام بیشتر توجه داشت و از عواطف و انعطاف شدید آنان نسبت به

انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، کاملاً با خبر بود، و از آن بهره گرفت و به آن پاسخ مثبت داد. آن دو جریان، عبارت است: از احزاب اسلامی و گرایشهای عرفانی و تصوّف، در سرتاسر

کشورهای اسلامی.

می دانیم در صدساله اخیر، پس از حرکت سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی و یا همزمان با آن، در جهان اسلام، احزابی اسلامی پدید آمد که عمدةً دارای دو هدف بوده اند. اول وحدت اسلامی،

دوم برقراری نظام حکومت به رسم خلافت اسلامی. این قبیل احزاب و نهضتها در شبه قاره هند،

مصر، و سایر کشورهای عربی و در کشورهای اسلامی آفریقا و سایر نقاط، در عرصه سیاسی ظاهر

گردیده و

فعالیّتهای چمشگیری داشته اند. در نیم قرن اخیر به طور اجمال می توان از حرکت ابوالغرائم برای تجدید خلافت اسلامی در مصر، حرکت سیاسی مذهبی اخوان المسلمین به رهبری حسن البناء در

مصر، سودان، اردن ودر برخی از کشورهای عربی، جنبش خلافت در بنگلادش، حرکت جماعت اسلامی به رهبری ابوالاَعلی مودودی در پاکستان، حرکت اسلامی الجزایر به رهبری شیخ عبدالحمید

بن بادیس در آفریقا، و جنبش اسلامی ترکستانِ روس و معدودی دیگر احزاب اسلامی را نام برد.

همه این احزاب، مسلمانان را اولاً به وحدت اسلامی و سپس بطور آشکار یا پنهان به برقراری

حکومت اسلامی فرا می خواندند. این دعوتها مسلمانان را به یاد وحدت قومی و ملّیت اسلامی از یاد رفته و مجد و عظمتی که در پناه نظام خلافت داشتند انداخته، آرمان قدیمی اسلامی را که مسلمانان، امت واحد هستند و باید به گفته قرآن «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»(۱) قدرت برتر در جهان باشند، در دل آنان زنده کردند.

باید به خاطر داشته باشیم که برخی از این حرکتها بسیار جدّی و قوی بودند و نزدیک بود زمام

کار را در منطقه فعالیت خود بدست بیاورند. از آن جمله اخوان المسلمین در مصر، و حرکتهای

اسلامی بنگلادش و پاکستان بود اما در برابر حرکتهای ملّی گرایانه مورد حمایت ابرقدرتها،

ناکام ماندند.

حرکت «ابن بادیس» در الجزایر، برای استقلال الجزایر نیز صرفا اسلامی بود اما اَخلاف وی در

دمادم پیروزی، آن را از صبغه اسلامی به رنگ ملی تحریف کردند، و این آخرین ترفندی است که استعمار در برابر حرکتهای اسلامی بکار می برد، یعنی اگر نتواند از اصل انقلاب جلوگیری کند و آن را از بیخ و بن براندازد، به این اکتفا می نماید که لااقل خاصیّت اسلامی را از آن بزداید و این سیاست، بارها در مصر، آفریقا، اندونزی، پاکستان و جاهای دیگر پیاده شده است، حتّی در آغاز انقلاب

اسلامی ایران، بشدّت از آن پی گیری شد ولی با هُشیاری امام امت و مردم مسلمان، عقیم ماند. هم اکنون نیز اگر چنین اتفاقی در ایران بیفتد همه ابرقدرتها شاد خواهند شد، و لااقل بطور موقّت از آن حمایت خواهند کرد تا بعدا ریشه آن را هم اگر أصالتی داشته باشد، بخُشکاند.

باری غرض از این بحث، معرفی و سرگذشت انقلابها و حرکتهای اسلامی نیست، منظور آن است که بدانیم این حرکتها در سطح جهان اسلام، اندیشه استقلال سیاسی اسلام را زنده کرده و در اینجا و آنجا میلیونها مسلمانِ دلباخته و عاشق را به اندیشه فرو برده و به کار و تلاش واداشته است ولی این آرزو در هیچ نقطه ای از جهان اسلام چنانکه باید برآورده نشده است، و همین ناکامی بر شور و التهاب و حسرت هواخواهان آن افزوده است.

در چنین جوّی مسلمانان، از حرکت اسلامی ایران و سپس پیروزی چشمگیر آن در کشورهای طاغوتی مثل ایران، که آمریکا آن را جزیره ثبات برای خود می دانست، با خبر می شوند. شعارهای

وحدت اسلامی، نظام جمهوری اسلامی، روابط صمیمانه و سخاوتمندانه این نظام با مسلمانانِ

جهان، برای همه بخصوص رهبران و اعضاء و افراد وابسته به آن احزاب و حرکتهای اسلامی یاد

شده نقطه امید است.

ما باید به همه این زمینه های مساعد که از صد سال قبل و در حقیقت از صدر اسلام، برای پذیرش

۱- آل عمران / ۱۳۳.

این انقلاب فراهم آمده است بیندیشیم و برای پاسخ به آن خود را مهیّا کنیم.

این جانب، به چشم خود دلبستگی و عشق جانسوز مسلمانان هند را دیدم که میلیونها مسلمان و اکثرا از اهل سنّت چه طور همه آرزوهای خود را در عشق و امید به جمهوری اسلامی ایران خلاصه کرده اند و با علاقه مسائل و اخبار ایران را دنبال می کنند به حدّی که احیانا از خود ما مسائل ایران را بهتر می دانند.

بجز هند، از سایر نقاط نیز راجع به احزاب اسلامی چیزهای زیادی می دانیم. یکی از علمای هند

در اوایل پیروزی انقلاب از قول ابوالاَعلی مودودی که هنوز در قید حیات بود، برای من نقل کرد که این دانشمند مسلمان به مریدان و هم مسلکان حزبی خود گفته است: «انقلاب و نظام اسلامی همین است که در ایران اتفاق افتاده و بی جهت به فکر چیز دیگری نباشید. هر نوع انقلاب اسلامی که اتفاق بیفتد همین مسائل انقلاب ایران را خواهد داشت و نمی تواند بهتر از آن باشد».

از وضعیت سیاسی مذهبی حاکم بر کشور سودان در رابطه با انقلاب اسلامی خبرهای امیدبخش می رسد. سه حزب عمده سودان هر کدام به گونه ای با انقلاب اسلامی ایران هماهنگی و انعطاف

نشان می دهند که شرح آن نیاز به نوشتن یک مقاله دارد. اجمالاً در سودان از لحاظ تفکر سیاسی و معلومات اسلامی خلأیی احساس می شود که جمهوری اسلامی باید حتما آن خلأ را پُر کند. یکی از مسؤولان روابط بین الملل اسلامی ایران، اظهار داشت: نخست وزیز سودان به من گفت: «شما کتابهای مذهبی خود را بیاورید و در سودان منتشر کنید که ما بسیار فقر علمی داریم»(۱).

از کشورهای آفریقایی تانزانیا، نیجریه، تونس، الجزایر و حتی ترکیه و اندونزی نیز نظیر این

مژده ها می رسد اینها همه برای ما ایجاد وظیفه می کند و بی اعتنایی به آن جایز نیست.

۱۲- انعطاف طرق تصوف و عرفان نسبت به انقلاب اسلامی

از میان فرق اسلامی اهلِ سنّت، نزدیکتر از همه به فکر تشیع، طرق و فرقه های تصوف هستند.

اکثر آنان سلسله طریقت خود را به مولا علی علیه السلام می رسانند و او را سرحلقه طریقه خود می دانند، بسیاری از اعتقادات خاص شیعه به گونه ای در میان آنان رواج دارد و شاید بسیاری از آنان، نخست شیعه بوده اند که به مرور زمان از اصل خود دور افتاده اند و فشارهای سیاسی حاکم بر آن مناطق، ایشان را به تقیّه وادار کرده است ولی در هر حال عواطف و گرایشهای باطنی آنان به اهل البیت علیهم السلام هنوز باقی است.

من در سفرهای متوالی به مصر این عواطف پاک را در پیروان طرق تصوف آن جا لمس کرده ام(۲)،

۱- حوادث سیاسی چند سال اخیر سودان که به روی کار آمدن یک دولت حامی و هواخواه نظام اسلامی انجامید گواه زنده این گفته است که پیش از آن به قلم آمده است.

۲- بعدا در کشور سودان هم این گرایش را حتی قوی تر از مصر، مشاهده کردم، یک دانشجوی سودانی در ایران به من گفت در کشور سودان هفت طریقه ی اصلی وجود دارد که تقریبا همه ی مردم سودان را فرا می گیرند و همه ی این هفت طریقه معتقدند «فیض ربّانی» از طریق علی و خاندانش به سالک می رسد.

در کشورهای مغرب و ترکیه و از همه جا بیشتر در هند و پاکستان نیز وضع چنین است. در این

کشورها مسأله تصوّف حتی در بین پیشوایان دینی شیوع دارد و کمتر کسی است که به یکی از این طُرُق، وابسته نباشد، مشایخ آنان غالبا نسبت خود را به خاندان پیغمبر و به امام حسن و امام حسین علیهماالسلاممی رساند.

حال، این مسلمانان به ظاهر سنّی با عواطف تشیّع می شنوند پیشوایی از خاندان پیغمبر با علم و تقوا و عرفانی گسترده در ایران زمام امر را به دست آورده و به تجدید حیات اسلام، تصمیم گرفته تا آن را صددرصد پیاده کند. او در مسند فقاهت فقیهی زبردست، در سلوك و ارشاد عارفی واصل، و در حکمت اسلامی استادی مسلَّم، و در قلمرو سیاست بسیار جدی و قاطع است و مانند کوه در برابر

استکبار جهانی و ابرقدرتها ایستاده است آیا آن فرقه ها به چنین کسی و چنین نظامی دل نمی بندند؟

آنچه نوشته شد عین واقع است و ذره ای در آن مبالغه وجود ندارد.

در این جا باید این نکته را نیز ناگفته نگذرایم که همین گرایشهای عرفانی و طرق تصوّف، اهل

سنّت را در سراسر جهان اسلام به دو دسته متمایز تقسیم نموده است. تبلیغات و پولهای کلان رژیم وهّابی حجاز، در بین این گروهِ عارف پیشه ابدا کارگر نیست زیرا وهّابیّت در اول، با عرفان و تصوّف ضدیت نشان داده و بالاترین انتقادات را شخص (ابن تیمیه) بنیادگزار مسلکِ وهّابیّت از تصوّف نموده است. وهّابیّت در همه جا تبلیغ می شود اما تنها آنان که پیرو طریقت نیستند تحت تأثیر آن قرار می گیرند.

مثلاً در کشور هند چند دانشگاه اسلامی تحت تأثیر وهّابیّت قرار دارد، و از طرف حاکمان حجاز

کمکهای زیادی به آنها می شود، ولی در «جامعه اسلامی حیدرآباد» که در حقیقت حوزه علمیه اهل سنّت است با نظام دانشگاهی و در نهایت عُسرت و فقر اداره می شود و بنیادگزار آن عالمی عارف بوده است. یکی از اساتید آن جا به ما گفت: «رژیم سعودی حاضر است به ما کمك کند ولی ما

نمی گیریم زیرا وهّابیّت را یک نوع انحراف از اسلام می دانیم ولی اگر شما یعنی جمهوری اسلامی به ما کمك کند می گیریم».

این واقعیتها را باید مدّ نظر داشت و از آنها بهره برد.

موضع شیعیان جهان در قبال جمهوری اسلامی

شیعیان در هر جا هستند بجز ایران در اقلیّت می باشند. آنان قرنها یا زیر شکنجه دیگران قرار داشتند و یا لااقل از قدرت سیاسی و احیانا از آزادی مذهبی محروم بوده اند. این محرومیت طولانی همواره آنان را رنج می داده و در انتظار بسر می برده اند.

طبعا ایران که مهد تشیّع است باید برای آنان

ص:۱۱۰

نقطه امید و مایه پشت گرمی باشد، ولی ایران جز در برخی از دورانهای پیشین، به این انتظار پاسخ نداده است بخصوص در رژیم گذشته نه تنها دولت ایران مایه سربلندی و افتخار و نقطه امید برای اقلیّتهای شیعه نبوده که موضع سیاسی رژیم، در قبال دشمنان اسلام از جمله دوستی و حمایت

آشکار او از اسرائیل، برای آنان مایه شرمندگی و حقارت بوده و نمی توانستند میان مسلمانان دیگر، سر بلند کنند.

به عکس، اهل سنّت در این کشورها غالبا به یکی از دولتهای مسلمان وابسته و مورد حمایت آن

بوده و هستند. به خاطر دارم در دوران قدرت جمال عبدالناصر مسلمانان سنّی لبنان به وی

می نازیدند و حتی بیش از خود مصریان از وی حمایت و تجلیل می کردند، ولی در همان وقت،

شیعیان لبنان نمی توانستند چنین موضعی را نسبت به شاه ایران داشته باشند.

این بود وضع اقلیتهای شیعه پیش از انقلاب، اما پس از انقلاب، وضع به کلی معکوس شده و این

شیعیان هستند که به این انقلاب عظیم افتخار می کنند و آن را انقلاب خود می دانند که حقا چنین است.

هر فرد شیعی در هند، پاکستان، بنگلادش، لبنان، اروپا و آمریکا طبعا و به خودی خود هواخواه

انقلاب اسلامی است، مگر اینکه عامل دیگری او را از این راه بازدارد که این قبیل عوامل از جمله گرایشهای سیاسی غیر اسلامی مسلّما کم و بیش وجود دارد ولی شیوع ندارد و نتوانسته است شیعیان را از انقلاب اسلامی جدا کند.

بنابراین، انقلاب اسلامی ایران می تواند روی حدود صد میلیون شیعه پراکنده در جهان حساب کند به شرطی که بتواند به انتظار آنان نیز پاسخ مساعد بدهد.

توقّع و انتظار از جمهوری اسلامی

به نظر می رسد طیّ بیان موقعیت انقلاب اسلامی از نظر گروه های مختلف، توقّع و انتظار آنان از این جمهوری نوپا تا حدودی دانسته شده باشد، در عین حال هر چند مختصر نیاز به توضیح دارد.

رویهمرفته می توان این انتظارات را به چند دسته تقسیم کرد: سیاسی، مالی و بهداشتی، علمی و فرهنگی، حقوقی و قانونی.

انتظارات سیاسی

با موج عظیمی که از انقلاب اسلامی در میان مسلمانان جهان به راه افتاده است بلااستثنا همه مسلمانان اعم از آنان که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند و یا اقلیتهای اسلامی سایر کشورها، از جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت صددرصد اسلامی موجود در جهان، توقع دارند

که در مسائل سیاسی همواره در کنار آنان و حامی و پناه ایشان باشد. فشارهای سیاسی را از آنان

ص:۱۱۱

برطرف و از حقوق و منافع ایشان دفاع کند، و هیچ گاه مانند دیگر دولتهای اسلامی، سَرِ مصالح و منافع آنان با دشمنان اسلام و ابرقدرتها معامله نکند.

در جهان اسلام، متأسفانه در گذشته های دور و نزدیک و در زمان حاضر، ما شاهد چنین معاملات سیاسی حاکمان مسلمان بوده و هستیم از جمله معامله سران عرب با آمریکا در مورد

حقوق فلسطینیها در فلسطین اشغال شده، و در مورد مسلمانان لبنان در برابر مارونیهای متعصّب، و در مورد بسیاری از اقلیتهای مسلمان در اقصی نقاط جهان. و از جمله روش سازشکارانه ی بسیاری

از دول اسلامی در مورد افغانستان در برابر شوروی یا مسلمانان هند در برابر هندوهای بت پرست.

از انصاف نباید گذشت، روشی را که تاکنون ایران در این بُعد سیاسی پیش گرفته کاملاً با انتظار

این قبیل ملتهای مسلمان تطابق دارد. در قتلِ عام سال گذشته مسلمانان توسط هندوها تنها جمهوری اسلامی ایران و شخص حضرت امام بود که صریحا اعتراض کردند و بسیار مؤثر افتاد. در حالی که سایر دولِ اسلامی از جمله شاه فهد «خادم الحرمین»!! و هواخواهان وی در هند، در قِبال آن حادثه ناگوارد سکوت کردند.

موضع ایران اسلامی در قبال فلسطینی ها از روز اول انقلاب حتی در سخنان امام از بیست سال قبل معلوم است که بی ریا و مخلصانه و بدون حیله های سیاسی از آن مظلومان حمایت کرده و می کنند.

همچنین، موضع ایران در قبال افغانستان بسیار روشن و صریح است. به نظر ما ایران اسلامی در اتخاذ چنین موضع سیاسی از هیچ کوششی دریغ نکرده است(۱) و بسیاری از فشارها و مضایق را هم در این راه تحمّل نموده است. مثلاً اگر چنان جدّی از مردم فلسطین حمایت نمی کرد شاید آمریکا هم، چنان آشکارا با جمهوری اسلامی در نمی افتاد. آنچه نوشته شد برای ارشاد مسؤولان نیست آنان به وظایف خود حتّی المقدور عمل کرده اند بلکه هدف از آن، اقناع کسانی است که شاید فکر می کنند ما باید به خاطر حفظ منافع خودمان، با ستمگران جهان کنار بیاییم ولو بطور موقّت، از حمایت مسلمانان در بند دست برداریم. اما چنین سازش و یا سکوتی با منطق اسلام و اُخوّت اسلامی سازگار نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنَ سَمِعَ مُسْلِما یَقُولُ یَا لَلْمُسْلِمِیْنَ فَلَمْ یَجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ». حال چه طور ممکن است ما طرفدار اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باشیم ولی به شیوه طرفداران اسلام آمریکایی رفتار کنیم؟

۱- حمایت بیدریغ ایران اسلامی از مردم مظلوم بوسنی هرزگوین در حوادث خونبار دو سال اخیر، گواه زنده ی دیگری است بر آنچه در بالا نوشته ام. من خود از رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه اللّه خامنه ای مدظله العالی شنیدم که در پاسخ برخی از دیپلماتهای کشور که در خصوص پیروزی مسلمانان بوسنی آیه ی یأس می خواندند می فرمودند: «این حرفها چیست؟ ما وظیفه داریم از آن مردم مظلوم بی پناه حمایت کنیم» و همان طور که می دانیم ایران اسلامی همه نوع حمایت را

از آنـان کرده و می کنـد. کنفرانس حمـایت از مردم بوسـنی هرزگوین در شـهریور سـال جاری ۱۳۷۳ در تهران گواه صـادقی است بر این حمایتهای همه جانبه.

این مسؤولیت سنگین، ایجاب می کند که اداره ای با بودجه ای کافی برای تشخیص گرفتاریها و فشارهای مسلمانان جهان و توقعات به حق آنان از ایران، وجود داشته باشد و کارش صرفا حلّ

مشکلات سیاسی مسلمانان باشد.

۲- توقّعات مادّی و بهداشتی

فقرِ مالی و محرومیت و نیز ابتلای به امراض و ناتوانی های جسمی که نتیجه قهری فقر است، در

بسیاری از کشورهای اسلامی بیداد می کند، همان طور که در کشور خود ما هم کم نیست، البته

جمهوری اسلامی آن قدر امکانات ندارد که نیاز همه نیازمندان مسلمان را برآورد، شاید چنین توقعی هم از آن نباشد، امّا آیا یک دولت صددرصد اسلامی می تواند نسبت به این مسأله بی تفاوت باشد؟

آیا با برنامه ریزی صحیح و با مسؤولیت افرادی دلسوز در درازمدت، نمی توان تا حدودی به این

فرزندان اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله از هر ملت و مذهب که باشد کمک کرد؟ چرا، می توان با ایجاد کار و تعلیم صنعت و کمک رایگان به بهداشت آنان تدریجا گامهای بلندی برداشت.

عمده آن است که دولت اسلامی باید خود را کفیل مسلمانان به شمار آورد و برای این کار حسابی

باز کند. مرزبندیهای جغرافیایی در اسلام، نمی تواند این مسؤولیت را از گردن زمامداران مسلمان بردارد. اسلام مرز نمی شناسد، فرضا مرزهای سیاسی در جهان اسلام، به عنوان حکم ثانوی و از باب رعایت مصلحت، به رسمیّت شناخته شود امّا به هیچ وجه وظایف مسؤولان را نسبت به مردم مسلمان شرق و غرب جهان از بین نمی برد. سخنانی از قبیل: «ما خودمان هزار و یک درد بی درمان

داریم» و یا «چراغی که در خانه روا است در مسجد روا نیست»، سخن یک مسلمان راستین نیست

چه برسد به یک دولت اسلامی، به خاطر بیاوریم که علی علیه السلام در دوران خلافت خود می فرمود: «أَأَقْنَعُ مِن نفسی بِأَنْ يُقالَ: هـذَا أَمِيرُالمُؤمِنِينَ وَ لا أُشارِكْهُمْ فِي مَكارِهِ الدَّهْرِ، أَو أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ العَيْشِ؟(۱)» رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره مسؤولیت مشترک مسلمانان فرمود: «يَسْعى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلى مَنْ سواهُمْ». کسب اطلاع از حال مسلمانان خود نیاز به تشکیلات دارد، و از وظایف مهم دولت اسلامی است در سطحی وسیع، تا بتواند به فراخور حال خود آن نیازها را برآورد. مسلّما تاکنون دولت اسلامی ما در این راه، گامهایی برداشته است و با همه گرفتاریهایش طرحهایی برای آینده دارد که ا نشاءاللّه توفیق حاصل خواهد کرد.

۱- نهج البلاغه نامه ۴۵.

۳- انتظارات علمی و فرهنگی

در کنار فقر مالی و شاید بیش از آن، فقر فرهنگی و علمی بخصوص در زمینه معارف اسلامی در

سراسر جهان اسلام غوغا می کند، خوب است لااقل بنا به آیه «قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ» به خاطر وقوف بر وضعیت هواخواهان اسلام، طول و عرض بلاد اسلامی را سیر کنند تا به عمق فاجعه پی برند. اینک مسلمانان تا کنون هر چه انتظار کشیده اند کسی به دادشان نرسیده است، حالا تمام امیدها به ایران است که به این انتظار پاسخ گوید، کتاب، مجله، روزنامه، فیلم، اسلاید، مبلّغ و استاد و معلّم برایشان بفرستد و آنان را از این فقر نجات دهد. این خود سازمانی اقلاً پنجاه برابر سازمان تبلیغات اسلامی کنونی و هزاران انسان عالم و زباندان و با اخلاص لازم دارد. از تانزانیا خبر می رسد که مسلمانان، حتی دسترسی به قرآن ندارند و یک جلد قرآن را باید با بهای کلان بخرند. در چین، شوروی، استرالیا وضع از این بهتر نیست. مسلمانان آفریقایی پی درپی از ایران معلّم قرآن طلب می کنند، آنان مدرسه برای سوادآموزی بچه های خود ندارند چه برسد به قرآن و علوم اسلامی. بسیاری از نقاط، نیاز به یک حوزه علمیه دارند تا طبق نیاز خود طَلَبه پرورش دهند. در گذشته صدها مسلمان دل سوخته و عالمان دین، در پی این امر داد زدند و سرانجام این آرزو را با خود به گور بردند. نکند در نظام جمهوری اسلامی، این قبیل فریادها و توقعات که قهرا صد برابر شده است و جز در موارد کم و ناکافی که انجام شده است، باز هم ناکام بماند و همچنان با حسرت راهی گور گردد.

مسلمانان انتظار دارند جمهوری اسلامی ایران در همه دانشهای بشری به سرعت تا حد خودکفایی پیش رود و دیگر مسلمانان را هم خودکفا کند. تا کی باید سلطه فرهنگی، علمی و صنعتی غرب و شرق را مسلمانان تحمّل کنند؟ با این وابستگی بی حدّ و حصر هرگز نمی توان دعوی

استقلال کرد. خوب است چشم باز کنیم و به اطراف خود نگاه کنیم دولتهای غیر اسلامی هر کدام دارند گلیم خود را از آب بیرون می کشند تنها این مسلمانان هستند که حرکت معکوس دارند،

دولتهای دست نشانده ی آنان هم مأمور ادامه این عقب ماندگی و ازدیاد این وابستگی هستند، تنها ایران است که عزت اسلام و مسلمین را می خواهد و این جز با استقلال علمی و صنعتی ممکن نیست.

۴- توقّعات حقوقی و قانونی

شاید این عنوان به خودی خود گویا نباشد مراد آن است که در سراسر جهان اسلام پیشوایان مذهبی و سیاسی چشم براه اند که از ایران اسلامی در زمینه حقوق سیاسی و اقتصادی و قانونی منطبق با موازین اسلامی چه مطلب تازه ای عاید آنان می شود. ایران این همه مشکلات اقتصادی و

حقوقی و سیاسی رادر مقایسه با راه و رسم غربی یا شرقی و با قوانین و نظامهای جهانی چگونه

حل وفصل می کند(۱)؟

آیا شعار «نه شرقی نه غربی» را در بُعد سیاست، اقتصاد، قانون چه طور پیاده می کند؟ به خاطر

دارم در حدود پانزده سال پیش از این، مدتی در کشور مصر سرگرم مطالعات علمی بودم و به

دانشگاهها سر می زدم از جمله در دانشگاه بزرگ «عین الشمس» قاهره روزی با رئیس دانشکده

حقوق تماس گرفتم به مجرّد نشستن گفت من دارم رسیدگی می کنم که چطور می شود احکام فقهی

را به صورت قانون درآورد (این کار را «تقنین الشریعه الاسلامیه» می نامند و این اصطلاح در سالهای اخیر در کشورهای عربی رواج دارد) آن گاه ادامه داد آیا شما هم در ایران چنین کاری کرده اید؟ اتفاقا همان اوقات از یکی از استادان فقه در دانشکده حقوق دانشگاه تهران شنیده بودم که می گفت با بیرون رفتن ما چند نفر از استادان قدیمی، حقوق اسلامی هم از دانشگاه بیرون می رود و جای آن را حقوق اروپایی می گیرد. من مدتی به فکر فرو رفتم که چه جواب او را بدهم و چقدر تفاوت است میان آن جا و این جا؟

اکنون به خواست خدا نه تنها شریعت و احکام اسلام در ایران بصورت قانون در آمد که در نظام جمهوری اسلامی پیاده هم شده و یا در شرف آن است. آن قبیل استادان که مسلّما منحصر به مصر نیستند، می خواهند بدانند ما چه طور اسلام را با نیازهای عصر حاضر تطبیق داده ایم؟ بانکداری را با همه مسائلش چه طور طبق احکام اسلام حل نموده ایم؟ مسأله زمین و کشاورزی را که شرق و غرب هنوز در پیچ و خم آن هستند ما چگونه حلّ آن را از اسلام استنباط و در عمل پیاده کرده ایم.

خلاصه، استقرار نظام صددرصد اسلامی با هزاران مشکل قانونی روبرو است که متفکران اسلامی را در این صدساله اخیر به خود مشغول کرده است و هنوز هم راه حلّ جامع و مطمئنی ارائه نداده اند. مایلند بدانند ما چه طور یک روزه این ره صدساله راطی کرده ایم؟

این است توقعات حقوقی و قانونی که مسلمانان از ما دارند تا راه گشای آنان در برقراری نظام

اسلامی بوده باشد.

۵- چشم داشت شیعیان

نیازها و کمبودهای شیعیان جهان در ابعاد گوناگون آنقدر زیاد است که نیاز به یک کتاب دارد و

نمونه ای از آن را در مقاله «وضع شیعیان هند» در شماره ۱۵ مجله مشکوه لابد خوانده اید. اگر قرار

باشد آنچه در باره اقلیتهای شیعه در کشورهای اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا، آفریقا و شبه قاره هند

۱- سه سال پیش از این سفری به سودان کردم، در اثنای توقف در خرطوم، با شورای قضائی سودان تماس حاصل شد آنان می گفتند: ما به تجربیات و معلومات شما در قضا و احکام جنائی اسلام نیاز داریم و بدون هیچ تعصبی آنها را همراه احکام دیگر مذاهب اسلامی بکار می بندیم. در مراجعت به ایران با آقای آیه اللّه یزدی این تقاضا را در میان گذاشتم و قرار شد در این خصوص کتاب برای آنان بفرستند.

می دانیم بازگو کنیم «مثنوی هفتاد من کاغذ می شود» پس بهتر آن است که آن را به فرصتی دیگر موکول نمائیم(۱).

اصولاً انقلاب اسلامی ایران متعلق به شیعیان است شیعیان هم ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و علمای شیعه کفیل این ایتام اند که اکنون به فضل الهی در مسند قدرت نشسته اند طبیعی است که شیعیان جهان چشم براه ایران باشند تا به این انتظار و التماس پاسخ گوید، به امید آن روز.

ص:۱۱۶

۱- در این خصوص در مقاله ای راجع به «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» و «مجمع جهانی اهل بیت» را مفصلاً بحث کرده ام. این مقاله در شماره مشکوه چاپ گردیده و انشاءاللّه در زمره مقالات وحدت اسلامی چاپ خواهد شد.

۹. تعهّد به «منشور برادری»

چنـدی قبـل، نـامه امـام خمینی در تجزیه و تحلیـل جریانها و موضـعگیریهای سیاسـی موجود در کشور، بسـیاری از مسائل مهم مملکتی و ریشه اختلاـف نظرهـا را روشن کرد، و بحق نـام «منشور برداری» بخود گرفت که به لحاظ اهمیّت فراوان، و اشـتمال آن بر مسائل حیاتی و ضروری

امروز کشور، روانیست از آن با سکوت بگذریم.

این منشور، تاکنون مورد تفسیر و تجزیه و تحلیل و تقدیر فراوان مسؤولان محترم نظام جمهوری

اسلامی و ارباب جراید قرار گرفته و همه با زبان توقیر و اعجاب، فرازها و نکات برجسته آن را مورد بحث قرار داده اند.

هر چند، در این منشور، به مسائل بسیاری تصریح یا اشاره شده است، ولی مسأله اصلی و محور

سخن، همـان است که مورد سؤال قرار گرفته بود و آن، وجود اختلاف نظرها و جریانها از یک طرف، و حمایت حضـرت امام از همه آنها از طرف دیگر، نقطه ابهام و جای سؤالی که ذهن بسـیاری از مردم انقلابی و متعهـد را به خود مشغول کرده است. مـا نیز برآنیم که در بـاره همین ا مر مهمّ و سؤال برانگیز، بحث کنیم؛ امـا پیش از آغـاز بحث، لاـزم است اول مطالب منشور را دسته بندی و خلاصه کنیم که ما آن را در سه بخش زیر تلخیص کرده ایم:

بخش اول منشأ اختلاف: ۱- امام، منشأ بسـیاری از اختلافات موجود را به اختلاف نظر فقهی برگردانیـده، اختلاف نظر فقها در مسائل مورد نیاز نظام جمهوری اسـلامی را : از مالکیّت و اقسام و حـدود آن گرفته تا مسائل مربوط به پول و بانکداری، محیط زیست، معادن، حقوق بین الملل، پیونـد اعضاء، نقش زنان در جامعه اسـلامی و غیر اسـلامی، حـدود آزادی فردی و اجتماعی، نحوه برخورد با التقاط و کفر و شرک، کیفیت انجام فرایض در سفرهای هوایی و فضایی، و بالاخره حاکمیت ولایت

فقیه، برشمرده است.

ص:۱۱۷

۲- صریحا اعلام داشته باب اجتهاد در این قبیل مسائل همواره باید باز باشد، طبیعت انقلاب هم اقتضا می کند که نظرات مختلف در این زمینه ها آزادانه عرضه شود.

۳- امام اضافه فرموده است که اجتهاد موجود و جاری در حوزه ها کافی نیست، بلکه علاوه برآن،

صاحبنظران در این رشته از مسائل، باید از بینش سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند، و تنها چنین مجتهدین صاحبنظری می توانند در این قبیل مسائل، تصمیم بگیرند. و بالاخره به این نتیجه می رسد که خیلی از اختلافات موجود ناشی از اختلاف نظر فقهی است.

۴- این اختلافات قبلاً هم وجود داشتند ولی بخاطر عدم احساس نیاز به آنها در حکومتهای طاغوتی و غیر اسلامی، به میان جامعه و بازار کشانده نشده، مردم عادی از آن اختلافات، با خبر نمی شده اند، و در چهار دیواری مدارس حوزوی و در بطن کتب فقهی محصور و مدفون بوده است.

و اینک پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، این بخشهای فراموش شده فقهی، قدم به میدان

اجتماع و حکومت و قانون، گذارده، مناظرات و مباحثات مدرسه به بازار اقتصاد و سیاست راه یافته است، اسراری که سالها فقط معتکفان مدرسه سرگرم آن بودند و کسی از آن خبر نداشت اینک

داستانی است که بر سر هر کوچه و برزنی ورد زبانها است، و این خود یکی از برکات انقلاب

اسلامی است.

۵- از این بحثها چاره ای نیست و اختلاف هم باید باشد و خواهد بود ولی سرانجام در مقام اجرا

و عمل، باید به وحدت برسد. و از میان نظرهای مختلف و گرایشهای فقهی گوناگون، تنها آن نظری که موافق با مصلحت نظام است و علاوه بر اتقان استدلال فقهی، توأم با بینش اجتماعی و سیاسی عمیق و پخته می باشد همین نظر باید پیاده و اجرا گردد، و بر طبق آن عمل شود.

بخش دوم: موضعگیری و اختلاف نظر چه فقهی و چه سیاسی و اجتماعی مشروط به چند شرط است: اول، پافشاری و موضعگیری در یک مسأله تا هنگامی رواست که تهدیدی متوجه کلّ

نظام و انقلاب و اسلام، نباشد و مورد بهره برداری دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، قرار نگیرد، و گرنه ادامه اختلاف و میدان داری در بحث جایز نیست.

دوم، همه جناحهای طرف بحث، به اصول اسلام و انقلاب از جمله سیاست (نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی) متعهّد و ملتزم باشند، و در کشاکش بحثها و در عین حرارت دفاع از نظر خود، ذره ای از آن اصول، عدول نکنند و گرنه باز هم ادامه

اختلاف جایز نیست.

سوم، هیـچ یـک از افراد در جناحهـای درگیر، گرفتار هوای نفس و خودخواهی و حُبّ جاه و مال و مقام و پست نباشـد. و این مرضی است که هیچ کس مصون از آن نیست، و همه مقامات و مسؤولان،

اعمّ از روحانی و غیر روحانی، ریاست جمهور و نخست وزیر و دیگران، دانشجو و بازاری، زن و مرد همه در معرض ابتلای به این مرض هستند. و دوای آن تنها ریاضت و جهاد با نفس امّاره و ا ستعانت از خداوند است تا انسان را از شرّ آن نجات دهد.

ص:۱۱۸

پس اگر اختلافها، هر چند ظاهرا بصورت اختلاف نظر فقهی و سیاسی و اجتماعی خودنمایی کند، اما در باطن ناشی از خودخواهی باشد، یا در آغاز امر، صرفا علمی باشد امّا تدریجا ناخودآگاه به داعیه هوای نفس و حمایت از منافع شخصی و گروهی، آلوده شود، باز هم ادامه چنین اختلافی جایز نیست. بنابر این همواره باید مسؤولان و صاحبنظران نظام جمهوری اسلامی، مراقب نفس خود

باشند که مبادا در موضعگیری و جبهه بندی، یا ا تخاذ نظرِ فقهی و سیاسی آنان، خدای نکرده هوای نفس رخنه کند و بدانند که:

این نفسِ بداندیش به فرمان شدنی نیست

وین کافر بدکیش، مسلمان شدنی نیست

چهارم، هیچ کس نباید خود را مطلق و مبرّا از عیب و دور از انتقاد بداند و به همین جهت در مسائل حیاتی کشور، و بطور کلی در همه مسائل نظری، اعم از فقهی و سیاسی و اجتماعی و

اقتصادی و جز اینها همواره باید باب اجتهاد و بحث و انتقاد، باز باشد تا به نتیجه مفید برسد، مطلق گرایی در این قبیل مسائل با طبیعت علم و تحقیق و حق جویی سازگار نیست. و قهرا باید در بحثها تنها روح انصاف و حق طلبی، حاکم باشد، نه حفظ شخصیت و دفاع از موضع، کما این که

تبادل نظر و مشورت و برخورد افکار، قهرا رقابتها را از آلودگی و انحراف و تفریط پاک، و جوّ بحث را سالم می سازد.

پس انتقاد سازنده باید باشد، امّا انتقاد سالم، به معنی ایجاد اختلاف و دامن زدن به آن، و مبارزه و جنگ با طرف مخالف نیست و هیچ گاه نباید ا نتقاد به این منظور باشد و یا از طرف مخالف، به این معنی تلقی شود.

پنجم؛ در موضعگیری و اختلاف نظرها، هیچکس نباید در صدد تخریب و حذف دیگران برآید، و خط خود را بر خط انقلاب، و مصلحت خویش را بر مصلحت انقلاب ترجیح دهد که در این صورت، پیش از این که به رقیب و رقبا ضربه بزنند، به اسلام و انقلاب لطمه زده است. پس اگر در بین طرفهای درگیر، احساس شود کسی یا کسانی از یک طرف یا از همه طرف، درصدد کوبیدن طرف مخالف و حذف وی از صفحه سیاست، و بیرون راندن وی از میدان قدرت است، این امر، خودبخود، حاکی از خروج آنان از خط انقلاب است، دیگر این اختلاف نظر را نمی توان ناشی از عشق به اصول انقلاب و اسلام، و مصلحت نظام دانست، بلکه حتما ناشی از هوای نفس و خودخواهی و زیر پاگذاردن اصول انقلاب و اسلام است. مگر این که مدّعی شوند که اختلاف مبنائی و اصولی است و هر یک دیگری را از خط خارج بداند و بگوید: به همین خاطر با وی مخالف است.

این مسأله را بعدا باید دنبال کنیم که آیا شاخصی برای شناخت خط گرایی از انتقاد سازنده وجود دارد یا خیر؟

ششم، اختلاف نظر در پاره ای از مسائل به این معنی نیست که طرفداران یک نظر، همه تابع یک جریان باشند و برای خود

تشکیلات جدید به وجود آورند، کما این که مخالفت با یک جریان هم به

ص:۱۱۹

معنی ایجاد اختلاف نمی باشد. به این معنی که اختلاف نظرها نباید حتما به دسته بندی و خط بازی و جریانهای مختلف و متعدد بینجامد، و موضعگیری در یک مسأله نظری به موضعگیری در یک جریان کلّی در کلّ مسائل مملکتی تبدیل شود، و پیروان و طرفداران یک جریان، بجای حمایت

مستدَلّ و بی شائبه از نظر خود در مسأله و یا مسائل مورد اختلاف، همه از یک جریان حمایت کنند و اگر نشانه های چنین موضعگیری، در سخن و عمل و تبلیغات و انتشارات آنان به چشم بخورد،

می تواند شاهد بر انحراف از خط اصلی انقلاب باشد و این هم نکته مهمی است که بعدا باید روی آن بحث کنیم.

بخش سوم: حضرت امام، در بخشی از نامه خود راجع به جناحهای موجود در سطح بالای نظام جمهوری اسلامی و ایجاد برادری بین آنان سخنانی گفته اند که در چند امر خلاصه می شود:

۱- اختلافات موجود عمدةً ناشی از اختلاف عقیده در اصول نیست، همه در اصول کلی مشترک اند و نسبت به اسلام و قرآن و ا نقلاب وفادار، و به استقلال کشور علاقه مند، و از سلطه سودجویان و ضدّ انقلاب داخلی و ا ستعمار خارجی بیزار، و به شرافت و صلاحیت همه مردم از کارمند و بازاری و کشاورز و اداری، و به نظم و انضباط ادارات و دستگاههای دولتی و به رُشد اقتصادی و فرهنگی، و عدالت اجتماعی در کشور، و به قدرت جهانی اسلام عشق می ورزند.

۲- این اختلافات عمدةً سیاسی و بر اساس تشخیص مصلحت است؛ به این معنی که نظرها در تشخیص مصلحت، وحدت ندارد و با هم وفق نمی دهد، و راه رسیدن به وحدت نظر همان تبادل نظر و شنیدن و دل دادن به نظرات مخالف با نهایت انصاف و بی طرفی و با اجتناب از هوای نفس و خط گرایی است.

۳- تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورتها و نزدیک ساختن موضعها، خدمت به انقلاب و به یکدیگر است و باید همه جناحها در این راه تلاش کنند.

۴- از واسطه ها که کارشان ایجاد بدبینی و فتنه انگیزی است باید پرهیز کنند.

۵- آنان، آن قدر دشمنان مشترک دارند که باید تمام توان خود را مصروف دفع آن دشمنان کنند نه این که در برابر هم بایستند.

۶- اگر کسی از اصول تخطّی کرد باید همه در برابر وی بایستند.

۷- کشور در مرحله سازندگی به تفکّر سالم، و وحدت نظر و برادری نیاز دارد. و خداوند به همه کسانی که دلشان برای احیای اسلام ناب محمدی و نابودی اسلام امریکایی می طپد توفیق عنایت

فرماید و آنها را حفظ کند.

اینک لازم می بینم راجع به چند عنوان از عناوین این منشور بحث کنیم تا عمل به آن آسانتر شود و دیدگاهها به هم نزدیکتر و روح اخوّت و مودّت میان برادران انقلابی نیرومندتر گردد.

ص:۱۲۰

راه حل اختلافات فقهی و سیاسی

امام، در آغاز، بخش عمده اختلاف نظرهای موجود را فقهی و بعدا بخشی از آنها را سیاسی و غیر اصولی دانست، اختلاف نظر فقهی طبعا ناشی از استنباطهای گوناگون از ادله فقهی است؛ اما بسیاری از آنها هم مسبّب از آن است که همه صاحبنظران، واجد شرایط لازم نیستند زیرا گفتیم،

علاوه بر تخصّص فقهی در مسائل مورد ابتلای نظام، بینش اجتماعی و سیاسی و تخصّص علمی هم در آن مسائل، لازم است، حال چه در این صورت، و چه در فرضی که همه واجد همه شرایط باشند،

اگر باز هم اختلاف نظر باقی بماند چاره چیست؟ همان طور که بارها دیدیم میان مجلس شورای

اسلامی و شورای نگهبان، اختلاف نظر باقی می ماند و کار قانون گزاری به بن بست می رسید!!

امام، تأکید فرمود حتما باید نظرها در مقام عمل، به وحدت برسد، و میزان در انتخاب یک نظر واحد آن است که با مصلحت نظام جمهوری اسلامی موافق باشد. پس مآلاً آنچه حاکم بر اختلافات

فقهی و سیاسی است همان تشخیص مصلحت است که قهرا این تشخیص، کار فقها و یا کارشناسان،

هر یک جدای از دیگری نیست. کما اینکه کار مُجریان مملکت هم به تنهایی نمی باشد زیرا ممکن است آنان چیزی را مصلحت بدانند که بر خلاف اصول مسلّم فقهی باشد، هر چند در موارد اضطراری به عنوان ثانوی می توان طبق مصالح نظام از عناوین اوّلی دست برداشت، اما همین امر هم بسته به نظر فقها و دایر مدار ولایت فقیه است.

پس چاره چیست؟ امام، چاره را در آن دانست که شورایی به نام «مجمع تشخیص مصلحت» مرکب از فقهای شورای نگهبان، ریاست جمهور، ریاست مجلس، نخست وزیر، رئیس دیوان عالی کشور و نماینده امام تشکیل شود و در صورت ضرورت، وزیران و مسؤولان مربوط هم در آن شورا

شرکت نمایند، تصمیمات این شورا قطعی خواهد بود و دیگر کسی را نرسد که بر خلاف آن عمل کند(۱)

جریان سالم و ناسالم

امام، در نامه خود به وجود دو جریان در کشور و تعهّد و وفاداری آنها به اصول، اعتراف می فرماید و موارد و وجوه اشتراک آن دو را بر می شمارد:

– هر دو به اسلام و انقلاب وفادارند.

– هر دو به استقلال کشور عشق می ورزند.

- هر دو خواستار سلامت و شرافت همه طبقات و نظم ادارات هستند.

۱- این مجمع، هنگام تجدید نظر در قانون اساسی به فرمان امام، در قانون اساسی مطرح شد که البته با حذف عنوان نخست وزیری از قانون اساسی عنوان «نخست وزیر» از اعضای مجمع برداشته شد.

– هر دو به رشد فرهنگی و اقتصادی علاقه مندند.

– در نهاد هر دو جریان اعتقاد و عشق به خدا و خدمت به خلق نهفته است.

اختلاف بر سر آن است که هر کدام عقیده دارد راه او زودتر به هدف می رسد. امّا امام، بعدا در ادامه بیان مشترکات دو جریان وظایف مشترک آنان را نیز گوشزد می کند:

– هر دو باید با تلاش پی گیر، به سیاست «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» پایبند باشند.

– هر دو از مطلق پنداری خود اجتناب نمایند.

– هر دو به انتقاد سالم گوش دهند و از انتقاد سالم هم دریغ نورزند.

– هر دو به تبادل نظر با هم بپردازند.

– هر دو از واسطه ها و دلّالان فتنه انگیز پرهیز کنند

– هر دو از کوشش برای حذف دیگری شدیدا اجتناب نمایند.

– هر دو خشم انقلابی خود را متوجه جهان سرمایه داری و کمونیستی بکنند.

– هر دو از دشمنان مشترک خود بر حذر باشند و بهانه بدست آنان ندهند.

– هر دو از شرّ هوای نفس حذر کنند.

– هر دو متوجه باشند که اختلاف در چند مسأله الزاما به معنی آن نیست که تابع یک جریان باشند. پس امام، اصل دو جریان را پذیرفته و بر آن صحّه گذارده اما شرایط مثبت و منفی و خطرهای جریان گرایی را هم گوشزد، و به نشانه ها و علائم جریان سالم و ناسالم اشاره فرموده که هر کس و هر جریان، آنها را رعایت کند سالم، و آنکه رعایت نکند ناسالم خواهد بود.

اکنون که چهارچوب جریان سالم و ناسالم، از سخن خود امام بدست آمد برویم بر سر مطلب:

عرض می کنم: این که چند جریان، یا به تعبیر دیگر چند حزب در اصول با هم مشترک باشند و هیچ کدام دیگری را به انحراف از خط انقلاب و مخالفت با اصول، متهم نکنند، و به قول امام،

اختلاف و موضعگیری صرفا سیاسی باشد نه عقیدتی و بنیادی، پس اختلاف بر سر چیست و تعدد

جریانها چه معنی دارد و از کجا ناشی شده است؟ آیا اصولاً چنین جریانهایی قابل توجیه است؟

لابـد اگر اختلاف قابل توجیه باشـد به این معنی است که دو جریان، در عین اشتراک در اصول، در پاره ای از مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دیدگاههای متفاوت دارند:

مثلاًـ یکی معتقـد به سیاست اقتصادی درهای بسـته و دولتی کردن تجارت خارجی و تحدیـد مالکیت است و علاوه بر صـنایع بزرگ که به نصّ قانون اساسی در دست دولت است؛ دولت در سایر

کارها و صنایع خصوصی هم دخالت نماید به گونه ای که درهای اقتصادی بروی مردم بسته باشد،

دیگری به عکس، معتقـد است بجز محـدودیتهای قـانونی، بایـد درهـا را بروی مردم باز نگه داشت تا نشاط و جنبش در کارها وامید در دلها پیدا شود.

یکی معتقد است مملکت دارد به طرف سرمایه داری و یا کمونیستی می رود دیگری منکر

آن است.

یکی معتقد است در مبارزه با منکرات نباید خشونت بخرج داد، دیگری طرفدار قاطعیّت و سرسختی است.

یکی طرفدار نظارت و مراقبت روحانیت در نهادهای کشور است، دیگری می گوید لازم نیست.

یکی می گوید کار قانون گزاری باید بیشتر بر عهده عالمان دین باشد، دیگری می گوید باید بدست متخصّصین در رشته های مختلف مورد نیاز مملکت باشد.

یکی کنترل اخلاقی و عقیدتی دانشگاهها را وظیفه روحانیت می داند، دیگری می گوید دانشگاه محیطی آزاد است و کنترل عقیدتی لازم ندارد.

یکی می گوید: وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات، باید در خارج کشور جهت نشر اسلام انقلابی معرفی اصول انقلاب، سرمایه گزاری کند، دیگری می گوید: ما چنین وظیفه ای نداریم «چراغی که در خانه رواست در مسجد حرام است».

یکی طرفدار مماشات و تفاهم با دولتهای اسلامی غیر انقلابی و دولتهای غیر اسلامی است، دیگری این روش سیاسی را با روح انقلابی مباین، و آن را یک نوع محافظه کاری می داند و به تعبیر دیگر، یکی، می گوید ما باید به جهان، خشم انقلابی نشان دهیم؛ دیگری می گوید: قیافه خنده وتبسّم.

یکی، طرفدار آزادی نسل جوان و دانشجویان در اظهار نظر و فعالیتهای سیاسی است، دیگری آن را خطرناک می پندارد.

یکی، بر تقسیم زمینهای کشاورزی تأکید دارد، دیگری آن را مانع رُشد کشاورزی می داند.

یکی، با دخالت بخش خصوصی در آموزش و پرورش و تأسیس دانشگاه موافق است، دیگری موافق نیست.

باری، اگر بخواهیم گرایشهای مختلف موجود یا محتمل الوجود را بشماریم که کم و بیش در جریانهای فعلی هم به چشم می خورند، فراوان است و قابل انکار نیست و نمی توان همه آنها را غیر مشروع و خارج از اصول انقلاب دانست، اما می توان چند حاشیه بر آن زد و چند نکته بر آن افزود:

۱- اولین سؤالی که به ذهن می رسد آن است که چطور کلیه افرادِ تابعِ یک جریان، در این قبیل مسائل هم رأی و هم عقیده هستند؟ یعنی اگر مسائل مورد اختلاف نظر را پنجاه مسأله فرض کنیم، همه افراد یک جریان، در این پنجاه مسأله رأی مثبت، و همه افراد جریان دیگر رأی منفی می دهند، با این که مسائل با هم چندان ربطی ندارند، و الزاما رأی مثبت در یک مسأله همواره ملازم با رأی مثبت در مسأله دیگر نیست، و قاعدةً اگر دسته بندی خاصی وجود نداشته باشد، وافرادِ آزاد از قید و بند خط و جریان خاص، بخواهند. در مسائل اظهار نظر کنند، حتما افرادِ یک جریان نیز گاهی با هم اختلاف خواهند داشت، و چه بسا چند تن از طرفداران دو جریان، در برخی مسائل هم عقیده شوند. این امر بسیار طبیعی است.

پس اگر مشاهده شود کلیه افراد دو جریان، در تمام مسائل، روبروی هم قرار بگیرند، این خود دلیل است که اختلافِ آنان، طبیعی و ناشی از تشخیص مصلحت و دور از دواعی و اغراض دیگر

نمی باشد، بلکه نظرها قالبی وناشی از یک جریان و تابع آن است و این است معنی «جریانگرایی» که ما آن را عنوان کردیم، و یا جریان ناسالم.

۲- این قبیل اختلافات، اگر صرفا ناشی از تشخیص مصلحت کلّی نظام باشد وتوأم با عامل و داعی دیگری نباشد، تا حدود زیادی قابل حلّ است؛ با برگزاری سمینارها و کنفرانسها و تشکیل میز گرد و با بحثهای منطقی در جراید و رادیو تلویزیون، و یا در مجلس شورای اسلامی، مسلما نظرها به هم نزدیک، و یا لااقل از برخورد تند و خشن با هم جلوگیری می شود.

هر کدام با استدلال، مزیّت نظر خود، و نقص نظر دیگران را توضیح می دهد: مثلاًـ واقعیت عینی سیاست اقتصاد آزاد و یا محدود را بیان می کند، و دقیقا می گوید: که ما در این چند سال پس از انقلاب، از کدام یک از این دو روش بیشتر زیان یا سود برده ایم. پس همان را باید برگزینیم. حال، ار واقعا طرفین دلشان برای انقلاب می طپد و تحت تأثیر عوامل دیگر نیستند حتما از روی انصاف و واقع بینی به سخنان یکدیگر گوش می دهند و به مصداق «وَ بَشِّر عبادِی الَّذیْنَ یَسْتَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ...» نظر اَحسن را می پذیرند.

پس، اگر مشاهده شود کسانی و جریانهایی بجای این روش قرآنی و معقول، حتی بدون اطلاع کامل از نقطه نظر مقابل، به نزاع و حمایت از خط خود، آن هم در همه مسائل پراکنده و غیر منسجم، می پردازند؛ این خود دلیل «جریانگرایی» و ناسالم بودن جریان است.

۳- یکی از نشانه های جریان ناسالم، تکیه بر اشخاص و شخصیتها و دفاع از همه اقوال و اعمال آنان است، چنین کسی درست بر خلاف فرموده علی علیه السلام «اُنْظُرْ إِلَی مَا قالَ وَ لاَ تَنْظُرْ إِلَی مَنْ قَالَ»

رفتار می کند برای «جریانگرایی»، سخن و مطلب مطرح نیست، بلکه اشخاص مطرحند، زیرا جریان،

بر اساس منافع فرد و گروه و بر روابط، مبتنی است و نه بر اساس مصالح نظام و ضوابط، در حالی که همه افراد در معرض خطا و اشتباه و قابل انتقادند، پس چه طور هر چه را اشخاص وابسته به یک جریان بگویند و عمل کنند مورد قبول و غیر قابل نقد و نقض، و مورد حمایت طرفداران آن جریان می باشد؟ این خود دلیل جریانگرایی است.

۴- یکی از نشانه های جریانگرایی کیفیّت انتقاد از نظر مخالف است که بعدا به شرح ابعاد گوناگون آن می پردازیم.

۵- یکی دیگر از نشانه های جریانگرایی، تأکید بر حفظ پست ومقام، و اصرار بر حذف طرف مخالف است که از آن نیز بحث خواهیم کرد.

۶- نشانه دیگر آنکه یک جریان، وجود خودش را باعث شکاف در جامعه نمی داند، امّا به مجرد تشکیل جریان دیگر، آن را انشعاب و مخالف نظام می داند.

۷- اگر جریان، بمعنی حزب باشد خود جای بحث دارد، و ما انشاءاللّه در یکی از سرمقاله های آینده راجع به «حزب از نظر قرآن و اسلام» و این که اصولاً در محیط اسلامی، تعدّد احزاب، و دسته بندیهای مختلف، روا است یا ناروا و اگر هست، پس حدود و شرائط آن چیست؟ به تفصیل

سخن خواهیم گفت.

انتقاد سالم و ناسالم

امام، اصل انتقاد سالم و سازنده را پذیرفته است که باید باشد، همه عقلا و سیاستمداران جهان هم آن را پذیرفته اند، در روایات آمده دوست انسان کسی است که عیب او را بگوید(۱)، انتقاد خود، از فروع و راههای عملی شورا است، و می دانیم که شورا در اسلام و در قانون اساسی ما نیز یک اصل است، و تا انتقاد نباشد شورا به معنی واقعی محقق نمی شود، در این مطلب بحثی نیست. اما این را هم باید بپذیریم که همه انتقادها سالم و یا سازنده نیست.

انتقاد سالم از دل پاک و قلب سلیم، و انتقاد ناسالم از دل بیمار و مریض (فِي قُلوبِهِمْ مَرَضٌ) سر می زند.

انتقاد سالم و سازنده آن است که به انگیزه تشخیص مصلحت جامعه و به داعی خیرخواهی و رفع اشتباهِ طرف، و در راستای «النَّصِیحهُ لِأَئِمّهِ الْمُسْلِمینَ» صورت گیرد. اما انتقاد ناسالم، چیز دیگری است و هدفهای دیگری را دنبال می کند. حال، ما انتقاد سالم و ناسالم را از کجا باید تشخیص دهیم؟ آیا راهی برای آن هست یا خیر؟ آیا از نحوه انتقاد، و لحن سخن انتقادکننده، و تناقضها و تضادهای موجود در آن، می توان سالم و ناسالم را تشخیص داد؟ بلی می توان و اینک توضیح:

۱- تبعیض در انتقاد: دو تن و یا دو جریان هر دو کار خلاف کرده اند: مثلاً در انتخابات، از اصول قانونی و اخلاقی تخطّی، و تبلیغات ناروا علیه رقیب خود کرده اند، که قاعدهً انتقادکننده اگر واقعا سلامت انتخابات، و مصلحت نظام را در نظر داشته باشد باید از هر دو انتقاد کند نه از یکی. حال، اگر بجای این کار، فقط انگشت روی کارهای ناروای طرف مخالف بگذارد، و از جریان مربوط

به خودش دم نزند، این دلیل است که او در انتقاد خود مخلص و بی نظر نمی باشد و تنها «یکطرف

دیوار را کاه گل می کند» و بجای این که اول، عیب خود را ببیند بعد عیب دیگران را، و یا «یک سوزن به خود بزند یک جوالدوز به دیگری»، همه جوالدوزها، و اگر نه، همه تیرها و شمشیرها را به دیگری حواله می دهد و بر جان و فرق وی فرود می آورد. از این قبیل تبعیضها در انتقادات روزنامه ها و سخنرانیهای سیاسی، کم نیست، و انسان نمی داند چطور باید آنها را توجیه کند؟

۲- انتقاد بدون تقدیر: از قدیم گفته اند: «عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو» اگر انتقاد صرفا

١- قال الصادق عليه السلام: أَحَبُّ إخواني إِلَيَّ مَنْ أهدَى إِلَيَّ عيوبي، تحف العقول ص ٢٧٠ .

به منظور رفع نقصها و خطاها است، پس خوبیهای طرف هم باید به نظر آید و مورد تقدیر و سپاس قرار گیرد. حال، اگر کسی تنها به ذکر عیب دیگران اکتفا کند و از خوبیهای آنان دم نزند، باید گفت او تنها دارای حسّ عیب جویی و چشم عیب بین است و با یک چشم به دیگران نگاه می کند نه با دو چشم: مثلاً کارهای دولت و حکومت جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار می دهد، اما هیچ گاه از کارهای خوب و سازنده ی وی نام نمی برد نقصها و کمبودها را به رخ وی می کشد اما خدمتها و کارهای سازنده ی او را کتمان می کند؛ انگشت روی گرانی، تورّم، چند قیمتی اجناس، سوءاستفاده ها،

می گذراد - و حق هم هست - اما از کارهایی نظیر راههای شوسه جدیدالاحداث فراوان، و لوله کشی

گاز در شهرها که پس از انقلاب با وجود جنگ، در سطح وسیعی از مملکت و چند برابر کارهای

پیش از انقلاب، صورت گرفته ابدا دم نمی زند!!

از کمبود فضای آموزشی در شهرها و دهات انتقاد می کند که انتقاد بجائی است، اما از ارقام و آماری که مسؤولان می دهند مبنی بر این که در این چند سال اخیر، با وجود همه گرفتاریهای گوناگون،

فضای آموزشی در سطح کشور دو برابر شده، که آن نیز حق است، ابدا نام نمی برد!!

از کم و کاستیها داد می کشد، ولی چشمش هزینه های سنگین جنگ، محاصره اقتصادی، تنزّل بهای نفت، خودداری دولت از گرفتن وامهای کلان، که پشت دشمن ما را در جنگ و پشت همه کشورهای اطراف ما، و بلکه جهان سوم را خم کرده است و ما بحمداللّه از آن بار سنگین فارغ هستیم ابدا حرف نمی زند!!(۱)

دلار روزنامه ها نوشتند: هر نوزاد که در ترکیه به دنیا می آید ۹هزار دلار بدهی دارد!! الجزایر ۲۳میلیارد بدهکار است و سالی ۵میلیارد دلار یعنی تقریبا پس از تنزل بهای نفت تمام عایدات نفتی خودش را باید بهره وام بدهد... عراق دشمن ما، به جز سرشکستی و زبونی اخلاقی در برابر

کشورهای عرب به قول او «امپریالیست» که میلیاردها دلار کمک بلاعوض به او داده اند، و چند سال میلیونها بشکه نفت خود را به حساب عراق فروخته اند، علاوه بر این، شصت هفتاد میلیارد دلار یا بیشتر بدهی دارد. در حالی که ما یک دینار بدهی به کسی نداریم (یعنی هنگام نوشتن این سطور).

جریانگرایی، تنها در انتقاد بی تقدیر، از دولت و مسؤولان نمی باشد، از دیگران هم هست: سال جاری(۲) در مشهد مقدس، از طرف بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی کنگره اقتصاد اسلامی با هزار زحمت و خون دل، و با موفقیت چشمگیر و مزایای فراوان (که استادان شرکت کننده

آن را با بزرگترین کنگره های اقتصاد اسلامی جهان مقایسه کرده و بر آنها ترجیح می دهند) برگزار گردید، این کنگره مورد انتقاد قرار می گیرد حتی از طرف کسانی که هیچ اطلاعی از کمّ و کیف آن ندارند، آن هم انتقادات واهی و دور از حقیقت! چه طور می توان این قبیل انتقاد را حمل برصحّت کرد؟

۱- البته وامهای صنعتی که در سالهای هفتادویک به بعد مطرح شده لابد از این امر مستثنی و قابل توجیه است.

۲- مقصود سال ۱۳۶۷ است.

۳- فرصت طلبی برای انتقاد: انتقاد سالم، طبعا حدّی دارد و نامحدود و همه وقت ودر هر پیش آمدی نمی تواند باشد. و این که به نظر می رسد که یک جریان، هشیار و بیدار ایستاده و از هر فرصتی برای کوبیدن طرف و انتقاد از وی استفاده بکند، این خود انسان را در اخلاص و حسن نیّت طرف انتقاد کننده به شک می اندازد، اگر نگوییم گاهی به مرز یقین هم می رسد.

از باب نمونه؛ در کشاکش انقلاب و تحولّات سیاسی ممکن است کسی از مسؤولان بالا مورد هشدار و یا انتقاد و توبیخ امام بزرگوار قرار گیرد، که به گفته خود امام از باب تذکّر پدرانه نسبت به فرزندان خود او است، نظیر آنچه در مورد اختلاف نظر بین شورای نگهبان ومجلس شورای اسلامی

پیش آمد، که حقیقةً جز رهنمایی و ایفای نقش رهبری از طرف حضرت امام چیز دیگری نبود، ولی ما دیدیم به مجرد اظهار نظر امام، قلمها و زبانها برای بی حیثیت کردن آن شورا به کار افتاد، مثل اینکه همه انتقادکنندگان قلم بدست و زبان در کام در انتظار انتقاد ایستاده بودند و فورا وارد فعالیت شدند. ای کاش دایره انتقاد را به همان مسأله مورد نظر محدود می کردند و دامنه آن را به اصل شخصیت آن شورا و عملکرد آن گسترش نمی دادند!!

آری، گسترش انتقادات و نادیده گرفتن نقاط مثبت فراوان آن شورا، امام را زود متوجه خطر کرد و جلو گفتار و تبلیغات مخالف را گرفت و آن را جبران و ترمیم فرمود. بطوری که آنان که درانتقاد، داد سخن داده بودند با نهایت شرمندگی از ادامه راه خوددست برداشتند، امّا مسلّما باز هم در انتظار ایستاده اند تا فرصت دیگری به دستشان بیفتد و شورای نگهبان را متهم به (کارشکنی) در کار مجلس شورا بکنند چنان که کردند.

عین این ماجرا، در همان وقت راجع به ریاست جمهور و اندکی بعد البته خیلی مؤدب تر در مورد استعفای دولت وردّ و بدلهای فیمابین، تکرار شد.

حال، اگر شما از یک آدم بی طرف، و فارغ از حلقه «جریانگرایی» که دلش صرفا برای انقلاب می طپد و مصلحت نظام را در نظر دارد و اهل خط و خطوط نیست، بپرسید: حق با کیست؟ می گوید:

مسلما مسؤولان، در مسائل و حوادث مملکتی حق اظهار نظر و تصمیم گیری دارند، امام هم به عنوان روح طپنده انقلاب و به حکم و مقتضای مقام رهبری و ولایت فقیه، حق دارد هشدار دهد و حتی

احیانا از کسی گله کند، مردم هم باید در همین حد و نه بیشتر، آن سخن را بشنوند، و از آن عبرت بگیرند، نه، حتی آن قبیل سخنان را دلیل علاقه امام به فرد یا افراد مورد خطاب بدانند، اما از این حد تجاوز ننمایند، وله و علیه جریان و یا گروه و فرد یا افراد مورد بحث، میدان داری نکنند. و چهره های برجسته انقلاب که عمری را در این راه سر کرده اند، به این بهانه که امام حرفی زده خدشه دار و بی حیثیت نکنند، بر سخن امام، صدها حاشیه و شرح و تفسیر از پیش خود نزنند بلکه آن را بر معنی خودش حمل کنند لاغیر.

این قبیل پیش آمدها را از مراحل عادی و سیر طبیعی انقلاب و سیاست کشور به حساب آورند.

بدانند که امام مصلحت اندیشی و راهنمایی می کند، نظرش به تخریب و یا حذف کسی یا جریانی نیست. من از منشور برادری این را می فهمم. آیا اگر پدری نسبت به یکی از فرزندانش عتاب کند و یا پند تلخی به او بدهد، سایر فرزندان حق دارند او را از فرزندی پدر نفی و از خانواده خود طرد کنند؟ فرصت را مغتنم شمارند و رقابتها و حسدهای معمولِ خانوادگی را برملا سازند و فاش کنند، وراه تجدید شخصیت و ترمیم حیثیت آن برادر را بکلی سدّ نمایند؟

آیا همین است معنی انتقاد سالم و سازنده روح سالم و قلب سلیم؟

۴- انتقاد توأم با تحریف حقایق: یکی از نشانه های انتقاد ناسالم آن است که فرد منتقد، حقایق را تحریف و سخن یا عمل دیگری را وارونه جلوه دهد یا حرف او را تقطیع و تکه پاره کند و آنگاه به انتقاد از او بپردازد.

این جانب با وقتِ کمی که برای مطالعه جراید و مقالات انتقادی، صرف می کنم می توانم نمونه های بسیاری از این نوع انتقاد را ذکر کنم، ولی ممکن است حمل بر جریانگرایی و خط بازی

شود، لهذا تنها به ذکر یک نمونه که مربوط به سخن امام بزرگوار می شود اکتفا می کنم. حضرت امام در بیانیه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با اینکه تصریح فرمودند: مصالح مملکتی اجازه نمی دهد علل و موجبات آن را فاش کنند و بعدا در وقت مناسب علنی خواهد شد، و علاوه بر این، آن را بسیار تلخ و به منزله نوشیدن کاسه زهر معرفی کردند، که به لحاظ رعایت مصالح کشور و انقلاب، به آن تن داده اند.

حوادث پس از آن هم کمابیش مبیّن آن علل و اسباب بود که حق با امام بوده و چاره ای از آن نبوده است مع الوصف برخی، سخن امام را حمل بر تحمیل و اجبار کردند و برای امام دلسوزی می کنند که برخی بر او فشار آورده اند و او را مجبور کردند، و از این راه سوءظنّ مردم را به سلطه مسؤولان و ناتوانی امام، می خواهند برانگیزند. البته این نیرنگ شیطانی و تحریف حقیقت، نخست در رادیوهای استعماری عنوان شد ولی می بینیم در برخی از سخنرانیهای داخل کشور هم عنوان می شود و یک چنین دروغ شاخدار و اتهام رسوا را مرتکب می شوند.

مسلما این نوع انتقاد، سالم نیست، و از دلهای مریض و زبانهایی که به تبلیغات برون مرزی بیش از گفته خود امام، دل بسته اند، سر می زند.

این یک نمونه را به عنوان مثال و به حکم وظیفه دفاع از امام گفتم والّا از این نمونه ها فراوان است.

۵- انتقاد بی فایده و غیر عملی: پیداست انتقاد سازنده آن است که مفید و قابل عمل و مثمر ثمر است نه این که صرفا حق باشد اما تنها مرکّبی و کاغذ و صوتی در هوا و بلافایده باشد، در این صورت این قبیل انتقادات نمی تواند از روی دلسوزی و مصلحت سنجی سرزند، بلکه صرفا به منظور افشا کردن نقطه ضعف طرف مقابل مطرح می شود و مفید که نیست بماند، ضرر هم دارد.

چرا همه دیپلمه ها نمی توانند به دانشگاه راه یابند؟

چرا ما به سهمیه بندی اُپک پایبند هستیم؟ باید مانند سیل، نفت را به بازارهای جهان سرازیر کنیم و دلار به کف آوریم.

چر جلو دلّالان مرگ و باندهای پخش مواد مخدّر را نمی گیرند؟

چرا کتاب گران است؟ چرا کاغذ کمیاب است؟

چرا فلان جریان سیاسی را آن طور که هست فاش نمی کنند؟ چرا و چرا و چرا!! که البته بر سبیل مثال گفته شد و الّا ممکن است این انتقادات مفید و قابل عمل باشد.

اگر به سخن منقّدان گوش دهی، صدی پنجاه انتقادشان غیر عملی و بی فایده است، حال اگر شخص، متعهّد باشد، اوّل می اندیشد بعد انتقاد می کند، فکرش بر سخنش مقدّم است نه برعکس،

علی علیه السلام فرمود: «لِسانُ العَاقِلِ وراءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الجَاهِلِ وَراءَ لِسانِهِ»(۱) حرفی که عملی نیست چرا گفته شود؟ بلی مگر این که گوینده بخواهد بازار را آشفته و آب را گل آلود کند و ماهی بگیرد، عقب بهانه بگردد که رقیب را بکوبد و از میدان به در کند...

یکی از همین منقّدان، نوشته بود «چرا جنگ را پایان نمی دهید» داخل پرانتز (البته عراق باید غرامت بدهد)!! آیا آن آدم نمی فهمد کمه تمام دعواها سر همین مطلب داخل پرانتز است؟ و حالا که جنگ متوقّف شده و طرفین قطعنامه را پذیرفته اند، این عراق است که حتی یک قدم پیش نیامده و هنوز بند اول قطعنامه را کاملاً اجرا نکرده است چه برسد به پرداخت غرامت.

۶- انتقاد کور: مقصود آن است که انتقاد بکنند اما راه چاره ارائه ندهند. کلیه کسانی که روی کشاورزی تأکید دارند و رشد کشاورزی آمریکا و کانادا را مثلاً به رخ ما می کشند، در حالی که می دانند کشاورزی مانند کارخانه های مهم در آنجا غالبا در دست مالکان کلان است و این امر، در سیاست و حکومت آنان اثر می گذارد و همان سرمایه داران بزرگ هستند که مقدرات کشور را تعیین می کنند. اگر ما هم همان راه را برویم که باید فاتحه انقلاب را بخوانیم، مملکت را به دست یک عده سرمایه دار

بدهیم، آنها هم که خط خود را با خط سرمایه داران بین المللی و از جمله شیطان بزرگ متصل می کنند و خواهی نخواهی دو مرتبه کشور به چنگال آمریکا می افتد، پس اصلاً چرا انقلاب کردید؟

به عکس، عده دیگر طرفدار تقسیم اراضی کشاورزی هستند بدون این که پاسخ این سؤال را بدهند که تجربه نشان داده خرده مالکی و زمینهای کوچک از رشد کشاورزی می کاهد.

هیچ یک از این دو دسته از نقّادان و نظریه پردازان، طرحی ارائه نمی دهند که فاقد این دو نقص باشد نه کشور را به سوی سرمایه داری سوق دهد و نه زمینه کمونیستی را فراهم کند همان نظامی که به اعتراف خودشان در کشاورزی شکست خورده اند(۲)!!

۱- نهج البلاغه کلمات قصار شماره **۳۹**.

۲- این مقاله پیش از فروپاشی شوروی نوشته شده، و حالا سستی اصل آن نظام در ابعاد گوناگون روشن گردید نه تنها در بُعد کشاورزی.

کسی که می گفت بهترین نظام اقتصادی، اقتصاد کشور سوئد است. گفتم در آنجا مانند غالب کشورهای اروپایی رقم موالید محدود است، اکثریت مردم معلومات دانشگاهی دارند، و از رشد

فکری برخوردارند، شرایط آب و هوا هم مساعد است، ما با این رشد سریع جمعیت، و آن اکثریت

بی سواد و رشدنیافته و این زمینهای بی آب، چطور می توانیم پابپای مردم سوئد پیش برویم و یک شبه از رشد اقتصادی آنجا برخوردار شویم؟ بلی، اگر ما درست عمل کنیم و با برنامه ریزی صحیح و همه جانبه پیش رویم، شاید نیم قرن دیگر به سوئد برسیم و شاید هم در بعضی جهات هیچ وقت،

زیرا آب و هوا و وضع اقلیمی را نمی توان عوض کرد!!

بازهم می توان درباره انتقادسالم و ناسالم و سازنده وبی فایده بحث کرد،عجالةً همین قدر بس است.

سیاست حذف دیگران

یکی از نشانه های جریانگرایی و عدم تعهّد به اصول انقلاب، تلاش و کوشش برای حذف عناصر انقلابی از صحنه ی سیاست است. حال، از کجا می توان پی برد چه کسی درصدد حذف دیگران است؟ ظاهرا خیلی زود و آسان می توان به این امر دست یافت: دولتی تازه روی کار آمده تمام مسؤولان رده ی اول را از یک کنار عقب می زند و کسان دیگر را به کار می گمارد. این عمل نسبت به دوران بعد و قبل از انقلاب، قابل توجیه است؛ یعنی این بجا است که پس از انقلاب، همه مسؤولان رده بالا که کارهای کلیدی را در دست دارند از کار بر کنار کنند، برای یک نظام انقلابی چاره ای جز این نیست. زیرا بطور حتم افراد سابق، مورد اطمینان نظام قبلی و همکار و همیار او بوده اند، پس آنان، در همان خط سابق مغایر خط انقلاب هنوز باقی هستند و چون خط کلی عوض

شده باید دولتمردان سابق هم عوض شوند و کار را به نیروهای متعهد و انقلابی و مطمئن واگذراند.

این یک امر طبیعی است.

بگذریم از افراد استثنایی و نادر که ممکن است بطور پنهان قبلاً- باعناصر انقلابی همداستان بوده و در کارهای فاسد و طاغوتی، سعی و کوششی بخرج نمی داده اند. این قبیل افراد را تنها همان عناصر انقلابی و مبارزان اوّلیه می توانند شناسایی و معرفی کنند، به لحاظ اینکه در کشاکش مبارزات خود، با آنان در تماس و احیانا مورد حمایت و معاضدت آنان بوده اند.

کما اینکه در بین مسؤولان دیروز، مسلّما مردمی سالم و صحیح العمل هم می توان یافت که گرچه قبلاً هم متصدّی کار مهمّی بوده اند، اما همه بر صحّت عمل آنان گواهی می دهند و چنین پیداست که او در هر شرایطی به وظیفه وجدانی خود عمل می کند و چنین عناصری اصولاً- کارهایی را به عهده می گیرند که با سیاست، کمتر ربط داشته باشد، از این افراد هم بعد از انقلاب بخصوص اگر دارای تخصّص مورد نیاز کشور باشند باید استفاده کرد. ولی به دیگر متصدیان کارهای کلیدی سابق، به این زودی نمی توان در این قبیل کارها اعتماد کرد.

اما پس از انقلاب، طبعا مسؤولان درجه بالا، از میان افراد انقلابی سابقه دار برگزیـده می شوند؛ هر دولتی روی کار آید قاعدهً باید از همین افراد استفاده کند و تا هنگامی که نادرستی و بی لیاقتی و کار ضد انقلابی، از آنان سر نزده، موجبی برای تعویض و کنار زدن آنان نیست. (بگذریم از خط مخالفی که در سالهای اول انقلاب بر مملکت حاکم شد و تا توانستند طرفداران خود را بر سر کار گماشتند) اما پس از تغییر وضع، قاعدهً با عوض شدن دولت و یا تغییر سِمتِ یک وزیر، منطقی نیست که همه مسؤولان دولت و یا وزارتخانه عوض شوند. پس اگر مشاهده شود دولت و یا وزارت جدید، درصدد عوض کردن و حذف عناصری است که عمری در راه انقلاب و امام سرکرده اند، این خود

دلیل آشکار بر پیروی از سیاست «حذف و جریانگرایی» است.

حال، اگر این کار پس از بررسی و مطالعه و مصلحت سنجی و پی بردن به عدم شایستگی افراد سابق، یا عدم رضایت مردم از آنان، انجام گیرد باز هم قابل توجیه است، اما این که گفته شود: «همه آنان فاقد شایستگی و جانشینان آنان همه از شایستگی لازم برخوردار هستند» قابل قبول نیست و باعث سوء ظن و بدگمانی است.

این قبیل حذف و تغییر و تبدیلهای دسته جمعی، نمی تواند خالی از غرض و ناشی از روحیه انقلابی محض باشد. بگذریم از این که مسؤولان جدید هم تا مدتها قهرا با شخصیتهای ذی نفوذ

محلّی و ارگانهای انقلابی درگیر خواهند بود، و جوّ را ناسالم و آلوده خواهند کرد، هنوز به کار مشغول نشده اند مشخص می شود که آنان نیامده اند، تا نقصی را بر طرف، و خللی را جبران، و نارضایتی را زایل کنند، بلکه آمده اند تا نفوذ و سلطه یک جریان را جایگزین جریان دیگر کنند.

سیاستِ تألیف قلوب

امام، تأکید بر ایجاد مودت و تألیف قلوب بین جریانهای موجود کشور فرمود: «یکی از راههای تألیف قلوب آن است که هر کدام در سخنرانیها و نوشته های خود از دیگران به نیکی و عظمت و با لحنِ برادری یاد کنند و خدمات آنان را بر زبان آورند» مطلب مربوط به دیگران را در روزنامه خود، تمام و کمال با عکس و تفصیلات بیاورند، چنین نباشد که از آنچه مربوط به جریان خود است در صفحه اوّل و با عناوین درشت و عکسهای بزرگ، و آنچه مربوط به دیگران است، در صفحات وسط، با عناوین ریز و کلمات مبهم و عکسهای کوچک، درج کنند، این نوع زرنگی خیلی زود فاش

می شود، و بر کسی پنهان نمی ماند، و حرف آخر این که به قول قرآن «بَلِ الْانْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ وَ لَو أَلْقَی مَعاذِیرَهُ»(۱) هر کس در پیش خود بهتر می داند چه می کند، مردم نیز می فهمند، خداوند هم که از

نیات آگاه است «وَ کانَ اللّهُ بِما یَعْمَلونَ مُحیطا»(۲).

۱- سوره القیامه / ۱۴.

۲- سوره نساء / ۱۰۸.

۱۰. رهنمودهای امام امّت در سالی که گذشت (سال ۱۳۶۷)

هر چند دستخط امام به رهبر شوروی که زینت بخش این شماره مجله مشکوه(۱) است ما را از

نوشتن سرمقاله بی نیاز می کند، ولی به مناسبت همین نامه، بجا است نگاهی به محتوای آن و سایر سخنان و پیامهای حضرت امام در سال ۶۷ در این شماره پایانی این سال بیندازیم، تا از این راه مسیر انقلاب و شرایط کنونی آن را بهتر دریابیم و به منویات و آرمانهای مقدس رهبر انقلاب، نسبت به آینده، بیشتر واقف شویم.

فهرست پیامها و سخنان امام در سال ۶۷

تا جایی که توانستیم، رهنمودهای امام را در سال ۶۷ اعم از پیام و نامه و سخنان شفاهی بدست

آوردیم، شمارِ آنها به چهارده رقم می رسد که به ترتیب زمانی چنین است:

۱- پیام شفاهی امام به مناسبت حلول سال جدید.

۲- در ۱۴/۱/۶۷، سخنان امام در ملاقات سران کشور با ایشان، به مناسبت میلاد مسعود حضرت ولی عصرعجّل اللّه فرجه و در آستانه انتخاباتِ سومین دوره مجلس شورای اسلامی، مبنی بر این که استقرار نظام اسلامی یک ضرورت است و این که دشمنان می خواهند مردم از این امر ضروری غافل شوند تا کار به دست آمریکا بیفتد.

۳- در ۲۹/۴/۶۷، پیام امام در سالگرد حج خونین و به مناسبت پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که به «منشور

دوم انقلاب» مشهور شد و شامل حسّاسترین مسائل مورد نیاز کشور بود.

۴- در ۸/۶/۶۷، سخنان امام در دیدار رئیس جمهور و هیأت دولت با ایشان، بمناسبت

۱- متن نامه امام در پایان همین مقاله آمده است.

هفته وحدت.

۵- در ۱۵/۶/۶۷، نامه امام به نخست وزیر، در مورد استعفای وی.

۶- در ۳۰/۶/۶۷، نامه امام در مورد هنر اسلامی، و این که تنها هنری مورد قبول قرآن است که

صیقل دهنده اسلام ناب محمّد صلی الله علیه و آله باشد.

۷- نامه امام در پاسخ آقای انصاری، در زمینه گرایشهای موجود بین مسؤولان کشور که به نام

«منشور برادری» شهرت یافت و در سرمقاله شماره ۸ به تفصیل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

۸- در ۱۱/۷/۶۷، در مورد بازسازی کشور و تأکید بر این که جمهوری اسلامی، تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمانهای مقدّس خود دست برندارد و همان گونه که در جنگ، همه در کنار هم بودند، در صلح و سازندگی هم باید در کنار یکدیگر باشند.

۹- در ۲/۹/۶۷، پیام امام، در سالگرد تأسیس بسیج که در آن آمده بود: بسیج مدرسه عشق است،

ملّتی که در خط اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله و مخالف با استکبار و پول پرستی و تحجّرگرایی و تقدّس نهایی است؛ باید همه افرادش بسیجی باشند.

۱۰- در ۱۰/۱۰/۶۷، نامه امام، به آقای سید عبدالحمید روحانی راجع به تدوین تاریخ انقلاب اسلامی که باید بر دوش پابرهنگان مغضوب قدرتها و ابرقدرتها باشد و چهره کسی از رجال نامی و روحانی خدمتگذار گذشته در آن، خدشه دار نگردد.

۱۲- نامه امام به گورباچف رهبر شوروی که کراور آن عینا در آغاز این شماره آمده است.

۱۳- در ۲۵/۱۱/۶۷، فتوای کفرستیز و قاطع امام، به وجوب اعدام سلمان رشدی نویسنده کتاب «آیات شیطانی» و ناشران آن با علم به محتوای کتاب.

۱۴- در ۱۳/۱۲/۶۷، پیام مهم امام در باره مسائل مملکتی که به «منشور سوّم انقلاب» یا «منشور

روحانیّت» معروف شد و زمینه ساز مسائل مهم آغاز سال ۶۸ در رابطه با قائم مقام رهبری گردید.

سال اوج رهنمودها

با توجه به کمیّت و کیفیّت این پیامها؛ سال ۶۷ نسبت به سالهای پیش از آن را می توان اوج

رهنمودهای امام در ضروری ترین مسایل سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی، و هشدار در مورد

لغزشهای قطعی یا احتمالی مسؤولان، در امور داخلی و خارجی کشور دانست، که در مقایسه با سال قبل از آن، بسیار چشمگیر و پرمحتوا است.

ما در اینجا نمی خواهیم و فرصت آن را هم نداریم که در باره همه این رهنمودها صحبت کنیم،

بخصوص که راجع به «منشور برادری»، قبلاً به تفصیل بحث کرده ایم، بنابراین تنها به تعدای از آنها که به نظر ما مهمتر است اکتفا می کنیم:

ص:۱۳۳

منشور دوم انقلاب در سالگرد حجّ خونین

و پذیرش قطعنامه ۵۹۸

محتوای این پیام، به تناسب زمان صدور آن بیشتر راجع به سه مسأله بود:

اول - بیان روح و هدف حج و لزوم اعلان برائت از دشمنان اسلام در آن و تأکید بر این نکته:

حجّی که جنبه سیاسی و برائت از مشرکان در آن نباشد حج نیست:

«حج بی روح، بی تحرّک و قیام، حجّ بی برائت، حجّ بی وحدت و حجّی که از آن، هَدمِ کفر و شرک برنیاید، حجّ نیست.

«این همان فریاد ملت ماست که در ایران شاه را و در بیت المقدس غاصبان را به نومیدی کشاند».

دوم - مبارزه اسلام با کفر همیشگی است.

«تا شرک و کفر هست، مبارزه هست، تا مبازه هست، ما هستیم؛ اگر بندبند استخوانهایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر زن و فرزندان و هستیمان را جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز امان نامه کفر و شرک را امضا نمی کنیم. انقلاب اسلامی ما تا

کنون، کمینگاه شیطان و دام صیّادان را به ملتها نشان داده است.

بحمدالله از برکت انقلاب اسلامی ایران، دریچه های نور و امید به روی همه مسلمانان باز شده است، و می رود تا رعد و برق حوادث آن، رگبار مرگ و نابودی را بر سر همه مستکبران

فرو ریزد».

سوم - انگیزه پذیرش قطعنامه و قبول آتش بس و این که این امر مانند ادامه جنگ، مبنی بر تشخیص مصلحت و عمل به تکلیف الهی بوده است، در این باره می فرماید:

«مردم عزیز و شریف ایران من فردفرد شما را چون فرزندان خویش می دانم و شما می دانید که من به شما عشق می ورزم و شما را می شناسم، شما هم مرا می شناسید، در شرایط کنونی

آنچه موجب این امر شد، تکلیف الهی ام بود.

شما می دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفَس بجنگم، امّا

تصمیم امروز، فقط برای تشخیص مصلحت بود، تنها به امید رحمت و رضای او؛ از آنچه گفتم

گذشتم، و اگر آبرویی داشته ام با خدا معامله کرده ام» این پیام، قبل از هر مطلب دیگر، گواه آن بود که امام، همان طور که مرد جنگ است، مرد صلح نیز هست و در هر دو امر، به یک نسبت جدّی و

صمیمی و قاطع و تابع مصلحت اسلام و مسلمین و خیر و صلاح دولت و ملت است، تا هنگامی که

به تشخیص ایشان، مصلحت ادامه جنگ بود، با شجاعتِ تمام، بر آن تأکید داشت و به مجّرد

تشخیص مصلحت در قطع جنگ، با نهایت شهامت، دندان سر جگر گذاشت (و این کاسه زهر را نوشید و آبروی خود را با خدا معامله کرد).

ص:۱۳۴

حوادث پس از آن، نشان داد که تشخیص امام بسیار بجا و مفید و بلکه لازم بوده است و گرنه ممکن بود صدها هزار بی گناه با بمبهای شیمیایی استکبار جهانی که در اختیار عراق گذارده و نمونه آن را در حلبچه به چشم دیدیم، نابود می شدند و نیز دهها فروند کشتی جنگی ما غرق، و هواپیماهای مسافربری ایران سرنگون و هزاران مرد و زن وکودک عشایری و شهری مناطق مرزی

بدست منافقان خودفروخته و تا دندان مسلّح، قتل عام می گردیدند. امام، با یک اقدام انقلابی بسیار سنجیده و پر برکت، جلو آن نابودیها و خسارتها را گرفت و همان گونه که گاهی در جنگها،

عقب نشینی تاکتیکی به مصلحت است و کسی آن را شکست نمی داند، اعلان آتش بس نیز چنین است.

علاوه بر این، پذیرش قطعنامه، ماسک صُلح خواهی را از چهره فریبنده دشمن زدود و این مُدّعیِ

دروغگو را که سالها فریاد صلح می زد، ولی پس از قبول قطعنامه بلافاصله به یورش وحشیانه خود در جبهه جنوب و غرب و پیشروی در سرزمینهای ما ادامه داد، رسوا کرد و برای همیشه حربه

صلح طلبی را از دست دشمن گرفت و به گفته امام:

«با اعلان این تصمیم، حربه تبلیغاتِ جهانخواران علیه ما کُند شده است».

هر چند آتش بس، نه تنها به کام امام بلکه در ذائقه دلاوران رزمنده ما هم، بسیار تلخ و چون زهری ناخواسته و غیر قابل انتظار بود، امّا خیر بسیار و برکات فراوان دربر داشت.

حقیقةً همان طور که در آن موقع زبانزد عام و خاص گردید، پذیرش قطعنامه، از جهاتی شبیه به صلح حُدیبیّه از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، که با کراهت و نارضایتی جمهور انصار و مهاجر، مواجه شد که نمی توانستند نتایج گرانبهای آن را درک کنند، مع ذالک خداوند در سوره فَتح که به همین مناسبت نازل گردید آن را (فَتح مُبین) نامید و رسول اکرم آن را پیروزی بزرگ وصف ناشدنی (فتحٌ و ایُّ فَتْح) دانست. حوادث پس از آن، از جمله فتح خیبر و غلبه بر یهود بدون این که یاران و هم پیمانان مکّی آنها پس از این صلح بتوانند آنها را یاری دهند، سپس عمره القضاء در سال هفتم و روبرویی دو گروه و تماس مسلمانان با مشرکان مکّه، و نرمش و انعطافشان نسبت به مسلمین، آنگاه فتح مکّه در سال هشتم و گرایش مکّیان به اسلام، همه از برکات این صلح بود.

تقدیر از شهدا

امام در این پیام، به یاوه گویانی که اشکِ تمساح برای شهدا می ریختند پاسخ گفت و مانند همیشه

از مقام والای شهادت و شهدا دفاع فرمود:

«خوشا به حال آنانی که با شهادت رفتند.

خوشا به حال آنان که در این قافله نور، جان و سرباختند.

خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند.

ص:۱۳۵

خداوندا، این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز و ما را هم از وصول به آن محروم مکن.

من در برابر عظمت فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می کنم».

توصیه بر حفظ انقلاب

آنگاه امام، چند سفارش مهم راجع به حفظ انقلاب به مردم و جوانان و استادان می کند:

«من در میان شما باشم یا نباشم، به همه شما وصیّت و سفارش می کنم که نگذارید انقلاب، به

دست نااهلان و نامحرمان بیفتد. نگذارید پیش کسوتان شهادت و خون، در پیچ و خم زندگی روزمره، به فراموشی سپرده شوند.

مردم ما که در طول جنگ و مبارزه، ابعاد کینه و قساوت و عداوت دشمنان خدا و خود را لمس کرده اند، باید خطر تهاجم جهان خواران در شیوه ها و شکلهای مختلف را جدّی تر بدانند.

من در اینجا به جوانان عزیز کشورمان، به این سرمایه ها و ذخیره های عظیم الهی و به این

گلهای معطّر و نوشکفته جهان اسلام، سفارش می کنم که قدر و قیمت لحظات شیرین زندگی خود را بدانید و خودتان را برای یک مبارزه علمی و عملی بزرگ، تا رسیدن به اهداف عالی

انقلاب اسلامی آماده کنید.

مبادا اساتید و معلمینی که به وسیله معاشرتها و مسافرتها به جهان (به اصطلاح متمدّن)، جوانان ما را که تازه از اسارت استعمار رهیده اند، تحقیر و سرزنش نمایند و خدای ناکرده از پیشرفت و استعداد خارجی، بت بتراشند و روحیه پیروی و تقلید و گداصفتی را در ضمیر جوانان تزریق نمایند».

پیامد پذیرش قطعنامه

پیامدهای نیک و رضایتبخش پذیرش قطعنامه، در سطح جهان و در رسانه های دنیا و نیز در داخل ایران، از جمله مقاومت مردم و ارتش در حادثه شیرین مرصاد، راهپیمایی بی سابقه بیعت با امام، بسیج همگانی و پرشور و حضور همه طبقات از سراسر کشور، در جبهه ها، نمونه های بارز

آن است.

منشور برادری

این منشور، موضع امام را در برابر گرایشهای سیاسی گوناگون کشور روشن ساخت، معلوم شد امام کاملاً ـ از وجود این

جریانها و اختلافها، از نقاط ضعف و قوّت و خطرات احتمالی و یا قطعی و

ص:۱۳۶

در عین حال از مزایا و فواید جنبی آنها با خبر است. و تا جایی که صلاح بداند از همه حمایت

می کنـد. با بینش عمیق خود این جریانها را ارزیابی و تجزیه و تحلیل فرموده است، انتقادهای بجا و مفیـد و خرده گیریهای بی جا و زیانبخش را از هم تفکیک می کند، در عین حال، از روحِ انحصارطلبی

و تخریب یا حذفِ دیگران بشدّت انتقاد و نکوهش می نماید. امام، با این بیانات، در حقیقت

چهارچوب سالم و بی ضـرر برای فعالیت احزاب و جریانها را در نظام اسـلامی، ترسیم فرموده است که مبادا کسی از محدوده آن چهارچوب خارج شود؛ امّا وجود اختلاف غیر اصولی و فرعی، اعم از سیاسـی و عقیـدتی و فقهی را در داخل آن محدوده، قابل قبول دانسته و آن را تصویب کرده است،

فرق فقه سُنّتی و فقه پویا و امتیاز فقیه صاحب نظر در مسائل سیاسـی و مجتهـد جامـد و متحجّر را بیان می کنـد، همان طور که اسـلام ناب محمدی صـلی الله علیه و آله و اسلام آمریکایی را کاملاً از هم جدا و روحانی واقعی را از روحانی نمایان، و خادم را از خائن باز می شناساند.

روح این منشور، حفـظ تعـادل و همـاهنگی و برادری بین عناصـر انقلابـی کشور در راه حفـظ انقلاب و تـداوم نظام جمهوری اسـلامی است که از خطّ «نه شـرقی نه غربی» منحرف نشوند، دستخوش حذف و تخریب دیگران و تقدیم مصلحت گروهی بر مصـلحت عمومی نظام، نگردنـد، باب اجتهاد به معنی صـحیح و باب انتقاد سالم همواره باز بماند، از پیروی هواهای نفسانی در فعل و انفعالات کشور، جلوگیری بعمل آید؛ و هیچ کس خود را مصون از خطا واشتباه نداند و هرگز از اصول اسلام و انقلاب عدول نکنند:

هیچ کس نباید خود را مُطلق و مُبرّا از انتقاد ببیند.

هر دو جریان باید تلاش کنند که ذره ای از سیاست نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی، عدول نشود.

طبیعت و نظام انقلاب، همواره اقتضا می کنـد که نظرات اجتهادی و فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادنه عرضه شود.

موضعگیرها باید در عین حفظ اصول اسلام، حافظ خشم و کینه انقلابی مردم علیه آمریکای جهانخوار و شوروی متجاوز باشد: «اگر در این نظـام، کسـی یا گروهی خـدای نکرده در فکر حـذف یا تخریب دیگران برآیـد و مصـلحت جناح وخط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد، به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است».

کشور ما در مرحله بازسازی و سازندگی، به تفکر و به وحدت و برادری نیاز دارد».

نامه امام به رهبر شوروی

اگر در پیامـدهای دیگر، روی سـخن امام بیشتر محافل سیاسـی و روحانی و مردم داخل کشور و هدف آنها بیان وظایف درون مرزی بود؛ در این نامه، امام امت، نظر خود را متوجه یکی از بزرگترین

پایگاههای استکبار جهانی بُرون مرزی کرده است.

در اتحاد شوروی که هنوز هم قبله آمال اکثر مارکسیستهای جهان و نقطه امید کشورهای سوسیالیستی است، تحوّلی رخ داد و عُنصری روی کار آمد که تظاهر به تجدید نظر در روش اقتصادی و بافت اجتماعی و سیاسی کشور می کند.

به مناسبت این که میلیونها مسلمان در اتحاد شوروی زندگی می کنند امام، که در عین عمل به

وظایف خود در داخل کشور، همواره به فکر سایر مسلمانان و بلکه همه مستضعفان جهان است و به حق، امام امّت و پیشوای اسلام جهان شمول است، فرصت را مغتنم شمرد و این تکلیف الهی سنگین

را هم، انجام داد و طی نامه ای مستدلّ و منطقی، با قدردانی از تسهیلاتی که آقای گورباچف برای مناطق مسلمان نشین آن کشور، قائل شده و اجازه اذان گفتن در مناره مساجد را پس از هفتاد سال به آنان داده است، روی چند نکته تکیه فرموده است:

اولاً، نظام بلشویکی را ورشکسته اعلام کرد و گفت:

«رهبر چین ضربه اول را به کمونیسم در بُعد اقتصادی وارد آورد و شما ضربه دوم را» و این عجیب است که رهبر شوروی در پاسخ امام، این مطلب را رد نکرد و در برابر آن، موضع دفاعی به خود نگرفت، با این که در بُعد عقیدتی، تا حدّی موضع گرفت، و این خود یک اعتراف ضمنی است که امام از گورباچف گرفته است.

ثانیا، در بُعد عقیدتی؛ امام، درد اصلی نظام اتحاد شوروی را انکار خدا و الحاد می داند نه اقتصاد،

و صریحا می گوید: «سران شوروی در این باره باید تجدیدنظر نمایند و با تکیه بر مسلک مادی ارزش انسان را با آن همه کمالات بالقوه و بالفعل، که حاکی از تجرّد نفس و بقای آن است به مرتبه نازل حیوانیت تنزّل ندهند که نیازش در آب و نان خلاصه شود. مسلکِ مادّی، این بُعد نامحدود و بسیار متعالی شخصیّت انسان را، نادیده گرفته است».

امام، این مطلب را با دلیل و برهان در حدودی که مجال بوده به روش محققان اسلامی از دو طریق استدلال بُرهانی، و کشف و شهود عرفانی بیان کرده است.

در روش استدلال عقلی، اوج تفکّر اسلامی، حکمت متعالیه صدرالمتألهین شیرازی، و در کشف و شهود، اوج عرفان اسلامی، طریقه محی الدین بن عربی را معرفی و مطالعه آثار این دو دانشمند را توصیه فرموده است.

در اینجا باید به شبهه ای که برخی از عناصر متحجّر القا کرده اند، پاسخ گفت: شنیدم که یکی از آنان گفته است: چرا امام، بجای ملاصدرا و مُحی الدین از امام باقر و صادق علیهماالسلام نام نبرده است؟

ما در عین اعتراف به این که ملاصدرا و مُحی الدین، معصوم از خطا نبوده اند و هیچ گاه فلسفه و فکر بشری مصون از خطا

نیست، یـادآور می شویم: آن آدم معترض، از این نکته غافل است که اساس مکتب مارکسـیسم بر فلسـفه خشک دیالکتیک و تضاد هِگل مبتنی است، در برابر آن فلسفه که سراسر

ص:۱۳۸

گفتگو از بحثهای فلسفی است، با قرآن و حدیث نمی توان سخن گفت، مگر بر اساس فلسفه الهی که اساس فلسفه هگل و مارکس را از هم پاشیده، مغز متفکّر این مکتب، شخصی مانند احسانِ طبری را به خدا و اسلام معتقد کرده است.

اشتباه دیگر در این شبهه آن است که فلسفه ملاصدرا و عرفان محی الدین را روبروی قرآن و حدیث و ضد آن دو قرار داده در حالی که فلسفه و عرفان اسلامی در حقیقت، شرح قرآن و حدیث

است با روش خاص؛ فلاسفه و عُرفا، خویش را مفسّر و مُبیّن حقایق عقلی و عرفانی اسلامی

می دانند و به این افتخار می کنند. آیاملّاصدرا که تفسیر قرآن و شرح اصول کافی نوشته و آن همه آیات و احادیث مشکل را بیان کرده که حتی علاّمه مجلسی در کتاب «مرآت العقول» از آن بهره برده است، یا محی الدین که ولایت اهل بیت را در مسلک عرفانی خود پذیرفته، این دو نفر خواسته اند در برابر قرآن و حدیث صف آرایی و عرض اندام کنند و یا مثلاً منکر مقام ولایت بوده اند؟

با مروری بر آثار این دو دانشمند می توان یقین کرد که قدر و منزلت و مقام ولایت علی و خاندانش را به مراتب از شیعیان معمولی، والاتر می دانند و به آن روح تازه ای بخشیده اند.

این طرز تفکر و تحجرگرایی در اصول اعتقادی، عینا شبیه مسلک اخباریین است که روش مجتهدین و اصولیین را چیزی در قبال و ضدّ مسلک اهل بیت می دانند، در حالی که بزرگان مجتهدین از قبیل شیخ طوسی، محقق حلّی، علاّمه، شهیدین، وحید بهبهانی و شیخ مرتضی انصاری از مخلص ترین پیروان اهل بیت بوده اند.

در عین حال، هیچ یک از این بزرگان خود رامصون از خطا نمی دانسته اند و اساس مسلک ایشان

بر تخطئه است نه تصویب. داوری در باره بزرگان باید مبتنی بر نقاط مثبت اندیشه ایشان باشد نه منفی که هیچ کس جز سلسله معصومین خالی از نقاط منفی نمی باشد و بطور حتم ملاصدرا و محی الدین هم از این قانون مستثنی نیستند. البته در پایان این بحث، صریحا می گویم درصدد دفاع از کلیه افکار ملاصدرا و محی الدین نیستم، عرضم آن است که آن دو نفر در صدد ضدیّت با اسلام

نبوده اند، بلکه روش ایشان اوج تفکر فلسفی و عرفانی اسلام است که محصول تلاش قرنها متفکران

اسلام است با زیربنای فلسفه و منطق، و نباید یکسره از آن چشم پوشید و آن را غیر اسلامی دانست.

باری؛ رهبر شوروی پس از بررسی نامه امام، و پرسشهای پیاپی از فرستاده امام، راجع به نقاط مبهم آن، به ایشان گفته بود ما نیز فلسفه ای داریم، ولی نامه امام را مطالعه می کنیم و پاسخ می گوییم، بعدا هم فرستاده وی اظهار داشت که نوشته امام را بین اعضای هیأت رئیسه اتحاد شوروی جهت

مطالعه و بررسی، پخش کرده ایم. خیلی جای خوشوقتی است که در جوابیه گورباچف، نه تنها در ردّ فلسفه الهی و اثبات

فلسفه مادّی، سخنی دیده نمی شود، بلکه از آن تقدیر هم شده است:

«در پیام شما، ملاحظات عمیق راجع به سرنوشت بشریّت وجود دارد» نماینده وی نیز به امام گفت:

«پیام جنابعالی خطاب به دبیر کلّ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، از مفاهیم فراوان

سرشار است».

در این نامه، حتی رهبر شوروی توصیه نکرده است که امام نیز فلسفه آنان را مطالعه کند و یا این که آن فلسفه نیز مانند فلسفه اسلام، سرشار از مفاهیم عالی است، بلکه تنها به نقاط مشترک و انقلاب روسیه و ایران در بُعد سیاسی و اجتماعی، مبارزه پی گیر، و انقلاب با امپریالیزم و سرمایه داری،

براندازی نظام استبدای سلطنتی و حمایت از محرومان اشاره شده است واین خود، یعنی سکوت

وعدم دفاع از فلسفه مارکسیستی، در برابر سخنان امام، خود یک اعتراف ضمنی دیگری است که امام، از رهبر شوروی گرفته است. در عین حال، امام در پاسخ گورباچف از ردّ ادّعای وجوه اشتراک هم، سکوت نکرد و از این که او بحث را از جنبه عقیدتی و توحیدی به میدان سیاست و اجتماع و اقتصاد کشانیده، صریحا انتقاد کرد و به سفیر شوروی فرمود:

«از قول من به آقای گورباچف بگویید: من می خواستم جلوی شما دریچه ای به دنیای جاویدان باز نمایم».

و این خود یک ردّ ضمنی بر ادعای اشتراک دو نظام در بُعد اجتماعی و سیاسی بشمار می رود.

زیرا نظام حاکم بر شوروی عمدةً یک رژیم اقتصادی است، در حالی که انقلاب اسلامی، روحا یک انقلاب عقیدتی و الهی است.

فتوای اعدام سلمان رُشدی

فتوای پرآوازه و عالمگیر و حیرت برانگیز امام به مناسبت انتشار کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» نوشته سلمان رشدی مسلمان زاده هندی الاصل تبعه انگلیس، و عضو شورای فرهنگی سلطنتی آن

کشور، یکی دیگر از رهنمودهای بسیار مهم امام، در سال گذشته بود، که موجی از حمیّت اسلامی را در میان مسلمانان جهان، برانگیخت. متن فتوا چنین است:

إنّا للّه و إنّا الیه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم؛ مؤلّف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطّلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعا آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است، انشاءاللّه.

ضمنا اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام آن راندارد او را به مردم معرفی نماید تا به جزای عملش برسد.

والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

۲۵/۱۱/۶۷ روح اللّه الموسوی الخمینی

ص:۱۴۰

این فتوای چند سطری، چنان انفجاری در سطح جهان ایجاد کرد که شاید تاکنون هیچ فتوای دیگری از هیچ عالم مسلمان، چنین انعکاس جهانی نداشته است. مثلاً فتوای معروف میرزای شیرازی راجع به تحریم تنباکو، تنها در سطح ایران و احتمالاً در برخی از کشورهای مسلمان

همجوار، چنین موج سهمگینی را برانگیخت که دامنه آن، دربار ناصرالدین شاه را هم فرا گرفت.

اتفاقا در مورد هر دو فتوا، انگلیس، این پیر استعمار، نقش داشته و در هر دو بار، از فتوا سیلی خورده و بی اعتبار شده است، با این تفاوت، که فتوای تحریم تنباکو، تنها از طرف یک مرجع تقلید که ابدا سمت رهبری سیاسی نداشت صادر گردید، در حالی که فتوای قتل سلمان رشدی، از طرف کسی صادر شد که علاوه بر مقام مرجعیت مذهبی، رهبر سیاسی یکی از عظیمترین انقلابهای عصر حاضر

و بنیان گذار نظام جمهوری اسلامی در ایران است.

فرق دیگر میان این دو فتوا آن است که فتوای قتل سلمان رُشدی در محتوای خود صرفا مذهبی بود و در آغاز ابدا جنبه سیاسی و اقتصادی نداشت و تنها جهت دفاع از حریم قرآن و رسول اکرم و مقابله با هتک حرمت اسلام، صدور یافت، در صورتی که تحریم تنباکو رأسا یک فتوای سیاسی و اقتصادی بود و بُعد مذهبی آن، تحت الشعاع آن دو بُعد دیگر قرار داشته است.

بلی، فتوای امام، در متن خود صرفا مذهبی و دفاع از قرآن و پیغمبر بود و حتی تصوّر نمی شد

بُعد سیاسی و اقتصادی پیدا کند، ولی عکس العمل انگلستان و به دنبال او کشورهای عضو بازار

مشترک، که بظاهر یک اتحادیه صرفا اقتصادی است، ابعاد دیگری به این فتوا داد که حتی می توان

گفت در سیاست جهانی اثر گذاشت.

واکنش کشورهای مختلف، از آمریکا و کشورهای بلوک غرب گرفته تا شوروی و بلوک شرق و نیز عکس العمل و عملکرد سران کشورهای اسلامی، در برابر این فتوا، در حقیقت موضع آن کشورها

را در برابر اسلام عموما و جمهوری اسلامی ایران خصوصا، مشخص کرد.

از موضعگیری بازار مشترک در برابر ایران، سرانجام دُم خروس نمودار شد و کاشف بعمل آمد که

این اتحادیّه، بیش از این که اقتصادی باشد سیاسی است آن هم سیاست ضد اسلامی. بازار مشترک،

ثابت کرد که اسلام انقلابی، برای او خطر دارد، گسترش چنین اسلامی، حتی در وضع اقتصادی این بازار تأثیر می گذارد. معلوم شد سیاست و اقتصاد و مذهب بر خلاف گفته مدّعیان جدایی دین از سیاست، درهم تأثیر متقابل دارند و از هم جداشدنی نیستند، بلکه هم اکنون نیز مذهب، و لامذهبی در سیاست و اقتصاد جهان نقش عمده را ایفا می کند.

از طرف دیگر، انگلیس، این پیر فرتوت سیاست، بر خلاف انتظار، این بار هم قافیه را باخت و

چهره زیر نقاب هم پیمانان خود را آشکار کرد. با عجله و سراسیمه بازار مشترک را که به ظاهر بُعد سیاسی و به طریق اولی بُعد مذهبی هم ندارد با خود به میدان کشید و معلوم شد داستان سلمان

رُشدی و کتاب «آیات شیطانی» ریشه دار است، نه تنها ریشه اقتصادی که ریشه سیاسی هم دارد.

ص:۱۴۱

معلوم شد که انتشار این کتاب شیطانی، یک امر تصادفی نبوده است، بلکه طرحی است از پیش ساخته جهت کوبیدن اسلام سیاسی، اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله که در حال گسترش است و روشنفکران جهان، حتی جهان کمونیست را به خود جلب کرده است و حالا مسلمانان قرنها خفته را دوباره بیدار کرده وخواهد کرد.

اسلامی که امام بزرگوار بارها فرموده است «جهانخواران از اسلام می ترسند» اسلامی که همچون رقیبی نیرومند، ناگهان در صحنه جهانی، در قبال دو بلوک دیگر عرض وجود کرده است و تقسیم بندی جهان را به جناح چپ و راست سرمایه داری و کمونیستی برهم زده است.

و اینک، در قبال آن دو نظام مادّی و غیر الهی، در جهان اسلام عموما و در کشورهای غیر اسلامی

بطور غیر رسمی، سخن از بلوک سوّمی به نام اسلام با ایده ئولوژی الهی و زیربنای توحیدی

مطرح است.

باری، این فتوا، در جهان اسلام با آن چنان استقبالی روبرو شد که ابدا قابل پیش بینی نبود، ناگهان امام خمینی را دوباره در سطح جهان مطرح کرد و او را از رهبری جمهوری اسلامی ایران به رهبر کلّ جهان اسلام، تبدیل کرد؛ بطوری که مسلمانان اعم از مخالف و مؤالف طوعا و یا کَرها پشت سر او قرار گرفتند واگر کسی کوتاه آمد یا نظر مخالف ابراز کرد از طرف مسلمانان طرد و از صحنه

خارج گردید.

این سخن یکی از دانشمندان و رهبران مذهبی هند است که به من گفت: نامه امام خمینی به رهبر

شوروی و فتوای سلمان رُشدی، در هند غوغا بپا کرد و چنان انفجاری در بین مسلمانان هند بوجود آورد، که همه علمای اهل سنّت، حتّی ابوالحسن ندوی طرفدار سعودی و حامی مسلک وهّابی در

هند، که قبلاً صریحا بر ضد امام و جمهوری اسلامی و بطور کلی علیه شیعه مطالبی نشر داده بود، در ردّ سلمان رُشدی، از امام خمینی تجلیل، و فتوای امام را تأیید کرد و اگر نکرده بود بکلّی موقعیتش در بین مسلمین هند، به خطر می افتاد و آبرویش می رفت. یکی از استادان ایرانی که اخیرا از مصر دیدن کرده بود، عینا همین گونه عکس العمل را از مصر نقل می کرد.

وضع، در کشورهای اسلامی و اقلیتهای مسلمان اروپا و آمریکا و افریقا و آسیا عموما چنین است. مسأله به این صورت در آمده که مسلمانان و پیروان قرآن و محمد صلی الله علیه و آله همه پشت سر امام

امت، در سطح جهان در یک طرف، و دشمنان اسلام در طرف دیگر قرار گرفته اند؛ چیزی که طرّاحان

این نقشه شیطانی، ابدا گمانش را نمی بردند. این جریان، درست مصداق آیه شریفه قرآن است:

«يُرِيدُ لِيُطْفِؤُا نُورَاللّه ِبِأَفْواهِمْ وَاللّه مُتِمّ نورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرونَ(۱)».

اما در کشورهای غیر اسلامی، مانند آمریکا، اسرائیل و کشورهای اروپایی، وضع طور دیگری است؛ سران این کشورها به بهانه آزادی بیان ودفاع از حقوق بشر! ابتدا از این فتوا انتقاد کردند و آن را

۱- صف / ۸.

منافی آزادی بیان دانستند و به دنبال آنها مشتی از نویسندگان و ارباب جراید و از جمله (متأسفانه)

برخی از مسلمانان و ایرانیان غربزده و خودباخته که همواره چشمشان به دهن روشنفکران اروپایی

است، در کشورهای مختلف به صحنه وارد شدند و آنچه لازمه غربزدگی بود انجام دادند و آنچه را دیگران گفته بودند نشخوار کردند.

در داخل ایران نیز، برخی از عناصر ملی گرا وبی تفاوت و ضد انقلاب و لیبرالیست و یا بظاهر

انقلابی در مجالس خصوصی بدون این که متوجه باشند موضع نادرستی بخود گرفته اند که آنها را به نقطه ای نزدیک می کند که بگفته قرآن «هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُم لِلایمانِ(۱)».

آنان، همان سخنان روشنفکران اروپایی و اسرائیلی را مزه مزه می کردند، و انسان نمی داند این

گونه طرفداری از دشمنان خدا و تمایل به سکوت، در برابر اهانت آشکار به ساحت مقدس پیغمبر

اسلام و قرآن کریم، با ادّعای مسلمانی و یا طرفداری از انقلاب، چه طور جمع می شود! مگر اینکه بر عدم توجه به واقعیتها حمل شود.

جالب اینجاست که این نوع داوری عجولانه در قبال حوادث و تحوّلات مربوط به انقلاب، که بلا انقطاع و بطور مستمر یکی پس از دیگری انفاق می افتد، نه تنها ضد انقلاب را به موضعگیری

فوری، علیه انقلاب و امام و جمهوری اسلامی و به انتقاد و گاهی به استهزاء وا می دارد، که گاهی بسیاری از عناصر انقلابی را به قضاوت نادرست و عجولانه تحت تأثیر جوّ فراهم آمده از طرف ضد انقلاب و تبلیغات بیگانه و بوقهای استعماری، وادار می کند و انسان از زبان این عناصر

ضعیف الایمان و مردّد و یا متظاهر به انقلابی بودن، همان سخنان را منتها در غالب دلسوزی و خیرخواهی می شنود، و این یک خطرِ جدّی برای انقلاب و یک نوع عقب گرد و بازگشت غیر عمدی

از انقلاب و از اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله است.

اگر قرار می شد مسلمانان، در حیات رسول اکرم، در قبال هر شکست و یا هر شایعه دروغ از طرف منافقان، در گرماگرم مبارزه با کفر و شرک، چنین سستی از خود نشان می دادند و تحت تأثیر جوّ، قرار می گرفتند، فاتحه اسلام خوانده می شد. اتفاقا در پاره ای از حوادث از قبیل صُلح حُدیبیّه، داستان إفك، شکست اُحد، شکست حُنین، چنین ضعفهایی از مسلمانان دیده شد که شدیدا در قرآن

محکوم می گردید و آنان را به توبه و ا ستغفار وادار می کرد.

چطور ممکن است کسی پیرو و مقلّد امام باشد و علی الاصول عقیده داشته باشد «اَلرادُّ عَلَیْهِ کَالرادِّ عَلَیْنا وَالرادُّ عَلَیْنا کَالرادِّ عَلَی اللّه» و نه تنها در مسائل سیاسی که در یک چنین امر اسلامی صرف، که با موجودیت اسلام در برابر کفر ربط دارد، با تبلیغات صهیونیزم جهانی و روشنفکران ملحدِ اروپا، که حتی از اهانت به حضرت مسیح، پیغمبر خودشان هم باک ندارند و از شنیدن آن، ناراحت نمی شوند،

همصدا شود و گفته آنان را بازگو نماید.

ص:۱۴۳

۱- آل عمران / ۱۶۷.

فتوای امام، علاوه بر این که فتوای شرعی مورد اتّفاق همه مسلمین است، یک حکم قطعی ولیّ فقیه است که بر همه مسلمین حتّی مجتهدین دیگر و مقلدانشان واجب الاتباع است، و این نکته ای است که خیلی ها از آن غفلت دارند. شخصی می گفت این مطلب در همه کتب فقهیّه و

رساله های عملیّه نوشته شده که دشنام دادن به پیغمبر حکمش قتل و باعث ارتداد یک مسلمان است، دیگر این که گفتن ندارد؟

آیا این افراد جاهلند یا تجاهل می کنند؟ آیا وجود این مسأله در کتابها همین موج عظیم که این فتوا در بین مسلمین و در سطح جهانی به وجود آورد می توانست داشته باشد؟ آن هم با لحن قاطع که شامل نویسنده و ناشران کتاب «آیات شیطانی» در سطح جهان بود و حتی مسلمان غیور را تا مرز شهادت جهت اجرای آن فتوی پیش برد. آیا بین فتوای کلی و یک حکم مشخّص نسبت به یک موضوع خاص، فرقی نیست؟

خیلی طبیعی است که استکبار جهانی و وابستگان آنان در کشورهای اسلامی و بطور کلّی جبهه کفر و نفاق در سطح جهان، از سلمان رُشدی و افکار شیطانی وی حمایت کنند. انتظار از عناصر

غربزده و خودباخته و لیبرالهای بی تفاوت و ضد انقلاب هم جز دنباله روی از آنان چیزی نیست، اما از مسلمانان راستین طرفدار انقلاب اسلامی، چنین انتظار نمی رود. خداوندهمه ما را از لغزش مصون دارد که مبادا با اتخاذ این روشها، ادعای پیرویمان از اسلام انقلابی و دعوی اطاعت از ولایت فقیه را بی اعتبار کنیم و مآلاً ادعای مسلمانی ما هم زیر سؤال برود.

باید از این نکته غفلت نکنیم که ما مسلمانها با تعهد و حفظ صبغه اسلامی، هر کاری می کنیم

مورد اعتراض و ریشخند غربیها قرار می گیریم، پس چرا چشممان را در حسّاسترین مسائل اسلامی

به دهن و قلم آنان بدوزیم تا ما را تأیید یا انکار کنند؟

جای بسی خوشوقتی است که کنفرانس اسلامی جدّه هم با امام امت، همصدا شد و ارتدادِ سلمان رُشدی را که در حقیقت تأیید حکم اعتدام او است، اعلام کرد. گویا آقایان اعضاء، از سران کشورهای خود و قهرا از قدرتهای بالاتر، چشم زده اند و گرنه باید صریحا همان حکم اعدام مورد اتفاق همه فقهای اسلامی را تأیید می کردند، به هر حال، این امر خود یک موفقیّت برای اسلام و جمهوری اسلامی ایران بود که نقش نماینده محترم ایران حجه الاسلام والمسلمین تسخیری را در آن نابایداز نظر دور داشت و خدمات مخلصانه و بی سروصدای این شخصیت روحانی را باید ارج نهاد.

منشور سوم انقلاب یا منشور روحانیت

همزمان با پایان دهمین سال انقلاب اسلامی در تاریخ ۳/۱۲/۶۷، پیام مهم امام، بسیاری از حقایق پشت پرده روحانیّت و حوزه های علمیه ومسائل مملکتی و وضع آینده رهبری را روشن کرد. این پیام، زمینه ساز تصمیم امام در طلیعه سال ۶۸ در مورد مسأله رهبری بود و بسیاری از سرفصلها و

فرازهای آن، مبیّن علل و اسباب این تصمیم گیری مهم است که بمجرّد صدور این پیام، افراد باریک بین که سررشته جریانها و تحولات انقلاب را در دست دارند و حوادث را با بصیرت دنبال

می کنند، حدس زدند که هدف اصلی از آن چیست و بعدا چه اتفاقی خواهد افتاد. بنظر این جانب،

سایر پیامهای امام در سال گذشته همین حال و هوا را داشته و همین هدف را دنبال می کرده است.

اگر در «منشور برادری» سخن از گرایشهای سیاسی و اختلاف سلیقه مسؤولان و گروهها و احزاب هواخواه انقلاب بود، در این منشور، امام بزرگوار، راجع به گرایشها و اختلاف سلیقه حوزه ها داد سخن داده است، موضعگیری مقدس مآبان و ظاهری مسلکان و متحجّران، در قبال اندیشمندان و عقلگرایان را، برملا کرده است.

شاید این اولین بار است که این برخوردهای فکری و سلیقه ای که وجود آن در داخل حوزه ها در

میان طلاّب و مدرسّان، امر عادی بود، در سطح عمومی مطرح می شود و مردم بطور روشن از این گرایشهای متضادّ علمی داخل حوزه ها باخبر می شوند.

نکته خیلی مهم در این پیام، رابطه این دو طرز تفکر از یک طرف با سیاست جهانی اسلام، و از

طرف دیگر با مقام مرجعیت بود که امام روی آن انگشت گذارد که متحجّران مقدس مآب، مآلاً همان ناشران اسلام آمریکا هستند و قولاً و عملاً دین را از سیاست، جدا می دانند و با ترویج از یک اسلام بی خطر و بی ضرر و ساکت و سر براه، راه را برای استکبار جهانی هموار می سازند.

این قماش از گرایشهای خطرناک، پیش از انقلاب و پس ا ز آن، گاهی دانسته و گاهی ندانسته به

سود استعمار عمل کرده و می کند. پیش از انقلاب، در چهره مقدس مآبی و انتظار فرج و اجتناب

شدید از دخالت در سیاست به بهانه این که دخالت در سیاست و تشکیل حکومت، وظیفه امام زمان علیه السلام است و فقط در عصر ظهور آن حضرت مشروع است، با این اندیشه و عمل منفی، جلو حرکتهای اسلامی را سد می کرده یا از شتاب آن جلوگیری بعمل می آوردند.

این دسته، پس از انقلاب، ناگهان تغییر روش داده رویّه سابق را رها کرده و مهر سکوت پیش از

انقلاب را شکسته سراپا سیاسی شده اند و به همه کارها اعتراض دارند: به قانون اساسی؛ به مقام رهبری، به دولت، به اقتصاد، به سیاست خارج و داخل، به جنگ و صلح، به همه چیز.

آیا آن سکوت و حالت تسلیم پیش از انقلاب، و این فریادهاو حرکتهای موذیانه پس از انقلاب،

گواه آن نیست که خطّ آنان، از آغاز تاکنون یک خط مشکوکی است به نفع دیگران، منتها این خط، در هر زمان، به اقتضای وقت، نقش خود را ایفا می کند.

متأسفانه این نوع گرایش، غالبا زیر پوشش و نقاب ولایت، خودنمایی می کند، اما نه ولایت علی پسند که آمریکاپسند. آنان به نام ولایت، بزرگترین ضربه را به ولایت واقعی می زنند و از سیاست [مذهب علیه مذهب] پیروی می کنند و به قول شاعر:

و یُکبّرون بأَنْ قُتِلْتَ وَ إنّما

قَتَلوا بِکَ التَکْبیر وَالتَهْلیلا

ص:۱۴۵

آنـان، کـاربُرد ولاـیت را محـدود به زمـان علی و امـام زمـان می کننـد و دیگر هیـچ؛ و با این کار، میـدان سـیاست و اقتصاد و حکومت را برای تاخت و تاز طاغوتها و ابرقدرتها بازمی گذارند. کسانی که در حکومتهای طاغوتی با سکوت خود عملاً آنها را تأییـد و یـا لااقـل تحمّل کردنـد و علیه او دم نزدنـد حالا جمهوری اسـلامی و ولایت فقیه را تحمّل نمی کننـد و آن را به باد انتقـاد می گیرنـد. قبلاًـ محور تبلیغ و موعظه برخی، تنهـا مسائـل اخلاـقی مقطعی بود، حالا که آرزوی آنان بطور اعجازآمیز نه فقـط در هر کوی و برزن و کوچه و بـازار بلکه، در درون ادارات و دانشـگاهها و گردشـگاهها به برکت اسـتقرار نظام اسـلامی برآورده شده، ابدا از آن دم نمی زنند. بعکس، هر جا می نشـینند از اقتصاد، از رادیو تلویزیون، از دستگاه قضائی و از همه چیز دیگر دولت، انتقـاد می کننـد. خاموشان دیروز، سـیاست بافان امروز و گوشه نشـینان دیروز، میـدان داران امروز شـده انـد. این تضادهـا را چه طـور تـوجیه کنیم؟ جز اینکه بگـوییم اکـثرا سـاده انـدیش و خوش نیّت هسـتند ولی آلت دست و وسـیله اجرای مقاصد کسان دیگر،

یعنی بازیگران و معرکه گیران اصلی این خط، قرار گرفته اند.

هشـدار امـام به طلاـب جوان، نسـبت به خطر این طرز تفکّر، برای اسـلام و انقلاـب، که این هشـدار، قطعا برای هواخواهان آن خط، خوش آیند نیست، یکی از ضروری ترین نیازهای امروز حوزه ها است.

متأسـفانه، همان طور که از خلالِ سـخنان امام بدست می آید، یک پیوند و پیمان نامیمون بین این نوع از تحجّر فکریِ جاهلانِ متنسّک، و ضدیّت با اندیشه فلسفی و بینش عقلی و احیانا بین

طرفـداری از حکومتهای طاغوتی و اسـتکبار جهانی و سـرمایه دارن داخلی و روحانیت بی درد، به چشم می خورد و در هر جا ردّ پای یکی دیـده می شود، آن دیگری هم بگونه ای آنجا حضور دارد. آیا این هماهنگی تنگاتنگ، میان این عناصـر به ظاهر از هم بیگانه، اتفاقی است؟ البته هسـتند مردمان مجاهدی که روی خوشـی با فلسـفه ندارند، واین سـخن، و بسـیاری از سـخنان دیگر، شامل آنان نمی شود.

بـاری، این یـک برنامه شـیطانی از پیش طرح ریزی شـده است که در بیش از یک قرن، پیاده می شـده و غالبا از معرکه، پیروز بیرون می آمـده است. هر چنـد در صدساله اخیر از روحانیت بیدار و هوشـیار، گاه بگاه محکم سـیلی می خورده و احیانا عقب نشینی می کرده و یا پیشرفت آن کند می شده است.

تنهـا در عصـر مـا با قیام عظیم و ابراهیم وار امام، این بت و بتهای دیگر، شکسـته شـد و این خط سیاسـی نامرئی، زمام امر را از دست داده ولی به حرکت مذبوحانه خود ادامه می دهد و خطر آن هنوز بکلی از میان نرفته است و اگر آنی غفلت شود ممکن است این طرز تفکر دوبـاره میـان طلاّب جوان کم تجربه و بی مایه، گسترش یابـد و در آینـده تـداوم انقلاب را تهدیـد کنـد و سرانجام حتی عناصری از پیروان این خط را به مرجعیت هم برسانند.

بخاطر دارم در حدود سی سال پیش، یک از افراد وابسته و مرتبط با رجال سیاسی سطح بالای آن

روزگار می گفت: کسانی که در حوزه های علمیه زمینه مرجعیت و ریاست دارنـد هم اکنون از طرف مقامات، ارزیابی شده و از طرز تفکّر آنان کاملاً تحقیق بعمل آمده است تا مبادا کسـی به این سـمت برسد که برای آنان خطرناک باشد و نتوانند او را کنترل کنند.

حـال، بایـد گفـت: «وَ مَکروا وَ مَکَراللّه وَ اللّه خیرُالمـاکرین»، در برابر اراده و مشـیّت الهی مکر و حیلـه و تزویر انسانهـا تـاب مقاومت ندارد؛ آنچه را نمی خواستند واقع شد و آن خط خطرناک، شکست

خورد، امّـا مسلّما نااميـد نیست و همچنان تلاش می کنـد تا آب رفته را به جوی باز آورد و این گنـج تاراج شـده را دوباره به چنگ آورد.

در اینجا، فرصت را مغتنم شمرده مطلبی را که بارها راجع به آن اندیشیده ام یادآور شوم:

اسـتعمار، در راه پلید خود، در درجه نخست تا توانسـته و تا بتواند از راه اشاعه فساد و نشـر غربگرایی و غربزدگی بین مسـلمین بخصوص در نسـل جوان احساسـاتی و بین طبقه تحصـیل کرده تجـدّدطلب و ترقّی خواه که قهرا زمامـداران آینـده کشورهـای اسلامی خواهند بود، کوتاهی نکرده و نخواهند کرد.

برای اجرای این نقشه شوم، عناصری خودفروخته و لامـذهب و تـا حـدی تجـدّدطلبماننـد آتـاتورک در ترکیه، رضاخـان در ایران، امان اللّه خان در افغانستان و دیگران را در جاهای دیگر به قدرت رسانیده تا این برنامه را پیاده کنند و کردند.

اسـتعمار، به موازات آن، به قشـر مـذهبی و متـدیّن که اکثریت مسـلمانان را تشکیل می دهنـد نیز توجه دارد. این مؤمنان پاک باخته را نمی توان به آسانی به فساد اخلاق و غرب گرایی سوق داد و آنان را شیفته مظاهر پلید تمدّن غرب نمود، پس چه باید کرد؟ و چه طور از خطر این قشـر عظیم با ایمان و فداکار که با یک اشاره پشوایان روحانی متعهّد خود، جان برکف قیام کرده و توفانی از آتش علیه استعمار بپا می کنند و به منافع او صدمه می زنند، باید در امان ماند؟

هیـچ، از راه خود مـذهب و بهره گیری از احساسات پاک مذهبی و پیروی از سـیاست «مذهب علیه مذهب». پس از این مقدمه وارد اصل مطلب می شویم:

استعمار در مورد این قشر مسلمان و مؤمن ترفند دیگری بکار بسته، هم در بین اهل سنّت و هم در بین شیعه.

در اهل سـنّت، مسلک متحجّر و ظاهرگرا و ضد تفکّر و تعقّل و متعبّد سرسخت ظواهر روایات و آیات را مشهور به وهابیت که اصل آن، مذهب حنبلی با پیرایش ابن تیمیه فقیه حنبلی قرن هشـتم است، این مسـلک را پیدا کرده و با نفوذ روحانی محمد بن عبـدالوهاب و سـلطه آل سـعود، آن را در عربسـتان نشـر داده است و اینـک آل سـعود، بـا پولهای سـرشار نفت، به ترویـج این مسلک در همه

کشورهـای اسـلامی پرداخته و هم اکنون، اکثر مجـامع مـذهبی اهـل سنّت، چه در کشورهـای اسـلامی و چه اقلیتهای مسـلمان کشورهای دیگر، تحت نفوذ مسلک وهابیّت، اسیر درهم و دینار آل سعود

هستند. و این رشته سرِ دراز دارد.

اساس مسلک وهابی، از طرفی پیروی از حدیث و نفی هر گونه تفکر و تعقّل است و حتی ظاهر آیات متشابه را که با اصول عقلی مباین است می پذیرد و به همین جهت، با همه مذاهب اسلامی اعم از مذاهب فقهی و کلامی که نتیجه فکر و اندیشه و ابتکار و اجتهاد هزاران دانشمند و متفکر مسلمان در طول هزار و چهارصد سال است، از درِ مخالفت درآمده و همه را بدعت می داند؛ نه تنها مذهب شیعه، که مذاهب مختلف اهل سنّت را نیز و این خود، علوم و فرهنگ اسلامی را برباد خواهد داد.

بر این اساس، بسیاری از آداب و رسوم اسلامی از جمله زیارت و توسّل و بنای قبه و بارگاه بر قبور پیشوایان دین را بدعت و شرک می داند که باید از بین برود، در حوزه قدرت و نفوذ خود اقدام به تخریب بقاع متبرکه ائمه و صحابه و بزرگان دین، کرده است و بر آن است که سایر آثار اسلامی را نیز اگر دستش برسد ویران کند. خود این برنامه، بخش عظیمی از آثار اسلامی و نام شخصیّتهای مسلمان را از صفحه روزگار محو خواهد کرد.

از سوی دیگر، وهابیّت، معتقد به اطاعت و تسلیم مطلق در برابر ولیّ امر می باشد که هم اکنون مصداق آن، شاه فهد است، هیچ نوع انتقاد از او و از گرایشهای سیاسی او را روا نمی داند، و قهرا قیام علیه او را هم که اینک حافظ مناع آمریکا در منطقه است، جایز نمی شمرد.

در یک کلام؛ مسلک وهابیّت و حکومت آل سعود، پایه نیرومند استعمار و پایگاه اصلی «اسلام آمریکایی» است که امام، دائما خطر آن را گوشزد می کند.

امّا در بین شیعه؛ با مطالعاتی که مستشرقین، جاسوسان فرهنگی استعمار، در دو قرن اخیر کرده اند، به وجود یک گرایش خشک ظاهرگرای مخالف فلسفه و کلام و ضدّ هر نوع اظهار رأی و توسّل به عقل، و متعبّد به روایات اهل بیت را به نام «مسلک اخباری» کشف کردند. آنان با این کشف ارزشمند! مطلوب خود را به موازات مسلک وهّابی در اهل سنّت، در بین طایفه شیعه که اینک تعداد آنان بیش از یک پنجم مسلمین تخمین زده می شود، پیدا کردند.

اساس این تفکّر بر آن است که اجتهاد در احکام عملی، با این عرض و طول که در کتاب جواهر و در کتابهای اصول، امثال رسائل انصاری و کفایه آخوند خراسانی دیده می شود، بدعت است. حتّی کلمه اجتهاد و مجتهد را هم بدعت (و سُنّی می دانند)، فقیه حق ندارد از ظواهر روایات اهل بیت علیهم السلام تخطّی کند، اِعمال رأی و تمسّک به علم اصول، با آن بحثهای پُر پیچ و خم و نامفهوم، همان عمل به قیاس ابوحنیفه است و لااقل دست کمی از آن ندارد. باید آن را کنار گذاشت و مسائل نوپیدا را با رأی و سلیقه حلّ نکرد بلکه اضافه بر ظواهر روایات، هر جا گیر کردند احتیاط کنند.

این مسلک می گوید: در اصول عقاید کتابهای کلامی و به طریق اولی کتابهای فلسفی را باید بدور ریخت که محتویات آنها ساخته فکر بشر است، فلاسفه و متکلّمان در برابر اهل بیت و عصمت دکّان باز کرده اند، در این دکّان را باید تخته کرد.

این طرز تفکر، در فقه و در اصول اعتقادی با شکل دیگر و خیلی معتدلتر از این، در بین محدثین شیعه در قرن سوم و چهارم وجود داشت که با همّت اندیشمندانی چون شیخ مُفید، سیّد مرتضی

علمُ الهُدی، شیخ طوسی و پیروان ایشان، از رواج افتاد و تقریبا نام و نشانی از آن، باقی نماند، تا این که در قرن یازدهم هجری همزمان با استقرار قدرت صفویه در ایران، دوباره زنده شد و طرفدارانی

پیدا کرد و حتی بزرگانی امثال فیض کاشانی در فقه و نه در اصول عقیدتی از آن حمایت کردند گاهی به حد افراط و گاهی بسیار معتدل و بیرون از طرد و لعن طرفِ مخالف. در دوره قاجاریه بخصوص

در دوران فتحعلیشاه قاجار، نزدیک بود این خط، نظر او را هم جلب کند و قدرتی به چنگ آورد و حاکم بر حوزه های علمیه شود، که ناگهان، شخصیت علمی مقتدری به نام وحید بهبهانی قد علم کرد و کمر همّت را علیه این فکر خطرناک محکم بست و در نتیجه کوششهای وی و شاگردانش از قبیل

شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء، علاّمه بحرالعلوم، ملاـ مهدی نراقی، میرزای قمّی و افراد دیگر؛ حوزه های علمیّه و مرجعیّت شیعه، از این خطر و این انحراف، نجات یافت.

همان طور که ظهور متفکّرانی از قبیل شیخ بهائی، میرداماد، ملاصدرا، ملامحسن فیض کاشانی، لاهیجی در آن عصر، و پیروان ایشان که تا همین اواخر، زنجیره وار ادامه داشتند، بساط فلسفه و اندیشه اسلامی را با گرایش نوِ تشیّع، گسترش داد و روح تازه ای به تفکر اسلامی بخشید که پیش از آن وجود نداشت و عامل مهمّی در پیشرفت تشیع گردید.

گر چه اخباری گری اسما از میان رفت و جز اقلیّت معدودی در گوشه و کنار ایران و عراق و حجاز؛ کسی خود را اخباری نمی داند و از این نسبت، اِبا دارد؛ امّا اصل این گرایش، بکلّی از میان نرفته و گاه بگاه نه به اسم اخباری گری، بلکه به نام دفاع از ولایت و اخبار اهل بیت، در چهره تقدّس، خودنمایی می کند. همواره در میان طلاّب و مدرسّین، کسانی با این شیوه از تفکر هستند که حساسیّت خاصی نسبت به فلسفه و کلام که بخش عمده آن فلسفه است دارند. کلامی که آنان از آن دم می زنند، یک سلسله بحثهای عقیدتی متّخذ از روایات است و خود آنها هم آن را کلام نمی نامند؛ تفاوت میان آن بحثها، با کلام شرح تجریدی، خیلی زیاد است. ناگفته نماند بسیاری از این افراد از اخیار و مجاهدان هستند که در صف مقدم جبهه ها حضور داشته اند.

باری؛ این طرز تفکر پراکنده در حوزه ها و میان طلاب، در چند دهه اخیر یک نوع تشکلّ پیدا کرده و برای خود مکتبی شده است. طرفداران این مکتب، خیلی بیش از علمای ربّانی و متکلّمانِ

آگاه، دم از ولایت می زنند، گویا دیگران ضد ولایتند.

به عقیده من، آنان در عقیده خود تا حدود زیادی مُخلص هستند، امّا به هر حال، به کاروان علم و دانش صدمه می زنند. این گرایش تاکنون نتوانسته است در برابر فلسفه و کلام اثرِ قابل توجهی که جلب نظر متفکران اسلام را بکند، عرضه کند بجز این

که علم و دانش هزار ساله اسلامی را از آن سطح بالا و اوج خود پایین می کشاند و هر نوع فکر نو اسلامی را که ریشه فلسفی و کلامی دارد، رد

ص:۱۴۹

می کند؛ در حالی که خود، جای آن را هم نمی تواند پُر کند. آنان صرفا به برشمردن نقاط ضعفِ فلسفه و کلام و شطحاتِ متصوّفه اکتفا می کنند بدون اینکه با منطق علمی بتوانند اساس آن رابی اعتبار کنند.

فی المثل، فلسفه اسلامی در سه دهه اخیر به جنگ فلسفه مادی رفت و اصول مکتب ماتریالیسم دیالکتیک را ویران کرد. امّا این مکتب، در برابر آن فلسفه الحادی چیزی به میدان نیاورد که در بازار علم و دانش، قابل طرح باشد.

من خود از همه مسائل فلسفی دفاع نمی کنم و حتی نسبت به برخی از مسائل نظر مخالف دارم، ولی اساس این تفکر را هم روا نمی دانم تضعیف کنم، زیرا می بینم همین تفکر، افرادی مانند ا ستاد مطهری، علاّمه طباطبائی، شهید صدر، از همه بالا-تر حضرت امام خمینی و شاگردان انبوه او را در دامن خود پرورش داده است. ما اگر تفکّر فلسفی را از آنان بگیریم آثار علمی و حتی نظر سیاسی آنان، این رنگ و بو را ندارد و نمی تواند در برابر فلسفه های غرب و شرق اظهار وجود کند؛ پس چرا با این شدّت و صلابت آن را بکوبیم و طلاّب را از آن فراری دهیم و از خواندن آن محروم کنیم؟

باری، از همه این حرفها که بگذریم، مبارزه با فلسفه و کلام و اجتهادِ پویا، اگر در گذشته صرفا بُعد علمی داشت، اینک بُعد سیاسی پیدا کرده است زیرا انقلاب اسلامی، از میان علما و دانشمندان متفکّر فلسفه دان و عارف و مجتهدان شجاع صاحب نظر و روشن فکر، پدید آمد و رشد یافت و با حمایت آنان ادامه دارد و اگر خدای نکرده روزی آنان حمایت خود رااز انقلاب بردارند یا دست آنان از آن کوتاه شود، آن گرایش دیگر، مرد میدان نیست و به آسانی انقلاب را به باد فنا می دهد و تدریجا همان مساعدت قبلی خود را هم از آن دریغ خواهد کرد. در حقیقت موفقیت کنونی انقلاب برای آنان وظیفه ایجاد کرد که آن را یاری دادند ولی بعدا شاید احساس چنین وظیفه ای نکنند و سکوت را بر قیام ترجیح دهند.

شاید وحید بهبهانی و شاگردان او، توجه نداشتند که کار آنان، بُعذ سیاسی هم دارد یا بعدا پیدا خواهد کرد. و آنان با گشودنِ اُفق وسیع اجتهاد بروی طلاّب، در حقیقت دارند جلو یک نوع تحجّر سیاسی را هم می گیرند، اما امروز و حتی دیروز، این حقیقت آفتابی گردیده که این نوع تحجّر فکری در میان شیعه، مآلاً- نظیر همان گرایش وهابیّت، در اهل سنّت است یعنی زیربنای فکری یکی است و نتیجه ای هم که استعمار از آن می گیرد نیز یکی است. او بندِ تشیّع و تسنّن و نام علی و عمر نیست. استعمار مصمّم است کاری کند که مسلمانان از مبارزه و تفکّر دست بردارند و دیگر مزاحم او نشوند، یا اقلاً در قبال یکدیگر صف آرائی و هر کدام یکدیگر راتکفیر و تفسیق کنند و احیانا به قتال با هم بپردازند، زِهر طرف که بود کشته سود استعمار است.

دوباره تأکید می کنم که ضدیّت با فلسفه و کلام در شرایط کنونی، صرفا یک حرکت سیاسی علیه انقلاب اسلامی است و بیش از همه، طلاّب جوانِ جان بر کف که حضورشان در نبرد حق علیه باطل جبهه ها را زینت داده و خون پاکشان به اسلام آبرو بخشیده است، باید توجه کنند که اگر زیربنای

فکری آنان تغییر کند، گرایش سیاسی آنان هم دگرگون خواهد شد و بدین وسیله اخلاص، صدق نیّت و اطاعت از امام است را از دل آنان بیرون خواهندبرد.

اگر این حرکت ضدّ فلسفه بُعد سیاسی نداشت، امام با آن صراحت آن را عنوان و از آن درد دل نمی کرد، ما نیز تا این حد بر آن پافشاری نمی کردیم، زیرا در گذشته و حال عالمان مبارز و فداکار و با تقوی اما مخالف فلسفه کم نبوده و نیستند.

کسی نمی گوید که کورکورانه از گرایش فلسفی تقلید کنند بلکه آن را به عنوان یکی از علوم اسلامی، از کسی که فلسفه را خوانده و فهمیده و نقاط قوّت و ضعف آنرا منصفانه و بدون جبهه گیری بیان می کند، بیاموزند، آنگاه آن را با روشهای دیگر بسنجند و خود دست به انتخاب بزنند «فَبشّرْ

عِبادِالَّذین یَستَمعُونَ القَوْلَ فَیَتَّبِعونَ أحْسَنَهُ»(۱) نه این که از آغاز، تحتِ تلقین ضدّ فلسفه باشند، که هیچ علمی را از این چنین نمی توان آموخت. و به طور حتم، چنین فلسفه آموختن، شهید مطهری، تحویل جامعه اسلامی نمی دهد که مرد همه میدانهای علمی باشد. نتیجه این که تقاضا از افراد با تقوی هر چند هم گرایش فلسفی ندارند آن است که عجالةً از هماهنگی با این حرکت مشکوک خودداری کنند.

خلاصه سخنان امام در منشور روحانیت

این پیام مهم با این جمله آغاز شده است:

«خدمت حضرات روحانیینِ سراسر کشور و مراجع بزرگوار اسلام و مدرسّین گرام و طلاّب عزیز حوزه های علمیه و ائمه محترم جمعه و جماعات دامت برکاتهم و سلام و درود بر روان شهدا،

خصوصا شهدای عزیز حوزه ها و روحانیت»

پایگاه روحانیت

پس مخاطب اصلی در این پیام، روحانیّت و طلاّب هستند، نخست امام بر پایگاه محکم روحانیّت و حوزه ها در طول تاریخ اسلام، تأکید فرموده که تلاش آنان در حفظ و تأسیس و ترویج علوم اسلامی و اجتهاد آنان، هم سنگ با جهاد فی سبیل اللّه است کما این که روحانیّت، صدها سال است که تکیه گاه محرومان و مستضعفان، و مدافع حریم اسلام است و در این راه مرارتها دیده است:

«تردیدی نیست که حوزه های علمیّه وعلمای متعهّد، در طول تاریخ اسلام و تشیّع مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کجرویها بوده اند. علمای بزرگ اسلام،

در همه عمر خود تلاش نموده اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون دخل و تصرّف ترویج نمایند.

١- الزمر / ١٨.

اگر فقهـای عزیز نبودنـد، معلـوم نبود امروز چه علومی به عنون علوم قرآن و اسـلام و اهـل بیت علیهم السـلام به خورد توده ها داده بودند.

... که بحمـداللّه امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب با برکتی همچون کتب اربعه و کتابهای دیگر متقـدّمین و متأخّرین، از فقه و فلسفه و ریاضیات و نجوم واصول و کلام و

حدیث و رجال و تفسیر و ادب و عرفان و لغت و تمامی رشته های متنوع مشاهده می کنیم.

اگر ما نام این همه زحمت و مرارت را جهاد فی سبیل اللّه نگذاریم چه باید بگذاریم؟ تصور نمی کنم برای بررسـی عمیق همه جانبه علوم اسلامی، طریقه ای مناسبتر از شیوه علمای سلف

یافت شود.

بیش از هزار سال تحقیق و تتبع علمای راستین اسلام، گواه بر ادّعای ما در راه بارور ساختن نهال مقدّس اسلام است.

صدها سال است که روحانیّت اسـلام، تکیه گاه محرومان بوده است و همیشه مستضـعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شـده انـد. از مجاهـدت علمی و فرهنگی آنان که بحق، از جهاتی افضل از دماء شـهیدان است که بگذریم، آنان در هر عصری از عصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود، مرارتها و تلخیهایی متحمّل شده اند و همراه با تحمّل

اسارتها و تبعیدها، زندانها و اذیّت و آزارها و زخم زبانها، شهدای گران قدری را به پیشگاه

مقدس حق تقدیم نموده اند».

مقاومت، قناعت و احساس مسؤولیت

امـام، روی مقـاومت روحـانیت در برابر طاغوتهـا و سـرمایه داران و نیز فقر و قنـاعت روحـانیت و احسـاس مسؤولیت آنان تکیه فرموده است:

«علمـای اصـیل اسـلام، هرگز زیر بار سـرمایه داران و پول پرسـتان و خوانین نرفته انـد و همواره این شـرافت را برای خود حفظ کرده انـد و این ظلم فاحش است که کسـی بگویـد: دست روحانیّت اصـیل طرفدار اسـلام ناب محمدی صـلی الله علیه و آله با سرمایه داران در یک کاسه است. خداوند کسانی را که این گونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می کنند نمی بخشد.

روحانیت متعهّد، به خون سرمایه دارانِ زالو صفت، تشنه است و هرگز با آنان سر آشتی نداشته و نخواهد داشت.

آنها با زهـد و تقوی و ریاضت، درس خوانده اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز، به همان شـیوه زاهدانه و با فقر و تهیـدستی و عـدم تَعلّق به تجملات دنیا، زنـدگی کرده اند و هرگز زیر بار منّت و ذلّت نرفته اند. در ترویج روحانیّت و فقاهت، نه زور سرنیزه بوده است

نه سرمایه پول پرستان و ثروتمندان، بلکه هنر و صداقت و تعهّد خود آنان بوده است که مردم

آنان را برگزیده اند.

ص:۱۵۲

به هر حال، خصوصیّات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتر از همه، احساس مسؤولیت در برابر توده ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است و چه عزّتی بالاتر از این که روحانیّت، با کمی امکانات، تفکّر

اسلام ناب را بر سرزمین افکار و اندیشه مسلمانان، جاری ساخته است و نهال مقدس فقاهت، در گلستان حیات و معنویت هزاران محقّق، به شکوفه نشسته است».

شهدای روحانیت

امام، همان طور که سخن خود را با درود به شهدای روحانیت آغاز کرده، در سراسر این پیام از آن شهیدان گرانقدر یاد می کند:

«درود بر حاملان امانت وحی و رسالت، پاسداران شهیدی که ارکان عظمت و افتخار انقلاب اسلامی را بر دوش تعهّد سرخ و خونین حمل نموده اند؛ سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیّت که رساله علمیه و عملیه خود را به دَم شهادت و مرکّب خون نوشته اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس، از شمع حیاتشان، گوهر شب چراغ ساخته اند.

افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد، رشته تعلّقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عِقال تمنّیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به

میهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور، سرودند...

آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحرِ مناجاتیان حوزه ها و روحانیّت را درک کرده اند در خلسه حضورشان، آرزویی جز شهادت ندیده اند و آنان از عطایای حضرت حق، در میهمانی خلوص و تقرّب جز عطیّه شهادت نخواسته اند.

البته همه مشتاقان و طالبان هم به مراد شهادت نرسیده اند. یکی چون من عمری در ظلمات حصارها و حجابها مانده است ودر خانه عمل و زندگی جز ورق و کتاب میّت نمی یابد...

شهدای روحانیّت، منحصر به شهدای مبارزه و جنگ در ایران نیستند، یقینا رقم شهدای گمنام حوزه ها و روحانیت که در مسیر نشر معارف و احکام الهی به دست مزدوران و نامردمان، غریبانه جان باخته اند، زیاد است.

در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام، اولین کسانی بوده اند که بر تارک جبینشان، خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی اسلامی را سراغ کنیم که در آن، حوزه روحانیّت پیش کسوت شهادت نبوده اند و بر بالای دار نرفته اند و اجساد مطهّرشان

بر سنگ فرشهای حوادث خونین، به شهادت نایستاده است؟ بیش از دو هزار و پانصد نفر از طلاب علوم دینیّه در سراسر ایران در جنگ تحمیلی، شهید شده اند و این رقم، نشان می دهد

که روحانیّت برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی ایران تا چه حد مهیّا بوده است. امروز نیز همچون گذشته، شکارچیان استعمار در سرتاسر جهان از مصر و پاکستان و افغانستان و لبنان

ص:۱۵۳

و عراق و حجاز و ایران و اراضی اشغالی، به سراغ شیردلانِ روحانیّت مخالف شرق و غرب و متّکی به اصول اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله رفته اند و از این پس نیز جهان اسلام، هر چندگاه شاهد انفجار خشم جهانخواران، علیه یک روحانی پاک باخته است.

راستی اگر کسی فکر کند که استعمار، روحانیّت را با این همه مجد و عظمت و نفوذ، تعقیب نکرده و نمی کند، ساده اندیشی نیست؟

یقینا اگر جهانخواران می توانستند ریشه و نام روحانیّت را می سوختند؛ ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و ان شاءاللّه از این پس نیز خواهد بود، به شرط

آن که حیله و مکر و فریب جهانخواران را بشناسیم. خداوندا، شهدای روحانیت و حوزه ها را

از نعم بیکران و رزق حضور خویش بهره مند فرما. خداوندا، به جانبازانشان شفا مرحمت کن

وبه خانواده های شهدایشان صبر و اجر مرحمت فرما و مفقودین و اسرایشان راهر چه زودتر

به اوطانشان برگردان».

شهیدان دیگر

امام بزگوار در این پیام، در کنار شهدای روحانیت، دیگر شهدا را از یاد نبرده و والاترین سپاس و تقدیر خود را از آنان و از پدران و مادرانشان ابراز داشته است:

«... همه اینها از برکت خونهای پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، همه اینها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده سالِ مبارزه با آمریکا و غرب و شرق، نشأت گرفت.

من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندانِ شهدا و جانبازان، به خاطر تحلیلهای غلط این روزها از شما معذرت می خواهم و از خداوند می خواهم مرا در

کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد.

چه کوته نظرند آنهایی که خیال می کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرسیده ایم پس شهادت و رشادت و ایثار و از خودگذشتگی و صلابت بی فایده است؟...»

پیروزی انقلاب در همه ابعاد، حتی جنگ

امام، در این پیام مانند همیشه با قامتی رسا و صلابتی مخصوص به خود، فریاد می زند که ما از جنگ یک لحظه پشیمان

نیستیم و پیروزی از آنِ ما بوده است:

«من امروز بر این عقیـده ام که مقتـدرترین افراد در مصاف با آن همه توطئه ها و خصومتها و جنگ افروزیها که در جهان علیه انقلاب اسلامی است، معلوم نبود موفقیّت بیشتری از افراد

موجود بدست می آوردند.

در یـک تحلیـل منصـفانه از حوادث انقلاب، خصوصا از حوادث ده سالِ پس از پیروزی، بایـد عرض کنم که انقلاب اسـلامی ایران، در اکثر اهداف و زمینه ها موفق بوده است و به یاری

ص:۱۵۴

خداوند بزرگ در هیچ زمینه ای مغلوب و شکست خورده نیست.

حتی در جنگ، پیروزی از آنِ ملت ما گردید و دشمنان، در تحمل آن همه خسارت چیزی به دست نیاوردند.

البته اگر همه علل و اسباب را در اختیار داشتیم در جنگ به اهداف بلندتر و بالاتری می نگریستیم و می رسیدیم ولی این بدان معنا نیست که در اهداف اساسی خود که همان رفع

تجاوز و اثبات صلابت اسلام بود، مغلوب خصم شده ایم. هر روز ما در جنگ برکتی داشته است که در همه صحنه ها از آن بهره جسته ایم:

ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده ایم.

ما مظلومیّت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده ایم.

ما در جنگ، پرده از چهره تزویر جهانخواران کنار زده ایم.

ما در جنگ، دوستان و دشمنانمان را شناخته ایم.

ما در جنگ، به این نتیجه رسیدیم که بایدروی پای خود بایستیم.

ما در جنگ، اُبُهّتِ دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم.

ما در جنگ، ریشه های انقلاب پرُبار اسلامیمان را محکم کردیم.

ما در جنگ، حسّ برادری و وطن دوستی را در نهاد یکایک مردم بارور کردیم.

ما در جنگ، به مردم جهان و خصوصا مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرتها و ابرقدرتها سالیان سال می توان، مبارزه کرد.

جنگِ ما، کمک به فتح افغانستان را به دنبال داشت.

جنگِ ما، فتح فلسطین رابه دنبال خواهد داشت.

جنگِ ما، موجب شد که تمامی سردمداران نظامهای فاسد، در مقابل اسلام احساس ذلّت کنند.

جنگِ ما، بیداری پاکستان و هندوستان (و همه ملتهای مسلمان مصر، اردن، ترکیه و دیگران را) به دنبال داشت.

تنها در جنگ بود که صنایع نظامی ما از رشد آن چنانی برخوردار بود...

جنگِ ما جنگِ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.

جنگِ ما جنگِ فقر و غنا بود.

جنگِ ما جنگِ ایمان و رذالت بود.

و این جنگ، از آدم تا ختم زندگی وجود دارد».

ص:۱۵۵

خطر تحجّرگرایی و تقدس نمایی

امام، حوزه های علمیه را از تحجّرگرایی و فریب تحجّرگرایان که قبلاً به تفصیل راجع به آن بحث شد برحذر داشته است و خون دل چند ساله را از دست این گروه، از نیش قلم خود بیرون ریخته است:

«در حوزه های علمیّه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله فعالیت دارند، امروز با ژست تقدّس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند.

خطر تحجّرگرایان و مقدس مآبانِ احمق، در حوزه های علمیه کم نیست، طلاب عزیز لحظه ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروّج اسلام آمریکایی اند

و دشمن رسول اللّه، آیا در مقابل این افعیها، نباید اتّحاد طلّاب عزیر حفظ شود؟

عده ای مقدس گرای واپس گرا همه چیز را حرام می دانستند و هیچ کس قدرت این رانداشت که در مقابل آنها قد علم کند.

خونِ دلی که پدر پیرتان، از این دسته متحجّر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است.

حماقت روحانی در معاشرت با مردم، فضیلت شده بود.

به زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش ببارد والاّ عالم سیّاس و روحانی کاردان و زیرک کاسه ای زیر نیم کاسه داشت و این

از مسائل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت متدیّن تر بود.

یادگرفتن زبان خارجی، کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت، علمای دین باور در همین حوزه ها تربیت شدند و صفوف خویش را از دیگران جدا کردند. قیام بزرگ اسلامی مان نشأت گرفته از همین بارقه است».

تحجّر فکری و جدایی دین از سیاست

«البته هنوز حوزه ها به هر دو تفکر آمیخته اند و باید مراقب بود که تفکر جدایی دین از سیاست از لایه های تفکر اهل جمود، به طلاب جوان سرایت نکند، و یکی از مسائلی که باید

برای طلاّب جوان ترسیم شود همین قضیّه است که چگونه در دوران وانفسای نفوذ مقدّسین نافهم و ساده لوحانِ بی سواد، عدّه ای کمر همت بستند و برای نجات اسلام و حوزه و روحانیت، از جان و آبرو سرمایه گذاشتند.

اوضاع مثل امروز نبود، هر کس صددرصد معتقد به مبارزه بود زیر فشارها و تهدیدهای مقدّس نماها از میدان به در می رفت.

ترویج تفکّر شاه سایه خدا است، و یا با گوشت و پوست نمی توان در مقابل توپ و تانک

ایستاد، و این که ما مکلّف به جهاد و مبارزه نیستیم، و یا جواب خون مقتولین را چه کسی می دهد، و از همه شکننده تر، شعار گمراه کننده «حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلامباطل

است» و هزاران اِنْ قلتِ دیگر، مشکلات بزرگ و جان فرسایی بودند که نمی شد با نصیحت و

مبارزه منفی و تبلیغات، جلو آنها را گرفت.

تنها راه حل، مبارزه و ایثار و خون بود که خداوند وسیله اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهّد، سینه را برای مقابله با هر تیر زهرآگینی که به طرف اسلام شلیک می شد، آماده نمودند و به مَسلخ عشق آمدند.

واقعا روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت، خون می گریست که چگونه آمریکا و نوکرش پهلوی، می خواهند ریشه دیانت اسلام را برکنند و عده ای روحانی مقدّس نمای ناآگاه یا بازی خورده وعده ای وابسته که چهره شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار نمودند. آنقدر که اسلام، از این مقدّسین روحانی نما ضربه خورده است از هیچ قشر

دیگر نخورده است...

استکبار، وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه ها مأیوس شد، دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود: یکی راه ارعاب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ. در قرن معاصر، وقتی حربه

ارعاب و تهدید چندان کارگر نشد، راههای نفوذ تقویت گردید.

اولین و مهمترین حرکت، ابقای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه، در حوزه روحانیت، تا اندازه ای کارگر شده است تا جایی که دخالت در سیاست، دون شأنِ فقیه،

و ورود در معرکه سیاسیون، تهمتِ وابستگی به اجانب را به همراه می آورد.

ضربات روحانیت ناگاه وابسته به مراتب کاری تر از اغیار بوده و هست، در شروع مبارزات، اگر می خواستی بگویی شاه خائن است بلافاصله جواب می شنیدی که «شاه شیعه است».

خطرِ اختلاف روحانیت مبارز

«مسأله دیگر، این که امروز مقابله و تجزیه روحانیت انقلابی به سود کیست؟ دشمنان، از دیرباز برای اختلاف افکنی میان روحانیون آماده شده اند، غفلت از آنان، همه چیز را بر باد می دهد، حال اختلاف به هر شکلی باشد، بدبینی شدید نسبت به مسؤولین بالا باشد یا مرزبندی فقه سنّتی و پویا و امثال آن. اگر طلاب و مدرسّین حوزه علمیه با یکدیگر هماهنگ

نباشند، نمی توان پیش بینی نمود که موفقیّت از آن کیست و اگر بر فرض محال، حاکمیّت فکری از آن روحانی نماها و متحجّرین گردد، روحانیت انقلابی جواب خدا و مردم را چه می دهد؟

اگر خـدای ناکرده اینها شکسـته شونـد چه نیرویی جای آنان را خواهـد گرفت و آیا ایادی اسـتکبار، روحانی نماهایی را که تا حد مرجعیّت تقویت نموده است یا فرد دیگری را بر

ص:۱۵۷

حوزه ها حاکم نمی کنند؟

خلاصه؛ اختلاف به هر شکلی کوبنده است، وقتی نیروهای مؤمن به انقلاب حتی به اسم فقه سنّتی و فقه پویا، به مرز جبهه بندی برسند، آغاز باز شدن راه استفاده دشمنان خواهد بود،

جبهه بندی نهایهً معارضه پیش می آورد.

البته هیچ گاه نگران مباحثات تند طلبگی در فروع و اصول فقه نبوده ام، ولی نگران تقابل و تعارض جناحهای مؤمن به انقلابم که مبادا منتهی به تقویت جناح رفاه طلب بی درد و نق بزن گردد.

نتیجه می گیریم که اگر روحانیون طرفدار اسلام ناب و انقلاب دیر بجنبند ابرقدرتها و نوکرانشان مسائل را به نفع خود خاتمه می دهند».

فقه سنّتی و پویا و اجتهاد جواهری

«امّا در مورد روش تحصیل و تحقیق حوزه ها، این حانب معتقد به فقه سنّتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلّف از آن را جایز نمی دانم، اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست.

زمان و مکان، دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند، مسأله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند. بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول، که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتّی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی کنم.

حکومت، در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریّت است. حکومت، نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره

تا گور است».

خطر لیبرالها برای انقلاب اسلامی

گروهی که به عمق انقلاب اسلامی پی نبرده و به آن اعتقاد نداشته اند و هم آهنگی آنان با انقلاب، به منظور رسیدن به اهداف لیبرالی خودشان بوده است، در اول انقلاب، از باب قحط الرجالی و مصلحت اندیشی، روی کار آمدند و ضربه های کاری به انقلاب زدند. اخیرا نیز سکّوی مطمئنّی برای خود یافته بودند و با نزدیک شدن به یک مرکز قدرتِ روحانیت، خواب بقدرت رسیدن دوباره

می دیدند، که امام بزرگوار به موقع، از این خطر جلوگیری کرد و فرازهایی از پیام روحانیّت، ناظر به همین جریان است تا عناصر پاک دل و خوش باور، دوباره گول آنان را نخورند وبلندگوی منویّات

آنان نگردند. و این یکی از علل تصمیم جدید امام در باره رهبری آینده است:

«امروز بعد از ده سال پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پستها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله نداشته اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی رود. گر چه در آن موقع هم من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان، قبول نمودم و الآن هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی آمریکای جهانخوار، قناعت نمی کنند در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند.

امروز، هیچ تأسفی نمی خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده اند انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد، و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود رابه گروهها و لیبرالها می خوریم.

آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت وآهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است، ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول که چرا مرگ بر آمریکا گفتید؟ چرا جنگ کردید؟ چرا نسبت به منافقین و ضدّ انقلابیون حکم خدا را جاری

می کنید؟ چرا شعار «نه شرقی و نه غربی» داده اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده ایم؟ و صدها چرای دیگر.

و نکته مهم در این رابطه این که نباید تحت تأثیر طرحهای بی جا و بی مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلّفین نظام به گونه ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر

سؤال بروند.

من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی دانم که معتقدم دشمنان، از آن بهره می برند. من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می زنند صریحا اعلام می کنم:

«تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرالها بیفتد».

تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین، اسلام این مردم بی پناه را از بین ببرند.

تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد.

تا من هستم دست ایادی آمریکا و شوروی را در تمام زمینه ها کوتاه می کنم».

افسانه تجدید نظر در سیاست کشور

«آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می کنند که باید در سیاست و اصول دیپلماسی خود تجدید نظر نماییم و ما خامی کرده ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ، سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایةً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع گرایانه عمل کنیم آنان با ما برخورد متقابل انسانی می کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمین می گذراند، این یک نمونه ای که خدا می خواست پس از انتشار

کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» در این زمان، اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریّت، چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه اش با اسلام بر ملاـ سازد تا ما از ساده اندیشی به درآییم و همه چیز را به حساب اشتباه و سوء مدیریت و بی تحرّکی نگذرایم و با تمام وجود درک کنیم که مسأله اشتباه ما نیست، بلکه تعهّد جهان خواران به نابودی اسلام و مسلمین است والاّ مسأله فردی سلمان رُشدی آن قدر برایشان مهم نیست که همه صهیونیستها و استکبار پشت سر او قرار بگیرند.

روحانیّون و مردم عزیز حزب اللّه و خانواده شهدا، حواسشان را جمع کنند که با این تحلیلها و افکار نادرست، خون عزیزانشان پایمال نشود.

ترس من این است که تحلیل گرانِ امروز، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رُشدی مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده

است یا خیر؟ و نتیجه گیری کنند که چون بیان حکم خدا، آثار و تبعاتی داشته است و بازار

مشترک و کشورهای غربی علیه ما موضع گرفته اند، پس باید خامی نکنیم و از کنار اهانت کنندگان به مقام مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام و مکتب بگذریم!!»

نکات و دقایق این پیام مانند همه پیامهای دیگر امام، آن قدر زیاد و عمیق است که هر جمله آن، شرح و تفسیر لازم دارد و از حوصله یک مقاله خارج است، همین قدر هم بیش از حدّ انتظار و توقع خوانندگان می باشد که باید از تطویل آن پوزش خواست. والحمدللّه اوّلاً و آخرا.

متن نامه امام به گورباچف

جناب آقای گورباچف صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی

از آنجا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می شود که جنابعالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان خصوصا در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته اید و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان، چه بسا منشأ

تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، من هم دیدم نکاتی را

ص:۱۶۰

یادآور شوم.

هر چند ممکن است حیطه تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حلّ معضلات حزبی و در کنار آن حلّ پاره ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهامت

تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی

نموده بود قابل ستایش است. و اگر به فراتر از این مقدار فکر می کنید اولین مسئله ای که مطمئنا باعث موفقیت شما خواهد شد اینست که در سیاست اسلاف خود دائر بر خدازدائی و دین زدائی از جامعه که تحقیقا بزرگترین و با بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدید نظر نمائید و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق

میسر نیست.

البته ممکن است از شیوه های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز و زیبای غرب رخ بنماید ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در

این مقطع تنها گره های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه داری غرب حل کنید. نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده اید، که دیگران باید

بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند. چرا که هر قدر اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل البته به شکل دیگر و نیز در

مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف

باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خدا است، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست

کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و

آفرینش است.

جناب آقای گورباچف

برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد. چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست، چرا که

مکتبی است مادی، و با مادیت نمی توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد.

حضرت آقای گورباچف

ممکن است شما اثباتا در بعضی جهات به مارکسیسم پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه ها اعتقاد کامل خودتان را به آن ابراز کنید، ولی خود می دانید که ثبوتا اینگونه نیست. رهبر چین اولین ضربه را به کمونیسم زد و شما دومین و علی الظاهر آخرین ضربه را بر پیکر آن

ص:۱۶۱

نواختید. امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم. ولی از شما جدّا می خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ نشوید. امیدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین هدیه های پوسیده هفتاد سال کره ی جهان

کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدائید. امروز دیگر دولتهای همسو با شما که دلشان

برای وطن و مردمشان می طلبد، هرگز حاضر نخواهند شد بیش از این منابع زیرزمینی و روزمینی کشورشان را برای اثبات موقعیت کمونیسم - که صدای شکستن استخوانهایش به گوش فرزندانشان رسیده است - مصرف کنند.

آقای گورباچف

وقتی از گلدسته های مساجد بعضی از جمهوریهای شما پس از هفتاد سال، بانگ اللّه اکبر و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی اللّه علیه و آله وسلم بگوش رسید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی۹ را از شوق به گریه انداخت. لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان بینی مادی و الهی بیاندیشید.

مادّیون معیار شناخت در جهان بینی خویش را «حسّ» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می دانند و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد موجود

نمی دانند. قهرا جهان غیب مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسره افسانه

می دانند. در حالی که معیار شناخت در جهان بینی الهی اعم از «حسّ و عقل» می باشد و چیزی که معقول باشد داخل در قلمرو علم می باشد گر چه محسوس نباشد، لذا هستی اعم از غیب و شهادت است و چیزی که ماده ندارد می تواند موجود باشد. و همان طور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت حسی نیز به شناخت عقلی متّکی است. قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می کند و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست و گرنه دیده می شد «لن نؤمن لک حتی نری اللّه جهره» می فرماید: «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الائصار و هواللطیف الخبیر» از قرآن عزیز و کریم و استدلالات آن در موارد وحی و نبوت و قیامت بگذریم که از نظر شما اول بحث است اصولاً میل نداشتم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه، بخصوص فلاسفه اسلامی بیندازم. فقط به یکی دو مثال ساده و فطری وجدانی که سیاسیون می توانند از آن بهره ای ببرند بسنده می کنم: این از بدیهیات است که ماده و جسم، هر چه باشد، از خود بی خبر است. یک

مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان، هر طرف آن از طرف دیگرش محجوب است. در صورتیکه به عیان می بینیم که انسان و حیوان، از همه اطراف خود آگاه است. می داند کجاست،

در محیطش چه می گذرد، در جهان چه غوغائی است، پس در حیوان و انسان، چیز دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی میرد و باقی است.

انسان در فطرت خود هر کمالی را بطور مطلق می خواهد، و شما خوب می دانید که انسان

می خواهد قدرت مطلق جهان باشد وبه هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود: جهان دیگری هم است، فطرتا مایل است آن جهان را هم در

اختیار داشته باشد، انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود: علوم دیگری هم هست، فطرتا

مایل است آن علوم را هم بیاموزد. پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن

ببندد. آن خداوند متعال است که همه به آن متوجه ایم گر چه خود ندانیم.

انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق بزندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است.

اگر جنابعالی میل داشته باشید در این زمینه ها تحقیق کنید می توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم، علاوه بر کتب فلاسفه غرب، در این زمینه به نوشته های فارابی و

بوعلی سینا رحمه اللّه علیهما در حکمت مشاء مراجعه کنند تا روشن شود که: قانون علیّت و معلولیّت که هر گونه شناختی بر آن استوار است معقول است نه محسوس، و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هر گونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس. و نیز به کتابهای

سهروردی رحمه اللّه علیه در حکمت اشراق مراجعه نموده و برای جنابعالی شرح کنند که: جسم

و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزه از حس می باشد، نیازمند است، و ادراک شهودی

ذات انسان از حقیقت خویش، مبرّا از پدیده حسی است. و از اساتید بزرگ بخواهید تابه حکمت متعالیه صدرالمتالهین رضوان اللّه تعالی علیه و حشره اللّه مع النبیین و الصالحین مراجعه نمایند تا معلوم گردد که: حقیقت علم، همانا وجودی است مجرد از ماده و هر گونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد.

دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا بخصوص محیی الدین ابن عربی نام نمی برم، که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در

این گونه مسائل قویّا دست دارند، راهی قم گردانید تا پس از چند سالی با توکل بخدا، از عمق لطیف باریکتر زموی منازل معرفت آگاه گردند. که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف

اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات، از شما می خواهم در باره اسلام بصورت جدّی تحقیق و تفحص کنید و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزشهای

واحد و جهان شمول اسلام است که می تواند وسیله راحتی و نجات همه ملتها باشد و گِرِه

مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدّی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسئله افعانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد، ما مسلمانان جهان را مانند

مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می دانیم.

با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوریهای شوروی، نشان دادید که دیگر این

ص:۱۶۳

گونه فکر نمی کنید که مذهب مخدّر جامعه است. راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرتها

چون کوه استوار کرده است، مخدّر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان، و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است مخدّر جامعه است؟ آری مذهبی که وسیله شود تا سرمایه های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، در اختیار ابرقدرتها و

قدرتها قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است، مخدّر جامعه است.

ولی این دیگر، مذهب واقعی نیست، بلکه مذهبی است که مردم ما آن را مذهب امریکائی می نامند.

در خاتمه صریحا اعلام می کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می تواند خلأ اعتقادی نظام شما را پر نماید. و در هر صورت کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری و روابط متقابل معتقد است و آنرا محترم می شمارد والسلام علی من اتبع الهدی.

ص:۱۶۴

۱۱. امام خمینی درگذشت

نظر به این که سال ۶۸ با میلاد مسعود حضرت بقیّه اللّه مهدی موعود(عج) آغاز می گردید، با طرح قبلی برخی از دوستان، قرار شد چند مقاله در شماره آغاز سال، به آن وجود مقدس اختصاص یابد و طبعا در نظر بود سرمقاله هم در همین زمینه تحریر گردد و این سال را با نام فرخنده آن ولیّ زمان آغاز کنیم. در این باب مطالبی هم در نظر گرفته شده بود.

اما، اما هنوز آن مقاله نوشته نشده بود و این شماره از مجله به موقع از چاپخانه بیرون نیامده بود که طرحها همه نقش بر آب شد. این یادبود مسرّت بخش و شادی آفرین، ناگهان به عزا مبدّل گردید، و بجای یاد ولی خدا به سوک نایب او نشستیم! همه شادیها به غم و همه امیدها به یأس و همه تبسّمها به گریه و ناله و همه شعارهای پیروزی به نوحه سرایی و فریادهای جانسوز مبدّل شد.

پرچمهای سیاه، بجای عَلَمهای جشن و سرور برفراز ساختمانها، منزلها و همه جا نصب شد. کوچه و بازار، مسجد و تکیه، اداره و منزل، دانشگاه و مدرسه، ستاد ارتش و کارخانه، همه و همه عزاخانه و حسینیه شد. جامه سیاه و گرد عزا، مردم شهر را از پیر و جوان و خرد و کلان فرا گرفت. از آسمان ایران و دیگر کشورهای اسلامی سرود غم به گوش می رسید. و اشک حسرت می بارید حقیقتا

عاشورای دیگری بپا شد، که قطعا در تاریخ اسلام کم نظیر و به احتمال قوی بی نظیر بود.

داستانی است وصف ناشدنی و غمی است نگفتنی! در بامداد روز ۱۴ خرداد ماه، تلاوتِ قرآن از صدای جمهوری اسلامی ایران قطع نمی شد و با سابقه عموم مردم از کسالت امام، نگرانی دلها را فرا گرفت، تا این که در ساعت هفت با تلاوت این آیه، رحلت امام رااعلام کرد: «یا أیّتُها النَّفسُ المُطمَئِنَّهُ

اِرجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرضِیَّهً فَادخُلِی فِی عِبادِی وَادخُلِی جَنَّتِی.»

این خبر، در یک لحظه جهان گیر شد. جهان، آن را به عنوان مهمترین خبر تلقی کرد و تا چند روز در صدر اخبار رسانه های گروهی و روزنامه های جهان قرار داشت. اگر چه واکنشهای گوناگون از

خود نشان می دادند اما همه بر عظمت آن تأکید داشتند. این فاجعه، مسلمانان جهان را در غم ماتم فرو برد و همه را به سوک نشاند، بلکه از دیگر مردم جهان، آنان که شیفته آزادی، حق خواهی،

دلاوری، مقاومت و سرسختی امام، در برابر زورگویان جهان بودند، آنان نیز با مسلمانان در این غم شریک و با آنان در این سوک بزرگ همصدا و همنوا شدند.

درباره علی علیه السلام گفته اند: کسی نیست او را بشناسد و شیفته او نباشد. زیرا مجسمه حقیقت و راستی بود و هر کسی ناچار است او را دوست بدارد. این فرزند علی هم در جهان معاصر همین گونه

بود. کیست که نام و آوازه او را شنیده باشد و شیفته او نگردد؟ در این جا اسلام و دین مطرح نیست. حقیقت خواهی مطرح است. هر کس طالب حق و حقیقت است، ناچار است در برابر این مردِ حق و

اُسوه مقاومت سر تعظیم فرود آورد.

کدام عالِم مسلمان و غیر مسلمان و رهبر روحانی در جهان یافت می شود که نسبت به این رهبر قرن، احساس عظمت نکند؟ کدام رهبر سیاسی در غرب و شرق وجود دارد که درس رهبری سیاسی را از امام، بهتر آموخته باشد و یا در پیشگاه او خضوع ننماید؟ کدام روان شناس و جامعه شناس را پیدا می کنید که بهتر از امام، نبض جامعه را در دست داشته و موقع شناستر از او باشد؟

کیست که به تنهایی و با دست خالی، اما با هوشی سرشار و علمی ژرف و عزمی استوار و دلی لبریز از عشق خدا، در برابر همه زورمندانِ تا دندان مسلّحِ جهان، بایستد و بر همه پیروز شود و اَثرِ زور و تزویرشان را بر باد دهد؟

کیست که همه نقشه های غرب و شرق را نقش بر آب نماید؟

کیست در جهان کنونی، که تا این پایه همه جا مطرح باشد؟ و با این که هزاران کتاب و مقاله در

باره او نوشته اند باز هم شخصیّت او مطلب برای نوشتن و تجزیه و تحلیل نویسندگان و تحلیل گران

جهان دارد؛ مگر او وجودی نامتناهی و شخصیّتی خارق العاده بود؟

باز راجع به علی علیه السلام گفته اند: دوستانش از ترس، فضایل او را پنهان کردند و دشمنانش از خشم، مع ذلک فضایل او کتابها را پر کرده است.

امام خمینی، دوستانش در کشورهای مسلمان و در ایران پیش از پیروزی انقلاب، از ترس جهانخواران، استعمارگران و حکومتهای دست نشانده، مقام و عظمت او را با هم سرگوشی می کردند.

دشمنانش هم صدها کتاب و مقاله و هزاران ساعت در سال، از وقت رادیو و تلویزیونهای خود را صرف بدگویی و دشنام و

شـایعه سازی برای او کردنـد، اما به وضوح می بینیم که شخصـیّت او همچنان می درخشـد و از این همه معرکه ها پیروز بیرون آمده است. باز هم او همچنان در اوج قداست و طهارت و در قله عظمت قرار دارد.

اسـتعمار، کوشـش کرد که او را از صـحنه سـیاست و از رواق روحانیّت، بیرون براند، و کاری کند که هنگام مرگ دیگر یک قهرمان نمیرد. اما به این آرزو نرسید و او همچنان، قهرمان یکه تاز جهان

ص:۱۶۶

سیاست و روحانیت است. و نام او قرنها، در درون دلها و روی صفحات تاریخ، زنده و جاوید خواهد بود.

براستی او نور خدا بود که در این عصر ظلمانی طلوع کرد و جهان را روشنی بخشید. او روح خدا بود که در کالبد بی جان جهان مادّی دمید و آن را زنده کرد. او با شخصیت روحانی خود، وجود خدا و حقانیّت اسلام و جاودانگی این دین را ثابت کرد و نظریّه مهدی موعود و غلبه او بر همه ادیان و بر جهان را توجیه نمود.

او با ایمان و مقاومتِ خود میلیونها انسان را در جهان، با ایمان و مقاوم کرد. او به ملتهای

مستضعف یاد داد که چگونه از ذلت و استضعاف و از زیر یوق مستکبران بیرون آیند. او به روحانیان و مبلّغانِ مذاهب یاد داد که از چه راه مردم را به خدا و دین سوق دهند. او به فقیهان و مجتهدان، درسِ فقاهت و اجتهاد، به سیاستمداران جهان، درس سیاست، به رزمندگانِ میدانها درس رزم، به انقلابیون درس انقلاب، به زاهدان درس زهد، به عارفان درس عرفان، به رهبران جهان درس رهبری، به

اقتصاددانان جهان درس اقتصاد سالم، و به زورگویان جهان هم نوید مرگ و نابودی داد.

او با روحانی نماها، سیاست بازان، زورگویان، مال اندوزان، فتنه انگیزان و بدخواهان جهان

درافتاد و بر همه پیروز گردید.

می گویند علی علیه السلام: قسیم الجنّه و النار و میزان حقّ و باطل است. امام نیز در عصر ما و اعصار آینده، میزان حق و باطل خواهد بود. هر کس به راه او برود حق است و هر کس از راه او فاصله بگیرد باطل است.

او در مقیاسِ جهانی، میزان عدالت و حق خواهی و اسلام راستین است و همه باید او را شاخصِ

راه و دلیل سعادت و معیار واقعیّت بشناسند و از او تبعیت کنند. خطّ او خطّ خدا و رسول است و جز آن بیراهه است.

سعه وجودی امام، با یک مقاله و یک کتاب تبیین نمی شود و در این شماره از مشکوه که همزمان

با رحلت امام هنوز اسیر چاپخانه است نمی توان بیش از این سخن گفت. پس همان بهتر که شماره

بعد را به یاد امام اختصاص دهیم و کمی از بسیار و نمونه ای از خروار را در وصف امام از زبان گویندگان و نویسندگان باز گوییم.

«السَّلامُ عَلَیکَ أَیُّهَا العَبدُ الصَّالِحِ المِطِیعُ لِلّهِ و لِرَسُولِهِ أشهَدُ أَنَّکَ قَد أَقَمتَ الصَّلاهَ وَ آتَیتَ الزَّکاهَ وَ أَمَرتَ بِالمَعرُوفِ وَنَهَیتَ عَن المُنکَرِ وَجاهَدتَ فِی اللّه ِ حَقَّ جَهادِهِ».

در این جا، این مصیبت عظمی را به همه حق جویان، عدالت خواهان، عالمان دین، پژوهندگان راه حق، حوزه های علمیه،

استادان و دانشجویان دانشگاه، مستضعفان، کارگران، عاشقان حقیقت،

شیفتگان راه خدا، طالبان اسلام ناب محمدی، ستیزگران با اسلام آمریکایی و استعماری و بالاخره به همه شاگردان و خاندان محترم امام، پاسداران فداکار و شهیدان زنده انقلاب بخصوص حضرت آیت

ص:۱۶۷

اللّه خامنه ای رهبر معظّم و محبوب جمهوری اسلامی ایران صمیمانه و با تمام وجود تسلیت می گوییم: «عَظَّمَ اللّه ُلَنا وَلَکَم الأَجرَ بِمُصابَنا بِالإمامِ الخُمَینی رِضوانُ اللّه تَعالی عَلَیهِ وَقَدَسَّ اللّه نَفسَهُ الزَّکِیَّهَ».

ص:۱۶۸

۱۲. شخصیت امام و امتیازات او

۱۲. شخصیت امام و امتیازات او(۱)

«بِسم اللّه الرّحمنِ الرّحیم، الحمدُللّه ربِ العالمین و الصـلاه و السلام علی اشرَف الاَنبیاءِ وَالمُرسَلین وَ خیر الخَلایِقِ اَجمَعینَ سَیّدِنا و نَبیّنا اَبی القاسِمِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله وَ عَلی اَهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ المعصومین».

سخن گفتن در سوک امـام، آن هم در حضـور اسـتادان و بخصـوص در حضـور دانشـجویان و جوانـانی که در طول زنـدگی رهبری امام، بساری از آنها ثابت کردنـد که به بیانات امام و به اهداف مقدس امام، عینیّت بخشـیده اند؛ و آنها را باید فرزندان واقعی راه امام دانست. در حضور این جمع و در چنین سوکی، سخن گفتن بسیار مشکل است و بخصوص با تأثرات روحی که طبعا در بین سخن ممکن است بر انسان غلبه کند و زمام سخن از دست خارج شود.

سخن من خلاـصه می شود در سه فراز: اول راجع به ولیّ خـدا و عبـاد مُخلَص خـدا که عینیّت کـاملش امام بود؛ سـپس سـیری گـذرا در زندگی امام، از آن نظر که خودم شاهد بوده ام؛ و بعد ذکر صـفات و مشـخصات و امتیازاتی که این مرد بزرگ دارا بود. و صلاحیّت رهبری او در همین صفات خلاصه می شود.

امـا راجع به ولیّ اللّه: خـدا می فرمایـد: «اللّه وَلیُّ الَّذینَ آمَنوا یُخرجُهُم مِنَ الظُّلَمـاتِ اِلَی النُّورِ وَالَّذینَ کَفَروا اَولیـائُهُمُ الطـاغوتُ یُخرِجونَهُم مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ اُولئِکَ اَصحابُ النّارهُم فیها خالِدون(۲)».

سخن از اولیـاءاللّه و اولیـاء الشـیطان و ولاـیت خـدا و ولایت طاغوت است. خـدا ولیّ مؤمنین است. ولیّ یعنی سرپرست، یعنی متولّی امر، یعنی زمامـدار، یعنی همه کاره؛ خدا با مؤمنین راستین چه می کند یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّور آنها را از ظلمات بیرون می آورد و به عالم نور وارد می کند، چه

۱- متن سخنرانی اینجانب در دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد به مناسبت مراسم چلمین روز درگذشت امام.

۲- بقره/ ۲۵۷

ظلمـاتی و چه نوری؟ ظلمـات جهـل، ظلمـات حسـد، ظلمات بـدخلقی، ظلمات خودخواهی، ظلمات تقلیـد، ظلمات بـدبختی و سرشکسـتگی و بردگی. خداونـد مـؤمنین را از این ظلمـات و هزاران امثـال این ظلمـات که به گفته قرآن ظُلُمـاتٌ بَعضُـها فَوقَ بَعض(۱) بیرون می آورد و آنها را به جهان نور؛ نور تقوا، نور صفا، نور معرفت، نور حریّت، نور استقلال... وارد می کند.

این جناح مؤمنین در برابر جناح دیگری است به نام جناح کافران و دشمنان خدا، آنها هم ولیّ

دارند و بلکه اولیاء دارند، مؤمنین فقط یک ولی دارند، و او خدا است. اما کافران اولیاء دارند وَالَّذینَ کَفَرُوا اَولیاؤُهُمُ الطّاغوتُ این کلمه طـاغوت خیلی گسترده است: طغیـانگر، ظـالم، سـتمگر، شـیّاد، بی وجـدان، بی عـاطفه، قانون نشـناس و هر چه از این مضامین که می شود در ردیف ظلمات و در

محتوای ظلمـات جا بگیرد، در طاغوت جمع است و کافران، اولیاءشان طاغوت است. طاغوت نسـبت به کسانی که ولایت آنها را به عهـده دارد چه می کنـد؟ «یُخْرِجُهُمْ مِنَ النّورِ اَلَی الظُّلمات» اگر فرضا مردمی که زیر سـرپرستی طاغوت قرار گرفته اند؛ بر حسب فطرت، بر حسب وجدان، بر حسب ترتیب، بر حسب دین و آیینی که قبلًا داشـتند دارای نوری هم باشـند، همان ذره نور را هم طاغوت از آنها می گیرد. خاصیّت طاغوتی گری این است که پیروان خویش را از نور خارج و به ظلمات وارد می کند. انسان طاغوتی انسانی است تاریک یُخرِجُونَهُمْ مِنَ النّورِ اِلَی الظّلُمات.

توجه بفرماییـد در طرف مؤمنین، ولی، واحـد است و در طرف کافران اولیاء متعـدد؛ در طرف ولایت خدا، سـخن از نور است، نور واحد است، اما در طرف ولایت طاغوت و شیطان، ظلمات در

قبال نور قرار دارد. نور یکـدست است. مؤمنین هم که دارای نور هسـتند یکدسـتند، واحدنـد، امت واحـده هسـتند، یـدِ واحـده هستند، برادرند، اِنَّما المُؤمِنُونَ اِخوَةٌ(۲)؛ چرا؟ چون همه در تشـعشع یک نور زندگی می کنند. ولایت خداوند همین سرپرستی است، دست بنـده خـود را می گیرد و او راگـام به گـام و پلّه پلّه به سویِ خود بالاـ می برد. او را راهنمـایی می کنـد به صـراط مستقیم. اِهدِنَا الصِّراطَ المُستَقیم که همان راه انبیا است، راه بزرگان است، راه صدیقین است. فأولئِکَ مَعَ الَّذینَ اَنعَم اللّه ُعَلَیهِم مِنَ النبیّین وَ الصِّدیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ وَحَسُنَ اُولئِکَ رفیقا(۳).

بنابراین، مؤمنین در جهان، یک حزب انـد «حزب اللّه» لیدر حزبشان خدا است، در حالی که کافران، احزاب اند(۴) با لیدرها و اولیاء گوناگون، خـدا مؤمنین را از ظلمات بیرون می آورد و به نور وارد نموده، آنها را هدایت می کند، همان طور که کسانی را که بر آنها انعام کرده، هـدایت کرده؛ و آنان انبیا هسـتند و صدّیقین و شـهدا و صالحین، در دنیا چنین اند و در آخرت هم با همین دسته محشورند.

ولایت، مثل عشق و مثل محبّت، طرفینی است، لهذا در قرآن، خدا ولیّ مؤمنین است، مؤمنین هم

۱- نور/ ۴۰

۲- حجرات/ ۱۰

۳- نساء/ ۷۱

۴- در قرآن هر جا احزاب بکار رفته در مقام نکوهش از گروههای گمراه است.

اولیاء اللّه می باشند: اَلا اِنَّ اَولیاءَ اللّه لاخَوفٌ عَلَیهِم وَلاهُم یَحزَنُونَ(۱). کفار هم اولیاء یکدیگرند: بَعضُهُم

أولیاء بَعضٍ(۲).

ولیّ کیست؟

در آن طرف، ولیّ مطلق خدا است، در طرف مؤمنین که اولیای خدا هستند باید به چه مرحله ای

برسند تا به آنها گفته شود ولیّ خدا؟ طبعا باید از عالم ظلمات خارج و به جهان نور وارد شده باشند. چه وقت چنین می شود؟ وقتی که انسان عبد بشود و به قول علامه طباطبایی به پیروی از علمای سیر و سلوک: بنده خودش را در مقام عبودیّت نصب کند، بشود بنده مطلق خدا؛ درباره عبد و عبادت، از قدیم این بحث در تفسیرها مطرح بوده و هست، مخصوصا در ذیل آیه شریفه: اِیّاکَ نَعبُدُ وَ ایّاکَ نَستَعین(۳) که آیا اصل کلمه، مفهوم عبد است و یا مفهوم عبادت؟ غالب مفسّرین و لغویین می گویند اصلِ عبد، همان عبادت است، عبادت در اصل به معنی خضوع، کوچکی و خشوع است. بنده را هم

که عبد گفته اند چون خاضع و مطیع است نسبت به مولا.

اما علامه طباطبایی (رض) می گوید: اصل کلمه معنی عبد است، عبد یعنی مملوک، عبادت هم به معنای واقعی وقتی محقق می شود که انسان خودش را در موضع عبد قرار دهد و برده و مملوک خدا بداند اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون(۴) اما این که انسان به این حقیقت اعتراف کند و به این عبدیّت عینیّت بدهد، کاری مشکل و راهی طولانی است، مگر این که خداوند کمک کند تا انسان به این مقام برسد: اِیّاکَ نَعبُدُ وَ ایّاکَ نَستَعین یعنی ما می خواهیم عبد تو باشیم و در این راه از تو استعانت جوییم و تو ما را به این صراط مستقیم هدایت کن، و اگر تو ولایت و رهبری و ارشاد ما را به عهده نگیری، ما خودمان این راه پر پیچ و خم و دور و دراز را نمی توانیم طی کنیم.

بنابراین، عبادتِ کامل، عبادت عِباد و بندگان خدا است، بندگان خدا وقتی بنده خدا هستند که مطیع خدا باشند اِلا عِبادَ اللّه المُخلَصین(۵).

این جمله را در قرآن بخصوص در سوره صافّات درباره انبیا می گوید: إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصین(۶) این جمله یا جمله إِنَّهُ مَن عِبادِنَا المُؤمنین(۷) یعنی چه؟ مسأله عبد بودن با مسأله مُخلَص بودن چه رابطه دارد؟ گفتیم عبد، یعنی مطیع مطلق و مملوک مطلق خداوند؛ و این نمی شود جز این که خالص بشود برای خدا، اراده او در اراده پروردگار فانی شود. مطیع مطلق نسبت به خدا باشد، تخلّف از اراده او نکند، از خودش خواستی نداشته باشد. جمله وَ ما تَشاؤُونَ اِلا اَن یَشاءَ اللّه (۸) را علامه طباطبایی همین

۱- یونس/ ۶۲

۲- مائده/ ۵۱

۳- فاتحه الکتاب/ ۵

۴- بقره/ ۱۵۱

۵- صافات/ ۴۰

۶- یوسف/ ۲۴

۷- صافات/ ۱۳۲

۸- دهر/ ۳۰

طور معنی می کنـد، یعنی کسـی که مشـیتش در مشیّت ذات باری تعالی ذوب شـده است و در حقیقت، آن مسأله فنائی را که عرفا می گویند همین است، یعنی در قبال خدا برای خودش شخصیّتی قائل

نیست، چیزی نیست، اراده ای ندارد، نه در عالم تشریع، و نه در عالم تکوین؛ آنچه را پیش بیاید می پذیرد چه شیرین باشد چه تلخ! برای این که خدا خواسته است و هر چه از دوست می رسد

خیر است:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

اگر او می گوید: باید عمری مثل ایوب مریض باشی می گوید: «سمعا و طاعهً»، اگر می گوید: تو

باید در دنیا از ما خیلی دور باشـی می گوید: «سـمعا و طاعهً»، اگر می گوید: نزدیک باشی، می گوید: «سمعا و طاعهً»،او آنچه را که خـدا می خواهـد از آن راضـی است. این در زمینه زنـدگی و حیـات؛ و در زمینه قوانین و مقررات و احکـام اجتمـاعی و عبادات هم همین طور است؛ سـرسپرده خـدا است، هر چه او بگویـد همان را قانون می دانـد، از خود قانون وضع نمی کنـد، از خود اراده ای ندارد؛ اراده اش اراده خدا است... این است معنی عبد مُخلَص.

در قرآن، هم مُخلِص داریم و هم مُخلَص، به نظر می رسد در مُخلِص که صفت اخلاص را به بنده

نسبت می دهد، خداوند بنده را توفیق می دهد که او خود در صدد اخلاص برآید، خودش را خالص

کند، خودش را عبد کند و به آن عینیّت بدهد. اگر این طور شد، در مرحله بعد، خداوند خودش

خـالص کردن او را به عهـده می گیرد، تـا آنجا که بنـده می توانـد خودش را خالص کنـد پیش می رود؛ اما انسان، نمی تواند کاملاً خودش را خالص کند و این خدا است که اینک خالص کردن بنده را به عهده می گیرد و او را زیر پوشـش ولایت خود قرار می دهد. اینجا می شود مُخلَص.

پس عبـد، اولاًـ مخلِص می شود آنگاه مُخلَص، و انبیا، عباداللّه المخلَصـین انـد إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصـین(۱). در مقـام اخلاص، بندگان خدا اراده شان در اراده خدا فانی می شود؛ بنابراین، هیچ تعجب

نکنیـد که در تکوینیّات هم اراده بنـده اراده خدا بشود و امور خارق العاده از او سـربزنند، در انبیا به عنوان معجزه و در اولیاء به

عنوان کرامت؛ و این از اعتقـادات قطعی مـا است و قرآن روی این امر صـحّه گذاشـته است. در حقیقت، در چنین مقـامی اراده عبـد اراده خـدا می شود، اراده خـدا است که در دل عبـد رسوخ می کنـد و او را وادار می کنـد به تصـمیم بر یـک امر خـارق العـاده، و انجـام می گیرد. و همچنین در تشـریع چنین عبـدی تشخیصـش، اجتهادش، نظرش، نظر خـدا می شود؛ فتوای او اراده خدا است و خداوند به او مقام رهبری خلق را می دهد و اگر او تصمیم بگیرد، خدا به مردم می گوید: بر شما اجرای تصمیم او واجب است چون تصـمیم او حالا تصـمیم من است، او صـلاحیت دارد که از طرف من تصـمیم بگیرد. البته در محـدوده همان قوانین و مقرراتی که خداوند بیان کرده، و در این مقام است که

۱- سوره یوسف/ ۲۴

اطاعات او لازم می شود مانند اطاعت خدا: اَطیعُوا اللّه واَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولیِ الاَمرِمنکَم(۱) اطاعتِ رسول

یک چیزی است غیر از اطاعت خدا، اطاعت خدا در مورد قوانین و احکام او است، اما اطاعت

رسول، در مورد اوامر خود او است، این همان مقام رهبری است که خدا به او می دهد و او در چهارچوب اطاعت خدا و مقررات الهی، امر و نهی می کند. اگر مباحات را امر کرد واجب می شود،

اگر مباحات راتحریم کرد حرام می شود، و اگر محدودیتهایی را برای شرایط قوانین اصلی، مصلحت بداند اطاعتش واجب است. این اطاعت رهبری است، کسی به این مقام نمی رسد جز انبیا، اوصیا و اولیاءاللّه که مِن عِبادِنا المُخلَصین شده باشند، بحث ولایت از لحاظ قرآن بسیار گسترده است، فعلاً همین قدر کافی است.

نظری گذرا به زندگی امام

شما را به خدا، اگر قرار باشد در زمان ما مصداقی برای چنین اولیاء الهی پیدا بکنیم که عبد

مُخلَص خدا باشد، سخنش سخن خدا باشد، اراده اش اراده خدا باشد، عرفانش کامل باشد، اخلاقش

اخلاق الهی باشد، فتوا و حکمش حکم خدا باشد، آیا یک مرد کالمتری از این پیشوای مقدس

می توانیم پیدا بکنیم؟ او راه خدا را نشان داد و ارائه کرد. به عقیده من صدها و میلیونها نفر اکنون تحت هدایت او به مقام عبد مُخلَص رسیده اند، بسیاری از این جوانهایی که ما می دیدیم به جبهه می رفتند و بر می گشتند در قیافه آنها سیمای اولیاء اللّهی را می دیدیم، اَلا ـ اِنَّ اَولیاءَ اللّه لا ـ خَوفٌ عَلَیهِم وَلاهُم یَحزَنُون(۲) در قیافه و عمل آنها متجلّی بود و اگر امام خود از اولیاءاللّه نبود نمی توانست چنین عناصر و افرادی را بسازد.

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش؟

او که توانست چنین کار بزرگی را انجام دهد، دلیل براین است که خودش از اولیاءاللّه بوده است. این که من به شما گفتم ولیّ خدا ممکن است اراده تکوینی خدا را هم بکار ببندد، خرق عادت کند، شما خیلی تعجب نکنید، نه خود امام در این مرحله حرفی زد و نه کسی دیگر، من می گویم بالاترین خرق عادتی که ما برای رسول خدا قائلیم بوجود آوردن یک جامعه اسلامی است با آن مشخصات که اصلاً نمی تواند تفسیر مفسّرانِ تاریخی این حادثه را توجیه کند که اسلام چه طور پیدا شد، چه طور پیشرفت کرد، چه طور جامعه و امّت ساخت...؟ واقعا قابل توجیه نیست؛ عین این مطلب رابابد

درباره امام قائل شویم؛ ما روحانی زیاد داشتیم؛ مرجع تقلید زیاد داشتیم؛ وعّاظ بزرگ زیاد داشتیم. ولی این روحیه ای که در این روح خدا بود و این تأثیری که در نَفَسِ او بود و آن رشادت و شجاعت و صفاتی که بعدا عرض می کنم در او بود، اینها

یک مسأله ای نبود که آن را واقعا دست کم بگیریم، چون

ص:۱۷۳

۱- نساء/ ۵۹

۲- یونس/ ۶۲

قابل توجیه نیست. چه طور یک فرد توانست در ایرانِ طاغوت زده و شاه زده قیام کند و نه تنها ایران را متحوّل کند بلکه عالم اسلام را، خدا شاهد است این را جدّی می گویم.

حدود ۲۷–۲۸ سال است که در دانشگاه هستم ما دانشجویان قبل را دیده بودیم و شما هم دیده بودید، وضع دانشگاهها و وضع آموزش و پرورش را دیده بودید، تحوّلی که پیدا شده برای من قابل تفسیر نسیت که چگونه امام این روحیّات طاغوتی را در استاد و دانشجوی دختر و پسر تغییر داد و آن منجلاب فساد را بکلی شست و یک اجتماع پاک (پاک نسبی) یعنی اکثریت پاک و متّقی را بوجود آورد که هیچ قابل قیاس نسبت به قبل نیست. همین یک نمونه خودش اعجاز است، تا کسی اراده اش

اراده خدا نباشد نمی تواند این کار را انجام دهد.

تصمیم گرفت که انقلاب صادر شود؛ یک عدّه گفتند بگذراید ما حالا همین ایران را درست کنیم صدور انقلاب فعلاً لازم نیست. امام فرمود: نه خیر باید انقلاب را صادر کنیم! و انقلاب صادر شد. شوخی نیست در لبنان ۶۰۰۰۰۰ و در لندن ۲۰۰۰۰۰ نفر راهپیمایی کنند یا در شرق و غرب عالم، هر جا مسلمانی است از رفتن این رهبر اظهار حزن و تأسف نماید و جامه عزا بر تن کند، حتّی دیگران هم که مسلمان نیستند؛ تقریبا هر کس دارای عقل و انصاف و وجدانی است او را می ستاید و در صددند که ببینند اسلامی که چنین فردی را تربیت کرده، این اسلام چه می گوید؟ چه رازی را به گوش او خوانده است که او را چنین ساخته و او توانسته است چنین تحوّلی ایجاد کند؟ این حقیقتی است که باید گفت: امام از جمله بندگان مخلَص خدا بود و جزء اولیاء اللّه است و همه صفاتی که خدا برای اولیاء می گوید: اَلا اِنَّ اَولیاءَ اللّه لا خَوفٌ عَلَیهِم وَلاهُم یَحزَنُون در امام بود.

اگر تمام دنیا پشت به پشت می کردند که با او مخالفت کنند، یا او را مسخره کنند، یا بگویند حرفت درست نیست، ذره ای در او تأثیر نمی کرد، می گفت: مطلب همین است انبیا هم همین طور بودند.

دلشان نمی لرزید.

شما دیدید که در دم آخر در وصیّتش گفت: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران، مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم» و همین طور هم بود.

امام از دیدگاه خودم

سال ۱۳۲۱ شمسی پس از سه سال و نیم که در عتبات درس می خواندم به مشهد آمده در حالی که یک حوزه ضعیف ۶۰–۷۰ نفری بیشتر نبود. کم کم از طلاب می شنیدیم که مدرّسینی هستند از جمله می گفتند: حاج آقا روح اللّه خمینی یکی از مدرّسینی است که بخصوص در فلسفه و عرفان

تخصّص دارد. اتفاقا تابستانها چند سال پی در پی ایشان به مشهد می آمدند و یکی از طلاب مدرسه ما (مدرسه سلیمان خان)

یک جلسه هفت هشت نفری دید و بازدید تشکیل می داد عده ای از علما و

ص:۱۷۴

مدرسین بزرگ می آمدند به دیدن ایشان؛ سالهای بعد هم همین طور. من کم کم متوجه خصوصیّات ایشان شدم.

ماه رمضان در تابستان بود و مردم شبها در مسجد گوهرشاد جمع می شدند و عبادت می کردند، نماز و قرآن می خواندند، بعد هم بقیه شب را با صحبت می گذرانیدند، این رسم بود من هم جزء همانها بودم، با حال خسته و دهان روزه می آمدم به مسجد که به حرم بروم و یا نماز بخوانم می دیدم که حضرت امام عبایش را وسط مسجد گوهرشاد انداخته و مشغول نماز است، مفاتیح و قرآن را هم در مقابلشان گذاشته اند. می رفتم نیم ساعتی یا بیشتر مشغول خواندن قرآن می شدم و یا به حرم مشرف می شدم و تمام کارهایم تمام می شد بر می گشتم می دیدم ایشان مشغولند، پیش رفقا

می نشستم دو ساعت یا بیشتر جلسه می کردیم بعد که می آمدم می دیدم امام باز هم مشغول زیارت،

دعا و قرآن است. واقعا برایم تعجب آور بود؛ بعد معلوم شد ایشان یک فرد استثنایی است.

می شنیدم که در قم درس اخلاقی دارد همان درس اخلاقی که مرحوم استاد شهید علامه مرتضی مطهّری می گوید: که این درس تا یک هفته ما را اشباع می کرد و اثرش در روح ما باقی بود. و بعد که به قم رفتم شنیدم که اخلاق را در پرتو زندگی انبیا در قرآن بیان می کردند؛ ساختار درس ایشان راتقوا، مبارزه، شجاعت، زمامداری و رهبری، مقاومت در برابر طاغوتها و شرح قصص انبیا در قرآن

تشکیل می داد.

در سال ۱۳۲۸ که برای تحصیل رفتم به قم اطلاع پیدا کردم ایشان یک درس خصوصی برای هفت هشت ده نفر می گویند از جمله آقای منتظری و آقای مطهری هم به آن درس می روند، من هم رفتم، دیدم ایشان اصولاً ـ در تفکّرات علمی غیر از دیگرانند. تمام هدفشان این است که مسائل علمی را ساده و خلاصه کنند و بحثهای زاید را کنار بگذارند و به آنچه مفید و قابل استفاده است اکتفا کنند. در طیّ درس مکرّر می فرمودند این مباحث را ناچاریم مورد بحث قرار دهیم اما قابل پیاده کردن نیست، مثلاً ـ مکاسب می گوییم ولی نمی شود در بازار پیاده کرد، در بازار باید مطابق آنچه رسم و عادت آنها است مسأله گفت و عمل کرد، اینها فقط مال مدرسه است، این دقّتهای فقهی و اصولی،

عملی نیست؛ گاهی می فرمود این بحث یک بحث بی فایده اصولی بود. از این فارغ شدیم حالا یک بحث دیگر را شروع کنیم:

یک روز فرمودند که شما خودتان را تا آخر عمر سرگرم نکنید، من مدرّسم و چاره ای ندارم ولی

شما درس را که خواندید بروید به داد اسلام برسید، اسلام غریب است، فکر نکنید که این

اصطلاحات اصولی باعث خوشبختی ابدی شما می شود، اگر شما از اینها نتیجه عملی برای اصلاح

جامعه گرفتید بسیار خوب وگرنه اینها وزر و وبال است، برای شما یک شاهی در قیامت و قبر فایده ندارد؛ و از این قبیل بحثها.

تواضع و خضوعی که من از ایشان در برابر استاد بزرگ حوزه و مرجع عالی قدر مرحوم آیت اللّه

ص:۱۷۵

العظمی آقای بروجردی دیـدم از کسـی ندیـدم؛ ایشان خودش حوزه داشت این حوزه بعدا به ۲۰۰ نفر و بعـدها ۵۰۰ نفر و کم کم به ۱۰۰۰ نفر رسید ولی تا آخرین لحظات، ایشان در درس استاد بزرگ

حاضر می شدند و گاهی همراه شاگردانشان به درس می رفتند و معتقد بودند که آقای بروجردی

مشخصات علمی ای دارد که دیگران ندارند و گاهی می فرمود ایشان سی سال دیر به قم آمدند.

آیت اللّٰه بروجردی هم همین نظر را داشـتند، او هم می فرمـود که اصـطلاحات علمی مـا به صـورت تـورم درآمـده است، علم اصول متورّم شده، تورّم غیر از فربهی است.

بحثهای زیادی است که ما را از بحثهای اصـلی که قسـمت عمده فقه راتشـکیل می دهد و تعطیل شده است باز می دارد، فروع علم اجمالی و شکیّات ما را از بحث قضاوت و قصاص و دیات و

حکومت و امثـال اینها باز داشـته است. او در صـدد بود که این وضع را تغییر دهـد و این بن بست را بشـکند و از بین ببرد؛ امام هم دقیقا همین طور بودند و از آن مرد بزرگ بسیار استفاده کرده و دقیقا حرفهای او را می نوشتند.

این هم روشِ فکری ایشـان بود. فکر ایشـان این بود که مـا بایـد فقه را طوری بیـاموزیم که بشود تمـام مباحث فقه را در جامعه پیاده کنیم و فقط به عبادات اکتفا نکنیم؛ فقط شـش هفت کتاب از فقه در عبادت است؛ اما حدود شـصت و چند کتاب از فقه، کتاب زندگی است: اقسام و انواع معاملات،

مسأله ارث، وصیّت، قضاوت، حکومت، قصاص و دیات؛ تمام اینها راکد گردیده و به ورطه نسیان

سپرده شده بود. این خیلی فاجعه است برای یک دین که این طوری شود، فقط همانی که به قول

صوفیها: شریعت قشر است و حقیقت پیش ما است! شده بود. نه خیر حقیقت در کل فقه است ولی

قشـرش همین است که فقـط به مبـاحث عبادات اکتفا کنیم و مکرّر می فرمود: اگر روحانی عبا را به سـرش بکشـد و برود نماز بخوانـد و چنـد تا مسأله بگوید و برگردد، خیال نکند وظیفه اش را انجام داده است، وظیفه این است که باید همه فقه را بفهمد و در جامعه پیاده کند.

امام، از جوانی دائما در این فکر بود، این در بُعـد فقه. در بُعـد فلسـفه و عرفان هم امام آیتی است، من توفیق آن درسـها را پیدا نکردم، وقتی تصمیم گرفتم که لحظات آخر بود و ایشان درس فلسفه

راتعطیل کرده بودند، اما کسانی که نزد ایشان آن درسها را خوانده بودند با تمام وجود به ایشان عشق می ورزیدند.

عرفان و فلسفه او هم به قول بعضیها فلسفه مرده نبود، فلسفه زنده بود، در این رشته هم واقع بین

بود و به عمق مطلب رسیده بود، مثل فقه و اصولش و می خواست که حقیقهً از طریق فلسفه و عرفان انسان به خدا واصل شود و خودش واصل شده بود.

از این مسائل که بگذریم به مسائل سیاسی می رسیم که در خلال درسها القا می فرمود. در طی حدود بیست و پنج سال عده ای از طلاب جوان راکه از دوره دوّم به بعد به درسش می رفتند و شاید عده آنان جمعا به حدود دو سه هزار نفر می رسید، تربیت کرد و آنان را با فکر اسلامِ سیاسی، آشنا

ص:۱۷۶

فرمود، همین افرادی که اکنون مقامات و پستهای مهم کشور را عهده دار هستند و یا شهید شدند همه

دست پرورده درس ایشان اند.

عده ای را تربیت کرد و به آنان آموخت که ما وظیفه داریم حکومت اسلامی تشکیل دهیم. مسأله ولایت فقیه را دقیقا در فکر آنها گنجانید. قبلاً هم عده ای از علما بودند طرفدار ولایت فقیه، که فقیه می تواند حکومت تشکیل بدهد. اما فقط در همین حدّ بود که می تواند! جایز است، حق دارد.... امام می فرمود واجب است: این مسئله از آن مسائلی نیست که اگر جایز بود واجب نباشد؛ اگر جایز است واجب است؛ وقتی به شما می گویند جایز است کسی که دارد غرق می شود بگیریدش اگرچه نامحرم

باشد، آنجا دیگر نمی توانند بگویند جایز است فقط مباح است؛ می گویند جایز که هست واجب

است، جواز و اباحه اش از وجوبش تفکیک ندارد. ایشان می فرمود اگر برای ما جایز است که

حکومت اسلامی تشکیل بدهیم، پس واجب است؛ برای این که مسأله حکومت اسلامی یعنی احیای

زندگی اسلامی، یعنی احیای اسلام، احیای فقه اسلامی، قانون اسلامی، آیا احیای اسلام واجب

نیست؟ مسلما واجب است، و چون بستگی دارد به تشکیل حکومت، پس تشکیل حکومت واجب است.

چیزی که ایشان را از همه گذشتگان ممتاز می کرد در این زمینه این نبود که فقط ایشان قایل به

عمومیّت ولایت فقیه بود، که می تواند فقیه حکومت تشکیل بدهد. این را دیگران هم گفته بودند، البته بعضی هم مخالف بودند و هستند؛ ولی مسأله این بود که ایشان می فرمود یک فقیه اگر عقیده اش این است که جایز است در حکومت و سیاست دخالت کند، پس واجب است. امام این امر را بر خودش

و بر دیگران واجب می دانست و قیام کرد و بالاخره پیش رفت.

در سال ۱۳۳۹ آیت اللّه بروجردی رحلت فرمود، ایشان مرجع کل بودند؛ حالا باید مرجعیّت را چه کسی تصدی کند؟ شاه و دار و دسته اش همیشه در مرجعیّت نقش داشتند، چه می کرد؟ او یک

شخصی را تشخیص می داد که مثلاً برایش کمتر خطر دارد، به او تلگراف می کرد؛ شاه احساس کرده بود که در حوزه علمیه قم یک حرکت و جنبشی است؛ بخصوص که در زمان مرحوم آیت اللّه کاشانی

و فدائیان اسلام، حرکت پنهانی اسلامی مرکزش قم بود، و امام هم پنهانی از این حرکت حمایت

می کرد و بسیاری از علمای دیگر نیز. مقامات دولتی درک کرده بودند که در قم، یک جنبش و حرکت پنهانی سیاسی بر

اساس اسلام دارد اوج می گیرد؛ بنابراین شاه مصلحت دید که مرجعیت رااز قم به نجف منتقل کند که همه مردم به آنجا توجه کنند و سیل وجوهات آنجا برود، لذا تلگراف تسلیتی به مرحوم آیت اللّه حکیم زد که امام در همان ابتدای امر در سخنرانیش فرمود: مقام آیه اللّه حکیم محترم است اما این تلگراف شاه معنیش این بود که قم نه! نجف بله! خوب نجف هم حوزه ای است که

همیشه زیر چنگال حکومت اهل سنّت بوده و اکنون هم زیر نظر صدام است؛ آخوندی که در آنجا

هست اگر امروز به او اجازه دادند که به درس و نماز برود، می رود؛ اما اگر اجازه ندادند حق ندارد از

ص:۱۷۷

خـانه بیرون برود. آن وقت هم همین طور بود، قبـل از آن هم دست انگلیسـیها بود و آنهـا یک بار چنـد مرجع رااز آنجا بیرون کردنـد. بنـابراین، آنجـا مکان امنی برای اجرای این مقاصـد بود؛ شاه می گفت اگر بتوانیم خود این مراجع را قانع کنیم که باما همراه باشـند و قیام نکنند چه بهتر و اگر نه ما آنجا تضمین شده هستیم. دولت عراق آنها را کنترل می کند و به آنها می گوید: شما حق ندارید سـر و صدا راه بیندازید، حکومت از آن ما است. لذا شاه تلگراف تسلیتی به نحف زد و معنایش همین بود. در قم البته کسانی بودنـد و کم و بیش مرجعیّتی پیـدا کردنـد که بعضـی از آنها هنوز حیات دارنـد ولی سـعی بر این بود که از قم نامی برده نشود. این جریان ادامه داشت تا وقتی که حضـرت آیت اللّه حکیم هم فوت کرد، در این وقت دسـتگاه شاه دید حالا چه بکنـد؟ دو نفر را از بین مراجع انتخـاب کردنـد که یکی بکلی عقیـده اش این بود که در سـیاست نبایـد دخـالت کرد و آن شخص، مرحوم آیت اللّه سـید احمـد خوانساری در تهران بود و دیگری هم در قم بالاخره به صورتی درآمد که بعدها دیدیم؛ شاه به این دو نفر تلگراف زد. در این موقع بود که سـیل طلاب تربیت شـده درس امام با آن سابقه علمی و بیان و علم و دانش و فکر امام دیدنـد دارنـد حقیقهً حق کشـی می کننـد، راه افتادنـد به تبلیغ از امام و معرفی او به جامعه اسـلامی تا این که قضـیه تصویبنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آمد، که در آنجا سـخن از این بود که باید زنها در انتخابات شـرکت کنند و بعد هم که نماینـدگان انجمنهـای ایالتی و ولایتی جمع شدنـد بایـد به کتاب مـذهبی قسم بخورنـد، بـدون این که نامی از قرآن باشـد، معلوم بود دارنـد زمینه را برای یک کتاب مـذهبی دیگر که شایـد از بهاییها یا یهود و نصارا و یا زردشـتها و یا همه باشد فراهم می کنند و اسـمی از قرآن نبود؛ همه علما تلگراف کردند، امام هم تلگراف کرد، دیگران زود ساکت شدند، امام ساکت نشد، تلگرافاتش را نشـر داد، بعـد هم پی در پی اعلامیه صادر کرد، یکی از یکی داغتر! دیگران هم دیدند حالا که کار شـروع شده بایـد تأییـد کنند و کردند، اما آن کسـی که این پرچم رابدست گرفت امام بود و سـیل شاگردان جوان فداکار خوش فکری را که خود تربیت کرده بود در اطراف او بودند که شما در عکسهای ۱۵ خرداد می بینید، اینها راه افتادند در شهرستانها و مردم را تحریک کردند و دیگر نشد کسی جلو این حرکت را بگیرد و زمام، از دست در رفت و بالاخره تبعید امام پیش آمد.

اول او را به ترکیه تبعید کردند، بعد روی یک نقشه و توطئه ای فکر کردند اگر امام را به نجف بفرستند تحت الشعاع قرار می گیرد و علم و درسش در آنجا رونقی ندارد و از صحنه محو می شود.

اتفاقـا وقتی که آنجـا رفت یک عـده طلاب جوان درس خوانـده محقق فلسـفه خوانـده اطرافش را گرفتنـد و درسـش در رأس درسـها قرار گرفت و بـانظم و انضبـاطی که در کـارش بـود و بـا زُهـد و تقوایی که داشت، مورد توجه قرار گرفت؛ دیگران می رفتند تابستان به کوفه جهت هواخوری ایشان می گفت

نه! دیگر مردم در گرما هستند ما هم باید باشیم، مگر ما خونمان از خون این مردم بدبخت رنگین تر است؟ همانجا می ماند.

ص:۱۷۸

سرانجام، این نقشه هم بی نتیجه ماند؛ دستگاه به فکر افتاد که حال چه کار کنیم؟ به دولت عراق می گوییم که او را بیرون کند؛ آنها فکر می کردند که او را دوره می کنند و هیچ جا راهش نمی دهند، بالاخره به ایران می آید، وقتی آمد به هر شکل ممکن او را از بین می برند و فاتحه او خوانده می شود! ولی این هم عملی نشد، بالاخره به کویت رفت که از آنجا به سوریه برود نگذاشتند، به قول خود ایشان در وصیت نامه: «... احمد گفت که به کشورهای اسلامی هر جا که بروید توی مشت شاه است، او اعمال نفوذ می کند، یا راهتان نمی دهند و یا اهانت می کنند، باید به جایی برویم که اقلاً از تحت نفوذ شاه بیرون باشد...»، بالاخره اولین هواپیما به پاریس می رفت و سوار شدند و رفتند و سرانجام انقلاب پیروز شد و به ایران برگشت و این دوره ده ساله ای را که ما دیدیم پیش آمد.

این اجمال سرگذشت امام بود که در تمام مراحل، این عبد صالح و بنده مخلَص خداوند موفق بود، حقیقةً موفق بود.

اراده و تصمیمش نافذ بود، علتش این بود که اراده او اراده خدا شده بود، بنده خالص خدا شده

بود، مصداق اِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصین گردیده بود و از این لحاظ پیشرفت کرد تا این که مسأله رفراندُم پیش آمد و قانون اساسی تصویب شد و تحولات سیاسی پی در پی و درگیریها و مسأله منافقین و مسأله جنگ تحمیلی پیش آمد تا رسید به زمان کنونی.

مسأله ای که امام را رنج می داد، مسأله رهبری بعد بود که آن را هم امام با نظر واقع بین خود حل کرد.

ما در صفات امام خواهیم گفت؛ یکی از آنها واقع بینی است. واقع بینی این است که انسان واقعیّتها

را ببیند و غلوّ نکند، اغراق نکند، تفریط نکند و واقعیّتها را همان طور که هست ارزیابی کند.

امام، در مورد رهبری عقیده اش این بود که اگر زمانی یک مرجع تقلید رهبر سیاسی شد، شما این

را نمی توانید همیشه ادامه بدهید، فردا فرض کنید من می میرم، مراجع تقلید هر یک برای خود مقامی دارند، شخصیتی دارند، اما ممکن است صلاحیت رهبری سیاسی را نداشته باشند و یا قبول نکنند،

واقعا بعضی قبول نمی کنند، نباید هم قبول کنند. همه که مرد این میدان نیستند که بیایند بگویند حسین اردنی دلال دوره گرد استعمار و کارتر... بعد هم بگویند: باید به میدان بیاییم و بایستیم و شهید بدهیم و صریحا بگوییم همه شهید راه خدایند و ذره ای هم ندامت نداریم. عین این حرف را به علی علیه السلام می گفتند که ما هفتاد هزار شهید در صفّین داریم تا کی این جنگ را ادامه بدهیم؟ فرمود همین که هست راه خدا است باید این راه شهید بدهد تا باقی بماند.

امام، از اول می فرمود که شما مقیّد به مرجعیّت نباشید، بگذارید کسی که فقیه هست و این خط انقلاب را هم از اول دیده و شناخته و میداند و فهمیده است و همه مراحل را طی کرده و دنیا او رامی شناسد، سازمان ملل رفته و سخنرانی کرده و به هر جا رفته آبرو بجا کرده، مال طلب و جاه طلب هم نبوده، هیچ چیز نداشته و الان هم ندارد... شما چنین کسانی را بیاورید روی کار، به فکر مرجعیّت

نباشید. بالاخره تصمیمش راگرفت و گفت باید مجلسی از خبرگانِ قانون اساسی تشکیل شود و چند مسأله را که تجربه کردیم و به مشکل رسیدیم حل کند. و آن مجلس راخود تشکیل داد.

در همین زمان امام رحلت کرد، گویا پیش بینی کرده بود که تا دوماه بیشتر زنده نیست، لهذا فقط دو ماه به مجلس خبرگان منتخب خود مهلت داد، ولی پیش از آنکه بازنگری به آرای عمومی گذاشته

شود امام از دنیا رفت؛ بعد هم دیدیم که خبرگان تا دقایق آخر نظرشان به شورای رهبری بوده است و یا به افراد دیگری که قدری عملشان بیشتر باشد به فرض آنکه خیلی هم عملشان بیشتر باشد اما صلاحیّت رهبری را نداشته باشند که رهبر نمی شوند... دنیای امروز آنها را نمی پذیرد، حالا علمشان و یا سنشان زیادتر بود فایده اش چیست؟... این حرفها را دور بریزید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله اُسامه بن زید را هنگام مرگش فرمانده کلّ قوا کرد و فرمود: «مَن تَخَلَّفَ عَن جَیشِ اُسامه فعَلَیهِ لَعنَه اللّه»؛ می گفتند اسامه جوان است! فرمود پدرش صلاحیّت داشت او هم صلاحیّت دارد، هر کس از جیش اسامه تخلّف کند ملعون است. این منطق اسلام است.

حالا هر چه بود، حقیقةً به خبرگان الهام شد و آنها تصمیم خود راگرفتند و مورد قبول همگان

قرار گرفت وامروز ما می بینیم همان مردم مسلمان چه شیعه و چه سنّی که امام را رهبر می دانستند از دور و نزدیک، می بینیم که با قائم مقام او بیعت می کنند و اعتقاد به رهبری ایشان دارند و آن را اعلام می کنند.

بنابراین، کسی که می خواهد زمام امور مسلمانها را از جنبه مسائل سیاسی و اسلامی در دست بگیرد، باید کسی باشد که این راه را رفته باشد.

من نمی خواهم درباره حضرت آیه اللّه خامنه ای حرفی بزنم، مسأله ما بحث از امام است ولی فقط یک جمله را می گویم که ببینید تفاوت ره از کجا است تا به کجا!

در سالهای پیش از انقلاب، که آیه اللّه خامنه ای به مشهد آمده بود و تازه از زندان رها شده بود، دو سه نفر بودیم که خدمتشان رفتیم، ایشان داستانی نقل کردند که این رفیق بزرگوارمان آقای مطهری چند روز قبل به من گفت می خواهم برگردم به قم و تهران را ول کنم! گفتم چرا؟ گفت می خواهم

بروم خدا را ببینم! از قال و قیل تهران و دانشگاه خلاص شوم، بروم خدا را ببینم!... من عرض کردم از همان وقتی که ما را گرفتند و به زندان بردند خدا را دیدیم؛ ایشان در فکر فرو رفت و تکان خورد.

برای انسان! حالتی پیش می آید که خالص می شود برای خدا، خدا را می بیند می خواست بگوید خدا داخل مدرسه فیضیه و درس فلسفه و آنها نیست، خدا داخل زندانها است، در میدان جنگ

است، در میدان شهادت است این درس را ایشان خوانده بود، امام هم خوانده بود که عرض خواهم کرد.

امتیازات امام

امتیـازاتی که امام داشت و او را عبـد مخلّص خـدا کرده بود یا چون عبـد مُخلَص شـده بود، آن امتیازات را به او داده بودنـد و همانهـا بود که صـلاحیت رهبری او را تثبیت کرد و همانها بود که او را موفق کرد؛ آن امتیازات چیست؟ واقعا بیاییم بشـماریم؛ من آنها را در ۱۲ عنوان خلاصه کردم که در هر یک مطالب بسیاری وجود دارد:

اول، امام هدف مشـخص داشت و مصـمّم بود: یکی از علما در مورد قانون اساسـی اول می گفت: من استخاره کرده ام که آیا رأی بـدهم یا ندهم؟ به او گفتم این حرفها را نزن، قانون اساسـی را اسـتخاره درست نمی کند، اگر مرد میدان هستید که بیایید میدان و اگر نیستید عبا را به سـر بکشـید و بروید عقب کارتان، چه کار دارید که ما قانون اساسـی تصویب می کنیم! رهبر باید هـدف را تشـخیص داده باشـد و به آن هـدف ایمـان داشـته باشـد تردیـد به خود راه ندهـد: «آمَنَ الرَّسولُ بِما أنزِلَ إلَیهِ مِن رَبِّهِ وَالمُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّه...(۱)».

امـام، در راه رسـیدن به هـدف هشیار بود، روشن بود، واقع بین بود، امکانـات را در نظر می گرفت، او می دانست که با حوزه سی سال قبل نمی توان قیام کرد؛ باید یک نسل جوان و فداکار روشـنفکر و مهذّب را تربیت کرد و با مبانی اسلامی آشنا نمود و فقه واقعی را به آنها آموخت، اسـرار نگفتنی را به گوش آنها گفت. تا این کار نشود نمی توان قیام کرد. طی حـدود ۲۵-۳۰ سـال این کـار را کرد و این نسل را تربیت نمود؛ این آقای هاشـمی رفسـنجانی را که شـما می بینیـد، امام ایشان را تربیت کرد، ایشـان یک طلبه بود، سـنّش از ما کمتر بود ولی در خط امام بود. امام اینها را دلالت کرده و یادشان داده که چه بایـد بکنیـد و بعد آنان راشناسایی و آزمایش کرد و به آنها اطمینان نمود و سرانجام قیام کرد.

بنابراین، اولین قـدم، هـدف مشـخص و هشـیاری و بینش درست و واقع بینی و فراهم کردن امکانات و تـدارک دیدن مقدمات کار و بعد مبارزه را شروع کردن. در همین باره من یک خصوصیّاتی

را متوجه شدم نمی دانم که آیا دیگری هم متوجه شده است یا خیر؟..

امام که می خواهد مبارزه را شروع کند باید چه کار کند؟ اول هجوم است، اول باید قدرت موجود

را کوبید، اول که نمی آیند قانون اساسـی را درست کنند، باید زمینه برای حکومت پیدا شود. همیشه امام چه در سـطح داخلی و چه در سـطح بین المللی آن رأس را می کوبیـد، در ایران تا شاه بود او را می کوبید و از شاه تنزل نمی کرد که بیاید نخسـت وزیر را بکوبد، فقط شاه، چون رأس بود.

وقتی هم که در سـطح بین المللی مبارزه را شـروع می کنـد آمریکا و شوروری را می کوبـد. حتّی شاید یک بار هم انگلیس و فرانسه را به زبـان نمی آورد. برای این که اینهـا فرعنـد. و ابرقـدرتها فقـط یک قطب شـرق و یک قطب غرب است و مسأله «نه شرقی و نه غربی» را مطرح کرد و به این دو قطب به همان

۱- سوره بقره/ ۲۸۵

رأسش حمله می کرد، حتی اسم می برد کارتر و او را می کوبید، این روش مبارزه است که به شاخ و برگ نپردازد؛ اگر او می خواست این استاندار، آن وزیر، آن وکیل مجلس را بکوبد نیرویی که داشت تقسیم می شد؛ همان طور که آهنگران یک نقطه را پی در پی می کوبند و پتک راهم در یک نقطه

می زنند برای این که همانجا که جای اصلی است باید کوبیده شود. مار را باید همان سرش را بکوبیم اگر بخواهید ضربه تان را به بدن او پخش کنید ممکن است سرش له نشود و بر بدنش هم کارگر

نیست. این یکی از خصوصیات است برای هدف گیریها.

دوم، آگاهی از اوضاع سیاسی جهان و ایران و ارزیابی درست آنها: امام ارزیابی درست داشت، همیشه می گفت که این قدرتها پوشالی اند، اگر ما به صورت صحیح حمله کنیم از میدان فرار می کنند، می گفت همین شاه را شما می بینید؛ اگر ما هجوم را شروع کردیم، او از میدان فرار می کند فقط جانش را به سلامت در می برد، شما واهمه تان نگیرد که با این قدرتها چه بکنیم، آنها که دور او را گرفته اند تا وقتی هستند که امید پول و طمع مال از او دارند وقتی دیدند که نزدیک است پولشان قطع شود اطراف او را خالی می کنند، خود او هم میدان را خالی می کند؛ آمریکا هم همین طور.

مسأله مهم آن است که رهبر باید از اوضاع جهان آگاه باشد و مردم را شناخته باشد، رهبران جهان را شناخته باشد، اُبُهَّت آنها او را نگیرد. همان طور که ما وقتی بچه بودیم به پاسبانها آژان می گفتند یک آژان که می دیدیم خیال می کردیم که الآن روح ما را می گیرند. نوع مردم دنیا، آمریکا و شوروی را آژان دنیا می دانند، اصلاً واهمه دارند. همین سران کشورهای اسلامی هم همین طور هستند، اینها از آمریکا می ترسند. حضرت آیت اللّه خامنه ای پس از بازگشت از یکی از کشورهای آفریقایی می فرمودند: که یکی از سران آنها به من می گفت: این طور که شما هجوم به آمریکا می کنید اگر من یک دهم این هجوم را بکنم فردا اینجا نیستم! شما این را قدر بدانید که می توانید هجوم کنید.

بنابراین، امام می دانست که سران کشورها و در رأس همه دو قدرت غرب و شرق هستند، آنها را می کوبید و ارزیابی درست داشت.

سوم، اقدام گام بگام: یک بار یورش نمی آورد، اگر این را بخواهم شرح دهم باید شرح

پیشرفت انقلاب را بدهم. گام بگام پیش می رفت، اقدام به موقع می کرد، و فرصتها را مغتنم می شمرد. یک نمونه:

در ۱۵ خرداد، بعد از یورش کوماندوها به مدرسه فیضیّه، آیت اللّه منتظری به مشهد آمده بود، ایشان گفتند که ما روز وفات حضرت صادق علیه السلام در خدمت امام بودیم، خبر آوردند که در مدرسه فیضیّه که مجلس عزاداری بر پا بود کوماندوها هجوم کرده آند و مردم را زخمی کرده و طلبه ها را زدند و عده ای از آنها را از بالای پشت بام پرت کردند و عده ای را هم کشتند! یک مرتبه امام فرمودند: کاری را که شاه نباید بکند کرد، دیگر در برابر این کارش نمی تواند از خودش دفاع کند. امام، اعلامیه داد و چنان این مسأله را بزرگ کرد و چنان از این جریان استفاده نمود که هر چه خواستند از خودشان دفاع

کنند و این ننگی را که برای خود درست کرده اند بر آن سرپوش بگذارند، نشد. امام از آن ماجرا نهایت استفاده را کرد. و در فرصتهای دیگر همچنین درست و بجا ضربه را می زد، گاهی ضربه ها چنان پی در پی بود که بکلی گیج شده بودند، دنیا گیج شده بود! در همان اول انقلاب دنیا نمی دانست در مقابل این ضربه های پیاپی چه کار بکند! امام سخت موقع شناس بود و فرصتها را مغتنم می شمرد.

چهارم، رعایت تقوا: عمل به تکلیف الهی بدون ملاحظه هیچ چیز دیگر؛ اگر تشخیص می داد که تکلیف الهی است دیگر نه به حرف کسی گوش می داد و نه از جار و جنجال و مسخره می ترسید و ما بارها نمونه این را دیدیم؛ در مسأله مبارزه با بی حجابی و یا بدحجابی در اوایل انقلاب و یا در مورد سلمان رشدی، قیام و فتوایش حتّی در داخل ایران هم برخی از افراد روشنفکر انقلابی راتکان داده بود و نمی توانستند تحمّل کنند و می گفتند: این برای ما خوب نیست، دنیا ما رابه کهنه پرستی و تعصّب جاهلانه رمی می کند. ولی امام چون تکلیف راتشخیص داده بود اقدام کرد و خدا هم حمایت فرمود و دیدیم با همین فتوا جمعیت ۲۰۰۰۰۰ نفری را در مرکز استعمار دویست ساله انگلستان به راه انداخت. اینها هم شیعه بودند و هم سنّی که به رگ غیرتشان بر خورده بود که می آیند می گویند پیغمبر ما چنین و چنان بوده است؛ همین هم خود یکی از نمونه های بارز اغتنام فرصت بود. امام دانست که اگر در اینجا با فتوای تاریخی خود ضربه را بزند تمام مسلمین در پشت سر او قرار

می گیرند و گرفتند! همین مطلب را دنیا نفهمید، بازار مشترک نفهمید، واقعا نفهمیدند... این درسها را نخوانده بودند ولی امام خوانده بود و عمل کرد چون تکلیف را تشخیص داده بود.

پنجم، رعایت آداب و اخلاق و سنن اسلامی: در رفتارش، در گفتارش، در لباسش، در زندگیش،... پاکیزه و مؤدّب حرکت می کرد؛ در نجف شبها ساعت ۱۰ هر شب وارد حرم می شد که

بعضی از مردم ساعتها را با ورود او تنظیم می کردند. رفتارش با دیگران دید و بازدیدها و احتراماتش، امام به قدر اقیانوس اطلس از دست بعضی از روحانیان خون دل داشت ولی چیزی نمی گفت، فکر

می کرد که اگر آنها خراب بشوند مردم نظرشان از روحانیّت بر می گردد. این خون دلها را با خودش به گور برد و نگفت! اخلاق و سنن اسلامی را خیلی رعایت می کرد. من داستانها دارم که چه طور از افرادی که پاک بودند ولی اشتباه می کردند حمایت می کرد، می گفت این اشتباه کرده، عقیده اش این است، آدم خوبی است، نظر سوء ندارد، حالا کج افتاده اشتباه کرده است.

ششم، امام هم به یارانش اعتماد داشت و هم به مردم و این اعتماد متقابل بود: نهایتِ اعتماد را به آن کسانی که تربیت کرده بود داشت و آنها هم به او داشتند، بعد کم کم این اعتماد متقابل توسعه پیدا کرد، مردم ایران و امّت اسلامی را در یک صف واحد قرار داد و منشأ آن اعتماد، همان دل پاک و نفس قدسی او بود. صفا داشت و این صفا اعتماد می آورد و این اعتماد کم کم به اعتماد متقابل تبدیل می شود.

هفتم، قدرت روحی و شجاعت و صلابت لازم برای رهبری: هر کسی نمی تواند رهبر

شود؛ من جریانی را عرض کنم:

شخصی نقل می کرد که مرحوم آیه اللّه حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی، مؤسس حوزه علمیّه قم که یکی از مجتهدین بزرگ بود، مشغول ساختن طبقه بالای مدرسه فیضیّه بود آن

هم با چه مرارت و گرفتاریهایی که رضاخان برای اسلام به وجود آورده بود! یکی از شاگردانش که جزء علمای مبارز بود در آنجا گفت:

خانه از پای بست ویران است

خواجه در فکر نقش ایوان است

این سخن را حاج شیخ عبدالکریم شنید، نگاهی کرد و گفت حق با تو است، اما من یزدی هستم و ترسو! یعنی می دانیم چه می خواهی بگویی؛ می خواهی بگویی قیام کن و این مرد قلدر را از ایران بیرون کن! معروف است که در پاسخ امام خمینی می گفت: ما را بگذار رشته

خودمان را بریسیم. وقتی عَلَم را بدوش تو دادند هر کاری می خواهی بکن.

هر کسی نمی تواند قیام کند، هیچ کس نمی توانست رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد «اللّه ُاَعلَمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالَتَهُ(۱)»، این رسالت را به هر کسی نمی دهند.

امام، این شجاعت و صلابت و قاطعیّت را داشت، و از جمله شجاعتهایش همین افشاگریها بود، از جمله شجاعتهایش این بود که اگر راهی را که رفته بود و می فهمید اشتباه است، علنا می گفت اشتباه کردم، علنا فرمود ما در آغاز انقلاب به کسانی اعتماد کردیم و هنوز که هست از این اعتمادمان داریم ضربه می خوریم.

در وصیّتنامه اش فرموده است که کسانی به من نزدیک شدند و من به آن ها اعتماد کردم، درباره شان حرفی هم گفته ام، ما که معصوم نیستیم، از باطنها هم خبر نداریم، اشتباه کردیم.

حالا ـ آنها نقطه ضعفها را به رخ ملت بکشند که درباره فلان چه گفته است... همین شجاعت است. قرآن درباره اولیاء می گوید «اَلا ـ اِنَّ اَولیاءَ اللّه ِ لاخَوفٌ عَلَیهِم وَلاهُم یَحزَنُون(۲)». راهی را که امام می رفت تند بادهای سهمگین هرگز او را نمی لرزانید و در حقیقت مصداق کامل «اَلمُؤمِنُ کَالجَبَلِ الرّاسِخ لاتُحرِّکُهُ العَواصِف» بود؛ آن قدر شجاع بود که هنگامی که پسرش را شهید کردند و به او خبر دادند گریه نکرد! فکر کرده بود راهی را که شروع کرده و در آن گام بر می دارد این مصیبتها را همراه دارد و باید استقامت کند تا به وظیفه الهی خود عمل کرده باشد، ندامت پیدا نمی کرد، شجاعتش

مصداق کامل «اَلا اِنَّ اَولیاءَ اللّه ِ لاخَوفٌ عَلَیهِم وَلاهُم یَحزَنُون» بود.

هشـتم، علم و بصـیرت تمام به اصول و مبانی فقهی و اعتقادی و فلسـفی و اخلاقی اسلام: همه راهها را رفته بود، در فقه تا آخر پیش رفته بود - بیشـتر از دیگران - این که می گویم بیشتر از دیگران، نه به این معنی است که آن اصـطلاحاتی را که دیگران می داننـد او بیشـتر بدانـد؛ خیر، بصـیرت بیشـتر داشـت، مشـکلات را بهـتر درک کرده بـود، او فکر می کرد که بایـد فقه را از لباسهای

ص:۱۸۴

۱- انعام/ ۱۲۴

۲- سوره یونس/ ۶۲

اضافی که به تنش کرده انـد در آورد تا قابل عمل باشـد، مباحث فراموش شـده را احیا کرد! شـما رساله های صـدسالِ اخیر را نگـاه کنیـد، بحـث جهـاد کـه نـدارد، بحـث امر به معروف و نهی از منکر هم نـدارد؛ اولین کسـی که در زمـان مـا بحث امر به معروف و نهی از منکر را در رسـاله عملیّه مطرح کرد امـام بـود. «تحریر الوسـیله» را ببینیـد، فروع و مسـایلی را که اصـلاً سـابقه نداشت مطرح کرده، مثلاً آخوندهایی که در اوقاف کار می کنند حقوقشان حرام است! مردم هم باید به آنها بی اعتنایی کنند، چون آنها را استخدام کرده بودند برای اجرای مقاصد شوم؛ و از این قبیل بحثها؛ البته بعد هم دیگران پیروی کردند.

مسـأله این است که اگر امـام این امـور را رهـا می کرد فردا رسـاله ای در می آمـد که می گفتنـد امر به معروف یـک موضوع اخلاقی است کنار بگذارید، ربطی به فقه ندارد.

اگر زندگی امام ادامه می داشت مسأله جهاد راهم در رساله عملیّه مطرح می کرد و اگر نکرد اما

عملاً راه جهاد را نشان داد.

نهم، اهمیت دادن به وحدت اسلامی و وحدت جامعه مسلمین: این تنگ نظریهایی که

اغلب دارنـد او نـداشت؛ کـاسه از آش داغتر که نمی شود! علی علیه السـلام با همان مردم زنـدگی کرد و بر آنها حکومت می کرد، آنهـا اکثرا سنّی بودنـد، حتی نزدیکان علی علیه السـلام از شـرح حالشان معلوم است که به خلفای قبل خوشبین بودنـد و کسـی نمی توانست نزد آنـان از خلفـا انتقـاد کنـد، بـا همین مردم علی علیه السـلام مـدارا کرد، با دشـمنانش در نهایت قـدرت جنگید و همین مردم در رکابش با دشمن او معاویه

می جنگیدند! بنابراین، وحدت اسلامی راحفظ کرد و می فرمود: وحدت، یک اصل است، یک رکن

است، و به قول مرحوم کـاشف الغطا آن عالم روشـنفکر مبارز که می گفت: «بُنِیَ الِاسـلامُ علی کِلمَتَینِ کَلِمهِ التَوحیـدِ وَتَوحیدِ الکَلِمه». همان طور که توحید یک اصل است، در اسلام، توحید کلمه هم یک اصل است.

مسـلمانان باید یکدست باشـند، یک اُمَّت باشند و یک رهبر داشته باشند، اختلافات مذهبی نباید وحدت آنها را از هم بگسلد. بگذاریـد باشـد، او یک مـذهبی دارد که ما نمی توانیم او را از آن به زور برگردانیم، البته اسـتدلال بکنیـد، موعظه بکنیـد ولی اکنون که دارای آن مذهب است او مسلمان

می باشـد، بایـد به عنوان یک مسـلمان او را پذیرفت و به او اعتماد کرد؛ واقعا آنها هم اعتماد کردند، این دویست سـیصد هزار نفر یا یک میلیون نفر که در خارج راه پیمایی می کنند همه که شیعه نیستند،

مسلمانند، باورشان شده که امام رهبر اسلام است، خود او هم همین نظر را داشت؛ این از

خصوصیات او بود و این واقع بینی را در داخل ایران و در جناحهای دیگر انقلاب داشت، او

می دانست که نمی شود همه را مثل یک خُم رنگرزی که هر چه در آن می رزند یک رنگ بیرون بیاید؛ یک نواخت و هم فکر نمود افراد، اندیشه و سلیقه شان مختلف است و در نتیجه گروههای مختلف از کار در می آیند، همه اینها را باید پذیرفت و به آنها توصیه کرد: که شما در اصول اولیه اختلاف نکنید،

ص:۱۸۵

به یکدیگر لطمه نزنید، یکدیگر رارمی به ضدّ انقلابی بودن نکنید؛ در مسائل جزئی بنشینید با هم بحث کنید اما تا حدی که اصول حفظ شود. اگر کسی خواسته باشد طوری جریان گرایی را دامن بزنـد که اصول از بین برود دیگر جایز نیست. منشور برادری، محدوده این نوع همکاری جناحهای مختلف را بیان می کند و انشاءاللّه ما هم همین راه را ادامه خواهیم داد.

دهم، قاطعیّت و سرسختی و آشتی ناپذیری در برابر قدرتها و استقامت بر سر اصول انقلاب: امام آشتی ناپذیر بود. او می گفت نباید اصول را فدا کرد، این همان امری است که قرآن

نسبت به پیغمبر مکررا بیان فرموده است. یکی از آنها استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی ما است که به هیچ قیمتی نباید این استقلال سیاسی و اقتصادی و استقلال فرهنگی و مذهبی از بین برود؛ به هیچ قیمتی! این امر قابل معامله نیست، قابل اغماض نیست! در عین حال امام در جزئیات، خیلی اغماض می کرد. در همین وصیتنامه راجع به امر قضاوت آمده بود که وقتی امکانات نیست به همین مقداری که هست اکتفا می کنیم، انشاءاللّه بزودی یک سلسله قضات مؤمن و حقوقدان تربیت می کنیم...

ایراد نگیرید که آن وزیر چرا چنان کرده، کارهای صحیحی که انجام می شود چرا نمی گویید؟ فقط

همان جای نقص را انگشت می گذارید؟ او واقعیات را می سنجید و گاهی در فروغ و جزئیات اغماض می کرد. البته قبول می کرد که کار درست نیست، اما می فرمود برای یک چنین نقص جزئی نباید انقلاب را فدا کرد:

ای آقایانی که به این انقلاب حمله می کنید! شما فکر می کنید اگر این انقلاب از بین برود کار را دست شما می دهند؟ خیر، قطب شرقی یا غربی کودتا می کند و حکومتی را بر سر کار می آورد که آن روز دیگر شما را نمی شناسند! اگر اکنون اسم شما برده می شود آن روز اصلاً نمی گذارند باشید! نمی گذارند حرف بزنید! پس حالا که این طور است قدر این انقلاب را که خون شهدا آن را آبیاری کرده بدانید. این قدر اظهار ناراحتی نکنید، این قدر عیبجویی نکنید، این قدر نق نزنید، ... بگویید، توصیه بکنید، تذکر بدهید، راهنمایی صحیح بکنید، ... اما اگر نمی شود پافشاری نکنید که باید انقلاب از بین برود چون فلان شخص بی جهت مالش مصادره شده است. خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم این طور بود زیرا در بعضی از جنگها که بدون جهت، فرمانده لشکر، کسانی را کشته بود، استغفار می کرد و دیه می داد ولی او را عزل نمی کرد و می فرمود: از او کار می آید و باید باشد. من خیلی شاهد دارم؛ این همان روش اداره مملکت است و جز این نمی شود. اصول را باید چسبید و بر سر آن معامله

نکرد ولی جزئیات را تا جایی که ممکن است باید عمل کرد، اما اگر نشد چاره ای نیست «لا یُکَلِّفُ اللّه ُنَفسا اِلاوُسعَها(۱)».

یازدهم، زهد و عدم علاقه به دنیا و به مادیّات: امروز می گفتند امام جز همان خانه مسکونی

۱– بقره/ ۲۸۶

قم دیگر هیچ چیز ندارد و فرموده است فرشها را سهم سادات بدهید. خانه جماران هم اجاره ای بود. امام، خیلی منظم و خوش لباس بود؛ اما زرق و برق دنیا را نمی پذیرفت، اصرار داشت که روحانیّت

اگر هم پول گیرشان بیاید نباید زرق و برق را به خودشان بخرند و باید همین سادگی که انبیا اساسش را گذاشته اند حفظ کنند! می گویند پیغمبر اسلام وقتی از دنیا رفت، آن زرهی را که در جنگها می پوشید در برابر چند صاع گندم در گرو یک نفر یهودی بود! امام چنین زندگی کرد، علی علیه السلامهم همین طور بود.

این روش، جزء شرایط رهبری اسلام است، اگر رهبر اسلامی بخواهد قصر درست کند و تشکیلات و بیا و برو داشته باشد که می شود پاپ؛ اکنون زندگی پاپ هیچ شباهتی به زندگی مسیح ندارد، مسیح خانه نداشت، زندگی نداشت، از این ده می رفت به آن ده با عده ای حواری مثل خودش؛ حالا ببیند اینها چه دستگاهی درست کرده اند. من رفتم واتیکان را دیدم...

به علی علیه السلام می گفتند: این چه زندگی ای است که شما دارید؟ فرمود: خداوند از رهبران و ائمه مسلمین تعهد گرفته که باید مثل پست ترین افراد زندگی کنند تا بتوانند مملکتشان را اداره کنند.

لذا امام مقیّد بود که تشریفات، در زندگیش نباشد و این جزء شرایط رهبری است.

دوازدهم، توکّل و اعتماد به خدا و استعانت از او: در بیانش، در پیامها و سخنرانیهایش، و در عباداتِ نیمه های شب، امام عبادات مستحبّی را تا دم مرگ ترک نمی کرد. نماز شب، مفاتیح، دعا، زیارت و روضه را ترک نکرد و به همه توصیه می کرد. او در حقیقت یک مرد عاشق خدا بود؛ اگر صد سال دیگر خدا به او عمر می داد و از گرفتاریها فارغ بود از عبادت سیر نمی شد؛ عارفی بزرگ بود، از اولیاء الهی بود و تا وقتی از دنیا رفت وظیفه اش را در کمال شایستگی انجام داد، آن مقداری را هم که توفیق نیافته بود از خدا استغفار کرد؛ همان طور که خدای متعال به پیغمبر فرمود «اِذا جاءَ نَصرُاللّه ِ وَالفَتح

وَرَأَیتَ النّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دینِ اللّه ِ اَفواجا فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّک وَاستَغفِرهُ اِنَّهُ کَانَ تَوّابا(۱)» کار به پایان رسید؛ او هم استغفار کرد و از مردم عذر خواست که اگر قصور و یا تقصیری شده است ببخشند. و از همین جهت است که با روحی آرام و نفسی مطمئن و امیدوار به رحمت خداوند از دنیا می رود و به گفته حافظ:

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخش ببینم و تسلیم او کنم

حالا جا دارد که بگوییم «السّلام علیک ایّها العبدُ الصالحُ المطیعُ للّه ولرسوله أشهد أنّک قد اقمت الصّلاه و آتیت الزّکاه و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی اللّه حق جهاده حتّی اتیک الیقین».

خدایا؛ ما را در راه امام استوار بدار، روح او را از ما شاد گردان، تعهّد ما را نسبت به او پایدار بدار. والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

۱- نصر

۱۳. اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله و اسلام آمریکائی

شماره بهار مشکوه، همزمان با سالگرد رحلت حضرت امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، رضوان اللّه تعالی علیه انتشار می یابد. به همین مناسبت سرمقاله را به یکی از سخنان ابتکاری و حکمتهای جاویدِ آن بزرگوار (اسلام نابِ محمدی صلی الله علیه و آله و اسلام آمریکایی) اختصاص می دهیم.

اگر بخواهیم ابعادِ گوناگونِ این شخصیتِ عظیم و بی نظیر رابا هم مقایسه کنیم و با اعتراف به این که همه آن ابعاد مهم است از آن میان مهمتر را برگزینیم و آن را مورد بحث قرار دهیم، به نظر شما باید روی کدام یک از ابعاد و امتیازات امام انگشت بگذاریم؟

بُعد علمی امام، بسیار اهمیّت دارد؛ چه این که امام، علوم و دانشهای مختلف و متنوّع اسلامی را توأم با عمق و درایتِ تمام در خود گردآورده و در آن رشته های گوناگون به درجه اجتهاد و تحقیق رسیده و به اصطلاح قرآن «راسخ در علم» و صاحب نظر بوده است، و این امر به ندرت اتفاق می افتد و در آحاد معدودی از علما و دانشمندان اسلام، سابقه دارد: فلسفه و عرفان، اخلاق و سیر و سلوک، فقه و اصول، حدیث و تفسیر، شعر و ادب، خطابه و قلم، این همه را در سطح عالی دارا بود و به حق اصطلاح «جامع المعقول و المنقول» بر او صادق است.

بینشِ سیاسی و اجتماعی، دلاوری و شجاعت، تقوا و وارستگی و دیگر کمالاتِ اخلاقی و معنویِ امام، کم نظیر و شاید با این جامعیّت و گستردگی بی نظیر بود.

سرسختی و قاطعیّت امام، در برابر طاغوتها و ابرقدرتها، قیام و اقدام و همّت والا و عزم راسخ او در بر انداختن رژیم طاغوتی و تأسیس نظام عدل اسلامی و در تدوین و اجرای قانونِ اساسی صد درصد اسلامی و بدون تأثّر از نظامهای شرقی و غربی، یکی دیگر از خصوصیات منحصر به فردِ امام

ص:۱۸۸

است و مسلّما همتا و نظیر ندارد.

جمعِ میان دو گرایش به ظاهر متضاد، یکی عشق و علاقه بی نهایت به خاندانِ عصمت و طهارت و حزن و اندوه و تأسّف عمیق از ستمهایی که بر آن خاندانِ پاك رفته است. از طرف دیگر، تأکید و اصرار بلیغ و عنایت بی حدّ و حصر به وحدتِ جهان اسلام و عزّت و مجد و عظمت مسلمین، از هر مذهب و مسلك و از هر کشور و منطقه، یکی از ابعادِ بی مانندِ شخصیّتِ امام است که در نوعِ خود شگفت انگیز و بیرون از حیطه تصوّر است.

دیدگاه وسیع و گسترده علمی و وسعت صدر در نظرات و فتاوی فقهی، توأم با تعبّد و تعهّد شدید به رسوم، و ادعیه و اذکار و آداب و سنن رایج، خود، یکی دیگر از نوادر امور است و جمع میان این دو به ندرت اتفاق می افتد.

باری، بحث و تحقیق درباره هر یك از این مزایا و خصلتها، ما را به شناختِ بهتر امام یاری می دهد و هر کدام به جای خود مفید و مهم است.

اما به نظر قاصر این حقیر، ضمن اعتراف به عظمت همه این مکارم و مزایا، آنچه از همه اینها در ترازوی سنجش، سنگین تر است، همانا معرفت و شناخت درست امام از اسلام، و وقوف کامل وی

بر نقطه اساسی و خط اصلی انحراف مسلمانان از اسلام است. او اسلام راستین و مرز آن را از اسلام انحرافی، خوب شناخته بود و خیلی خوب آن را بیان می کرد، و به عقیده این جانب عظیمترین نقش امام در زندگی همین است.

امام، این نکته را بارها و بارها به زبان و به قلم آورده است و شاید بتوان ادّعا کرد حداقل طی پنجاه سال زندگیِ خود آنی از آن غافل نبوده و هیچ فرصتی را در جلسات درس، منبر و خطابه و یا در نوشته های خود و در برخوردهای عادی با شاگردان و دوستان و خویشانش برای تبیین و توضیح

این نکته، از دست نداده است.

حال، می خواهم بگویم: امام، این اندیشه مقدس و آرمان الهی را که با جانش گره خورده است، در دو کلمه خلاصه کرده است: «اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و اسلام آمریکایی».

سراسر عمر امام، در راهِ بیان همین نکته سپری شد، امام هرگز سخنی نگفت و عملی انجام نداد و

قدمی بر نداشت جز در راه شناختِ اسلام راستین و دریدنِ حجابهایی که قرنها چهره نورانی اسلام را پوشانیده است.

و این همان رازی است که در قرنِ اخیر مُصلحان و رهبرانِ عالم اسلام، در پی افشای آن بوده اند

و هر کدام به زبانی خواسته اند اسلامِ واقعی را از اسلام تحریف شده بازشناسند، اما ظاهرا هیچ کدام توفیق چندانی نصیبشان نگردیده است و این خواست و مشیّت خدا بود که این مرد بی نظیر در این کار موفق شود.

امام، بیش از هر چیز به این امر توجه داشته و همین امر هم بزرگترین کار او است. از همین راه و

ص:۱۸۹

به خاطر همین انگیزه نیز بیش از هر انگیزه دیگر، دشمنانِ وی با او مخالفت و ستیزه می کردند و می کنند. اگر امام، در تبیینِ اسلام از خطاها و انحرافها چشم پوشی می کرد، و همرنگ جماعت می شد، نیروهای اهریمنیِ شرق و غرب و عناصرِ خودی در قیافه های گوناگون سیاسی و روحانی، با او در نمی افتادند، و او را برای خود خطری به شمار نمی آوردند؛ آنان از «اسلامِ نابِ محمدی» که او پرچمدارش بود می ترسیدند!...

این جمله را بارها از امام شنیدیم که می فرمود: ابرقدرتهای دنیا و دشمنان ما از اسلام می ترسند،

آنها با ما دشمن نیستند، با اسلام دشمنند. از ما نمی ترسند، از اسلام می ترسند. و از این قبیل سخنان...

بلی؛ اسلام راستین منافع ابرقدرتها، طاغوتها، وعّاظ السلاطین و پیروانِ اسلام آمریکایی را به خطر می اندازد! پس باید از آن بترسند!... از این سخنان، باید به این نتیجه برسیم که جوهر و جان انقلاب اسلامی، همین شناختِ اسلامِ ناب محمدی صلی الله علیه و آله، از اسلام آمریکایی است، تداوم و استمرار انقلاب هم، بستگی به این دارد که این شناخت، باقی بماند و اگر خدای نکرده روزی برسد که انقلاب تغییر چهره یا تغییر مفهوم دهد و از خطّی که امام ترسیم فرموده، منحرف شود، اسلام انقلابی امام، به حالت گذشته پیش از انقلاب، و یا به چیزی شبیه آن بر گردد، و از انقلابِ اسلامی فقط شعار و عنوان و رسمی به جای ماند و دیگر هیچ، همان روز، روزِ مرگ و ختمِ انقلاب است؛ و باید فاتحه انقلاب را خواند و مجلس ترحیمش را برگزار کرد.

بنابراین، در جمهوری اسلامی، ضروری ترین آموزشها، آموزشِ اسلام انقلابی و بیانِ مرز آن با اسلام آمریکایی است. کما این که باریکترین خطر و خطرناکترین آفت نیز، لغزش و یا غفلت از آن است؛ یعنی اگر مانند گذشته که مسلمانان به طور ناخواسته و ندانسته قرنها با حفظ مظاهر و شعائر اسلامی، از روح و جوهر آن، فاصله گرفته بودند و به همین خاطر، اسلام خاصیت خود رااز دست داده بود، و دشمنان از آن احساس خطر نمی کردند، خدای نکرده اگر روزی برسد که به خاطر غفلت از اصول انقلاب و سرگرم شدن به مسائل فرعی و جنبی، مسلمانان تدریجا به حالت قبل از انقلاب

برگردند، و دست آوردهای با ارزش انقلاب را که از همه مهمتر (همان طور که گفته شد) شناخت

اسلام راستین از اسلام آمریکایی است، از دست بدهند؛ دیگر عمر انقلاب اسلامی به پایان

رسیده است.

این همان خطری است که از اول خود اسلام، نسبت به خود، آن را پیش بینی کرده است، و فرموده اند: روزی می آید که: «لا یَبقی مِنَ الاِسلامِ اِلا اِسمُهُ ولا مِنَ القرآنِ إلا رسمُهُ».

این خطر همواره اسلام و سایر ادیان را تهدید می کرده است. و قرآن بارها آن را گوشزد فرموده

است که پیروانِ ادیان دستخوش اَمانیّ و غرور و سرگرمِ عناوین و القاب می شوند. از جمله می گوید:

وَ قَالوُا لَن يَدخُلَ الجَنَّهَ إِلا مَن كَاَنَ هُودً أَونَصَرَی تِلکَ أَمَانِیُّهُم قُل هَاتُوا بُرهنَکَم اِنْ کُنتُمْ صَدِقِینَ بَلی مَن أَسلَمَ

وَجهَهُللّه ِ وَ هُوَ مُحسِنٌ فَلَهُ أَجرُهُ عِندَرَبِّهِ وَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَلا هُمْ یَحزَنُونَ(۱)

یهود و نصاری گرفتار این پندار شدند که هر کس عنوان و لقب یهودی یا نصرانی داشته باشد، اهل بهشت است و نه دیگران؛ این خود آرزوی خامی بیش نیست و حق آن است که این عناوین،

دردی را دوا نمی کنـد و باعثِ نجات کسـی نمی شود. آنچه مایه نجات و سـبب رسـیدن به بهشت برین است، همانا تسـلیم به حـق و احسـان به خلق است و تنهـا چنین کسـی نزد خـدا مقـام و منزلت و اجر و مزد دارد و در دو سـرای، خوف و حزنی بر او نیست.

من می گویم تنها کسی از مزایای مادّی و معنوی انقلاب اسلامی بهره می برند، که دلشان تسلیم

انقلاب و متعهّـد به آن باشـد و خطّ انقلاب را تـا آخر ادامه دهنـد که تنهـا در این صورت مشـمولِ (لا خَوفٌ عَلیهم وَ لا هُم یَحزَنُون) خواهند بود.

باری؛ مسأله انقلاب اسلامی چنین است؛ نکند ما سر گرم عناوین انقلابی شویم و از جوهر و جانِ

انقلاب دور بیفتیم...

پس برای ما ضـروری است که اسـلام ناب محمدی صـلی الله علیه و آله و اسـلام آمریکایی را از هم بازشناسـیم و در تبیین آن بکوشیم و اینک ما در صدد بیان آن هستیم. اما پیش از آغازِ بحث، تذکّر یک نکته ضروری است:

اگر چه اصـطلاح «اسـلامِ آمریکـایی» جدیـد است امـا محتوای آن چیزی نیست که تازه پیـدا شـده باشـد، بلکه از قـدیم وجود داشـته، منتها نه به اسم «اسلام آمریکایی». حقیقت آن است که اسلام خلیفه پسند، شاه پسند، خان پسند، طاغوت پسند، سرمایه دارپسند، وعّاظ السلاطین پسند، همه اینها در محتوا؛ اسلامِ آمریکایی است!...

شایـد تا سـی - چهل سال پیش از این، در قلمرو مسـتعمرات انگلیس بهتر بود بگوییم اسـلام انگلیسـی؛ و در قلمرو مسـتعمرات فرانسه یا ایتالیا و یا هلنـد و غیر آنها بگوییم اسـلام فرانسوی، ایتالیایی، هلنـدی. و در عصـر ناصـرالدین شاه، اسـلام ناصـرالدین شـاهی و هکـذا «النّاسُ علی دینِ مُلُوکهم». حکمرانانِ خارجی و داخلی، مردم را به رنگ خودشان می ساختنـد. و هر کـدام به گـونه ای اسـلام مُرده و بی جـان و بی رمق و بی خطر تحویـل مردم می دادنـد؛ هر کـدام نسـلی را تربیت می کردنـد که اسـما مسـلمان باشد ولی اسـلامش صدمه ای به آنان نزند و از ناحیه اسـلام، خطری دامنگیرشان نشود و بنابر داسـتان معروف، صوت اذان مؤذّن، به گاو گوسفند شبان زیان نرساند.

این که در حال حاضـر به این نوع از اسـلام «اسـلام آمریکایی» می گوییم، به این جهت است که کشورهای اسلامی بخصوص کشور ثروتمندی چون عربسـتان سـعودی پایگاه اسـلام آمریکایی است؛ حکومت سـعودی موبمو نقش اسلام آمریکایی؛ یعنی اسلامِ آمریکاپسند را ایفا می کند. از اسلامی که اکنون در عربستان سعودی برقرار است، آمریکا و سایر ابرقدرتها به هیچ وجه احساس خطر نمی کنند

۱- بقره/ ۱۱۱ و ۱۱۲

(همـان طور که از اسـلام و تشیّع زمـان شـاه نمی ترسـیدند). زیرامـایه هـای خطر از آن نوع اسـلام زدوده شـده و از این بـابت استرلیزه و خطرزدایی شـده است. در آن جـا از اسـلام، تنهـا تشـریفات و عناوین به جای مانـده است. حجّی که رژیم عبرسـتان برگزار می کنـد نه برائت از مشـرکین را در بر دارد و نه (قیاما لِلنّاسِ) را یدک می کشد، نه (لِیَشـهَدُوا مَنافِعَ لَهُم) را تداعی می کند، و نه کسی را از جبت و طاغوت – که مصداق تامّ و تمامش خود جنابِ «خادم الحرمین» است! – رَم می دهد.

حجّی است آرام و بی خطر و بی اثر...

چنین اسلامی، هیچ گاه کسی را به مقاومت، قیام، مبارزه، اعتراض، انتقاد و طغیان علیه جلاله الملک ومولا وسرور او آمریکای نفت خوار که هر روز میلیونها بشـکه نفت سـرزمین حجاز را می مکد، وادار نمی سازد. پس چرا از آن بترسـند و چرا از انتشار چنین اسلامی در سراسر کشورهای اسلامی که اینک به پشتوانه دلارهای نفتی سعودی در جریان است وحشت داشته باشند؟... آن

طوری که از نفوذ و گسترش اسلام انقلابی برخاسته از ایران، وحشت دارند و از آن جلوگیری می کنند...

خیر؛ از این اسلام نمی ترسند، که به انتشار آن کمک هم می کنند؛ زیرا این اسلام، مسلمانان را سر براه، مطیع و منقاد و تسلیم آنان نگه می دارد.

پس اسلام آمریکایی، به این معنی نیست که از آمریکا آمده ویا در آمریکا ظهور کرده ویا راهبران

و پشوایان آن آمریکایی هسـتند. خیر، به هیـچ وجه؛ بلکه به این معنی است که زمامـداران حجاز و رهبران مـذهبی درباریشان، مردم را به اسلامی سوق می دهند که باب دندان و راحه الحلقومِ

آمریکاست. اسـلام به خودی خود به آمریکا و همقطارانش نیش می زنـد و برای آنان زهر مهلک به همراه دارد... این نوکران امریکا، دنـدانِ خطرش راکشـیده انـد و دیگر این اسـلام نمی توانـد آمریکا و سایر ابرقـدرتها و زورگویان را بگزد و نابودشان کنـد. این است معنی اسـلامِ آمریکایی! حال اگر خـدای نکرده اسـلام در آینـده گرفتار قـدرت دیگری بجز آمریکا شد، همان طور که در گذشـته و حال در بعضـی نقاط گرفتارِ انگلیس یا فرانسه بوده و هست آن وقت خواهیم گفت: اسلامِ مثلاً روسی یا آلمانی و هکذا...

مشخصات اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و اسلام آمریکایی

با این مقدمه طولانی اگر شما انتظار داشته باشید که به تفصیل بدون در نظر گرفتن محدودیّت

سرمقاله، مشـخصّات و آثار و به طور کلّی، علّتها و معلولها و مزایای هر یک از این دو اسلام را در این جا، بیان کنیم انتظار بی جایی است. پس مناسب آن است که عجاله مشخصات این دو اسلام را

فهرست وار در جدولی روبروی هم بگذاریم تا ان شاءاللّه بعدا فرصت شرح و بسط هر کدام از آنها برسد:

اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله

۱- به محتوا و روح اسلام توجه دارد.

۲- به تعقّل و فکر، اهمیت می دهد.

۳- علوم عقلی و استدلالی، در قلمرو آن جاری است.

۴- روح اجتهاد با ضوابط علمی در آن حاکم است.

۵- جامع الاطراف است و به تمام ابعادِ عقیدتی، عرفانی، عبادی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی توجه دارد.

۶- حکومت و سیاست در متن آن جای دارد.

۷- مردم رابه عزّت و قدرت و استقلال اسلامی می خواند و به امور عامّه و مصالح مسلمین اهمیّت می دهد.

۸- امر به معروف و نهی از منکر در متن آن جای دارد.

۹- سلطه پذیر نیست و در برابر ستمگران داخلی و خارجی پرخاشگر است.

۱۰- پویاست و با اوضاع و احوالِ جهان به پیش می رود و هرگز به بن بست نمی رسد.

۱۱- از روند سیاست جهانی با خبر و مراقب آن است.

۱۲- به نظم و انضباط و تشکیلات پایبند است.

۱۳- در راهِ وحدت و اُلفت و آشتیِ مسلمانان کوشاست و از اظهار و تعصّب بیزار است.

۱۴- به گفته قرآن اشدّاء علی الکُفّار رُحَماء بینهم پایبند و نسبت به مسلمانان مهربان و با بیگانگان، دشمنِ سرسخت است.

۱۵- مکتبِ رنج و صبر، نثار و ایثار، فداکاری و شهادت است.

اسلام آمریکایی

۱- به تشریفات و ظواهر اکتفا می کند.

۲- به فکر و اندیشه، چندان روی خوش نشان نمی دهد.

۳- به علوم عقلی مجال نمی دهد و مجال را بر آنها تنگ می کند.

۴- روح تقلید بر آن حاکم است.

۵- به بُعد اخلاقی و عبادی اکتفا می کند.

۶- سیاست و حکومت، در حاشیه و غالبا بکلی جدای از آن است.

۷- از خواری و ذلّت و زبونی مسلمین و اسلام باک ندارد و به مصالح جهان اسلام بی اعتنا است.

۸- به این دو امر فقط به طور سطحی و به مسائل غیر اصولی توجّه می شود.

۹- بسیار آرام و سر به زیر است و با کسی کاری ندارد.

۱۰- ایستا و متوقّف و راکد است و از وضع جهان، عقب مانده و به بن بست رسیده است.

۱۱- از اوضاع جهان بی خبر و نسبت به آنها بی تفاوت است.

۱۲- با نظم و تشکیلات مخالف و با بی نظمی، موافق است.

۱۳- با تکروی و تعصّب اُنس دارد.

۱۴- نسبت به همه بی تفاوت است.

۱۵- با رفاه طلبی، تن پروری، محافظه کاری و پرهیز از خطر موافق است.

امید است فرصتی دست دهد تا راجع به یک یک این مشخصاتِ پانزده گانه، با دلیل و برهان و با

ذکر شواهدی از کتاب و سنّت و از سخنان امام رضوان اللّه علیه و با ارائه نمونه و مصداق برایِ هر کدام و بهره گیری از تاریخ و اوضاع و احوالِ مسلمانان در طول تاریخ و در حال حاضر در جهان اسلام و در سراسر گیتی، به تفصیل صحبت کنیم، اِن شاء اللّه.

ص:۱۹۴

۱۴. سمینار مقدّماتی تبیین حکم امام رحمه الله درباره نویسنده کتاب آیات شیطانی

درباره نویسنده کتاب آیات شیطانی(۱)

از سوی بنیاد پانزده خرداد سمیناری از ۱۱ تا ۱۳ اسفند گذشته با شرکت علما و مدرسین و آیات

و حجج اسلام و جمعی از صاحبنظران در حسینیه ارشاد برگزار شد که در آن سخنرانان فتوای

تاریخی حضرت امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه را از لحاظ فقهی، قضایی و سیاسی مورد بحث قرار دادند. در این جا به خلاصه و نتایج آن بحثها اشاره می کنیم و سپس متن بیانیه «مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه» را که پیش از برگزاری سمینار، همزمان با سالگرد آن حکم تاریخی صادر شده است، به لحاظ اهمیت موضوع می آوریم. اما پیش از آن، مناسب است از آنچه در مطبوعات

کشور همزمان با این سمینار راجع به سرگذشت سلمان رشدی آمده بود یاد شود:

سلمان رشدی در سال ۱۹۴۷ درست چند هفته قبل از خروج اجباری نیروهای انگلیسی از هند در یک خانواده مرفّه و مسلمانِ کشمیری در شهر بمبئی به دنیا آمد. پدرش مسلمانی مطلع و ثروتمند و آگاه به ادبیات ایران و عرب و زبان مادری اش اردو بود. اما به انگلیسی تکلّم می کرد. سلمان رشدی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه مبلغان مسیحیِ انگلیسی زبان گذرانید و به حکم علاقه والدینش به آداب و رسوم ادبیات انگلیسی در سیزده سالگی راهی انگلستان شد و دوره متوسطه را در یکی از مدارس معروف آن کشور طی کرد و به اصرار پدرش از مراجعت به هند منصرف گردید و در انگلستان در کالج «کمبریج» به مطالعه تاریخ پرداخت.

۱- در این زمینه این جانب با آقای دکتر کلیم صدیقی رئیس مؤسسه اسلامی لندن و عضو شورای عالی «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» مصاحبه ای انجام داده ام که در مقاله شماره ۱۶ خواهد آمد.

در سال ۱۹۶۸، پس از پایان تحصیلات دانشگاهی پس از هفت سال، به پاکستان که محل اقامت والدینش بود بازگشت و در تلویزیون پاکستان به کار مشغول شد، اما پس از یک سال، مجددا به انگلستان بازگشت و تابعیّت آن جا را پذیرفت. ابتدا در بخش خصوصی مشغول کار شد ولی ناکام

گردید و به اتفاق همسر انگلیسی خود به رمان نویسی پرداخت.

رشدی، دوبار ازدواج کرد. اول با یک زن انگلیسی که از وی صاحب فرزند پسری شد ولی پس از چندی همسرش از وی جدا گردید و همسر بعدی او یک زن آمریکایی است که او نیز کتابی در

تمسخر معتقدات مسیحیان نگاشته است. وی به لحاظ مشکلات امنیتیِ شوهرش خواستار طلاق از

وی شده است. سلمان رشدی در حال حاضر عضو هیأت مشاوران هنرهای معاصر است و تا به حال

رمانهایی به نامهای «گریموس»، «بچه های نیمه شب»، «شرم»، «لبخند یوزپلنگ» و اخیرا «آیات شیطانی» را نوشته است. برخی از کتابهای او به بیش از سی زبان از جمله به فارسی ترجمه شده و بیش از ده بار، تجدید چاپ گردیده و کتاب «بچه های نیمه شب» او برنده جایزه هم شده است.

گرچه همه کتابهای سلمان رشدی جنجال آفرین و توهین آمیز بود اما «آیات شیطانی» از همه

رسواتر بود. او در این کتاب به ساحت مقدس قرآن کریم و رسول اکرم و همسران و یاران و نزدیکان آن حضرت توهین کرده و ظاهرا نام این کتاب را هم از افسانه «غرانیق» که همواره از طرف محقّقان اسلام مردود و ساختگی شناخته شده گرفته است.

این کتاب، دارای دو شخصیت داستانی اصلی است که عبارتند از: هنر پیشه ای هندی به نام «جبرئیل» و فردی به نام «صلاح الدین» که از هند تبعید شده است. در ابتدای داستان، این دو نفر داخل هواپیمایی که از هند به مقصد بریتانیا در پرواز است، نشسته اند. در بین راه هواپیما ربوده می شود و توسط هواپیماربایان منفجر می گردد، همه مسافران از بین می روند و تنها دو نفر نامبرده زنده می مانند. گرداگرد جبرئیل راهاله ای از نور می گیرد و شبیه فرشته می شود و صلاح الدین شاخ و دم و موهای خشن، پیدا می کند و سرانجام تبدیل به شیطان می گردد. سپس جبرئیل به عصر ظهور اسلام گام

می نهد و وارد کویر (جاهلیت) می شود و نقش عمده را در این داستان به عهده می گیرد. رشدی،

محور کار خود را مسأله وحی قرار می دهد و سعی می کند وحی نبی اکرم را دورغ جلوه دهد. و در این جا است که به داستان غرانیق اشاره می کند.

رمان آیات شیطانی پر از افترا و تهمت ناروا به یاران و صحابه پیغمبر از جمله سلمان فارسی و نیز به انبیاء عظام الهی مانند ابراهیم خلیل الرحمن است.

این نوشته، ابدا ارزش تاریخی و علمی ندارد که قابل نقد و نقض باشد. بلکه نمودار روح افسار گسیخته و هوسهای شیطانی و اغراض نهانی نویسنده آن است و بس و سزای آن هم همان است که بر قلم امام(ره) جاری گردید.

کتاب رشدی، باعث اعتراض وسیع مجامع اسلامی و عکس العمل مسلمانها در اقطار جهان

گردید و در نتیجه ورود آن به بسیاری از ممالک اسلامی ممنوع شد. حتی حکومت هند نیز انتشار آن

را منع کرد. در پاکستان، در مقابل نمایندگی فرهنگی آمریکا که این کتاب راتوزیع می کرد تعدادی از مسلمانان غیور به شهادت رسیدند.

در پی اوجگیری اعتراضهای مسلمانان علیه رشدی، وی داستان خود را خیالی توصیف و موضوع آن را هجرت و عشق به لندن، معرفی کرد و با اصرار بر کفرآمیز نبودن کتاب، عواطف

برانگیخته بیش از یک میلیارد مسلمان را عملاً نادیده گرفت.

کتاب آیات شیطانی، از طرف مؤسسه های انتشاراتی غرب، مورد استقبال قرار گرفت و همه در فکر ترجمه و نشر آن بودند و در واقع این کتاب نقطه عطفی در گسترش تهاجم غرب به ادیان الهی و بویژه مقابله با احیای اسلام در جهان به شمار می آید.

این کتاب با این که در غرب و به زبان انگلیسی انتشار یافته است مخاطبان اصلی خود را در کشورهای مسلمان می جوید و قهرا غربیها هم به شیوه نو در جریان تبلیغات علیه دین عموما و علیه اسلام خصوصا قرار گرفته اند.

در تحلیل نهایی انتشار (آیات شیطانی) آغاز یک توطئه گسترده علیه نضج و گسترش تفکر دینی و بازگشت دوباره انسان معاصر به مذهب و بخصوص، احیای اسلام گرایی در بین مسلمانان بود.

یعنی همان راهی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی(قد) پیش پای جامعه

اسلامی گذارده بود.

نقش صهیونیسم در مورداین کتاب جالب است. بنا به نوشته برخی مطبوعات بین المللی، رشدی جزء گروههای چپگرای انگلستان بود که بخشی از گروههای فشار صهیونیستی در آن کشور محسوب می شوند. همچنین انتشار این کتاب همزمان با نشر رمان دیگری از همسرش بود که این

اهانت به مقدسات مسیحیت را هدف قرار داده بود و نیز فیلم «آخرین وسوسه مسیح» در همین

شرایط ساخته شد که حاوی اهانتی سخت به حضرت مریم و عیسی مسیح علیهماالسلام است.

باید گفت این کتاب آغاز یک حرکت ضد دینی توسط صهیونیستها بود و هزینه آن توسط یک شبکه صهیونیستی، تأمین می گردد و نیز مورد حمایت شبکه های تبلیغی غرب و بنگاههای فرهنگی

استکبار و سیاست بازان غرب بود که تحت لوای آزادی بیان، به عنوان حلقه ای از یک زنجیره طولانی و به هم پیوسته پدید آمد.

توجه به تعدادی از مؤسّسه های انتشاراتی وابسته به صهیونیستها که انتشار آن را به عهده گرفته اند

از قبیل مؤسسه انتشاراتی «پنگوئن»، روزنامه معروف «ساندی تایمز»، و شش بنگاه انتشاراتی وابسته به صیونیستها از جمله انتشارات «وایکینگ» که خود شاخه ای از «پنگوئن» است، شاهد این امر است، کما این که از سوی کسانی که سابقه ضدیت با اسلام دارند نامزد جایزه ادبی گردیده است(۱).

ص:۱۹۷

۱- اقتباس از هفته نامه بعثت مورخ ۵/۱۲/۱۳۶۹.

با توجه به همه این جریانها، حکم تاریخی حضرت امام قدس سره مانند صاعقه ای آسمانی بر سر توطئه گران فرود می آید و یکباره جهان اسلام را علیه کفر و استکبار جهانی بسیج می کند.

همان موقع ما در یکی از سرمقاله های مشکوه(۱) راجع به این فتوای تاریخی بتفصیل به بحث پرداختیم و آن را با فتوای تاریخی میرزای شیرازی در تحریم تنباکو مقایسه کردیم و ابعاد آن دو را با هم سنجیدیم که نیاز به تکرار ندارد(۲).

نکته بسیار مهم، عکس العمل کشورهای غربی و بازار مشترک و ایستادگی برخی از سران استکبار در اروپا در برابر این حکم بود که با همه جوسازیها و هو و جنجال ها، به شکست انجامید و امام(قد) از این معرکه هم مانند معرکه های دیگر پیروز بیرون آمد. حال، این سابقه تاریخی نباید فراموش شود و مسلمانها نباید از توطئه های دیگر استکبار غفلت کنند و نیز مستکبران هم نباید این درس عبرت را از یاد ببرند و ملحدان هم از پیامد اهانت به ادیان الهی باید بیمناک باشند.

بنابراین، برگزاری سمینار حکم تاریخی امام، بسیار بجا و بموقع بوده و شایسته تقدیر است.

گزارش سمینار

این سمینار، به عنوان مقدمه بر پایی کنفرانس بین المللی تبیین حکم امام خمینی(قد) و در پی

شایعه تصمیم برخی از محافل ومقامات روحانی مصر بر تبرئه سلمان رشدی، بر پا شد و فرصتی را فراهم آورد تا اندیشمندان و نویسندگان و مدرسین عالیقدر حوزه های علمیه، نظرات خود را

بیان کنند.

در روز اول حجه الاسلام صانعی سرپرست بنیاد پانزده خرداد، ضمن بیان انگیزه این سمینار به

بیان گوشه ای از خاطرات خود با حضرت امام پرداخت. وی با اشاره به حکم اعدام سلمان رشدی

گفت: هر گونه فعل و انفعال دیپلماسی که در منطقه و جهان صورت پذیرد هیچ گونه تأثیری در اجرای حکم امام(قد) نخواهد داشت.

وی افزود: سلمان رشدی هر کجا باشد حکم امام جامه عمل خواهد پوشید. زیرا امام، این حکم را در مقابله با یک جریان استکباری علیه اساس اسلام تلقی می کردند و آیه اللّه خامنه ای رهبر انقلاب نیز همان هدف را تأیید و تعقیب می نمایند.

سپس آیه اللّه موسوی اردبیلی به بُعد فقهی مسأله پرداخت و گفت سلمان رشدی مرتد فطری است و بر اساس حکم اسلام توبه او قبول نمی شود و حکم صادره الزامی است.

وی تأکید کرد قضیه سلمان رشدی حلقه ای از یک سلسله توطئه های فرهنگی - تبلیغی استکبار جهانی علیه اسلام و انقلاب بود که هر روز به صورتها و اشکال گوناگون عرضه می شود. موهون

۱- شماره ۲۱، ص ۱۵.

۲- رجوع شود به مقاله «رهنمودهای در سالی که گذشت» از این مجموعه.

کردن مکتب اسلام در اذهان عمومی و جلوگیری از نفوذ و پیشروی و رشد اسلام ناب محمّدی، از اهداف دیگر این جریان است، که خوشبختانه این نقشه های شوم از سوی امام بزرگوار و جمهوری

اسلامی ایران پیگیری و خنثی و با آنها مقابله شد تا دیگر کسی به خود اجازه چنین اهانتی راندهد و ان شاءاللّه حکم اجرا خواهد شد و در آن صورت است که به استکبار جهانی ضربه محکمی وارد

خواهد آمد.

آیه اللّه موسوی اردبیلی ابعاد مختلف فتوا و آرا و نظرات گوناگون را مورد بررسی قرار داد و نتیجه

گرفت که حکم امام، حکم شخصی است که با موازین کلی سازگار است و با توجه به ابعاد سیاسی و جهانی آن، امری ضروری بوده است.

در جلسه دوم سمینار، آیه اللّه یزدی رئیس قوه قضائیه ابعاد مختلف فتوای امام(قد) را مورد بحث قرار داد. وی عمدةً بر این تکیه کرد که فتوای امام یک حکم قضایی درباره سلمان رشدی بوده که به مقدسات اسلام اهانت کرده است، صرفنظر از این که او مرتد فطری است و حکمش از لحاظ فقه

شیعه و سایر مذاهب اسلامی قتل است. آنگاه شواهدی از این قبیل احکام را یادآور شد که از سوی رسول اکرم و ائمه هدی صادر گردیده است. وی گفت حکم قطعی قاضی را قاضی دیگر نمی تواند

نقض کند.

سومین جلسه، با سخنان آیه اللّه جوادی آملی آغاز شد. وی تحت عنوان مبانی قرآنی و روایی حکم حضرت امام(قد) گفت: استهزای مقدسات اسلام، مصداق خروج از دین است و وظیفه مسلمین در چنین شرایطی دفاع از دین است. وی با بیان این نکته که مسأله کتاب «آیات شیطانی»

ناشی از یک جریان طراحی شده است و نه اعتقاد شخصی یک فرد، گفت: در این ماجرا هم ارتداد و هم توطئه فرهنگی به چشم می خورد. وی در پایان جنبه های فقهی و قضایی و سیاسی حکم امام(قد) و نیز توطئه سیاسی و فرهنگی کتاب را تشریح کرد.

پس از آن، میزگرد فقهی با شرکت چند تن از فقها و مدرسین حوزه علمیه: آقایان محمدی گیلانی، رضوانی و کریمی تشکیل گردید ابتدا حجه السلام والمسلمین تسخیری معاون بین الملل

سازمان تبلیغات اسلامی و مجری این میزگرد، طی سخنان کوتاهی گفت: حکم تاریخی حضرت امام

خمینی قدس سره شبهات موجود راجع به شیعه را رفع کرد و به مسلمانان نشان داد که رهبر و دلسوز واقعی اسلام و مسلمین

کیست.

در این میز گرد، ابعاد فقهی و راههای مختلفِ تخفیف احکام الهی مورد بحث قرار گرفت و اعلان

گردید از نظر فقهی، هیچ راهی برای عفو سلمان رشدی وجود ندارد زیرا علاوه بر این که وی مرتد فطری است و مرتد فطری بنابر بیشتر مذاهب اسلامی توبه اش پذیرفته نیست، او به رسول اکرم دشنام داده و ساحت مقدس او را هتک نموده و حکم امام در این مورد به وجوب قتل او صادر شده است و دیگر راهی برای تبرئه او وجود ندارد.

ص:۱۹۹

آیه اللّه سید جعفر کریمی از دفتر استفتای حضرت امام قدس سره گفت: امام در «تحریرالوسیله» بصراحت حکم «سبّ النبی» را مقرر فرموده اند و عفو چنین حکمی فقط از عهده پیغمبر و ائمه معصومین بر می آید و قاضی و مفتی حق ابطال آن را ندارند.

وی خاطرنشان ساخت که همه مذاهب اربعه اهل سنت، متفق القول هستند که مجازات سبّ النّبی قتل است. وی راجع به سبّ النبی گفت: حتی اگر غیر مسلمانان هم چنین جسارتی بکنند باید کشته شوند چه برسد به مسلمانان. وی در مورد این که توبه سلمان رشدی باعث تخفیف این حکم نمی شود گفت: علمای شیعه جملگی معتقدند که این حکم، در صورت توبه فردِ اهانت کننده ساقط

نمی شود و بجز شافعی دیگر پیشوایانِ مذاهب اربعه اهل سنت نیز چنین اعتقادی دارند.

او در مورد نحوه اجرای حکم گفت همه علمای اهل سنت و شیعه معتقدند که مجازات سبّ کننده نبی باید با اذن امام و ولی امر مسلمین یا نایب او باشد.

او گفت: جرمی که علیه یک نظام و یا یک ملت و یک دین باشد جرم عادی نیست و عنوان بغی، طغیان و محاربه دارد.

یکی دیگر از شرکت کنندگان میز گرد، آیه اللّه رضوانی عضو فقهای شورای نگهبان، در پاسخ به

این سؤال که آیا این عمل را باید بر اساس جرمهای مختلف فقهی و حقوقی که مؤلف کتاب آیات شیطانی مرتکب شده بررسی کرد، یا آن را یک توطئه فرهنگیِ جهانی علیه همه ادیان الهی دانست؟ گفت: مسلما این عمل حکایت از یک توطئه جهانی علیه اسلام دارد و حکم آن همان است

که امام خمینی قدس سره بیان داشته اند. او یک کافر حربی است و جزای او قتل است و دیگر نباید دنبال این بود که توبه کرده است یا نه. امام هم فرمودند: اگر سلمان رشدی توبه کند و زاهد زمانه گردد باید کشته شود، و بالاخره با تشریح ویژگیهای فتوای قتل سلمان رشدی و دست اندرکاران انتشار

کتاب آیات شیطانی، گفت: حکم امام یک حکم والایی بوده است و امام آن را از منصب ولایت صادر فرمودند، و بنابراین نه مسأله قضاوت است و نه فتوا، و بر همه مسلمین است که از آن اطاعت کنند.

در ادامه این میزگرد، آقای سید جعفر کریمی راههای ابطال یک حکم ولایی یا قضایی را از نظر

فقهی این گونه بر شمرد:

۱- موضوع مورد حکم از صفحه وجود محو شود (یعنی بمیرد و از بین برود)

۲- پایان یافتن زمان عمل به حکم، این در مورد احکامی است که در اصلِ پیدایش، منوط به زمان

خاصی باشند مانند مقاتله با کفار و مشرکین در ماههای حرام.

۳- عفو و گذشت توسط کسی که این حکم، برای مصلحت او صادر شده است مانند گذشت اولیاءدم از قاتل.

وی توضیح داد که حکم صادره از سلاله رسول اللّه، امام خمینی قدس سره متوقف به زمان خاص

ص:۲۰۰

نبوده است و سلمان رشدی و همکاران او نیز هنوز به درک واصل نشده اند و موضوع حکم باقی است. و نیزاین حکم، از جمله حقوق الناس نبوده تا با عفو صاحب حق قابل رفع باشد. بنابراین هیچ دلیلی برای ابطال حکم امام در مورد اعدام سلمان رشدی وجود ندارد. و این حکم تا موقع اجرا به قوّت خود باقی است.

آیه اللّه کریمی، اضافه کرد بعضی از بزرگان گفته اند مجازات سلمان رشدی از باب اصل قصاص است و عده ای آن را از حدود الهی دانسته اند و هر دو آنها قابل عفو می باشند. وی گفت: قصاص را فرهنگ قرآن بیان کرده است (العین بالعین) و اگر در این راستا قدم برداریم قصاص فحش، فحش است و این ابدا با فرهنگ قرآن جور در نمی آید. اگر جنایت جانی با بیّنه و دلیل روشن شد حکم صادر می شود و اگر با اقرار باشد و خودش به پای خود بیاید و توبه کند بر ولی مسلین است که او را عفو کند.

امام، مصلحت دید که این حکم را صادر کند و بعد از صدور، نه خودش و نه هیچ ولی امر دیگری و نه آحاد مسلمین حق عفو ندارند و موضوع منتفی نمی شود، و این حکم به قوت خود باقی است تا جوانان مسلمان و همتِ اسلامی آنان، او را به جزای عملش برسانند و من قسم یاد می کنم که پاداش مجریان این حکم، بهشت الهی خواهد بود.

آیه اللّه محمدی گیلانی عضو دیگر فقهای شورای نگهبان، نیز تصریح کرد که نه تنها بر رسول اللّه

بلکه بر ولی امر نیز واجب است که سیادت قوانین اسلام را در مقابل کلیه موهنات حفظ کند. وی گفت: حکم حضرت امام درباره مؤلف کتاب آیات شیطانی یک حکم ولایی است و برای صیانت

زعمای اسلام است. وی در پایانِ سخنان خود گفت: مسأله سلمان رشدی توبه پذیر نیست و او باید کشته شود.

جلسه پایانی سمینار

در این جلسه حجه السلام کرّوبی رئیس مجلس شورای اسلامی، هیأتی از سوی آیه اللّه العظمی

گلپایگانی به سرپرستی حجه الاسلام سید جواد گلپایگانی و تنی چند از مسؤولان و روحانیان کشور حضور داشتند.

ابتدا وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای خاتمی طی سخنانی به مقایسه مبانی آزادی از دیدگاه اسلام و غرب پرداخت و گفت: در اسلام آزادی به معنای قدرت تسلط فرد بر هوای نفس

خویش است. و در نقطه مقابل آن آزادی به شکل غربی قرار دارد که در پیروی فرد از نفسانیّت ظهور می یابد. وی گفت سالانه صدها کتابِ مخالفِ اعتقادات اسلامی منتشر می شود اما در مورد مؤلفانِ هیچ یک از کتابها حکم اعدام صادر نمی شود.

کتاب آیات شیطانی نه تنها خلافِ اعتقادات اسلامی است بلکه اهانت و دشنام به اساس اسلام و

مقدسات آن را هدف قرار داده است.

وی گفت: این کتاب که از لحاظ فنی بسیار ضعیف است چندین بار تجدید چاپ شده و انتشار آن در واقع یک حرکتِ فرهنگی نیست بلکه یک کار سیاسی و ضد امنیّت اسلام است، وی سرانجام،

این کتاب را ضد آزادی و ضد حقوق بشر خواند. او به پرسشهای اعضای شرکت کننده در سمینار، با وجود ضیق وقت پاسخ گفت.

آیه اللّه جنّتی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی و عضو فقهای شورای نگهبان، نیز سخنانی ایراد کرد و طی آن گفت: کتاب آیات شیطانی یک رمان نویسی معمولی توسط یک نویسنده عادی نبود بلکه باید آن را یک توطئه عمیق جهانی علیه اسلام در نظر گرفت. وی گفت: نویسنده کتاب آیات شیطانی به اسلام فحّاشی کرده و پرداخت ۸۵۰ هزار دلار به مؤلف آن قبل از نوشتن کتاب، افشاگر این حقیقت است که این حرکت، در واقع یک اقدام توطئه آمیز علیه اسلام بوده است. وی با تبیین

انگیزه های این کتاب به جریانها و حرکتهای ضداسلامی در طول تاریخ اشاره کرد و رویدادهای بعد از حکم تاریخی امام را مورد تحلیل قرار داد و یادآور شد که حکم تاریخی امام یک حرکتِ

مقطعی است.

آن گاه حجه السلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی آخرین سخنران سمینار، با تحلیلی از اداره نظامهای حاکم بر جهان، به جایگاه انقلاب اسلامی در دنیا اشاره و تأکید کرد که استکبار جهانی و دشمنان اسلام، نتوانستند با قدرتِ پول و یا از طریق نظامی و سیاسی، این انقلاب الهی را از بین ببرند.

وی با اشاره به نقش ابزار فرهنگی به عنوان یکی از عوامل قابل استفاده علیه ملتهای انقلابی،

تأکید کرد: کار سلمان رشدی یک رشته کوچک از یک توطئه کلی نسبت به انقلاب ما بوده است.

آنچه در این میان مهم است، شکستن قداست دین می باشد که حضرت امام به موقع این توطئه را خنثی کرد. وی با بر شمردن تفکرات و جریاناتِ سیاسی بعد از انقلاب، حرکتهای تاریخی امام را در برخی از موارد مورد ارزیابی قرار داد.

در پایان این سمینار که به مدت سه روز در حسینیّه ارشاد برگزار شد، بیانیه ای قرائت شد. در این بیانیه با اشاره به ترفندهای مستکبرانِ عالم برای مقابله با حق و کرامت انسانی، جاهلیّتِ مُدرن امروز مورد نکوهش قرار گرفت و گفته شد: امام خمینی رحمه اللّه علیه بر خلاف تصور و عقیده ظاهربینان،

در سخت ترین شرایط و به حکم اعتقاد الهی اش، بر سرِ کفر و ستم فریاد کشید، حکم الهی اعدامِ هرزه گر و باطل انگاری را که حریم قدس رسول گرامی اسلام را مورد هجوم و هتک قرار داده بود، اعلام کرده و با اعلام حکمِ خدشه ناپذیر خدای سبحان، فصلی نوین در حیات سیاسی اعتقادی میهن اسلامی گشود.

این بیانیه به گامهایی که از سوی همه مسلمانان و حق باوران عالم، از زمان صدور حکم برداشته

ص:۲۰۲

شـده و اقدامهایی را که صورت گرفته ارج نهاد و خاطره شـهدا و مصدومان و تمامی کسانی را که در این راه قدم برداشـته اند گرامی داشته است.

در این بیانیّه تأکیـد شـده که حکمِ صادره از سوی حضـرت امام درباره نویسـنده کتاب آیات شـیطانی غیر قابل تغییر است و از همه مؤمنـان و معتقـدان به ادیان الٰهی برای اجراءِ هر چه سـریعتر این حکم، دعوت به عمل آمـده و تأکیـد شـده است حرکتِ کوبنده انقلاب اسـلامی که به وسیله امام راحلِ امت اسلامی، بنیانگذاری شده است، توسط امت بیدار اسلامی تحت زعامت و رهبری حضرت آیه اللّه

خامنه ای تا در هم شکستن تمامی توطئه گران، ادامه خواهد یافت.

بیانیه مجمع التقریب بین المذاهب السلامیه

اخطار دبیر کل مجمع التقریب بین المذاهب السلامیه

حکم امام خمینی در مورد سلمان رشدی قابل نقض نیست

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمداللّه رب العالمین و الصلاه علی نبینا محمد و آله و من والاهم الی یوم الدین

دعوت مقـدس امـام خمینی دارای ابعـاد مختلف و گسترده است. و از ثمرات آن، تجدیـد حیـات اسـلام، اعـاده حیثیت و منش اسلامی و ایجاد وحدت بین صفوف مسلمین است.

امام، بحق مجدّد اسلام راستین و مایه اعتبار مسلمانان و منادی وحدت اسلامی بود، از دیدگاه

امام، وحدت، از ارکان اسلام و ضامن تداوم حیات و سعادت مسلمین است. او همواره فریاد

وحدت سر می داد و آیه وحدت به گوشها می خواند و چند نوبت، این وحدت را عملاً به منصّه

ظهور رسانید و به معرض نمایش گذاشت.

یکی از این صـحنه های حماسه ساز که مسـلمانان را در صف واحد قرار داد، همان حکم صـریح و قاطع امام راجع به نویسنده کتـاب «آیـات شـیطانی» بود. این فرمانِ تاریخی که فتوای قرن بود، مسـلمانانِ دلسوخته را که از بی احترامی به ساحت مقـدس پیغمبرشان به خشم آورده بودنـد، در شـرق و غرب جهان از هر نژاد و مـذهب، بسـیج کرد تا فریاد برآورنـد: «مرگ بر سـلمان رشدی».

این ندای الٰهی مانند نسخ صور، انفجاری بود که طرفداران اسلام و کفر را در بر گرفت: از یک

سو، حامیـان کفر و مسـتکبران جهان را به میـدان کشـید تا با بهره گیری از توان علمی و ادبی و اقتصادی و رسانه های گروهی

خود و از محافل فراماسونی و صهیونیزم جهانی، به نام انسان دوستی و آزادی

عقیده و با هو و جنجال، این صیحه ملکوتی و ندای آسمانی راخاموش کنند.

از سوی دیگر، حکم امام، مسلمانان را مانند سدّی آهنین «صفّا کأَنَّهُم بُنیانٌ مَرصوصٌ» پشت سر امام گردآورد و چنان از او حمایت کردند که حاکمان وابسته وعاظ سلاطین جیره خوار هم کاری از پیش

ص:۲۰۳

نبردند. این صف آرایی بین اسلام و کفر و نیروهای شیطانی و رحمانی، مانند اصلِ انقلاب اسلامی

امری غیر مترقبه و غیر قابل پیش بینی و بی سابقه بود.

در کنفرانس اندیشه اسلامیِ سال گذشته، گفته شد: امام در پایان زندگی پربرکت خود با دو ابتکار

مسلمانان را متحد کرد و درگذشت.

اول، نامه تاریخی او به رهبر شوروی که نه تنها به مسلمین بلکه به همه الهیّون عالم روح تازه ای

بخشید و خداپرستان رادر برابر مکتب مادی هماهنگ کرد، ثمرات و برکات آن نامه، چون ابری

جهانگیر و نسیمی فراگیر همه عاشقان اللّه را در بر گرفت هر چند افتخار از آنِ مسلمین بود.

دوم، همین فتوای تاریخی امام، که در حقیقت زبان حال و فریاد خروشان و مظهر خشم همه مسلمانان بود و نه تنها آبروی رسول اکرم که حیثیت همه رسولان الهی را بیمه کرد تا کسی جرئت اِسائه ادب به ساحت قدس آنان را نداشته باشد.

عکس العمل سریع و خشن استکبار جهانی در قبال این فتوای کوبنده، هر چند زیر نقاب تزویرِ انسان دوستی و آزادی قلم صورت گرفت، اما هدف از آن همه سر و صدا و هو و جنجال، کوبیدن امام و انقلاب و اسلام ناب بود که البته با شکست روبرو گردید و اینک به گوش می رسد در صددند تبرئه سلمان رشدی را از برخی مفتیان بگیرند و بدین وسیله شکست خود را جبران و حکمِ امام را

نقض کنند.

طبیعی است که سیاستمدارانِ خودفروخته برخی از کشورهای اسلامی، به این خیانت دست بزنند، اما از صاحبان فتوی و مقامات روحانی، هیچ وقت، چنین انتظاری نمی رود. این امر، خلاف توقع امت اسلام و باعث خشم و عکس العمل شدید توده های مسلمان و محافل و مراکز روحانی و حوزه های علمیه جهان اسلام خواهد گردید.

حال، اگر کسی دچار شبهه شود و بگوید: گرچه سلمان رشدی در همه مذاهب اسلامی مرتد و حکمش قتل است، اما بنابر بعضی از مذاهب فقهی که بین مرتد فطری و مرتد ملی، فرق نمی گذارد

توبه او قبول است. یا بگویند: او بر اثر سبّ و دشنام و هتک حرمتِ رسول اکرم، زندیق گردیده اما توبه زندیق در بعضی از مذاهب پذیرفته است، و شبهاتی اغواکننده از این قبیل، که ممکن است در نظر افراد ناآگاه موجَّه جلوه کند. در رفع این شبهات باید گفت:

لازم است به این نکته توجه شود که حکم امام در این خصوص، یک فتوای معمولی و حکم فقهی نیست که با فتوای مجتهد دیگرِ یکی از مذاهب، قابل تغییر باشد. مسأله آن است که ولی فقیه، حکم قتلِ سلمان رشدی را صادر کرده است و حکم، غیر

از فتواست، فتوا همواره حکم کلی است و بر حسب اختلاف نظر فقها قابل دگرگونی است، اما حکم، فرمان مشخّص و جزئی است و کسی نمی تواند آن را نقض کند. بخصوص که حضرت امام پس از صدور حکم، اعلام فرمودند اگر سلمان رشدی زاهد زمانه بشود قابل عفو نیست، و نیز مقام معظم رهبری حضرت آیه اللّه خامنه ای

ص:۲۰۴

صریحا آن حکم را غیر قابل نقض اعلام فرمودند و همه پیشوایان مذاهب اسلامی، از آن حکم حمایت کردند.

«مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه» بر حسب رسالت خود در حفظ وحدت مسلمین و دفاع از حریم اسلام، اکیدا اخطار می کند استکبار جهانی، دشمن شکست خورده اسلام، محرِّک

اصلی سلمان رشدی و شریکِ جرم او، در صدد است با فتوای یک مقام مذهبی، این نویسنده هرزه و ملحد راتبرئه کند و از کیفر قطعی او به دست مسلمانان، نجاتش دهد. دشمنان اسلام می خواهند

ضمن این کار با یک تیر چند نشان بزنند.

۱- نویسنده دست پرورده خود را برای خدمات دیگری نگه دارند.

۲- بی احترامی به رسول اکرم را تثبیت و احساساتِ پاک مسلمانان را مسخره کنند.

۳- به شخصیت امام امت، دشمن آشتی ناپذیر استکبار، لطمه بزنند و انتقام خود رااز او بگیرند.

۴- انقلاب اسلامی و اندیشه اسلام ناب محمدی را که یادگار امام است بی اعتبار کنند.

۵- حماسه وحدتِ اسلامی حاصل از حکم امام را پایمال و آن را به اختلاف کلمه امت اسلام مبدل کنند.

ما اطمینان داریم علمای ربّانی در هر پست و مقام و از هر ملت و مذهب که باشند در این شرائط

حسّاس، هشیاری خود راحفظ نموده و از إغوای دشمنان اسلام مصون می مانند. هرگز به این خیانتِ عظیم تن نمی دهند و از پشت به اسلام خنجر نمی زنند تا این ننگ در تاریخ اسلام به نام آنان ثبت نشود.

۱۵. نقش امام در برابر کتاب آیات شیطانی و استکبار جهانی

گفتگوی دبیر کل مجمع التقریب با آقای دکتر کلیم صدیقی

رئیس مؤسسه اسلامی لندن و عضو شورای عالی مجمع التقریب(۱).

(همزمان با جنگ آمریکا و متحدین وی با کشور عراق).

آقای دکتر کلیم صدیقی: یکی از عوامل اساسی که در نزدیک کردن مواضع مختلف مسلمانان نقش کلیدی خواهد داشت اختلافی است که بین کلیت اسلام و غرب وجود دارد. تضادهائی که بین

اسلام وغرب وجود دارد، موجب تقریب مذاهب اسلامی خواهد شد. اولین واقعه ای که این رابه

خوبی نشان داد جریان سلمان رشدی است. تمدن غرب توانسته است همه دشمنان را غیر از اسلام

نابود و منهدم کند. و آنها می دانند تنها مانعی که در مقابل تسلط مطلق آنها بر تمامی نقاط جهان وجود دارد، اسلام است.

انتشار کتاب آیات شیطانی اولین قدم در این جهت برای از بین بردن آن مانع بود. متقابلاً یک گام مثبت، در جریان سلمان رشدی از سوی امت اسلام به منصه ظهور رسید که ارزشش بیش از صد سال تحقیقات علمی برای تقریب مذاهب اسلامی است. فتوای حضرت امام رضوان اللّه تعالی علیه ضربه ای کاری به کل تمدن غرب وارد آورد. ضربه ای که حضرت امام (ره) زدند ضربه ای نبود که به یک فرد زده باشند بلکه به کل تمدن غرب زدند. به همین دلیل واکنشی را که نشان دادند واکنش کل تمدن غرب در مقابل این ضربه بود، نه واکنش یک فرد در دفاع از یک فرد.

۱- متأسفانه در اثنای چاپ این کتاب دکتر کلیم صدیقی درگذشت و از سوی مقام معظم رهبری بیانیه ای صادر شد و از سوی مجمع جهانی نیز بیانیه انتشار یافت و در تهران مجلس ترحیم برگزار گردید. رحمه اللّه علیه رحمه واسعه

همچنین حمایتی که حضرت امام(ره) در برابر صدور چنین فتوائی بدست آوردند، از همه اقشار مختلف مذاهب اسلامی (شیعه، شافعی، مالکی، حنبلی، حنفی) بود و کل جهان اسلام پشت سر ایشان قرار گرفت. و این امر بیش از هر چیز دیگر موجب شد که مذاهب اسلام به همدیگر نزدیک شوند.

فرصتهای بعدی برای مقابله مثبت با غرب در دهه ی آینده خیلی بیشتر خواهد بود.

آقای دبیر کل: بله این مطلبی را که فرمودید، دقیقا ما آن را در بیانیه ای منتشر کردیم که نسخه ای از آن تقدیم می شود. در آن بیانیه آمده است: در کنگره اندیشه اسلامی سال گذشته گفته شد: حضرت امام رضوان اللّه تعالی علیه در پایان عمر پربرکت خود، با دو عمل ابتکاری تمام مسلمانان را پشت سر خودشان قرار دادند و از دنیا رحلت کردند: اول این فتوا بود، دوم نامه ای که به گورباچوف نوشتند.

حال ممکن است فرض کنیم حضرت امام (ره) تنها به وظیفه شرعیشان عمل کردند و پیامدهای سیاسی آن را مد نظر نداشته و شاید تصور هم نمی کردند چنین عکس العمل و غوغایی در دنیا به پا شود، در عین حال اگر از لحاظ تاکتیک سیاسی هم حساب کنیم به عقیده من کل غرب در برابر این عمل (فتوا) شکست خورد یعنی غربیها خلاف سیاست عمل کردند که در برابر امام ایستادند. از آن طرف همه مسلمانان پشت سر امام(ره) قرار گرفتند یعنی آنها یک بی سیاستی در مقابل امام انجام دادند. در حالی که امام این کار را برای سیاست نکرد ولی نتیجه همین بود.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

خیر، امام می دانستند. نکته ای را که می خواستم میان کلام شما بگویم این بود که واکنش غرب در واقع منبعث از منطق غربیها و واکنش ما منبعث از ایمانمان است. آنها هر علامتی را که دال بر یک حرکتی بود می گرفتند و بر مبنای آن واکنش نشان می دادند، صبح واکنش آن ها یک صورت داشت،

ظهر صورتی دیگر و شب صورتی جدیدتر. مرتب در نوسان بود. ولی واکنش ما چون منبعث از ایمانمان بود، یک خط مستقیم بود و ساده و بصورت منسجم و هماهنگ حرکت می کرد. لذا آنها

شکست خوردند و ما پیروز شدیم. چون ما می توانستیم از عقل سلیم خودمان استفاده کنیم،

می توانستیم درک و پیش بینی کنیم که واکنش بعدی آنها چه خواهد بود. در حالی که آنها نمی توانستند قدم بعدی ما را پیش بینی کنند.

آقای دبیر کل:

اصل انقلاب ایران نیز چنین بود. امام(رضوان اللّه تعالی علیه) هر قدم بر می داشتند آنها

نمی دانستند چکار باید بکنند.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

صحنه های نهائی نبرد در تلویزیون انگلیس رخ داد. صحنه های ابتدائیش در خیابانها به صورت تظاهرات و شعار «اللّه اکبر» بود. ما با آنها همان مفاهیم را با کلمات دیگر تکرار کرده، حرفمان را به

ص:۲۰۷

کرسی نشاندیم. و آنها مرتبا حرفهای ناهمگون و متغییر بر مبنای چیزهای متضاد می زدند، مردم درک کردند که آنها سردرگم هستند. ولی مسلمانها حرفشان منسجم و مستقیم و همان چیزی بود که

می گویند از این روی دشمنان قرآن شکست خوردند.

آقای دبیر کل:

این، عین روش قرآن است در برابر مشرکین، هر روز آنها درباره پیامبر و قرآن یک قضاوتی می کردند (این شاعر، کاذب و خائن است، و قرآن شعر کهن و افسانه های پیشینیان است) ولی خط اسلام همان بود که بود: قرآن وحی است و از جانب خداست و محمد رسول خدا است.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

دقیقا همین جور است در انگلیس هم به من می گفتند این دیوانه است، تروریست است و ... ولی وقتی من در تلویزیون صحبت می کردم دیدند من نه دیوانه ام نه تروریست و آنها دارند به ما نسبت نادرست می دهند. هر وقت از ما سئوالی می کردند شروع می کردیم: (بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه رب العالمین...) و هر وقت از آنها سئوال می کردند نمی داستند چه جوابی بدهند، هر دفعه، جوابی تازه و متناقض با دفعه قبل می دادند.

به هر حال اگر حضرت عالی آمادگی داشته باشید در این رویارویی مقدس علیه غرب مشارکت نمایید بنده آماده ام در خدمت شما باشم.

آقای دبیر کل:

البته ما آماده هستیم. منتهی این معنا را حتما در اساسنامه دیده اید که «مجمع التقریب» یک مرکز فرهنگی دینی و اسلامی است و اهدافش هم در همین حد است و به طور مستقیم درگیر کارهای

سیاسی نمی شود. جز در شرایط استثنائی که مسأله سیاسی جنبه عام اسلامی پیدا کند. در سالگرد

فتوای امام رضوان اللّه تعالی علیه، «مجمع التقریب» با انتشار بیانیه پیشقدم شد. سپس دیگران اقدام به برپایی مراسم کردند.

من درباره فتوای امام (ره) چند بار مطلب نوشتم که در مجله مشکوه آستان قدس رضوی که زیر نظر من اداره می شود، منتشر شد. چند سرمقاله هم درباره تقریب و وحدت و همین فتوای امام(ره)

نوشته ام و آنها را ان شاءاللّه می فرستم خدمتتان تا ترجمه و استفاده شود.

آقای دکتر کلیم صدیقی:

اگر این مقالات در همین جا (به انگلیسی و عربی) ترجمه شود و بفرستید مناسب است.

آقای دبیر کل:

این کار را هم می کنیم، در همان مشهد ترجمه می کنیم. من موقعی که آن فتوا صادر شد بحثی را مطرح کردم و مقایسه کردم این فتو را با فتوای مرحوم میرزای شیرازی راجع به تحریم تنباکو، گفتم ماهیت آن فتوا (فتوای میرزا) سیاسی بود زیرا در مقابل انگلستان که می خواست اقتصاد ایران را قبضه

ص:۲۰۸

کند، صادر شد و اصلاً فتوای اقتصادی، سیاسی بود بعدا رنگ مذهبی پیدا کرد. اما فتوای حضرت امام صرفا مذهبی بود، نه جنبه اقتصادی داشت نه جنبه سیاسی، زیرا اهانت شده بود به پیامبر اسلام و امام دفاع کرد. اما بعدا چنان رنگ سیاسی و اقتصادی به خود گرفت که بازار مشترک اروپا به میدان آمد و معلوم شد این مسأله دینی، دارد شریان اقتصاد آنان را قطع می کند.

آقای دکتر کلیم صدیقی: مجمع اگر آن کاری را که امام کردند و در مقاطعی رفتند به جنگ

تمدن غرب و مسلمین را یکپارچه کردند، چنین خطی را دنبال کند، خط موفقی خواهد بود. فکر

می کنم حضور افرادی که از جاهای مختلف جهان در اینجا هستند یک بعد علمی دارد ولی بعد مهمتر اینکه بتوانند با حضور در جوامع مختلف، نقاط ضعف و فرهنگ معارض آنها را کشف و به مجمع

منتقل کنند تا مجمع با استفاده از این سوژه ها به مصاف با غرب بپردازد.

مهمترین نقش این آقایان، این است که این نکات و آن ارتباط را بدست بیاورند و اینجا بتوانند با

توجه به آن اطلاعات و آن آشنائی، مواضع یکپارچه ای بگیرند. حضرت امام یک خصوصیتی که

داشتند و شاید منحصر به فرد بود، بدون اینکه مشاورینی داشته باشند می توانستند در مقاطعی با آن تیزبینی الهی نکاتی را کشف و حرکت ایجاد کنند. این نقاط رابابد بیشتر با نزدیکی و ارتباطات فکری خودمان تأمین کنیم. و آن خلاء را پر کنیم.

آقای دبیر کل: بله، باید به ما تذکر بدهند. اطلاعات در اختیار ما قرار دهند. ما شرایط محدودی داریم و اعوان و انصارمان کم هستند در عین حال اینجانب با تمام گرفتاریهایی که داشتم در سالگرد حضرت امام(ره) که آمریکائیها بغداد و عراق را می کوبیدند، متوجه یک نکته ای شدم و آن را طی یک مقاله در اطلاعات منتشر کردم. آن نکته این بود که دیدیم در عین حالی که آنها می خواهند صدام راتضعیف کنند، دارند آثار اسلامی را که در دنیا بی نظیر است و در عراق و بغداد وجود دارد از بین می برند.

مقاله عنوانش این بود «آثار اسلامی را در عراق دریابید» آن وقت شروع کردم از اول که اسلام داخل عراق شده است و بصره و کوفه ساخته شده و بعد دانشگاهها، نظامیه ها، حوزه های علمیه

شیعه، سنی، آثار شیعه، آثار سنی، قبور پیشوایان شیعه، قبور بزرگان تسنن در عراق، این سوابق را مفصل نوشتم و گفتم که صهیونیسم و استعمار تا کنون نتوانسته اینها را از بین ببرد، الان مجال پیدا کرده و همه را دارند می کوبند و یک روزی خواهیم دید که بسیاری از آثار نفیس اسلامی از بین رفته است. ملاحظه کنید ما در لغزشگاهها و جاهای حساس این کار را کردیم و می کنیم. فتوکپی مقاله را خدمت شما می دهم و خیلی هم پر محتوی و غنی است من آن را با دقت تمام نوشته ام. در قسمتی از مقاله نوشته ام: عراق در طول تاریخ مهد تقریب بین تشیع و تسنن بوده است، اساس تشیع آنجا و مرکز تسنن هم آنجا بوده است، از هزار سال قبل تا کنون. قبور امام ابؤحنیفه، امام احمد حنبل، عبدالقادر گیلانی و شیخ کلینی در بغداد است همه بقعه

دارند و پیش همه محترمند، مردم به زیارت

ص:۲۰۹

آنها می روند، اینها را می خواهند از بین ببرند و در کاظمین هم مقبره امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهاالسلامهست. البته من در ذیل مقاله نوشته ام که مسلمانها باید متوجه باشند که عراق اگر به دست آمریکای استعمارگر بیفتد در حقیقت به دست وهابیت سیاسی هم می افتد و آنها از قدیم الایام

می خواهند همه آثار شیعه و سنی را در عراق از بین ببرند.

آقای دکتر کلیم صدیقی: مایل هستیم جناب عالی مقالاتی را که در این زمینه نوشته اید در سمیناری که قرار است در لندن برگزار کنیم و جناب عالی تشریف بیاورید، ارائه دهید.

آقای دبیر کل: آماده هستیم، اصولاً یکی از برنامه های ما مسافرت به نقاط دیگر دنیا جهت ابلاغ پیام تقریب است.

آقای دکتر کلیم صدیقی: ما این سمینار را در رابطه با همین نکته خاصی که مطرح فرمودید

برگزار خواهیم کرد. حرم امام حسین و امام علی فقط متعلق به شیعه نیست، مال همه مسلمانها است.

آقای دبیر کل: پدر من واعظ خیلی معروفی بود، پنجاه سال قبل که من پانزده ساله بودم، با پدرم رفتیم بغداد، تمام این قبور را زیارت کردیم. از جمله قبور ابوحنیفه و دیگران و من یادم هست بالای سر در مقبره نوشته بودند: «ادعو ربکم تضرّعا و خفیه ثم ادعوا لابی حنیفه». در همان وقت قبور نواب اربعه حضرت مهدی را که در بغداد هستند زیارت کردیم. سر قبر کلینی رفتیم. من در آن مقاله نوشتم که صلیبی ها دستشان به بغداد نرسید، دویست سال جنگ کردند ولی بر عراق و بغداد استیلا پیدا نکردند. چهل سال هم هست که صهیونیستها دارند با مسلمین می جنگند هنوز به بغداد نرسیده اند

ولی حالا به این وسیله انتقام می گیرند. یعنی به وسیله آمریکا تمامی آثار مسلمین را در هم می کوبند. نوشتم این حمله، حمله مغول را به بغداد به خاطر می آورد که آمدند، بستند، کشتند، سوختند و رفتند. آمریکا هم از آسمان و دریا و صحرا حمله کرد. روزنامه ها نوشته بودند که صدام به گنبد حضرت علی و امام حسین و حضرت عباس علیهم السلام گلوله توپ زده است، صدام هم می خواهد به این

وسیله حمایت سعودی و صهیونیسم و آمریکا را به سوی خود جلب کند که کاری که شما می خواستید انجام دهید من انجام می دهم، پس شما من را حمایت کنید. من خودم طبعا آن کیفیت

مبارزه سیاسی که مورد نظر شما است بر روحم غالب است، لکن در شرایطی باید خودمان را کنترل

کنیم، تا «مجمع التقریب» از هدف اصلی منحرف نگردد.

آقای دکتر کلیم صدیقی: سیاست، سنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله است.

آقای دبیر کل: اصلاً رسول اسلام (رسول السیاسه الالهیه) است و دین اسلام به خاطر دارا بودن بعد سیاسی، کاملترین دینها

است زیرا ادیـان قبلی جنبه های سیاسـیشان ناقص بود. و اسـلام آمـد آن اساس را گـذاشت یعنی پیامبر صـلی الله علیه و آله در عین پیغمبری رئیس سیاسی هم بود، جانشینهای آن حضرت هم باید این گونه باشند.

آقای دکتر کلیم صدیقی: هر چه به سیاست نزدیک تر شویم به امت پیامبر نزدیکتریم، امام

ص:۲۱۰

فرمودند سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست.

آقای دبیر کل: این حرف مرحوم مدرس است که سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ما است، امام فرمودند: من در جوانی می رفتم مجلس شورای ملی، وقتی مدرس وارد می شد، مجلس رسمیت پیدا می کرد. سخنرانی مدرس را امام خودش حاضر بوده و شنیده است. در

این مقاله که ترجمه انگلیسی و عربی آن را برای شما خواهیم فرستاد من سابقه مکتبهای علمی تشیع و تسنن را شرح داده ام. اولاً تشیع به صورت رسمی امروزی در شهر کوفه و در زمان خلافت

علی علیه السلام تبیین شد. بیشتر مکتبهای فقهی از عراق است، ابوحنیفه، احمدبن حنبل، شافعی در آنجا درس خوانده اند، مکتب اعتزال و مکاتب کلامی دیگر در عراق بوجود آمده، از بصره و کوفه شروع شده اند. قرائت های قرآن، تجوید قرآن اصلش از بغداد و کوفه است. علم نحو در کوفه و بصره

تأسیس شده و سوابق زیادی دارد. و اصولاً فقه، اصول و کلام شیعه هم در زمان کلینی، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی در بغداد شکل گرفته است و آمریکا دارد همه را می کوبد. الان شش امام از دوازده امام شیعه قبورشان در عراق است حضرت امیر و امام حسین علیهما السلام در نجف و کربلا و دو نفر در کاظمین و دو نفر در سامرا و خانه حضرت ولی عصر که خیلی مقدس است بین کل اهل عراق اعم از شیعه و سنی، در سامرا واقع است و شاهد زنده ای است بر تقریب شیعه و

اهل سنت.

۱۶. امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی

ان هذه اُمتکم امه واحده و أنا ربّکم فاعبدون

عنوان سخنرانی من در برنامه کنفرانس، «امام خمینی و احیاء تفکر اسلامی» است، موضوعاتی که می خواهم عرض کنم در همین زمینه است و در پایان و هم در اثناء با مسأله وحدت اسلامی و مجمع التقریب ارتباط پیدا می کند.

در آغاز بحث از احیاء تفکر اسلامی که گاهی از طرف مصلحان و نویسندگان عصر اخیر به عنوان

«احیاء تفکر دینی» مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است باید ببینیم اسلام در ابتدا چه بوده و چه شده که نیاز به تجدید و احیاء دارد. معنی احیاء این است که اسلام اولیه نابود شده یا مرده است و اصلاً مطرح نیست، ایا اسلام مثلاً چه بوده که امام احیاء کننده آن و به اصطلاح «مجدّد» آن است؟ زیرا بعضی نقل کرده اند که در رأس هر قرنی برای اسلام مجدّدی پیدا می شود که انصافا و بحق باید اعتراف کنیم به این که حضرت امام مجدّد قرن، در پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم

هجری است.

در توضیح این که اسلام چه بوده و چه تغییری یافته که به احیاء و مجدّد نیاز دارد عرض می کنم:

معمولاً در محیط خانواده، مدرسه و حتی جامعه اسلامی، اسلام را برای ما تعریف کرده اند و گفته اند: اسلام اصولی دارد و فروعی، اصول دین پنج تاست: توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت که سه تای اوّل: توحید و نبوت و معاد بین همه مسلمین مشترک است، ولی عدل و امامت مخصوص شیعه است

(که البته عدل از اصول فرقه معتزله سنّی مذهب نیز هست). در فروع دین هم نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر را ذکر می کنند.

اینها حق است و درست است اما به نظر من معرّف چهره اسلام به آن صورتی که ظهور کرده نیست؛ اسلام، در چهره تأسیس یک امت و یک مکتب با مشخصات خاصی ظهور کرد و

اینک توضیح:

اسلام در چهره امت و مکتب

کلمه «مکتب» در مصادر اسلامی به آن مفهومی که ما امروز به کار می بریم وجود ندارد، اما کلمه

امت به همین مفهوم معمولِ امروز، در قرآن و روایات مکرر آمده و حتی مشخصات امت را هم

بیان کرده اند.

من سعی می کنم در اینجا مشخصات امت و مشخصات مکتب را بگویم تا بعدا ببینیم که آیا امت و مکتب اسلامی از وضع اولیه خود تکان خورده و یا فراموش شده است و اگر فراموش شده چطور

و چگونه که حالا نیاز به احیاء داشته و امام آن را احیاء کرده است:

مشخصات امّت

قرآن می گوید: کُنتم خَیرَ اُمّةٍ اُخرِجَت لِلناسِ تأمُرُون بالمَعروفِ وَ تَنهَون عَنِ المُنکَرِ وَ تُؤمِنون باللّه (۱) شما بهترین امتی هستید که در جامعه بشری ظهور کرده است و اولین مشخصه شما این است که امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان می آورید. به طور کلّی آیات متعددی از قرآن صفات و مشخصات مؤمنین یا متقین یا ابرار را می شمارد که من در سالهای اول انقلاب آنها را به عنوان «آیات جامعه قرآن» در یک کلاس تدریس کردم و خود بحث قرآنی جالبی است.

مثلاً قرآن، در آغاز سوره بقره در وصف متقین می گوید: هُدیً لِلمُتّقین، الّذینَ یُؤمِنون بالغَیب وَیُقیمُون الصّلوه و مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقون، وَالذین یُؤمِنون بِما اُنزِلَ الَیک وما اُنزلَ مِن قَبلِک و بالآخِرَةِ هُم یُوقنون، اولئِک عَلی هُدیً مِن رَبّهِم وَ اولئِک هُمُ المُفلِحونَ(۲) در این آیات، ایمان به غیب، اقامه نماز، انفاق، ایمان به آنچه به رسول اکرم و آنچه پیش از او نازل شده و ایمان به سرای آخرت، از مشخصات متقین شمرده

شده است.

در آغاز سوره مؤمنون در وصف مؤمنان آمده است: قد افلَحَ المُؤمِنون، الّذین هُم فی صلوتِهِم خاشِعُون، والّذین هُم عَن اللّغوِ مُعرضون، والّذین هُم لِلزکوةِ فاعِلون، و الّذین هُم لِفروجهِم حافِظون (تا این که می گوید): والّذین هُم لأماناتِهِم وعَهدِهِم راعُون، والّذین هُم عَلی صلوتِهِم یُحافِظون، اولئِک هُمُ الوارثون(۳) در این آیات،

خشوع دائم در نماز، اعراض دائم از لغو، عمل زکات دادن، حفظ فرج از حرام، رعایت عهد و امانت و محافظت بر نمازها، از اوصاف مؤمنان رستگار و وارث «فردوس» معرفی شده است.

در آیه برّ، در وصف ابرار و نیکوکاران آمده است: لیسَ البرّأن تولّوا وُجُوهَکم قِبَل المَشرق و المَغربِ ولکنّ البرّ مَن آمَن باللّهِ

والیَومِ الآخر و الملائکهِ و الکتابِ والنبیّین و آتی المالَ علی حُبّهِ ذوی القربی و الیَتامی و المساکین و ابن السّبیل و السّائِلین و فی الرقاب و اقامَ الصّلوه و آتی الزکوه و الموفون بَعَهْدِهِم اذا عاهَدوا و الصّابرین فی البأساء و الضـرّاء و حین البَأس اولئِک الذین صَدَقوا و اولئِک هُمُ المُتّقون(۴)

ص:۲۱۳

۱- ال عمران/ ۱۱۰

۲- بقره/ ۲-۵

۳- مؤمنون/ ۱-۱۰

۴- بقره/ ۱۷۷

در این آیه طولانی، ایمان به خدا و به روز جزا و ایمان به فرشتگان و کتب آسمانی و پیغمبران،

انفاق مال با وجود دوست داشتن آن به خویشان، ایتام، مساکین، ابن سبیل، سائلان، و در راه آزادی بردگان، و همچنین اقامه نماز، دادن زکات، وفای به عهد، صبر در بدبختیها، و خسارتها، و در جنگ، از مشخصات مؤمنان راستین و پرهیزگاران بشمار آمده است.

در این قبیل آیاتِ فراوان قرآن، اوصافی آمده است که هم عقیده است و هم عمل و هم اخلاق و

صفات روحی و چیزهای دیگر است، این مجموعه را که در سراسر قرآن پراکنده است اگر حساب

کنید اینها مجموعه مشخصات امتی است که اسلام آن را تأسیس کرده و می گوید این امت بهترین

امتهای پدید آمده در تاریخ جهان است، نکته مهم در اینجا آن است که قرآن از تحقق و فعلیّت این صفات در امت اسلام خبر می دهد که عملاً در زمان پیغمبر، مسلمانان و مؤمنان بطور کلّی به آنها آراسته بوده اند. نه این که باید بعدا به آنها متصف شوند، خبر از فعلیت این صفات است در مسلمانها نه بیان وظیفه نسبت به آینده، هر چند طبعا این وظیفه از این آیات به طور مؤکد استفاده می شود.

مشخصات مکتب

مکتب، یعنی اصول و مبانی و پایه های اساسی دین، به نظر من آنچه را که به عنوان اصول و فروع

دین به ما آموخته اند مبیّن مکتب است، بخشی از آنها مربوط به اعتقادات و ایدئولوژی اسلام است، بخشی مربوط به سلوک اخلاقی و عملی و تهذیب نفس است و بخشی هم مربوط به اعمال و عبادات از قبیل نماز، روزه، حج، جهاد و امثال اینهاست. در حقیقت، اصول و فروع دین مبیّن مکتب است اما اسلام فقط مکتب تأسیس نکرده بلکه بر اساس مکتب، امّت پرورش داده و در عرصه جهانی، آن را به منصه ظهور رسانده است.

ما نمی خواهیم در این زمینه وارد بحث بشویم که امت و امام، در لغت عرب از یک ریشه است و

این دو به هم ارتباط دارند، اجمالاً ـ امت یعنی جمعیتی که پیرو یک امام، یک پیشوا و دارای یک مکتب اند، امام و پیشوا به معنی عام که شامل پیغمبر هم می شود، و هم مبیّن مکتب و هم مؤسس و پیشوا و راهنمای امت است، و ادامه این بحث ما را از بحث خودمان باز می دارد.

بنابراین، اگر جمعیتی دور هم جمع بشوند، اما مکتبی و امامی نداشته باشند آن جمعیت را نمی توان یک امت نامید.

در عصر ما کسانی از مسلمانها به تقلید از غربیها به فکر «ملیّت» افتاده اند و می خواهند از راه تقویت حسّ ملیت و قومیّت، به خیال خود وحدتی بین افراد یک مملکت بر اساس زبان و نژاد و آب و خاک یا به قول برخی (خاک و خون) به وجود آورند

و نام آن را (ملت) می گذارند این عملی است درست نقطه مقابل اسلام.

این قبیل وحـدتها و تعصـبهای قومی و حمیتهای ملی که بر اساس حس قومیت به وجود آمـده همواره باعث اختلاف، رقابت و درگیری و برتری طلبی و تفاخر بوده و خواهد بود، اسلام بر خلاف

ص:۲۱۴

این امر، ملتها و قبائل و نژادها و قومیتها را با حفظ اصل آنها زیر پوشش یک امت و پیرو یک مکتب الهی و دارای مشخصات دینی و ایمانی و روحی درآورده و نام آن را به جای ملت، (امت) نهاده

است. و تفاوت ره از (ملت) به معنی مصطلح که خواسته ملیگرایان است تا (امت) به معنی ای که گفته شد از زمین تا آسمان است و آثار مترتب بر آن دو بسیار متفاوت است.

تشکل امت اسلام بر اساس رنگ و نژاد و منطقه جغرافیایی و زمین و خون نیست بلکه بر اساس همین طرز تفکر و عمل و عقیده و اخلاق است که اشاره شد و اینها موهبت اسلام است به بشر. در این زمینه قرآن می گوید: یا ایّها النّاس انّا خلقناکم مِن ذکَر و اُنثی و جَعَلناکم شُعوبا و قبائِل لِتعارفوا ان أکرَمَکم عِندَاللّه ِ أتقاکم(۱) این آیه، شعوب یعنی ملتها و قبائل را به رسمیت شناخته و آن را پذیرفته است، اما آنها را ملاک امتیاز و برتری و تفوق، قرار نداده بلکه صرفا آنها را ملاک شناخت افراد و اقوام دانسته است، اما کرامت در نزد خدا با تقوی است و ارجمندترین مردم را با تقواترین آنها نزد خدا

دانسته است.

پیداست با تقواترین مردم کسی است که مشخصات یاد شده در آیات بالا را بهتر در خود تحقق داده است.

هر شعب و قوم و ملتی حق دارد قومیت خود را حفظ کند و حتما افتخارات ملّی راکه از همان تقوی ریشه گرفته باشد و جزء مکارم اخلاق و فضائل بوده باشد، ملاک امتیاز بداند ولی حق ندارد آنها را وسیله تفوق بر دیگران قرار دهد.

ما در طول تاریخ می بینیم جنگها غالبا از تعصبات قومی و قبیله ای و نژادی ناشی بوده است، مگر همین الان هم فجایع عجیب و بی سابقه ای که در عراق و منطقه رخ داده مایه اش همین فکر قومیت عربی و (ایدئولوژی حزب بعث) نیست؟ نزاع میان عربها و یهودیها هم ناشی از تعصب نژادی یهود است.

مسلما شدت و تقویت تعصّب قومی برای بشر مضرّ است و باید این حس را به پیروی از یک مکتب الهی (که کاملترین مکتبها مکتب اسلام) است تبدیل کنند تا روی سعادت را ببینند.

رسول اکرم فرمود: «لا فضل لِعَرَبیّ علی عَجَمیّ و لا لِعَجَمی عَلی عَرَبی و لا للابیض علی الاسوَد الا بالتقوی».

آیه انَّ هذه اُمّتکم اُمّه واحده و أنا ربّکم فاعبدون که در آغاز بدان اشاره کردم می گوید: شما مسلمانها یک امت هستید و یک واحد با ایدئولوژی خاص، شما امت توحید بر اساس اعتقاد به ربّ واحد (به معنی جامع ربّ: خالق، سیّد، بزرگ، ولیّ امر، تربیت کننده و خلاصه همه کاره انسان) هستید.

ایدئولوژی و زیر بنای این امت واحده توحید است، رفتار و خطّ مشی او عبادت ربّ است، عبادت

به معنای وسیع کلمه شامل کلیه روابط بین بندگان با خداوند و نیز روابط میان خود بندگان با همدیگر،

۱- حجرات/ ۱۳

روابطی که بر اساس توحید و در راه خدا باشد همه را شامل می شود، پس آیه اجمالاً مشخصات امت

و مکتب هر دو را در بر دارد.

مشخصات امت واحده اسلام

حالا که تا حدودی با مفهوم امت و مکتب اسلام آشنا شدیم، مشخصات کلّی امت اسلام را که قبلاً واجد بوده و پیشرفتهای این امت ناشی از آن مشخصات بوده و بعدا از بین رفته، و اسلام منهای آن مشخصات باقی مانده و دیگر منشأ آن پیشرفتها و ترقیات نیست، در اینجا به طور فشرده یاد می کنیم تا در بحثِ خود (امام و احیاء فکر اسلامی) از آنها استفاده کنیم:

اوّل؛ وحدت: از بارزترین مشخصات این امت وحدت است (ان هذه امتکم امه واحده)، آیات بسیاری بر مسأله وحدت تأکید دارد، مسأله (اخوت) و برادری در قرآن رمز وحدت آمده است (انما المؤمنون اخوه)(۱) از میان روابطی که بین دو انسان وجود دارد، عاطفه برانگیزتر و صمیمی تر از رابطه اخوت، سراغ نداریم و قرآن رابطه بین مسلمانها را تا حدّ برادری دانسته است و باید میان مؤمنان چنین رابطه ای برقرار باشد.

مسأله اخوت اسلامی خود نیاز به بحث جداگانه دارد، خلاصه این که میزان اخوّت اسلامی همان است که در زمان رسول خدا و هنگام نزول آیات وجود داشت، به تعبیر دیگر اخوّت اسلامی بر

وجود مسائلی (اعم از عقیده و عمل و اخلاق) قرار دارد که در عصر رسول خدا مطرح بود، مسائلی

که در قلمرو علم کلام و فقه و سیر و سلوک اخلاقی و جز آن بعدا بتدریج پیدا شده و مایه تفرقه مسلمین و پیدایش مذاهب گردیده هرگز نمی تواند در وحدت و اخوّت اسلامی نقش اصلی داشته

باشد و ملاک برادری مسلمانان گردد.

البته این مسائل اختلاقی غالبا ریشه علمی دارد و قابل بحث است و نمی شود همه رابه طوری که

پیروان (مکتب سلفی) می گویند طرد کرد. اما همه را هم نمی توانیم ملاک این اخوّت بدانیم والا مسلمانها دسته دسته می شوند و شیرازه امت واحده و اخوت اسلامی از هم می پاشد. مثلاً اگر من بخواهم همه آنچه را به آن معتقد هستم و آن را جزء مذهب خود می دانم آن را ملاک برادری قرار دهم فقط شامل پیروان مذهب من خواهد شد و پیروان دیگر مذاهب اسلام از محدوده آن خارج

می شوند، و آنها دیگر برادر من نیستند، بلکه افراد هر مذهبی برادر هم هستند، نه کلّ مؤمنین، در حالی که کلّ امت با هم برادرند (انما المؤمنون اخوه) مؤمنین شامل همه پیروان اسلام در محدوده مسائل مطروحه در عصر پیغمبر می شود و نه در محدوده مسائل مطروحه در زمانهای بعد.

این آیه، کسانی را برادر می داند که هنوز این مسأله برای آنها مطرح نشده بود، و همین امر هم باید همواره ملاک و میزان وحدت امت و اخوت اسلامی باشد، والا هر فرقه و دسته ای که فکر خاص و خط مشی مخصوص به خود دارند اگر بخواهند همه معتقدات خود را در این وحدت و اخوّت

ص:۲۱۶

۱- حجرات/ ۱۰

دخالت دهند، خود باعث افتراق و حتی تعدد امت است و قهرا امت واحده به امتهای متعدده تقسیم

خواهد شد؛ زیرا هر فرقه ای خود رایک واحد می دانند در برابر واحدهای دیگر، و این افتراق است نه وحدت، بیگانگی است نه برادری. پس ملاکِ وحدت، مشترکات و مسلّمات اسلام است نه مسائل

اختلافی. مسلمانها اهل هر مذهب و فرقه ای که هستند باید بر آن مشترکات تأکید نمایند و آنها را میزان برادری خود بدانند، اما مسائل اختلافی در چهارچوب دلیل و برهان، موردبحث قرار گیرد و این نوع اختلاف ممنوع نیست بلکه گاهی مطلوب است.

آنچه را قرآن، در برابر امر به اتحاد و برادری از آن نهی فرموده همانا افتراق و تنازع است نه مجرّد اختلاف نظر، قرآن از برخورد آراء و اختلاف نظر منع نکرده است بلکه فرموده است: و اعتصِموا بحَبل اللّه جمیعا ولا تفرّقوا(۱) اختلاف نظر در مسائل علمی فراوان است و الزاما به جار و جنجال و نزاع و افتراق نمی کشد، اما اگر باعث نزاع و دعوا و درگیری و کشتار گردد چنین اختلافی ممنوع است «ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهَبَ ریحُکم»(۲).

پس یکی از مشخصات امت اسلامی که رسول آن را تأسیس کرد، اصل وحدت و برادری است و در هر شرایطی باید مسلمانها بکوشند این اصل، حفظ شود اختلافات جانبی و فرعی خود را بر این اصل حاکم نسازند و اصل وحدت را تحت الشعاع هیچ مسأله اختلافی قرار ندهند. سنّتِ علی و ائمه اهل البیت علیهم السلام همین بوده است. طرح مسأله تقیه در اسلام و در مذهب شیعه عمدةً برای حفظ وحدت امت بوده و معنی آن همین است و نه دست برداشتن از عقیده و از ترویج معتقدات

حق و یا خودداری از بحث و استدلال درباره مسائل مذهبی. بحث و استدلال در این قبیل مسائل حق مسلّم هر مذهبی است و چون همه طرفدار حق و جویای حق اند باید دنبال شود تا حق روشن شود،

اما چگونه؟

یک وقت انسان بحثی را دنبال می کند برای این که طرف را بکوبد، حقیرش کند، از او انتقام

بگیرد، نتیجه هر چه باشد و به هر کجا برسد، اولاً این طرز بحث اسلامی نیست و مصداق مجادله به احسن که قرآن می گوید: وَ جادِلهُم بالّتی هیَ أحسَن(۳) نمی باشد. ثانیا با حفظ امت واحده که از اصول اسلام است تضاد دارد.

اما بحث بیطرف منصفانه و محترمانه جهت کشف حقیقت در جوّ دوستی و برادری، و به صورت تبادل نظر و برخورد آراء و افکار عمومی، این قبیل بحث مطلوب و مصداق «مجادله بالّتی هی احسن» است، و در اسلام نمونه های فراوان دارد، مخصوصا علمای شیعه رضوان اللّه تعالی علیهم در این راه پیشگام و پیشقدم بوده اند و هنوز هم به این راه ادامه می دهند. کتاب «المراجعات» مرحوم

سید شرف الدین عاملی یکی از آن قبیل مناظرات است.

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- انفال / ۴۶.

۳- نحل / ۱۲۵.

صف آرایی باید در برابر دشـمنان اسـلام باشد نه در برابر دوسـتان مسلمان. بنابراین آیه شریفه «محمّد رسُول اللّه و الّذین مَعَهُ أشدّاءُ علی الکفّارِ رُحماءُ بینهُم[(۱)]» مسـلمانها در بین خودشان باید رحیم باشـند، مهربان باشند در حد اخوّت و برادری، اما در برابر کفار باید دشـمن و سخت باشند. مراد از کافر، دشمن مخالف دین است نه هر کس مذهب و دینش غیر از دین ماست اما عداوت و مبارزه ای

بـا مـا نـدارد، که دوستی و احسـان به آنهـا ممنوع نیست: ولاـ یَنهاکم اللّه عَن الّـذین لَم یُقاتلوکم فی الـدّین ولم یُخرجوکم مِن دیـارکم أن تَـبَرُّوهم و تُقسِـطوا الیهِم ان اللّه یُحبّ المُقسِـطین، انّمـا یَنهـاکم اللّه عَن الّـذین قـاتلوکم فی الـدّین و أخرَجوکم مِن دیارکم و ظاهَرُوا علی اخراجکم أن توَلَّوْهُمْ وَ مَن یَتَوَلَّهُمْ فاولئِک هُمُ الظّالِمون[(۲)]».

بلی کسانی که علیه اسـلام و مسـلمین فعالیت دارند آنها اعداء و دشـمنان اسلام هستند و باید با آنها مبارزه کرد و در قبال آنها صف کشـید، و مسـلمانها همه بایـد صف واحـد و یـد واحده علیه آنان باشـند، این صف محبوب خداست «ان اللّه یُحِبّ الّذین یُقاتِلون فی سَبِیلِهِ صـفّا کأنّهم بُنیان مَرصُوص[(۳)]» کسـانی که ماننـد سـدّی پولادین در قبال کفار صف می کشـند و با آنها می جنگنـد محبوب خدا هسـتند، آیا اگر مسـلمین بخواهند چنین باشـند لازمه اش این نیست که هر کس اختلاف عقیده با دیگری دارد آن را محور کل اسلام قرار ندهد به طوری که اگر ذره ای از آن کم شود اسلامیت طرف مقابل را زیر

سؤال برد؟

لازمه این امر آن است که همه فرق اسلامی یکدیگر را کافر بدانند، متأسفانه در طول تاریخ اسلام،

فرقه هایی حتی در داخل یک مـذهب، همـدیگر را کافر دانسـته تا چه رسد به مذاهب مختلف، مسـلمانها باید این رشد را پیدا کنند که خود محور نباشند بلکه (امت محور) باشند.

بـاز هـم تکرار می کنـم معنی ایـن حرف این نیست که از اختلافـات علمی و عقیـدتی دست بردارنـد، و بـا هم بحث و منـاظره نکنند، ابدا، اصـلاً بسیاری از پیشرفتهای علمی در اسلام مرهون همین برخورد عقاید و آراء است، مثلاً اگر مسأله (قدمت کلام اللّه) رامطرح نمی کردنـد این همه مباحث علمی پیرامون آن وجود نداشت، اگر مسأله امامت مطرح نبود این همه بحثهای مفید در قلمرو حکومت و نظام سیاسـی اسلام را که امروز مورداستفاده ماست در دست نداشتیم، بلی بحث باید بشود، از بحث نباید ترسـید، بخصوص مکتب اهل بیت که بحمداللّه در فقه، در تفسـیر، در کلام، و در معارف بسـیار غنی است. ولی بحثها نباید به جایی برسد که اگر یک طرف مورد هجوم کفار قرار گرفت دیگری

خود را مسؤول نداند و بگوید به من چه، آنها که با من هم مذهبی نیسـتند. این طرز فکر بهترین وسیله و برنده ترین حربه است برای از بین بردن اسلام و امت اسلامی.

دربـاره تخریب قبور ائمه اطهـار توسـط نیروهـای بعثی در عراق، در پی اعلام عزای عمومی از طرف مقام معظم رهبری «مجمع التقریب» اعلامیه داد و ضمن تنفر از این حادثه اعلام کرد سکوت

۱- فتح/ ۲۹

۲- ممتحنه/ ۸-۹

۳- صف/ ۴

کشورها و پیشوایان مسلمان در قبال این حادثه معنی دار است و هم سو است با محافل بی المللی و

استکبار جهانی. یعنی چه؟ یک بار امام حسین را کشتند، سکوت کردند، الان هم که قبرش را خراب می کنند باز هم سکوت می کنند. در حالی که مسأله عاشورا و امام حسین به یک فرقه اختصاص ندارد و یک مسأله اسلامی است، هر کس به اسلام و رسول اکرم تعهد دارد باید راجع به این فاجعه فریاد بکشد. امام حسین در نظر همه مقدس است و این سکوتها یک غفلت و یک گناه شمرده می شود، اگر وحدت اسلامی به معنی واقعی موجود می بود نه این سکوت و نه به طور کلّی چنین حادثه ای اتفاق می افتاد، و این که اتفاق افتاد دلیل است که اصل وحدت اسلامی فراموش شده است.

من می خواهم بگویم امام راحل رضوان اللّه علیه به همه این مسائل که گفته شد نظر داشت و

وحدت را در عمل پیاده می کرد و نه فقط در گفتار.

دوم؛ جهاد با اعداء: از مشخصات امت اسلامی همان طور که در آیه «والّذین مَعَهُ أشداءُ علی الکفار رُحَماءُ بینهم» آمده جهاد و قتال با دشمنان است و قبلاً طی مسأله وحدت اسلامی از آن بحث شد اما باید اعتراف کنیم که این خود یک اصل مستقل است. در این مورد دو نکته را بر مطالب گذشته اضافه می کنم:

اول: این آیه (اشداء علی الکفار) را بر (رحماء بینهم) مقدم داشته است، در اینجا چهره اسلام این گونه ترسیم شده که مسلمانها در قبال دشمنان اسلام در صف واحد هستند و با آنها خشن برخورد

می کنند، چهره اسلام نسبت به دشمنان خدا این است، از اول چنین بوده و باید همواره چنین باشد، غضب آنان نسبت به دشمنان دین بیشتر به چشم می خورد از دوستی میان خودشان! این آیه میزان

ارتباط با دیگران را، این دو چهره، یعنی چهره غضب به دشمنان و چهره رحمت به دوستان معرفی می نماید.

دوم: در آیه «ان اللّه یُحبّ الّذین یُقاتِلون فی سَبیلِهِ صفا کأنّهم بُنیان مَرصُوص» نسبت به مقاتلان

فی سبیل اللّه اولاً قید شده که همه در یک صف باشند، صف، رمز وحدت و هماهنگی و نظم و انضباط است. ثانیا باید صف بسیار مستحکم و غیر قابل نفوذ و مانند ساختمان پولادین شکست ناپذیر باشد، و این تشبیه بلیغ اشاره به حفظ وحدت در جنگ از لحاظ تاکتیک نظامی و فرماندهی است در همه حال، مقاومت و خودداری از فرار به طور مطلق تا پای جان. ثالثا، با تأکید بسیار می گوید خدا دوست دارد مقاتلان راه خود را، شما در سراسر قرآن بگردید هیچ جا نمی گوید

خداوند کسانی را که نماز می خوانند دوست دارد، کسانی را که ذکات می دهند، به حج می روند یا عبادت دیگر را انجام می دهند دوست دارد، این موهبت عظیم الهی خاص مقاتلان در راه خداست.

قرآن با این تعبیر، نهایت تشویق و در عین حال تحریک عاطفه و احساس را نسبت به این گروه روا داشته است، اگر کسی نماز خوانده، زکات داده، حج رفه وظیفه اش بوده، ولی جانفشانی در راه خدا بیش از انجام یک وظیفه است، این امر ناشی از عشق

و محبت نسبت به خداست (این کار کار

ص:۲۱۹

عشق است) در برابر این عشق، خدا هم به آنها عشق می ورزد، دوستی طرفینی است «یُحبُّهُم و یُحِبّونه»(۱) چنین کسانی بیش از حدّ وظیفه کار کرده انـد، در برابر انجام وظیفه بهشت می دهنـد ولی در برابر عشق، بهشت کافی نیست، عشق لازم است. پس قرآن روی مسأله جهاد در راه خدا بسیار

حساس است.

نکته هـایی که در مورد دو آیه بالاـ گفـتیم تقریبـا در یـک آیه جمع شـده است: «یـا ایهـا الّـذین آمَنوا مَن یَرتـدّ مِنکم عَن دینِه فسوف یَأتِ اللّه بقومٍ یُحبّهم و یُحِبّونه أذلّه علی المُؤمنین أعزه علی الکافرین یُجاهدون فی سَبیل اللّه و لایَخافون لومه لائِم ذلِک فضل اللّه یُؤتیه مَن یشاءُ واللّه واسِع علیم(۲)».

سوم؛ امر به معروف و نهی از منکر:

همان طور که گفته شـد قرآن، علت این که این امت بهترین امتهاست، مشـخصه امر به معروف و نهی از منکر را ذکر می کند: «کنتم خیرَ اُمّهٍ اُخرجَت لِلناس تأمُرون بالمَعرُوفِ و تنهَون عَن المُنکر(۳)».

این مشـخصه، مشـعر بر آن است که اصـلاً این امت یـک رسـالت دارد، رسـالت این امت آن است که هر چه خوب و معروف است مردم را به آن دعوت می کند، در حد امر و فرمان و نه موعظه و توصیه،

و هر چه منکر و بـد است دیگران را از آن نهی می کند. بدیهی است چنین امتی با تمام افرادش دائما در حال مبارزه با بدیها و نشـر و گسترش خوبیهاست. چنین امتی حتما خودش آراسـته به معروف و مبرّا از منکر است و گرنه چطور می تواند به دیگران امر و نهی بکند.

آیا در حال حاضـر، مسلمانهای عصر ما چنین هستند؟ آیا می توان این صفت را وصف بارز و آشکار و منحصر به فرد وضعیت کنونی این امت قرار داد؟ فکر نمی کنم. پس این مشخصه امت

اسلام هم فراموش شده است. به این نکته باید توجه کرد که این آیه این خصلت را وصف کلّ امت می داند ولی خداوند امت را مورد لطف قرار داده و در چند آیه قبل از آن تنها جماعتی از آنها را به این امر مکلّف کرده است: «وَلتکن مِنکم اُمّه یدعون إلی الخیر وَیَأمُرون بالمَعروفِ وَ یَنهَون عَن المُنکر اولئِک هُمُ المُفلِحون(۴)».

نکته دیگر این که این آیات با آیات وحدت و اخوت اسلامی در سوره مائده با هم و داخل در هم

ذکر شـده است از آیه (و اعتصـموا بحبل اللّه جمیعا) آغاز و به آیه (کنتم خیر امه اخرجت للناس) ختم می شود که قهرا ارتباط میان مشخصات امت واحده یعنی وحدت، اخوّت، امر به معروف و نهی از منکر را می رساند.

این نکته را هم اضـافه می کنم که امر به معروف و نهی از منکر به معنی عـام شامـل جهـاد هم می شـود، بعضـی از فقهـا بحثِ جهـاد را در کتـاب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده انـد، یعنی جهـاد بخشـی از امر به معروف و نهی از منکر است. در

آنجا می نویسند: نهی از منکر مراحلی دارد: اولین

ص:۲۲۰

۱- مائده/ ۵۴

۲- مائده/ ۵۴

۳- مائده/ ۱۰

۴- ال عمران/ ۱۰۴

مرحله این است که قلبا با منکر مبارزه کنـد و در دل از منکر بـدش بیاید، بعدا با زبان و بعدا با دست، مرحله آخر، همان جهاد مصطلح است.

اما گاهی به عکس، امر به معروف را دنباله بحث جهاد مطرح می کنند چون جهاد نیز به معنی عام

یعنی مبـارزه و تلاـش در راه حق علیه باطـل، مراحلی دارد: یـک وقت با زبان و گاهی با دست و شمشـیر و اسـلحه صورت می گیرد، گاهی هم فقط با فکر و اندیشه با باطل مبارزه می کند.

تـداخلِ این مبـاحث در کتب فقهیه نیز رابطه اکیـد میان مشـخصات امت واحـده را بخصوص در مورد جهاد و امر به معروف و مسأله دعوت به خیر که ذیلاً مطرح می شود می رساند.

چهارم؛ امت خیر: امت اسـلام، خیر امت و امت خیر است، طبیعی است که خیر امت به خیر دعوت کنـد. در این زمینه یعنی در مسأله خیر و در برابر آن شر، آیات بسیاری در قرآن آمده است از جمله همین آیه «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر». این آیه جامعه اسلامی را موظف می کند که حتما

بایـد در بین شـما جمعیتی با هـدف و پیرو مکتب و امام باشـد و همواره مردم را به خیر دعوت، و امر به معروف و نهی از منکر کند.

فرق بین خیر و معروف آن است که خیر در برابر شر است و معروف در برابر منکر. خیر و شر در

رابطه بـا سود و زیان انسانهاست، اما معروف و منکر در رابطه با خوبیها و بـدیها و حسن و قبـح است، چه بسا چیزی نکو است اما به خیر و شر کسی ربط ندارد اما بسیاری از معروفها که سودی نسبت به دیگران در بر دارد خیر است. پس نسبت بین خیر و معروف و همچنین بین شـر و منکر می توانـد به اصـطلاح، عموم و خصوص مطلق باشـد. این بحث نیـاز به کنجکاوی و تحقیق بسـیار بخصوص در آیات شـریفه قرآن و ملاحظه همه آیات خیر و شر و معروف و منکر دارد. و به هر حال آیه یاد شده رابطه مستقیم میان دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را در بر دارد.

پنجم؛ مسؤولیت متقابل: مسؤولیت متقابل میان افراد امت اسـلام یکی دیگر از مشـخصات امت اسلام است، رسول اکرم فرمود: «کلّکم راعٍ و کلّکم مسـؤول عَن رَعیَّته»، دیگر بهـتر از این برای بیـان مسـؤولیت متقابـل چه بفرمایـد، همه شـما راعی و نـاظر و مراقب بر جامعه اسـلامی هستید و همه جامعه نسـبت به هر شـخص رعیت است، یعنی مورد رسیدگی و مراقبت و همه نسبت به این رعیت مسؤول هستند. کسی که در دورترین نقطه جهان اسلام و خارج از جهان اسلام در کشورهای دیگر زندگی

می کند مسؤول کلّ جامعه اسلامی است.

معنی مسؤولیت آن است که اگر خسارتی، زیانی، صدمه ای به یک فرد جامعه اسـلامی برسد همه افراد نسبت به آن مسؤولیت دارنـد که چرا چنین خسـارتی رخ داده و آنهـا نتوانسـته انـد از آن پیشـگیری کننـد و حالاـ که رخ داده موظف انـد در رفع آن بکوشـند، و تـا رفع نشـده همه مسؤول هسـتند و خداونـد می توانـد آنهـا را مؤاخـذه نمایـد. این همـان واجب کفـایی است که

اصولیین می گوینـدتا انجـام نگرفته بر همه واجب است و اگر یـک نفر آن را انجام داد از گردن بقیه ساقط است، و اگر اصـلاً انجام نگیرد همه

ص:۲۲۱

مؤاخذ و گنهکارند.

بنابر این سخن، همه ما در هر آن، هزاران مسؤولیت بر دوش و بر ذمه داریم که ابدا توجه نداریم،

اگر در غرب و شرق عالم به یکی از افراد امت یا یک ملتِ مسلمان صدمه ای بخورد همه مسؤولیت

آن را باید بپذیرند.

در حدیث معروف دیگر رسول اکرم فرمود: «مَن أصبَح وَلَم يَهتمّ بأُمور المسلِمين فَليسَ بمُسلِم»: هر کس شب را به صبح آورد و سر از خواب بر دارد در حالی که به امور مسلمانها اهتمام نداشته باشد مسلمان نیست. در استحکام و تصلّب این کلام دقت کنید، کسی به مجرّد سر از خواب برداشتن و بیدار شدن باید به امور مسلمین (یعنی همه امور و همه مسلمین استثنا ندارد) اهتمام داشته باشد اهتمام یعنی همت بگمارد و تمام توان خود را برای حلّ امور مسلمین به کار برد و یا امور مسلمین بر دلش همّی و بر دوشش باری سنگین باشد تا آن همّ را از دل بزداید و آن بار را بر زمین نهد، ما چه فکر می کنیم و کی به این حدیث عمل کرده ایم؟

معمولاً ـ وقتی سخن از قضاء حوایج مسلمین و اهتمام به امور مسلمین مطرح می شود چنین به ذهن می آید که انسان باید همواره به فکر برادران ایمانیش باشد، قرض آنها را ادا کند، مرضش را مداوا و گرسنگی اش را برطرف نماید، البته این یکی از مصادیق اهتمام به امور مسلمین است، اما امور مسلمین که به اهل یک شهر، یک محله و یک بازار محدود نمی شود، کل جهان اسلام را در بر می گیرد.

در این چند سال اخیر چه تحولاتی در کشورهای اسلامی یا کشورهایی که اقلیتی از مسلمین در

آنجا هستند اتفاق افتاد و کسی خبردار نشد. کتابی را در باره (تانزانیا) از استاد محمود شاکر که راجع به هر یک از کشورهای اسلامی یک کتاب کوچک نوشته دیدم که نوشته بود حکومت اسلامی در این

کشور از بین رفت و حکومت غیر اسلامی سرکار آمد و هیچ کس از مسلمانها آگاه نشد.

در حدیث دیگر فرمود: «من سمِع مُسلِما يَقولُ ياللَمسلِمين و لَم يُجِبهُ فَلَيسَ بمُسلِمٍ»: کسی که بشنود مردی را بگوید ای مسلمانها به دادم برسید و به او جواب ندهد چنین کسی مسلمان نیست.

این سخنان و تعبیرات مختلف برای آن است که پیامبر می خواهد یک امت واحدِ هماهنگ و پیوسته

و دارای حس مسؤولیت متقابل درست کند. چنین امتی مگر می تواند در هر مسأله جزئی که بینشان

مورداختلاف نظر واقع می شود آن را پیراهن عثمان کنند و داد و فریاد برآورند و بر اثر آن اختلاف نظر، فرقه فرقه شوند.

پس باید اعتراف کنیم مسأله اهتمام به امور مسلمین و مسؤولیت متقابل، به آن طور که رسول اکرم فرموده است از یاد رفته

است.

ششم؛ فکر اصلاح: در مورد فکر اصلاح و جلوگیری از فساد و افساد قرآن می گوید: «وَالّذین

ص:۲۲۲

یُمَسّکون بالکِتاب و أقامُوا الصّلوه انّا لا نضیعُ أجرَ المصلِحین(۱)»: آنان که محکم به کتاب متمسک می شونـد و نماز را بپا می دارنـد همانـا مـا پـاداش مصـلحان راضـایع نمی کنیم. یـادم هست در سـی سـال قبل هنگام رحلت آیه اللّه بروجردی در مشـهد مقـدس به مناسبت درگـذشت ایشـان در چنـد جلسه راجع به آن مرد بزرگ و خاطراتی که از او داشـتم صـحبت کردم، اتفاقا دربـاره شـهید مطهری نیز در دانشـگاه مشـهد سـخن گفتم و در هر دو جـا همین آیه را دربـاره آن دو مرد بزرگ عنوان سـخن خودم قرار دادم.

جمله (یُمَسّکون بالکِتاب) از باب تفعیل یعنی بشدّت به کتاب خدا می چسبند و سخت به حقایق

قرآن ملتزم هستند.

اقـامه نماز هم که در زیارتنامه ها می خوانیم یعنی نماز را در جامعه زنـده کردن، مفاهیم نماز را تحقق بخشـیدن، چنین کسانی مصلح هستند ملاحظه نمایید میان تمسک به قرآن و اقامه نماز با مفهوم اصلاح، رابطه هست و در پناه این دو امر اصلاح محقق می شود.

مسأله صـلاح و فساد و مفسدین و مصـلحین از نظر قرآن خود موضوع سـخنرانی مستقلی است، مرحوم شهید مطهری در کتاب (نهضتهای صد ساله اخیر کشورهای اسلامی) بحث خوبی را مطرح فرموده می گوید:

اگر مفاهیم زوج قرآن را مورد دقت قرار دهیم مانند کفر و ایمان، اصلاح و افساد، مؤمنین و

کافرین، اولیاءاللّه و اولیاءالشـیطان، حزب اللّه و حزب الشـیطان، متقین و فاسـقین، خیر و شـر و از این قبیل مفاهیم زوج و مقابل هم، حقایق مهمی برای ما بخصوص راجع به ماهیت این مفاهیم به دست می آید.

قرآن عنایت دارد این مفاهیم را در برابر هم قرار دهد مخصوصا در سوره محمد صلی الله علیه و آله تقریبا همه

آیـات از ایـن قبیـل اسـت، در آیـه الکرسـی می گویـد: اللّه ولیّ الّـذین آمَنـوا یخرجُهُم مِن الظّلمـاتِ الی النـور و الّـذین کفروا أولیـاؤهُمُ الطـاغوت یُخرجُونَهم مِن النّور الی الظلمـات»، معنی این قبیـل آیـات آن است که امت اسـلام حزب اللّه انـد نه حزب شیطان، ولیّ این امت خداست نه طاغوت، خدا آنها را دائما از ظلمات به نور هدایت می کند و نه از نور به ظلمات.

به هر حال باز خصوصیات امت واحده اسلام آن است که آنان مصلح هستند نه مفسد، آیا این مسؤولیت با معنی وسیع خودش در جامعه اسلامی باقی مانده و یا فراموش شده است؟

هفتم؛ غیرت اسـلامی: غیرت غیر از تعصب است، تعصب حساسـیت نامعقول و یا نامشـروع است اما غیرت عبارت است از یک نوع حساسیت معقول و مشروع، حال اگر قبول کنیم که تعصب

مطلق، مـذموم باشـد، امـا بایـد بپـذیریم که غیرت مسلّما ممـدوح و قابـل قبـول و در بسـیاری از موارد از جمله در مورد حفظ ناموس، حفظ مال، حفظ وطن و از همه مهمتر حفظ حقوق مسلمین و به طور

کلی حفظ حریم دین اسلام، لازم است، کسانی که نسبت به مصالح مسلمین بی درد و بی تفاوت

ص:۲۲۳

۱- اعراف/ ۱۷۰

هستند و حساسیتی از خود نشان نمی دهند مسلمان درستی نیستند.

در مشهد آقایی بود که متجاوز از ۹۰ سال عمر کرده و دارای مریدان فراوانی ولی در مسائل جهان

اسلام و حوادث سیاسی بکلی بی طرف و خاموش بود، راجع به یک مسأله مهمی عده ای دور هم

برای صحبت درباره آن گرد آمده بودند یکی از مریدان آن آقا که در آنجا حاضر بود گفت قربان آقای خودم بروم که این حرفها اصلاً سرش نمی شود.

آقای دیگری در حوادث سیاسی می گفت: (هر که خر باشد ما پالان او هستیم) بسیار خوب، پس این سیل هجوم استعمار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را چه کسی باید به فکر جلوگیری از آنها باشد، اصلاً اگر از این مسائل سر در نمی آورند پس از وجود انواع استعمار هم بی خبر خواهند بود.

امیرالمؤمنین علیه اسلام در مورد خلخالی که سپاه شاه در شهر انبار از پای دختری یهودی اهل ذمه درآورده بودند فرمود: «لَو أن امرءا مسلِما مات علی هذا أسفا ما کان بِهِ ملُوما بل کان به حَقِیقا»: اگر مسلمانی از غصه این حادثه بمیرد شایسته است و نمی توان او را ملامت کرد. این سخن درباره

ستم به زن یهودی است که در پناه اسلام است چه برسد به آسیب رسیدن از طرف کفار به مصالح

مسلمین که هر آن در حال انجام است.

چطور است که مسلمانها را در شرق و غرب عالم در کشمیر، در فلسطین، در هند، در آفریقا قتل عام می کنند و ما هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهیم و اصلاً اغلب مسلمانها از این حوادث دردناک خبر نمی شوند، آیا امت واحده اسلام که پیغمبر فرمود: «الاسلام یَعلو و لایُعلی علیه» همین است؟ پس بگویید اسلام منحصر است به یک سلسله اعتقادات و اعمال تقلیدی که به عنوان اصول و فروع دین به ما گفته اند و دیگر هیچ.

معنی این سخن آن است که مشخصات و امتیازات اسلام ناب محمدی که روح اسلام و منشأ حیات جامعه اسلامی است فراموش شده بود و اسلام زنده مرده بود، از حکومت اسلام خبری نبود حکومت را اول از مسیر خود منحرف کردند، بعدا هم بکلّی آن را از بین بردند، از فکر اصلاحی

اهتمام به امور مسلمین، مسؤولیت متقابل، امر به معروف و نهی از منکر، وحدت و اخوت اسلامی

چیزی به جای نمانده بود.

نقش امام خمینی در احیاء اسلام

حال بر می گردیم ببینیم امام در این زمینه ها چه نقشی داشته است، در مورد حکومت اسلامی که

به دست طاغوتها و نوکران اجانب افتاده بود و هنوز هم در سایر نقاط به حال خود باقی است فریاد زد، طراحی کرد تا سرانجام با مرارات زیاد و دادن شـهدای فراوان، آن را بازپس گرفت، به خاطر دارم در یک سخنرانی با نهایت حسرت فرمود: «اسلحه را از دست انبیاء و اوصیاء و دینداران گرفتند، تا وقتی قدرت در دست آنهاست ما در مقابل آن ها چه می توانیم بکنیم؟»

امام، برای استقرار حکومت الهی مسأله فراموش شده ولایت فقیه را مطرح فرمود قبلاً هم کسانی

از فقها همین عقیـده را ابراز می کردنـد، مرحوم ملااحمد نراقی در کتاب «عوائد» این مسأله را بتفصـیل مورد بحث قرار داده و ولا‌یت مطلقه فقیه را ثـابت کرده است، و من در ایام طلبگی در مشـهد مقـدس آن بحث را در درس یکی از اساتیـد بنام حاج شیخ هاشم قزوینی فرا گرفتم. آن استاد خود مردی با تقوی و شجاع و انقلابی و معتقد به ولایت فقیه بود ولی زمانه به او اجازه اظهـار نظر در جـامعه نـداد، ولی مضـامین روایـات ولا‌یت فقیه را در پایـان بحث ردیف کرد و گفت دیگر چه بگوینـد از این بهتر؟!

یکی از حسـاسترین نقشه هـای اسـتعمار همین بود که فکر تشـکیل حکومت اسـلامی زیر نظر ولا‌یت فقیه رااز دلهای مسـلمین بیرون کردنـد و کاملاً‌ـ مواظب بودنـد که مبـادا یک روحانی مجتهـد و با تقوی در کارهای سیاسـی دخالت کنـد، و کنترل امر سیـاست را به دست بگیرد. امـام ولایت فقیه را در قم مطرح کرد، در ایام تبعیـد به نجف آن را در حوزه نجف تعلیم داد و این مسأله را عریان و برهنه مورد بحث قرار داد و رساله (ولایت فقیه) محصول آن درس است.

یادم می آید در آن رساله نوشته اند: در زندان تهران، پاکروان رئیس سازمان امنیت وقت، پیش من آمد و گفت: آقا حکومت و سیاست کار کثیفی است، شأن شـما بالاتر از این است که خود را به این کار پست که همه اش آدمکشـی است آلوده کنید، این را بگذارید برای ما، من گفتم: سیاست به معنایی که شـما می گویید همان طور است که گفتید کار شـماست، اما سیاستی را که اسلام گفته یک وظیفه مقدّس

است و کار ماست.

من عرض می کنم در خصوص ولایت فقیه و حکومت اسـلامی نظر امام با دیگران فرق اساسـی دارد، دیگران می گفتنـد: فقیه ولایت دارد و می توانـد که حکومت تأسـیس کنـد، این حق را دارد، اما نمی گفتنـد بر فقیه لازم و واجب است این کار بکند. امام عقیـده اش این بود که اگر این کار جایز است پس واجب است. این حکم از آن نوع احکامی نیست که فقط جایز باشد و دیگر هیچ، خیر، واجب

است هر فقیهی که امکان دارد که حکومت اسلامی را قبضه کند بایداقدام کند مقدمات کار را فراهم نماید تا به هدف برسد.

کیـد همه اصـلاحات در جامعه اسـلامی همین است، و منشأ کل خرابیهاهم این است که حکومت از محور خودش خارج شده است، در آغاز، ولایت امام معصوم نادیده گرفته شد و بعدا تا عصر

حاضر ولایت حاضر ولایت فقیه جامع الشرایط.

امام، ولایت فقیه را مطرح کرد و پای آن ایستاد، در برابر توطئه هایی که طاغوتهای داخل و خارج

و برخی از روحانی نماها و مقدسین پیش می آوردند ایستاد تا این که این فکر اوج گرفت، نضج یافت و بحمداللّه موفق شد.

امام، در حوزه های علمیه ایران وبعدا در نجف حدود سی سال و بلکه بیش از سی سال که درس خارج شروع کرد موفق شد نسلی از فضلا و مجتهدین و مدرسین را با این فکر تربیت کند که مفهوم امت واحده اسلام را درک کنند. اسلام را به عنوان

یک مکتب، وظیفه مسلمین در برابر کل مسلمانهای

ص:۲۲۵

جهان، وظیفه تشکیل حکومت اسلامی، وظیفه اهتمام به امور مسلمین، فکر اصلاح و احساس مسؤولیت متقابل، و از همه بالاتر غیرت اسلامی و این قبیل مطالب را کاملاً بفهمند و خود رابرای انجام این وظایف مهم آماده بسازند.

شاید هزار طلبه فاضل را که هر کدام بعدا مسؤولیت مهمی را به دوش گرفتند ودر حوزه ها مدرّسی عالیقدر شدند تربیت کرد. وی نخست در مسجد محمدیه قم در اول کوچه حرم با دوازده

نفر درس خارج خود را آغاز کرد که مرحوم شهید مطهری از آن جمله بود من هم در آن درس حاضر

می شدم، دوره بعد شاگردان او به حدود دویست نفر رسیدند، دوره های بعد از پانصد نفر تجاوز

کردند به طوری که در این اواخر در مسجد سلماسی قم دیگر جای نشستن نبود، بعد هم به نجف

منتقل شد ودر آنجا هم عده ای را با این طرز تفکر آشنا فرمود.

حال اگر این توفیق حاصل نمی گردید و این خیل از فضلا را تربیت نکرده بود کسی نبود که اسلام ناب محمدی را برای مردم تبیین کند، مردم را از خواب غفلت بیدار نماید و امتیازات فراموش

شده اسلام ناب را به یادشان بیاورد. پس امام از راهش وارد شد و پی برده بود که نخست باید این نسل جدید با فکر مسلّح تربیت شوند بعدا قیام کند. نسل قبل، این فکر را نداشتند، آنها آدمهای خوبی اما همرنگ مردم نبودند، عامل به وظیفه بودند ولی وظیفه شناس نبودند، فکر نمی کردند که این قدرت را می شود از دست طاغوتها در بیاورند، از دست استعمار انگلیس و آمریکا بگیرند و در قبال آن قدرتهای اهریمنی بایستند. یا به مردم حالی کنند که اسلام چیز دیگری بجز آن عادات و رسوم ظاهری است، شکر خدا را که این نسل تربیت شدند و پستها را قبضه کردند: از مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهور گرفته تا ائمه جمعه و سرپرست ارگانهای انقلابی و بسیاری از وکلای مجلس شورای اسلامی و خبرگان و دیگر مسؤولین محترم از همان نسل هستند.

من یادم می آید اساتید، پدران، پیشکسوتان ما اصلاً این فکر را نداشتند، می گفتند: آخوند اصلاً نباید به فکر سیاست باشد، بعضیها هم که کمی روشن بودند می گفتند اگر بشود حکومت را قبضه

کنیم خوب است ولی نمی شود، آب در هاون کوفتن است، خودتان را به خطر نیندازید.

امام، پس از این که توفیق پیدا کرد و حکوت اسلامی را به کمک همان شاگردان مخلص، سرپا کرد، برای بقای آن چند کار اساسی دیگر را انجام داد:

اول، نماز عبادی سیاسی جمعه را که اصلاً از یاد رفته واگر هم در گوشه و کنار شهرها اقامه می شد بی محتوا بود، آن را پُر محتوا کرد، در شهر ما مشهد نماز جمعه ای خوانده می شد که خطبه ها از توصیه به عبادت و زهد تجاوز نمی کرد و ابدا به هدفی که نماز جمعه برای آن تشریح گردیده کاری نداشت. یادم می آید حضرت آیه اللّه خامنه ای در ایام پیش از انقلاب

گفتند: در یک شـهری تبعید بودم یک روز رفتم نماز جمعه به آقای امام جمعه گفتم شما نماز جمعه را بکلّی تحریف کردی، نمازی

بی خاصیت و بی فایده خواندی، یک کلمه پاسخ نداد. الان در جهان اسلام نماز جمعه ای با این محتوا

که ما در ایران داریم خوانده نمی شود، نماز جمعه دانشگاه تهران از لحاظ کمیت و کیفیت در جهان اسلام منحصر به فرد است و نظیر ندارد.

دوّم، حج ابراهیمی را که از یادها رفته بود دوباره خاطره آن راتجدید کرد، امام معتقد بود حج

جای بیداری مسلمانها، جای برائت از شیطان و مشرکین و دشمنان اسلام است، چطور می شود آدم برود حج و برگردد هیچ به فکر اسلام نباشد، به فکر نقشه های استعمار نباشد، فکر نکند پول حاصل از فروش این دریای نفتی که زیر این بیابان است به کیسه کی می رود، دیگران دارند آن را می خورند، آمریکا، اسرائیل با واسطه و بلاواسطه از نفت آن سرزمین و سایر سرزمینهای نفت خیز منطقه و جهان اسلام دارند تغذیه می کنند، و به تعبیر بهتر دارند زندگی می کنند، و ما از آن بی خبریم، این خدمتی بود که امام به حج کرد و آن را با محتوا نمود، که البته باید روی آن کار کرد تا این فکر به همه مسلمین سرایت نماید واین جمعیت یک میلیون نفری یا بیشتر با همین اندیشه به حج بروند و برگردند، آن گاه دیگر استعمار نمی تواند منافع آنها را بچاپد وبه یغما ببرد.

سؤم، مسأله استقلال در همه ابعادش، استقلال سیاسی، استقلال فرهنگی، استقلال اقتصادی را مطرح کرد، چقدر امام راجع به دانشگاه صحبت کرده باشد، راجع به خودکفایی، راجع به استقلال

سیاسی، این سخن را همه جا از قول امام نوشته اند: «عمده مقصد ما مکتب ماست».

مکتب ما عبارت از اسلام ناب است و استقلال در همه ابعادش، وی عقیده داشت وقتی دانشگاه دانشگاه می شود که فکرش تحت تأثیر دیگران نباشد، دیگران افکار استادان و دانشجویان را نخرند و آنها را استثمار ننمایند.

متأسفانه دانشگاههای ما از روز نخست زیر سیطره استعمار تأسیس گردید و تنها حوزه های علمیه قدیم بود که جوشیده از اسلام و از خود مسلمین بود و وارداتی نبود، ولی البته روح سستی و بی حالی و عدم تحرک بر آنها حاکم بود. اما دانشگاهها از اول با برنامه های استعماری پدید آمد، سعی می کردند یک نفر پیدا نشود که مخترع و مکتشف شود، اگر هم پیدا می شدند آنها را جلب می کردند،

این چه جور دانشگاهی است که فقط خادم و پادو دیگران باشد.

امام، به مسأله استقلال فرهنگی بسیار اهمیت داد، مطرح کردن مسأله همکاری حوزه و دانشگاه نیز در همین رابطه بود تا از این راه دانشگاهها اصالت اسلامی را از حوزه ها کسب نمایند، و نیز حوزه ها با افکار جدید آشنا شوند و از آن سستی و بی حالی و بی تفاوتی که بر آن حاکم بود بیرون بیایند و بحمداللّه تا حدودی این همکاری عملی شد.

استقلال اقتصادی

در باره استقلال اقتصادی امام چقدر صحبت کرده باشد خوب است، مسأله خودکفایی را در همین رابطه مطرح فرمود، وی می فرمود: دیگران به ما حالی کردند که شما عرضه ندارید کاری بکنید، حالا ما باید ثابت کنیم که عرضه داریم. همین دیشب

صحبت بود که بحمداللّه مهندسین عالیقدر

ص:۲۲۷

شرکت نفت ما قادر شدند در مدت خیلی کمی چند تا چاه نفت کویت را که عراق منفجر کرده بود مهار و آنها راخاموش کنند. این کاری بود که در دنیا منحصر به چند نفر بود، آنها پول گزافی برای این کار می گرفتند و حالا ما داریم خودمان این کار را انجام می دهیم، معلوم شد ما هم مثل دیگران بشریم، آدم هستیم اگر به ما مجال بدهند می توانیم گلیم خود را از آب بیرون بکشیم و هم گلیم دیگران را.

امام راحل، با تیزبینی خاص خود، استقلال فرهنگی و استقلال اقتصادی را با هم مطرح می کرد و

هر دو را با هم مورد تأکید قرار می داد.

اما، استقلال سیاسی: اصلاً قبضه کردن حکومت برای تأمین استقلال سیاسی بود، مگر می شود حکومت یک کشور دست کسانی باشد که تفکر غربی و استعماری دارند، مع ذلک آن کشور یک کشور اسلامی مستقل باشد. من یادم هست در دوران مرحوم آیه اللّه بروجردی که مسأله مبارزه با فرقه ضالّه بهائیت مطرح شده بود و در رادیو این مبارزه شروع گردید، بعد هم دولت از آن منصرف شد و دیگر ادامه نداد، در مشهد یکی از علمای بزرگ که طرز فکر خاصی داشت وبا دولت وقت هماهنگ

بود به من که از قم برگشته بودم گفت: این سر و صداها چی بود که در قم بلند کردند و به ضرر تمام شد؟ گفتم: این کار رامقامات خودشان اجازه دادند و شروع شد، اما در بین یک مرتبه جولویش را گرفتند، گفتم: آنها چرا این کار را کردند، گفت: خارجیها فشار آورده اند. گفتم: بسیار خوب، همین را صریحا بگویند: ما تا اینجا آمدیم حالا دیگر آمریکا نمی گذارد کار را ادامه بدهیم، گفت: آخر دولت نمی خواهد بگوید که ما مستقل نیستیم، بلی آن آیه اللّه آشنا با سیاست گفت: دولت نمی خواهد اظهار عدم استقلال حکومت را بکند. بله آنها نگفتند که ما مستقل نیستیم، ولی تا فرق سر غرق در دریای استعمار بودند. مستقل نبودند ونمی توانستند نفس بکشند و بدون اجازه دیگران آب راحت بنوشند.

امام از راه طرح ولایت فقیه و حکومت اسلامی، انگشت گذارد روی مسأله اصلی و اعلام کرد در رأس مسائل ما مسأله استعمار است، استعمار بزرگترین خطر برای جهان اسلام است و در همین

راستا مسأله فلسطین را مطرح می کرد و نقشه های پیچ در پیچ استعمار را از به وجود آوردن کشور اسرائیل فاش کرد.

حالا کم کم معلوم می شود که نقشه ها چیست، استعمار قوم یهود را در جاهای دیگر مجهز می کند،

سپس آن ها را به سرزمین فلسطین به منظور تأسیس و گسترش اسرائیل بزرگ گسیل می دارد.

همان کاری را که از قبل آغاز کرده بودند و به واسطه دیگران زمینهای فلسطینیها را خریداری

می کردند اینک در مصر و جاهای دیگر شروع کرده اند، این برای چیست؟ برای این است که جمعیت

چند میلیونی که دارند در فلسطین جمع می شوند خوراک می خواهند، معلوم است زمین کم دارند،

پس چه بهتر که در مصر و سایر نقاط زراعت کنند و آذوقه این جمعیت را فراهم نمایند ومآلاً ـ بدین وسیله کشور مصر و کشورهای مجاور را مستعمره خودشان خواهند کرد.

این نکته ها را امام بسیار خوب درک کرده بود و من کسی را ندیدم که مانندامام، خطر اسرائیل را

ص:۲۲۸

عمیقا درک کرده وآن راجدی بگیرد و تا این اندازه راجع به آن حساس و دردمند باشد.

راجع به مسؤولیت متقابل مسلمین، راجع به غیرت اسلامی و مسأله وحدت امت، و از همه جدی تر جهاد با دشمنان دین، راجع به همه این امور که آنها را از مشخصات اسلام زنده و اسلام ناب محمدی برشمردیم، حضرت امام رضوان اللّه تعالی علیه الگو بود، دنبال کردن مسأله فلسطین ناشی از همین بُعد روحی امام بود، او غیرت اسلامی را، جهاد با دشمنان را، وحدت امت اسلام ومسؤولیت کل مسلمین را با هم مطرح می کرد و خود مصداق بارز چنین مفاهیمی بود، او خود به تنهایی یک امت بود.

راجع به وحدت اسلامی می فرمود: کسی که امروز به اختلاف بین شیعه و سنی دامن بزند نه شیعه

است و نه سنی، زمزمه های اختلاف تنها از حلقوم استعمار بیرون می آید و همواره به نفع استعمار است، حالا این طرز تفکر را من بـا آنچه متأسـفانه در حـدود بیست سال پیش از این در لبنان دیـدم مقایسه می کنم، در هنگامی که جنگ بین فلسـطینیهای مقیم بیروت و ارتش لبنان درگرفت و مرز

سوریه بسته شده بود، من بناچار در حدود پنجاه روز در بیروت بسر بردم، حوادث را از نزدیک زیر نظر داشتم و روزنامه ها را می خوانـدم. یـک روز دیـدم در جلو یـک کلیسـا کتـاب (سـلیم بن قیس) را با آن محتوای اختلاف برانگیز توی گاری دستی ریخته اند و آن را به ثمن بخسی (تقریبا پنج قران)

می فروشـند تـا میـان شیعه و سـنی لبنـان در آن شـرایط سـخت اختلاـف بیندازنـد، این در حالی است که مسیحیان با آن همه اختلافات عقیدتی همه با هم متحد بودند.

امـام در رابطه با همین مسأله فلسـطین با بهره گیری از روح وحـدت، همکاری، غیرت و مسؤولیت اسـلامی می فرمود: «اگر هر یک از مسلمانها یک سطل آب بریزد اسرائیل از بین می رود» معنی این

سخن آن است که مسـلمانها همه موظـف هسـتند هر کـدام به قـدر یـک سـطل آب ریختن در نـابودی اسـرائیل بکوشـند، پس مسلمانها باید در مورد مسأله فلسطین حساس باشند و آن را مسأله اسلام

بدانند نه مسأله عرب یا مسأله ملّت فلسطین.

حال، شـما ببینید میان این طرز فکر و بین فکر آن آقایی که گفته بود: «فلسـطینیها هم دست کمی از یهودیها ندارند، آنها سـنی هستند و ما شیعه» چقدر تفاوت است. از میان بردن این اندیشه های

خطرناک یکی از کارهای بزرگ امام بود.

این صف واحدی که امام پیشـنهاد می فرمود همان صفی است که مورد محبت خداست: «إن اللّه یُحِبُّ الّذین یُقاتِلون فی سَبِیلِهِ صفّـا کـأَنَّهُم بُنیـانٌ مَرصُوص» امـام می خواست همه مسـلمین در شـرق و غرب عـالم از هر فرقه و هر طـائفه و از هر نژاد وقبیله، افتخار ایستادن در این صف الهی را پیدا کنند. امام، در جنگ تحمیلی، سنت جهاد اسلامی و رودررویی با دشمنان خدا وروح

مقاومت را عملاً نشان داد.

مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه

این مجمع، در سال گذشته جهت تحقق همین اهداف والا از طرف مقام معظم رهبری و ولیّ امر

ص:۲۲۹

مسلمین حضرت آیه اللّه خامنه ای متع اللّه المسلمین بطول بقائه تأسیس گردید. این مجمع، می خواهد

پیروان مذاهب اسلامی را با هم آشتی دهد به این معنی که هر کسی عقیده و راه خود را ادامه دهد اما سعی کند در مسائل مشترک که صدی نود مسائل عقیدتی و فقهی و اخلاقی است با هم هماهنگ باشند و وحدت خود را بر اساس این مسائل پی ریزی نمایند. این مجمع در نظر ندارد شیعه را سنی و یا سنی را شیعه کند، یا اختلافات موجود را از بین ببرد و همه مذاهب را یک مذهب کند، ابدا این کار موردنظر نیست و اصلاً عملی هم نیست و طرح آن ازطرف برخی برای اخلال و خرابکاری است.

نظر این است که به مسلمانها حالی کند شما با هر گرایشی که دارید بالاخره همه امت واحده هستید و مسائل عقیدتی، عملی، اخلاقی و سرنوشت مشترک اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و منطقه ای

دارید، وجود اختلافات در داخل مذاهب مانع از آن نیست که در مشترکات همکاری داشته باشند.

بحث علمی که اشکال ندارد، اختلاف نظر ضرر ندارد، اسلام هم از مطلق اختلاف منع نکرده است، من در یک سخنرانی گفتم اگر اسلام به تفکر، تدبر و تفقه امر کرده که کرده است باید اختلاف نظر را هم بپذیرد، زیرا لازمه این امور اختلاف نظر است، اختلاف نظر در مسائل غیر اصولی و مسائل جنبی و جزئیات، اجتناب ناپذیر است، و اگر ناشی از دلیل و برهان باشد مفید است و ابدا ضرر ندارد و گاهی راهگشای علمی هم هست.

بلی باید از اتهامات جلوگیری کرد، مسلمانها به هم تهمت نزنند، همدیگر را همان طور که هستند

بشناسند. من در سفرهایی که به کشورهای اسلامی کرده ام هر جا که رفته ام به من گفتند شما شیعه ها وقتی نماز می خوانید در هنگام سلام نماز دستها را بالا و پایین می کنید و اظهار تأسف می کنید و می گویید: «خان الامین» یعنی امن خیانت کرد، خداوند به جبرئیل امین مأموریت داد که وحی را بر علی نازل کند و خیانت کرد و سراغ محمد صلی الله علیه و آله رفت. در مصر، در سوریه، در ترکیه، در مغرب راجع به این مسأله از من سؤال کردند، معلوم می شود روی این مسأله خیلی کار کرده اند.

در قاهره با دکتر (محمد الفحّام) شیخ جامع الازهر که تازه از ایران دیدن کرده بود ملاقات کردم (قبلاً در دانشگاه مشهد او را دیده بودم) گفت: به نظر می رسد علمای ایران از ما به (مولی) یعنی خداوند نزدیکتر هستند. در دمشق آقای (شیخ احمد گفتارو) مفتی سوریه که او نیز از ایران دیدن کرده بود، از علماء و مراجع ایران بخصوص از مرحوم آیه اللّه حاج سید احمد خوانساری مرجع تقلید ساکن تهران، تعریف می کرد و شدیدا تحت تأثیر ملکات فاضله و روحیات آن مرجع قرار گرفته بود.

این قبیل دیدارهای متقابل اثر دارد، در دیار اهل سنت نیز آدمهای ممتاز و دانشمندی یافت می شوند که انسان را تحت تأثیر قرار می دهند. اینک «مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه» در صدد است وسیله این دیدارها را فراهم نماید تا نتیجه بسیاری از بدبینها از میان برود.

خداند دلهای مسلمانها را به هم نزدیک نماید، شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی را با شهدای کربلا محشور فرماید، روح پرفتوح امام امت را با ارواح مقدّس انبیاء و اولیاء قرین نماید.

ص:۲۳۰

۱۷. امام خمینی و وحدت اسلامی

امام خمینی و وحدت اسلامی(۱)

بحش اوّل

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمدللّه رب العالمین و الصلوه و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین و خیر الخلائق اجمعین،

سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین و صحبه المنتجبین.

فرصتی پیش آمده است که به مناسبت فرا رسیدن هفته ی وحدت، میلاد مسعود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله منجی عالم بشریت و منادی توحید و وحدت و همچنین میلاد با سعادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ششمین پیشوای معصوم بعد از پیامبر و رئیس مذهب اهل بیت و نیز به مناسبت برگزاری اولین دوره ی شورای عای مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه، یادی از امام بزرگوار،

حضرت امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه بکنیم و یک بعد از شخصیت و ابعاد پراکنده و بسیار فراوان وجود آن بزرگوار را مورد توجه قرار دهیم. و آن، رابطه امام با وحدت اسلامی است.

اگر بخواهیم علاقه ی شدید امام را به وحدت اسلامی، ریشه یابی کنیم باید برویم سراغ دوران

تحصیلات و زندگی علمی آن بزرگوار. ما می دانیم که امام خمینی در بین علمای بزرگ در زمان ما از یک جامعیت خاصی در رشته های مختلف علوم اسلامی برخوردار بود. ایشان فقیهی زبردست بود.

فیلسوف بود. عارف بود. معلم اخلاق بود واز مذاهب و آراء متفکران جهان و بخصوص از مذاهب

اسلامی کاملاً اطلاع داشت. اوج و حضیض ملتها و دولتهای اسلامی را کاملاً می دانست. مجموعه ی

این معلومات، دیدگاه وسیعی را به امام بخشیده بود او وسعت نظر، شرح صدر، واقع بینی و ارزیابی درست از وضع مسلمین را در خود جمع کرده بود.

۱- گفتگو و مصاحبه با بخش برون مرزی صدای جمهوری اسلامی ایران در چهار بخش.

مسأله شرح صدر، نیاز به توضیح دارد، اجمالاً، هر کس که مقام رهبری برای امت یا جمعیتی را به

عهـده می گیرد بایـد دارای شـرح صـدر باشـد، خداونـد در باره چند پیامبر مسأله شـرح صدر را مطرح فرموده است. حضـرت موسـی علیه السـلام هنگامی که به نبوت و رهبری خلق منصوب و مبعوث می شود، از خداونـد شـرح صـدر، میخواهد و عرض می کنـد: «رَبِّ اشْـرَحْ لی صَـدْرِیْ وَ یَسِّرْلی أمْرِی وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی(۱)» «خدایا به من شـرح صدر عطا کن و کار من را آسان کن و گره از زبانم بگشا و سخنم را آنطور قرار بده که بفهمند». همچنین خداوند یکی از نعمتهای بزرگی که بوسـیله آن بر پیامبر عزیزش رسول اکرم صـلی الله علیه و آله منت می نهد مسأله شرح صدر است. در سوره (انشراح) خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکْ وَ وَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکْ(۲)» «آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و بار سنگین را از دوش تو فرو ننهادیم؟» البته مقصود این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برابر آن همه ناملایماتی که از سوی مشرکین به آن حضرت وارد می شد، باید دارای یک دیدگاه وسیع و شرح

صـدری باشـد که بتوانـدآن ناملایمـات را متحمـل و بـا آراء و نظرات گونـاگون روبرو شود، و همه را تحمل بکنـد. این لازمه رهبری است.

امام بزرگوار، از این مزیت کاملًا برخوردار بود، هر کس علومی را که یاد کردیم (علم فقه، علم

فلسـفه، عرفان، اخلاق، تاریـخ و اطلاع از آراء و مـذاهب) دارا باشـد می دانـد که غالب این علوم، خود به خود، وسـعت نظر و شرح صدر می آورد. بخصوص علم فلسفه و عرفان، که علم فلسفه صرفا بر دلیل

و برهان و رشته عرفان بر اشراقات قلبی و افاضات الهی مبتنی است ودر دلیل و برهان وافاضات

غیبی، هیـچ نوع تعصب و تنـگ نظری وجود نـدارد، و انسـان به مرحله ای می رسـد که در مسائـل الهی و فلسـفی خود، دارای مبانی متقن علمی و مستدل است، و اگر عارف است مسائل فلسفی را وجدان

می کنـد و آنها را «بالعیان» یعنی با چشم دل می بینـد، و به اصـطلاح به مقام کشف وشـهود میرسد. این امر باعث این می شود که دیگر تنگ نظر نباشد، در عین حال که عقاید خودش را مسلم و محکم می داند،

نسبت به آراء و نظرات دیگران، یک حالت بیطرفی بخود می گیرد و می تواند آنها را تحمل کند. البته آنها را حق نمی داند و تصویب نمی کند، ولی به نحوی آن عقاید و صاحبان آنها را منظور می دارد و به آنها توجه می کند چرا که او به مرحله ای از علم رسیده که دیگران نرسـیده انـد و در عمق مسائل به آن صورتی که بایـد وارد نشـده اند، آن طوری که او حقیقت را یافته است، آن ها نیافته اند.

حافظ شیرازی در این زمینه می گوید:

جنگ هفتاد ودو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیت ره افسانه زدند.

حقیقتا به مرحه ای می رسد که دیگران را تصویب نمی کند ولی معذور می دارد و اگر در دلش معذور نمی داد در زبان با آنها مدارا می کند و با احترام با ایشان سلوک می نماید. پس یکی از صفات بارز انبیاء واولیاء «شرح صدر» است، و امام رضوان اللّه علیه از آن برخوردار بود.

۱- طه / ۲۵.

۲- انشراح / ۱و ۲.

از دیگر صفات ایشان، مدارای با خلق است. شرط عدالت، مدارای با مردم است. انسان بایدبداند

و بفهمد که همه مردم در یک محیط رشد نکرده اند، شرایط زندگیشان یکسان نبوده است، تعلیم و تعلم، استاد، محیط و معلومات مختلف، در روح انسان اثر می گذارد، و قهرا به راهی می افتد که در عین حال که اختیار را از دست نمی دهد اما در اتخاذ طریق هم، آزاد مطلق نیست.

بزرگان، این حقایق را کاملاً درک می کنند و لهذا با دیگران مدارا نموده و عقاید و آراء آنها را تحمل می کنند و برای آنها تا حدودی احترام قائل هستند. و لااقل، سخنانشان را با خشونت رد نمی کنند و اگر بخواهند با دیگران سخنی بگویند با مدارا با آنها سخن می گویند. این مسأله لازمه علم و دانش و لازمه مقام رهبری است. هر کس خودش را در سمت رهبری قرار می دهد حتما باید از این شرایط برخوردار باشد. قرآن در باره رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: وَ لَوْ كُنْتَ فَظّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لاَـ نَفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ(۱) «اگر تو آدمی خشن و سختگیر می بودی هر آینه مردم، از دور تو پراکنده می شدند ونمی توانستند تو را تحمل کنند».

این که مردم آن روزگار و بعدها، مردم جهان این طور مانند نگینی گرانبها وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در میان خود گرفته اند و دور وجود او پروانه وار می چرخند، به لحاظ آن جاذبه ی بود که در او وجود داشت که از همان اخلاق نبوت ووسعت نظر و دیدگاه وسیع و صفت تحمل و مدارای

او با خلق، سر می زد. و اگر این طور نبود این چنین دور او را نمی گرفتند. اصولاًـ پیامبران، انبیاء، بزرگان، رهبران، و مراجع، باید دارای چنین خلق و خوئی باشند و اگر یک پیامبر یا عالم و رهبری، بسیار بدخلق باشد، قهرا، جاذبه ندارد ونمی تواند مردم را دور خویش جمع کند.

این خصوصیات، به ضمیمه محیط تربیتی امام، چه در شهر خودش خمین، و چه بعد از این که در اوایل جوانی، به شهر اراک منتقل گردید، و چه در شهر قم، اینها همه، از امام شخصیتی ساخته بود که مردم پروانه وار گرد شمع وجودش جمع می شدند. و قبل از همه ی مردم، فضلا و طلاب حوزه علمیه.

در آن هنگام شهر اراک در اثر وجود استاد بزرگ مرحوم آیت اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری، دارای حوزه ای شده بود و یکی از طلاب اولیه آن حوزه، امام بود وبعدها هم مرحوم حائری به قم منتقل شد، در قم این حوزه بزرگ را تأسیس کرد یا به تعبیر صحیحتر، حوزه محدود سابق را گسترش دادند و تا حیات داشت از فکر و نظر و معلومات خود، طلاب را سیراب می کرد. مرحوم حائری در بین علمای عصر اخیر معروف است به وسعت نظر و شرح صدر، و خصلت و صفت مدارای با خلق و سالیان دراز، امام بزرگوار علاوه بر درسها از معاشرت و مجاورت آن مرد بزرگ استفاده کرد، و همچنین ایشان رفقاودوستان و معاصرانی در قم داشتند و با مراجعی همزمان بودند که همه آنها از این دو خصلت شرح صدر و مُدرا با خلق برخوردار بودند. از جمله مرحوم آیت اللّه سید صدرالدین

۱- آل عمران ۱۵۹.

صدر، که در حقیقت دارای خوی و خصلت پیغمبری بود و من فراموش نمی کنم: که هرگاه به حضور او می رسیدم، آثار بزرگی و جلالت و سماحت را در او می دیدم به حدی که گویا در برابر یکی از انبیاء قرار دارم. مرحوم آیت اللّه سید محمد تقی خوانساری، آیت اللّه سید محمد حجت و دیگران.

از جمله موفقیتهای امام، این بود که در آغاز جوانی و در دوران تحصیل، شخصیتهای بزرگی را

دیده بود، با آن ها نشست و برخاست کرده بود و در جلسات و محاضرات آنها حضور پیدا کرده بود، که یکی از آنها مرحوم آیه اللّه شاه آبادی، عارف و فقیه معروف تهران بود. و دیگر از آن بزرگان، مرحوم آیت اللّه سیدابوالقاسم کاشانی مبارز نستوه و، قهرمان ملی شدن صنعت نفت است.

و شاید شخصیتی که از همه بیشتر در روح امام از جنبه مبارزه با طاغوتها، آزادیخواهی، و

آزادی طلبی، در آغاز جوانی، تأثیر داشته است، همانا مرحوم آیت اللّه مدرس است. شخصیت بزرگ و روحانی معروف اوائل مشروطیت، که در چند دوره از طرف مردم، به نمایندگی مجلس شورای ملی

آن روزگار، انتخاب شده بود، و در تمام ادوار زندگی سیاسی چه در مجلس و یا در خارج از مجلس، همواره مشغول مبارزه با طاغوتها و مردمان ظالم و ستمگر بود، و در عین حال، به تمام معنا یک روحانی وارسته بود که بانهایت قناعت و به صورت طلبگی زندگی می کرد.

امام، در عنفوان جوانی، آن مرد را، با آن همه خصال و صفات برجسته دیده بود، اینها همه در روح امام اثر گذاشته و از وجود او مردی وارسته، عارف، فقیه، مبارز، سیاستمدار و در عین حال آشنا به واقعیتهای روزگار و با خلق وخوی مردم دارای، صفت تحمل و بردباری، ساخته بود که همه این

خصوصیات او را برای رهبری آماده کرده و یا به تعبیر بهتر ذخیره نموده بود. این توفیق عظیم نصیب او شد که توانست نظام منفور شاهنشاهی راسرنگون و نظام پاک اسلامی خالص را در سرزمین ما پایه گذاری کند، و به اسلام ناب محمدی تحقق بخشد. که امیدوار هستیم قرنها این نظام پایدار بماند و در سراسر جهان از خود آثار ارزشمندی به جای گذارد.

بخش دوّم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

در جلسه گذشته، بحث این بود که حضرت امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه. چه در دوران طلبگی و تحصیل و چه در مقام مرجعیت و سمت تدریس و استادی در حوزه علمیه قم، با عده ای از علمای بزرگ، معاصر بوده است و نزد بعضی از آنها تلمذ و تحصیل علم کرده است که آنها دارای افق دید وسیعی بوده اند و به اصطلاح، همان طور که قبلاً گفتیم دارای شرح صدر بودند. من کسانی را نام بردم و اینک مرجعی را نام می برم که شاید از این لحاظ از همه کسانی که قبلاً نام بردم در مسأله وحدت اسلامی نقش بیشتری داشته است و او مرحوم استاد بزرگ حضرت آیه اللّه العظمی بروجردی(رحمه اللّه) است.

مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی تا حدود ۱۷ سال قبل از رحلتش، در بروجرد زندگی می کرد و در همان جا مقام مرجعیت و زعامت داشت. بعد از سوی عده ای از بزرگان از جمله و شاید مؤثرتر از همه، مرحوم امام خمینی از ایشان تقاضا شد که به حوزه علمیه قم منتقل بشوند اولاً برای تصدی ریاست و زعامت آن حوزه و بعد هم برای مرجعیت عظمای عالم تشیع. ایشان بر اثر این تقاضا به قم آمدند. یکی از کسانی که دائما با ایشان ملازم بود و در جلسات خصوصی استفتا، شرکت داشت و در حوادث و مسائل مهم، طرف مشورت ایشان قرار می گرفت و نظر می داد، حضرت امام بودند.

مرحوم امام، از باب احترام و تجلیل و شاید تا حدود زیادی برای استفاده، با اینکه خود آن بزرگوار دارای درس خارج معتبری بود، در عین حال تا آخرین روزهایی که آن مرد بزرگ زنده بود در جلسه درس او شرکت می کرد.

مرحوم آیت اللّه بروجردی به مسأله وحدت اسلامی و تقریب مذاهب بسیار اهمیت می داد، چه در درس و بحث و در ابراز نظرات علمی خودش و چه در غیر آن از حوادث و مسائل عمومی مسلمین، همواره ایشان نظر و اهتمامش را به وحدت اسلامی ابراز و اظهار می کرد، و من یقین دارم که مرحوم امام در این مدت حدودا ۱۷ سال که ملازم آن مرد بزرگ بود، در این بعد نیز، یعنی دیدگاه وحدت اسلامی و تقریب بین مذاهب، تحت تأثیر آن مرد بزرگوار بوده است، و آن استاد بزرگ در کل حوزه علمیه و بر اساتید و مدرسین از این لحاظ تأثیر گذاشته بود. امام هم لااقل راههای تحقق بخشیدن به وحدت مسلمین را از آن مرد بزرگ فرا گرفت و بعد آنها را دنبال فرمود.

مرحوم آیت اللّه بروجردی در راه وحدت اسلامی باعث شد که رابطه ای بین علمای شیعه وعلمای اهل سنت بخصوص علما و شیوخ الازهر برقرار بشود، و خود او در این کار پیشقدم بود و با تأیید واشاره و راهنمائی ایشان بود که در قاهره، پایگاه مهم علمی و اسلامی، مجمعی به وجودآمد ویا لااقل گسترش پیدا کرد بنام «جماعه التقریب بین المذاهب اسلامیه». و مرکزی بنام «دارالتقریب بین المذاهب اسلامیه». در این مرکز عده ای از علمای با اخلاص اهل سنت و شیعه با هم همکاری

می کردند، بخاطر این که محبت، وداد و رابطه بین فریقین را توسعه بدهند ودائما در این فکر بودند که از چه راههائی می توان بین مذاهب اسلامی الفت و یا به تعبیر خودشان «تقریب» ایجاد کرد، که البته راههای این امر باید تبیین بشود.

و اینک ما در (مجمع التقریب) همان راه دارالتقریب را دنبال می کنیم.

باید تذکر داد که هدف از آن (دارالتقریب) و این (مجمع التقریب) این نیست که مذاهب اسلامی را از بین ببرند یا مردم را از یک مذهب به مذهب دیگر منتقل بکنند، خیر، بلکه نظر این است که مسلمانها یک امت هستند، قرآن میگوید: إِنْ هَذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّهً وَاحِدَهً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْنَ(۱) و در آیه دیگر: «وَ

اَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُوْنَ(۲)» شما یک امت هستید و یک خدا دارید و چون اهل توحید هستید باید اهل وحدت

۱- انبیاء / ۹۲.

۲- مؤمنون ۵۲.

باشید و آنها می خواستند مسلمانها رامتوجه کنند که شما امت واحد و دارای مشترکات بسیاری هستید

و بر اساس آن مشترکات، همه، مسلمان بحساب می آید، پس باید آن مشترکات را حفظ کنید و آنها را پایه وحدت خود قرار دهید و مسائل جنبی و غیر اصولی مورد اختلاف را از راههای علمی و بحث و نظر، حل کنید، و اگر هم حل نشود آنها را در آن حد بر ذهن خود، حاکم نسازید که بین شما اختلاف و نزاع ایجاد کند. در اسلام، اصل اختلاف نظر مردود نیست، بلکه تا حدود زیادی اختلاف در مسائلی که دلیلش آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است. آنچه ضرر دارد و قرآن هم مکرّر از آن منع می کند، همانا نزاع و درگیری است. قرآن می فرماید: وَاعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّه ِ جَمِیْعا وَ لا تَفَرَّقُوْا(۱)، وَلا تَنَازَعُوْا وَ تَفْشَلُوْا وَ تَذْهَبَ رِیْحُکُمْ(۲) شما متفرق نشوید، نزاع و درگیری پیدا نکنید که نیرویتان از بین برود. «دارالتقریب» این هدف را دنبال می کرد و مجله ای بنام «رساله الاسلام» منتشر می نمود. این مجله، ناشر افکار همان بزرگان از علمای مذاهب و در خط اصلاح و ایجاد وحدت و تقریب بود و مرحوم

آیت اللّه بروجردی، یا در اصل به وجود آمدن آن مرکز نقش داشت که اینک شواهد قطعی بر این امر در دست نداریم، و یا لااقل در تقویت آن مرکز دست داشت که کاملاً مشهود بود.

در آن موقع، یعنی از سال ۱۳۲۸ که من در قم می زیستم تا ۱۳۳۹ ناظر بودم که ایشان چقدر به این مسأله اهمیت می داد و کسانی که از قاهره می آمدند، از اعضا یا دبیر کل (دارالتقریب) آنها را می پذیرفت، با آنها تماس می گرفت، آنها از ارشادات و راهنمایی های آن مرد بزرگ استفاده می کردند. علاوه بر این، به آن مرکز از وجوهات شرعیه کمک مالی می کرد تا آن جماعت بتوانند کارهایشان را توسعه و مجله «رساله الاسلام» رانشر دهند. در این زمینه من خاطراتی دارم که جای ذکرش نیست. مرحوم امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه، از نزدیک ناظر همه این جریانها بود و کاملاً دقت می کرد که آن مرد سالخورده و آبدیده، از چه راههائی می خواهد به اهداف خود برسد. خاطرم هست مرحوم آیت اللّه بروجردی یک روزی در درس، در حضور حدود هزار نفر از شاگردان خودش به یک مناسبت، فرمود: «مسأله تقریب بین مذاهب اسلامی در عصر ما، در حال پیشرفت است و ما خدا را شکر می کنیم که در این کار سهمی داشتیم». این مطلب راکه ایشان فرمود، نمی خواست خودستائی

بکند، او اهل خودستائی نبود، بلکه به این جهت این را گفت تا طلاب بدانند که ایشان به این مسأله اهمیت می دهد و بعد هم آنها باید این رسالت را همواره به عهده داشته باشند و آن را دنبال بکنند. بنده هم یکی از همانهائی هستم که در حقیقت از افکار آن مرد بزرگ استفاده کرده ام و تلاشم بر این است که همان خط مشی را دنبال کنم. در هر حال، این نکته لازم بود که در رابطه با حضرت امام و معاصرین و اساتید ایشان که از آنها فکر و توجه به مسأله تقریب را الهام گرفته بود و با آنها همکاری و همفکری می فرمود، ذکر شود.

مسأله دیگر که در این جلسه لازم است آنرا تذکر بدهم این است که هر کس به عزت، مجد و

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- انفال / ۴۶.

عظمت از دست رفته اسلام فکر می کند و مایل است که دو مرتبه، مسلمانان، همان عزت و آقایی را

که داشتند به دست بیاورند. چنین کسی حتما طرفدار تقریب مذاهب و وحدت اسلامی است و ما

می دانیم که حضرت امام، شاید در زمان خودش از لحاظ علاقه به مجد و عزت اسلام و مسلمانان

بی نظیر بود. در سراسر سخنرانیها، نوشته ها و پیامهاهی که او برای حجاج بیت اللّه می داد و یا سخنرانی هایی که به مناسبتهایی در حضور جمعی از مردم، که با اشتیاق تمام در محضر آن حضرت در حسینیه جماران و قبل از آن در قم در مدرسه فیضیه، برای کسب فیض به حضور او می رسیدند،

ایراد می فرمود، همیشه مسأله اسلام، مطرح بود. حتی ایشان می گفت که اصلاً کسانی که با ما مخالفت می کنند، آنها در حقیقت با اسلام مخالفند، می خواهند اسلام نباشد و وقتی ایشان می فرمودند اسلام، مقصود وی فقط اسلام به مفهومی که شیعه اثنی عشری قائل است نبود بلکه مراد از اسلام، همان مفهوم عام بود که شامل همان مشترکات بین مسلمین می شد، فرازهای مختلف وصیت نامه امام نیز حاکی از این امر است.

حالا من یک فراز را می خوانم و جلسه را ختم می کنم، ایشان مرقوم فرموده اند:

«وصیت من به ملتهای کشورهای اسلامی این است... که از وابستگی به قدرتهای بزرگ خارجی خود را رها کنند و باملت خود تفاهم کنند در این صورت پیروزی را در آغوش خواهند کشید و نیز ملتها را دعوت به وحدت کنند و از نژادپرستی که مخالف دستور اسلام

است بپرهیزند و با برادران ایمانی خود در هر کشوری و با هر نژادی که هستند دست برادری

دهند که اسلام بزرگ آنان را برادر خوانده، و اگر این برادری ایمانی با همت دولتها وملتها و با تأیید خداوند متعال، روزی تحقق یابد، خواهید دید که بزرگترین قدرت جهان را مسلمین تشکیل می دهند. به امید روزی که با خواست پروردگار عالم ماین برادری و برابری حاصل شود».

از این قبیل بیانات در وصیت نامه و دیگر بیانات حضرت امام فراوان هست که همه حکایت می کند از اینکه ایشان به عزت و سربلندی اسلام عشق می ورزیدند و تنها راه را برای رسیدن به این هدف، همانا وحدت مسلمین می دانسته اند. در این رابطه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است

که فرمود: «اَلْاِسْلامُ یَعْلُوْا وَلا یُعْلَی عَلَیْه(۱)» همانا اسلام باید برترین باشد و چیزی از او برتر نباشد.

بخش سوّم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

در سومین جلسه بحث «امام خمینی و وحدت» مطلب دیگری را متذکر می شویم، اگر قرار باشد

ص:۲۳۷

۱- کنز الحال، ج ۱، حدیث ۲۴۶.

که میوه درخت را دلیل بگیریم بر اصل درخت، به اصطلاح درخت را از میوه اش بشناسیم، شاگردان و تربیت یافتگان حضرت امام سندگویایی هستند که از افکار بلند و آرمانهای وحدت گرایانه ایشان حکایت می کنند. با نگاهی کوتاه به کارنامه علمی و عملی آنان، متوجه این نکته خواهیم شد که، آنها توجه و اهتمامشان را به وحدت مسلمین از امام(ره) به ارث برده اند. من به چند نفر از بزرگانی که در محضر امام درس آموخته اند و تقریبا بخش عمده افکار، معلومات و دیدگاههای سیاسی و اجتماعی

خودشان را از امام گرفته اند اشاره می کنم.

معلوم است که در طلیعه آنها باید مرحوم استاد بزرگ، علامه مطهری، شهید بزگوار را مثال بزنیم.

ایشان در سراسر کتابها، آثار، مقالات و سخنرانی های خود، همواره دم از وحدت اسلامی زده است ودر خصوص وحدت اسلامی مقالاـتی دارد. بخاطر دارم در یادنامه ای که برای مرحوم «علامه امینی» تهیه کرده اند. مرحوم استاد مطهری مقاله ای نوشته بودند تحت عنوان «علامه امینی و وحدت

اسلامی». مرحوم علامه امینی در دفاع از مذهب شیعه و ولایت علی علیه السلام شهرت داشت و کتاب مهم «الغدیر» عمدتا در این زمینه است و شاید کسانی فکر می کردند که این کتاب، با خط وحدت اسلامی سازگار نیست. مرحوم شهید مطهری روی یک بعد از کارهای مرحوم امینی انگشت گذاشته بود و آن را دلیل بر وحدت خواهی او می دانست. نکته ی مهمی که حتی خود بنده از آن الهام گرفته ام این بود: یکی از راههای وحدت مسلمانان این است که بدبینی های آنان نسبت به یکدیگر برطرف بشود،

بدبینیها مولود تهمتها و افتراهایی است که مسلمانها و مذاهب اسلامی به یکدیگر نسبت داده اند،

حال، اگر کسی سعی کند و بکوشد که این تهمتها را از میان ببرد و ثابت کند بسیاری از این چیزهائی که در اذهان نسبت به مذهب شیعه وجود دارد، دروغ، افتراء و تهمت است و همچنین کسانی بکوشند تا ثابت کنند بسیاری از بدبینی هایی که مثلاً شیعه یا دیگران به بعضی از فرق اهل سنت دارند، نتیجه اتهامات دروغی است که به آنها زده اند و این دروغها را از طرفین افشاء بکنند، این خودش خدمتی است به ایجاد الفت و وحدت بین پیروان مذاهب که به تقریب بین مذاهب می انجامد.

مرحوم شهید مطهری در آنجا می گوید: اگر از این دیدگاه نگاه بکنیم، علامه امینی بزرگترین خدمت را به وحدت اسلامی کرده. برای اینکه در سراسر کتاب نفیس الغدیر و کتابهای دیگر خواسته است این تهمتهای ناروا را که دیگران به شیعه زده اند، برطرف کند تا دیگر مسلمانان از این بدبینی نسبت به آنها دست بردارند، زدودن بدبینی خودگامی است بزرگ در راه وحدت والفت.

همچنین مرحوم شهید مطهری کتابی دارد به نام «نهضتهای اسلامی در صد ساله اخیر» ما می بینیم در آن کتاب دانشمندان و بزرگانی را که در این صد ساله اخیر قیام کرده، با سیاستهای استعماری

جنگیده اند و مسلمانها را به وحدت دعوت کرده اند، نام می برد، از مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی (که البته به عقیده ما ایرانی و شیعه بوده است) گرفته تا دوست و همکار وشاگرد بزرگوار او مرحوم شیخ محمد عبده و معاصرین او، از قبیل کواکبی و دیگران تا برسد به حسن البنا،

ص:۲۳۸

رهبر و مؤسس جماعت اخوان المسلمین که عمدتا به وحدت اسلامی دعوت می کرد، همه ی این افراد را نام برده است. همچنین بعضی از دانشمندان هند و نهضتهای اسلامی را که عمدتا یک هدف اجتماعی و سیاسی مبنی بر وحدت اسلامی داشتند، نام برده و در باره مؤسین و پیشوایان این نهضتها کاملاً بحث کرده است. ما می گوئیم: نمی شود کسی طرفدار وحدت اسلامی نباشد و از این قبیل

شخصیتها تمجید و تحلیل کند با اینکه کار اساسی آنان، دعوت به وحدت مسلمانها بوده است.

بنابراین، مسلم است که افق فکری مرحوم شهید مطهری خیلی وسیعتر از محدوده مذهب خودش بوده است، با اینکه او در همه نوشته ها و گفته هایش مقید و پایبند این بود که بر طبق مذهب خودش سخن بگوید، اما دیدگاه سیاسی و اجتماعی او در محدوده مذهب نبود بلکه در کل منطقه

اسلام همیشه در حال سیر بود.

شخصیت دیگر از شاگردان امام، آیت اللّه بهشتی بود، من از همان دوران جوانی و طلبگی باایشان

معاشر بودم واز نزدیک، ایشان را می شناختم. او یکی از داعیان بزرگ تقریب مذاهب و از مصلحان عالم اسلام بود و شاید در حدود ۳۰ سال در این زمینه فکر کرده بود. ایشان در قم، تدریس می فرمود و طلاب را به این فکر دعوت می کرد. دبیرستانی داشت بنام «دبیرستان دین و دانش» که در آن جا حداقل بیش از هزار نفر از دانش آموزان را با فکر اسلامی و ایده وحدت اسلامی تربیت کرد، تربیت شدگان او، هم اکنون نیز در بسیاری از ارگانهای مملکتی دیده می شوند و به انقلاب خدمت می کنند. و این که من می گویم آن مرد طرفدار وحدت اسلامی بود یک سخن گزاف نیست. ایشان قبل از

انقلاب، مدت چندسال در کشور آلمان امام مسجد ایرانیان در شهر «هامبورگ» بود و کسانی که اطلاع از فعالیت و نقش ایشان در آنجا دارند می دانند که بر اثر تبلیغات او، آن مسجد تبدیل شده بود به یک مرکز وحدت اسلامی و فقط محل تجمع ایرانیان یا شیعیان نبود، بلکه دانشجویان کل جهان اسلام که در آلمان و کشورهای اروپائی بودند با آنجا ارتباط داشتند. آقای مسیح مهاجری یکی از دوستان

نزدیک شهید بهشتی در مکالمه ای که ترجمه آن در شماره سوم مجله «رساله التقریب» نشریه مجمع جهانی تقریب چاپ شده است از قول ایشان نقل می کند:

«هنگامی که به اروپا رفتم از یک توطئه حساب شده فکری که توسط مستشرقین اروپایی طراحی شده بود با خبر شدم. آنها با استناد به تفسیق فریقین و تسری آن به رهبران آنان در صدر اسلام، نوعی اجماع مرکب بر فسق کلیه اطرافیان رسول گرامی اسلام را به اثبات می رساندند و با این استدلال که کسی که اطرافیانش فاسق باشند نمی تواند پیامبر خدا باشد منکر رسالت پیامبر گرامی اسلام می شدند و این توطئه ی حساب شده را ترویج می کردند.

شهید بهشتی، درادامه افزود: از آن تاریخ من با خدا عهد کردم تا آنجا که در توان دارم برای تقریب پیروان مذاهب اسلامی

تلاش نمایم تا این توطئه خطرناک خنثی شود.

آن مرد بزرگ، دائما در آن جا کنفرانس هایی تشکیل می داد و یا اینکه به سایر کشورهای اروپایی

ص:۲۳۹

سفر می کرد و در انجمنهای اسلامی دانشجویان به سخنرانی می پرداخت. اگر ما بگوئیم که مرحوم

شهید بهشتی، زمینه را در بین دانشجویان مسلمان اروپا در آن مدت برای انقلاب اسلامی ایران فراهم کرد، سخن گزافی نگفته ایم.

هنگامی که حضرت امام رضوان اللّه تعالی علیه از عراق تبعید و بالاخره در پاریس مستقر شدند

جمعیتهای دانشجویان که از سراسر اروپا به سراغ ایشان می رفتند غالبا همان کسانی بودند که تحت تأثیر مرحوم شهید بهشتی قرار گرفته بودند و نفس گرم آن عالم مؤمن، به آنها رسیده بود.

آنها کاملاً آماده بودند با حفظ مذاهب خودشان از امام بزرگوار حمایت و با او بیعت کنند. غالب

بزرگانی که بعد از انقلاب اسلامی نام و آوازه شان بر سر زبانها افتاد و متصدی مشاغل مهم شدند، از نخست وزیری و ریاست جمهوری و وزارتهای مختلف تا سرپرستی ارگانهای گوناگون، ریاست و نمایندگی مجلس، همه اینها شاگردان حضرت امام هستند و تحت تأثیر او قرار داشتند، این توجه و علاقه ای که آنها نسبت به وحدت اسلامی ابراز می کنند در حقیقت الهام گرفته از آن رهبر بزرگ است.

شخصیت دیگر، رهبر عالیقدر انقلاب، مقام معظم رهبری، حضرت آیه اللّه خامنه ای هستند. ایشان بسیار به مسأله تقریب مذاهب و وحدت اسلامی اهمیت می دهند و ما بارها سخنان

ایشان را شنیده ایم. برای کسان زیادی که از داخل و خارج کشور خدمتشان می رسند، در این زمینه سخنرانی می فرمایند. سخنرانی ایشان در هفته وحدت سال گذشته در روز میلاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در حضور جمع زیادی از علمای اهل سنت و علمای شیعه در حسینه امام خمینی(ره) هنوز در خاطر ما هست. ایشان آنقدر به مسأله وحدت اسلامی اهمیت می دهند که سرانجام تصمیم

گرفتند برای این مهم، مرکزی به نام (مجمع التقریب بین المذاهب الاسلامیه) تأسیس کنند. این مجمع تأسیس شد و هم اکنون سرگرم کارهای متعددی است و ان شاءاللّه اولین دوره شورای عالی

بین المللی خودش را با شرکت اعضای داخلی و خارجی در همین هفته وحدت برگزار می کند (این

شورا در وقت مقرر تشکیل گردید).

شخصیت دیگر از تربیت یافتگان امام خمینی، حضرت حجت السلام والمسلمین جناب آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری هستند، که در سال گذشته از سخنرانی که در مراسم هفته وحدت ایراد کردند، معلوم بود که چقدر به این کار عشق می ورزند و مخصوصا خودشان به من فرمودند که شما راهی را طی می کنید که از آرزوهای ما در دوران جوانی بوده است و من در همه جا از این جریان حمایت می کنم و همه جا مؤید شما هستم.

بخش چهارم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

در چهارمین جلسه از صحبت ما در باره نقش امام خمینی و وحدت اسلامی به این قضیه

ص:۲۴۰

می پردازیم که اصولاً انقلاب اسلامی ایران، یکی از اهداف عمده مورد نظرش همانا وحدت اسلامی است.

این انقلاب، اختصاص به مردم ایران ندارد، این انقلاب مربوط به همه مسلمانان است و همه مسلمانان هم باید انقلاب را از آن خود بدانند. وقتی که امام بزرگوار مسأله صدور انقلاب را مطرح می فرمود، شاید بعضی از کسانیکه به عمق جریانها وارد نبودند فکر می کردند معنی صدور انقلاب این است که از راه نظامی، مثلاً بتوانیم کشورهای اسلامی دیگر را تسخیر کنیم. برخی از عناصر ضد انقلاب وابسته به استکبار جهانی، همین امر را بخاطر خرابکاری و ایجاد سوء تفاهم، در بوقهای تبلیغاتی شرق و غرب مطرح می کردند. تا کشورهای دیگر را با جمهوری اسلامی در اندازند وآنها بترسانند. در همان موقع، مرحوم امام و همچنین دیگر بزرگان و متصدیان امور، مکررا این مسأله را این طور تبیین می کردند که معنی صدور انقلاب این نیست که ما بخواهیم سرزمینهای کشورهای

دیگر را به کشور خودمان ملحق کنیم، ابدا، این حرف صرفا یک توطئه و خرابکاری است که دیگران

مطرح کرده اند، بلکه منظور این است که مسلمانهای دیگر، از جمهوری اسلامی ایران الهام بگیرند و آنها هم به فکر باشند، با حفظ چهارچوب مذهب و کشور خودشان، در کشورهای خود احکام اسلام

را حاکم کنند و سعی کنند حکومتهایی در کشور خود سر کار آورند که از اسلام حمایت و بر محور آن حکمرانی کند وقانون اساسی آن کشورها، قانون اسلام باشد. این را مکررا می فرمود. از جمله در وصیت نامه خود که در جلسه گذشته فرازی از آن راخواندم، امام فرموده است: «وصیت من به ملتهای کشورهای اسلامی این است که انتظار نداشته باشید که از خارج کسی به شما در رسیدن به هدف که آن پیاده کردن اسلام و احکام اسلام است کمک کند خود باید به این امر حیاتی که آزادی و استقلال را تحقق می بخشد قیام کنند... و آنچه لازم است تذکر دهم آن است که وصیت سیاسی – الهی

این جانب، اختصاص به ملت عظیم الشأن ایران ندارد». همواره امام مسأله وحدت را مطرح می کردند.

معنی صدور انقلاب هم همین بود که مسلمانها بخود بیایند و متوجه باشند که اگر بخواهند عظمت خودشان را باز یابند، باید حکومت اسلامی تشکیل بدهند، و حکومت اسلامی جز در سایه

روی کار آمدن قشری و نسلی از کسانی که مطلع از قوانین و احکام اسلام هستند امکان ندارد باید طبقه ای از علما، فقها و کسانی که آگاه به قوانین اسلام هستند، زمام امور رادر همه کشورهای اسلامی بدست بگیرند و آنها مقیدباشند بر اساس و بر محور فقه اسلامی و قوانین سیاسی و حقوقی اسلام، حکومت کنند ودر حقیقت قانون اسلام را پیاده کنند. اگر کشورها و ملتهای اسلامی در این راه بیفتند قطعا به هدفی که امام دنبال می کرد رسیده اند و انقلاب، به خودی خود صدور یافته است.

من در این زمینه اطلاعات زیادی بدست آورده ام که بسیاری از جنبشها و حرکتهای اسلامی در کشورهای اسلامی در حال حاضر، متأثر از حرکت و انقلاب اسلامی ایران است. در همین حج امسال(۱۳۷۰) در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله یکی از دانشمندان و معلمان کشور مغرب را دیدم که به من گفت:

«هم اکنون در کشور مغرب یک حرکت داغ و حاد اسلامی در بین جوانان مسلمان اعم از دختر و پسر هست که در صدد هستند حکومت اسلامی را سر کار بیاورند» و بعد اضافه کرد و گفت: «این حرکت

درست انعکاس حرکت اسلامی ایران است» در الجزایر در این چند سال اخیر، حرکتهای عظیمی که حتی نزدیک بود قدرت سیاسی را نیز بدست گیرند بوجود آمده است. و همچنین در کشور تونس،

مصر، پاکستان و در بسیاری از کشورهای دیگر.

خوشبختانه در این یکی دو سال اخیر، موجباتی فراهم آمد که در کشورهای پشت پرده آهنین، که زیر چکمه های سربازان روس و در سایه شوم مارکسیسم قرار داشتند، مردم این آزادی را بدست

بیاورند و به این فکر بیفتند. هم اکنون چند کشور اسلامی که غالبا هم مرز ایران هستند و هنوز جزء اتحاد جماهیر شوروی محسوب می شوند (در آن هنگام هنوز مستقل نشده بودند)، به فکر تجدید

حیات اسلام و حتی تأسیس حکومت اسلامی هستند. در آذربایجان شوروی این فکر خیلی قوی است. و نیز در ترکمنستان، در قزاقستان و در جاهای دیگر (برخی از این کشورها مانند آذربایجان

استقلاب خود را اعلام کردند).

در هر حال، این حرکتی که امام بزرگ، بوجود آورده است حرکتی اسلامی است. ومسلما آنطور که دیگران می خواهند وانمود کنند، یکی حرکت صرفا شیعی نبوده ونیست، بلکه متعلق به همه

مسلمانهاست و اثر خودش را هم در همه جهان اسلام گذاشته است. من در این رابطه چند نکته را در این جلسه یادآور می شوم:

نکته اول: اینکه در اصل یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی که ترجمه هم شده و امام رضوان اللّه تعالی علیه آن را امضاء کرده اند، آمده است: بنا به آیه شریفه «إِنْ هَذِهِ اُمَّتَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْنَ» همه مسلمانان امت واحد هستند و نیز در اصل دوازدهم آمده است: «مذهب رسمی ایران مذهب جعفری است اما مذاهب دیگر اسلامی از قبیل مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و مذهب زیدیه نیز مورد احترام هستند».

بنابراین جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی توجه به همه عالم اسلام و همه مذاهب اسلامی دارد، و به هیچ وجه درصدد نیست که دیگر مسلمانان را دعوت به تشیع کند یا به سرزمینهای دیگران طمع داشته باشد، بلکه درصدد است که همین انقلاب عظیمی که به نام اسلام در ایران به وجود آمده به دست خود مردم مسلمان کشورها و علمای آنها و با حفظ چهارچوب ملیت خودشان و مذهب خودشان در کشورهای دیگر اسلامی بوجود بیاید. من باز تصریح می کنم: انقلاب اسلامی ایران بر اساس وحدت اسلامی و تقریب بین مذاهب اسلامی و ایجاد احترام متقابل بین مذاهب مبتنی بوده و هدف آن، حاکم کردن اسلام در کل کشورهای اسلامی است و همین است معنی درست «صدور انقلاب».

نکته دیگر: که از شواهد و ادله آشکارِ این مطلب شمرده می شود، این است که از آغاز پیروزی

ص:۲۴۲

انقلاب، جمهوری اسلامی از حرکتهای اسلامی کشورهای دیگر حمایت کرده است. و دائما کنگره هایی تشکیل داده و رهبران حرکتهای اسلامی را به ایران دعوت کرده است، سران این حرکتها به اینجا آمده اند و در سمینارها و کنگره های اسلامی ایران شرکت کرده و می کنند خود آنها نیز سمینار تشکیل می دهند و از شخصیتهای ایران دعوت می کنند. برای نمونه اهتمامی که مرحوم امام نسبت به مسأله فلسطین داشتند بسیار زیاد بود در یک جلسه دیگر در باره اش بحث می کنیم(۱).

ص:۲۴۳

۱- جلسه دیگر تشکیل نگردید.

۱۸. حقوق اقلیّتها از دیدگاه امام خمینی رضوان اللّه علیه و قرآن

حقوق اقلیّتها از دیدگاه امام خمینی رضوان اللّه علیه و قرآن(۱)

بـا سـیری در سـخنان امام از آغاز انقلاب تا آخرین لحظاتِ عمر پربرکت ایشان، این حقیقت روشن می شود که امام، در مورد اقلیّتها و پیروان ادیان الهی دقیقا شیوه قرآن را پیروی کرده و با صراحت لهجه واقعیّتها را بیان فرموده است و در عین اعتراف به حقّـانیّت اصـلِ این ادیـان، انحراف پیشوایـان مـذهبی و تحریفهـایی که توسـط آنان واقع شـده و افراط و تفریطهایشان را برملا ساخته است.

امام ماننـد انبیای عظام الهی، از ابرقـدرتها و سـران کشورهای مسـیحی و نیز از پاپ پیشوای مسـیحیّت سـخت انتقاد می کنـد و همیاری او را با طاغوتها و مستکبران نقطه ضعف و دلیل انحراف او

از شیوه حضرت مسیح علیه السلام می داند.

اینک سخن را از قرآن کریم شروع می کنیم و شمّه ای از موضع گیری قرآن در برابر ادیان، علماء و پیشوایان مذهبی دیگر یاد می کنیم، و سپس به شرح نظرات و دیدگاههای امام می پردازیم:

وحدت ادیان الهی از نظر قرآن

قرآن، درباره وحدتِ ادیان آسـمانی و اهداف مشترک انبیای الهی بارها سـخن گفته است؛ مسلّما نظر آن است که ضمنِ بیان راه خدا و دین حقّ بگوید این همه اختلاف و تضادّ و احیانا عداوت و تخاصُم میان پیروان ادیان آسـمانی؛ ناشی از خود پیروان و پیشوایان این ادیان است، نه این که مربوط به ماهیّت ادیان الهی و از طرف خدا باشد.

قرآن، دین حقّ راهمان تسـلیم شدن به خدا می داند و صـریحا می گوید: «اِنَّ الّدین عِندَاللّه ِ الاِسلامُ(۲)» و حتی دین اسلام هم در اصل همان است که بر انبیای دیگر وحی شده است: «شَرَعَ لَکُم مِنَ الدّینِ ما

۱- (این سخنرانی در هشتمین کنفرانس اندیشه اسلامی در دهه فجر ۱۳۶۸ ایراد شده است)

۲- آل عمران/ ۱۹

وَصّی بِهِ نُوحا وَالّذی أَوحَینا إِلَیکَ وَ ما وَصَّینا بِهِ إِبراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی اَن اَقیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فیه(۱)»، «ما یُقالُ لَکَ اِلا ما قَد قِیلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبلِکَ(۲).

مراد از وحدتِ ادیان، آن است که اساس و هدف همه یکی است؛ یعنی دعوت به توحید، عقاید حقّه، اخلاق فاضله، حیات سعیده و عمل صالح. مسلّما ادیان آسمانی در اصولِ اعتقادی با هم اختلاف ندارند و سائل توحید، نبوت، معاد و سایر ارکان اعتقادی و نیز مکارم اخلاقی بین آنها مشترک است. هر چند پایه معرفت و شناخت و شیوه استدلال در این مسائل به تناسب سطح دانش و استعداد اقوام و ملل و به مقتضای مکانها و زمانها در ادیان، مساوی نیست؛ و همواره دین، سیر صعودی رامی پیموده و رو به پیشرفت و تکامل بوده است؛ تا در دین اسلام که آخرین حلقه از این سلسله نورانی است، در عالی ترین سطح بیان شده و دین خدا کامل و نعمت او بر بشریّت به اتمام رسیده است و منشور مقدّس «اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم وَأَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاِسلامَ دینا(۳)» به بشریّت اعلام گردیده است.

شاید آیه شریفه «إِنَّ هذَا القُرانَ یَهدی لِلَّتی هِیَ أَقوَمُ(۴) به همین نکته تکامل و سیر تدریجی دین و اوج کمال آن در اسلام ناظر باشد.

پس وحدت ادیان در مورد اعتقادات و مکارم اخلاق مسلم است، و اگر دینی با این اصول و ارکانِ پذیرفته شده، در اسلام و سایر ادیان آسمانی موافق نباشد، مثلاً بجای توحید ذاتی و یکتاپرستی، دو مبدأ یا بیشتر و یا پرستش چند خدا را توصیه کند، این خود دلیل بطلان آن دین است.

اما در مورد عبادات و قوانین اجتماعی و سیاسی، هر چند اساس ادیان الهی از این بابت بر پایه

توحید و یکتاپرستی و عدل و مصلحت فرد و اجتماع استوار است و از این لحاظ، ادیان آسمانی با هم تفاوت ندارند ولی بطور حتم به تناسب حال ملتها و به حسب مقتضیات و مصالح اقوام و ملل و اعصار در کیفیت عمل و اجرا با هم تفاوت دارند.

قرآن در این باره می گوید: «وَلِکُلٍّ وِجهَهٌ هُومُوَلِّیهَا(۵)» «لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم شِرعَهً وَ مِنهاجا(۶)»، «وَلِکُلِّ اُمَّهٍ جَعَلنا مَنسَکا(۷)»، «لِکُلِّ اُمَّهٍ جَعَلنا مَنسکا هَم ناسِکُوهُ(۸)».

اقسام و انواع عبادات: نماز، روزه، حجّ، جهاد، هجرت، شهادت فی سبیل اللّه، امر به معروف و نهی از منکر و نیز قوانینِ سیاسی و اجتماعی و اقسام و انواع معاملات و ازدواج در همه ادیان وجود

دارد، اما با کیفیتهای گوناگون، برای این مطلب می توان شواهد بسیاری از قرآن و روایات بر شمرد:

۱- الشوری/ ۱۳

۲- فصّلت/ ۴۱

۳- مائده/ ۳

۴- اسراء/ ۹

۵- بقره/ ۱۴۸

۶- مائده/ ۴۸

۷- حج/ ۳۴

۸- حج/ ۶۷

قرآن می گوید: «کُتِبَ عَلَیکَم الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِن قَبلِکَم(۱)».

و از قول حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «وَ اَوصانی بِالصّلوهِ وَالزَّکوهِ ما دُمتُ حَیّا(۲)».

و درباره انبیاء می گوید: «وَ اَوحَینا اِلَیهِم فِعلَ الخَیراتِ وَاِقامَ الصَّلواهِ(۳)».

و لقمان به فرزندش می گوید: «یا بُنَیَّ اَقِمِ الصَّلوهَ وَ اْمُر بِالمَعرُوفِ وَ انهَ عَنِ المُنکَر(۴)».

مشترکات انبیا

قرآن اصرار دارد جابجا مشترکات ادیان و انبیای الهی را گوشزد فرماید:

همه به توحید دعوت می کردند: «وَ ما اَرسَلنا مِن قبلِکَ مِن رَسولٍ الا نُوحی اِلَیهِ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلا اَنا فَاعبُدون(۵)»، «وَ لَقَد بَعَثنا فِی کُلِّ اُمَّهٍ رَسُولاً اَنِ اعبُدُوااللّه (۶)».

همه مُبشّر و منذر بودند: «رُسُلًا مُبَشّرینَ وَ مُنذِرین لِئَلَا یَکُونَ لِلنّاس عَلَی اللّه ِ حُجَّهٌ بَعدَ الرُّسُل(۷)»، «وَ ما نُرسِلَ المُرسَلینَ اِلاّ مُبَشّرینَ وَ مُنذِرینَ(۸)».

همه حق را برای مردم بیان کردند: «قَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقّ(۹)»، «لَقَد جاءَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقّ(۱۰)».

همه همراه بیّنات آمدند: «وَ لَقَد اَرسَلنا مِن قَبلِکَ رُسُلاً اِلی قومِهِم فَجاءُ وهُم بِالبَیِّناتِ(۱۱)»، «لَقَد اَرسَلنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ(۱۲)».

همه به زبان قومشان سخن می گفتند: «وَ ما اَرسَلْنا مِن رَسُولٍ اِلا بِلِسانِ قَومِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُم(۱۳)».

همه به اذن خدا باید اطاعت شوند: «وَ ما اَرسَلْنا مِن رَسُولٍ اِلا لِیُطاعَ بِاِذنِ اللّه (۱۴)».

همه به اذن خدا معجزه می آورند: «وَ ما کانَ لِرَسُول ان یَأتِیَ بآیَهٍ اِلا بِاِذنِ اللّه (۱۵)».

همه آنان مرد بودند: «وَ ما اَرسَلْنا مِن قَبلک اِلا رِجالاً نوحی اِلَیهِم(۱۶)».

همه غذا می خوردند: «وَ ما اَرسَلْنا قَبلِکَ مِنَ المُرسَیلن اِلا اِنَّهُم لَیَأکُلونَ الطَّعامَ(۱۷)».

همه زن و فرزند داشتند: «وَ لَقَد اَرسَلْنا رُسُلاً مِن قبلکَ وَجَعَلنا لهم اَزواجا و ذریّه(۱۸)».

همه مأمور به ابلاغ بودند: «فَهَل عَلَی الرُّسُلِ اِلاّ البَلاغُ المُبینَ(۱۹)».

همه به عمل صالح و اکل طیّبات مأمور بودند: «یا اَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوامِنَ الطَّیّباتِ وَاعمَلُوا صالِحا(۲۰)».

۱- بقره/ ۱۸۳

۲- مریم/ ۳۱

۳- انبیاء/ ۷۳

۴- لقمان/ ۱۷

۵- انبیاء/ ۲۵

۶- نحل/ ۳۶

۷- نساء/ ۱۶۵

۸- انعام/ ۴۸

۹- اعراف/ ۵۳

۱۰- اعراف/ ۴۳

۱۱- روم/ ۴۷

۱۲- حدید/ ۲۵

۱۳- ابراهیم/ ۴

۱۴- نساء/ ۶۴

۱۵- رعد/ ۳۸؛ غافر/ ۷۸

۱۶- یوسف/ ۱۰۹، انبیا/ ۷، نحل/ ۴۳

۱۷- فرقان/ ۲۰

۱۸- رعد/ ۳۸

۱۹- نحل/ ۳۵

۲۰- مؤمنون/ ۵۱

همه مورد تکذیب و یا قتل و شکنجه مردم قرار می گرفتند: «کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ بِما لا تَهوی اَنفُسُهُم

فریقا کَذَّبوُا وَفَریقا یَقتُلُونَ(۱)»، «کُلَّما جاءَ امَّهً رَسُولُها کَذّبوه(۲)».

همه مورد استهزا قرار می گرفتند: «وَما یَأتِیهِم مِن رَسُولٍ اِلّا کانُوا بِهِ یَستَهزِئونَ(۳)».

همه آنـان اُمّتشـان و دینشـان مورد اغوا و اضـلال شـیطان قرار می گرفت: «وَ ما اَرسَـلنا مِن قَبلِکَ مِن رَسُولٍ وَلا نَبیٍّ اِلّا اِذا تَمَنّی أَلقَی الشَیطانُ فِی أُمنِیَّتِهِ(۴)»، «تاللّه ِ لَقَد اَرسَلنا اِلی اُمَمٍ مِن قَبلِکَ فَزَیَنَّ لَهُمُ الشَّیطانُ اَعمالَهُم(۵)».

همه ازشدت کفرِ مردم دچار یأس می شدند: «حَتَی اِذا استَیئَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُم قَدکُذِبُوا

جاءَهُم نَصرُنا(۶)».

همه امتهای انبیا به بلیّات دچار می شدند: «وَ ما اَرسَلنا فی قَریَهَ مِن نَبِیٍّ اِلّا اَخَذنا اَهلَها

بِالبَاساءِ وَالضرّاءِ(۷)».

همه با کفر و عـداوت مترفین و ثروتمنـدان و پیروی آنان از پدران خود روبرو می شدند: «وَ ما اَرسَـلنا فی قَریَهٍ مِن نَذیرٍ، اِلّا قالَ مُترفَوها اِنّا بِما اُرسِلتُم بِهِ کافرون(۸)»، «وَ کَـذلِکَ ما اَرسَـلنا مِن قَبلِکَ فی قَریَهٍ مِن نَذیرٍ، اِلّا قالَ مُترفُوها انّا وَجَدنا آباءَنا عَلی اُمَّه وَاِنّا عَلی آثارِهِم مُقتَدُونَ(۹)».

همه با استکبار مردم مواجه می شدند: «اَفَکُلَّما جاءَکُم رَسُولٌ بِما لا تَهوی اَنفُسُکُمُ استَکبَرتُم(۱۰)».

روش تبلیغ انبیا و برخوردشان با مردم

انبیا مأمور بودند در آغاز، زبانِ موعظه و نصیحت و گفتار ملایم و نرم را بکار ببرند، ولی هنگامی

که با مسـتکبران و سـرکشان قوم روبرو می شدند، تقریبا همه آنها با لحنی درشت و چهره ای گرفته با آنان برخورد می کردند و سـرانجام با جبهه بندی و صف آرایی و احیانا جنگ و جهاد و گاهی با درخواست نزول عذاب برای کافران کار را پایان می دادند و کمتر پیغمبری است که با طاغوتها و مترفین و ثروتمندانِ قوم با خشونت و خشم برخورد نداشته باشد.

قرآن راجع به موعظه و نصـیحت و لحن ملایم در مورد چند تن از انبیا می گوید: «فَقُولا لَهُ قَولاً لَیِّنا لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَویَخشـی(۱۱)»، «اُبَلِّغُکُم رِسالاتِ رَبّی وَاَنصَـحَ لَکُم(۱۲)»، «وَلاـ یَنفَعُکُم نُصـحی اِن اَرَدتُ اَن اَنصَـحَ لَکُم(۱۳)»، «یـا قَوم لَقَـد أَبلَغتُکُم رِسالَهَ رَبِّی وَنَصَحتُ لَکُم وَلکِن لا تُحِبُّونَ النّاصِحینَ(۱۴)».

۱- مائده/ ۷۰

۲- مؤمنون/ ۴۴

۳- حجر/ ۱۱

۴- حج/ ۵۲

۵- نحل/ ۶۳

۶- یوسف/ ۱۱۰

۷- اعراف/ ۹۴

۸- سبأ/ ۳۴

۹- زخرف/ ۲۳

۱۰- بقره/ ۸۷

۱۱- طه/ ۴۴

۱۲- اعراف/ ۶۱

۱۳- هود/ ۳۴

۱۴- اعراف/ ۷۸

بعلاوه همه جا انبیا را برادرِ مردم معرفی می فرماید تا نزدیکی و خویشاوندی آنان رابه مردم

گوشزد کرده باشد و مردم را برای پیام محبّت آمیز و برادرانه آنان آماده سازد؛ در این باره می فرماید: «وَإِلی عادٍ أَخاهُم هُودا(۱)»، «اِذ قالَ لَهُم اَخُوهُم نُوح اَلا تَتَّقُونَ(۲)»، «وَ اذکُر أَخا عاد(۳)»، «وَإِلی ثمودَ أَخاهُم صالِحا(۴)»، «وَلَقَد اَرسَلنا إِلی ثَمودَ أَخاهُم صالِحا(۵)»، «إِذ قالَ لَهُم أَخُوهُم لُوطٌ أَلا تَتَّقُونَ(۶)»، «وَ إِلی مَدیَنَ أَخاهُم شُعیبا(۷)».

از مردم اجر نمی خواستند

انبیا همواره خود را ناصح امین معرّفی می کردند و به مردم می گفتند که از ایشان اجر و مزدی

نمی خواهند، جز این که به سخن آنان گوش دهند و از ایشان اطاعت کنند. در این خصوص از قول چند تن از پیغمبران حکایت می کنند که به قوم خود می گفتند: «قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ(۸)».

از جمله به رسول گرامی اسلام می فرماید: «قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجرا إِلّا المَوَدَّةَ فی القُربی(۹)»، «اُم تَسئَلُهُم أجرا فَهُم مِن مَغرَمٍ مُثقَلُونَ(۱۰)»، «قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجرا إن هُوَ إِلّا ذِکری لِلعالَمینَ(۱۱)».

برخورد انبیا با طاغوتها و مستکبران

کمتر پیغمبری است که با مستکبران و طاغوتیان و ثروتمندان و باصطلاح قرآن با «مَلَأ» برخورد

سختی نداشته باشد، و همواره خصومتِ متقابل میان این دسته از مردم و پیغمبران الهی وجود داشته و در حقیقت طبیعتِ رسالت انبیا با استکبار و ثروت اندوزی و تکاثر و اتراف سازگار نمی باشد. قرآن از قول اقوام مختلف حکایت می کند:

راجع به قوم نوح: «قال المَلأُ مِن قومِهِ اِنّا لَنَریکَ فی ضَلالٍ مُبین(۱۲)»، «فَقَالَ المَلأُ الَّذینَ کَفَروا مِن قَومِهِ ما نَریکَ إِلّا بَشَرا مِثلَنا وَ ما نَریکَ اتَّبَعَکَ إِلاّ الَّذینَ هُم أَراذِلُنا(۱۳)»، «فَقالَ المَلأُ الَّذینَ کَفَروا مِن قَومِهِ ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثلُکُم یُریدُ أَن یَتَفَضَّلَ علیکم(۱۴)».

درباره قوم هود: «قالَ المَلأُ الَّذینَ کَفَروا مِن قَومِهِ إِنّا لَنَراکَ فی سَفاهَةٍ و إِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الکاذِبین(۱۵)»، «وَ قالَ المَلأُ من قومه الّذین کَفَروا وَ کَذَّبُوا بِلقاء الآخِرَه...(۱۶)».

درباره قوم صالح: «قالَ المَلأُ الَّذینَ استکبَروا مِن قومِه... قالَ الَّذینَ استَکبَروا إِنّا بِالَّذی آمَنتُم

ص:۲۴۸

۱- اعراف/ ۶۴

۲- شعراء/ ۱۰۵

۳- احقاف/ ۲۶

۴- اعراف/ ۷۲، هود/ ۶۱

۵- نمل/ ۴۵

۶- شعراء / ۱۶۱

۷- اعراف/ ۴۸، هود/ ۸۳، عنکبوت/ ۳۶

۸- شوری/ ۲۳

۹- شوری/ ۲۳

۱۰- طور/ ۴۰، قلم/ ۴۶

۱۱- انعام/ ۹۰

۱۲- اعراف/ ۶۰

۱۳- هود/ ۲۷

۱۴- مؤمنون/ ۲۳

۱۵- اعراف/ ۶۴

۱۶- مؤمنون/ ۳۱

بِهِ کافِرُون(۱)».

درباره قوم شعیب: «قالَ المَلأُ الَّذینَ استَکبَروا مِن قومِهِ لَنُخرِجَنَّکَ یا شُعَیبُ وَالَّذینَ امَنُوا مَعَکَ مِن قَریَتِنا اَولَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا(۲)»، «وَ قالَ المَلأُ الَّذینَ کَفَروا مِن قومِهِ لَئِن اتَّبَعْتُم شُعَیبا إنَّکُم إذا لَخاسِرونَ(۳)».

درباره ابراهیم: «اَلَم تَرَإلَی الَّذی حاجَّ إبراهیم فی رَبِّهِ اَن اَتاهُ المُلکَ(۴)».

درباره موسی و هارون: «قالَ المَلأُ مِن قوم فِرعَونَ إنَّ هذا لَساحِرٌ عَلیم یُریدُ أَن یُخرِجَکُم مِن أَرْضِکُم(۵)»، «قالَ المَلأُ مِن قوم فِرعَونَ أَتَذَرُ موسی وَ قَومَهُ لِیُفسِدُوا فِی الأَرضِ(۶)»، «ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم موسی و هارونَ إِلی فرعونَ وَ مَلَائهِ بِآیاتِنا فَاستَکبَرُوا وَ کانُوا قَوما مُجرِمینَ(۷)».

استکبار در لباس ایمان

موسی در دعوت خود، نه تنها با فرعون و هامان و فرعونیان روبرو است بلکه در میانِ قوم خود یعنی بنی اسرائیل نیز با این قبیل از مردم برخورد می کند. قرآن صریحا می گوید: قارون که ثروتی بی حدّ و حصر داشت و خود از بنی اسرائیل و از قوم موسی بود، برخورد او با موسی عینا همان

برخورد استکباری فرعون است.

قرآن، عنایت دارد که این مرد اسرائیلی را که ظاهرا از مؤمنان به موسی بوده و گفته اند کسی مانند او تورات را تلاوت نمی کرده است، او را در ردیف فرعون و هامان نام ببرد، تا روشن شود که استکبار، در هر لباسی و با هر نوع گرایشی که باشد دارای ماهیّت و خصلت و خاصیّت واحد است. اینک سخن قرآن راجع به قارون:

«إنَّ قارُونَ کانَ مِن قَومِ موسی فَبَغی عَلَیهِم وَاتَیْناهُ مِنَ الکُنُوزِ ما إنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالعُصبَهِ أُولی القُوَّهِ...(۸)»

«وَ قارُونَ و فِرعَونَ وَ هامانَ وَ لَقَد جاءَهُم مُوسی بِالْبَیِّناتِ فَاستَکبَروا فی الأَرضِ...(۹)».

«وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی بِایاتِنا وَ سُلطانٍ مُبینٍ إلی فِرعَونَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذّابٌ(۱۰)».

تقابل مستکبران و مستضعفان در مکتب انبیا

قرآن، صحنه های گوناگون از تقابل و جبهه بندی مستکبران و مستضعفان را در امّتهای گذشته و امّت اسلام، و حتّی در عرصه قیامت و رستاخیز آخرت، بیان و ترسیم کرده است تا روشن شود که روحیّه طاغوتی گری و استکبار طبعا و ذاتا با دعوتِ نجات بخش پیغمبران و رسولان الهی ناسازگار و

۱- اعراف/ ۷۴، ۷۵

۲- اعراف/ ۸۷

۳- اعراف/ ۸۹

۴- بقره/ ۲۵۸

۵- اعراف/ ۱۰۹

۶- اعراف/ ۱۲۶

۷- یونس/ ۷۵ و ۸۸؛ هود/ ۹۷ و ۹۸ و ...

۸- قصص/ ۷۵

۹- عنکبوت/ ۳۹

۱۰- مؤمن/ ۲۳

در تضادّ است.

انبیا آمده اند تا خلق خدا را از دست مستکبران و بشریّت را از قید و بند افکار و عادات غلط و غُل و زنجیرهایی که غالبا به وسیله همان طاغوتها و مستکبران به گردن و دست و پای مردم مستضعف

بسته شده است، رهایی بخشند. و همان طور که روح استکبار با دعوت انبیا مخالف است، بعکس،

حالت استضعاف طبعا مردم را به سوی انبیا سوق می دهد، و مستضعفان بهتر دعوت ایشان را درک و لمس می کنند و آن را وسیله نجات خود می دانند. بنابراین، هواخواهان انبیا غالبا مستضعفان و بینوایان و مستمندان و رنج کشیدگان بوده اند، و در طرف مقابل، مستکبران، سخن و دعوت انبیا را برای خود زیانبار و آن را زنگِ خطری برای منافع خویش می پنداشتند و به همین علت، از آغاز دعوتِ پیغمبران، در قبال آن صف آرایی و ایستادگی می کردند. اینک سخن قرآن در این باب:

در باره قوم صالح می گوید: ««قالَ المَلأُ الَّذینَ استکبَروا مِن قومِهِ لِلَّذینَ استُضعِفُوا لِمَن امَنَ مِنهُم اَتَعلَمُونَ أنَّ صالِحا مُرسَلٌ مِن رَبِّهِ قالُوا إنّا بِما اُرسِلَ بِهِ مُؤمِنُونَ قالَ الَّذینَ استَکبَرُوا إنّا بالّذی امَنتُم بِهِ کافِرُونَ(۱)».

درباره قوم نوح: «وَ ما نَریک اتَّبَعَکَ إلاّ الَّذینَ هُم أراذِلُنا بادِیَ الرَّأی(۲)»، «قالُوا أنُؤمِنُ لَکَ واتَّبَعَکَ

الأَرذَلُونَ(۳)».

درباره بنی اسرائیل: «اِنَّ فِرعَونَ عَلا فِی الأَرضِ وَجَعَلَ اَهلَها شِیَعا یَستَضعِفُ طائِفَةً مِنهُم یَذَبِّحُ اَبناءَهُم ویَستَحیی نِساءَهُم اِنَّه کانَ مِنَ المَفسِدینَ وَ نُریدُ أن نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ استُضعِفُوا فِی الأرضِ ونَجعَلَهُم أئِمَّةً و نَجعَلَهُمُ الوارِثین(۴)».

تقابل موسی و فرعون و فرعونیان با قوم بنی اسرائیل نمونه واضع و آشکار مواجهه مستکبران با

مستضعفان است و قرآن با تغبیرات رسا این حقیقت را بیان فرموده است که در اینجا فرصت بحث از خصوصیات آن نیست.

اما گفتگوی مستکبران و مستضعفان در آخرت چنین است:

«وَ بَرَزُوا للّه ِ جَمیعا فَقالَ الضُّعَفاء لِلَّذینَ استَکبَرُوا إنّا کُنّا لَکُم تَبَعا فَهَل أَنتُم مُغنُونَ عَنّا مِن عَذابِ اللّه ِ مِن شَی ءٍ(۵)» «یَقُولُ الَّذینَ استُضعِفُوا لِلَّذینَ استَکبَرُوا لَولا أَنتُم لَکُنّا مُؤمِنینَ قالَ الَّذینَ استَکبَرُوا لِلَّذینَ استُضعِفُوا أَنَحنُ صَدَدناکُم عَنِ الهُدی بَعدَ إذ جاءَکُم بَل کُنتُم مُجرِمینَ وَ قالَ الَّذینَ استُضعِفُوا لِلَّذینَ استَکبَرُوا بَل مَکرُ اللَّیلِ و النَّهارِ إذ تَأمُرُونَنا أَن نَکفُرَ بِاللّه ِ وَنَجعَلَ لَهُ أَندادا(۶)»، وَ اِذ یَتَحاجُّونَ فِی النّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفؤُاْ لِلَّذینَ استَکبَرُوا إنّا کُنّا لَکُم تَبَعا فَهَل أنتُم مُغنُونَ عَنّا نَصیبا مِنَ النّار، قالَ الَّذینَ استَکبَرُوا اِنّا کُلٌّ فِیها اِنَّ اللّه َ قَد حَکَمَ بینَ العِبادِ(۷)».

از این آیات سیطره فکری مستکبران بر مستضعفان و نیرنگهای شب و روز ایشان در گمراه کردن

۱- اعراف/ ۷۴ و ۷۵

۲- هود/ ۲۷

۳- شعراء/ ۱۱۱

۴- قصص/ ۴ و ۵

۵- ابراهیم/ ۲۱

۶- سبأ/ ۳۱ تا ۳۳

۷- مؤمن/ ۴۷ و ۴۸

مردم (علاوه بر سیطره اقتصادی و برتری قدرت) آنان استفاده می شود و حتّی برخی از اقوام که زیر نفوذ مستکبران خود بوده اند همه با هم با پیغمبران خود مخالفت می کردند و استکبار می ورزیدند و گویا به همین علت است که درباره برخی از اقوام به جای مستکبران و مَلأُ قرآن، کفر را به قوم نسبت می دهد، از جمله در مورد قوم لوط، گفتار قرآن چنین است: «کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ بِالنُّذُر(۱)»، «کَذَّبَت قَومُ لُوطٍ المُرسَلینَ(۲)»، «فَلَمّا جاءَ الُ لُوطٍ المُرسَلُونَ قالَ اِنَّکُم قَومٌ مُنکَرُونَ(۳)».

مقابله مستکبران با پیغمبر اسلام و توقّع آنان که پیغمبر هم مانند آنان ثروتمند باشد و یا این که فقرا را از دور خود براند، و به طور کُلّی انتقاد از تکاثر و کنز و طغیان و طاغوتها، بخش وسیعی از قرآن را فرا گرفته است. قرآن، در ردّ کسانی که از پیغمبر خواستند تا فقرا را از خود طرد کند می گوید:

«وَلا تَطرُدِ الَّذینَ یَدعُونَ رَبَّهُم بَالغَدَاوَهِ والعَشِیِّ یُریدون وَجهَه ما عَلَیکَ مِن حِسابِهِم مِن شی ءٍ وَ ما مِن حِسابِکَ عَلیهِم مِن شَی ءٍ فَتَطرُدَهُم فَتَکُونَ مِنَ الظّالِمینَ(۴)».

«وَ اصبِر نَفسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدعُونَ رَبَّهُم بالغَداوهِ والعَشیِّ یُریدُونَ وَجهَهُ وَلا تَعدُ عَیناکَ عَنْهُمْ، تُریدُ زینَهَ الحَیوهِ الدُّنیا وَلا تُطِع مَن أَغفَلنا قَلبَهُ عَن ذِکرِنا وَاتَّبَعَ هَویهٌ وَ کانَ أَمرُهُ فُرُطا(۵)».

«أَمّا مَنِ اسْتَغنی فَأَنتَ لَهُ تَصَدّی وَ ما عَلَیکَ ألاّ یَزَّکّی وَأمّا مَن جاءَکَ یَسعی وَ هُوَ یَخشی فَأَنتَ عَنهُ تَلَهّی(۶)».

انتقاد از پیشوایان فاسد و تمجید از صالحان

قرآن، در مورد علما و احبار یهود و نصاری اعتدال و حق و عدل را در نظر گرفته و صراحت لهجه رابه کار بسته است، نسبت به گروه فاسد صریحا می گوید: کتاب خدا را لفظا تحریف و یا معنا بر خلاف واقع تأویل کردند، یا برخی از مطالب آن را کتمان می کنند و یا از پیش خود کتاب

می نویسند و به خدا نسبت می دهند و یا اموال مردم رابه باطل و بر وجه حرام می خورند و یا مردم در حق پیشوایان غلوّ می کنند و آنان سکوت می کنند:

راجع به تحریف و تأویل کتاب خدا: «مِنَ الَّذینَ هادُوا یُحَرَّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِه(۷)»، «یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِه(۸)».

راجع به کتمان آیات: «تَجعَلُونَه قَراطیسَ تُبدونَها وَ تُخفُون کَثیرا(۹)».

رجع به جعل کتاب: «فَوَیلٌ لِلَّذینَ یَکتُبُون الکِتابَ بِاَیدیهِم ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِن عِندِاللّه ِلِیَشتَرُوا بِهِ ثَمَنا قَلیلاً فَوَیلٌ لَهُم مِمّا کَتَبت اَیدیهِم وَ وَیلٌ لَهُم مِمّا یَکسِبُونَ(۱۰)».

۱- قمر / ۳۳

۲- شعراء/ ۱۶۰

۳- حجر/ ۶۱ و ۶۲

۴- انعام/ ۵۲

۵- کهف/ ۲۸

۶- عبس/ ۶ تا ۱۱

۷- نساء/ ۴۵، مائده / ۱۴

۸- مائده/ ۴۴

۹- انعام/ ۹۱

۱۰- بقره/ ۷۹

راجع به خوردن مال مردم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ کَثیرا مِنَ الأحبار والرُّهبانِ لَیَأکُلُونَ اَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَیَصُدُّون عَن سَبیلِ اللّه فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ اَلیم(۱)».

راجع به غلوّ در حقّ پیشوایان: «اِتَّخَذِوا اَحبارَهُمْ وَرُهبانَهُم اَربابا مِن دُونِ اللّه (۲)»، «یا أَهلَ الکَتابِ لا تَغلُوا فِی دینِکُم وَلا تَقُولُوا عَلَی اللّه ِ إلاّ الحَقّ(۳)».

اما در مورد پیشوایان صالح و به طور کلی راجع به یهود و نَصاری با حفظ حدود و اندازه نزدیکی و دوری و مراتبِ دوستی و نزدیکی آنان با مسلمانان چنین می گوید: «لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ امَنُوا الیَهُودَ وَالَّذینَ اَشرَکُوا وَلَتَجِدَنَّ اَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذینَ امَنُوا الَّذینَ قالُوا اِنّا نَصاری ذلِکَ بِاَنَّ مِنهُم قِسّیسینَ وَرُهبانا وَ أَنَّهُم لا یَستَکبِرُونَ. وَاِذا سَمِعُوا ما اُنزِلَ إلَی الرَّسُولِ تَری اَعیُنَهُم تفیضُ مِنَ الدّمع مِمّا عَرَفُوا مِن الحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا امَنّا فَاکتُبنا مع الشّاهِدینَ(۴)»، «وَجَعَلنا فِی قُلُوبِ الَّذینَ اتَّبعُوهُ رَأفَةً وَرَحمَةً وَ رَهبانِیَّةً ابتَدَعُوها ما

کَتَبناها عَلَیهِم اِلاّ ابتِغاءَ رِضوانِ اللّه (۵)»، «وَ مِن قَومِ مُوسی اُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ(۶)».

با توجه به آیات یاد شده صراحت لهجه و حقیقت گویی و میانه روی قرآن در مورد یهود و نصاری و پیشوایان آنان، کاملاً روشن می شود. آنجا که جای انتقاد و عیبگویی است می گوید: یهود در ردیف مشرکان از سخت ترین دشمنان مسلمین هستند و این که بسیاری از احبار و رهبان مال مردم را با نیرنگ و فریب می خورند و یا کتاب را تحریف یا کتمان و یا به دورغ به خدا نسبت می دهند.

و در جایی که شایسته حق شناسی و تمجید است، نصاری را اقرب مردم به مسلمانان می داند و از قسّیسها و رهبانان تعریف می کند که استکبار نمی ورزند و چون حق را بشنوند اشکهای آنان جاری می شود و در دل پیروان مسیح، رأفت و رحمتی وجود دارد و حتّی بر رهبانیت ساخته آنان که به قصد خیر بوده است صحّه می گذارد.

نیکی با نیکان و دشمنی با دشمنانِ از کافران

قرآن، همان طور که گفته شد حق و عدالت و میانه روی را در مورد پیروان ادیان آسمانی و سایر

کفّار، همواره مدّ نظر داشته است و صریحا می گوید: «خداوند شما را از نیکی به آن گروه از آنان که با شما در راه دین قتال نکرده و شما را از شهر و دیار خود بیرون نرانده اند، منع نمی کند؛ تنها از نیکی با آنان که در راه دین با شما به قتال پرداخته و شما را آواره کرده اند منع می کند:

«لا یَنهیکُمُ اللّه ُعَنِ الَّذینَ لَم یُقاتِلُوکُم فِی الدّینِ وَلَم یُخرِجُوکُم مِن دِیارِکُم اَن تَبَرُّوهُم وَتُقسِطُوا اِلَیهِم اِنَّ اللّه َیُحِبُّ المُقسِطینَ، اِنَّما یَنهیکُمُ اللّه ُعَنِ الَّذینَ قاتَلُوکُم فِی الدّینِ و اَخرَجُوکُم مِن دِیارِکُم وَ ظاهَرُوا عَلی اِخراجِکُم اَن

۱- توبه/ ۳۴

۲- توبه/ ۳۱

۳- نساء/ ۱۷۱

۴- مائده/ ۸۲ و ۸۳

۵- حدید/ ۲۷

۶- اعراف/ ۱۵۸

تَوَلَّوهُم وَ مَن یَتَوَلَّهُم فَأُولِئکَ هُمُ الظّالِمُونَ(۱)».

اقلیّتها در نظر امام

این بود موضع قرآن در برابر ادیان آسمانی و بخصوص یهود و نصاری که اینك آنان و زردشتیان

در کشور ما اقلیّت مذهبی به شمار می روند. و قانون اساسی جمهوری اسلامی برای آنان حقوقی

قائل شده است.

حالا- بر سخنان امام امّت رضوان اللّه علیه مرور می کنیم تا این نکته روشن شود که وی دقیقا از قرآن پیروی فرموده و در این خصوص هیچ نکته ای را از نظر دور نداشته است. در مصاحبه ها،

سخنرانیها، تماس با نماینده پاپ و رهبران اقلیّتها و حتی در وصیتنامه خود به آنان نظر داشته است.

وی در عین حال که برای آنان احترام قائل است و حقوق آنان را مورد تأکید قرار داده، از بیان حقایق تلخ و انتقاد از شیوه ابرقدرتهای مسیحی و رهبر کاتولیکهای جهان خودداری نفرموده است و اینک توضیح:

وحدت راه انبیا از نظر امام

اولین موضوعی که در پیروی از قرآن، همواره مورد عنایت امام قرار داشته است، وحدت راه انبیا

و هدف مشترك آنان در کلیّه اصول عقیدتی و عملی حتی در مورد مسائل سیاسی و تشکیل حکومت

است. این مطلب را مردم ما بارها از زبان امام شنیده اند که امام انبیا را در یک خط و همه را مُنجی و هادی بشر و راهنمای ایشان به خدا می دانستند. از جمله در وصیتنامه ایشان آمده است:

... اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها؛ اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد.

... و اگر مراد از تجدّد و تمدّن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه ای می گویند که

آزادی در تمام منکرات و فحشا؛ حتی... تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند...(۲)

... و گاهی موزیانه و شیطنت آمیز به گونه طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان

الهی سروکار دارند با معنویّات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی...(۳)

... و آنچه گفته شده و می شود که انبیا علیهم السلام به معنویات کار دارند و حکومت و

۱- ممتحنه/ ۸ و ۹

۲- وصیتنامه در صحیفه امام چاپ مؤسسه فرهنگی قدس، ص ۹۹

۳- وصیتنامه، ص ۹۹

سررشـته داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملتهای اسلامی و باز کردن

راه برای استعمارگران خونخوار است(۱).

... آنچه در این حکومت اسلامی مطرح است، اسلام و احکام مترقّی آن است... و بر ملت ایران است که در تحقق آن بکوشند که حفظ اسـلام در رأس تمام واجبات است که انبیای عظام از آدم تا خاتم النبیّین علیهم السلام در راه آن کوشش و فداکاری و جانفرسایی نموده اند،

هیچ مانعی آنان را از این فرضیه بزرگ باز نداشته...(۲)

... آنچه که شـما ملت شـریف و مجاهـد برای آن بپـا خاسـتیـد و دنبـال می کنیـد و برای آن جـان و مـال نثـار کرده و می کنید والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است

که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد و آن مکتب اُلوهیّت به معنی وسیع آن و ایده توحیدی با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن،

در پهناور وجود و درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی صلی الله علیه و آله به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده و کوشش تمام انبیای عظام علیهم السلام و اولیای

معظم سلام اللّه علیهم برای تحقق آن بوده است و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال

بی نهایت جز با آن میّسر نگردد...(۳)

شما ای ملت مجاهـد در زیر پرچمی می رویـد که در سراسـر جهان مادی و معنوی در اهتزاز است بیابیـد آن را یا نیابیـد، شـما راهی رامی رویـد کـه تنهـا راه تمـام انبیـاء علیهم السـلام اللّه و یکتـا راه سـعادت مطلـق است، در این انگیزه است که همه اولیا شهادت را در راه آن به آغوش می کشند

و مرگ سرخ را اَحْلی من العَسَل می دانند(۴).

تحریف ادیان از نظر امام

نگذاریـد حقیقت و ماهیّت اسـلام مخفی بماند و تصور شود که اسـلام مانند مسـیحیّت اسـمی و نه حقیقی، چند دسـتور درباره رابطه بین حق و خلق است و مسجد فرقی با کلیسا ندارد(۵).

مذهب مسـیح علیه السـلام مسخ شده، مسیح علیه السلام هرگز نمی شود که دعوتش این باشد که فقط عبادت بکنید و ظالم را بگذارید به کار خودشان، این نمی شود؛ نمی تواند این طور باشد، اینها مسخ شده است(۶).

۱- وصیتنامه، ص ۱۰۰

۲- وصیتنامه، ص ۹۷

۳- وصیتنامه، ص ۱۳۰

۴- وصیتنامه، ص ۱۳۰

۵- در جستجوی راه امام دفتر ۱۷ و ۲۰، ص ۳۶۶ به نقل از رساله ولایت فقیه.

۶- از سخنرانی در قم در تاریخ ۱۶/۱۲/۵۷؛ در جستجوی راه امام دفتر ۱۷ و ۲۰، ص ۳۷۱.

من احتمال نمی دهم که حضرت مسیح علیه السلام به این جور باشد که الآن درستش کردند، مگر امکان دارد که حضرت مسیح علیه السلام تعلیم داده باشد که ظلم را قبول کنید، حضرت مسیح علیه السلام با زور مخالف است. اینها مبعوث شدند برای این که این ظلمها را رفع کنند(۱).

آیا خیال می کنند که مذهب مسیح علیه السلام آن است که حالا دست ما است این که الآن دست ما است مذهب مسیح علیه السلام نیست(۲).

برخورد سخت امام با مستکبران و حمایت از مستضعفان

امام در ظرف این بیست و چند سال که از آغاز قیام او می گذرد آن قدر به مستکبران و ابرقدرتها

بخصوص امریکا حمله کرده است که واقعا قابل گزارش نیست وباید نهضت امام خمینی را نهضت

علیه استکبار و حمایت از مستضعفین دانست. با سیری در سخنان و نوشته های امام این حقیقت

کاملاً آشکار می شود که عمدهً دو هدف داشته است:

۱- احیای اسلام ناب محمدی.

۲- نجات مستضعفان جهان از دست مستکبران.

شاید هیچ سخنرانی و یا پیامی از امام نباشد جز این که در این خصوص چیزی گفته است.

حتی برخورد خشن امام با پاپ و دولتها و حکومتهای مسیحی و یا اسلامی غالبا بر اساس سکوت و یا حمایت پاپ و علمای مسیحی و یا اسلامی از دولتهای ظالم و ستمگر و ابرقدرتها است که بعدا شمّه ای از آنها یاد می شود. اینک در اینجا مروری بر وصیتنامه امام می کنیم که واقعا کمتر صفحه ای است که چند بار در آن حمایت از مستضعفان در قبال مستکبران عنوان نشده باشد.

... و ملت ما بلکه ملتهای اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند به این که دشمنان آنان که دشمنان خدای بزرگ و قرآن کریم و اسلام عزیزند، درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایتکارانه خود دست نمی کشند(۳).

... و ملتهای اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند که دشمنان آنها حسین اردنی این جنایت پیشه دوره گرد و حسن و حسنی مبارک هم آخور با اسرائیل جنایتکارند(۴).

و به مجلس و دولت و دست اندرکاران توصیه می نمایم که قدر این ملت را بدانید و در خدمتگزاری به آنان خصوصا مستضعفین و محرومان و ستمدیدگان که نور چشمان ما و اولیای نِعَم همه هستند... فروگذار نکنید و خود را از مردم و مردم را از خود بدانید و حکومتهای طاغوتی را که چپاولگرانی بی فرهنگ و زورگویانی تهی مغز بودند و هستند را

۱- در جستجوی راه امام دفتر ۱۷ و ۲۰، ص ۳۷۴ در سخن امام با پرفسور الگارد در تاریخ ۸/۱۰/۵۸.

۲- در جستجوی راه امام، ص ۳۶۵، از سخنرانی در مسجد اعظم در تاریخ ۱۸/۶/۴۳.

۳- صحیفه انقلاب، ص ۹۳.

۴- صحیفه انقلاب، ص۹۴

همیشه محکوم نمایید...(۱)

... و اما به ملتهای اسلامی توصیه می کنم که از حکومت جمهوری اسلامی و از ملت مجاهد ایران الگو بگیرید و حکومتهای جائر خود را در صورتی که به خواست ملتها که خواست

ملت ایران است سر فرود نیاورند، با تمام قدرت به جای خود بنشانید که مایه بدبختی مسلمانان، حکومتهای وابسته به شرق و غرب می باشند(۲).

... باید هشیار و بیدار و مراقب باشید که سیاست بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه های

شیطانی شما را به سوی این چپاولگران بین المللی نکشند(۳).

... و توجه داشته باشید رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیّت و مظلومیّت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند نه از سرمایه داران و زمین خواران و صدرنشینان مرفّه و غرق در لذّات و شهوات که تلخی محرومیّت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی توانند بفهمند(۴).

وصیت این جانب به وزرای مسؤول در عصر حاضر و در عصرهای دیگر، آن است که علاوه بر آن که شماها و کارمندان وزارتخانه ها بودجه ای که از آن ارتزاق می کنید مال ملت است و باید همه خدمتگزار ملت و خصوصا مستضعفان باشید... با پشتیبانی مردم خصوصا طبقات محروم بود که پیروزی حاصل شد و دست ستم شاهی از کشور و ذخایر آن کوتاه گردید(۵).

انتقاد امام از رهبران فاسد

نه آنها که مسیحی هستند، مسیحی هستند و به تعلیمات حضرت عیسی علیه السلام عمل می کنند و نه آنها که یهودی هستند به تربیت حضرت موسی علیه السلام تربیت شدند و نه آنها که مسلمان هستند به تربیتهای اسلام تربیت شدند ادّعا زیاد است... انبیا هم صلح را در جهان می خواستند و مردم را دعوت به صلح می کردند، اینها هم ادّعا می کنند که ما صلح

طلبیم، رادیو اسرائیل هم همین ادعا را دارد، امریکا هم همین ادعا را می کند(۶).

کارهایی کردند که قداست مسیح علیه السلام را در نظر مردم لوث کنند، شما روحانیت مسیح علیه السلام باید مسیح علیه السلام را از این تنگنایی که رؤسای جمهور شما ایجاد کردند، نجات بدهید. مسیح علیه السلامچشمش به علمای مسیحیان و سایر قشرها روشن است، مسیح علیه السلام چشم دوخته و مطالعه می کند که شما با این ظالمهایی که با بشر این طور رفتار کردند چه رفتاری می کنید.

۱- صحیفه انقلاب، ص۱۰۴

۲- صحیفه انقلاب، ص۱۰۴

۳- صحیفه انقلاب، ص۱۰۷

۴- صحیفه انقلاب، ص۱۱۱

۵- صحیفه انقلاب، ص۱۱۴

۶- در جستجوی راه امام، ص ۳۷۶ از سخنان امام در جمع مسئولین فرهنگی ۸/۶/۶۱

آیا در کلیساهای شما هیچ وقت راجع به این جرایم صحبتی شده است؟ به حسب آنچه در

روزنـامه هـا بود آقای پاپ ما را محکوم کرده است که این گروگانها را نگه داشتیم، پاپ مطّلع هست از این که اینها چه کاره بوده اند و چه هستند؛ آیا محکوم کردن یک ملت ضعیف درخور شأن یک روحانی است؟ آیا هیچ وقت روحانیون مسیح علیه السلام از این اعمال ظالمانه ای

که بر خلاف دستورات عیسی سلام اللّه علیه هست استنکار کرده اند...؟ چرا روحانیت بزرگ

مسـیح علیه السـلام با مظلومها این طور عمل کند؟ چرا باید روحانیت بزرگ مسیح مظلومها را محکوم کند و طرفداری از ظالم نماید؟...(۱)

مکتبهای توحیدی از اولی که در بین بشـر بوده مع الأسف بواسطه کارشکنیهایی که از طرف مستکبرین شده است آن طور که بایـد پیاده نشـده است، بخصوص مـذهب عیسـی سـلام اللّه علیه، که به دست طایفه هایی افتاده و تحریف در آن شـده است و چیزهایی که سـزاوار حضـرت مسیح علیه السلامنیست گفته اند، و بدتر از آن سلاطینی که خود را به مذهب مسیح علیه السلام بسته اند و مسیحی نبوده اند، مانع شدند از این که تعلیمات حضرت مسیح علیه السلامتحقق پیدا کند،

اگر تعلیمات انبیا مثل حضرت مسیح علیه السلامو حضرت موسی علیه السلام در کلیمیها و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسـلمین آن طوری که آنها می خواسـتند تحقق پیدا می کرد این گرفتاریهایی که الان برای همه بشـر در همه جا هست پیش نمی آمد، الان شما می بینید که دولتهای بزرگ به

اسم مسیحیّت با انتساب به مکتب مسیح چه جنایتها که در عالم نمی کنند(۲).

برخورد امام با نماینده پاپ

در پی تسـخیر لانـه جاسوسـی و گروگـان گیری جاسوسـهای امریکایی، شـیطان بزرگ جهت اسـتخلاص و نجات آنان، به هر دری زد و به هر وسیله ای متشبّث شد از جمله پاپ رهبر کاتولیکهای

جهان را وادار به وساطت کرد و او نماینده خود را به ایران فرستاد و امام با این که دیگران را نپذیرفته بود اما به احترام حضرت مسـیح علیه السـلام و مقـام پـاپ او را پـذیرفت و در برابر وی سـخنان مبسـوطی را ایراد کرد که دوست و دشـمن بر آن آفرین گفتند. مطالبی بر زبان آورد که شاید قرنها بود کسی با پاپ چنین صریح سخن نگفته بود. اینک شمه ای از آن سخنان:

من اگر در این موقع حساس مقامات دیگری تقاضای ملاقات کرده بودنـد برای این موضوع نمی پـذیرفتم، لکن مقام روحانیت ملت مسـیح علیه السـلام و پاپ اعظم احترامی دارند که ما پذیرفتیم. و اتفاقا خوشـحال هم شدم از این که ایشان پیام فرسـتادند نزد من تا مطلبی را به ایشان

تذکر بدهم:

۱- در جستجوی راه امام، از ص ۳۵۱ به بعد از سخنان امام در جمع شش تن کشیش مسیحی در تاریخ ۴/۱۰/۵۸.

۲- در جستجوی راه امام، ص ۳۶۰. از سخنان امام در جمع ارامنه ایران در ۱۶/۱۰/۵۸.

برای من و ملت ما، بلکه ملتهای مستضعف جهان اعم از مسلمین و نصاری و غیر آنها یک نقطه ابهام است که میل دارم این نقطه ابهام را تذکر دهم: گوش ۳۵ میلیون جمعیت ایران که پنجاه سال است زیر یوغ استعمار بخصوص امریکا و اخیرا فشار مخصوص آقای کارتر هستند و همچنین مستضعفین دنیا، در انتظار نوازشی از مقام روحانیت پاپ بود. نوازش پدرانه ای که لااقل استفسار از حال مستضعفین بکند و نسبت به مستکبرین که به اینها ظلم

کرده اند هشداری داده باشد و میانجیگری کرده باشد... ما پنجاه سال کشته دادیم، کشته های

دسته جمعی و در حبس بودیم، حبسهای غیر انسانی... و آقای پاپ به فکر این نیفتادند که از این ملت مستضعف پشتیبانی کند و یا لااقل میانجیگری کند که ایشان دست از سر ملت بردارند.

چه شد که امروز ملت ما و جوانهای ما که سالهای طولانی تحت فشار و تحت رنج بوده اند، رفتند و چند نفری را که در آن لانه جاسوسی بسر می بردند و عامل توطئه و جاسوسی بر ضد

ملت ما بودند و بلکه بر ضد منطقه، گرفتند. قراین و شواهد این امر زیاد است...

روحانیت مسیحی که می داند قرآن کریم به طرفداری مسیح علیه السلام و طرفداری از صدیقه طاهره مریم برخاسته و آن چیزی که خلاف واقع نسبت به آن طاهره مطهره می دانند، با صراحت تکذیب کرد و این طور طرفداری از عیسی مسیح علیه السلام کرده و باز طرفداری از علمای نصاری و رهبانان و قدّیسین نصاری در قرآن شده است، در عین حالی که اسلام طرفداری از مسیح علیه السلام و علمای مسیحی کرده است، ما میل داشتیم که گوش ما را یک وقت هم نغمه امثال پاپ نوازش بدهد...

مااز دست و پا کردن کارتر تعجبی نداریم... او باید این کار را بکند، لکن آقای پاپ چرا واسطه می شوند ما بین یک ملت مظلوم که می خواهد مقداری از ظلمهایی را که بر او شده است کشف کند؟...(۱)

حقوق اقلیّتها در سخن امام

اینک در پایان، شمه ای از نظرات امام را در مورد اقلیّتها یادآور می شویم: امام، طی مصاحبه های

مختلف چه در پاریس و چه در ایران که از حقوق اقلیّتها سؤال می شد فرمودند:

اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیّتهای مذهبی آزادی داده است، آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسانها قرار داده است بهره مند شوند، ما به

بهترین وجه از آنان نگهداری می کنیم(۲).

۱- در جستجوی راه امام، دفتر ۱۷، ص ۲۴۷ به بعد.
۲- در جستجوی راه امام، از ص ۳۸۰ به بعد در پاسخ روزنامه نگار هندی در ۱۶/۸/۵۷.

ما مطمئنا نسبت به عقاید دیگران بیشترین احترامات را قائل هستیم...(۱)

اقلیتهای مذهبی در اسلام احترام و حقوق دارند و حقوق آنها داده خواهد شد(۲).

اقلیتها در وصیتنامه امام

امام در وصیت نامه خود اقلیتها و حقوق آنها را فراموش نکرده است و آنان را به پایبندی به دین خود توصیه می نماید:

و به اقلیتهای مذهبی رسمی وصیت می کنم که از دوره های رژیم پهلوی عبرت بگیرند و وکلای خود را از اشخاص متعهد به مذهب خود و جمهوری اسلامی و غیر وابسته به قدرتهای جهانخوار و بدون گرایش به مکتبهای الحادی و انحرافی و التقاطی انتخاب نمایند(۳).

حقوق اقلیتها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اصل سیزدهم: ایرانیان زردشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیّه و تعلیمات دینی بر طبق

آیین خود عمل می کنند.

اصل چهاردهم: به حکم آیه شریفه:

«لا یَنْهاکُمُ اللّه عَنِ الَّذِیْنَ لَمْ یُقاتِلُوْکُمْ فیالدّین وَ لَمْ یُخْرِجُوْکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللّه یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ(۴)»

دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضدّ اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند.

اصل شصت و چهارم: زردشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعا یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب

می کنند و در صورت افزایش جمعیّتِ هر یک از اقلیّتها پس از هر ده سال به ازای هر یکصد و پنجاه هزار نفر اضافی، یک نماینده اضافی خواهند داشت. والحمدللّه أولاً و آخرا.

اصل شصت و هفتم: نمایندگان اقلیّتهای دینی این سوگند را با ذکر کتاب آسمانی خود یاد خواهند کرد.

۱- در جستجوی راه امام، ص ۳۷۶ در پاسخ خبرنگار فیکارو، در تاریخ ۲۲/۷/۵۷.

۲- در جستجوی راه امام، ص ۳۹۲. از سخنرانی ۹/۱/۵۸

۳- صحیفه انقلاب، ص ۱۱۰.

۴- ممتحنه / ۸.

۱۹. اطلاع از اوضاع جهان اسلام یک وظیفه اسلامی است

سخن نورانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «مَن اصبَح لا یَهتَمُّ باُمورِ المسلمین فلیس بِمسلمٍ(۱)» اهتمام به امور و شؤون و مسائل مسلمانها را بر هر مسلمانی تا آن حدّ فرض و حتمی دانسته که ترکِ آن را ملازم و مرادفٍ با مسلمان نبودن می داند. ملسمانهای بی درد و بی اطلاع از وضعیت برادران و خواهران مسلمان خود و از ملتهای اسلامی و از آلام و مصائب و گرفتاریهای آنان صرفا نامشان

مسلمان است هر چند به وظایف فردی خود هم عمل کنند اما در حقیقت عضو زنده و مؤثری از امت اسلام محسوب نمی شوند.

البته این بی اطلاعی خود یک مصیبت و یک فاجعه است، اما مهمتر از آن این است که غالبا مسلمانها از وجود چنین فرضیه الهی در شریعت اسلام، بی خبرند تا برای خود مسؤولیت احساس نمایند.

بلی اگر اسلام یک حقیقت عینی است - که هست - پس باید این حقیقت با همه آثار و لوازم و خاصیّتهایش، در جامعه اسلامی و در وجود فرد فرد مسلمانها تحقّق عینی پیدا کند تا «اسلام راستین» و بنا به گفته امام خمینی رضوان اللّه علیه «اسلام ناب محمدی» بشود.

مسلما اهتمام به امور مسلمین هدف عمده اش، و یا به تعبیر بهتر، روشنترین مصادیقش همانا،

نصرت و یاری رساندن و رفع محرومیتها، ظلمها و ستمها، فقرها و مرضها و زدودن کمبودها و نقصها از مسلمانان است، تا برسد به سطح امت مطلوب اسلامی یعنی امت برتر که در حدیث دیگر

بیان شده است: «الاسلام یعلو و لایُعلی علیه». بلی باید مسلمانها از لحاظ فرهنگی اخلاقی، اقتصادی، رفاه فردی و اجتماعی، و مسلما از لحاظ سیاسی امت و ملت برتر باشند تا گفتار خدای تعالی «وَ لَن یَجعَلَ اللّه لِلکافِرینَ عَلَی المُؤمِنینَ سَبیلاً(۲)» عینیّت پیدا کند.

۱- اصول کافی ۲/۱۶۳

۲- سوره نساء/ ۱۴۱

حال، این دو امر: یعنی اهتمام به امور مسلمین و یاری رساندن به آنان متوقف بر امر سومی است

و آن، شناسایی و معرفت مسلمانها و اطلاع کامل از وضعیّت آنان است.

بلی، اطلاع از حال مسلمین، ولو از باب مقدمه واجب هم که باشد، خود یک واجب و فریضه اجتماعی است و آحاد مسلمین اعم از حاکم و محکوم و امام و رعیّت و عالم و جاهل و افراد و ملتهای مسلمان همه در این تکلیف الهی شریکند، و هیچ طبقه و صنفی از آن مستثنی نیستند و به اصطلاح یک واجب عینی است نه کفایی. اما یک واجب مقدمی و غیری نه واجب ذاتی.

بلکه می توان گفت: اطلاع از وضعیت مسلمانان، خود از مصادیق بارز و آشکار (اهتمام به امور

مسلمین) است. زیرا اهتمام صرفا یک تکلیف باطنی و قلبی نیست بلکه مراحل عملی آن نیز، اهتمام شمرده می شود. بنابراین، علاوه بر (وجود مقدّمی و غیری) وجوب ذاتی و اصیل هم دارد همان طور

که علاوه بر وجوب کفائی، وجوب عینی هم دارد.

ما چطور می توانیم به دردِ دل مسلمانها برسیم و به امور آنها اهتمام بورزیم، در حالی که از حال ایشان، بلکه حتی از وجود آنان و جا و مکان و منطقه جغرافیایی ایشان، خبر نداشته باشیم؟

من در عمر خود ودر آثار قلمی و مقالاتی که نوشته ام، به این مسأله یعنی شناخت جهان اسلام،

اهمیّت داده و می دهم و غفلت از آن را گناه می دانم، در حدود ۲۲ سال پیش، یک سفر یکساله علمی به چند کشور اسلامی و عربی مانند ترکیه، سوریه، اردن، الجزایر، مغرب، و از همه طولانی تر مصر کردم و گزارش سفر خود را به عنوان «گزارش از چند کشور اسلامی و عربی» طیّ مقالاتی مسلسل،

در مجلّه دانشکده الهیات ومعارف اسلامی مشهد نوشتم، و پس از آن نیز در سفرهای متوالی و شرکت در برخی از کنفرانسهای علمی سعی می کردم از وضعیّت کشور مورد بازدید خود ولو به

اختصار مطلبی بنویسم.

بلی، اطلاع از وضعیّت مسلمانها یک وظیفه است، که از خانواده و همسایه و همشهری و هموطن و همکیش آغاز می شود تا برسد به ملّتها و کشورها و مذاهب دیگر اسلامی.

اطلاع از مذاهب دیگر، بخصوص این نتیجه را دربر دارد که بسیاری از بدبینیهای موجود میان مسلمانها را از بین می برد، کما این که اطلاع از محرومیتها و ناکامیها و ستمهای ملتهای اسلامی،

عواطف مسلمانها را به سود برادران و خواهران مسلمان خویش برمی انگیزد و به فکر کمک رسانی به

آنان می اندازد.

یکی از سنتها و دست آوردهای بسیار با ارزش انقلاب شکوهمند اسلامی ایران همین همدردی با ملّتهای مصیبت دیده اسلامی و همین احساسات گرم مردم ما است، که نسبت به آنان، ابراز

می دارنـد، تظـاهرات سالانه روز قـدس و راه پیمایی مليونی ملّت ما بخاطر مردم بوسـنی و هرزگوین و تظاهراتی از این قبیل، و همچنین برگزاری کنفرانسهایی از قبیل کنفرانس دفاع از انتفاضه فلسطین در همین مقوله می گنجد. و به همین خاطر بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی رضوان اللّه

ص:۲۶۱

تعالی علیه و نیز رهبر انقلاب و دولتمردان جمهوری اسلامی به این مسأله یعنی حوادث جهانی

اسلام و قرار دادن مردم در جریان آن حوادث، و همدردی با مسلمانان جهان، بسیار اهمیّت

داده و می دهند.

به نظر می رسد، این قبیل تظاهرات به چهار دیواری کشور ما محدود نمی شود و خواهی نخواهی

به سایر کشورهای اسلامی سرایت می نماید، کما اینکه روز قدس اینک در جهان اسلام، جای خود را باز کرده و سایر مسلمانان، هر سال، تا حدّی که قدرت دارند و دولتهای حاکم بر آنها اجازه می دهند، با برادران و خواهران خود در ایران همگامی نشان می دهند.

باری، اگر اطلاع از حال مسلمانان همانطور که گفته شد به عنوان (واجب ذاتی یا مقدّمی) یک فریضه است باید دید مسلمانها از این تکلیف اسلامی، تا چه حدّ غافل بوده و هستند؟ یک نمونه این غفلت همین مسأله بوسنی و هرزگوین است که مسلما قبل از مطرح شدن این فاجعه، بجز افراد

معدودی از علما و دانشمندان وظیفه شناس و برخی از جغرافیدانان، غالبا مسلمانها از وجود چنین مجتمع اسلامی در ناف اروپا خبر نداشتند، و به طریق اولی از مخاطرات و تهدیدهایی که از سوی دو گروه مسیحی رقیب و دو نژاد متعصب: یعنی صربهای ارتدوکس، و کراواتهای کاتولیک، متوجه این مظلومان تاریخ است، بی اطلاع بودند.

همانطور که گفتیم، این بی اطلاعی و غفلت، گناهی نابخشودنی است و طبعا مسؤولیت آن در درجه اوّل دامنگیر علما و دانشمندان و حاکمان و فرمانروایان جوامع اسلامی است، که متأسفانه شاید بسیاری از آنان خود در بی خبری از جهان اسلام به سر می برند، و این بی خبری را هم قصور و تقصیری برای خود نمی دانند.

دسته اوّل یعنی علما و پیشوایان مذهبی، به جای این که از مطالعه کتاب الهی و سنّت نبوی و سیر در آثار و تواریخ اسلامی، به چنین وظیفه حیاتی پی ببرند و مسلمانان را از آن آگاه کنند، وقت خود را به مسائل فرعی و جانبی و بیشتر به مسائل اختلاف برانگیز و زنده کردن تعصّبات و دشمنیها و بدبینیها که از پیشینیان برای ما به جای مانده، صرف می کنند، عینا مانند کسی که نماز نخواند امّا در باره شکیّات نماز، شب و روز خود را بگذراند و داد سخن بدهد. یا فروع علم اجمالی، را بر اصول

معلومات تفصیلی و مسلّمات قطعی دین ترجیح دهد.

اما دسته دوّم، یعنی حاکمان و دولتمردان مسلمان که حالشان معلوم است، غالبا سر در آخور خویش دارند و به فکر جاه و جلال خود هستند اگر دنیای اسلام را آب ببرد آنان را همچنان خواب می برد. متأسفانه بسیاری از آنان، از اسلام چیزی نمی دانند، و برای اسلام، در برنامه های حکومتی خود جایی باز نکرده اند، نه تنها مردم را در جریان حوادث اسلامی نمی گذارند که عمدا از نشر حوادث احساسات برانگیز جلوگیری هم می کنند.

شما فکر نکنید حوادث فلسطین و اسرائیل یا کشمیر یا حتی فاجعه بوسنی و هرزگوین و دیگر

ص:۲۶۲

مسائل جهان اسلام به همین داغی که در ایران و رسانه های گروهی ما مطرح می شود و از زبان رهبر انقلاب و مسؤولان کشور ما شنیده می شود، و از سوی وزارت خارجه ما به جدّیت دنبال می گردد،

در کشورهای دیگر اسلامی مطرح است. خیر، بسیاری از دولتهای اسلامی تحت فشار ابر قدرت

آمریکا و دولتهای استعمارگر و با استفاده از روشنفکران وابسته و مزدور و عالمان درباری و جیره خوار، با مطرح کردن مسائل بی اهمیّت دیگر، مردم خود را از این امر مهم یعنی اطلاع از حوادث اسلامی و از اهتمام به امور مسلمین باز می دارند و به این غفلت عمومی کمک می کنند و بر آن اصرار دارند.

مفتی یکی از کشورهای اسلامی به من گفت: می خواستیم برای بوسنی و هرزگوین اعانه جمع کنیم دولت ما مانع شد. بلی این یک حقیقت است که بسیاری از آن حاکمان، بیداری مسلمانان را برای تاج و تخت و ریاست و مقام خود خطر جدّی می دانند.

این قماش از حکمرانان، بخصوص در وضعیّت فعلی، که مسلمانان جهان با الهام از انقلاب اسلامی ایران و تأثیرپذیری از دم عیسوی امام، می روند تا بیداری و هشیاری خویش را بازیابند و خود را باز شناسند، همواره با یکدیگر و با ابرقدرتهای جهان، که از هیمنه و خیزش حرکت اسلام، یا به تعبیر عربها «صحوه اسلامی» به خود می لرزند، با یکدیگر، پشت درهای بسته به چاره جوئی و توطئه چینی می نشینند، و چاره از دست رفتن حکومت تدریجی خود را با نهیب جوانان و پیران و مردان وزنان، که هر روز صحنه های خیابانی و اجتماعات پر شور میدانی آن را شاهد هستیم از همقطاران و موالیان خویش می جویند.

بلی این قماش دولتمردان و عالمان درباری، آنان که برای جهان اسلام پشیزی ارزش قائل نبودند

و بی اعتنا از کنار حوادث می گذشتند، اینک از خواب غفلت بیدار شده اند و نسبت به امور مسلمین نهایت اهتمام را به خرج می دهند، اما نه به منظور عمل به تکلیف، بلکه به انگیزه جلوگیری از آن و محو آثار بیداری مسلمین و خاموش کردن شعله سوزنده آن.

در این باب هر کس حرفی می زند و چاره ای می اندیشد، اما همه بر خطر آن همداستانند. نام این بیداری را «اصولگرائی اسلامی» گذارده اند و از آن شکوه دارند.

در این میان، دولت ثروتمند عربی، که خود را قطب جهان اسلام می پندارد و از یک نوع اسلام

بی خاصیّت و به قول خودشان عاری از شاخ و برگها و بدعتها دم می زند و به قول امام راحل «اسلامِ آمریکائی» را تبلیغ می کند، پرچمدار مبارزه با اصولگرایی اسلامی یا «اسلام ناب محمّدی» شده است و دائمادر سراسر جهان اسلام و حتی در جوامع غربی، اسلام خود را «اسلام راستین» معرفی می کند وراه مبارزه با اصولگرائی را رواج همان اسلام بی رنگ وبوئی که پرچمش را بدوش می کشد می داند.

در اخبار آمده بود که دبیر کلّ «رابطه العالم الاسلامی» مکّه در یکی از کنفرانسهای به اصطلاح

اسلامی گفته بود: راه جلوگیری از اصولگرائی اسلامی، همانا نشر وهابیّت است. چنین حرفی از

ص:۲۶۳

چنان مقامی در حقیقت معرّف «رابطه العالم الاسـلامی» است که این رابطه نه برای بیداری و هشیاری مسلمانها است بلکه برای خواب کردن و ایجاد رابطه میان مسلمانان و دولتهای اسلامی بی درد و بی اعتنا به مسائل مسلمین است تا با جهت صف آرایی در برابر مسلمانان بیدار و بپاخاسته

همداستان شوند.

نتیجه بحث

در جهـان اسـلام، هم اکنون دو صف در قبال هم قرار دارنـد: صف مسـلمانان دردمنـد، انقلابی، اصـلاح طلب، آگاه، عامل به وظیفه «اهتمام به امور مسلمین» و طرفدار اطلاع از وضع مسلمانها و افشاگری توطئه ها، و صف مسلمانان بی درد، بی خاصیت، رفاه طلب و ناآگاه و طرفدار عدم بیداری مسلمین و بی خبری از توطئه هائی که مستکبران برای اسلام تدارک می بینند.

حال، اگر این دو صف را از هم باز شناسیم ناچاریم اعتراف کنیم که پرچمدار اسلام انقلابی و

طالب بیداری و هشـیاری مسـلمین، همانا جمهوری اسـلامی ایران و رهبر هشـیار آن است. اینک ایران اسـلامی، برای مسلمانان دنیا الگو است و بدون این که در امور کشورهای دیگر دخالت کند رسالت بیدار کردن مسلمانان را به عهده گرفته است.

در حالی که پرچمدار اسلام آمریکائی همان دولتمردان نفتی مرفه و بی دردند که مرام خواب کننده

و بی خاصیّت و هابیّت را رواج می دهند، و در هر قیام و حرکت اسلامی در شرق و غرب جهان

اسـلام و جهـان کفر، ردّ پـای آنـان دیـده می شود، آنـان بـا دلارهـای نفتی خود، در کنـار ابرقـدرت آمریکا و در صف مقابل ایستاده و می کوشند تا صف اول را شکست بدهند.

اما قرآن به ما نوید می دهد که در این تلاش ناکام خواهند بود: «يُرِيدُونَ أن يُطفِئوُا نورَ اللّه بِأفواهِهم و يأبَى اللّه اِلاّ أن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَو كَرِهَ الكافِرُون(۱)».

اینک این وظیفه مسـلمانان آگاه است که از صف خود دفاع کنند و توطئه های صف رقیب را خنثی سازند تا پیروز گردند. ان شاءاللّه.

۱- سوره توبه/ ۳۲

۲۰. جهان اسلام و مشکلات آن

اگر قرار باشد با یک نظر اجمالی و یک بررسی کلی، به جهان اسلام نظر بیفکنیم و دیدگاههای

نویدبخش و امیدزا و یا ابهام آمیز و یأس آور آن را ارزیابی کنیم ناچار هستیم نخست، تعریفی جامع و کلی از آن ترسیم نماییم:

جهان اسلام

جهان اسلام، عبارت است از میلیونها مردمی که نام مسلمان دارند و به سوی یک قبله نماز می خوانند و همه گوینده «لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه» هستند. توده هایی که در سرزمینی پهناور و بخشی گسترده از سه قاره آسیا، اروپا و افریقا زندگی می کنند.

حال، اگر از این سه قاره که مسکن اصلی و موطن اکثریت مسلمانان است نظر خود را گسترش بدهیم - که باید بدهیم - و کل مسلمانان عالم را به خاطر اشتراکشان در مسلمان بودن و در گرایش و عقیده اسلامی، در نظر بگیریم، طبعا علاوه بر آن اکثریت، اقلیتهای پراکنده در پنج قاره جهان را - که عربها فعلاً از آنان به نام (الجالیات الاسلامیه) یاد می کنند و خود موضوع بحث چند کنگره بین المللی اسلامی بوده است - شامل خواهد شد. و جمعیتی نزدیک به یک میلیارد و دویست سیصد میلیون تن را دربر خواهد گرفت.

این جمعیت انبوه، که شاید قریب به یک چهارم ساکنانِ بسیط زمین را تشکیل می دهند، از نظر شمار، ظاهرا پس از پیروان حضرت مسیح علیه السلام و شاید پس از نفوس بودائیان، سوّمین واحد مذهبی موجود در جهان شمرده می شوند، آنان، صرف نظر از فرقه های مذهبی و گرایشهای گوناگون شان - مسلما در اصل مسلمان بودن و در بسیاری از آداب و رسوم و خصلتهای اخلاقی و مشخصات

فرهنگی و در رأس آنها، در اعتقاد به یکتایی خداوند و به نبوتِ رسول اکرم محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله و

به کتاب آسمانی او (قرآن) و به قبله واحد او (کعبه) بدون استثناء، اشتراک دارند و از قدیم به نام (اهل قبله) شناخته شده اند.

هنگامی که گفته می شود: «جامعه اسلامی» یا «جهان اسلام» دیگرِ عناوین و معیارهای رایج در قلمروِ دو علم فقه و کلام در مورد «اسلام و کفر» مورد نظر نمی باشند. هر چند با توجه به این معیارها که طبعا از دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی بسیار متفاوت هستند، برخی از این فرقه ها یکدیگر را به لحاظ عقاید خاص خود، مسلمان نمی دانند.

آری، از دیدگاه یک مسلمانِ اصلاح طلب، هنگام عطف توجه به جهان اسلام و بررسی مشکلات آن، و اهتمام به رفع آن مشکلات، آن معیارهای کفر و ایمان را، - که مسلما برخی از آنها بر اساس کتاب و سنت قطعی شکل گرفته، و صحیح هم هست - ملاک ارزیابی این مشکلات قرار نمی دهد، و از اسلام و کفر برخی از این فرقه ها سخن نمی گوید بلکه این بحثها را به اهلش وامی گذارد، تا علمای کلام و یا فقه در مدرسه بر سر آنها بحث کنند و تکلیف مسلمان بودن یا مسلمان نبودن پیروان این فرقه ها را که متأسفانه با احتساب فرقه های فرعی، شمارشان از دست در رفته است، روشن کنند.

پس، مورد نظر در این بحث، کلیه اعضای جامعه بزرگ اسلامی است که نامشان مسلمان و همه فرزند اسلام و قرآن واپتام واتباع محمّد رسول اللّه اند.

مسلما این تعریف و تفسیر از «جامعه اسلامی» منطبق با سخنان شخص رسول اکرم است، به نظر می رسد هنگامی که آن حضرت می فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَمْ يَهْتَمّ بِامُور الْمُسْلِمِيْنَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» تنهامسلمانانِ معدود زمان خود، آن هم منحصرا مؤمنان خالص و پاک دل آنها را که خیلی کمتر از مجموع مسلمانها بودند، در نظر نمی گرفت. زیرا آن جامعه محدود و آن افراد معدودتر، تنها طلیعه و سرآغاز «جامعه اسلامی» بزرگ شمرده می شدند و قطعا آیندگان و نسلهای نامحدود بعدی، که

هزاران برابر ایشان می رسند، تا روز قیامت مورد نظر بوده اند. مسلما مخاطب قرآن هم، در نداهای فراوانش: «يَااَيُّهَاالَّذِيْنَ آمَنُوا» همین جامعه بزرگ، بوده است. و گواه آن این آیه است: يَا اَيُّهَاالَّذِيْنَ آمِنُوا بِاللّه ِوَ رَسُوْلَهِ(۱).

تکرار می کنم: مسأله مسأله اهتمام به امور مسلمین است نه تشخیص مؤمن کامل از مؤمن ناقص و مسلمان صالح از مسلمان فاسق و طالح، که بعدا در دوران رُشد بحثهای فقهی و کلامی و در عصر برخورد افکار و عقاید فرقه ها، مورد عنایت پایه گذاران مذاهب فقهی و کلامی بوده است؛ آنها که سعی می کرده اند بهشت و دوزخ را میان مسلمانان تقسیم و بهشتیان خوشبخت و دوزخیان بدبخت

رابر اساس معیارهای دقیق و خلل ناپذیر خود، از هم جدا کنند. و تکلیف و سرنوشت هر فرقه را در

سرای دیگر روشن نمایند.

مسلما رسول اکرم، که با آن صراحت و قاطعیت، پیروان خود را به اهتمام به امور مسلمین امر

۱- سوره نساء / ۱۳۶.

می کند، از هر کسی داناتر به مراتب ایمان و کفر و معیارهای سعادت و شقاوت بوده وآنها را بیان هم کرده است، و همان بیانات، غالبا مایه واساس کار فقها و متکلمان قرار گرفته است. در اصلِ این مسأله سخنی نیست، هر چند در کمّ و کیف و حدود سختگیری و یا تنگ نظری برخی از معیارگذاران یا

وسعتِ نظر و روح سماحت و گذشت آنان، که بعدا بدان اشاره خواهد شد، تردید هست که آیا با روح اسلام و سهولت و سماحت آن، که از کلام صاحب شریعت: «بُعِثْتُ عَلیَ الشَّرِیْعَه السَّمْحَهِ السَّهْلَه» به دست می آید، انطباق دارد یا نه؟

به هر حال، این مطلب از محدوده بحث ما خارج است. و از دیدگاه مصلحت اندیشی و دلسوزی برای جهان اسلام موقتا باید از قالب آن معیارها بیرون آمد و با نظری جهانشمول به مسلمانان

نگریست، باید بر سکّوی اصلاح بایستیم و بر کرسی داوری میان مذاهب و فرقه ها و تقسیم بهشت و دوزخ میان مسلمانان نشینیم.

از این دیدگاه، تفاوتی میان فرقه های مسلمان و هم مذهبان و اغیار وجود ندارد، همان طور که اختلافات ملی، کشوری، قومی و قبیله ای و نژادی و هم زبانی و صدها معیارها و امتیازهای دیگر را هم، نباید در نظر گرفت، خلاصه باید با نظر جمع الجمعی به جامعه اسلامی و مصالح و مشکلات

آنان نگریست نه با نظر فردی و فرقه ای.

در این جا ناچارم برای روشن شدن سخنم نمونه ای از این نوع اندیشه جهانی اسلام را ارائه دهم:

به خاطر دارم در سالهای ۲۵، ۲۶ شمسی که در مشهد شهر خودمان طلبه بودم، تازه کشور اسلامی پاکستان، که در آن هنگام از لحاظ جمعیت، بزرگترین کشورهای اسلامی محسوب می شد،

پس از جنگهای خونین با هندوها و از دست دادن بیش از یک میلیون شهید، استقلال یافته بود.

اتّفاقا همان هنگام، نبردهای مسلمانان با صهیونیستها در فلسطین، ادامه و این هر دو حادثه تلخ

جهان اسلام در آن روزگار، با هم جریان داشت و من اخبار آن دو فاجعه را در مطبوعات با علاقه تمام دنبال می کردم.

در آن هنگام،در برخی از درسها از جمله درس معارف مرحوم استاد نامی آیه اللّه حاج شیخ مجتبی قزوینی رحمه اللّه در مدرسه «اِبدالخان» مرد فاضلی که سابقه طلبگی داشت شرکت می کرد که بعدا معلوم شد سر قنسول کشور نوپای پاکستان در مشهد است و من با او آشنا شدم. یک روز از پیروزی مسلمانان در پاکستان و موفقیت آنان در ایجاد کشور مستقل پاکستان پیش او اظهار خرسندی و خوشوقتی کردم وبه او تبریک گفتم.

آن سید بزگوار، در پاسخ من گفت هنوز معلوم نیست که پیروز باشیم اگر ما در فلسطین پیروز

بشویم آن وقت می توان گفت پیروزیم و گرنه پیروز نیستیم.

این طرز تفکر در پاکستانِ آن روزگار، گویا ناشی از افکار بلند اقبال لاهوری و همفکران او

بوده است.

ص:۲۶۷

یک نمونه دیگر به خاطرم رسید هر چند در محدوده فقه است نه در عرصه سیاست: استاد ما مرحوم آیه اللّه العظمی بروجردی رضوان اللّه تعالی علیه در سال ۲۳ شمسی که به مشهد مقدس مشرف شده بود یک روز در منزل یکی از علمای مشهد در باره شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) پیشوای بزرگ طائفه امامیه، فرمود: شیخ طوسی برخی از کتابهای فقهی خود را برای محیط تشیع نوشته است مانند کتاب نهایه و برخی را برای محیط اسلام مانند مسائل الخلاف و مبسوط و شاید این اولین بار و نیز آخرین بار بود که از یک مجتهد بزرگ و مرجع عالیقدر تقلید، عنایت به محیط اسلام و محیط تشیع را در تدوین (فقه) می شنیدم.

بلی در عمرِ خود، استادان بزرگی از علمای وارسته و متصلّب در مذهب را دیده ام که به فکر

مسلمانان اروپا و آمریکا بودند و برای آنان دلسوزی و در برابر آنان احساس مسؤولیت می کردند.

دو نمونه هم از این طرز تفکر، در صدر اسلام نقل می کنم که نمونه های فراوان داشته است:

علی علیه السلام در دوران خلافت خود در کوفه، از گرسنه های حجاز و یمامه دم می زند و با شکم سیر از غذاهای لذیذ، نمی خوابد(۱)..

علی که امام معصوم و حجت خداست و جای خود دارد، یکی دیگر از خلفا می گفت اگر در عراق کنار فرات بزغاله کسی را بربایند، من در مدینه مسؤول هستم.

حال، آنها که حاکم مسلمین بودند به جای خود، رسول اکرم همه مسلمانها را مسؤول یکدیگر دانسته است: «کلّکم راع و کلّکم مسؤول عن رعیته» پس همه باید در برابر همه مسلمانها احساس مسؤولیت بکنیم وقول خدای تعالی را که فرمود: «اِنْ هَذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّهً وَاحِدَهً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْنَ»(۲) همواره در نظر داشته باشیم که مسلمانها از هر فرقه و از هر نژاد و در هر کشور و منطقه ای که باشند همه امت واحده اند و جزء لاینفک جامعه اسلامی و جهان اسلام محسوب می شوند و باید به فکر آنها بود و به داد آنها رسید و به سرنوشت آنها اهتمام ورزید.

مشکلات جهان اسلام

بسیار خوب، حال که از این توضیح واضحات، فارغ شدیم ومعلوم شد جهان اسلام چیست و

ان شاءاللّه با وسعت نظر و شرح صدر، و با سماحت و آزادمنشی، این جمعیت انبوه میلیاردی را نصب العین خود قرار دادیم و به فکر چاره جویی و حلّ مشکلات آنان افتادیم باید

نخست اجمالاً مشکلات آنان را بشناسیم.

۱- ولو شئت لا هتدیت الطریق الی مصفّی هذا العَسَل، و لباب هذا القمح، و نسائج هذا الُعزّ، ولکن هیهات ان یغلبنی هوای - و

بقودنی جَشَعی الی تخیّر الاطعمه و لعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القُرص، و لاعهد له بالشِبَع!! او أبیت مِبطانا و حولی بطون غرْثی و اکباد حرّی...) نهج البلاغه طبع فیض الاسلام، ص ۹۷۰.

۲- سوره انبیاء / ۹۳.

مشکلات جهان اسلام یکی و دو تا و صد تا نیست، نامحدود است و حل همه یا بیشتر آنها هم از عهده ما ودیگران لااقل در کوتاه مدت ساخته نیست، اما با یک نظر اجمالی می توان کلیات آن مشکلات را برشمرد و مشکلات اساسی و کلیدی را هم که نسبت به دیگر مشکلات، پایه و اساس

است توضیح داد. تا لااقل در مخاطبین ما انگیزه و اندیشه مصلحت اندیشی، اهتمام ورزی به امور مسلمین چاره جوئی برای حل مشکلات آنان، و حساسیت وجدانی در برابر آن مشکلات پیدا شود.

و اگر شد ما به هدف خود از نوشتن این سطور پراکنده و این نثر پریشان، رسیده ایم، و گرنه این نوشته می ماند تا در آینده دور یا نزدیک طالبان آن یافت شوند.

بلی، ما با یک ارزیابی سریع و طبعا ناقص، مشکلات را بر می شماریم تا برای خود و دیگران تذکره یا تبصره باشد «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤمِنِيْنَ(۱)» و در حد مقدور، در اندیشه حل برخی از آن مشکلات باشیم و اگر توفیق حل یک مشکل را هم نداشته باشیم، لااقل اندیشه و اهتمام به آن، وجدان ما را آزار دهد و احساس درد بکنیم و از مرض مزمن بی دردی در برابر مسلمین برهیم. و با تمام وجود، احساس مسؤولیت کنیم، که در این فرض، قهرا عمل را هم به دنبال خواهد داشت زیرا اندیشه و تصور یک مطلوب، مقدمه خواستن است وخواستن هم که توانستن است.

انبوه مشکلات

مشکلات سیاسی: وجود زنجیر آهنین استعمار و وابستگی و عدم استقلال، وجود حکومتهای دست نشانده، اختلافات ورقابتهای قومی و قبیله ای، و سیاسی، ملّی گرایی سیاسی - فکر جدا زیستن ملّتهای مسلمان، فقدانِ هشیاری سیاسی، بی اطلاعی از وضعیت مسلمانان جهان، بی اطلاعی یا غفلت از نیرنگهای بیگانگان، نیرنگها و توطئه های سیاسی اقتصادی و مذهبی در بین مسلمانان که مآلاً ـ همه هدف استعماری دارند، هماهنگی بسیاری از رجال سیاسی در کشورهای اسلام با سیاستهای استعماری، و به تعبیر دیگر خود فروختگی و نوکر مآبی آنان، و بطور کلی خود کم انگاشتن مسلمین در برابر قدرتهای جهانی، بی اطلاعی مسلمانها از امکانات اقتصادی و مذهبی و ملی خویش برای رهبری جهان، یا لااقل جهتِ رقابت با قدرتهای جهانی، غفلت از حکم صریح اسلام: «الإسلام یَعْلو و لا یُعلی علیه»، «لَنْ يَجْعَلَ اللّه ُ لِلْكافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤمِنِيْنَ سَبِيْلا(۲)»، «وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لاَالنَّصَارى حَتَّى

تَتَّبِعَ مِلَتَهُم(۳)» و امثال آن، غلبه روح یأس نسبت به امکان بازگشت مجدد و عظمت گذشته اسلام، بی اطلاعی از علل و عوامل سیادت و انحطاط همه جانبه مسلمین. باور کردنِ اکثریت رجال سیاسی و دینی و بیشتر مسلمانان افسانه «جدایی دین از سیاست». را و در یک کلام، نبودن اندیشه سیاسی اسلامی و تفکّر تشکیل (حکومت اسلامی) در بین اکثریت مسلمانهای جهان.

۱- سوره الذاریات / ۵۵.

۲- سوره نساء / ۱۴۱.

۳- سوره بقره / ۱۲۰.

مشکلات مذهبی و فرهنگی: غلبه روح فرقه گرایی و تعصّبات فرقه ای، نبود مرکزیت دینی

متشکّل و منظم در جهان اسلام، حساسیت بیش از حد پیشوایان مذهبی در رقابت با یکدیگر، غلبه

شعور مذهبی بر شعور اسلامی یا محدودیت در چهارچوب مذهب و فقدان دیدگاه اسلام شمولی -

که از آن بحث کردیم - بدبینی و تهمت زدن بیشتر پیروان و برخی از علمای مذاهب اسلامی به یکدیگر، عدم اطلاع صحیح از مبانی و اصول و فروع مذاهب و پندارهای غلط و نادرست از آنها، تحریف تاریخ اسلام و مذاهب، تأثیر سوء سیاستهای غلط حاکمان مسلمان در گذشته و حال، بر

مذاهب اسلامی، عدم پایبندی مسلمانها به احکام اسلام، عدم کنترل صحیح نسبت به کتابها و نوشته های مذهبی، غلبه خرافات و موهومات بر حقایق و واقعیات نزد توده های مسلمان و برخی از علما، تهاجم فرهنگی به معنی وسیع کلمه در قلمرو اخلاق و رفتار و زندگی و اندیشه و علوم انسانی و غیر انسانی، خوشبینی بیش از حد وخودباختگی در برابر غرب (غرب زدگی) و گاهی «علم زدگی»

تا حد شستشوی مغزی، فقدان آموزشگاههای سالم اسلامی در تمام سطوح از ابتدایی تا دانشگاه، وردرهای بیدرمان دیگر، که البته و صد البته نسبت به مناطق مختلف جهان اسلام و فرقه های

گوناگون اسلامی، این مشکلات با تفاوت و با نوسان، وجود دارند و از لحاظ کمیّت و کیفیّت، یکسان نیستند، اما همه مسلمانها از این مواهب نامیمون! برخوردارند.

مشکلات اجتماعی و اقتصادی: اختلاف طبقاتی، انحصارطلبی، تبعیض اجتماعی، عدم مدیریت صحیح، عدم رعایت نظم و ضابطه در اداره جامعه، فقر مزمن و غنای بی حد و نامشروع، کم کاری و بیکاری، عدم آگاهی از امکانات بالقوه اقتصادی جامعه اسلامی یا عدم توجه به آن، عدم هماهنگی اقتصادی میان کشورها و جوامع مسلمان، عدم استفاده از امکانات موجود اقتصادی، فقدان برنامه اقتصادی یا نقصان آن، اسرافها و تبذیرها در سطح زندگی شخصی افراد و در سطح دولتها و جوامع، سیطره اقتصاد کشورهای پیشرفته بر کشورهای اسلامی، وابستگی اقتصادی و صنعتی بیش از حد به بیگانگان، درگیریهای نظامی و تبلیغاتی دولتها و ملتها و فرقه های مسلمان با یکدیگر و با هزینه های سرسام آور، ودر یک کلام عدم رشد اجتماعی و اقتصادی و بلای عقب ماندگی جوامع

اسلامی که البته آن (موهبت ها) هم، به تفاوت به آنها تحمیل شده است و نه بطور یکسان، اما هنوز

هیچ یک از کشورها و ملتهای اسلامی نتوانسته است کمر از زیر بار مشکلات اجتماعی و اقتصادی

خود راست کند. و اینک توضیح در باره چند مشکل اساسی جامعه اسلامی:

مشکل اوّل، حکومتهای اسلامی

در سخنان امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه بزرگترین مصلح اسلامی قرن حاضر جمله ای به این مضمون آمده بود: «مشکل اسلام، حکومتهای اسلامی هستند نه ملتهای اسلامی، ملتهای اسلامی

بخودی خود ملتهای خوبی هستند...»

ص:۲۷۰

بلی، مشـکل اصـلی جامعه اسلامی حکومتهای آن هستند که مآلاً آن مشکلات، به کشورها و ملتهای اسلامی منتقل می گردد. اخلاـق، فرهنـگ، افکـار و آدابِ حکومتهـا قهرا به مردم سـرایت می کنـد که گفته انـد: «النَّاس عَلَی دِینِ مُلُـوکِهِم» کمـا اینکه سربلنـدی و آقـایی و رفـاه و یـا ذلت و فقر و نادانی و عقب مانـدگی ملتها (حـدوثا یا بقاءً) در اصل و یا در ادامه غالبا ناشـی از حکومتها است.

به طور کلی دو نوع مشکل از جانب حکومتها برای ملتها فراهم می شود: مشکل سیاسی و مشکل یا مشکلات ناشی از سیاست، مانند مشکلات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی. در زمینه سیاست،

همان طور که حکومتهای صالـح، اسـلام را در بُعـد سیاسـی به پیش برده انـد، حکومتهای ناصالح و فاسد که همواره در جهان اسـلام اکثریت داشـته و دارند، باعث جنگها و خونریزیها، شکسـتها، تجزیه ها و قطعه قطعه شدن بلاد اسلامی و سرانجام زبونی مسلمانها در برابر بیگانگان و سیطره دشمنان بر مقدرات جامعه اسلامی بوده اند.

مروری بر تاریـخ اسـلام، از جنگهـای داخلی صـدر اول گرفته تـا برخوردهـای امویـان و عباسـیان و فاطمیـان، و ایادی آنان در کشورهای اسـلامی، و برخوردهای سلسـله ها و حکومتهای پس از ایشان تا عصر حاضر، این ادعا را که حکومتها منشأ بدبختی ملتهـای مسـلمان بـوده آنـد، روشن می کنـد. برای نمـونه، پس از انقراض حکـومت واحـد مسـلمین بر انـدلس، دوران (ملوک الطوایفی) آغاز می شد،

امرای محلی دعوی استقلال کردند و بر سر قدرت با یکدیگر می جنگیدند، هر کدام که به شکست

می رسـیدند از مسـیحیان کمک می گرفتند و قهرا به ازای هر کمک، امتیازی هم به ایشان می دادند که چیزی جز قطعه ای از کشور خود نبود. این جنایت سیاسـی، بارها تکرار شـد تا به انقراض اسـلام در اندلس، و اخراج مسـلمین از آن «بهشت مفقود» انجامید.

حکومتهای شمال آفریقا، پس از پایان کار اندلس، قاعدتا باید از آن عبرت می گرفتند اما با کمال

تـأسف چنین نشـد، در تاریـخ آن حکومتهـا مکررا اسـتمداد از ساکنـان آن سوی دریا (اروپاییان) به منظور حفظ خود در برابر رقیب مسلمان خویش، اتفاق افتاده است.

از جمله «مولی عبدالحفیظ» یکی از ملوک مغرب از سلسله «علوی» کنونی در قرن گذشته هجری

بـا برادر خود «عبـدالعزیز» بر سـر سـلطنت جنگیدنـد: یکی از فرانسه کمـک خواست دیگری از اسپانیا، و همان کمک خواهی سبب شد که تا چندی پیش از این، این کشور زیبای اسـلامی، مستعمره یا تحت الحمایه فرانسه باشد که هنوز هم آثار آن باقی است، و بخش کمتری مانند صحرا در جنوب، و چند شهر ساحلی در شمال، به دست اسپانیا افتاد که هنوز هم دو شهر «سَبْته» و «بلیله» در تصرّف اسپانیا است.

سرگـذشت مصـر، سودان، سوریه، لبنـان، عراق، ترکیه، شـبه قـارّه هنـد و آسـیای میـانه هم، شبیه به (انـدلس) و مغرب بوده که

منتهی به غلبه استعمار اروپایی گردیده است و آنان گاهی به نام مستعمره و تحت الحمایه و اخیرا در عصر استعمار نو با سلطه فرهنگی و اقتصادی و صنعتی نفوذ خود را بر

ص:۲۷۱

غالب این کشورها حفظ کرده اند.

راه دور نرویم جنگ تحمیلی عراق با ایران، و جنگ خلیج فارس، چه بدبختیها که برای ملتهای این منطقه حساس در برنداشت تا جایی که پای نیروهای بیگانه را به طور رسمی و آشکار به منطقه کشانید، و هم اکنون در آن جا مستقر هستند و ابدا فکر بیرون رفتن را هم به خود راه نمی دهند.

چه بسیار از این جنگها که ناشی از توطئه بیگانگان بوده و به دست حکام مسلمین جریان یافته

است و از اصلِ «فرِّق تسُد»: جدایی بینداز و حکومت کن، نشأت گرفته است.

حکّام خودخواه و سلطه جو یا نادان و بی عقل در تاریخ اسلام کم نبوده اند و بدبختیهایی برای

جهان اسلام، تدارک دیده اند، (مانند حمله مغول) که پس از قرنها هنوز آثار شوم آنها به چشم می خورد. و احیانا باعث جدایی سرزمین ارزنده از پیکر اسلام گردیده مانند اندلس در غرب عالم اسلامی، و کشورهای مسلمان شبه جزیره بالکان در شمال و مسلمان چین در شرق، و مسلمانان

آسیای میانه در شمال شرقی، که بحمدللّه به گونه معجزه آسا به دامن اسلام برگشتند، و مانند فلسطین اشغالی در قلب جهان اسلام که سالها است از اصل خود جدا شده و برای رهایی آن چشم انداز

روشنی به نظر نمی آید.

اگر باعث این جنایات را حکّام مسلمان ندانیم پس چه کسی مسؤول است؟

برای اینکه در ارزیابی حکومتهای اسلامی بحق سخن بگوییم و از گزافه گویی و افراط و تفریط،

مصون بمانیم باید به چند نکته اشاره کنیم:

۱- هر چند حکومتها غالبا مشکل آفرین بوده اند اما نباید از یاد ببریم که همین حکومتها نیز باعث گسترش جهان اسلام و عامل فتح و پیروزیها بوده اند. ما عادت داریم مثلاً- از بنی امیه عموما بد بگوییم که حق است وبه عاملان از دست دادن (اندلس) نفرین کنیم که آن هم حق است. اما از این غفلت

داریم که همین حکام لعنتی، اسلام را به اندلس بردند و در قلب اروپا ندای «اللّه اکبر» سر دادند. آری از این غافل هستیم که طارق بن زیاد غلام موسی بن نصیر، یکی از عمال بنی امیه بود.

۲- همه وقت، خود حکومتها باعث بدبختی نبوده اند بلکه برخی سعی خود را برای نجات اسلام

به خرج داده اند اما دیگران به آنان کمک نکرده اند مثلاً- هنگام اخراج مسلمانها از «اندلس» حکومتهای شمال افریقا و

خاورمیانه و حتی خلفای عثمانی چنان که باید به داد آنها نرسیدند.

۳- بسیاری از این بدبختیها و شکستها انگیزه مذهبی و عمده رنگ تشیع و تسنن و دفاع از مذهب داشته است، مثلاً درگیری و دخالت خلفای فاطمی و شیعی شمال افریقا در قلمرو امرای اموی (اندلس) در بر افتادن آن سلسله مقتدر نقش داشته است. رقابت و جنگ تبلیغاتی و نظامی خلفای فاطمی مصر، با خلفای عباسی بغداد زمینه غلبه مسیحیها را بر «شامات» و بطور کلی جنگهای دویست ساله صلیبی فراهم نموده است.

درگیریهای پنهانی یا علنی اسماعیلیه شیعی مذهب در شرق و غرب جهان اسلام، یکی از علل

ضعف خلافت بغداد و حکام ایران آن روزگار و نتیجهً حمله مغول به سرزمین پهناور اسلام

بوده است.

درگیریهای سلاطین صفوی شیعه مذهب با خلفای عثمانی سنی مذهب، زمینه دخالت اروپاییان را در کشورهای اسلامی، و سرانجام باز شدن پای استعمار را به این کشورها فراهم آورده است. این قبیل جنگهای مذهبی در سراسر جهان اسلام عموما و شبه قاره هند خصوصا، در تاریخ، فراوان به چشم می خورد.

۴- در لابلای تاریخ اسلام، گاهی نقطه های روشن و حاکی از حُسن نیّت برخی از حاکمان مسلمان، دیده می شود که ما را از تندروی و افراط در بدبینی نسبت به همه آنها باز می دارد.

ابن اثیر نوشته است:(۱) ملکشاه سلجوقی جهت جنگ با برادر خود (تکش) که علیه وی خروج کرده بود به خراسان لشکر کشید و سر راه خود به زیارت روضه مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت، هنگامی که از حرم امام، بیرون آمد به وزیر خود خواجه نظام الملک که همراه او بود گفت: تو چه دعا کردی؟ وزیر گفت: دعا کردم خداوند تو رانصرت دهد، ملک گفت: اما من این دعا را نکردم بلکه گفتم: خدایا هر یک از ما دو برادر را که صالح تر برای مسلمین و نافع تر برای رعیت هستیم، نصرت بده!!

باری، شایسته است که بدانیم کاری ترین فجایع سیاسی جهان اسلام در طول تاریخ، عبارتست از جنگهای صلیبی، حمله مغول، غروب اسلام در اندلس، استعمار و سیطره غرب بر بلاد اسلامی

بخصوص هند، انقراض خلافت عثمانی، و از همه نزدیکتر و دردآورتر، اشغال فلسطین به دست

صهیونیستها و شکل گیری دولت اسرائیل در قلب جهان اسلام، و به عکس، شیرین ترین و نزدیک ترین حادثه سیاسی جهان اسلام، همانا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در ایران است که نقطه عطفی در تاریخ اسلام، و آغاز تجدید حیات سیاسی مسلمین است ان شاءاللّه تعالی.

مشکلات ناشی از سیاست

آنچه گفته شد راجع به مشکلات سیاسی ناشی از حکومتها بود اما مشکلات متفرع بر مشکل سیاسی فراوان است ودر رأس همه، مشکلات مذهبی و فرهنگی است، هر چند، دانشمندان و رهبران مذهبی چنانکه خواهیم گفت عمدهً در ایجاد مشکلات مذهبی و فرهنگی دخالت دارند، اما نباید از یاد ببریم که خود حکومتها نیز در اختلاف مذهبی و حتی در پیدایش و رواج مذاهب تأثیر داشته اند، کما این که در نشر فرهنگ اسلامی یا فرهنگ بیگانه، و در پیدایش و نشر علوم و دانشها یاگسترش جهل و بیسوادی و در گمراهی مردم از راه اسلام، و صراط مستقیم، مسلما مؤثر بوده اند.

برخی از متفکران، علل عمده بدبختی مسلمانها را اختلاف مذهبی، قومی و قبیله ای و ملی

۱- كامل التواريخ، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

می دانند که حق است و مسلما این اختلافات ریشه بسیاری از درگیریها و نابسامانیها می باشند، اما غالبا این حکومتها هستند که جهت منافع و بسط سلطه خود و غلبه بر رقبا از این اختلافات بهره می برند و به آنها دامن می زنند.

برای نمونه، هم اکنون بر اثر انقلاب اسلامی ایران حرکتهای آزادی بخش و بیداری اسلامی در اکثر نقاط اسلامی، در حال نضج است، اما به منظور مقابله با آن، تبلیغات مسموم وهابیت - که سعودیها در آن نقش محوری دارند - همه جا در حال گسترش است که به نام ضدّیت با شیعه در هند و پاکستان و افریقا و اروپا از جمله در کشورهای مسلمان نوپای آسیای میانه، صورت می گیرد.

دو سال پیش از این، با امام جمعه عشق آباد در فرودگاه مشهد تصادفا ملاقات کردم واز وضع

مسلمانان ترکمنستان از وی جویا شدم. گفت: «تاکنون در عشق آباد پنج مسجد دو تا از آن شیعیان و سه تا از آنِ اهل سنّت، بازگشایی شده است، ما در طول تاریخ برادروار با هم زیسته ایم و هیچ اختلافی با هم نداشته ایم، ولی اخیرا چند آخوند وهابی از شهر دوشنبه (پایتخت تاجیکستان) به عشق آباد آمده اند و بر سر زیارت بقاع متبرکه که نزد هر دو فرقه مورد احترام است بین شیعه و اهل سنت اختلاف می اندازند.

عین این کار، در آذربایجان شیعه مذهب رهیده از چنگ روسها، تکرار می گردد و مبلّغان وهابی از کشور ترکیه با هزینه سعودیها به آنجا آمده اند و مردم را به مذهب تسنن، با گرایش وهابیت، دعوت می کنند، آیا عامل این قبیل اختلافات مذهبی حکومتها نیستند؟

در پاکستان سالیان دراز اهل سنت و شیعه در کنار هم به سر برده اند، و اهل سنت در جشنهای

مذهبی شیعیان و مراسم عزاداری حسینی شرکت می کرده اند، اما حالا سپاه صحابه شیعیان را تکفیر می کند و جنگ مذهبی میان فریقین راه می اندازد. سپاه صحابه از کجا خط می گیرد جز از

حکومت سعودی؟

علاوه بر اختلافات مذهبی، اختلافات قومی هم در سراسر شبه قاره هند، افغانستان، کردستان و

دیگر مناطق جریان دارد اما غالبا دست حکومتها و قدرتهای خودی و بیگانه در کار است که سلسله

جنبان حرکتهای قومی و بهره گیری اصلی از این ماجراها هستند.

مشکل دوّم، پیشوایان مذهبی و دانشمندان

بدیهی است پیشوای دینی یا رهبران فکری جامعه به طبیعت حال راهنمای فکری و اخلاقی و عملی مردم مسلمانند و با رفتار و گفتار خود، می توانند مرّبی جامعه و پشتوانه تکامل علمی، عملی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی و عامل وحدت مسلمانان باشند،

کما این که بعکس، می توانندباعث

اختلاف وتعصب مذهبی و بدبینی و انحراف فکری و اخلاقی وعقب ماندگی فرهنگی باشند.

به نظر می رسد عالمان مذهبی و فکری در خط انحرافی از دو راه ابزار کار قرار می گیرند اول، از

ص:۲۷۴

راه حکومتها که هر کدام این قبیل عالمان راکه «علی الوردی» نویسنده عراقی آنها را «وعّاظ

السلاطین» نامیده، ابزار کار خود قرار می دهند، این همان قشر از روحانیان هستند که امام بزرگوار از آنها می نالید و اصطلاح (آخوندهای درباری) را در باره ایشان به کار می برد. که ما دیدیم این قماش آخوندها و یا نویسندگان غیر روحانی در ضدیّت با انقلاب اسلامی و با شخص امام وبا فتوای او در باره سلمان رشدی مرتد، و نیز در کمک به سعودیها علیه حجاج ایرانی، و در بسیاری از حوادث تلخ دیگر دست داشتند.

از این قماش رهبران روحانی و غیر روحانی در دوران طاغوت فراوان بودند و هم اکنون هم کم

نیستند این قبیل رهبران مذهبی و فرهنگی وابسته، در حقیقت مستقل نیستند و انگیزه ای جز جلب رضایت دربارها ندارند.

دسته دوم، کسانی هستند که مستقیما با حکومتها و قدرتها وابسته نیستند و چه بسا بسیار باتقوا و زاهدند اما دچار نوعی جمود فکری و نادانی مذهبی و خود محوری دینی هستند آنان خود را ملاک و معیار اسلام و مذهب می دانند وروح تعصب و سختگیری مذهبی را در مردم پدید می آورند. البته حکومتها هم با زیرکی از سادگی آنان گاه بگاه استفاده می کنند اما خود ایشان، به انگیزه حمایت از مذهب و نه کمک به دربارها و حاکمان، به تلاش خود ادامه می دهند.

این قماش رهبران مذهبی، مرز میان مذاهب اسلامی را تا آنجا پیش می برند که فاصله میان دو مذهب را از فاصله میان دو دین بیشتر جلوه می دهند. و دیواری آهنین میان فرقه های مسلمان بنا می کنند. به نظر می رسد رهبران اصلی و بنیانگذاران مذاهب اسلامی خودشان تا این حد سختگیر و خود محور نبوده اند، اما تدریجا عالمان حامی مذاهب، اسلام را به این روز سیاه نشانده اند. و این وضع، با کوشش مصلحان قابل تغییر است. از قول شیخ ازهر فعلی نقل شده که گفته است: ما پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت، قبلاً یکدیگر را تکفیر می کردیم و گاهی نجس می دانستیم اما فعلاً هیچ

گونه دوگانگی بین خود احساس نمی کنیم.

اختلاف عارف و متشرع یا اخباری و اصولی تا آنجا شدّت یافت که متشرع کتاب مثنوی را با انبر و اخباری کتاب اصول را با دستمال می گرفت مبادا دستش نجس شود. آیا این تنگ نظریها، با

سماحت اسلام و با شریعت سمحه سهله که رسول اکرم از آن دم می زد همخوانی دارد؟

به خاطر دارم مرد روحانی آزاده ای که چند سال قبل مرحوم شد به من گفت فلان عالم، خود رامحورِ اسلام می داند و معتقد است که سایر مردم حتی علمای مبرّز، در کلیات و جزئیات امور، حتی آداب و رسوم معمولی که در اصل دین، حدّ و حدودی ندارد، باید از او پیروی کنند، اما به چه دلیل؟ معلوم نیست.

این قماش روحانیان برای جامعه اسلامی مشکل بزرگی هستند و مدرّسان و مدیران حوزه های علمیه باید رفته رفته طلاب را عادت دهند که در مسائل اختلافی و سلیقه ای تعصّب بخرج ندهند و با

وسعت نظر و شرح صدر این مسائل را مورد بحث و اجتهاد قرار دهند. و سعی کنند در این قبیل

مسائل نظری، به نظر دیگران در داخل مذهب یا خارج آن احترام بگذارند.

شرح صدر، شرط اوّل اجتهاد است.

لااقل اختلافات مدرسه را به میان بازار نکشانند و مردم عامی را بدون جهت به بدبینی نسبت به

افراد وادار نسازند.

ما در تاریخ از هر دو نوع عالمان متعصب و آزاده، نمونه های فراوان داشته ایم: مرحوم وحید

بهبهانی(م ۱۲۰۶) پیشوای اصولی و مرحوم شیخ یوسف بحرانی پیشوای اخباری هر کدام در رأس

یکی از دو مکتب اخباری و اصولی قرار داشتند و با هم مصاف می دادند اما سرانجام وحید بهبهانی مکتب اصولی را که تاکنون مبنای کار مراجع تقلید است، با قدرت علمی خود به کرسی نشانید و مکتب اخباری را که در آن هنگام شیخ یوسف بحرانی پرچمدار آن بود در حوزه های علمیه عقب زد.

نوشته اند روزی در کربلا- این مرد بزرگ در صحن مطهر با مرحوم بحرانی برخورد کرد و مدتی در یک مسأله علمی با هم بحث کردند، هنگام نماز رسید و مرحوم بحرانی صاحب کتاب نفیس حدائق به وحید بهبهانی گفت بایست تا به تو اقتدا کنم و کرد. من در میان علمای معاصر خود نمونه های زیادی را از هر دو نوع دیده یا شنیده ام که نیازی به ذکر نمی بینم.

باری با مروری بر نقش حاکمان سیاسی و عالمان دینی به شرحی که گفته شد، می توان به محتوای

ارزشمند حدیث معروف نبوی پی برد که فرمود: «صنفان من امتی اذا صَلِحا صلحت امتی، و اذا فسدا فسدت اُمتی: الأمراء و العلماء».

مشکل اساسی سوّم و چهارم، جهل و فقر

جهل به اسلام راستین، جهل و تاریخ اسلام، بی اطلاعی از وضعیت سیاسی و علمی و صنعتی جهان، بی اطلاعی از توطئه های سیاسی و فرهنگی بیگانگان و خلاصه جهل به هر چه در سرنوشت

امت اسلام نقش دارد.

فقر هم که نیازی به شرح ندارد: فقر مالی، فقر اخلاقی، فقر کارشناس، فقر صنعتی و بسیاری از

فقرها و نیازهای دیگر. گرچه عامل جهل و فقر در اصل پیدایش و یا ادامه، چنان که گفتیم محصول عملکرد حکام و علما است ولی به هر حال، پایه و اساس بسیاری از مشکلات و بدبختیها می باشد و البته اگر دو مشکل اوّل، یعنی مشکل سیاست و

روحانیت، حل شود، مشکل جهل و فقر و مشکلات

ناشی از آنها بتدریج، تا حدودی حل می گردد و لااقل سر نخ راه حل به دست می آید.

ص:۲۷۶

مسؤولیت مردم روشن بین

وجود حکومتهای فاسد و عالمان بی خاصیت، تکلیف را از دوش آن قشر از مردم که تا حدودی هشیاری سیاسی و بینش دینی دارنـد برنمی دارد، و این بینش و هشیاری بحمـدالله اکنون در همه جهـان اسـلام بقـدر کـافی وجود دارد، و این همـان نعمت خداداد بیداری اسلامی یا بقول عربها (الصحوه

الاسـلامیه) است و خود آینـده روشـنی را برای اسـلام نویـد می دهـد، امـا به گونه ای محسوس یـا نامحسوس، با خط انحرافی دیگری که کاملاً با آن در ستیز است دست و پنجه نرم می کند و هر یک از این دو خط، از سوی یک دسته از رهبران سیاسی و مذهبی مسلمان هدایت می شوند تا کدامین

پیروز گردند.

نکته لازم به یادآوری آن است که بیداری سیاسی و بیداری مذهبی باید با هم باشند و دوشادوش

هم گسترش یابنـد، تا برای جهان اسـلام، نتیجه مطلوب به بار آورنـد و اگر خـدای نخواسـته این دو خط، از هم جدا شوند (که استعمار برای جـدایی میان آن دو تلاش می کنـد) و بیـداری سیاسـی منهای مـذهب، یا بیداری مذهبی منهای سـیاست، مطرح گردد، خود باعث درگیری دیگری میان طرفداران دو خط

خواهد گردید و بر فرض یکی بدون دیگری پیروز گردد، مثلاً بیداری سیاسی بدون بیداری مذهبی و یا به عکس، قدرت را به دست گیرد باعث درد بی درمان دیگری خواهد شد که مسلما خطها در

مقابل هم قرار خواهند گرفت و جهاد و مبارزه با طاغوتهای سیاسی و دینی به نبرد میان انقلابی

سیاسی و انقلابی مذهبی تبدیل خواهد گردید. که در صورت روی کار آمدن طرفداران خط سیاسی،

راه و رسم سیاسـتهای غرب و لائیـک را پیش می گیرنـد، و فرض دوّم هم، مشـکلات فراوان دیگری را در پی خواهـد داشت. اعاذناالله منها. متأسـفانه هم اکنون این دو خط با هم رقابت دارند و بر پیشوایان ومردم مسـلمان است تا در این موقعیت حساس هشیاری خود را حفظ کنند.

۲۱. جهان اسلام و فاجعه بوسنی و هرزگوین

چند ماه است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن و پس از تجزیه یوگسلاوی و پیدایش کشور اسلامی بوسنی و هرزگوین، برادران و خواهران مسلمان ما در این کشور نوپا، دچار یکی از فجیعترین حوادث تاریخ گردیده اند:

کشتارهای دسته جمعی، زندانهای با اعمال شاقه، هتک ناموسهای علنی، زنده سوزاندن انسانها، تَف دادن نوزادان و بچه های سقط شده در برابر چشم مادران، به آتش کشیدن شهرها و روستاها و

هستی و نیستی مردم، و فجایعی از این قبیل که قلم یارای نوشتن ندارد و زبان از گفتنش شرم دارد.

مسلمانان این بخش از اروپای شرقی، از قرنها پیش به آیین مقدس اسلام گرویده و نسل اندرنسل در آنجا مرزداران اسلام بوده اند، و در طول تاریخ، حوادث تلخی را تحمّل نموده اند، اما

مانند کوه، در برابر آن حوادث، بخصوص هیولای وحشتناک مارکسیسم، مردانه ایستاده اند و به اسلام وفادار مانده اند.

این مردم پس از رهایی از چنگال این اهریمن، می رفتند که زندگی خود را سر و سامان بدهند و

نفس راحتی بکشند. انتظار آنان و همه مسلمین و بلکه کلیّه جهانیان آن بود که این ملّت ستمدیده و از رنج سالیان دراز رهیده، روز خوشی به خود ببیند و آب شیرینی از گلویش پایین رود. ولی هنوز جای قدم مارکسیسم محو نشده، و زخم شلاقهای این نظام خشن و بیرحم، التیام نیافته بود، که ناگهان گرفتار دشمنی درنده خو گردیدند.

صربها، که عداوت دیرین تاریخی با مسلمانان آن منطقه دارند و بارها آنان را قتل عام کرده اند،

این بار نیز به قصد تصفیه نژادی و اسلام زدایی، و به انگیزه تشکیل «صربستان بزرگ» وارد معرکه شدند، و از زمین و هوا بر سر آنان آتش ریختند و همچنان می ریزند، آتش می زنند، می کُشند، خراب می کنند، و پیش می روند، و کسی هم به داد مسلمانهای مظلوم نمی رسد.

دو سال پیش، آقای شیخ عبداللّه چلیپیچ همراه نایب حِزب اسلامی در مکه معظمه به بعثه مقام

معظم رهبری آمدند و با اعضای (بخش مراجعین) که همه از علمای مبرز بودند به صحبت نشستند و

همه اعضـاء نسبت به آنهـا اظهار محبت و از آنان دلجویی کردنـد و آزادی و اسـتقلال کشورشان را به ایشان تبریک و تهنیت گفتند. از اوضاع و احوال کشور خود و مسلمانان آن سامان اطلاعات مهمی در اختیار ما گذاردند.

از جمله گفتنـد: مـا مسـلمانان، همواره در معرض هجوم مسـیحیان منطقه هسـتیم. صـربهای یوگسـلاوی ارتـدکس، و کرواتهـا، کاتولیک هستند، و هرگاه اوضاع جهان به هم بخورد، این دو گروه با همه دشمنی که با هم دارند دست به دست هم می دهند و متفقا ما را آماج حمله های خود قرار

می دهند، در جنگ بین المللی دوم مسیحیان ما را قتل عام کردند و کسی خبر نشد.

آنان، از وضـعیت نابسامان و فلاکت بار آلبانیهای ساکن یوگسلاوی، سخن می گفتند، آقای شیخ عبداللّه گفت که تعداد آنان بیش از دو میلیون است و عـده ای از ایشـان در زمسـتان گذشـته از گرسـنگی و سـرما تلف شدنـد، بـا این که امکانات خود ما ضعیف است، مع الوصف، به آنان کمک می رساندیم،

حتی لباسـهای کهنه خود را به آنان می دادیم. متأسـفانه چنان که بعـدا خواهم گفت این روحانی چنـد روز پیش از این شـهید شده است.

شخص دیگری که از علمای آلبانی تبارِ ساکن یوگسـلاوی بود و سالها در مصـر تحصـیل کرده و زبان عربی را خوب صـحبت می کرد، او نیز وضع کشور آلبـانی را بیان کرد و گفت آلبانیاییهای یکی دو نسل اخیر از اسـلام فقط اسم آن را شـنیده انـد، و همین قـدر می داننـد که مسـلمانند. امّا از مفـاهیم واضـح دین از قبیل حرام و حلال چیزی نمی داننـد و به هیـچ یک از احکام اسلام عمل نمی کنند. بسیاری از آنها حتی ختنه نشده اند ودر روابط جنسی هیچ ضابطه ای را در نظر نمی گیرند.

و ما آلبانی نژادهای یوگسـلاوی ممنوع الورود به خاک آلبانی هستیم... آن دو نفر اول گفتند: ما هیچ کمکی نمی خواهیم جز اسـلحه که بتوانیم در برابر هجوم قریب الوقوع صـربها، از خود دفـاع کنیم و الا یک روزی خبر خواهیـد شـد که بار دیگر ما را قتل عام کرده اند...

اینها مطالبی بود که از سخنان آنان به خاطرم مانـده است، همان طور که می گفتنـد اینک مـدتی است که ناظر این هجومهای وحشیانه هستیم. در اینجا مناسب است یادآور شوم که آقای عبـداللّه چلیپیـچ همان سال در نخستین سـمینار مجمع التقریب که روز هفت ذی الحجه همان سال ۱۴۱۱ ه در مکه

برگزار گردید شرکت نموده وبه زبان عربی سخنرانی کرد. وی قامتی بلند و فربه داشت و بسیار زیبا بود، و با همان لباس احرام بر کرسی خطابه نشست که بسیار جالب بود. چند روز پیش از این،

رئیس العلمای یوگسـلاوی سابق، آقای یعقوب سـلیم اوفسـکی که در رأس هیأتی به ایران آمـده است با همان هیأت، از مجمع التقریب دیدن کرد و جنایات صـربها را نسبت به مسـلمانها شـرح می داد، من حال شـیخ عبداللّه را از وی پرسیدم، گفت: خدا

رحمتش کنـد، ده روز قبل او و رفیقش در (بوسـنی و هرزگوین) بر اثر اصابت بمب شـهید شدند، هر دو از علما بودند و شـیخ عبداللّه ناظر بر مشایخ

ص:۲۷۹

مساجد بود.

به همین مناسبت فیلم سخنرانی وی را کارمندان مجمع ارائه دادند که باعث تأثر همه گردید، یکی از ایشان گفت، نسخه ای از آن را بدهید ببریم، برای روحیه دادن به مجاهدان بسیار مؤثر است، که قرار شد بدهند. باری، این جنایات رخ می دهد، اما در جهان، کسی را نمی یابیم که به طور مؤثر به داد آنان برسد. مجامع بین المللی تنها به حرف زدن و قطعنامه صادر کردن و بیشتر با سکوت مرگبار، وقت را می گذارنند.

اما مسلمانان، و جهان اسلام بجز یکی دو کنفرانس و فرستادن مقداری کمک جنسی و نقدی و آذوقه کار دیگری انجام نداده اند.

به گوش ما نخورده است که دولتی یا جمعیتی از مسلمانان، به فکر ارسال اسلحه باشند یا بخواهند سپاهی را جهت یاری آنان بسیج نمایند.

بلی، در خطبه های نماز جمعه تهران، چند بار این مسأله مطرح شد که باید جلو مسلمانها را باز

گذاشت تا به یاری همکیشان خود بشتابند، گفته شد: اگر مانع نشوند میلیونها جوانِ جان بر کف، به راه می افتند. بلی، مسلما همین طور است، جوانان حزب اللهی ما آزمایش خود را داده اند و برای جهاد در راه اسلام در هر نقطه از جهان، که پیشامد کند، آماده به خدمت هستند.

اما آیا شرایطی که مقررات دست و پاگیر بین المللی پیش آورده است به ما اجازه چنین حرکتی

را می دهد؟

آیا کشورهای دیگر بین راه، از جمله کشور همسایه ما ترکیه، به ما راه می دهد که به کشور یوگسلاوی سابق نزدیک شویم؟

در حالی که ترکیه از همه کشورهای اسلامی، به بوسنی و هرزگوین نزدیکتر است و تنها یک دریای کم عرض میان آن دو فاصله وجود دارد. اصلاً این مناطق توسط امپراتوری عثمانی، مسلمان

شده اند و قرنها جزء کشور پهناور این امپراتوری مسلمان بوده اند. بدبختی آنان، از هنگامی آغاز شد که امپراتوری عثمانی از صفحه جهان محو شد و به جای آن کشوری لائیک و متکی به ملیت ترک،

توسط آتاتورک، عرض وجود کرد، اما به هر حال، هنوز هم ترکیه جزء کشورهای اسلامی است و

اکثریت مردم آن با تمام وجود به اسلام پایبند هستند، و عِرق و حمیّت اسلامی دارند. مسلما دلهای آنان نیز از رفتار دولت ترکیه در قبال مسلمانان هرزگوین، خون است که چرا با این نیروی عظیم و ارتش یک میلیونی، به داد آنان نمی رسد... اگر ترکیه تنها یک اولتیماتوم به صربها بدهد آنها یکه می خوردند، اما مقررات بین المللی، و علاوه بر آن تعهدی که ترکیه در

قبال نـاتو و نسـبت به سـیاست آمریکا دارد به او جرئت این عمل را نمی دهـد، ولو این که دولت بوسـنی هرزگوین هم رسـما تقاضای کمک نظامی از ترکیه یا دیگر کشورهای اسلامی بکند.

باری گر چه در ترکیه و جاهای دیگر، کنفرانسهایی در باره این فاجعه، برگزار شد ولی از حد و

ص:۲۸۰

حرف و صدور قطعنامه جلوتر نرفت.

درست است که سازمان ملل، صدور اسلحه به یوگسلاوی را منع کرده است، اما آیا صدور چنین قطعنامه ای با وجود انبارهای اسلحه دست نخورده یوگسلاوی سابق که در اختیار صربها است در حالی که دست مردم بوسنی و هرزگوین از اسلحه خالی است مؤثر است؟ این قطعنامه خود گام اول در کمک به این جنایت است.

بگذریم از این که در اخبار آمده بود که صربها از راه رومانی مرتبا اسلحه دریافت می کنند واسرائیل از این طریق و طرف دیگر به صربها کمک می دهد و نیازهای آنان را تأمین می کند،آیا کسی صحت و سقم این خبر را تحقیق کرده است؟ تا اگر صحت داشته باشد لااقل جلو آن را بگیرند.

سازمانهای بین المللی حتی مسلمانها را از محاصره صربها به منظور دریافت کمکهای دیگران، نجات نداده اند تا اقلاً در شهرهای خود از گرسنگی و نبودِ دارو، و غذا و لباس، نمیرند. لعنت بر این قماش حقوق بشر، درورد بر رهبر فقید انقلاب اسلامی، امام بزرگوار که دائما مسلمانها را به استقلال واقعی و خودکفایی در ابعاد گوناگون، دعوت می کرد که در هیچ یک از شؤون خود به دیگران تکیه نداشته باشند که آنان قابل اعتماد نیستند.

بیگانگان بمانند، که حتی کشورهای اسلامی وابسته به آنان هم قابل اعتماد نمی باشند و در حوادث بین المللی دنباله رو و مطیع و منقاد موالیان خود هستند نه به فکر همکیشان خود.

من در این جا به دو مطلب اشاره می کنم:

اول: چندی قبل در بحبوحه جنایت صربها نسبت به مسلمانان، در حمایت از آن مظلومان تاریخ بیانیه ای، از سوی مجمع التقریب صادر شد که بخشی از آن را در این جا می آورم و توصیه ام به مسلمانان همین است:

مسلمانان غیور و با همت، ملت حزب اللّه و جانفدای ایران... در برابر فاجعه قتل عام مسلمانان

بوسنی و هرزگوین، سکوت جایز نیست، رسول اکرم فرمود: «مَن سَمع مُسلما یقول: یا لَلمسلمین

فَلَمْ یُجِبه فلیسَ بمُسلمٍ» یعنی: هر کس فریاد مسلمانی را بشنود که می گوید: ای مسلمانان به داد من برسید و به او جواب ندهد مسلمان نیست. همچنین فرمود: «مَن اَصبحَ و لَم یَهتمَ باُمور المُسلمین فَلَیس بمُسلمٍ» یعنی: هر کس شب را به صبح بیاورد در حالی که به امور مسلمانها اهتمام نمی ورزد مسلمان نیست.

با وجود چنین سخنان آهنین و قاطع، آیا می توان در این حادثه دلخراش بی اعتنا بود؟

آیا فریاد استغاثه آن مظلومان بیدفاع را نمی شنوید؟

آیاتصویر قتلهای دسته جمعی رابر صفحه تلویزیون و روزنامه ها نمی بینید؟

اگر در این شـرایط حسـاس، به داد آنان نرسـیم، و اسـتغاثه این همکیشان جنگ زده و این محرومان بی پناه را نشـنیده بگیریم، پس فرق ما با سازمانهای بیدرد حقوق بشر و با سکوت

ص:۲۸۱

مرگبارشان چیست؟...

مطلب دوّم: (که دلگرم کننـده است) از قراین به دست می آیـد که اگر جنایت صـربها تا همین حـد باشد و به اسـلام زدایی از کل منطقه شـرق اروپا منجر نگردد، با همه سـختیها و ناملایمات جسمی و روانی آن مردم ودیگر مسلمانان غیور، مسلما در این جنـگ، مصـالحی هم نهفته است که من به طور مسـتند به آن اشاره می کنم اما نه به آن منظور که مسؤولیت خودمان رانديـده بگیریم و با شنیدن این سخنان خود را تسلی بدهیم:

چنـدی قبـل از زبـان یکی از مسؤولاـن کشور شـنیدم که از قول وزیر خارجه بوسـنی و هرزگوین نقل کرد که گفته است: این جنگ یکی از الطاف خفیه خداونـد نسـبت به ما بود، زیرا باعث گردیـد جوانهای ما که غرق میگساری و فساد بودنـد، اسـلحه بردارند و در راه اسلام به صحنه های نبرد بروند ودر میدانهای جنگ به نماز جماعت بایستند و از خدا طلب نصرت کنند...

خبرنگار روزنامه کیهان، که برای کسب خبر به آن ناحیه رفته و در متن جنگ قرار گرفته نوشته است:

«چه کسـی می دانست روزی در قلب اروپا و از دل ظلمت آلود و تکنولوژی زده غرب، مردمی سـر برآورنـد که همه هویت و افتخار خود را در «مسلمان بودن» می بینند و «ما مسلمان هستیم» را زیباترین توصیف از خود می دانند؟»

این واقعیت، در حالی رخ نموده است که «بوسنی و هرزگوین» انواع تهاجمهای فرهنگی و سیاسی غرب و شرق را تجربه کرده است و دهها سال با آن دست به گریبان بوده است.

«نه دیکتـاتوری دهها ساله تیتو، و نه فرهنـگ منحط و فسادزای غرب، که هم از سوی رژیم کمونیستی یوگسـلاوی سابق، و هم از طریق ماهواره های تلویزیونی کشورهای اروپایی و آمریکا،

ترویج می شد، نتوانست هویت دینی و الهی مردم مسلمان بوسنی را محو و نابود کند».

«ما از بسیاری از مردم بوسنی اعم از زن و مرد و رزمنده و پیر و جوان، در باره آثار جنگ جاری

سؤال کردیم، همه آنها ضـمن انزجار از جنگ وآثار ویرانگر آن، متفق بودنـد که ملت بوسـنی در حال شـکوفا شدن و بازیابی کامل هویت اسلامی خود است».

«آن ها می گفتند: ما در این جنگ، خود را کشف کرده ایم و بسیاری از مفاهیم و معانی بلند اسلامی

و قرآنی را که تا کنون نمی فهمیدیم، فهمیدیم».

«امروز مساجـد بوسـنی، روزبروز رونق بیشتری می یابـد و حجـاب، به عنوان یک ارزش برجسـته، جای خود را در میان زنان و دختران بیشتر باز می کند، ما شاهد بودیم که رزمنده بوسـنی، دربدر، به دنبال تسبیح، پارچه سبز، برچسب «لااله الاالله و محمد رسول الله صـلی الله علیه و آله» و پیشـانی بنـدی است که به نحوی هویت اسـلامی او را نشـان دهـد، و این بـدان معنا است که

تلاش دشمنان برای اطفای نور الهی اسلام نتیجه معکوس داشته است. و این نور، تابنده تر و فروزانتر شده است...»

ص:۲۸۲

بلی، این یک واقعیت است، جنگ در راه آرمانی مقدس علاوه بر این که انسان را آبدیده می کند،

او را در درک آن هدف، ورزیده و راسختر می گرداند و آن هدف در دلش متبلور می شود.

من بارها در باره غزوات و جنگهای پیاپی و بی وقفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فکر کرده ام، (جنگهایی که معمولاً اگر رسول اکرم در آنها حاضر بوده «غزوه» خوانده می شود و اگر نبود «سریّه» نام دارد، و برخی از مورّخان نامی، مانند مسعودی در مروج الذهب تعداد آن جنگها را تا هشتاد ذکر کرده اند) در حقیقت، این جنگها، تمام دوران دهساله زندگی پیغمبر را در مدینه اشغال کرده بود و به همین جهت زندگی و سیره آن حضرت را مغازی (جمع مغزی به معنی جنگ) نامیده اند.

باری، فکرم در این بود که این جنگهای مستمر، نیروهای نوخاسته مسلمان را تحلیل می برد، در حالی که در آن هنگام، اسلام نیاز به آرامش و مسلمانان نیاز به خودسازی داشتند. و گرچه این جنگها، بر آن حضرت تحمیل می گردید، اما در هر حال، تداوم این جنگها و زیان و سود آنها قابل ملاحظه و شایسته تحلیل است. تا این که به فکرم رسید که رسول اکرم، در کشاکش همین جنگها

یاران خود را در دین متصلّب و آزموده می کرد، این جنگهای پیاپی، مسلمانان رااز جان گذشته و از دنیا بریده و هوی و هوس را زیر پا نهاده، بار می آورد.

این نکته را بروشنی می توان از خلال آیات قرآن، در مورد غزوات، بخصوص آیات سوره آل عمران، در باره جنگ احد و آیات سوره انفال، راجع به جنگ بدر، و همچنین آیات سوره فتح و صفّ و توبه در مورد سایر غزوات فهمید.

این همان نکته زرّین است که امام بزرگوار در مورد جنگ هشت ساله بیان می کرد که «آن یکی از

الطاف خفیّه خداوند بود»یا می فرمود: «ما در جنگ ضرر نکردیم» بلی این جنگ برای مردم ما کلاس درس بود، جنگ، انسان تربیت می کند، در عین این که خسارت مالی و جانی دربر دارد اما با توجه به این ارزشها در حقیقت خسارت نیست و سراسر منفعت است.

در این جا با یادآوری چند نکته که نتیجه سخنان پیش است به این نوشته پایان می دهیم:

۱- اسلام، با همه مصایب و بلایایی که در اروپا و نقاط دیگر به آن مبتلا شده است، نیروی معنوی خود را حفظ کرده و هنوز هم می تواند مؤمنان را بسیج کند، و به آنان روح سلحشوری و مقاومت و جهاد ببخشد.

ما، این حقیقت را در عصر خود، بارها به رأی العین دیده ایم: کشورهای شمال افریقا دهها سال

مستعمره اروپا بودند، اروپاییها با تمام قدرت کوشیدند هویّت اسلامی مردم آن منطقه را از میان ببرند، اما موفق نشدند، و روز بروز این هویت، درخشنده تر و متبلورتر می گردد، که حوادث اخیر الجزایر و تونِس و مراکش، گواه آن است.

رژیم لائیک آتاتورک و رضاخان و دیگر نوکران غرب، نتوانستند عشق و علاقه مردم ترکیه و ایران را به اسلام، نابود کنند و دیدیم که مردم ایران، پس از پنجاه سال تحمل آن نظام ضد دین،

ص:۲۸۳

چگونه انقلاب شکوهمند اسلامی را به پا کردند، مردم ترکیه نیز به طرف چنین انقلابی پیش می روند، و این نوید است که قرآن به ما داده است: «یُرِیْدُوْنَ لِیُطفئوا نورَاللّه بِأفْواهِهِم وَ اللّه مُتِمُّ نورِهِ وَ لَو کَرِهَ الْکَافِرون(۱)» پس باید به آینده اسلام امیدوار بود.

۲- با وجود این امید، باید آنی از مبارزه و مقاومت در راه اسلام و آمادگی برای فداکاری غفلت نکنیم زیرا، نصرت خداوند مشروط به نصرت ماست.

«یَاایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إنْ تَنْصُرُواللّه یَنْصُرْکُم وَ یُثَبِّت اَقْدَامَکُمْ(۲)»

۳- به حکم دو حدیث یاد شده در اعلامیه، مسلمانان در برابر اسلام و مسلمین مسؤولیت دارند

که اگر به آن عمل نکنند فقط اسما مسلمانند و از زمره مسلمانان واقعی خارجند.

۴- به نظر می رسد جهان اسلام، در باره مسلمانان بوسنی و هرزگوین، خیلی کوتاهی کرده است.

اگر فرضا مردم را مقصّر ندانیم. مسلما دولتهای مسلمان و رهبران مذهبی و سیاسی مقصرند، و تاریخ، این تقصیر را نخواهد بخشید، همان طور که تقصیر جهان اسلام را در قبال آندلس نبخشیده

است، و نیز تقصیر ما را در قبال مسأله فلسطین نمی بخشد. در حالی که به گفته آقای دکتر کلیم صدیقی مردِ آزاده و بیدار لندن «حادثه بوسنی و هرزگوین عینا تکرار فاجعه آندلس و بلکه

ادامه آن است».

در این جا باید از مقام معظم رهبری و دولت و ملت جمهوری اسلامی ایران سپاسگزاری کنم که

از فعالیتهای سیاسی و کمکهای مالی به مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین ابدا دریغ نکرده اند، و بنا به فرموده رهبر انقلاب «اگر راه را باز گذارند کمک نظامی هم می کردیم».

۵- سازمانهای بین المللی و حقوق بشر به وظیفه خود عمل نکردند که بماند، با اقدامات یکجانبه

خود، به ادامه این جنایت کمک هم کرده اند.

۶- مسلمانها، نباید به این قبیل سازمانها و دولتهای بزرگ و کوچک مدّعی حقوق بشر، اعتماد

کنند هر چند نمی توان از همکاری با آنان در کارهای مشروع، خودداری کنیم.

۷- سرانجام باید به فکر تشکیل یک سپاه اسلامی آماده به خدمت برای دفاع از اسلام و مسلمین، از هر راه که ممکن باشد برآمد، و غفلت از این واجب گناه است.

حـال، دولتهای اسـلامی، رهبران مسـلمان، سازمان کنفرانس اسـلامی و کلیه اتحادیه های موجود بین کشورهای اسـلامی، باید توان خود را در تشکیل چنین ارتشی به کار بندند، و در کنفرانسهای

آینده خود، در این خصوص به بحث بنشینند. باشد که با یاری و توفیق خداوند به نتیجه مطلوب

برسـند، و دیگر کسـی از ترس این سـپاه، (که حتمـا بایـد مجوز دفـاع از کشورها و مجامع اسـلامی را برای خود، از مجامع بین المللی کسب کرده باشد، جرئت نکند به مسلمانان زور بگوید. به امید آن روز.

۱- صف / ۸.

۲- محمد / ۷.

۲۲. سه نهضت اسلامی: بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، انقلاب اسلامی ، قیام مهدی علیه السلام

به مناسبت تقارن بعثت رسول اکرم با ایام اللّه دهه فجر روزهای پیروزی انقلاب اسلامی ونیمه

شعبان سالروز ولادت مهدی امّت، محیی شریعت، مجدِّد اسلام و منجی عالم بشریت، بر آن شدیم تا در باره هر سه حادثه تاریخی و حرکت اسلامی، سخن بگوییم و مزایای هر کدام و وجود مشابهت

وافتراق آنها را بیان کنیم.

این سه نهضت، سه نوع انقلاب اسلامی هستند که در آغاز، وسط و پایان حرکت اسلامی جای دارند و بطور حتم، در احیاء و حاکمیت اسلام، عهده دار نقش مهمی هستند و میان آنها از جهاتی مشابهت، و از جهات دیگر، افتراق وجود دارد، و پس از روشن شدن آن جهات، کسی تعجب نخواهد کرد از این که ما، در صدد مقایسه میان آنها برآمده ایم بخصوص که دو حرکت اخیر مکمّل و متمّم حرکت اول است، و چیزی جدا و مباین با آن نیست و اینک توضیح:

بعثت و انقلاب اسلامی

باید اعتراف کنیم به این که بعثت رسول اکرم، آغاز و اصل اسلام و مایه کلیّه حرکتهای اسلامی و سرچشمه تمدّن و فرهنگ گسترده اسلام، و به وجودآورنده امت واحده اسلامی است، و از این

لحاظ هیچ حرکتی را نمی توان با آن مقایسه کرد، بلکه کلیه نهضتهای علمی و فرهنگی و سیاسی در تاریخ اسلام که در جهت بسط و نشر اسلام بوده همه ناشی از آن حرکت الهی و آسمانی است و همه خیرات و برکات و مواهب عالم اسلام و مفاخر مسلمین، از آن دعوتِ حق، الهام گرفته و خواهد گرفت.

علاوه بر این حقیقتِ انکارناپذیر، حقیقت دیگری وجود دارد که باید خاضعانه و از سر تسلیم به

آن نیز اعتراف کنیم و هیچ گاه از آن غفلت نورزیم، که همان حرکت اولیه اسلام، در کلیه ابعاد فرهنگی و علمی و سیاسی و اقتصادی، بدون شک، همواره، ملاک و معیار و میزان اصالت و درستی همه

حرکتهای پس از خود در قلمرو اسلام است و حرکتهایی که به نام اسلام در میان مسلمین رخ داده یا خواهد داد، به شرطی حرکت اسلامی شمرده می شود که با اصول اولیه اسلام منطبق باشد، و به تبعیّت از اسلام پدید آید و گسترش یابد، و اگر در آغاز، یا در ادامه، از خط اصیل اسلام منحرف باشد، آن حرکت اسلامی نیست، و گاهی ضد اسلامی است.

با اعتراف به این دو حقیقت به نظر ما میان انقلاب اسلامی و بعثت رسول اکرم و هم قیام مهدی علیه السلامبا اشتراک آنها در ایده ئولوژی واحد و در الهی بودن و در جهت به کرسی نشاندن حاکمیت و بسط و نشر اسلام در جهان، جهات تشابه و جهات افتراق وجود دارد، و ما نخست از مشترکات و مشابهات انقلاب اسلامی و بعثت یاد می کنیم:

شباهتهای بعثت و انقلاب اسلامی

۱- تقارن با جاهلیت: هر دو حرکت در عصر غلبه جاهلیت و انحطاط اخلاقی بشر، اتفاق افتاد. جاهلیت دوران بعثت یا به تعبیر قرآن (الجاهلیه الاولی)(۱)، در بین عرب به اوج خود رسیده بود. قوم عرب در آن هنگام، گرفتار امیّت و حرمان علمی و فرهنگی و هم غوطه ور در جاهلیت اخلاقی بودکه نیاز به شرح ندارد و اقوام دیگر آن عصر، هر چند از لحاظ علم و فرهنگ و به اصطلاح تمدن، قابل قیاس با قوم عرب نبودند، ولی از لحاظ انحطاط اخلاقی و روحی و تضادهای قومی و ملی و جنگهای خونبار پی در پی، بخصوص میان دو ملت ایران و روم، دستِ کمی از قوم عرب نداشتند و این خصلتهای ناپسند چنان پیش می رفت تا بنیاد این اقوام و ملتها را بکلی نابود کند.

اما جاهلیتِ عصر ما که سید قطب نویسنده مسلمان و مبارز مصری آن را جاهلیت قرن بیستم (جاهلیه القرن العشرین) نامیده و در کتابی به همین نام، این جاهلیت و جاهلیت پیش از اسلام را مقایسه نموده و ثابت کرده است که تمام مفاسد اخلاقی آن عصر، با رنگی نو و مدرن و به صورت صنعتی و فنّی، اینک در جاهلیت قرن بیستم وجود دارد و بشریت را تهدید به نیستی می کند.

نتیجه این که، بعثت و انقلاب اسلامی هر دو در وقتی اتفاق افتاده که بشر از لحاظ اخلاقی و فرهنگی، نهایت نیاز را به یک حرکت الهی فراگیر و هشدار دهنده داشته و دارد و هر دو حرکت

اسلامی، بر آن است که با این جاهلیت مبارزه، و فساد را از جامعه بشری، ریشه کن کند، و با کلیّه عوامل فساد نه تنها در قلمرو اسلام که در کل جوامع بشری به مقابله بر خیزد. حال تا چقدر این دو

حرکت الهی، در این پیکار بزرگ، توفیق داشته اند، این مطلبی است که در مقایسه قیام مهدی علیه السلام با آن

١- وَ لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِيَّهِ الأولى الاحزاب/ ٣٣.

دو حرکت خواهیم دید.

۲- استقلال مکتب: بعثت و انقلاب اسلامی نه تنها در محیط خود، که در سطح جهان، مکتبی مستقل و از همه مکتبهای حاکم بر جهان، و حتی از مکتبهای دینی رایج جهان، جدا می باشد، و بر آن است تا طرحی نو و نظمی نوین، در سطح جهان پدید آورد، و به هیچ وجه دنباله رو مکتبهای بشری اعم از مکتبهای فلسفی یا اقتصادی و یا سیاسی نیست، و در همه این زمینه ها، خود مکتبی است مستقل و بخصوص در بُعد اقتصادی مکتبی واسطه میان کمونیستی و سرمایه داری است.

۳- قدرت سوّم: بعثت رسول اکرم در عرصه گیتی قدرت سومی بود میان ایران و روم که درباره آن بحث خواهیم کرد. این قدرت، کاملاً مستقل و بری از هر گونه وابستگی به قدرتهای دیگر بود.

انقلاب اسلامی نیز در میان قدرتهای جهان و عمدةً میان بلوک شرق و غرب، قدرت مستقل و یا قدرت سوم شمرده می شود، این قدرت الهی و اسلامی، مانند قدرتِ صدر اسلام، روی پای خود

ایستاده و از هیچ یک از ابرقدرتها کمک نگرفته و کاملاً ـ متکی به خود است. رسول اکرم هم از دو ابرقدرت عصر خود کمک نگرفت و مانند سیاستمداران و سیاستبازان جهان، نبود که با یک قدرت

بسازد و کنار بیاید یا به یکی رشوه دهد واز دیگری کمک بگیرد، یا یکی را علیه دیگری بشوراند، تا خود در پناه درگیری آنان، سالم بماند. ابدا چنین نبود انقلاب اسلامی هم چنین نبوده و نیست و اینک در سطح جهان به عنوان یک قدرت مستقل و جدا از دو ابرقدرت شرق و غرب شناخته می شود.

۴- تشکیل حکومت الهی: با توجه به آنچه گفته شد یکی از وجود تشابه میان بعثت و انقلاب

آن است که هر دو حرکت بر اساس دین حکومت تأسیس کردند؛ حکومتی بسیار نیرومند با کلیه ساز و برگ و اسباب و لوازم و ضوابط یک حکومت. و با این کار دین را از کُنج معابد بیرون آوردند و به صحنه سیاست کشانیدند. چیزی که هم در صدر اسلام و هم در عصر ما ابدا انتظار آن نمی رفت و کاملاً ـ خلاف انتظار ابرمردان جهان و حتی بیرون از امید و توقع و انتظار خود مسلمانها در گذشته و حال بود.

آری، جهان هرگز انتظار آن را نداشت که لااقل در عصر حاضر، دین بتواند قدرت سیاسی را به دست گیرد، اما ما شاهد بودیم که اسلام، در آغاز ظهور و هم در عصر انقلاب، در میان بهت و حیرت جهانیان، حکومت اللّه را بر پایه قوانین الهی و دستور قرآنی استوار کرد و شخص رسول اکرم و جانشینانش در آن زمان و نیز شخص امام و جانشینش در این انقلاب شکوهمند، با قدرت تمام، زمام امرِ دین و سیاست و کار دنیا و آخرت را به دست گرفتند و حتی در جنگ و صلح، که عنصری

اجتناب ناپذیر در عرصه سیاست و حکومت است، نقش عمده را به عهده داشتند و سرانجام، پیروز و سرفراز از غائله بیرون آمدند.

۵- مشابهت مکانی: هر دو حرکت الهی، همان طور که در اصلِ پیدایش خلاف انتظار جهانیان

ص:۲۸۷

بودند، در جا و مکان پیدایش و ظهور هم، بیرون از انتظار بودند. بعثت رسول اکرم، در میان

نادان ترین و بی سوادترین مردم (که قرآن آنان را «امیّین» نامیده) و نیز فاسدترین و منحط ترین اجتماعات آن روزگار، اتفاق افتاد، و به همین جهت تا چند سال پس از بعثت، ایران و روم در امر قدرت منطقه، به آن اهمیت نمی دادند و حتی کسی احتمال نمی داد که این دعوت در جای خود

پابگیرد چه برسد به این که به خارج جزیره العرب سرایت کند و در بسیط زمین، گسترش یابد و سرانجام هر دو ابرقدرت را از میان بردارد، در حالی که اگر این حادثه در شام یا در مصر یا ایرانِ آن روزگار، اتفاق می افتاد وموفّق می گردید، به لحاظ سابقه تمّدن و علم و فرهنگ آن بلاد، دور از انتظار نبود.

انقلاب اسلامی هم؛ عینا چنین سرنوشتی داشت، ما می دانیم احزاب و حرکتهای اسلامی و انقلابی، سالها پیش از این انقلاب، در مصر و افریقا و قبل از آنها، در هند و در قلمرو عثمانی وجود داشته اند، از جمله حرکتِ اخوان المسلمین در مصر، از حدود ۵۰ سال پیش از این با میلیونها طرفدار

و عضو رسمی، در چند کشور عربی و اسلامی فعالیت داشته و دارد و اگر قرار بود حکومتِ اسلامی

در عرصه جهان برقرار گردد، پیش بینی می شد که این حکومت نخست، در مصر، یا یک کشور دیگر

عربی (و در گذشته دور) در کشور عثمانی یا در شبه قاره هند، روی کار بیاید نه در ایران. ایران قبل از انقلاب، به لحاظ وضع مذهبی و سیاسیِ خاص خود، بسیار دور از انتظار بود که بتواند چنین

حکومتِ اسلامی را به جهان اسلام عرضه کند. از لحاظ مذهبی نیز، ایرانیان پیرو مذهب شیعه هستند که در انتظار ظهور مهدی به سر می برند، و توده مردمِ ما، قبل از قیام مهدی تاب تحمّل حکومت دینی دیگر را نداشتند. بعلاوه، از لحاظ سیاسی، سالهای سال، حتی پیش از فروپاشی خلافتِ عثمانی، که در هر حال رنگ دینی و اسلامی داشت، حاکمان و سلاطین ایران از عنوان خلافت و حکومت شرعی، فاصله گرفته بودند و علما و مردم، آن حکومتها را اسلامی نمی دانستند، ولی همان حکومتها به مردم و احیانا به علما حالی کرده بودند که قبل از ظهور صاحب الزمان برای اداره کشور چاره ای جز همین حکومتهای سلطنتی و غیر دینی نیست، و در برخی از طبقات عوام یا وابستگان به دستگاههای

دولتی این پندار، جا افتاده بود که حکومتِ شاه حکومت خدا است و گاهی «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» را زمزمه می کردند.

اضافه بر همه اینها، استعمار غرب، بخصوص آمریکا میراث خوار استعمار، و به قول امام راحل «شیطان بزرگ» کاملاً بر سیاست ایران مسلط بود و ایران رابرای خود (سرزمین امن و جزیره ثبات) می دانست، در چنین محیطی بسیار بسیار خلاف انتظار و بیرون از توقع بود که چنین انقلابی ظهور کند و چنین نظامی استقرار یابد.

۶- درگیری با دو ابرقدرت شرق و غرب: یکی از وجوه تشابه انقلاب اسلامی با بعثتِ رسول

اکرم آن است که هر دوی آنها همزمان با سیطره دو ابرقدرت شرق و غرب بر جهان، اتفاق افتادند.

ص:۲۸۸

هنگام ظهور اسلام، دو ابرقدرت ایران و روم بر بخش عمده جهانِ متمدن آن روزگار، حکمرانی

می کردند و دولتهایِ دیگر مانند امپراطوری چین، از منطقه دور و از نقش داشتن در سرنوشت جهان، بر کنار بودند و یا مانند خاورمیانه، آسیای وسطی و شمال افریقا، زیر نفوذ یکی از این دو ابرقدرت و یا رسما مستعمره آن، شمرده می شدند.

این دو ابرقدرت، سالها با یکدیگر روابط دوستی و دشمنی و جنگ و صلح داشتند و بارها در کشاش جنگ، بر هم پیروز شده بودند اما هرگز یکی از آن دو قدرت عظیم و دارای سابقه تمدنی

گسترده و ارتشی کارآمد، نتوانستند دیگری را بکلی از میان بردارند، کاری را که پیش از ایشان اسکندر مقدونی از غرب، و کورش و جانشینانش از شرق، انجام دادند و طرف مقابل خود را یکجا از پای درآوردند و از صفحه روزگار برانداختند، بطوری که جز در تاریخ مدون یا غیر مدوّن و در

سنگ نوشته ها اثری از آنان باقی نماند و برای همیشه از نقشه جهان و هم از خاطره ها محو شدند.

آخرین درگیری میان ایران و روم، در منطقه فلسطین نزدیک حجاز، در دورانِ بعثت رسول اکرم اتفاق افتاد و قرآن برای اولین و آخرین بار، در یکی از سوره های مکی، مسلمانها را در جریان این جنگ و این پیروزی و شکست قرار داد و فرمود:

الَم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدنَی الأَرضِ و هُم مِن بَعدِ غَلَبِهِم سَیَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِینَ للّه ِ الاَمرُ مِن قَبلُ وَ مِن بَعدُ وَ یَومَئِذٍ یَفْرَحُ المُؤمِنُونَ بِنَصرِاللّه ِ یَنْصُرُ مَن یَشاء وَ هُوَ العَزیزُ الرَّحیمُ وَعدَاللّه لایُخلِفُ اللّه وَعدَهُ وَلَکَنَّ اَکثَرَ النّاسِ لا یَعلَمُونَ(۱).

یعنی: الف، لام، میم. رومیان مغلوب شدند در نزدیکترین سرزمین، و آنان پس از مغلوب شدن بزودی غالب خواهند شد در مدت چند سال. فرمان، فرمان خداست چه پیش از پیروزی و چه بعد از آن، و در آن روز مؤمنان از پیروزی خدادادی شادمان می شوند. خدا هر کس را که بخواهد یاری

می کند زیرا او پیروزمند و مهربان است.

بنظر من این آیات (که حاوی چند خبر غیبی است: پیروزی ایران بر روم، در نزدیکترین نقطه به

مکه (فلسطین)، غلبه بعدی روم بر ایران، ظرف چند سال، شادی مؤمنان در آن هنگام) اولین ندای قرآنی است که مسلمانها را در جریان سیاست جهانی، قرار می دهد و آنان را از سست بودنِ پایه حکومت دو ابرقدرت منطقه، که پی در پی و به نوبت، بر یکدیگر غلبه می کردند، آگاه می کند که این درگیریها و شکست و پیروزیهای دائم، باعث انقراض و تباهی آنان خواهد شد، و این مسلمانها

هستند که باید خود را برای جانشینی ایشان در قلمرو منطقه نفوذشان، آماده کنند و سرانجام زمام امور منطقه را در پناه ایمان به خدا و در سایه تعالیم اسلام و قرآن به دست گیرند.

شایـد جمله «و یؤمئذ یفرح المؤمنون» این نکته را در بر داشـته باشد: روزی که روم بر ایران غلبه کند، این پیروزی، راه را برای نفوذ عقیدتی و فرهنگی و سیاسی اسلام در داخل ایران، باز می کند و ایران،

ص:۲۸۹

۱- الروم/ ۱-۶

قبل از روم در برابر اسلام سر تسلیم فرود خواهد آورد، و قهرا پس از آن هم روم، که دیدیم

چنین شد.

اینک با ناباوری تمام، می بینیم که انقلاب شکوهمند اسلامی، در عصری رخ نمود که دو ابرقدرت شرق و غرب سالها روبروی هم ایستاده و به روی هم غرش می کردند، پس از جنگ بین الملل دوم که بازنده آن تنها آلمان و متحدانش نبودند، بلکه کل اروپا از جایگاه ابرقدرتی سقوط کرد، ناگهان، بر ویرانه های قدرت اروپا، دو ابرقدرت دیگر، قد راست کردند: ابرقدرت شرق:

شوروی با مکتب سوسیالیستی و ابرقدرت آمریکا با مکتب سرمایه داری. و این دو قدرت، روبروی

هم قرار گرفتند، هر چند جنگ نظامی به طور رسمی میان آن دو اتفاق بیفتاد، اما جنگ روانی و اقتصادی و سیاسی بین آنان بشدت، دوام داشت و به اوج خود رسید که گاهی ترس از درگیری

نظامی هم میان آنان، قوت می گرفت، ولی هرگز به جنگ نینجامید.

اما جنگ غیر مستقیم میان آنان، به صورت جنگ میان اقمارشان در همه جای جهان، وجود داشت و در کلیه درگیریهای پراکنده جهان، میان دو قدرت محلی، هر یک از این دو قدرت، پشت سر یکی از طرفین درگیر، کمین کرده بود و به آن نیرو می رسانید و برای او تبلیغات راه می انداخت،

از جمله در جنگ ویتنام، در جنگ کره و در کودتاهای پی درپی کشورهای عربی و افریقایی و

در همه جا.

در همین زمینه، تشابه دیگری وجود دارد که اسلام، ابرقدرت شرقی (ایران) را خیلی زود از پا

درآورد و ابرقدرت غرب را هم (روم) بزودی متزلزل و ناتوان کرد، به طوری که قلمروِ نفوذ آن را به کشور روم شرقی (بخشی از ترکیه کنونی) محدود نمود، سرزمینهای وسیع شامات، مصر، شمال افریقا را از چنگ وی بیرون آورد و تحت نفوذ معنوی و سیاسی خود قرار داد، و بالاخره پس از هشت قرن و اندی کشور روم شرقی (رومه الکبری) را از صفحه روزگار برانداخت به گونه ای که گویا چنین کشوری و قومی با تمدنی بزرگ وجود نداشته است. به جای عنصر رومی مسیحی، عنصر ترکِ مسلمان و به جای کلیسای روم شرقی که پایگاه مذهب ارتدوکس مسیحی بود، سرانجام، مرکز خلافت اسلامی را برای بیش از پنج قرن، جایگزین کرد، که تا قلب اروپا رفت و بخش عمده

کشورهای اسلامی را زیر نفوذ خود درآورد.

حال، ما با کمال تعجب، شاهد سقوط ناگهانی ابرقدرت شرقِ زمان خود، همزمان با شکوفایی انقلاب اسلامی هستیم. البته من

نمی خواهم غلوّ کنم و بگویم انقلاب اسلامی، آن قدرت جهنمی و صد در صد الحادی را برانداخت، مسلما سقوط آن، علل و عوامل درونی و برونی فراوان داشته است از جمله ناتوانی صنعتی و نظامی و اقتصادی در برابر قدرت غرب، سستی و پوچی ذاتی مکتبِ

کمونیست در بُعد عقیدتی و اقتصادی، و چیزهایی از این قبیل، اما بطور حتم، تأثیر انقلاب اسلامی را فی الجمله در فروپاشی یا در سرعت سقوط آن ابرقدرت، نمی توان انکار کرد و اینک توضیح:

ص:۲۹۰

پیروزی انقلاب اسلامی که خواهیم گفت آوازه جهانی داشت و بخصوص به جهان اسلام روح جدید و امید تازه ای بخشید بخصوص در مسلمانهای آسیای میانه و افغانستان و کشورهای دیگر

همسایه ایران، شور و هیجانی به پا کرد و شعور اسلامی آنان را برانگیخت، و گویا برای مهار کردن و محاصره انقلاب اسلامی ایران، ناگهان و بلافاصله، در این کشورها تحولات و رویدادهای سیاسی

اتفاق افتاد. در عراق، احمد حسن البکر کنار گذاشته شد و صدام حسین، رأسا زمام قدرت را به دست گرفت، در پاکستان و هم در ترکیه همزمان کودتا شد و قدرتهای جدید زمام امور را به دست گرفتند، اما افغانستان که بیش از همه کشورها انقلاب اسلامی را لمس کرده بود و می رفت که در آن، یک حکومت اسلامی زمام قدرت را از دست کمونیستها بیرون آورد، ناگهان مورد هجوم ارتش شوروی قرار گرفت، گویا ابرقدرت غرب هم قبلاً ـ از این هجوم باخبر بود و در هر حال چندان با مخالفت وی مواجه نگردید چرا؟ به خاطر این که افعانستان زیر نفوذ شوروی برای غرب، قابل

تحمل تر و گواراتر بود از افغانستان زیر نفوذ اسلام. به علاوه این دخالت خام شوروی، حربه خوبی بود در دست غرب، که شوروی را در افغنستان به دام اندازد و او را خسته و ناتوان کند به همان گونه که شوروی امریکا را در ویتنام و در جنگ کره، به دام انداخته بود.

لهذا آمریکا و اقمارش و از همه بیشتر پاکستان و سعودی تا توانستند به جنگجویان افغانی کمک

رسانیدند. ایران نیز که کاملاً احساس خطر می کرد و نیز به حکم وظیفه اسلامی، از هیچ کمکی به آنان دریغ نکرد، از جمله پناه دادن به حدود سه میلیون آواره افغانی با آزادیهای فراوانِ شغلی و اقتصادی و سیاسی. گرچه اینک گروههای جهادی افغانی گاهی، از سقوطِ شوروی منحصرا توسط خودشان دم می زنند که قدری مبالغه و تندروی است، اما نباید انکار کرد که پایداری و جهاد هشت ساله آنان، ضربه محکمی به نیروهای شوروی هم از لحاظ نظامی، و اقتصادی و هم در سطح بین المللی، از

لحاظ وجهه سیاسی و پایمال کردن حقوق بشر، وارد آورد، که کمر راست نکرد. بخصوص که در

همین اثنا، حرکت سیاسی گورباچف اتفاق افتاد که نتوانست جلو از هم پاشیدگی شوروی بزرگ را بگیرد.

مسلمانهای آسیای وسطی و قفقاز و نقاط دیگر شوروی، که هفتاد سال بار سنگین نظام کمونیستی، کاسه صبرشان را لبریز و تحملشان را تمام کرده بود، و از طرفی، به برکت انقلاب اسلامی ایران، بیداری خود را بازیافته بودند، از فرصت استفاده کردند و یکی پس از دیگری استقلال

کشورشان را اعلام کردند و آزادی خود را جشن گرفتند.

البته نباید انکار کرد که تماس هشت ساله نظامیان شوروی که از عنصر اسلامی بودند با جنگجویان مسلمان افغانی، و مشاهده شکستهای خودشان در قبال پایداری مسلمانان، در بیداری و

تحریک احساسات اسلامی آنان بی اثر نبوده است و از این راه، جنگ افغانستان در فروپاشی شوروی سهم بسزایی داشته است.

ص:۲۹۱

این که گفتیم انقلاب ایران، مسلمانان شوروی را به خود آورد، حرفی است که جملگی برآنند، در

همان زمان که امام راحل رضوان اللّه تعالی علیه به گورباچف نامه نوشت و نیز فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد. از قول سراسقف کلیسای ارتدوکس شوروی نقل شده است که: نامه امام به

گورباچف تنها مسلمانها را بیدار نکرد بلکه برای ما مسیحیها هم نافع بود و بطور کلی به دین، حیات تازه ای بخشید.

بنابراین، تأثیر انقلاب اسلامی را در فروپاشی ابرقدرت شرق، نباید دست کم بگیریم، و اینک بر اثر انقلاب اسلامی حرکتهای اسلامی در سراسر کشورهای مسلمان و در میان اقلیتهای مسلمان ساکن اروپا و آمریکا و از جمله انتفاضه در فلسطین، ابرقدرت غرب و اقمارش از جمله اسرائیل را به وحشت انداخته و دائما جهان را از آن می ترسانند و خود نیز حالت دفاعی در برابر اسلام به خود گرفته اند و انتظار آن می رود که اسلام انقلابی متأثر از انقلاب اسلامی ایران، ابرقدرت غرب راهم واپس زند و لااقل از صحنه یکه تازی در جهان معاصر برهاند. ان شاءاللّه تعالی.

در پایان بحث از دو ابرقدرت در همین رابطه، مشابهت دیگری میان حرکت صدر اسلام و انقلاب اسلامی را یادآور می شویم.

همان طور که دو ابرقدرت شرق و غرب در آن هنگام تا چندی توسط ایادی خود با اسلام می جنگیدند، در عصر انقلاب هم هر دو ابرقدرت، با واسطه با ما، در حالت جنگ بودند، حمله عراق به ایران و پشتیبانی علنی و پنهانی هر دو ابرقدرت و اقمار و ایادی آنان از عراق، چیزی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند (و اگر می کرد، پس از حمله عراق به کویت، بدان اعتراف کرد) به همان گونه که غسانیهای شام و حمیریهای عراق، هر کدام به تحریک ابرقدرت حامی خود، تا مدتی در برابر اسلام، می ایستادند و از حامیان خود کمک می گرفتند.

باز در همین راستا، مسلمانان در مکه دچار محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مشرکان شدند. انقلاب اسلامی نیز، با محاصره اقتصادی و سیاسی غرب و تا حدی شرق، مواجه گردید، و به طور کلی شیوه مبارزه با اسلام در هر دو انقلاب یکسان بود زیرا علاوه بر مبارزه نظامی، جنگ روانی، دورغ پراکنی و شایعه سازی، مسخره و اهانت، و نیرنگهای دیگر سیاسی هم دامنگیر هر دو انقلاب گردید.

۷- درگیری با منافقین: هر دو انقلاب از همان آغاز دوران شکوفایی دچار نفاق و منافقین گردیدند، نقش منافقین در صدر اسلام و عمدةً پس از هجرت، در سراسر سوره های مدنی قرآن

بازگو شده و هر قدر اسلام پیش می رفت و عمر رسول اکرم به سر می رسید، نقش آنان بیشتر و مبارزه قرآن هم با آنان، گسترش می یافت تا جایی که یک سوره تمام، درباره منافقین نازل شد و در

سوره های مائده و برائت که از آخرین سوره های مدنی هستند نبرد اسلام با نفاق به اوج خود می رسید.

اینک ما همه شاهد بودیم که انقلاب اسلامی پس از پیروزی عینا به چنین دشمن خودی که از بیگانه بدتر و ضربه اش کاری تر است مبتلا گردید و سرگذشت منافقان چه در صدر اسلام و چه در عصر انقلاب هر کدام در خور کتاب یا کتابهایی است.

۸- نقش یهود و نصاری: در هر دو انقلاب در جناح مخالفِ اسلام، دست یهود و نصاری در

کار بود بخصوص ضربه های قوم یهود در آغاز، و حرکتهای شیطانی صهیونیسم جهانی در عصر انقلاب، بر همه آشکار است و تاریخ صدر اسلام به تفصیل نقش یهود را در ضدّیت با اسلام در عصر رسول اکرم و پس از آن تا زمانهای طولانی، ضبط کرده و خود قابل تجزیه و تحلیل مجدد است.

اما در عصر انقلاب، بیشترین سهم را در مانع تراشی در قبال انقلاب، صهیونیزم جهانی دارد و از جمله هماهنگی صهیونیسم با صلیبیان که در گذشته هم سابقه داشته، اینک به اوج خود رسیده است و همان طور که بارها سران اسرائیل گفته اند: اسلام انقلابی یا به تعبیر آنان (اصولگرایی اسلامی) بزرگترین خطر برای اسرائیل محسوب می شود.

۹- مشابهت در زمان: هر دو انقلاب، دوران مهجوری را طی کرده آن گاه، شکوفا و پیروز

گردیدند و مدت این دو دوره هجران و شکوفایی تقریبا در هر دو انقلاب، یکسان بود، کما این که دوران مهجوریت هر دو با اختناق شدید همراه بود. در صدر اسلام اختناق مکه، از هر لحاظ عرصه را بر مسلمانها و بر شخص پیغمبر تنگ کرده بود به طوری که مسلمانها در چند گروه، ناچار شدند به حبشه و بعدا به مدینه هجرت کنند، و رسول اکرم هم با هجرت از مکه زادگاه خود به پیروزی رسید و سپس پیروزمندانه به زادگاه خود وارد شد، انقلاب اسلامی هم، دوران اختناق پیش از هجرت امام و بعد از آن را پشت سر گذاشت و سرانجام، امام، در دوران هجرت پیروز شد و با چنین پیروزی به کشور برگشت.

عجیب این است که زمان اختناق و مهجوری در هر دو انقلاب تقریبا برابر است: رسول اکرم از بعثت تا هجرت ۱۳ سال، دوران اختناق را طی کرد و پس از هجرت ده سال حیات داشت و از اسلام

حمایت می کرد و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم نمود، امام هم از سال ۴۲ تا سال ۵۷ حدودا ۱۴ سال با اختناق و تبعید خود و یارانش مواجه بود، و پس از پیروزی هم فقط ده سال زنده بود و انقلاب را هدایت و راهنمایی کرد و آن گاه چشم از جهان فروبست.

باز هم از عجایب باورنکردنی است که امام بزرگوار هشت سال از این مدت ده سال را در مقابله

با جنگ تحمیلی سر کرد، رسول اکرم هم از اوایل سال سوم هجرت تا دم مرگ حدودا هشت سال به دفاع و مقابله با دشمن، طی جنگهای پیاپی، به سر برد.

و سرانجام رسول اکرم و هم امام راحل، در حالی چشم از جهان فروبستند که انقلابشان صدور

یافته بود و از چهار دیوار زادگاه و کشورشان به بیرون، راه یافته بود. انقلاب صدر اسلام هنگام

رحلتِ رسول اکرم، از محدوده جزیره العرب فراتر رفته بود و به دروازه های ایران و روم و بلکه تا حدودی به درون قلمرو این دو ابرقدرت، سرایت کرده بود.

امام هم، در دم مرگ، ناظر صدور انقلاب اسلامی به خارج ایران بود و بیداری اسلامی یا بقول

عربها (الصحوه الاسلامیه) در همه جا در حال رشد بود، که هنوز هم ادامه دارد، همانطور که اسلام هم، پس از رسول اکرم از حرکت باز نایستاد و همچنان، پیش رفت تا از مرزهای آسیا هم گذشت و به دیگر اقالیم نفوذ کرد. آنچه گفته شد وجوه اشتراک و مشابهت میان دو انقلاب بود و اینک وجوه افتراق آن دو.

وجوه افتراق بعثت با انقلاب اسلامی

۱- استناد به وحی و اجتهاد: همان گونه که همه عقیده داریم بعثت رسول اکرم متکی به وحی الهی و همراه آیات و معجزات بود، در حالی که انقلاب اسلامی، هر چند همان طور که در آغاز بحث گفتیم ناشی از اسلام و دنباله رو آن است، اما عمدهً مستند به اجتهاد و رأی یک فقیه مبرز است. مسأله ولایت مطلقه فقیه، که سابقه بحث و اختلاف نظر، در فقه اسلامی دارد، مورد تأیید و تأکید امام خمینی رضوان اللّه علیه قرار گرفت، و بر همان پایه انقلاب آغاز شد و به نتیجه رسید و بر همان اساس هم، قانون اساسی جمهوری اسلامی تدوین گردید.

ما هم از این مقایسه میان این دو انقلاب، و هم بین آنها و بین قیام مهدی، پا را از همین حد، فراتر نمی گذاریم.

بعثت رسول اکرم و قیام مهدی، هر دو ریشه وحی و الهام و رابطه مستقیم با عالم غیب دارد، در

حالی که انقلاب اسلامی تنها ناشی از حکم اسلام و اجتهاد فقهی است و البته که پیروزی همه به اراده و مشیّت خداوند ذوالجلال متّکی است: وَ ما النَّصرُ إلاّ مِن عِنْدِاللّه ِ العَزیز الحَکیم(۱).

۲- شهرت دفعی و تدریجی: این دو انقلاب، به حکم اوضاع و احوال زمان و وجود وسایل ارتباط جمعی همزمان در عصر ما و فقدان چنین وسایلی در صدر اسلام، از لحاظ آوازه جهانی

دفعی یا تدریجی، با هم فرق دارند.

بعثت رسول اکرم و آوازه اش، بسیار کند و بطور تدریجی به گوش جهانیان رسید، در مکه تنها اهل آن شهر و اطراف آن، از این حادثه غیبی و ندای آسمانی خبردار شدند، پس از هجرت هم

حدودا تا دو سال و عمدهً تا غزوه بدر، که به طور حیرت انگیز و اعجازآمیز عده قلیل مسلمانها با نداشتن عِدّه و عُدّه، بر سپاه هزار نفری و مسلّح مشرکین پیروز گردیدند، بجز قبایل حجاز و شاید اندکی، فراتر از آن و حداکثر تا محدوده جزیره العرب، از آن اطلاع درستی نداشتند، و کمتر درباره آن

۱- آل عمران/ ۱۲۶

گفتگو می کردند یا اصلاً به گوششان نخورده بود.

گمان من آن است که در سال ششم هجرت پس از صلح حدیبیه و فتح خیبر که رسول اکرم دو دشمنِ اصلی خود یعنی مشرکان مکه و یهود مدینه و خیبر را با جنگ و صلح تسلیم کرده بود و تقریبا از این بابت خاطر شریفش جمع شده بود، به خارج جزیره عطف توجه فرمود و به سران کشورهای

ایران و روم و مصر و بحرین و دیگران نامه نوشت و آنان را به اسلام، فراخواند، تنها در این هنگام بود که فرمانروایان کشورهای مجاور، دعوت اسلام را شنیدند و آن را جدّی گرفتند، اما مردمِ این کشورها ظاهرا چیزی از اسلام نشنیده بودند، مگر کسانی که به جزیره العرب رفت و آمد می کردند و یا روابط دوستی و تجارتی با این منطقه داشتند.

و ما نمی دانیم، هنگام رحلت رسول اکرم، بنیانگذار اسلام، مردم جهان تا چه حد از رسالت و حرکت انقلابی آن حضرت، اطلاع داشتند، و یا حتی پس از غلبه اسلام بر ایران و بر شام و مصر، سایر نقاط دور دست جهان، چه اندازه از این هنگامه الهی با خبر بودند. و اگر خبری داشتند آیا با واقع امر منطبق بود، یا به گونه افسانه (چنان که قرنها در اروپا و در قلمرو کلیسا شایع بود) جسته گریخته، دورنمایی از آن در خاطر داشتند؟

این وضعِ حرکت رسول اکرم بود، اما از انقلاب اسلامی قبل از پیروزی، کم و بیش در کشورهای

اسلامی گفتگو می شد. حادثه ۱۵ خرداد را روزنامه ارگان «جماعت اسلامی» پاکستان به رهبری

مرحوم ابوالاعلی مودودی و به توصیه او، نشر داد و باعث ناراحتی شاه شد و دولت پاکستان عاملان

نشر خبر را به زندان افکند.

در سال ۱۳۵۱ شمسی که طی یک سفر علمی یکساله به کشورهای اسلامی و عربی، از الجزایر دیدن کردم و در دانشگاه با جوانان مسلمان تماس گرفتم، یکی از آنان از من پرسید (اَینَ کاشانی؟) گفتم به رحمت ایزدی پیوست بعد گفت: (اَینَ خمینی؟) گفتم: شما از خمینی چه خبر دارید؟ گفتند داستان قیام او راعلیه رژیم شاه شنیده ایم، در پاسخ گفتم وی اینک در عراق به سر می برد و یکی از پیشوایان بزرگ اسلامی است.

این بود وضع پیش از سال ۵۷، اما هجرت امام در این سال از نجف به پاریس، تقریبا در همه روزنامه های جهان، و نیز در رادیوها و تلویزیونها منتشر گردید، و هر قدر انقلاب، در داخل ایران اوج می گرفت، اخبار ایران و انقلاب و امام هم به همان نسبت، در رسانه های جهان با آوازه فراتر و به طور فزاینده جلب نظر می کرد و هنگامی که شاه از ایران فرار کرد، و امام در پاریس آماده بازگشت به ایران می گردید و بعدا هنگامی که به ایران آمد، و با آن استقبال بی سابقه در تاریخ، روبرو شد، ظاهرا

هیچ انسان بالغ و هیچ بچه ممیزی در جهان نبود مگر این که نام امام خمینی و حتی تصویر او را در روزنامه ها و در صفحه تلویزیون شنیده یا دیده بود.

آری، انقلاب اسلامی، با چنین هنگامه جهانی به پیروزی رسید، و تقریبا اخبار مربوط به آن،

ص:۲۹۵

ماهها در صدر اخبار جهان جای داشت، و همین امر باعث تحریک عواطف و احساسات عموم مسلمین حتی سران کشورها و مسؤولان امور گردید. و بعدا به یک خیزش اسلامی اصیل و بیداری

همگانی یا بقول عربها (الصحوه الاسلامیه) مبدل گردید. بخصوص که انقلاب، چند حادثه پر سر و صدای دیگر را هم، به دنبال داشت: قصه گروگان گیری دیپلماتهای آمریکایی، توقیف اموال و داراییهای ایران در آمریکا، حمله پنهان آمریکا به طبس و ناکامی رسوایش، و سپس هجوم ارتش

عراق به ایران و جنگ تحمیلی هشت ساله، و حوادثی از این قبیل، اخبار مربوط به ایران و انقلاب را همواره در طلیعه اخبار جهان قرار می داد. بخصوص، ترورهای پیاپی رجال نامی انقلاب و از همه پرغوغاتر، فاجعه انفجار مرکز حزب جمهوری و شهادت ۷۲ تن از یاران مخلص و مؤثر انقلاب در آن، و همچنین حوادث دیگر نظیر تغییر و تبدیل دولتهای پس از انقلاب بخصوص سقوط بنی صدر

و فرارش از ایران، در رسانه های عمومی جهان پخش می گردید و انظار جهانیان را به ایران و انقلاب اسلامی جلب می کرد.

به خاطر دارم، پس از پیروزی انقلاب، استادی از مصر به ایران آمد و برایم نقل کرد که به مجرد پیروزی انقلاب، انور سادات رئیس جمهور مصر، که شدیدا تحت تأثیر آن قرار گرفته بود، هیجان زده

در پارلمان، طی نطقی گفت: (هذه الثوره لم تقع و لن تقع): چنین انقلابی نه در گذشته واقع شده و نه در آینده رخ خواهد داد.

استاد دیگری که در آن هنگام در الجزایر بود، نقل کرد، انقلاب ایران، در سراسر الجزائر زلزله ای

ایجاد کرد و همه مردم حتی سران دولت، با سرور و شادی آن را دنبال می کردند، و بدون فکر آینده خودشان، بیدریغ اخبار ایران را پخش و راجع به عظمت آن اظهار نظر می نمودند. تا این که وزیر اوقاف عربستان سعودی، به الجزایر آمد و به دولتمردان گفت شما می دانید دارید چه می کنید؟ و به ریشه خود تیشه می زنید؟ اگر وضع به همین منوال پیش رود، شما دیگر نمی توانید حکومت کنید و این مردم، به پیروی از ایران انقلاب خواهند کرد که ما دیدیم پس از چند سال این خطر (به قول آن وزیر) آنان را جدا تهدید کرد، انقلاب اسلامی الجزایر می رفت که زمام امر را به دست گیرد، و اگر نبود همکاری ارتش و دولت با بیگانگان، پیروزی آنان حتمی بود و هنوز هم احتمال آن از میان نرفته است.

باری، هشدار دادن آن وزیر سعودی دولتمردان را بیدار کرد و به فکر چاره انداخت. اولین کارشان جلوگیری از ورود دختران با حجاب به دانشگاهها بود که به طور فزاینده گسترش می یافت.

شاید بتوان گفت در همین رابطه، تفاوتِ دیگر انقلاب اسلامی ایران با بعثت رسول اکرم،در آن

بود که این انقلاب، مسبوق به چند انقلاب دیگر است که گرچه همه آنها صد در صد اسلامی نبودند،

اما به هر حال تا حدودی رنگ اسلامی داشتند، از جمله جنبش تنباکو، نهضت مشروطه، حرکت آیه اللّه کاشانی و مصدق در داستان ملی کردن صنعت نفت، و از همه اسلامی تر، جنبش فدائیان اسلام

ص:۲۹۶

که رابطه تنگاتنگی با انقلاب اسلامی داشت و جز اینها در حالی که ظهور اسلام، بجز تمایلات

توحیدی عدّه انگشت شمار (اَحناف) مسبوق به حرکت توحیدی دیگری در ظرف چند قرن پیش از

خود، (البته پس از دین عیسوی) نبود.

۲- دشمنی دولتها: تقریبا اکثر قریب به تمام دولتهای مقتدر جهان، تدریجا با انقلاب اسلامی به مقابله دست زدند، در حالی که ملتهای جهان، اکثرا طرفدار و هواخواه انقلاب بودند، در این زمینه باید گفت، انقلاب، به همان گونه که در آغاز برای مردم جهان جالب بود، بعدا هم در میان توده ها، این حالت را حفظ کرد و تنها این دولتمردان هستند که چنین قدرتِ صرفا مذهبی، به کامشان تلخ می آید. البته نباید از این نکته غفلت داشت که تبلیغات سوء و شایعات روزمره، تدریجا برخی از اذهان بی طرف و هواخواه رامخدوش کرده و می کند و نباید این خطر را دست کم گرفت.

این بود وضعیت انقلاب، اما اسلام در آغاز، همان طور که گفتیم رشد تدریجی داشت و به هر جا

نزدیک می شد، ابتدا دولتمردان و بعدا توده ها به تحریک دولتها به مقابله بر می خواستند. در عین حال شواهدی از لابلای تاریخ به چشم می خورد مبنی بر این که برخی از ملتها از جمله مردم مصر و بخشی از مردم ایران و شام، حتی پیش از ورود اسلام به آن مناطق قلبا به اسلام تمایل داشتند و پس از ورود اسلام به حمایت از آن برخاستند.

در همین رابطه، باید گفت، پیشرفت اسلام همراه با جنگ و مقاومت و پیروزی و شکست بود، و سالها به طول انجامید تا در قلمرو خود استقرار یافت، اما انقلاب، بجز دفاع هشت ساله نیاز به جنگ نداشته و ندارد، و این تنها نام و آوازه و تبلیغات و حوادث انقلاب بود که حرکتهای اسلامی رابه راه انداخته و بدانها نیروی معنوی می رساند. بلی، جنگِ روانی با انقلاب از سوی دولتها و رسانه های گروهی ادامه دارد و مبارزه با آنها هم کار آسان و مقطعی و زودگذر نیست و باید با جد همچنان ادامه یابد.

قیام حضرت مهدی علیه السلام و ممیزات آن

قیام حضرت ولی عصر عجل اللّه فرجه در مقایسه با بعثت رسول اکرم و انقلاب اسلامی ممیزات و مشترکاتی دارد به این شرح:

۱- انتظار عمومی: قیام مهدی علیه السلام مسبوق به انتظار اکثر قریب به اتفاق مسلمانهای جهان است با همه تفاوتی که از لحاظ شدت و ضعفِ این انتظار و اختلافی که راجع به شخص او در بین مذاهب

اسلامی وجود دارد. شیعیان اثنی عشری مسأله ظهور مهدی را در طلیعه عقاید خود می دانند و شب و

روز، مؤمنان پاکدل به یاد او سخن می گویند و هفته ای یک بار به خواندن دعای ندبه و ادعیه فرج می نشینند و هم پس از نمازهای جماعت به این قبیل دعا ترنم می کنند.

اما مسلمانهای دیگر از جمله شیعیان زیدی و اسماعیلی تا این حد در این انتظار حساسیت

ص:۲۹۷

ندارند هر چند در اصل عقیده به آمدن مهدی امت، آنان و سایر مسلمانها با شیعیان امامیه

شریک هستند.

دلیل بر این انتظار عمومی مسلمانان، همانا ظهور مهدیهای متعدد، در غرب و شرقِ عالم اسلامی

است در طول تاریخ اسلام، که بسیاری از آنان، انبوهی از هواخواهان داشته و دارند، و برخی از آنها اساس و پایه یک نوع دین را نهاده اند، مسلما این مدّعیان از حسّ انتظار مردم مسلمان، استفاده می کردند، و حرکت خود رابا نام و عنوان مهدی آغاز کرده اند.

نکته قابل توجه آن است که اکثر این قیامها در میان اهل سنت بوده و تنها برخی از آنها از بین

شیعیان، برخاسته است.

انتظار ظهور منجی به گونه های مختلف، در ادیان دیگر نیز، وجود دارد، کما این که مسأله مهدویت در اسلام، در آیات قرآن به عنوان غلبه دین اسلام بر همه ادیان، و در روایات فراوان که تقریبا تواتر معنوی دارد و قابل تردید نیستند، و اوصاف او و نشانه های ظهورش به تفصیل

آمده است.

این، در حالی است که انقلاب اسلامی ابدا مورد انتظار کسی نبود و خبری و آیه ای در آن باره به ما نرسیده و آنچه هم در این باب نقل می شود یا اصل ندارد، یا انطباق آن بر این انقلاب بسیار مشکل است، و اصولاً انقلاب نیازی به آن قبیل نشانه سازی ها ندارد و مانند آفتاب خود دلیل خود است.

اما بعثت رسول اکرم، هر چند جسته گریخته، مسبوق به ذکر علائم و بشارتهایی در کتابهای آسمانی می باشد ولی این نشانه ها انتظار عمومی را باعث نشده بود و تنها افراد معدودی از رهبانان مسیحی یا علمای یهود (چنان که در آیات و روایات اشاره شده) به آن معتقد بوده اند و پس از بعثت رسول مکرم اسلام، آن نشانه ها را بر وجود مبارک آن حضرت منطبق می کرده اند، اما مسلما چنین انتظاری که در مورد حضرت مهدی وجود دارد نسبت به آن حضرت وجود نداشته است.

۲- جهان شمولی: آنچه از روایات صریحا بر می آید و چند آیه از قرآن را هم می توان بر آن منطبق کرد آن است که قیام مهدی علیه السلام در همه جهان اثر می گذارد و حرکتی است فراگیر و جهانشمول، اما بعثت رسول اکرم، فراگیر نشد، هر چند مژده فراگیری و غلبه آن بر سراسر گیتی توسط، مهدی امت، در قرآن و روایات آمده است و در حقیقت غلبه اسلام بر سایر ادیان به طور کامل توسط آن حضرت محقق خواهد گردید، و همین امر تضمینی برای گسترش کلی اسلام است، اما فراگیری حرکت امام مهدی تضمین شده و این حدیث: «بِهِ یَملأُ اللّه ُالأَرضَ قسطا و عَدلاً بَعدَ ما مُلِئَتْ

ظُلما و جَورا» ورد زبانها است و شاید در حد تواتر.

اما انقلاب اسلامی، هر چند که می رود لااقل در جوامع اسلامی فراگیر شود و اگر دولتهای بیگانه و عمال دست نشانده آنان نبودند چه بسا کشورهای اسلامی یکی پس از دیگری به دامن پر لطفِ قدرت اسلامی بر می گشتند، و در آینده انتظار آن هست ولی هیچ تضمینی برای این امر چه برسد به

ص:۲۹۸

فراگیری انقلاب در کل جهان، وجود ندارد و صرفا یک امید و یک آرزو است که از ایمان مؤمنان و دلهای پاکان مدد می گیرد.

هر چند همین اندازه هم که هواخواه پیدا کرده پشت ابرقدرتها، از جمله آقای کلینتون و صهیونیستم جهانی و بسیاری از قدرتهای مستکبر جهان را لرزانده و حتی صحبت آن به محافل

بین المللی هم سرایت کرده است. آقای رئیس جمهور آمریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی ادعا می کند که بیست سال راجع به اسلام مطالعه کرده است. در پاریس، دولتمردان به فکر تربیت مبلغ اسلامِ فرانسوی افتاده اند تا از فراگیری اسلام پاک محمدی مانع شوند و با تکبیر گفتن «تکبیر» را بکشند، اما تا چه حد موفق خواهند شد خدا می داند؟، در کشور سعودی هم سالها است که تربیت مبلغ اسلام آمریکایی را با جدیّت ادامه می دهند.

به هر حال دشمنان اسلام، مقابله با اسلام را نه تنها با جنگهای صلیبی و صهیونی و هندویی نه، که با تبشیر مسیحی و اغوای مستشرقین، و نیرنگهای سیاسی و تفرقه افکنی های مذهبی میان مسلمانان،

سالها است آغاز کرده و با قدرت تمام، بدان ادامه می دهند تا کدامین در نبرد غالب آید ولی بنا به وعده الهی حتما نصرت و غلبه از آنِ اسلام است.

۳- عدل جهانی حضرت مهدی: قیام حضرت مهدی به استناد روایات از جمله همان روایت

مشهور بر قراری عدل جهانی را مطرح می نماید در حالی که بعثت رسول اکرم بسط توحید و دین

الهی را انگیزه خود می دانست که البته عدل هم در داخل آن بود، ولی به صورت جدا و مجزا عدل جهانی در اهداف اسلامی مطرح نمی شد و لااقل شعار اسلامی ملموس نبود.

اما انقلاب اسلامی عمدةً احیاء اسلام، تجدید حیات مسلمین، حاکمیت اسلام در کلیه ابعاد و

انگیزه هایی مانند اینها را مطرح نموده و از جمله مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مستضعفین که قرابتی با همان عدل دارد، اما نه به گونه جهانی در هر حال هدف اسلام اصلاح جامعه است و این هدف در کلیه قیامهای حق، پس از اسلام از جمله در انقلاب اسلامی ایران و هم در قیام مهدی علیه السلام دنبال می گردد.

۴- مکتب واسطه اقتصادی: این تنها انقلاب اسلامی است که دقیقا به اقتصاد نظردارد و گاهی به عنوان یک طرح و نه یک شعار دائم، مکتب واسطه اقتصادی را مطرح می کند که بر آن است تا نظامی واسطه میان مکتب سوسیالیسم و سرمایه داری به وجود آورد اما حد و حدود و تعریف و شرایط آن، هنوز هم که هنوز است مشخص نشده و کسی نمی داند سرانجام این نظام واسطه چطور

پیاده می شود.

اما در قیام حضرت مهدی صرفا عدلِ جهانی و صلح کل حتی میان گرگ و میش مطرح است نه مکتب واسطه، در اصل اسلام هم، احقاق حقوق همه طبقات مطرح بوده نه عدل جهانی و نه مکتب واسطه.

ص:۲۹۹

کما این که در پاره ای از روایات، تکامل عقول بشر توسط امام مهدی عنوان شده است، حال از

روی اعجاز یا به طریق تعلیم و تعلم درست، (الثانی اولی عند اهل البصره) و اگر چنین است که رشد و رقاء عقلی و نفسانی بشر، هدف همه انبیاء عظام بوده و آنان آمده اند تا به قول علی علیه السلام : «لِيُثِيرُوا

دفائِنَ العُقولِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱) تا آنچه در عقلها مدفون و پنهان است بیرون بیاورند.

۵- جهش ناگهانی، حرکت مهدی علیه السلام: بنا به روایات، حرکتی است ناگهانی و فراگیر، مانند قیام قیامت و توأم با نشانه ها و علائم و اعجازها، و هم این قیام به وسیله ندای جانبخش وی که از کنار کعبه به گوش جهانیان می رسد (الا یا اهل العالم...) و شاید هم با همین وسائل روز با امواج رادیویی این ندا در گستره جهان، به زبانهای مختلف پراکنده شود.

۶- مخالفت زورمندان: این قیام مقدس، مانند قیام رسول اکرم و مانند انقلاب اسلامی حتما با مقاومتِ زورمندان جهان مواجه خواهد گردید، اما این مقاومت دیری نمی گذرد که از پای در می آید، و شمشیر عدالت گستر او همه را نابود و خونهای ناپاک را می ریزد و جهان را از عناصر پلید

پاک می کند.

فرق دیگر این قیام با دو حرکت قبل از خود، اینکه آن دو حرکت، نشیب و فراز داشته و مراحلی

را طی کرده اند، اما قیام مهدی به زودی پیروز می شود و نشیب و فراز و شکست و عقب نشینی به خود راه نمی دهد. حال اگر کسی در این باب شک و تردیدی دارد، نگاهی به دو قیام اول بیندازد تا باور کند که مردی یا مردانی الهی با دست خالی و با فقدان مال و اسلحه، قادرند رسالت خدایی خود را به کرسی بنشانند.

ظهور اسلام، در آن روزگار و پیروزی چشمگیر و پیشرفت سریع آن در جهان، و همچنین پیروزی انقلاب اسلامی و مقاومت و پایداری آن در برابر ابرقدرتهای شرق و غرب، و گسترش

روزافزون آن، در میان توده های مسلمان و بالاخره شروع هر دو انقلاب از صفر و موفقیت غیرقابل تجزیه و تحلیل آنها حتی برای تحلیلگران کارکشته، خود گواه صادق بر صدق قیام سوم و پیروزی آن است. به انتظار آن روز موعود.

۲۳. انقلاب اسلامی و نهضت حسینی

عظمت فاجعه کربلا

مسلما حادثه کربلا در نوع خود نه تنها در تاریخ اسلام که در تاریخ اقوام و ملل و در سرگذشت

انبیا و اوصیا و پیشوایان ادیان، نظیر ندارد. و می توان گفت به طور مطلق این فاجعه، بزرگترین مصیبت انسانی و اسلامی است.

ما در گذشته دور و نزدیک و دوران قبل و بعد از اسلام، فجایع خونبار و حوادث ناگوار بسیار

دیده و شنیده ایم، ولی هیچکدام از آنها دارای خصوصیات و امتیازات و هم آثار و تبعاتِ فاجعه کربلا نبوده اند و جمله (لا یَوم کَیومکَ یا أبا عَبدِاللّه ِ) کاملاً مطابق واقع است.

به نسبت عظمت و بی نظیر و منحصر به فرد بودن حادثه، آثار و تبعات آن نیز عظیم و ضرورت پاسداری و بزرگداشت آن، جهت احیاء اهداف و انگیزه های مقدس این فداکاری، بر مسلمین و بر کلیه هواخواهان حق و بخصوص بر پیروان اهل بیت واجب قطعی است و نباید آن را امری مستحب

و سنتی نیکو وغیر لازم پندارند که اگر هم فراموش گردد صدمه ای به دین وارد نمی آورد.

شاید کسانی در اهمیت و عظمت حادثه تا این حد تردید داشته باشند و بپرسند چرا بر مسلمانها

پاسداری از حادثه کربلا و یادبود مداوم و همیشگی آن با این کیفیت که گفته شد لازم باشد؟ در پاسخ، خوانندگان را به سرّ عظمت حادثه در تاریخ اسلام توجه می دهیم.

انگیزه قیام حسینی

حادثه کربلا نمایانگر حدوث یک انحراف عظیم و بدعت جدید در عرصه سیاست اسلامی و جهت جلوگیری از آن انحراف به وجود آمد، انحرافی که کیان و هستی اسلام را تهدید می کرد و

سررشته امور مسلمانها را به دست نااهلان می داد، و ما می دانیم که حکومت در اسلام پایه و اساس

اجرایی کل تعالیم و احکام و معارف اسلام و ضامن حفظ و اجرای صحیح آنها است، و اینک توضیح:

همان طور که همه می دانیم در دوران خلفای اربعه یا بنا به اصطلاح معروف (خلفای راشدین) نظام حکومت در اسلام بر اساس یک نوع شورا و نظرسنجی از (اهل حلّ و عقد) و بیعت عمومی

مسلمانها قرار داشت. هر چند در کمّ و کیف آن شورا سخن بسیار است که آیا حقیقتا در آن حکومتها شورا و آراء عمومی نقش عمده را داشته است یا خیر؟ و هر چند شیعیان خاص اهل بیت از روز

نخست و تا کنون با اصل اعتبار شورا در نظام حکومتی اسلام نسبت به انتخاب حاکم اسلامی حرف داشته و دارند.

شیعیان می گویند در حکمرانی اسلام، شورا وجود دارد و از وظایف حاکم است که پس از بدست گرفتن زمام امر، باید با صاحب نظران (اهل حلّ و عقد) مشورت کند و آیه (وشاور هم فی الامر...) همان طور که رسول اکرم را به شورا مکلف می نماید جانشینان او هم به این دستور صریح مکلّف هستند.

اما ملاک مشروعیت و اعتبار اصل حکومت در اسلام، شورا نیست و حاکم با رأی مردم و با نظر اهل حلّ و عقد، انتخاب نمی گردد. بلکه تعیین حکمران، منوط به نص خدا و رسول است و از آن به (امامت) تعبیر می کنند و برای آن شرایطی قایلند.

با همه این حرفها که در جای خود صحیح و مستند و به دلیل است، مع الوصف، شکی در این نیست که طرفدارانِ خلافت، در صحت و اعتبار خلیفه، شورا و آراء عمومی را شرط می دانستند و نسب به خلفای راشدین ادعا بر این است که این شرط رعایت شده است.

حتی از جای جای «نهج البلاغه» و سخنان دیگر ائمه بدست می آید که اگر در تعیین حاکم به نص عمل نکردند به عنوان ثانوی، نظام شورایی از باب ضرورت، اعتبار دارد و «علی علیه السلام » بر همین اساس

با خلفای پیش از خود قهرا مماشات می فرمود این بود وضعیت ظاهری خلافت تا دوران علی علیه السلام .

و حتّی خود حضرت علی علیه السلام هم با همین معیار روی کار آمد و نه بر اساس (نصّ) که عده معدودی از یاران و صحابه خاصّ آن حضرت، بدان متعهد بودند و او را خلیفه و امام منصوص

می دانستند. اما عموم مسلمانها که با علی علیه السلام بیعت کردند او را بر معیار شورا خلیفه بر حق می دانستند، و تنها طرفداران دادخواهی از خون عثمان در جنگ جمل و صفین از خلافت علی علیه السلام سرباز زدند و با او بیعت نکردند.

اما پس از شهادت علی علیه السلام، سرانجام، معاویه با پیروزی بر علی در مسأله تحکیم و عدم توفیق علی در جنگ صفین به استناد صلحِ با امام حسن علیه السلام ، خلافت را قبضه کرد و همان صلح را یک نوع موافقت اهل حلّ و عقد به شمار می آورد و خلافت خود را مشروع می دانست و به همین جهت آن

سال را (عام الجماعه) نامیدند یعنی سالی که همه مسلمین دور یک خلیفه گرد آمده اند.

ص:۳۰۲

و در هر حال، پس از نشستن معاویه بر اریکه خلافت (و به تعبیر صحیح تر سلطنت) شیعیان، مجال مبارزه با وی را نسبت به اصل خلافت نداشتند و به احترام «امام حسن» و قرارداد صلح او و هر چند مورد رضایت عده ای از حامیان خاص اهل بیت نبود، قیام نمی کردند. حرکتهای «رشید حجری»، «حجربن عدی»، «میثم تمّار» و دیگران هم، جهت انکار سبّ و لعن علی علیه السلام بود، و نه قیام

علیه خلافت معاویه. باز به همین علت امام حسن و پس از وی امام حسین علیهماالسلام تا پایان حیات

معاویه علیه او قیام نکردند، هر چند به کارهای خلاف او و از جمله سبّ و لعن علی علیه السلام اعتراض داشتند.

تا اینکه برای اولین بار و به طور بی سابقه، بدعت توارث مقام خلافت و مسأله تعیین ولیعهد

اجباری از سوی معاویه با بیعت گرفتن جبری از مسلمانها برای خلافت پسرش «یزید» مطرح گردید،

این خود مسأله دیگری و بدعت نوی بود بجز قبضه کردن خلافت با نیرنگ و توطئه و بالاخره با صلح تحمیلی معاویه. تحمیل یزید شراب خوار و قمارباز بر گرده مسلمین و پایه گذاری یک نوع سلسله سلطنت، در اسلام، بدعت جدیدی بود پس از انحراف اول مسلمانها و عدول از معیار نص،

به معیار شورا، این بدعت بدتر و زیان بارتر از انحراف اول بود و وظیفه امام بود که در برابر آن قیام کند.

این بدعت، نه با معیار نص خدا و رسول سازگار بود و نه با شورا که ملاک مشروعیت خلافتهای

قبل از آن شمرده می شد و در عقد صلح هم قید نشده بلکه بر خلاف شرایط صلح بود زیرا در متن قرارداد صلح قید گردیده بود که معاویه باید بعد از خود امر خلافت را به شورای مسلمین واگذارد. و بیعت گرفتن برای یزید بر خلاف این شرط بود.

بنابراین، مشروعیت قیام حسین علیه السلام در برابر این بدعت جدید، به شیعیان و طرفداران (نصّ) در خلافت و امامت، اختصاص نداشت، بلکه با همه معیارهای اسلامی از جمله معیار شورای (اهل حلّ و عقد) مخالف بود، و لهذا همه مسلمانها باید آن قیام را مشروع می دانستند و با امام حسین علیه السلام همگام می شدند، و کم و بیش قیامهای بعدی بخصوص قیام فرقه های خوارج عمدةً به همین انگیزه

بوده است.

شاید سخن فرزدقِ شاعر که در بین راه کوفه هنگامی که امام از وی وضعیت کوفه را سؤال کرد گفت: «دلهای مردم با تو است ولی شمشیرهای آنان علیه تو است» مبیّن همین مشروعیت قیام

حسین علیه السلام در انظار عمومی باشد.

هر چند اکثریت اهل عراق، علاوه بر این که می باید در حمایت از خلافت شورایی قیام می کردند، اصولاً ـ با معاویه و

طرفدارانش دشـمن بودند و علاقه خاصـی به علی و خاندانش داشتند و این همان تشیّع به معنی عامّ است در قبال تشیّع به معنی خاص یعنی اعتقاد به امامت منصوص علی و

فرزندانش که خاصّ طایفه شیعه بود.

ص:۳۰۳

پس قیام حسین علیه السلام، چه به استناد قرارداد صلح و چه از نظر مکتب خلافت شورایی، کاملاً صحیح و منطقی بود، و در حقیقت پاسخ مثبت به تقاضای باطنی و میل قلبی همه مسلمانها حتی فرقه خوارج به شمار می رفت و همان طور که گفتیم، مسلما انحراف جدید (توارث سلطنت) از اصلِ

انحرافِ خلافت از (نصّ) به شورا زیانبخش تر بود و سیر حوادث هم این ادعا راتأیید کرد.

پس قیام امام حسین علیه السلام ، مبارزه با انحرافی بود که با سرنوشت کلّ اسلام و مسلمین مربوط می گردید، و دست آنها را جهت دخالت در امر سرنوشت ساز حکومت می بست. و همین امر، قیام و شهادت حسین را در صدر قیامها و شهادتهای دیگر قرار می داد و به همه مسلمین ارتباط پیدا می کرد و نه فقط با شیعیان. لهذا همه علما و عقلای مسلمین از شهادت حسین ناراضی بوده و هستند و نباید افراد انگشت شماری از نواصب و دشمنان «اهل بیت» را به حساب همه مسلمانها گذاشت.

مصیبت کربلا بزرگترین مصیبت است

علاوه بر این اصلِ حقوقی، شهادت حسین از آن چنان سوز و گدازی برخوردار است که هر انسان با وجدان و با عاطفه ای را ناراحت می کند، و از این لحاظ بی نظیر است. همان طور که در حدیث امام صادق از قول رسول خدا آمده است: «ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لاتبردا ابدا...»(۱).

مرحوم «سید علی اکبر برقعی قمی» کتابی درباره حسین علیه السلام نوشته و نام آن را کانون احساسات گذاشته است، بلی حقیقتا داستان کربلاـ کانون احساسات و اگر دقت شود سراسر این واقعه صحنه بروز عواطف و احساسات و مظاهر اخلاقی است.

از مرحوم آیه اللّه العظمی بروجردی رضوان اللّه تعالی علیه شنیدم که می فرمود: مرحوم شیخ عبدالمجید سلیم از فاجعه کربلا بشدت ناراحت بود و می گفت: این فاجعه لکه ننگی است بر دامن اسلام، و ای کاش چنین حادثه ای در تاریخ اسلام رخ نداده بود. شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ اسبق جامع الازهر و استاد شیخ محمود شلتوت و یکی از طرفداران جدی تقریب مذاهب اسلامی، و از

جمله پایه گذاران «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیّه» قاهره بود و با مرحوم آیه اللّه بروجردی مکاتبه داشت.

برای بزرگداشت واقعه عاشورا در دوران «شیخ شلتوت» - شیخ ازهرِ وقت - در محوطه (جامع ازهر) در روز عاشورا مجلس عزاداری برگزار کردند و به خاطر دارم در همان موقع، روزنامه های

ایران، این خبر را نشر دادند.

عزاداری امام حسین، اختصاص به شیعیان ندارد، و در اکثر جوامع اسلامی قبلاً رواج داشته و

۱- مستدرک الوسایل، ط جدید، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

هنوز هم آثار آن دیده می شود.

در سفر چند ماه قبل به کشور مغرب (مراکش) آقای دکتر خطیب یکی از رهبران انقلابی حرکت اسلامی مغرب به من گفت: «خدا لعنت کند فرانسویها راکه در دوران سیطره خود بر مغرب عزاداری

امام حسین را برانداختند، من در دوران جوانی آن مجالس را درک کرده ام.»

مرحوم دکتر عبداللطیف سعدانی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فاس و و دانشگاه رباط که در کنگره هزاره «شیخ طوسی» در حدود ۲۳ سال پیش از این شرگت کرده بود و من با وی آشنا شدم،

برای آن کنگره سخنرانی به زبان عربی تحت عنوان «نمودهای تشیع در مغرب» تهیه کرده بود که در جلد دوم یادنامه شیخِ طوسی چاپ شده است و در آنجا نوشته است: «بمجرد این که ماه محرم

شروع می شود، حزن و اندوه مردم مغرب را فرا می گیرد و تا آخر ماه صفر ادامه دارد، مجالس

عروسی تعطیل می گردد، اما غالبا مردم علت آن رانمی دانند»، در حالی که مردم مغرب سنّی مالکی هستند ولی از دوران روی کار آمدن سلسله علوی «اَدارِسه» تا کنون که بیش از هزار و دویست سال می گذرد همواره یکی از سلسله های سادات، بر آنها حکومت می کردند و محبت و احترام خاصی

نسبت به اهل البیت دارند. سلسله پادشاهان علوی کنونی در مغرب نزدیک به چهارصد سال است که فرمانروایی می کنند و نسب ایشان به (محمد نفس زکیه) می رسد.

در شبه قاره هند، در ترکیه، در آلبانی، آذربایجان، و سایر کشورهای آسیای میانه وضعیت به همین منوال است.

عاشورا از ایام اللّه است

مسلما ایّام عاشورای حسینی، از ایام اللّه است، و ایام اللّه را باید زنده نگه داشت تا از خاطرها محو نشود. حتی سلسله بنی عباس با ذکر مصیبت کربلاء دعوت خود را آغاز کردند و مردم را علیه بنی امیه شورانیدند، بسیاری از اهل سنّت، جهت وفاداری به رسول اکرم و پرهیز از ناصبی بودن برای حسین عزاداری می کردند. الآن «سپاه صحابه» در پاکستان و همفکران آنان در نقاط دیگر با عزاداری

امام حسین علیه السلام مخالفند و در حقیقت به این وسیله بغض خود را به اهل بیت و وفاداری خویش را به بنی امیّه ثابت می کنند، حال اگر آنان این قصد را هم ندارند و به بهانه پیکار با خرافات و بدعتها دست به این اعمال می زنند، ولی مردم آن را دشمنی با خاندان پیغمبر تلقی می کنند.

عظمت واقعه عاشورا از لابلای تواریخ مشهود است، مثلاً طبری در تاریخ خود اوراق زیادی را به این حادثه و تبعات آن

اختصاص داده است و هیچ یک از حوادث دیگرِ تاریخِ اسلام، این چنین

مشروح و مفصّل در تاریخ طبری و دیگر تواریخ نیامده است.

بسیاری از مورّخین، کتابهای جداگانه راجع به حادثه کربلا نوشته اند، هم به لحاظ عظمت حادثه

و هم به این منظور که گویندگان و ذاکران حسینی آنها را در منبرها بخوانند. مرحوم ملاحسینی کاشفی

ص:۳۰۵

سبزواری (م ۹۱۰ هجری) کتابی در مصائب کربلا به نام (روضه الشهداء) نوشته که مدتهای مدید مصائب کربلا را ذاکران از روی آن کتاب می خواندند و از همین جا اصطلاح (روضه خوان و

روضه خوانی) پیدا شد.

سابقه عزاداری حسین علیه السلام

عزاداری برای امام حسین و شهدای کربلا به نظر من از همان میدان کربلا، توسط خود امام حسین آغاز گردیده است خطبه ها، رجزها و سخنان امام حسین قبل از فاجعه کربلا و در کشاکش این واقعه در مقتلها ضبط شده است و در حقیقت همه آنها روضه خوانی امام حسین علیه السلام است. کما این

که پس از واقعه کربلا عزاداری و روضه خوانی از سوی زینب کبری و امام زین العابدین آغاز شد و در کوفه و شام و بعدا در مدینه ادامه پیدا کرد و همه در تواریخ ثبت شده است و نیاز به ذکر نیست.

مطلب جدیدی که در کتاب زینبیات با مقدمه مرحوم آیه اللّه نجفی مرعشی رضوان اللّه علیه به نظر رسید آن است که پس از مراجعت اهل بیت از سفر کربلا و شام به مدینه، حضرت زینب در مجامع

عمومی سخنرانی می کرد و با ذکر مصائب کربلا مردم راعلیه یزید می شورانید، حاکم مدینه جریان را به اطلاع یزید رسانید، یزید پاسخ داد بگویید زینب به هر کجا مایل است برود و در مدینه نماند، حاکم مدینه این فرمان را به اطلاع زینب رسانید، زینب فرمود مایلم به مصر بروم و لهذا با عده ای از زنان اهل بیت، راهی مصر شد و داستان اقامت او را در خانه فرمانروای مصر و وفات آن حضرت در مصر به تفصیل در این کتاب آمده است.

حال، اگر این داستان اصل داشته باشد خود گواه است بر اصالت (زینبیّه) مصر و طبعا (زینبیّه)

شام مربوط به زینب دیگری بجز زینب کبراست، سخن در این باب فراوان است.

باری، عزاداری و مرثیه خوانی امام حسین علیه السلام در حضور ائمه اهل بیت، در کتابها فراوان آمده است، از جمله داستان (دعبل خزاعی (۱۴۸-۲۴۶)) و قصیده وی در باره شهدای اهل بیت که در

محضر حضرت رضا علیه السلام خوانده است شهرت دارد.

اینها قبلاً بوده است ولی عزاداری عمومی و رسمی، مسلما از عصر آل بویه در بغداد وسایر شهرهای زیر فرمان آنان آغاز گردیده است و شرح آن در کامل التواریخ جابجا آمده است، و همچنین در مصر در عصر فاطمیان رواج داشته تا برسیم به دوران صفویه که یکی از وسایل تبلیغی

آنان و از مظاهر قطعی تشیّع شمرده می شد و تا کنون ادامه دارد و هرگز بر نیفتاده است، حتی در عصر

رضاخان که شدیدا با عزاداری حسینی ستیز می کرد، بخاطر دارم که عزاداری پشت درهای بسته و در نیمه های شب در مشهد و تهران و دیگر شهرها برگزار می گردید تا این که با فرار وی این مراسم آزاد شد.

ص:۳۰۶

مراسم گوناگون عزاداری

در دوران ائمه بجز همان مرثیه خوانی و سفارش به عزاداری و بکاء بر حسین نسبت به کیفیت آن،

چیزی مشهود نبوده است، بلکه این مردم بودند که در هر شهر و دیار به سلیقه خود یک نوع عزاداری برگزیدند. آنچه از این مراسم بین همه مشترک و با روش ائمه هم سازگار است همان ذکر مصیبت و مرثیه خوانی است که مسلما مستند به ائمه اهل بیت است. گرچه نسبت به کم و کیف آن سخن بسیار است و من در اینجا نمی خواهم وارد آن بحث شوم، همین قدر باید دانست که بهترین شیوه مرثیه خوانی عبارت است از خواندن متن مراثی که در کتابهای مقتل معتبر آمده و ترجمه کردن و یا به نظم کشیدن آنها بدون کم و زیاد برای مردم.

و در این باب حتما لازم است مرثیه خوان سواد کافی داشته باشد تا مراثیِ درست و راست را

انتخاب کند و از خواندن روضه های بی اساس و دروغ بپرهیزد واین کارِ علمای دین و دانشمندان

است که خود بتوانند صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند.

در کتاب آیین سخنوری (محمد علی فروغی) راجع به سخنرانی مذهبی آمده است که: «به عقیده

نویسنده حتی مقتل را باید علمای بزرگ و مجتهدین بخوانند نه دیگران».

راجع به روضه ها و مراثی دروغ، مرحوم محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری رضوان اللّه تعالی علیه در کتاب لؤلؤ و مرجان داد سخن داده و لازم است همه مرثیه خوانان، آن کتاب را بخوانند و بدان عمل کنند. مسلما مصیبت دروغ خواندن کار مطلوبی نیست و مصیبتهای راست، ما را از دروغها کفایت می کند. و ثواب اخروی هم مسلما در خواندن همین مصائب راست است.

حتی در مورد اشعاری که به عنوان زبان حال سروده می شود باید دقت کنند تا با اوضاع و احوال

واقعه و شأن امام حسین و سایر شهدا انطباق داشته باشد. در این خصوص مرحوم آیه اللّه میرزا علی اکبر نوغانی رحمه اللّه علیه از علمای مبرّز مشهد مقدس می فرمود «این که می خوانند (علی اکبر فدای کاکل بی استخوانت)، این زبان حال کدخدای ده است نه زبان حال امام حسین».

از سیره ائمه و عموم شیعیان و علما بدست می آید که مسلما ذکر مصیبت و مرثیه خوانی هر دو

مطلوب است، یعنی هم واعظ و روضه خوان در منبر می تواند با شرح وقایع و ذکر مصائب عاشورا

مردم را بگریاند و هم مرثیه خوانان. و مداحان، با خواندن اشعار که محتوای صحیح دارد. هر دو مصداق قطعی عزاداری مرضی ائمه است.

اما مراسم دیگر عزاداری از قبیل سینه زدن و زنجیر زدن و جز آن تا آنجا که موازین شرعی رعایت

شود مانعی از آن نیست و تا کنون کسی از علما از آن منع نکرده است، و هر اندازه این عزاداریها

مجلل تر و پرمحتواتر و با حفظ همه حدود الهی از جمله پوشیدن بدن از نامحرمان صورت گیرد

مسلما به نفع دین است و احساسات مردم را علیه دشمنان اهل بیت بر می انگیزد و حزن و اندوه و گریه بر اهل بیت، خود باعث کسب فیوضات و تلطیف احساسات و مزید علاقه و محبت به اهل بیت

ص:۳۰۷

و در نتیجه موجب شایستگی بیشتر برای پیروی بهتر از آن بزرگواران است.

و همین است هدف اصلی از عزاداری که مردم را در راه هدف اهل بیت و اقامه شریعت و برقراری عدل و احسان در جامعه و خلاصه به امر به معروف و نهی از منکر وادار نماید، یعنی همان چیزی که امام حسین علیه السلام در وصیت نامه خود به برادرش محمدبن حنفیه به عنوان انگیزه قیام خود نوشته است.

پس شیوه عزاداری صحیح آن است که در راه اهداف امام حسین علیه السلام و به کرسی نشاندن دین باشد و اگر نتیجه ای بجز این داشته باشد و یا خدای نخواسته ضدّ آن را نتیجه دهد مسلما

مطلوب نیست.

حال، اگر هدف از عزاداری صرفا گریه کردن و اظهار حزن و محبت نسبت به اهل بیت باشد مطلوب است و قهرا شیوه خاصی هم دارد.

ولی اگر منظور احیاء اهداف اصلی امام حسین علیه السلام باشد حتما باید علاوه بر گریه و حزن و اندوه، عزاداری دارای پیام باشد، یعنی مردم را بر ضد ظلم و جور و ظالمان و طاغیان بشوراند بینش مردم را نسبت به اوضاع و احوال اسلام و مسلمین و محیط زندگی خودشان زیاد کند و حتی مردم را به قیام علیه ظالمان و ستمکاران و مبارزه در راه احیاء دین و بسط عدل و داد وادارد.

عزاداری امام حسین علیه السلام و انقلاب اسلامی

یکی از امتیازات انقلاب اسلامی ایران رابطه مستقیم آن با ماه محرم و عزاداری حسین است همان عزاداریهای با هدف و بی هدف که از قبل رایج بود روح ظلم ستیزی و دلسوزی برای اسلام و مسلمین را در مردم ما پروش داده بود، بخصوص که امام راحل رضوان اللّه علیه انقلاب خود را از ایام محرم و مجالس عزاداری آغاز کرد. ۱۵ خرداد، ۱۲ محرم سال ۱۳۴۲ بود، در آن سال بنا به امر مبارک امام بیشتر سخنرانیها و مرثیه خوانیها در محور مبارزه با ظلم و با مظاهر بی دینی دور می زد، برخی هم صریحا نظام شاهنشاهی را موردهجوم قرار می دادند، و از فجایع شاه و درباریان و دولتهای

دست نشانده و آمریکای جنایتکار شیطان بزرگ پرده بر می داشتند.

پس اگر گفته شود: انقلاب اسلامی زاییده مجالس حسینی است سخن گزافی نیست. بخصوص

در سالهای بعد از پیروزی انقلاب لازم است در منبرها و در مرثیه ها بر بیان انگیزه امام حسین که همان امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمکاران و تبهکاران و جبّاران، و دعوت به اسلام ناب محمدی است تکیه شود و بحمداللّه تا حدود زیادی چنین است.

مقصود آن است اگر قبلاً صرفا به منظور گریه و اظهار حزن و اندوه بر مصائب امام حسین و یارانش مجالس برگزار می

گردیـد که این انگیزه مطلوبی است، پس از انقلاـب علاـوه بر این انگیزه بایـد هـدف والاـتری را در نظر گرفت که عینا همان انگیزه قیام حسین علیه السلام است.

ص:۳۰۸

پس تا حـدودی شـیوه عزاداری بعد از انقلاب چه در شـکل و چه در محتوا باید از آنچه بوده عوض شود و با ایده های مقدس انقلاب اسـلامی، هماهنگ گردد، نه تنها ظلمهای بنی امیه و بنی عباس و جبّاران گذشـته بر اهل بیت عصمت باید محکوم و از آنها اظهار نفرت شود، بلکه ستمکاران

روزگـار مـا چه آنـان که قبـل از انقلاب در ایران حکمرانی داشـتند و چه آنها که هم اکنون در کشورهای اسـلامی حکمرانی دارند و نیز ابرقدرتهای جهانخوار همه آنها باید مورد نظر باشند و مورد هجوم واقع شوند.

و بنا به سخن (الکفر ملّه واحده) ظالمان و طاغیان هم یک گروهند و از یک قماش و سر و ته

یک کرباسـند. قیام انبیا و اولیاء و حضرت امام حسین علیه السلام برای از میان بردن یک دسته از ستمکاران نبوده و شامل همه ستمکـاران جهان می شود. این حرکت، مقطعی نبوده و در همه جا و همه وقت بایـد ادامه داشـته باشـد (کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا).

هم اکنون که انقلاب اسـلامی در صدد صدور انقلاب به همه اقطار اسـلامی و بلکه غیر اسـلامی می باشد پس عزاداری ها هم بایـد مرزهای دورتر و فراتر و سـتمکاران و جانیان بزرگتر و همه جهان را هـدف قرار دهد و مسـلمانها را علیه همه جنایتکاران بشوراند.

این عزاداری با آنچه پیش از انقلاب وجود داشت با هم تفاوت بیّن و آشکار خواهد داشت.

این هماهنگی بین انقلاب و عزاداری حسـین باید در همه ابعاد فرهنگی و علمی و تبلیغی ما وجود داشـته باشد، درسهای دوران گذشته برای عصر انقلاب کافی نیست و نیاز انقلاب را بر

نمی آورد باید هم محتوا و هم شکل درسها و بحثها و تبلیغات عوض شود و به همان روش مقدس

صدر اسلام برگردد که انقلاب اسلامی تجدید حیات همان اسلام محمدی راستین و همان اسلام و تشیّع حسینی و زینبی است.

سخن در این باب زیاد است و به همین قدر فعلاً اکتفا می شود.

قمه زنی و بدعت در عزاداری

ما می دانیم که از دوران صفویه در ایران همه مظاهر تشیّع از جمله عزاداری برای حسین و دیگر

شهیدان به طور فزاینده و بدون حدّ و مرز توسعه یافته و کسی هم در صدد کنترل آنها برنیامده است.

یکی از آن مراسم که دقیقا معلوم نیست از کی و در کجا پیدا شده، قمه زنی و قفل زنی در مراسم

عزاداری امام حسـین علیه السلام است. مسلما هیچ یک از علما و صاحبان فتوا به این کار امر نکرده و حتی اکثرا از آن ناراضی

بوده انـد و این کـار صـرفا از طرف عوام مردم و افراد جاهل و بی اطلاع از موازین دینی و بیشتر از سوی داشـها شـروع شـده و رواج یافته است و همواره هم در محافل علمی و مذهبی

مورد بحث و در جواز و عدم جواز آن گفتگو بوده است و ما هیچ زمانی را سراغ نداریم که علمای دین بر جواز آن اتفاق نظر داشته باشند و یا کسی مردم را به آن ترغیب نماید. بلکه روش علما در

ص:۳۰۹

قبال این پدیده گوناگون بوده است.

برخی از افراد خوش عقیده ولی سطحی و غیر مسؤول می گفتند: درباره امام حسین هر چه بشود خوب است و کسی حق ندارد مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام را محدود کند. من در عمر خود چنین عالمانی را دیده ام، اما آنان در این نظر، مانند عوام مردم صرفا تسلیم عواطف و احساسات خود بودند و هیچ دلیلی ارائه نمی کردند.

عده دیگر، تنها به سکوت در برابر آن اکتفا می کردند حال یا از باب عوام زدگی یا ترس از احساسات مردم و جلوگیری از ایجاد فتنه و اختلاف در صفوف عزاداران امام حسین، چیزی نمی گفتند اما سکوت این دسته از علما که در مجالس خصوصی و در خفا اظهار عدم رضایت می کردند ابدا دلیل بر رضایت آنها نیست البته اگر واقعا سکوت آنان صرفا برای جلب نظر عوام و مردیها باشد، مسلما خطای بزرگی است ولی اگر از روی ملاحظات دیگر و مصلحت اندیشی باشد،

طبعا شاید تقصیر شمرده نشود و من در این سخن قاطع نیستم زیرا هر حرف حقی یک عده مخالف

دارد و عالم و پیشوا باید شجاعت تحمل این واکنشها و عکس العملها را داشته باشد و بالاخره ترس از اختلاف و فتنه همیشه و در همه جا عذر موجه شرعی شمرده نمی شود.

برخی مانند عالم معروف اصفهان مرحوم ششهانی گفته بود: «این کار، کار عشق است ربطی به دین ندارد» اما برخی دیگر می گفتند: «در صورتی که ضرر جانی نداشته باشد و باعث وهن دین

نباشد جایز است». بنا به قول این گروه، طبعا تشخیص ضرر جانی با پزشک است اما وقتی عالم دین با آن سیطره روحانی از ترس مردم سکوت می کند یا سخن دوپهلو می گوید پزشک بیچاره چطور

می تواند صریحا اظهارنظر منفی کند. اصولاً قمه زنها به حرف پزشک گوش نمی دهند کما اینکه در ادوار گذشته به حرف عالمان دین هم گوش نمی دادند. داستان آیه اللّه بروجردی و دسته جات

عزاداری قم معروف است که وقتی آن مرجع بزرگ، از مراسم (شبیه) قم اظهار عدم رضایت فرمود،

آنان پیغام دادند در دوره سال، ما از شما تقلید می کنیم، در روز عاشورا شما از ما تقلید کنید!!

اما تشخیص وهن داشتن این عمل برای اسلام و تشیّع با عقلای مردم و بخصوص علمای دین است که در عصر ما با این همه روابط بین کشورها و ملتها و سرعت پخش اطلاعات از راه رسانه های

گروهی سمعی و بصری و مطبوعاتی ظاهرا تردیدی در آن نباشد و نه تنها ملل دیگر که بسیاری از اقشار درس خوانده خودمان هم آن راعملی جاهلانه و خارج از کارهای عقلانی می دانند، حال این ضرر اگر از ضرر جانی مهم تر نباشد از آن دست کمی ندارد.

عاقلان می گویند این گروه مردمی احساساتی و ساده لوحند، این کار چه فایده ای برای دین و اجتماع دارد. و کدام عاقل چنین عملی انجام می دهد. بلی می گویند شمشیرهایی که باید بر فرق دشمنان دین و وطن فرود آید اکنون به سر خود شما فرود می آید.

در این زمینه بجا است داستان عالم جلیل القدر و علّامه متتبع سوریه مرحوم سید محسن امین

جبل عاملی را بخاطر بیاوریم وی که از اعاظم علمای شیعه و در شام پایتخت بنی امیّه مرزدار مذهب بود فتوا به حرمت قمه زنی داد، این فتوا عکس العمل شدیدی در عراق به وجود آورد که برخی بر ردّ او کتاب نوشتند و به او اهانت کردند و حتی یکی از مراجع تقلید نجف تصمیم گرفته بود صریحا او را محکوم کند. اما مرحوم آیه اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رضوان اللّه علیه به آن مرجع معاصر خود پیغام داد که سید محسن عالمی است مانند ما مجتهد و غمخار دین است بگذارید بیاید به نجف ببینیم چرا چنین فتوایی صادر کرده است؟ به هر حال انتظار کشیدند تا مرحوم سید محسن به نجف آمد. آیه اللّه اصفهانی استقبال شایانی از او به عمل آورد و آنگاه نقطه نظر سید محسن را جویا شدند. وی فرمود: شیعیان در شام عدّه کمی هستند اکثر اهالی اهل سنّت اند، و جماعتی از یهود و نصاری هم در آنجا زندگی می کنند هنگامی که شیعیان در کوچه و بازار به قمه زنی مشغول می شدند این کار در نظر دیگران مسخره و نیز باعث وهن شیعه بود، من وظیفه خود دانستم که جلو این عمل جاهلانه و وهن آور را بگیرم. با این توضیحات همه علمای نجف حق را به سید محسن دادند.

آن مرحوم، برای رشد فکری و فرهنگی شیعیان مدارس مخصوصی تأسیس کرد که من یکی از آنها را دیده ام. بنا به قول مرحوم آیه اللّه حاج سید هاشم نجف آبادی که غالبا هر سال به حج می رفت و از راه شام و عراق مراجعت می کرد می فرمود: من مقید بودم که دهه اول محرّم را در شام بمانم و در مجلس عزاداری که مرحوم سید محسن امین در مدرسه برگزار می کرد حاضر شوم زیرا از نظم مجلس و مصیبتهای صحیح که روضه خوان می خواند و کلمه ای بر خلاف مقتل اضافه نمی کرد، لذت می بردم، خود مرحوم نجف آبادی هم با بسیاری از روضه خوانیها و عزاداریهای بی منطق و خلاف واقع سخت مخالف بود، حتی می فرمود پس از نماز من کسی آمد بنابر معمول فریاد زد برای سلامتی آقا صلوات بفرستید من او را منع کردم و گفتم دیگر به اینجا نیاید.

مرحوم امین برای مصائب حضرات معصومین و در سایر موضوعات کتابهای مفیدی نوشته که از بهترین کتابها در موضوع خود است و در رأس آنها کتاب نامی اعیان الشیعه است او با این کتاب عظیم به مذهب شیعه آبرو داده است.

نظری به فتوای رهبر معظم انقلاب

حال که تا حدودی از سابقه قمه زنی و عزاداریهای شبیه آن مطلع شدیم می توانیم بهتر به اهمیت

فتوای تاریخی و شجاعانه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه اللّه خامنه ای پی ببریم. حقیقتا روحانیان و خیرخواهان و مصلحان شیعه از این کارها رنج می بردند به خصوص که در سالهای اخیر گویا دستی در کار است برای رواج این اعمال در بین مردم و کوششهای زیادی برای گسترش آنها در همه شهرها با راه انداختن دسته های بزرگ به عمل می آید. از جمله در دو شهر مقدس مشهد و قم که در ایام محرم، از جمعیتهای عزاداری غوغا است، سعی بر این بود که بخصوص در این دو شهر

مذهبی و در جوار حوزه علمیه و محضر مراجع بزرگ، این کار انجام گیرد تا برای شهرهای دیگر

حجّت و سند باشد. حالا من هر چه در اهمیت این حکم و مزایا و منافع آن برای اسلام و تشیّع

بگویم کم گفته ام، این حکم، مصداق واضح حدیث شریف نبوی است «اذا ظهرت البدع فی امتی

فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنه اللّه»(۱) هرگاه بدعتها در امت من بروز کند بر عالم دین است که دانش خود را اظهار کند (و جلو آن بدعتها را بگیرد) وگرنه لعنت خدا بر اوباد.

اصولاً یکی از وظایف علما جلوگیری از بدعتها و انحرافات و تندرویها و سخنان یا اعمال غلوّآمیز است در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «... فإن فینا أهل البیت فی کل خلفٍ عدولاً ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین(۲)»: همانا در بین ما خاندان پیغمبر در هر نسلی افراد عادل و میانه روی هستند که تحریف غالیان و بدعتهای هواخواهان باطل و تأویل جاهلان را از دین می زدایند.

من درباره حکم تاریخی رهبر معظّم بیش از این سخن نمی گویم و نظر خوانندگان رابه بیانات

ایشان در جمع روحانیان کهکیلویه و بویراحمد و به نامه ایشان به امام جمعه اردبیل و پاره ای از اعلامیه های دیگر، که در پایان همین شماره از مشکوه آمده، جلب می کنم.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴.

۲- همان مأخذ، ص ۳۲

۲۴. پاسداری از فرهنگ و تمدن اسلامی

در حال حاضر، سخن از تهاجم فرهنگی یا شبیخون فرهنگی غرب، موضوع بحث روز است و راجع به آن سخنان فراوانی گفته شده که در رأس آنها تذکرات مکرر رهبر معظم انقلاب حضرت

آیه اللّه خامنه ای قرار دارد و اخیرا در کتاب پرحجمی به نام «فرهنگ و تهاجم فرهنگی» با موضوع بندی جالب گردآمده است. این مسأله بسیار مهم، باز هم در خور بحث است که به یاری

خداوند ما در مقاله دیگری بدان می پردازیم.

در کنار این بحث، بحث دیگری مطرح است و آن حفظ و حراست از فرهنگ و تمدن اسلامی است که در ماههای گذشته کنفرانسی به نام «فرهنگ و تمدن اسلامی» در تهران برگزار گردید و دانشمندان مسلمان و چند تن غیر مسلمان از اقطار جهان و از کشور ایران، در آن شرکت کرده و پیرامون این مسأله در ابعاد مختلف بحث کردند و این جانب نیز نظر خود را بیان کرد. همان بحثها و نقطه نظرها در حقیقت انگیزه گردید که این امر مهم و خطیر را در این جا مورد بحث قرار دهیم.

فرهنگ و تمدن و فرق آن دو

یکی از بحثها راجع به تعریف فرهنگ و تمدن و فرق میان آن دو بود. حاصل همه بحثها که در سخنان چند تن از حاضران در کنفرانس مطرح گردید آن بود که فرهنگ، بیشتر به جنبه آداب و رسوم افکار و اندیشه ها و عادات نظر دارد، و تمدن بیشتر به نحوه زندگی و آثار و ابنیه و رقاء یا انحطاط ما مرتبط است.

در عین حال باید اعتراف کرد که این دو واژه در عربی «الثقافه و الحضاره» از آنها تعبیر می شود، نمودار کلی رقاء و انحطاط ما است و با یکدیگر پیوند و همبستگی ناگسستنی دارند.

شاید اولین کسی که در اسلام، این بُعد از حیات بشری و اسلامی را مورد بحث و بررسی و

پژوهش قرار داده است ابن خلـدون (۷۳۴-۷۷۹هجری) جامعه شـناس مسلمان، در مقدمه محققانه خود بر تاریخ عمومی «العبر» باشـد هر چنـد در لابلای کتابهـای تاریـخ اسـلام و از همه بیشـتر در نوشـته هـای مورخ معروف قرن چهـارم، علی بن الحسـین مسعودی متوفای ۴۶، نمونه هایی از آن به چشم می خورد، و در بُعـد علوم و فرهنگ اسـلامی، بی همتای فهرست ابن ندیم که در سال ۳۷۷ه

تألیف گردیده حق تقدم دارد.

ما در مورد تعریف فرهنگ و تمدن و سابقه آن در آثار اسـلامی به همین اندازه اکتفا می کنیم و جهت رسیدن به هدف اصلی یعنی راههای حراست فرهنگ و تمدن اسـلامی و جلوگیری از خطرهایی که آن را تهدید می کند نظری گذرا به سایر بحثهای مطرح شـده در «کنفرانس فرهنـگ و تمـدن اسـلامی» می انـدازیم. و نقطه نظرهای خود را راجع به هر کـدام به معرض داوری دانشمندان

می گذاریم و در پایان خلاصه سخنرانی خود را می آوریم. ابعاد مختلف آن بحثها را می توان در چهار امر خلاصه کرد:

اول - گزارش مبسوط از پیشـرفت و رشد فرهنگ و تمدن اسـلامی و زمینه های اسـلامی آن: توسط چند تن از دانشـمندان، از جمله آقـای دکتر عبـدالعزیز عثمـان تویجری مـدیر کـل سازمـان اسیسکو واقع در شـهر (رباط) پایتخت کشور مغرب بود. این سازمان یکی از سازمانهای وابسته به «سازمان کنفرانس اسلامی» و عهده دار بخش فرهنگی آن سازمان است.

وی و دیگر محققان، ابعاد فرهنگ و تمدن اسـلامی از جمله پیشـرفتهای علمی مسـلمانها را در طب، نجوم و ریاضیات، بتفصیل مورد بحث قرار دادند. اسیسکو، در این بخش کتابها و انتشارات

فراوان به زبان عربی و زبانهای اروپایی دارد که تعداد آنها به دهها کتاب و مجله می رسد.

در این بُعد از فرهنگ اسلامی، هر قدر مسلمانها کار کنند جا دارد و صدها کتاب و رساله باقی

مانـده از میـان هزاران اثر علمی اسـلامی از دست رفته، به زبان عربی و زبانهای دیگر از جمله به زبان فارسـی، در انتظار طبع و نشر و تحقیق محققان است.

به هر حال، این بحثهای کنفرانس هر چند بسیار ارزنده و مایه مباهات بود، اما کافی نیست و

گنجایش و ظرفیت بحثهای دیگر و حتی کنفرانسهای متعدد و مستمری را دارد. کما این که بخشی

مهم از خطرات و آفات فرهنگ و تمدن اسلامی به شرحی که خواهیم گفت، متوجه همین بُعد از

فرهنگ و تمدن اسلامی است.

در همین راسـتا هنگام بحث از رشد و گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی سخنانی راجع به زمینه های اسلامی و غیر اسلامی آن،

ایراد گردید. برخی از باحثان، معتقد بودند سهم اسلام در پیدایش و رشد این فرهنگِ گسترده و بی نظیر، در اصرار و تأکید اسلام و کتاب و سنت و آثار اسلامی دیگر بر کسب علم و تعلیم و تعلم و تعظیم علما و در ترغیب به تفکر، انحصار دارد، اما

استخوان بندی علوم اسلامی (البته غیر از علوم شرعی) از سوی ملتهای دیگر، از جمله از فرهنگ و

تمـدن ایران باسـتان گرفتـه شـده ولی در بسـتر آمـاده فراهـم آمـده از سـوی اسـلام، در خـط ترقی و تکامـل افتـاده و از سـوی دانشمندان اسلام بارور گردیده است. در این مورد، گاهی، مبالغه می شود و سطح پایین معرفت و فرهنگ منحط عرب جاهلی مسـتمسک قرار می گیرد تا اسـلام را فاقد مایه های علمی و دیگر ملتهای اسـلامی از جمله ایران قبل از اسـلام را از این لحاظ، غنی جلوه دهند.

به نظر من، این بُعد از فرهنگ و تمدن اسـلامی در خور کنجکاوی بیشتر و بحثهای منصـفانه و بیطرفانه و دور از افراط و تفریط است تـا معلـوم شـود چه انـدازه از علوم در اسـلام، متخـذ و مقتبس از ملـل دیگر است و چه انـدازه در خود اسـلام و در متون اسلامی ریشه داشته است.

شکّی نیست که منطق و فلسـفه و طب و هیئت و نجوم، بیشتر از یونان و کمی از ایران و هنـد و روم گرفته شـده و در اسـلام، با استمداد از نصوص کتاب و سنّت بخصوص در مباحث فلسفه الهی،

گسترش یافته است. سـهم اسـلام را در رشد بحثهای فلسفی نباید انکار کرد. شهید مطهری، در یکی از آثار خود رئوس مسائل فلسفی متخذ از یونان و نیز عناوین بحثهای مطرح شده در اسلام را بیان کرده است، و من نمی خواهم در ارزیابی علوم اسلامی از این لحاظ، در این جا سـهم اسلام را دقیقا تعیین کنم، این بحثها باید در تاریخ هر یک از علوم اسلامی با دقت همراهِ مقایسه میان آثار یونانی و آثار اولیه مسلمانها در قلمرو این علوم، بررسی گردد.

این جانب، مقاله ای به کنفرانس تقـدیم کردم تحت عنوان «تأثیر قرآن، در جنبش فکری، نهضت علمی، تمـدن و تکامل بشـر» هر چند موفق به ایراد آن در کنفرانس نشدم(۱) و فرصت کوتاه خود را که

ص:۳۱۵

۱- علت عدم توفیق آن بود که در وقت تعیین شده برای سـخنرانی این جانب، خبر دادند که حضـرت علامه عسکری، دانشمند متتبع و محقق پرکـار اسـلامی در جلسه حضور یافته و مایل به ایراد سـخنرانی هسـتند، و از من خواسـته شـد که بخشـی از وقت خود را به ایشان واگـذارم، من گفتم ایشان با خاطر جمع سـخنرانی کنند اگر وقتی بود من خلاصه بحث خود را می گویم والا از آن صـرف نظر می کنم. آقای عسـکری به سـخنان خود آغاز و از من تشـکر کرد و من گفتم همه حاضـران از سـخنان شـما اسـتفاده می کنند اتفاقا چنین شد، زیرا وی نقاط اصـلی اختلاف شـیعه و سـنی را در حضور آن جمع از دانشـمندان که بیش از چهل تن از آنان، از بزرگترین محققان و اسـتادان سایر کشورهای اسلامی بودند، مطرح کرد و گفت: مسلمانها همه در حجّیّت و سـندیّت کتاب و سـنّت اتفاق دارند، قرآن را با دست بالا برد و به حاضران نشان داد و گفت: بدانید که قرآنی بجز این قرآن در بین مسـلمین وجود نـدارد و آنچه به شـیعه در این خصوص اتهـام می زننـد کـذب محض است. وی صـریحا اظهـار داشت: مسأله خلافت را مربوط به گذشـته می دانیم و در حال حاضـر بحث آن را کنار می گذاریم و اصلاً آن رامطرح نمی کنیم، می ماند مسأله سنّت پیغمبر، که جمهور مسلمین آن را از طریق صحابه اتخاذ می کنند و شیعه از طریق اهل البیت، به استناد حدیث ثقلین، حـال اگر دیگران این حرف را از مـا پذیرفتنـد فبهـا، والاـ خـدا را شاهـد می گیرم که من همه را در آغوش می کشم و دست های خود را باز کرد و گفت: این نقطه هم باعث دشـمنی با برادران مسـلمان نمی شود. کلمات مخلصانه و صریح علاّمه

عسکری، با خاطره ای که حاضران از وی در حمایت از مذهب اهل بیت داشتند، بسیار سودمند و مؤثر بود و مورد توجه و تقدیر حاضران قرار گرفت. من هم از این وقت که خود را به این محقق پرتلاش و مخلص واگذار کردم، بسیار خوشوقت شدم.

بعدا به من داده شد، در بیان خطرها و آفات تهدیدکننده فرهنگ و تمدن اسلامی در عصر حاضر به

شرحی که در پایان مقال خواهم گفت صرف نمودم، ولی آن مقاله در شماره ۴۲ مجله مشکوه در بهار سال جاری (۱۳۷۳) به چاپ رسید.

در آن مقاله، این جانب توضیح داده ام که سهم اسلام در پیشرفت علوم و تمدن اسلامی، بیش از

ترغیب به کسب علم و تفکّر و تعظیم علما و چیزی علاوه بر آن است، و گفته ام که قرآن و به تبع آن سنت، سررشته علوم و رازهای آفرینش را در ابعاد مختلف، به دست داده و اسلام خود منطق خاصی در کشف رازهای طبیعت و مبانی فلسفی دارد که به روش علمی بیش از روش فلسفی محض، تمایل

دارد و مسلمانها در شعاع آن تعالیم، در آغاز نهضت علمی خود، راه صحیح علوم را، که همان کشف رازهای آفرینش است پیدا کرده و در آن پیشروی کردند. ولی مآلا آن راهِ درست را که بر اساس تفکر در خلقت و تجربه حسی، هر دو، مبتنی بود، رها کرده و به سمت فلسفه صرف و استدلال عقلی

خالص روی آوردند و نتیجتا فلسفه عاری از تجربه حسی، بر فرهنگ اسلامی غلبه کرد. و این خود، اولین انحراف مسلمانها از راه و رسم تعلیم و تعلم علمی و فلسفی اسلام بود. متأسفانه در این زمینه ابدا در کنفرانس اظهار نظری نشد. این خود بحثی است ارزنده که من در مقاله خود به آن اشاره کرده ام و باید از سوی دانش پژوهان مسلمان دنبال شود تا سهم اسلام در رُشد علوم چنان که بوده، منصفانه ارزیابی گردد و حقی بزرگ از حقوق اسلام بر تمدن و تکامل بشری بازگو شود.

به هر حال، در ارزیابی ریشه های فرهنگ و تمدّن اسلامی از جانب بیگانگان و مستشرقان و به

تبع آنها از سوی محققانِ خودی، افراط و تفریطها و احیانا غرض ورزی هایی رخ داده و می دهد. کما این که در سهم بندی و تعیین حق، و در تقسیم این فرهنگ عالی میان ملتهای مسلمان، از سوی

محققان غرب زده خود مسلمانها در شعاع جاذبه ملی گراییِ ارمغان غرب، درگیری و دعوا درگرفته

است و سرِ سهم الارث هر یک از ایشان از فرهنگ و تمدن اسلامی، با هم به جنگ علمی و نبرد

فکری و قلمی پرداخته اند. همچون میراث بازمانده از میّت، هر کدام سهم بیشتری می طلبند و غالبا از سهم خود اسلام، که عامل اصلی این تمدّن گسترده است غفلت می کنند، این نهایت بی انصافی و حق کشی و جفا در حق اسلام است. متأسفانه، طی آن کنفرانس بجز همان کلمات کوتاه من، ابدا از آن خطر بزرگ، به شرحی که خواهم گفت بحث نشد.

و این خود نشان می دهد که تشکیل این قبیل کنفرانسها اگر از سوی محققانِ مخلصِ مسلمان و مصون مانده از غرب زدگی، برگزار نگردد، شاید بیش از آن که مفید باشد ضرر دارد. به نظر این حقیر، همین امر، خود یکی از ابعاد پنهانی و مبهم «تهاجم فرهنگی» است که جز اندکی از عالمانِ مسلمان بدان توجه ندارند و بدون توجه به این حقیقت، غافلگیر می شوند و با سکوت

خود، بر آن تهاجم

ناخواسته و من حیث لایشعر و بدون نیت سوء، صحه می گذارند.

دوم - بیان بُعد اخلاقی و معنوی فرهنگ و تمدن اسلامی: به نظر می رسد این بخش از

ص:۳۱۶

بحثها که از سوی چند تن از استادان و محققان مسلمان از جمله آقای دکتر خیاط وزیر اوقاف سابق کشور اردن و شخصیت برازنده کنونی آن کشور، عنوان گردیده مثبت ترین ابعاد کنفرانس بود.

محققان، بر این نکته تأکید داشتند که تفاوت بارز میان نهضت علمی و تمدن و فرهنگ اسلامی با تمدنهای قبل از اسلام و بخصوص بانهضت علمی اروپا و تمدن فرنگی، در همین امر مهم نهفته

است که آن تمدنها بر اساس تقوا و اخلاق، پی ریزی نشده و رشد نکرده است. بخصوص تمدن اروپایی در آغاز پیدایشِ خود و در دوران «رنسانس» از مذهب و تعالیم دینی مسیحیت که بحق مانع رشد علمی بود فاصله گرفت و در جاذبه نفرت از کلیسا، به پیشرفت خود ادامه داده و می دهد.

کوششهای بعدی کلیسا هم که خود را به سلاح علوم روز مسلح کرد، چنان که باید سودی نبخشید و کاروان علم و تمدن اروپا همچنان با ترک تازی در خط ضد ارزشهای دینی پیش می رود و در

جهتگیری سایر ملتها از جمله امت بزرگ اسلام هم همین اثر سوء را از خود بجای گذاشته است.

این در حالی است که نهضت علمی و تمدن اسلامی، همان طور که گفتم و خواهم گفت که عمدةً از اسلام نشأت گرفته، به همان کیفیت هم همراه تعالیم اخلاقی و تقوای اسلامی به پیشرفت خود ادامه داده است.

بزرگترین فلاسفه اسلام و متفکران مسلمان از قبیل فارابی، ابوریحان، ابن سینا، ابن رشد، خواجه نصیرالدین طوسی و دیگران، از متعبدترین و پایبندترین مردمان به اسلام و تعالیم عالی آن بوده اند و بندرت، عالمان ملحد و بی عقیده و بی تقوا در قاموس فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران شکوفایی و اوجگیری اش، به چشم می خورند، و در قبال دانشمندان متعهد به اسلام، انگشت شمار هستند.

همان طور که بزرگترین شعرا و ادبای مسلمان از هر ملت و با هر زبانی که بوده اند متأثر از ادب و عرفان اسلامی و در جاذبه کتاب و سنّت و فقه و حدیث و با اقتباس از آن متون و نصوص نورانی آثار ادبی خود را فراهم آورده اند، هر چند در سالهای اخیر برخی از غرب زدگان ملتهای مسلمان سعی می کنند این بزرگان علم و ادب را از خاندان اصلی و از اصلِ اسلامی خود جدا کنند و به آنان رنگ ملی بدهند، چیزی که حتی در مخیله بسیاری از آن بزرگان، خطور نکرده است. و این خود خطر

دیگری است که فرهنگ و تمدن و ادب اسلامی را در شعاع و یا به تعبیر درست تر در «تاریکی

ملی گرایی»، تهدید می کند.

حقیقتا دور از انصاف است که شعرا و عرفایی مانند مولوی و سعدی و حافظ را با آن همه معلومات اسلامی متخذ از کتاب و سنّت و با احاطه آنان علوم اسلامی و حضور ذهن آنان از قرآن و حدیث و با آن همه اقتباس فراوان از آن دو نص اصلی اسلامی در الفاظ و تعابیر و در محتوای اشعار

خود تنها ایرانی و نه اسلامی بدانیم و فقط آن بزرگان را از مفاخر ایران بدانیم و لاغیر، سهم اسلام را در پرورش آنان نادیده انگاریم. این قبیل قضاوت، مصداق واضح قول خداست: «وَجَحَدُوبِها وَ

ص:۳۱۷

استَیقَنَتها اَنفُسُهُم(۱)».

این نوع داوری از سوی آن گروه که از علوم و متون اسلامی با خبرند یک نوع عناد با اسلام است،

اما از سوی کسانی که عربی نمی دانند و با متون اصیل اسلامی آشنایی ندارند، جهل مرکب و یک فاجعه برای ادب اسلامی است. متأسفانه، شمار این گروه در کشورهای اسلامی بخصوص در کشوری مثل ترکیه و کشورهایی با سابقه استعمار غربی، مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی، کشورهایی که خط عربی و اسلامی را رها کرده و با الفبا و زبانهای بیگانه اعم از انگلیسی و فرانسوی و اسپانیایی و دیگر زبانهای کشورهای استعمارگر، انس و آشنایی دارند، تعدادشان بسیار است و می توان گفت آنان، زمام فرهنگ کشورهای خود را هم در دست دارند. در ایران پیش از

انقلاب اسلامی هم تقریبا وضع به همین گونه بود. این قماش از قلمزنان پیشقراولان فرهنگ

استعماری هستند که در دامن استعمار تربیت یافته و به جان فرهنگ اصیل اسلامی افتاده اند و با ملتهای مسلمان خود که هنوز از روی صدق پایبند و مؤمنین راستینِ اسلام هستند، سنخیت روحی و فکری ندارند و دیر یا زود ملتهای اسلامی آنان را از میان خود طرد می کنند.

بخش عمده درگیریهای کشورهای اسلامی در حال حاضر با دولتهای خود، از سوی مسلمانان انقلابی، بر سر همین دو طرز فکر و دو نوع فرهنگ است. مسلمانان انقلابی احساس می کنند که همان طور که از لحاظ سیاسی و اقتصادی به طور پنهان یا آشکار تحت تأثیر استعمار هستند، از لحاظ فرهنگی به طور آشکارتر مستعمره آنان اند. این فکر در سراسر کشورهای اسلامی و بخصوص در

ترکیه انگیزه اصلی حرکتهای اسلامی است، و من طی سفرهای خود این راز را دریافته و در این خصوص خاطراتی دارم.

در یکی از سفرها به ترکیه از دانشکده ادبیات استانبول بازدید و با استادان آن دانشکده که غالبا فارسی می دانستند تماس گرفتم. یکی از استادان آن دانشکده، آقای «دکتر تحسین»، گفت: ادب ترکیه قبل از انقلاب (انقلاب آتاترک) تحت تأثیر اسلام بود و پس از انقلاب، تحت تأثیر ادب اروپا است.

آثار اسلامی در در و دیوار مساجد، مدارس، سقاخانه ها، حتی سردرِ دانشگاه استانبول که قبلاً مرکز سپاه بود و نوشته است «الاداره العسکریه...» و در جاهای دیگر و نوشته های اسلامی به عربی و فارسی و ترکی فراوان است که متأسفانه اکثر مردم ترکیه با آنها بیگانه اند همان طور که مردم اسپانیا با آثار اسلامی و عربی باقیمانده از دوره اسلامی بکلی بیگانه اند. و اگر به حرف چند تن غرب زده از رجال فرهنگی گذشته ایران گوش می دادند و خط فارسی را به لاتین تبدیل می کردند نسل کنونی

ایران هم همان سرنوشت ملت مسلمان ترکیه را داشت که خداوند ایران را از این حرکتِ ضداسلامی

نگه داشت(۲).

۱- نمل/ ۱۴

۲- من در این خصوص، در یادداشتهای سفر علمی یکساله خود در ۲۴ سال قبل به این کشورها که از نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد چاپ شده به تفصیل سخن گفته ام از جمله در اولین گزارش که مربوط به برکیه است از زبان تغییر خط در آن کشور بحث کرده ام. این گزارشها انشاءاللّه در آینده به توصیه برخی از دوستان تجدید چاپ خواهد شد.

این وضعیت، در غالب کشورهای استعمارزده بچشم می خورد و در الجزایر بیشتر انتشارات کتابفروشیها در تاریخ یاد شده، به زبان فرانسه بود، حتی روزنامه معروف «المجاهد» هم به همین زبان منتشر می گردید و تنها کلمه «المجاهد» به عربی نوشته می شد و هم اکنون اقلیتی در الجزایر هستند طرفدار «تفرنس» یعنی خط و فرهنگ فرانسه که در رأس دشمنان انقلابیون مسلمان آن کشور قرار دارند.

در کشور مغرب، یکی از استادان باسابقه و مسنّ دانشگاه (رباط که جامع بین تعلیمات حوزه (قرویین) و دانشگاه است و عمدتا در رشته های ادبی و تاریخی آثاری دارد نزد ما با فرزندش که دکتر طبّ بود صحبت می کرد، پسر نمی توانست به عربی صحبت کند که ما بفهمیم، ناچار شد حرف خود

را به فرانسه بگوید، پدرش گفت: خدا لعنت کند فرانسه را که این طور فرزندان ما را با زبان خودشان بیگانه کرد.

در کنگره هزار و دویست ساله «سیبویه» در دانشگاه شیراز که گویا در سال ۱۳۵۴ برگزار گردید به خاطر دارم استاد جوانی از عربستان سعودی که در خارج درس خوانده بود نتوانست سخنرانی خود را به عربی که زبان مادریش بود ایراد کند و پس از ادای چند جمله عربی غلط و با لکنت، به زبان انگلیسی سخنرانی خود را ادامه داد. در ایران نیز کم نیستند کسانی که فارسی درست نمی دانند و همواره معنویات خود را با کلمات بیگانه می کنند.

آیا حقیقتا اینها رنج نیست؟ آیا اینها خطرهای عمده و بنیان کنِ فرهنگی تمدن اسلامی نیست؟

بلی هست. ولی متأسفانه نه در آن کنفرانس و نه کنفرانسهای مشابه آن، مطرح نمی شود، و اگر کسی مانند من جرأت کند از این مقوله دم بزند قطعا مورد استقبال آن خیل عظیم از اروپا رفته ها و اروپازده ها، قرار نمی گیرد. من در شرح سخنرانی خود در این مسأله بحث خواهم کرد.

این خطر، یعنی گرایش به فرهنگ غرب، همان طور که مسلمانها را از فرهنگ خود جدا و با آن بیگانه می کند، همان طور هم آنان را از اخلاق اسلامی و معنویات که خمیرمایه و رنگ لونِ اصلی فرهنگ و تمدن اسلامی است، دور کرده و به یک نوع الحاد فرهنگی و لاابالی گری فکری و شکاکی گری و به فساد اخلاقی می کشاند که بوضوح در این قشر از تحصیل کردگان مسلمان، دیده می شود.

ای آفرین به قرآن که حقیقتا این حکم اعجازآمیز راصادر کرده و فرموده است: «وَ لَن یَجعَلِ اللّه ُ لِلکافِرینَ عَلَی المُؤمِنینَ سَبیلاً»(۱) این سبیل و سیطره منحصر به برتری سیاسی نیست بلکه بُعد اقتصادی و فرهنگی را هم شامل است. پس سیطره فرهنگ بیگانه بر مسلمانها، خلاف صریح این آیه و آیات

۱- نساء/ ۱۴۱

مشابه آن است که متأسفانه در این قبیل کنفرانسها حتی نمی توان آن را عنوان کرد زیرا حمل بر تحجّر و عقب ماندگی می کنند و آن را منافی تمدن به شمار می آورند.

سوم - علل ضعف فرهنگ و تمدن اسلامی در گذشته تاریخ اسلامی: راجع به علل و عوامل

ضعف و ناتوانی و انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی، نظرات گوناگونی در آن کنفرانس ارائه گردید که من آنها را دسته بندی می کنم:

۱- سیطره حکومتها و سلسله های سلاطین متعصّب در مذهب خاص مانند روی کار آمدن سلاجقه پس از سامانیان و پس از دورانِ مترقی و شکوفای سلاطین آل بویه که از سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ه در شرق جهان اسلام و بر مرکز آن بغداد، حکمرانی داشتند بازار ادب و اندیشه و علوم عقلی، گرم بود و عمدتا متفکران معتزله و شیعه بر حُکّام و بر وزرا سیطره داشتند. وزیر دانشمند و معتزلی مسلک و شیعه مذهب، صاحب بن عباد (۳۲۶-۳۸۵ه) و عالم متکلم معتزلی مشهورِ همزمان وی قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۵م) و عالمانی شیعه از قبیل شیخ مفید (۴۱۳م)، سید مرتضی (۴۳۶م)،

شیخ طوسی (۴۶۰م) و استادان و شاگردان و همردیفان آنان، با گرایش عقلی و فکر اجتهاد بر مبنای قواعد اصول، زمام امر تحقیق و علوم فقه و کلام و فلسفه را به دست داشتند و در پناه این طرز تفکر، یک نوع آزادی علمی و فکری رشد یافت که خود نیاز به ارزیابی و تحقیق دارد تا بتوان آن را با دوران سلاجقه دقیقا مقایسه کرد.

پس از غلبه سلجوقیان سنی مذهب و بخصوص با وزارت خواجه نظام الملک (۴۸۵م) طرفدار جِدّیِ مذهب شافعی با تفکر اشعری و با تأسیس نظامیه ها در بغداد و دیگر شهرها، فکر یک بُعدی مذهب شافعی و اشعری در قلمرو فقه و کلام رواج یافت و از آن نوع آزادی پیش از آن جلوگیری به عمل آمد. هر چند در کنفرانس از سوی برخی از باحثان در ارزیابی نظامیه ها قدری تفریط به چشم می خورد، آنان اگر زیانها را گفتند حق بود محاسن آن مؤسسه های علمی منظم را که در نوع خود در تاریخ اسلام تازگی داشت و هزاران دانشمند و ادیب و عارف و شاعر مانند سعدی را به فرهنگ

اسلامی تقدیم کرد می گفتند «عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو»، اما نگفتند و هنوز هم برخی به اسم حمایت از مذهب شیعه نمی گویند. در حالی که بجز تندرویهای آغاز کار سلاجقه، نظامیه ها

صدمه ای به مذهب شیعه نداشته است و این خود شایان ارزیابی و بررسی دقیق است تا حق مطلب

ادا شود.

باری، داستان کنار زدن علمای معتزله و شیعه و منزوی کردن ایشان و سوختن کتابخانه های آنان،

یکی از نقاط سیاه تاریخ اسلام است، بخصوص آنچه در بغداد به دست طغرل بیک سلجوقی در ۴۴۸ه.ق نسبت به کتابخانه های شیعه از جمله کتابخانه شیخ طوسی انجام گرفت که باعث فرار وی از بغداد به نجف و انزوای وی از آن دیار گردید. هر چند همین فرار باعث پیدایش یا گسترش حوزه

هزار ساله نجف شد و جمله «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» بار دیگر مصداق پیدا کرد.

۲- در همین راستا بود بروز تعصبات سنی گری علیه شیعیان در بغداد و دیگر شهرها از قبیل ری و نیشابور که تا حمله مغول ادامه داشت و یکی از عوامل سستی و ضعف مسلمانان در برابر حمله

مغول گردید. برخی از حضار در کنفرانس، جوّ کنفرانس را به حمایت از شیعه در قبال سنی تبدیل کردند و روضه جنگهای فریقین را خواندند، غافل از این که در حال حاضر استعمار فرهنگی دارد ریشه هر دو فریق را می زند و باید آن بحثها را عجالةً کنار گذارد و به داد اسلام رسید و اسلام را از تهاجم فرهنگی غرب نجات داد.

۳- سیطره تصوف و روح درویشی در قرن ۶ و ۷ و ۸ و ۹ بر محیط اسلامی که مردم را به بی قیدی

در زندگی و بی ارزشی علوم رسمی و درسی (علم رسمی سر به سر قیل است و قال) و ناخودآگاه

مردم را به غفلت از رویدادهای جهان اسلام، دعوت می کردند.

این جریان، هر چند در بُعد ادب و عرفان اسلامی، مثبت ارزیابی می شود ولی در بُعد اجتماعی و سیاسی قطعا، آثار منفی داشته و دارد.

یکی از انقلابیون الجزایر از دستِ طُرُق تصوف که آلت دست فرانسویها بودند شکایت می کند که زاویه ها (خانقاهها) به لانه های استعمار تبدیل گردیده بودند. این نوع تفکر به گونه انحرافی اش برای اسلام و مسلمین خطرناک است، ولی همین اندیشه عرفانی در راه اصیل عرفان اسلامی، مردان انقلابیِ ضد استعماری را تقدیم اسلام کرده است: از قبیل امیر عبدالقادر جزایری مرید مخلص محی الدین که به وصیت وی در پایین پای محیی الدین دفن شده است. و سالها با استعمار فرانسه

دست و پنجه نرم کرد تا سرانجام او را مانند شیری در قفس کردند.

و ماند سیدجمال الدین اسد آبادی (م ۱۳۱۵ ه) که در مکتب عرفانی آخوند ملاحسینقلی همدانی

تربیت یافت و علیه استعمار بیگانه بخصوص انگلیس، قیام کرد و مسلمانها را به بیداری و وحدت دعوت نمود.

و مانند شاگرد و یار وی شیخ محمد عبده که زندگی علمی خود رابا الهام از شیخ طریقت خود،

آغاز کرده و باعث تجدید حیات علمی و روش درستِ تعلیم و تعلم علوم اسلامی و اصلاح «جامع

الازهر» گردید.

و بالاخره مانند نابغه عصر حاضر و مجددِ قرن پانزدهم امام خمینی که از مکتب عرفان سیراب شد و علیه طاغوتهای داخلی و خارجی قیام کرد و مایه تجدید حیات سیاسی و بلکه حیات علمی و

فرهنگی اسلام گردید.

کسانی از این قبیل در گوشه و کنار جهان اسـلام فراوان بوده انـد، که عرفان و انقلاب را با هم جمع کرده اند و خود می تواند موضوع یک مقاله، یا یک بحث مستوفی باشد.

پس، عرفان و تصوف را به طور کلی نبایـد مایه رخوت و سـستی مسـلمانها دانست بلکه تنها بخش قلندری و درویشـی آن، که ملتزم به احکام و معارف اسلامی نیست چنین آثار شومی داشته و خواهد

داشت و خود یک خط انحراف از عرفان اسلامی شمرده می شود، مانند اخباری گری در قلمرو فقه

سَلَفی گری در قلمرو عقیده و تفسیر و حدیث که بعدا از آن بحث خواهیم کرد ولی آن گرایش اصیل و متعهد عرفان، باعث بیداری در معارف دینی و در سیاست و اخلاق و اندیشه است و این ابعاد

مختلف، در اسلام راستین، از هم انفکاک ندارد و فکر اسلامی اصیل هیچ گاه باعث رخوت و سستی جامعه اسلامی و غلبه کفار بر مسلمین نمی گردد: «الاسلامُ یَعلو ولایُعلی علیه» پس هر نوع اندیشه و علمی که موجب تعالی و غلبه کفار بر مسلمین شود از اسلام نیست و خط انحرافی است. این امر تکلیف علمای اسلام را در گستره علوم اسلامی سنگین می کند و باید مواظب کار خود باشند.

۴- حمله مغول که نقش آن در تضعیف فرهنگ اسلامی قابل انکار نیست ولی در کنفرانس از آن کمتر صحبت شد و جا دارد عده ای از محققین با اطلاع مسلمان ارزیابی دقیقی از صدمات و زیانهای فرهنگی حمله مغول به کشورهای اسلامی به عمل آورد و اگر احیانا فواید ناخواسته ای هم بر آن حرکت بار شده است آن را هم بازگو کنند.

۵- ضدیت با منطق و فلسفه در ادوار مختلف اسلامی در حوزه های اهل سنت و گاهی در حوزه های شیعه، در این خصوص سخنرانان هر کدام نمونه هایی را عرضه کردند که مقاومت مذهبیین سنتی در قبال علوم عصری را هم شامل می گردید و نقاط مثبت و منفی در این سخنرانیها

وجود داشت که من بعدا به آنها اشاره می کنم.

چهارم - دعوت به فراگیری فلسفه غرب: که چندان با موضوع کنفرانس (تمدن و فرهنگ اسلامی) ارتباط نداشت و چنان که خواهم گفت نوعی از آن حرفها خود مصداق بارز تهاجم فرهنگی و نبرد با فرهنگ و تمدن اسلامی است.

این فکر از سوی چند تن مطرح گردید که مدعی بودند برای اسلام خطری در بر ندارد و من در سخنان خودم عمدةً به این طرز فکر اعتراض کردم و خواهد آمد.

پنجم - آفات و خطرات متوجه فرهنگ و تمدن اسلامی در حال حاضر: که موضوع بحث این جانب در کنفرانس بود و به شرح آن می پردازم و آنها را در چند امر خلاصه می کنم.

۱- رواج فکر سَلَفی گری که اینک توسط وهابیّت و با پشتوانه مالی نامحدود عربستان سعودی دنبال می شود، و در هر سال، از سوی آن کشور، به نام ترویج اسلام و جلوگیری از بدعتها و انحرافها، میلیاردها دلار در کشورهای اسلامی از جمله در کشورهای آسیای میانه تازه رهیده از چنگال

کمونیست و استعمار شرق، و نیزدر بین اقلیتهای اسلامیِ کشورهای اروپایی و افریقایی و آمریکایی،

صرف می شود و تقریبا کلیه مؤسسات اسلامی در کشور سعودی در همین راه فعالیت می کنند به

طرق گوناگون از قبیل ساختن مساجد و مدارس، تشکیل جمعیتها و انجمنها و احزاب دینی، تأسیس

دانشگاهها و دانشکده های شریعت و زبان عربی و جز آن، تأسیس مراکز تحقیق اسلامی و نفوذ در مراکز اسلامی سایر کشورها به هر وسیله ممکن و بالاخره دخالت مستقیم و غیر مستقیم در امر تبلیغ

ص:۳۲۲

و تعلیم و تربیت مسلمانهای جهان.

عربستان، در این راه تلاش همه جانبه و فراگیر دارد که اگر من بخواهم اطلاعات خود را که حاصل سفرها و خبرها و گزارشهای فراوان است به قلم بیاورم از حد یک مقاله خارج می شود و خود تألیف کتابی را می طلبد و باید این کار صورت گیرد.

خطر وهابیّت و سَلَفی گریِ ناشی از آن را می توان در دو بُعد خلاصه کرد: فرهنگی و سیاسی.

در بُعد فرهنگی، اساس این فکر به ادعای ایشان بر پیروی از روش «سَلَف صالح» یعنی صحابه و تابعین است که پیش از پیدایش مذاهب فقهی و کلامی شایع بوده است. آنان مدعی هستند، مذهب،

در اسلام بدعت است اعم از مذاهب سنی و مذاهب شیعه و یا خوارج. ما می دانیم که مذاهب،

صرف نظر از اختلاف سیاسی پس از رحلت رسول اکرم بر سر خلافت، عمدتا ناشی از طرز استنباط

علمای فقه و کلام و گرایشهای عقلی و یا حدیثی آنها است. هر دینی اگر در خط اجتهاد و تحقیق بیفتد قهرا در مسایل غیر ضروری یا غیر منصوص، میان علمای آن دین اختلاف نظر پیدا می شود و این اختلافها تدریجا به گرایشها و یا مذاهب بدل می گردد که امری طبیعی است. کما این که در عرصه علوم و دانشهای بشری وضع چنین است.

حال اگر فرقه گرایی و مذهب گرایی و تعصبات طائفی، مورد انکار باشد و لااقل از نظر اسلام

ناپسند و مردود شمرده شود که هست و مسلما حرف حقی است ولی غیر از حرف وهابیت است، امااز اظهار رأی و تصادم آراء در مسایل نظری و غیر ضرور، چاره ای نیست و خود باعث رشد

معارف اسلامی در عرصه فقه و کلام و فلسفه و سایر علوم، بوده است، زیرا اگر راه اجتهاد و اظهارنظر و نتیجتا راه بحث و اندیشه آزاد سدّ شود، در قلمرو علوم پیشرفتی حاصل نمی شود و در گذشته اگر وضع بر این منوال می بود اصلاً علمی به نام فقه و کلام و تفسیر یا به نامهای دیگر، پدید نمی آمد، و کاروان اندیشه و فرهنگ اسلامی به راه نمی افتاد و اسلام و مسلمین، از این افتخارات محروم می گردیدند.

وهابیّت، با نفی مذاهب، در حقیقت جلو پیشرفت علوم اسلامی را می گیرد و پیشرفتهای بدست آمده را هم ناچیز و ناصواب و بی ارزش، جلوه می دهد.

پس، خطر فرهنگی این مسلک، خط بطلان کشیدن بر کلیه ذخایر و سرمایه های علمی اسلام است. و این خود بزرگترین خطر و خسارت و یک فاجعه برای اسلام و مسلمین است، که هنوز ابعاد

آن شناخته نشده و ارزیابی نگردیده است.

مخالفانِ وهابیّت، صرفا بُعد مذهبی آن را و خطری که برای مذهب شیعه یا سایر مذاهب اسلامی دارد، مورد بحث قرار داده اند در حالی که خطر فرهنگی آن بمراتب زیان بارتر است و هنوز ارزیابی نگردیده است.

از دیدگاه هواخواهان این مسلک، بجز کتابهای حدیث مورد قبول آنان، باید کتابهای فقه، کلام،

ص:۳۲۳

فلسفه و عرفان و تفسیر رااز میان برد. فرع بر این خطر، خطر تحجّر و سطحی نگری در فقه و کلام و سایر علوم است و نیز پیروی ظاهر کتاب و سنت که گاهی فکر توحیدی را به سوی تجسیم خدا

می کشاند و برخی از علمای آنان از جمله مؤسس این مسلک ابن تیمیه (م ۷۲۸ ه) از اعتراف به این امر باک ندارد و جابجا می توان نمونه های آن را در کتابهای ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب و دیگران دید.

بگذریم از این که ادعای این مسلک مبنی بر پیروی از «سَلَف صالح» و نسبت دادن صحابه و تابعین را به عدم دقت در مسایل عقیدتی و فقهی، هر دو مورد سؤال است نویسنده ای به نام «سَقّاف» در کشور اردن در این زمینه کتابهایی از جمله کتابی به نام «ابن تیمیه لَم یکُن سَلَفیا» نوشته است.

آقای دکتر رمضان بوطی استاد دانشکده شریعت دمشق، در برخی از آثار خود می گوید: سَلَفی گری رایک مذهب شمردن خود نیز یک بدعت است و در گذشته سابقه نداشته است. به هر

حال، با رواج مسلک سَلَفی گری، باید بسیاری از آثار علمی اسلامی را به دست نسیان سپرد و در کلیه آثار اسلامی با نظر سطحی فاقدِ دقت به ظواهر کتاب و سنت، تجدید نظر کرد، و آن همه تحقیقات

متفکران اسلامی رابه باد فنا داد هر چند در آنها خطا هم وجود دارد. و به طور کلی از اجتهاد و اندیشه جدید هم جلوگیری نمود. این است خطر فرهنگی وهابیت و سَلَفی گری.

در این جا لازم است یادآور شویم ابنیه و بقاع متبرکه و مشاهد و قبور بزرگان اسلام که در شرق و غرب جهان اسلام پشتوانه محکمی برای عقیده مسلمانان از همه مذاهب است، همه از دید وهابیّت،

بدعت و زیارت آنها شرک است. و باید آنها را ویران کرد. و این زیانی بزرگ به شمار می رود.

از این دیدگاه، مسلمانان همه مشرک و واجب القتل هستند این مطلب را وهابیها در آغاز نهضت

خود به صراحت نسبت به همه مسلمانها اظهار می داشتند و عمل می کردند، و اینک لبه تیزِ تبلیغات آنها متوجه شیعه و صوفیه است، اما در واقع شامل همه مذاهب اسلامی و همه مسلمانها می شود.

با توجه به این امر، وهابیون در حال حاضر، بزرگترین عامل تفرقه میان مسلمین هستند که علاوه

بر زیان فرهنگی، زیان سیاسی هم دارد و بهترین جاده صاف کن استعمار و خود مصداق آشکار اسلام آمریکایی است.

لازم به توضیح است که سَلَفی گری در کشور مغرب و برخی از نقاط دیگر اسلامی به معنی پیروی از حدیث، وجود داشته و دارد ولی هرگز به تکفیر و تفسیق دیگران نینجامیده و مانند همه

مسلمانها برای قبور اولیاء احترام قائل هستند، فکر آنان در حقیقت همان فکر اهل حدیث در قبال معتزله است. چند تن از

متفکران مسلمان در سالهای اخیر پیرو این مسلک بودند از آن جمله علامه قاسمی محدث شام و محمد عبده و دیگران نباید روشِ آنان رابا مسلک وهابیّت اشتباه کرد. من نیز اگر گفتم سَلَفی گری یک خطر است مرادم «وهابیّت» بود نه روش اهل حدیث هر چند آن روش نیز در گذشته در جلوگیری از فکر اسلامی، همان طور که از سوی محققان شرکت کننده در کنفرانس

ص:۳۲۴

اظهار شد نقشی داشته است اما بطور کلی ریشه تفکر اسلامی را از بین نمی برد. و مَثَل آن در قلمرو و عقیده مانند روش اهل حدیث است در برابر اهل رأی در قلمرو فقه.

اما در بُعد سیاسی، خطر وهابیّت خواب نگه داشتن مسلمانها از دسایس استعمار و سرسپردن به

حکام وابسته به آنها است. این فکر، شبیه تفکر سیاسی دوران بنی امیه است که می گوید اطاعت از اولوالامر هر که باشد واجب و قیام و اقدام در برابر آنها خلاف است و جایز نیست. اینک ما بوضوح می بینیم حکام سعودی به دست انگلیس روی کار آمدند و اینک در دامن آمریکا، به حکومت خود

ادامه می دهند و زیر چتر استعمار قرار دارند و در فضای استعمار تنفس می کنند. وعاظ السلاطین

درباری آنان توسل و تبرک به رسول خدا و اولیا را شرک می دانند اما از سیطره کفار بر مسلمانها و دخالت آنان در کلیه مسایل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مسلمانها ابدا دم نمی زنند، با این که این امر خلاف صریح گفتار خداست «وَلَن يَجْعَلَ اللّه لِلكافِرينَ عَلَى المؤمِنِينَ سَبيلاً»(۱).

آنان مسایل اصلی جهان اسلام را نادیده می گیرند و حتی مسلمانها را به صلح با اعدی عدوشان

اسرائیل دعوت می کنند(۲) و ذهن مسلمانها رامتوجه مسائل جزئی خاص مسلک خودشان می کند، شیطان بزرگ را رها کرده و به جان مسلمانهای بی دفاع افتاده اند.

۲- تهاجم فرهنگی غرب یا رواج غرب گرایی، درست همان چیزی که برخی از استادان ما در کنفرانس از آن حمایت می کردند. من در کنفرانس گفتم ما از علوم و صنایع غرب و پیروی و اقتباس از آنها باک نداریم و از آن با حفظ استقلال خود، استقبال می کنیم ولی رواج افکار فلسفی غرب در میان دانشجویان ناآگاه و بی اطلاع از مبانی اسلامی را یک خطر می دانیم، من یکی از استادان حاضر در جلسه را که سابقه طلبگی داشت و در سخنرانی خود گفته بود: «فراگیری فلسفه غرب ضرری به اسلام نمی زند» مخاطب قرار داده گفتم شما با آن همه معلومات حوزوی و اطلاع از مبانی عقیدتی اسلام، معلوم است که با خواندن افکار غرب گمراه نمی شوید، اما شما باید به فکر جوانان بی اطلاع

ما باشید که هنوز چیزی از مبانی اسلامی نمی دانند، ذهنشان با فلسفه های غربی آشنا می شود و در یک حالت تزلزل و شک و تردید به سر می برند، بسیارند استادان جوان و دانشجویان مسلمان که صرفا تعبدا به اسلام عمل می کنند اما ذهنشان مملو از شبهاتی است که از ناحیه آشنایی با ادب و فلسفه و علوم انسانی غرب برای آنها پیدا شده است . تعلیم آن افکار و آموزش مثلاً فلسفه هگل به دانشجویان پیش از این که از کلام و فلسفه اسلامی در حد لازم آگاه شوند، گناهی است نابخشودنی،

۱- نساء/ ۱۴۱

۲- در این خصوص به نامه من به بن باز مفتی کل سعودی رجوع شود، این نامه در شماره ۳ و ۴ مجله «رساله التقریب» عربی نشریه مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی و نیز جداگانه از سوی ستاد فرهنگی هفتمین کنفرانس وحدت اسلامی، که در سال جاری، در هفته وحدت، توسط «مجمع جهانی تقریب» برگزار گردید، انتشار یافته است.

و این کاری است که چند تن از اساتید و محققین ما دارند انجام می دهند.

یکی از مبانی فلسفی که ریشه مارکسیستی دارد مسأله عدم ثبات و عدم اصالت هیچ ضابطه عقلی و شرعی و عدم تسلیم در قبال اصول و مبانی عقلی و دینی است و اعتقاد به این که همه اصول

دستخوش تحوّل است که اینک در عرصه فقه، اصطلاح «قبض و بسط شریعت» را پدید آورده است

اساس این فکر آن است که باید صرفا همگام علم پیش رفت و اسلام را هم همراه آن برد، یا آن را بکلی رها کرد که شاید همین امر دوم ظاهرا هدف اصلی باشد. متأسفانه در کنفرانس «اُرتودکس و اسلام» که چند هفته قبل در تهران تشکیل شد از این فکر دفاع کردند و کسی جلو آنان نایستاد.

من در این خصوص بیش از این صحبت نمی کنم زیرا نیاز به بحثهای مفصل دارد که از محدوده بحث ما خارج است ولی می گویم در حال حاضر این فکر، در رأس هجوم به اسلام در محوطه دانشگاههای ایران است و باید برای آن چاره ای اندیشید.

۳- رواج فکر ملّی گرایی در بین مسلمانها که بزرگترین ضربه را به وحدت امت می زند و شیوع

این امر صرف نظر از خطر سیاسی، خطر فرهنگی را به دنبال دارد و آن این که ملتهای اسلامی، میراث عظیم فرهنگ و علوم اسلامی را هر کدام به خود نسبت می دهند و بر سر تقسیم آن با هم نزاع

می کنند، یا این که بکلی آنها را رها کرده به فرهنگ غرب رو می آورند.

در نیم قرن اخیر، عربها به تبع مستشرقین، کل آثار اسلامی را فرهنگ عربی می نامند و کلمه

«عرب» را به جای کلمه «اسلام» به کار می برند. این امر حسّ ملیّت و غیرت ملتهای مسلمان غیرعرب را بر می انگیزد و آنها نیز سعی می کنند سهم عمده فرهنگ اسلامی را هر کدام از آنِ خود بدانند. ترکها فرهنگ اسلامی را به لحاظ خلافت پانصد ساله عثمانی و سیطره شان بر بیشتر کشورهای اسلامی،

فرهنگ ترکی می دانند.

ایرانیان هم به لحاظ سابقه فرهنگی ممتدشان و پدید آمدن هزاران عالم در رشته های مختلف علوم اسلامی در ایران، در این راه گام بر می دارند که این علوم را میراث ایران بدانند و دانسته اند. مقدمه کتاب «میراث اسلام»را به قلم سعید نفیسی بخوانید.

در این بین آنچه به حساب نمی آید اسلام است که مایه پیدایش این تمدن عظیم بوده به شرحی

که قبلاً گفتم. این ملتها بر سر میراث (اسلام) که گویا مرده یا دارد می میرد دعوا دارند و هر کس سعی می کند سهم بیشتری نصیب او گردد. این است خطر مهمی که فرهنگ اسلامی را تهدید می کند.

۴- در حـالی که میراث فرهنگی اسـلام قویترین رشـته ارتبـاط این ملتهـا و بزرگترین عاملِ وحـدت امت اسـلام است بایـد این میراث را با همین کیفیت و به عنوان میراث اسلام حفظ کرد و سعی کرد مسلمانها با نصوص اسلامی که اکثرا به زبان و با خط عربی نوشـته شده قطع رابطه نکنند. متأسـفانه در کشورهای مسـلمان استعمارزده همان طور که قبلاً گفتم خط عربی اسلامی را به خط لاتینی و در بسیاری از جاها زبان محلی را به زبان بیگانه تبدیل کردند تا رشته ارتباط این ملتها با اسلام بکلی قطع

شود. عجیب است آنان که دم از ملیّت می زنند و با کلمات عربی در زبان خود سرجنگ دارند، بیش از همه به زبان و فرهنگ بیگانه اقبال می کنند و انسان نمی داند این دوگانگی را بر چه حمل کند؟

آنان، در همین حال، که از زبان عربی، زبان اسلام و قرآن دور افتاده اند در کنفرانسهای بین لمللی

به زبان انگلیسی یا فرانسه با هم تبادل نظر می کنند و به بحث می نشینند، در حالی که مانند قرون اولیه اسلام تا قبل از حمله مغول لازم است زبان مشترک اسلامی یعنی زبان عربی وسیله تفهیم و تفاهم ملتهای اسلامی باشد، و این امر بجز آن انحصار طلبی عربها است که همه چیز را فرهنگ عربی

می خوانند.

انصاف آن است که فرهنگ اسلامی غالبا در لباس زبان عربی عرضه گردیده اما در زبانهای دیگر آثار فراوانی یافت می شود که آنها نیز جزو فرهنگ گسترده اسلام است بلکه خود این زبانها با تأثر از اسلام، خود جزء فرهنگ اسلامی هستند و همه را باید حفظ کرد.

این مسایل که خیلی بسادگی مسلمانها از کنار آنها می گذرند، از لحاظ حفظ یا نابودی فرهنگ و تمدن اسلامی بسیار شایان توجه است و اگر از آنها غفلت کنیم کما این که تا کنون کرده ایم، دیگر چیزی به نام «فرهنگ و تمدن اسلامی» باقی نمی ماند که درباره آن به بحث بنشینیم و برای آن کنگره بپا کنیم. مگر به عنوان بررسی امری که متعلق به گذشته بوده است.

جان کلام آن که از خطرات کنونی فرهنگ و تمدن اسلامی که اینک با شدت جریان دارد نباید غافل باشیم روضه خوانی برای گذشته که غلبه تسنن یا تصوف یا جز آن باعث ضعف فرهنگ و تمدن اسلام شده است هر چند تا حدودی کار بجایی است و خیلی از حقایق را روشن می کند و

مسلمانها باید از آنها پند گیرند، اما نباید ما را از آفات و خطرات موجود که ریشه همه چیز را بر می کند غافل نماید و داستان «خر برفت و خبر برفت» مثنوی یک بار دیگر تکرار گردد.

ص:۳۲۷

۲۵. بودجه حوزه علميّه

از دير باز در بين اساتيد و فضـلا و طلاب و روحانيان دلسوز و روشـنفكر و اصـلاح طلب، اين بحث مطرح بوده كه چگونه مى توان در حوزه هـاى علميه، نظم و انضـباط برقرار كرد و از تز معروف: «نظم حوزه در بى نظمى است» كه سالها ورد زبانها بوده و چون سـدّى آهنين و ديوارى پولاـدين، جلو هر گونه حركت اصـلاحى را در حوزه هـاى علميه گرفته است، نجـات يافت؟ و اين مراكز علمى و

تحقيقى و پايگاههاى علوم اسلامى و معارف حقّه جعفرى و نقطه هاى اميد ائمه طاهرين عليهم السلام، را به راه مستقيم اسلام، كه سراسر، نظم و انضـباط است، هـدايت نمود؟ چگونه مى توان پـذيرفت كه در سراسـر عـالم خلقت و جهـان تكوين، نظم و حساب حكم فرما باشد: كل شى ء عندنا بمقدار(۱). و در كليه

احكام تشريعيه اسلام، از عبادات و معاملات گرفته تا قضاوت و سياست و حقوق، انضباط، ترتيب،

درجـات و مراتـب بـه چشـم مى خـورد. و على عليـه السـلام، در وصـيّت خـود، فرزنـدانش را به نظم امـور توصـيه مى فرمايـد: «أوصيكم بتقوى اللّه و نظم أمركم».

در علم اخلاق و سير سلوك الى اللّه و تهذيب نفس نيز، دقيقا، نظام خاص در تكامل تدريجى نفس بايد رعايت شود و سالك الى اللّه، پلّه پلّه و درجه به درجه بالاـ رود تـا به مقـام وصـل نائـل شود و به نـتيجه مطلوب برسـد. در علوم و فنون و صـنايع، در آموزش و پرورش بنى نوع بشر، حتما بايد

برنامه، حدود، درجات و مراتب، در نظر گرفته شود. و خلاصه در سراسـر جهان تكوين و تشـريع و كار و صـنعت و آموزش و پژوهش و سير وسلوك، نظم وجود دارد. تا آن جا كه مستقيما به خداوند

عـالم مربوط مى شود در ذرات عـالم، اين نظم را به بهترين وجه رعـايت فرموده و عـالم تكوين و تشـريع را به احسن وجه نظم داده است، و تـا آن جا كه به بشـر متمـدّن و عاقل ربط دارد، عقلا و علماى جهان در كارهاى خود نظم و انضـباط را دنبال مى كنند و عقيده دارند: نظمِ بهتر، نتيجه عالى تر به دنبال

۱- الرعد / ۸.

دارد، و اگر خللی و نقصی در کارها دیده شود، فورا آن را ناشی از عدم رعایت برنامه یا در برنامه ریزی نامنظم می دانند و با ایجاد نظم درصدد رفع آن نقیصه هستند. حال، در برابر این همه نظم و انضباط در جهان هستی، تنها یک مورد استثناء وجود دارد و آن حوزه علمیه است که «نظم آن در بی نظمی است»! آری، حوزه علمیه ای که استوارترین نظامهای سیاسی جهان و بزرگترین انقلابها را تحویل جهان اسلام داده است و به گفته مقام رهبری، حضرت آیه اللّه خامنه ای، قاعده و اساس و ستون اصلی انقلاب اسلامی است، این جایگاه، نظم بردار نیست و جهان اسلام، باید از مرکزی

بی نظم و بی انضباط هدایت شود! آیا این سخن باور کردنی است؟ آیا رندان نخواهند گفت:

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

آیا همانطور که حضرت امام، رضوان اللّه تعالی علیه، در وصیت نامه مهم خود نسبت به «جدایی

دین از سیاست» گوشزد کردند که این مطلب القای بیگانه بوده است، احتمال ندارد که تز «نظم حوزه در بی نظمی است» یک نقطه انحرافیِ دیگر باشد که با القای بیگانگان شیوع یافته و استعمار، جهتِ سامان نگرفتن حوزه های علمیه، که چنین نفوذ حیرت انگیزی در نفوس مسلمانان دارند، این نقش را ایفا کرده باشد.

و اگر بخواهیم این سخن را حمل بر صحت کنیم باید بگوئیم: این حرف، در شرایطی گفته شده که دولتی یا اشخاصی به بهانه نظم دادن به حوزه، خواسته اند آن را از میان بردارند و یا بی محتوی و به صورتی بی روح و کالبدی بدون جان،مبدل کنند. کما این که مسلما در دوران رضاخان و تا حدودی

در دوره محمدرضا با این توطئه به ظاهر منطقی! حوزه های علمیه را یا از بین بردند و یا تضعیف کردند و یا درصدد تضعیف بودند. در دوره اخیر، با پدیده نامیمون سپاه ترویج دین، در صدد قبضه کردن حوزه ها برآمدند اما به لطف حق توفیق نیافتند.

برای اولّین بار در تاریخ حوزه های علمیه، در سالگرد رحلت رئیس مذهب، حضرت امام صادق علیه السلام خوشبختانه سمینار مسایل حوزه به نام: «مجمع مقدماتی اجرای فرمان امام» جهت پیاده کردن پیام امام، در منشور روحانیت، و در سایر رهنمودها و پیامهایش، در شهر قم، در مدرسه

حضرت آیه اللّه العظمی گلپایگانی، دامت برکاته، با شرکت جامعه مدرسین، نمایندگان منتخب

طلاب، سرپرستان حوزه های علمیه کشور و یا نمایندگان آنان، اعم از قم، مشهد، اصفهان، شیراز و سایر شهرستانها، به طور بسیار با شکوهی برگزار گردید و طی سه روز متوالی، صبح و عصر، در ۸ کمیسیون، مسایل حوزه را تحت ۸ عنوان مورد بررسی قرار داد که شرح آن طولانی است و باید

جداگانه مورد بحث قرار گیرد. هیأتی از حوزه علمیه مشهد مقدّس در این سمینار شرکت کرد و این جانب از آن هیأت به

کمیسیون تحقیقات حوزه راه یافتم که کار آن بسیارمفید و سازنده و پربار بود.

کـار دیگر کمیسـیونها نیز، بـه طـوری کـه در گزارش پایـانی آنهـا گفتـه شـد، بسـیار ثمربخش و امیـدوار کننـده بـود. یکی از کمیسیونها، کمیسیون امور مالی و اقتصادی حوزه بود که این امر مهم را از جهات

ص:۳۲۹

مختلف، مورد رسیدگی قرار داد و بنده رئوس مسایل آن را در برنامه سمینار، که بسیار دقیق و حساب

شده تهیه شده بود، دیدم. ولی به خاطر حضور دائم در کمیسیون تحقیقات، از کمّ و کیف بحثهای آن، بی خبر ماندم. اما قبلاً به برخی از مسؤولین محترم، در خصوصِ وجوهاتِ شرعیه، طرحی را ارائه کرده ام و حقیقت را بگویم: مایل بودم در سمینار مسایل حوزه، راهی همان کمیسیون امور مالی و اقتصادی بشوم تا از طرح خود، در آن جا دفاع نمایم، ولی یکی از محققان حوزه، راهم را به سوی کمیسیون تحقیقات منحرف کرد!

اینک در این مقاله، آن طرح را به طور مشروح تر دنبال می کنم تا چه مصلحت بدانند و چه قبول

افتد و چه در نظر آید.

وجوهات، شریان حیات حوزه های علمیه

گر چه حوزه های علمیه، گه گاه، از انفاقات و تبرعات مردم خیّر و از خدماتی که به طور رایگان،

مؤمنین خیراندیش ارائه می دهند، بخصوص در بنای مدارس علمی، بهره برده و می برند؛ اما

سرمایه ی اصلی بودجه ی مستمرِ حوزه های علمیه، که در حقیقت، شریان حیات آنهاست، همان

«وجوهات شرعیه» است که از سوی مؤمنین به مراجع تقلید و نمایندگان آنان پرداخت می شود.

این وجوهات، عمدتا عبارت از خمس ارباح مکاسب و سود تجارت است که طبق عقیده مشهور بین شیعه، نیمی از آن، سهم سادات است ونیم دیگر سهم مبارک امام، که اگر حضرت امام

زمان، عجل اللّه فرجه الشریف، ظاهر باشد، باید به او برسد. اما در عصر غیبت، سرگذشت دیگری داشته که در این سطور، مختصرا یاد می شود.

در قرنهای اخیر، سنّت بر آن قرار گرفته که مؤمنین، غالبا، سهم سادات را به اذن یکی از مجتهدین، یا مرجع تقلیدشان (که خود یک امر احتیاطی است) خودشان به سادات فقیر و مستمند

می پردازند. اما سهم امام را به مجتهد و غالبا هر کسی به مجتهد مورد تقلید خود و یا نماینده او تحویل می دهد و یا از وی اذن می گیرد که به عالم و مسأله گوی شهر و طلاب ساکن قریه و شهر خود ویا به شخص خاصی از علماء بدهد.

باز هم سنت بر آن قرار گرفته که مجتهدینِ مرجعِ وجوه، آن وجوه را صرف اداره حوزه های علمیه می کنند و هر کدام از آنان، در خور امکانات خویش، دفتری و حسابی و کتابی و مُقسّمی

مستقل و جدای از دیگران دارند و در یک یا چند حوزه، شهریه ومستمری که مقدار آن بستگی به کثرت و قلت مقلدان

ومراجعان هر کـدام دارد، می پردازنـد و به این وسـیله به سـهم خود کمکی به زنـدگی و معیشت زاهدانه و طلبگی طالبان علم الهی می کنند.

این شهریه ها با نوساناتی، که ناشی از دیر و زود رسیدنِ و احیانا ناشی از وضعِ بازار و رونق

کسب و کار و کمیّت و کیفیّت اقتصادی مقلدانِ هر یک از مراجع عظام است، تا آخر حیاتشان ادامه

ص:۳۳۰

دارد. امّا به مجرد درگذشت آن مرجع، غالبا این کتاب و دفتر بسته می شود و حساب مطالبات و دیون وی با کرام الکاتبین و بسته به انصاف و صداقتِ وُرّاث و اطرافیان و مریدان اوست. ولی به جای آن دفتر، از طرف چند تن دیگر، که مقلدین شخص درگذشته را میان خود قهرا تقسیم می کنند، یعنی

مقلّدان آن مجتهدِ درگذشته، بنابر تحقیق خودشان و نظر دادن اهل بصیرت و خبرگانِ شهر، هر عده ای به یکی از مجتهدان جوان تر ویا مجتهدان همدوره و هم سن و سال مجتهد متوفی، که پس از وی موقعیت و شانس بیشتری داشته اند، رجوع نموده اند. از طرف این مجتهدان راه یافته به مقام مرجعیّت تقلید، که مرجعیّتِ وجوهات را، بنابر سنتهای موجود نیز، به دنبال دارد، بساط تازه ای پهن می شود و از نو هر کدام از آنان، دفتری و حسابی و منشی و مقسِّمی و همراه آن رساله عملیه و دستگاه تبلیغاتی می گستراند و به اصطلاح شهریه برقرار می کنند. دیگر پیشرفت آن هم، بسته به همّت کرام الکاتبین است. آنان وارد این گود می شوند، یا می گیرد، یا نمی گیرد.

در آغاز امر، گاهی و یا غالبا، این شهریه های تازه برقرار شده، با وقفه و رکود موقت و یا دائم روبه رو می گردد. و بالاخره، مسلما، این قبیل شهریه ها در ابتدای مرجعیتِ یک مجتهد، که هنوز جا نیفتاده و وجوهی منظم به دست وی نرسیده، با اشکالات و مضایقی و خون دلهایی روبه رو می شود.

معروف است:

«پس از درگذشت مرجع بزرگ و مبارز شیعه، مرحوم آیه اللّه میرزا محمد تقی شیرازی [معروف به میرزای شیرازی کوچک در برابر میرزای شیرازی بزرگ، قهرمان تنباکو]، که اعلان جنگ به انگلیس

داد و استقلال ظاهر عراق را تأمین کرد. امر تقلید، به چند تن از مجتهدین محوَّل گردید که یکی از آنان، آیه اً العظمی مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، اعلی اللّه مقامه، بود. این مرد بزرگ، که آهی در بساط نداشت، جهت حفظ حوزه وجلوگیری از پاشیدگی آن، فورا خانه مسکونی محقر خود را فروخت و پول آن را بین طلاب، تقسیم کرد.»(۱)

همین فداکاری و حسن ابتکار، به اضافه فضایل و خصلتهای فراوان دیگرِ آن عالم ربانی که من در

سالهای پایان عمر او از نزدیک، شاهد بودم، باعث شد که وجوهات از اطراف، به طرف وی سرازیر بشود.

این رهبر باهوش و خردمند واین فقیه بی بدیل و مدیر و مدبّر، در حدود ۳۷ سال (از سال ۳۹ هجری قمری، تا سال ۱۳۷۵)، در تاریکترین ادوار تاریخ اسلام و ایران، با قدرت بی سابقه و با مشکلات و گرفتاریهای ناشی از حکومت لعنتی رضاخانی، زمام امور جهان تشیع را در آغاز، با

وجود مجتهدان نامدار دیگر، امثال: آیه اللّه میرزای نائینی، آیه اللّه حائری، اعلی اللّه مقامهما، و در اواخر، تقریبا یک تنه و در موضع مرجع تقلید منحصر به فردِ جهان تشیع، به دست گرفت.

۱- و بروایتی دیگر، وجه خرید منزل را که میرزای شیرازی به او داده بود، اما هنوز منزل تهیه نکرده بود، آن وجه را بین طلاب تقسیم کرد.

خاطره مرجعیتِ وسیع و نفوذ ناپذیر این مرد بزرگ، هنوز زبانزد علماست و در محافلِ علمی، یاد او زنده است.

به دنبال اقدام بی سابقه آیه اللّه اصفهانی، گاهی بر سبیل مزاح و شوخی در مجالسِ طلاب گفته می شود: که پس از وی کسان دیگر هم خانه خود را از دست دادند، امّا شاهد مقصود را در آغوش نگرفتند و تا آخر عمر، خانه به دوش بودند، ذلک فضل اللّه یوتیه من یشاء نه هر که سر بتراشد قلندری داند!!

اختلاف فتاوی در کتب فقهی

باری، این که گفتیم: سنّت بر این قرار گرفته که سهم امام را به مجتهد و یا مرجع تقلید خود

می دهند و او هم آن وجوه را صرف اداره حوزه علمیه می کند. به آن علّت است که امر خمس و سهم امام با این که در عصر حضور ائمه علیهم السلام، مستقیما با خود آنان بود. و هر کدام وکلا- و نمایندگانی در بین شیعه داشتند که حقوق را می گرفتند و به امام می رسانیدند. ولی در عصر غیبت حضرت ولی عصر، عجل اللّه فرجه، شدیدا مورد اختلاف واقع شده و تا حدود ده قول در کتب فقهیه در باره آن دیده می شود. شیخ مفید در مقنعه، به این اختلاف تصریح می کند:

«قد اختلف اصحابنا فی حدیث الخمس عندالغیبه و ذهب کل فریق منهم فیه الی مقال.(۱)»

در بسیاری از کتب و متون فقهی قدماء، از قبیل: «هدایه و مقنع» شیخ صدوق، «خلاف» شیخ طوسی، «ناصریات» سید مرتضی و «منفردات إمامیه» وی و غیر اینها اصلاً حکم خمس در عصر

غیبت، طرح نشده است. در برخی از کتب قدما و متأخرین، به حکم توقیع حضرت ولی عصر:

«... و أمّاالمتلبسون بأموالنا فمن استحلَّ منها شیئا فأکَلَه، فانما یأکل النیران، و اَمّا الخُمس فقد أبیح لشیعتنا وجْعلوا منه فی حلٍّ إلی ان یظهرا أمرنا لتطیب ولادتهم و لاتخبث».(۲)

خمس را به طور مطلق، یا خصوص سهم را، در عصر غیبت، در کلیه اموال و یا در خصوص مناکح، متاجر و مساکن بر شیعه حلال کرده اند.

صاحب حدائق، در ضمن نقل اقوال، این قول را ترجیح داده می گوید:

«صرف حصّه الأصناف إلیهم و إباحه حصته علیه السلام، للشیعه»(۳).

بعد می افزاید:

«هو ظاهر السیّد فی المدارک حیث قال: و الاصح إباحه مایتعلّق بالإمام علیه السلام من ذلک للاخبار

الکثیره الداله علیه».(۴)

ظاهرا، کهن ترین متن فقهی شیعه که مسأله سهم امام را در عصر غیبت، طرح کرده است، شیخ

ص:۳۳۲

۱- المقنعه، چاپ جامعه مدرسین: ۲۸۵.

۲- وسایل الشیعه: ج ۶: ۳۸۳.

۳- الحدائق، ج ۱۲: ۴۳۷.

۴- الحدائق، ج ۱۲: ۴۴۲.

مفید (م ۴۱۳ ه .ق) است. وی بر این عقیده است که: خمس را فرد مکلف باید تا واپسین ایام حیات نگهدارد، آن گاه به شخص امینی وصیت کند تا آن رابه امام، یا به کسی بدهد که او بعدا به امام برساند، یا آن را دفن کند تا امام، آن را بیرون آورد، یابه سادات فقیر و یا فقرای شیعه بدهد. می گوید:

سبب اختلاف اصحاب ما در این باب این است که: لفظ صریحی که التجا و تمسک به آن واجب باشد، وجود ندارد که البته سبب آن هم شدّت محنت امام علیه السلام بوده است. به اضافه این که به مقتضای دلیل عقل و نقل، تصرّف در مال کسی، بدون اجازه او جایز نیست(۱).

اینک متن سخنان ایشان:

«قد اختلف أصحابنا فی حدیث الخمس عند الغیبه و ذهب کلّ فریق إلی مقال... بعضهم یری عزله لصاحب الأمر فإن خَشیَ اِدراک الموت قبل ظهوره وصّی به إلی من یثق به فی عقله و دیانته حتی یسلم إلی الامام علیه السلام. ثمّ إن ادرک قیامه و الاوصّی به إلی من یقوم مقامه فی الثقه و الدیانه. ثّم علی هذا الشرط الی أن یظهر إمام الزمان علیه السلام».

بعد از نقل این قول، می گوید:

«هذا القول عندی أوضح من جمیع ما تقدمه. لأنّ الخمس حقّ وجب لصاحبه لم یرسم فیه قبل غیبته حتّی یجب الانتهاء إلیه فوجب حفظه علیه الی وقت إیابه، و التمکّن من إیصاله إلیه أو وجود من انتقل بالحقّ إلیه. و یجری ذلک مجری الزکاه التی یعدم عند حلولها مستحقّها، فلا یجب عند عدم ذلک سقوطها و لا یحلّ التصرّف فیها علی حسب التصرف فی الأملاک و یجب حفظها بالنّفس اوالوصیه إلی من یقوم بإیصالها إلی مستحقّها من أهل الزکاه من الأصناف».

بعد می افزاید:

«و ان ذهب ذاهبٌ إلی ما ذکرناه فی شطر الخُمس الذی هو خالص للامام و جَعَل الشطر الآخر

لایتام آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم، و ابناء سبیلهم و مساکینهم علی ماجاء فی القرآن، لم یبعد إصابته الحقّ فی ذلک بل کان علی صواب».

سپس در علّت پیدایش این اختلافها می گوید:

«إنما اختلف أصحابنا فی هذا الباب لعدم ما یُلجا إلیه من صریح الألفاظ و انما عدم ذلک لموضع

تغلیظ المحنه مع إقامه الدلیل بمقتضی العقل و الأثر من لزوم الأصول فی خَطر التصرف فی غیر

المملوک إلّا باذن المالک و حفظ الودائع لأهلها و ردّ الحقوق»(۲).

پس از شیخ مفید، شیخ طوسی(م ۴۶۰ ه .ق) در کتاب «نهایه» امانت گذاردن یا دفن را از باب احتیاط جایز می داند:

«و مـا يسـتحقّونه من الأخماس فى الكنوز و غيرها فى حال الغيبه فقـد اختلف قول أصـحابنا فيه، و ليس فيه نصٌّ معيّن إلا أنّ كل واحد منهم قال قولاً يقتضيه الاحتياط... قال قوم يجب ان يقسم الخمس

۱- المغنعه: ۳۸۷.

۲- المغنعه: ۳۸۷.

سته أقسام فثلاثه للامام علیه السلام، تُدفن أو تُودع من یوثق بامانته والثلاثه الأخر تفرّق علی مستحقّیه من أیتام آل محمد علیه السلام و مساکینهم و أبناء سبیلهم.

و هذا من ماینبغی ان یکون العمل علیه لأنّ هذه الثلاثه الاقسام، مستحقها ظاهر و ان کان المتولّی لقبضها و تفریقها لیس بطاهر و لا احد یقول فی الزکاه انه لا یجوز تسلیمها إلی مستحقّها، و لو أنّ انسانا استعمل الاحتیاط و عمل علی الأقوال المتقدم ذکرها من الدفن اوالوصایه لم یکن مأثوما...».(۱)

ابن ادریس (م ۵۹۸ – ه .ق) در کتاب سرایر، همین وجه را مقتضای اصول مذهب و ادله عقلی و نقلی و دلیل احتیاط دانسته است که محققان اصحاب و محصلان و باحثان از مأخذ شریعت بر آن، اعتماد نموده اند.

ابن براج (م ۴۸۱ ه .ق) ظاهرا اوّلین فقیه شیعی است که می گوید: در صورت عدم ادراک امام،

خمس را به فرد مورد وثوق از «فقهای» مذهب بسپارند و به او وصیت کنند که آن را به امام برساند و این وجه اقوی در برائت ذمه است:

«... فان کان علیه السلام غائبا، فینبغی لمن لزمه إخراج الخمس أن یقسمه سته أسهم علی ما بیّناه و یدفع منها ثلاثه إلی من یستحقّه من الأصناف المذکوره فیما سلف، و الثلاثه الأُخر للامام علیه السلام و یجب علیه

أن یحتفظ بها أیام حیاته، فان أدرک ظهور الامام علیه السلام دفع إلیه، و إن لم یدرک ذلک، دفعها إلی من یوثق بدینه و أمانته من فقهاء المذهب و وصیّ بدفع ذلک إلی الإمام».(۲)

در همه این اقوال، مباشر دفع خمس و صرف آن در این وجوه مختلف، شخص مکلف است که خمس به او تعلق گرفته است.

ظاهرا، تا آن جا که ما تتبع کردیم، اوّلین فقیهی که می گوید خمس را به بعضی از فقهای ربانی

بدهند تا وی متولی قسمت آن میان مستحقین باشد، همانا ابن حمزه، دانشمند قرن ششم هجری در کتاب وسیله است:

«ان کان الامام غایبا... إن دفع الی بعض الفقهاء الدیّانین لیتولی القسمه کان أفضل...».(۳)

قبل از وی ابن براج هم نامی از فقهاء برده بود، امّا به این عنوان که نزد او به امانت بگذارند و وصیّت کنند که به امام علیه السلام برساند، نه این که خودش آن را تقسیم کند.

پس از آن، از زمان علامه حلّی به بعد، این عبارت در متون فقهی دیده می شود که آن را به امام، در صورت حضور و به یکی از نواب او در عصر غیبت بدهند تا به مصرف برساند و دیگر سخن از امانت گذاردن و وصیّت کردن و یا دفن کردن نیست.

در کتابهای فقهیِ متأخران از قبیل: جواهر(۴)، مصباح الفقیه، مستمسک العروه الوثقی و جاهای

۱- النهایه: ۲۰۰.

۲- «المّذهب»، ج ۱ / ۱۸۱-۱۸۰، مؤسسه النشر الاسلامی.

۳- «جوامع الفقیه»، ۷۱۸.

۴- جواهر ج ۱۶ / ۱۵۸.

دیگر، این مبحث مطرح شده که وجه تصدّی فقیه، تقسیم خمس را از چه باب است. آیا مبنی بر

ولایت و نیابت عامه است تا موقوف بر اثبات ولایت مطلقه فقیه باشد، یا از باب امور حسبیّه ضروری است، مانند: نصب قیّم برای ایتام و یا هیچ کدام؟

برخی هم، خمس را از قبیل مال مجهول المالک می دانند که هر چند مالکِ آن معلوم است، امّا به

لحاظ این که دسترسی به او نیست، حکم مال مجهول المالک را دارد و باید به حاکم شِرع برسد.

بالاخره محققین از متأخرین می گویند:

«فقیه جامع الشرائط، خمس را می گیرد، سهم سادات را به آنان می دهد، و یا خود مکلّف به آنان

می پردازد، با اذن فقیه، از باب احتیاط. و فقیه سهم امام را در راهی مصرف می کند که احراز کند مورد رضایت امام علیه السلام است.»

حتّی می گویند:

«خود مالک، اگر احراز چنین رضایتی بکند، می تواند آن را در همان راه مصرف کند».

تا این اواخر، فقط سخن از فقیه جامع الشرائط بود. تا این که، ظاهرا، مرحوم آیه اللّه سید

ابوالحسن اصفهانی، اولین کسی بود که از باب احتیاط، پرداخت سهم امام را به مرجع تقلید مطرح فرمود. مرجعیّت آن مرحوم، همزمان با حکومت ضد اسلامی رضاخان بود که سعی می کرد از ارسال

وجوه شرعیه به نجف اشرف جلوگیری نماید. حکومت جهانخوار انگلیس هم، در هند و جاهای دیگر؛ از ارسال وجوه به نجف اشرف، مانع می شد.

شاید همین امر باعث چنان فتوای احتیاطیِ مرحوم اصفهانی شده بود تا به این وسیله از انحلال

حوزه نجف مانع شود و شد.

پس از مرحوم آیه اللّه اصفهانی، حضرت امام (راهش پایدار) در تحریرالوسیله فرمود:

«و یشکل دفعه إلی غیر من یقلِّد إلا اذا کان المصرف عنده هو المصرف عند مقلَّده کمّا و کیفا او یعمل علی طبق نظره».(۱)

از این جمله به دست می آید که نظر امام به مصرف است که باید بر طبق نظر مجتهدِ مرجع تقلیدِ

هر کسی باشد، و الزام در رساندن به وی یا به یکی از وکلای او نیست و اذن او هم مدخلیّت ندارد.

به نظر ما تحویل وجوه به مجتهد عادل و صرف آن توسط وی در اداره حوزه های علمیه، صرفا یک سنّت حادث است و دلیل صریح و قطعی ندارد. دلیل عمده آن، علم به رضایت امام و یا مسأله

ولایت فقیه است.حال که چنین است، این بحث پیش می آید که اگر ولایت فقیه در این امر، تأثیر دارد، آیا فقیهی که عملاً متصدّی اِعمال ولایت است و مردم او را به عنوان «ولیّ فقیه» و رهبر خود شناخته اند، بر دیگر فقهاء، حتّی بر مرجع تقلید، مقدم نیست و اولویت ندارد، و لااقل احتیاط در نظارت وی، در مصرف وجوه نمی باشد؟

ص:۳۳۵

۱- تحریر الوسیله: ج ۱: ۳۶۶.

ما می دانیم که بیت المال مسلمین زیر نظر او باید اداره شود. جمع زکوات و خراج و سایر اموال و مالیاتهای شرعی از اختیارات اوست.

سهم امام، هر چند جزء بیت المال مسلمین نیست، بلکه متعلق به شخص امام علیه السلام، در حال حضور اوست که می توان از آن به بیت المال امام تعبیر کرد، و در برخی از روایات، در مورد خمس، کلمه «بیت المال» آمده که مراد از آن بیت المال امام است. در هر حال، ولیّ فقیه، مبسوط الید و متصدّی ولایت و رهبری، اولی به اداره بیت المالِ امام است، زیرا جانشین امام، در کلیه وظایف محوله به اوست.

با توجّه به این نکته است که سهم امام، حق منصب امامتِ اوست، نه مال شخصی وی، و لهذا اموال باقی مانده از امام، که به عنوان سهم امام نزد او گرد آمده است، به امام بعد از او می رسد، نه به وراث شرعی او. به آنچه گذشت، باید این نکته را افزود که اختیار خمس غنائم، در عصر غیبت، به طور حتم، با ولیّ امر مسلمین است و دلیلی وجود ندارد که بین خمس غنائم و خمس مکاسب،

فرق باشد.

خلاصه این که بر اساس ولایت عامه فقیه پس از استقرار ولایت بر یک فقیه، مسلما، او، اولی است از دیگران برای به مصرف رساندن این قبیل اموال. بر همین اساس، طرح ما، با توجّه به همه جهات و رعایت همه احتیاطها پی ریزی گردیده است.

امّا پیش از عنوان کردن آن، لازم است نظری به کیفیت مصرف وجوه در حال حاضر بیندازیم.

وضع وجوه شرعیه وسهم امام در حال حاضر

همه می دانیم: مردمی که سهم امام و خمس به آنان تعلّق گرفته است، سهم سادات را، غالبا،

خودشان و گاهی از باب احتیاط، با اذن مجتهد و یا مرجع تقلید خودشان به سادات فقیر می پردازند.

و گاهی همه خمس را، اعم از سهم سادات و سهم امام، در اختیار مجتهد قرار می دهند. غالبا، افراد، مستقیما آن را به دست مرجع تقلید و یا وکلای او می رسانند. گاهی هم به یکی از علمای شهر، که اجازه اخذ وجوه از مرجع تقلید دارد، می دهند. بالاخره عمده وجوه، سرانجام توسط مراجع و یا وکلای آنان، صرف حوزه های علمیه می شود. شکی نیست که سهم امام، در حال حاضر، حق شخص

امام زمان علیه السلام، است. در سیره آن حضرت آمده است که: هنگام ظهور، در بین رعیت به عدل رفتار می کند و اموال را، بالسّویه تقسیم می کند «یَعدل فی الرّعیه و تَقْسیم بالسّویه». حال چطور می توان باور کرد که برخی از مراجع در تقسیم سهم امام، تبعیض روا بدارند و امام زمان، راضی به این وضع باشد؟

اتفاقا در مورد خمس، در فقه مطرح است که: آیا باید میان مستحقین بالسّویه تقسیم شود و به همه آنان بدهند، یا می توان آن

را به بعضی از مستحقّین داد و یا با تفاوت میان همه تقسیم کرد؟

ص:۳۳۶

مسلما، احتیاط در تقسیم بالسّویه است، مگر موجب قطعی برای تقسیم با تفاوت پیدا شود. منکر نیستیم که گاهی حفظ جان و آبروی یک فقیه نامی یا یک مدرس توانا و یا اداره منزل و تشکیلات

یک روحانیِ مقتدر در یک شهر، نیاز به صرف مال بیشتری دارد و نباید او را در حدّ یک طلبه، سهم بدهند. این مطلب و امثال آن را می پذیریم، ولی بالاخره باید برای آن حدّ و حدودی باشد. هستند کسانی که بدون حدّ و مرز، از وجوه دریافتی در مصارف شخصی استفاده می کنند، در حالی که طلاب و اهل علمی هستند که برای ضروریات زندگی معطل می باشند.

استقلال و تعدد مراکز اخذ وجوه، خود مشکل دیگری پیش می آورد. چه بسا یک عالم با امکانات مالی خود، و وجاهتی که در بین مردم کسب کرده، صلاح می داند میلیونها تومان از وجوه را در ساختن یک مسجد، یا حسینیه صرف کند، در حالی که صدها طلبه در همان شهر، یا در شهرهای

دیگر، نیاز مبرم به آن وجوه دارند. این امر دائما در حال وقوع است و نیاز به ذکر شاهد ودلیل ندارد.

طرح حساب مشترک و صندوق وجوه

حال برای آن که از نابسامانیهای یاد شده و صدها یاد نشده در مورد وجوه، رهایی پیدا کنیم،

ظاهرا، راه چاره منحصر به باز کردن حساب و تشکیل صندوق وجوهات است، با شرایط خاص. اگر

ما در ایران اسلامی، بزرگترین مشکل اجتماعی و سیاسی، یعنی حکومت طاغوتی را حلّ کردیم و به جای آن حکومت اسلامی را بر اساس ولایت فقیه مستقر نمودیم، چرا نتوانیم مشکل اساسی حوزه های علمیه که شریان حیات حوزه است، یعنی وجوهات را حلّ کنیم؟

مگر جامعه مدرسین، مجلس خبرگان و مدیریت حوزه با وجود دهها مجتهد عادل و روشنفکر و

فداکار و مبارز و زاهد و متقی در بین آنان، چه عیبی دارند که متصدی اخذ و پرداخت وجوهات نباشند. البته زیر پوشش ولایت فقیه و نظارت مراجع تقلید.

اگر خبرگان امت، در مجلس خبرگان حق داشتند، ولی فقیه را برگزینند و مردم هم آن را پذیرفته اند و اعتماد کردند که مقدرات کشورشان را به دست این مجلس بدهند، چرا همین افراد و یا کسانی مانند آنان از جامعه مدرسین ومجتهدین شاغل در حوزه ها، نتوانند اعتماد مردم را در خصوص وجوه جلب کنند و صرف آنها را در راه اداره حوزه علمیه، به عهده بگیرند؟ آیا وجوهات

از امور کشور مهمتر است؟ مسلما اگر کسی بخواهد احتیاط کند و اخذ و صرف سهم امام علیه السلام، و حوزه ها را از این هرج و مرج و نابسامانی نجات دهد، و با اطمینان بیشتر به رضایت امام علیه السلام، به کیفیت تصرف در اموال او گام بردارد، آنچه در این جا مطرح می شود، از آنچه هم اکنون جریان دارد، اولی است.

تقاضا از رهبر معظم انقلاب، مراجع عظام و مـدرسان و علمای بزرگ و هیئت مدیره مجلس خبرگان آن است که صـندوقی به نام صندوق وجوهات، با حساب بانکی معین، تشکیل دهند، و

ص:۳۳۷

مجمعی متشکل از نماینده رهبری، نمایندگان جامعه مدرسین و هیأت مدیره مجلس خبرگان و طلاب و مراجع عظام آن را زیر نظر بگیرد و هر چه زودتر، تشکیل این مجمع و تعیین صندوق و حساب بانکی را به اطلاع مسلمانان برسانند، تا مردم، با اطمینان خاطر، وجوه خود را به آن واریز کنند و آنگاه با رعایت مقررات خاصی، به طلاب و مدرسین و دیگران پرداخت گردد که به طور حتم مورد رضایت خدا و رسول و امام زمان و مطابق احتیاط است و مورد استقبال مردم مسلمان همه

خواهد بود.

در پایان، استعدعا دارد، موافقین ومخالفین این طرح، اعم از مراجع عظام و مدرسین و طلاب

عزیز، نظر خود را نسبت به این طرح و کیفیت اجرای آن و تعدیلهایی که شایسته است در آن به عمل آید، در همین مجلّه (مجلّه حوزه) اعلام نمایند. البته با دلیل و برهان و با ذکر شواهد وافی و کافی، بی تفاوت از آن نگذرند و این ستون را باز بگذرانند. مانعی ندارد صاحب نظران دیگر نیز، نظر خود را ابراز دارند(۱) و با طرح این مبحث، یکی از مشکلات دینی و اجتماعی را حلّ نمایند.

ذکر این نکته نیز مناسب است که این جانب، مبتکر اصل این طرح نمی باشم و قبلاً نیز دانشمندان

بزرگ روحانی در این خصوص، اظهار نظر کرده اند و نمونه آن را در کتاب: «مرجعیت و روحانیت»

به قلم استاد شهید مطهری و استاد دکتر بهشتی، رضوان اللّه علیهما، و دیگران می توان دید.

از همه بالاتر، مرحوم آیه اللّه العظمی شاهرودی، که در زهد و تقوا زبانزد، بود، پس از رحلت

آیه اللّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، در آغاز مرجعیت خود در نجف اشرف، پیشنهاد کرد: همه مراجع تقلید، وجوه را در صندوقی و یا نزد فرد امینی بسپارند و اعلام کنند مقلدین با همان مرکز تماس بگیرند و دیگر خودشان در امر وجوه، دخالت مستقیم ننمایند. مرحوم آیه اللّه شاهرودی، به طوری که در آن موقع شنیدم، تا مدتی بر طرح خود، پافشاری داشت، و از کسی وجوه قبول نمی کرد،

ولی پس از این که دیگران به آن عمل نکردند، او نیز مانند همه به تنهایی به دخل و تصرف در وجوه پرداخت. رضوان اللّه علیه و علی جمیع العلماء الرّبّانیین.

۱- پس از انتشار این مقاله دو روزنامه اطلاعات و در مجله حوزه در تأیید آن چند مقاله در اطلاعات و یک اظهارنظر در مجله حوزه منتشر گردید.

۲۶. مرجعیّت

بـا درگـذشت و رحلت یکی از مراجع بزرگ شـیعه، معمولاً ـ بحث مرجعیّت، در حوزه هـای علمیه و در بین توده مردم مؤمن و مسـلمان و متعهـد به دین، به دو گونه مطرح می شود: کبروی و صـغروی، یـا کلی و جزئی و مصـداقی مقصود از بحث کلی و کبروی، بحث راجع به مقام و منزلت مرجع در بین

شیعه، شرایط مرجع و گاهی وظایف و مناصب او است.

ایـن بحث، غالبـا در حـوزه هـای علمیه و در سـخنرانیها و مقالاـت علمی، مطرح می شـود، امـا مراد از بحث جزئی و مصـداقی، جستجو و تحقیق و گفتگو درباره مرجع یا مراجع پس از آن مرجع راحل

است که این بحث، هم در میـان علمـا و حوزه هـای علمیه، و هم در بازار و میان توده مردم، مطرح می شود و گاهی این بحثها بسیار داغ است و تا مدتی ادامه دارد. بحث در مصداق و در تشخیص

مرجع، دو حالت دارد، گاهی پس از یک مرجع بزرگ که تمام یا اکثریت مردم مقلّد او بوده اند و مشـخصا پرچمدار و رئیس طایفه شـیعه شـمرده می شود: مانند شـیخ مرتضی انصاری (م۱۲۱۴-۱۲۸۱ه.ق)، میرزای شـیرازی بزرگ میرزا محمـد حسن (م ۱۲۳۵-۱۳۱۲ه.ق)، سـید محمد کاظم یزدی طباطبایی (م ۱۲۴۷-۱۳۳۷ه.ق) میرزای شـیرازی کوچک میرزا محمد تقی (۱۲۷۰-۱۳۳۷ه.ق)، سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ه.ق)، آیه اللّه بروجردی (م ۱۳۸۰ه.ق)،

حضرت امام خمینی و آیه اللّه خوئی و پس از آنان آیه اللّه گلپایگانی و آیه اللّه اراکی رضوان اللّه تعالی علیهم اجمعین.

این حـالت هنگـامی، است که مرجع در گذشـته پس از مراجع دیگر هم عصـر و هم طبقه خود، وارث امر مرجعیت گردیـده و پایان نسل خود است، که در این صورت قهرا نوبت به مراجع طبقه بعـد می رسـد، یعنی فقهای جوانتری که هنوز شـهرتی نیافته اند و بجز علما و طلاب و شاگردان ایشان،

کسی آنان رانمی شناسد، مانند وضعیت کنونی که پس از رحلت آیه اللّه العظمی اراکی پیش آمده است.

ص:۳۳۹

اما حالت دوم، هنگامی است که چند تن از مراجع هم طبقه و هم عصر، وجود دارند، مردم نام آنها را شنیده و هر جماعتی از یکی از آنها تقلید می کنند و همه آنان به عنوان مراجع تقلید شناخته می شوند. این مراجع، معمولاً در طبقه متأخر از یک مرجع بزرگ هستند و در عرض هم، شهرت

می یابند. که قهرا بحثها در این حالت برای انتخاب مرجع حادتر و طولانی تر است. مثلاً پس از میرزای شیرازی بزرگ نام عده ای از شاگردان وی بر سر زبانها افتاد: آیات عظام: مرحوم

شربیانی(۱۲۴۸-۱۳۲۲ه.ق)، سیداسماعیل صدر(۱۲۵۸-۱۳۳۸ه.ق)، میرزا محمدتقی شیرازی(۱۲۷۰-۱۳۳۸ه.ق)، سیدمحمدکاظم یزدی، آخوند خراسانی(۱۲۵۵-۱۳۲۹ه.ق)، شریعت اصفهانی(۱۲۶۶-۱۳۳۹ه.ق) که البته مرجعیت عمده سرانجام در سیدکاظم یزدی و آخوند خراسانی

متمرکز گردید و بعدا نوبت به میرزای شیرازی کوچک و شریعت اصفهانی رسید.

پس از فوت میرزای بزرگ، اسامی این بزرگان به عنوان مرجعیت مطرح شد و اهل فن برای هر کدام مرجّحاتی ذکر می کردند.

همچنین پس از این طبقه که غالبا شاگردان میرزای شیرازی و معاصران او، و برخی شیخ انصاری را هم کمی درک کرده بودند، نوبت به طبقه بعد رسید که شاگردان آنان بودند و غالبا از همه این بزرگان علم آموخته بودند، هر چند شاگردان آخوند خراسانی اکثریت داشتند و کمتر مجتهدی در این زمان یافت می شد که از درس آخوند بهره نبرده باشد. آنان سرانجام همه گرد میرزای شیرازی

کوچک ساکن کربلا، جمع شدند و او عده ای از آنان رابه عنوان مجتهد معرفی فرمود، هر چند نزد او درس نخوانده بودند.

معروفترین مراجع از این طبقه عبارت بودند از آیات عظام میرزامحمدحسین نائینی(م۱۳۵۵ه.ق) (که از لحاظ طبقه مقدم بر همه بود و از شاگردان میرزای بزرگ و سید محمد اصفهانی فشارکی به شمار می آمد و از ملازمان جلسه استفتای آخوند خراسانی بود) سید ابوالحسن

اصفهانی، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم (م ۱۳۵۵ه.ق)، حاج میرزا

علی آقای شیرازی فرزند میرزای بزرگ، حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶ه.ق)، حاج آقا حسین بروجردی و برخی دیگر.

از این طبقه پس از میرزای نائینی و مرحوم حائری، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (م۱۳۶۵هق) تقریبا مرجع کل شد و پس از وی نام عده ای از طبقه بعد بر سر زبانها افتاد اما عمدةً دو تن از معاصران باقی مانده از دوران مرحوم اصفهانی بیشتر مرجعیت یافتند: مرحوم قمی که پس از چند ماه درگذشت و مرحوم بروجردی (م۱۳۸۰ه.ق) هر چند آن عده هم مقلدانی داشتند، مانند آیات عظام

قم: سید محمد حجت (م۱۳۷۲ه.ق)، سید محمدتقی خوانساری (م ۱۳۷۱ ه .ق)، سید صدرالدین صدر (م ۱۲۷۳ ه .ق)، و آیات عظام نجف: سیدمحسن حکیم (م۱۳۹۰ه.ق)، سید محمود شاهرودی (م۱۳۹۵ه.ق)، سید عبدالهادی شیرازی (م۱۳۸۲ه.ق)، میرزا مهدی شیرازی ساکن کربلا، سید محمد

ص:۳۴۰

هادی میلانی ساکن مشهد و بعدا آیه اللّه خوئی، امام خمینی، آیه اللّه گلپایگانی، آیه اللّه سید احمد خوانساری ساکن تهران و آیه اللّه اراکی و آیه اللّه سبزواری در نجف.

برخی از این بزرگان، درس مرحوم آخوند خراسانی و معاصران وی را هم درک کرده بودند اما عمدةً نزد مرحوم میرزای نائینی، حاج شیخ حائری، سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیای عراقی و شیخ محمد حسین اصفهانی، معروف به (کمپانی) و دیگران درس خوانده بودند. برخی از مراجع قم

منحصرا شاگرد شیخ عبدالکریم حائری بودند.

این بود سیر مرجعیت در قرنِ اخیر پس از شیخ انصاری تا کنون، و ما در پایان این بحث، راجع به مرجعیت پس از آیه اللّه اراکی و معیارهای مرجعیت، سخن خواهیم گفت.

بحث کبروی و کلی

گرچه بحثهای کلی معمولاً در اطراف صفات و شرایط مرجع از قبیل فقاهت، عدالت و تقوا و گاهی در شرایط اعلمیت و اتقی بودن و راههای اثبات این صفات است، اما اخیرا شرایطی از قبیل مدبر و شجاع و مجاهد بودن، مطرح می شود، اما ترجیح می دهیم اول راجع به اصطلاح مرجَع یا مرجِع (به کسر جیم)، مقلَّد، مقلِّد (به فتح و کسر لام)، مجتهد و اجتهاد و تقلید، بحث کنیم.

عنوان «مرجعیت» مسلما در گذشته شاید بیش از قرنِ حاضر مطرح نبوده است، اما چون مردم برای اخذ احکام و تقلید به مجتهد و فقیه رجوع می کنند کم کم این عنوان رواج پیدا کرد، هر چند اگر بخواهیم شاهدی از روایات برای آن پیدا کنیم از کلمه (فارجعوا) در توقیع شریف: «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا»(۱) می توانیم چیزی به دست آوریم.

کلمات مقلِّد و مقلَّد و تقلید هم، در بین شیعه در اعصار اولیه، مصطلح نبوده و ما در جایی

ندیده ایم که مثلاً بگویند: «مردم از شیخ طوسی یا سید مرتضی تقلید می کردند: در حالی که این الفاظ در بین اهل سنت از عصر پیشوایانشان شهرت داشته است. بلی، راجع به علمای متأخر از شیخ

طوسی تا پیش از محقق حلّی (م۶۷۲ه.ق) که از کتابها و فتاوی شیخ، به لحاظ عظمت او، تخطی

نمی کردند، کلمه (مُقلِّده) در عبارات ابن ادریس حلّی (م۵۷۸ه.ق) دیده می شود و در کتاب

معالم الاصول نقل گردیده است.

علاوه بر این، در حدیث معروفِ عمربن حنظله: «و أمّا من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه، مخالفا علی هواه، مطیعا لامر مولاه فللعوام أن یقلّدوه...»(۲) کلمه «یقلّدوه» به کار رفته است، از باب این که مقلِّد مسؤولیت دین خود را به گردن فقیه

مقلَّد می اندازد(۳).

ص:۳۴۱

۱- بحارالانوار ۷۸/۳۸۰.

۲- احتجاج طبرسی ۲/۴۵۸.

۳- در کافی ۶/۴۱۳ باب من اضطرّ إلی الخمر للدّواء اوللعطش او للتقیّه، این روایت رااز ابی بصیر نقل کردهاست: قال دخلت امّ خالد العبدیّه علی ابی عبداللّه علیه السلام و أنا عنده، فقالت: جعلتُ فداک انّه یعترینی قراقر فی بطنی و قد وصف لی أطبّاء العراف النبیذ السویق، و قد وقفت و عرفت کراهتک له، فاحببت أن أسألک عن ذلک، فقال لها، و ما یمنعکِ عن شربه؟ قالت: قد قلّدتک دینی...

اما کلمه اجتهاد و مجتهد، در اصل در بین اهل سنت رواج داشته زیرا آنان پیشوایان خود را مجتهد

و صاحب رأی می دانستند و کلمه «اجتهاد» در آن عصر، ردیف کلمات «رأی و قیاس» به کار می رفت.

شیعه امامیه امامان خود را معصوم و دارای علم موهبتی موروث از پیغمبر می دانستند، راویان احادیث و اصحاب ائمه اهل بیت هم، ناقل و روای احکام بودند نه مجتهد، و لهذا کلمه اجتهاد به قول مرحوم استاد شهید مطهری نخست (سنی) بود و بعدا شیعه شد. در حالی که مسلما یک نوع فقاهت و استنباط وجود داشت اما آن را اجتهاد نمی نامیدند.

زیرا پس از دوران ائمه اهل بیت علیهم السلام و محدثان بزرگ: امثال کلینی (م۳۲۹ه.ق) و شیخ صدوق (م۳۸۱ه.ق) و معاصران و مشایخ آنان، تقریبا در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری که دسترسی به امام نبود و متون احادیث شامل همه «حوادث واقعه» و نیازهای تازه نبود علمای شیعه هم همان راه اجتهاد رادر پیش گرفتند. البته با التزام به روایات اهل بیت و با اجتناب شدید از قیاس، و از این تاریخ کلمه اجتهاد در میان علمای شیعه رواج پیدا کرد. در قرن چهارم بزرگانی مانند

ابن ابی عقیل معاصر کلینی، ابن جُنید اسکافی معاصر صدوق، ابن قولویه (م۳۶۸ه.ق)، استاد شیخ مفید، بعدا خود مفید(م۴۱۳ه.ق) و شاگردان وی: سید مرتضی(م۴۳۶ه.ق) و شیخ طوسی (م۴۶۰ه.ق) و دیگران، که با علم اصول و مبانی اجتهاد اهل سنت آشنا بودند و خود، در فقه و اصول، مبانی خاصی طبق مذهب اهل بیت، تأسیس کردند، در این هنگام، فقه اجتهادی به روش معمول قرنهای بعد، رواج پیدا کرد و همواره رو به تکامل رفته است. در حالی که این نوع فقه با مبانی خاص و از جمله تمسک به قیاس و رأی، از قرن دوم با تفاوتهایی در مذاهب اهل سنت شایع بوده است.

با این همه، در همان زمانِ پیدایش این روش، برخی از محدثان شیعه در قم و کوفه و در اعصار

متأخر از قرن ۱۱ به بعد اخباریون شیعه با این روش مخالف بوده و هستند و عنوان مجتهد و مقلد را یک نوع بدعت دانسته و خود را پیرو حدیث می دانند که البته با این طرز تفکر جایی برای گسترش فقیه باقی نمی ماند و خود یک نوع جمود علمی و فقهی به شمار می رود. این بحث بسیار دامنه دارد و در قرن دوازدهم به اوج خود رسیده است. تا این که در این قرن، مرحوم ملامحمدباقر معروف به وحید بهبهانی (م۱۲۰۶) با قدرت علمی خود روش فقه تحقیقی و اجتهادی را که به روش اصولی

شهرت یافته در قبال روش اخباریه به کرسی نشانید و تا کنون ادامه داشته و بلکه همواره رو به پیشرفت و تحول بوده است.

این نوع فقه را در قبال فقه اهل حدیث و اخباریها می توان فقه پویا نامید، که البته این اصطلاح در

عصر ما پس از مطرح شدن ولایت مطلقه فقیه و تصدّی امر حکومت به وسیله فقیه و تشکیل نظام کامل حکومت اسلامی، به لحاظ نیازهای زیادتر، دامنه بیشتری پیدا کرده و هنگامی که گفته می شود

فقه پویا مراد، آن نوع فقه گسترده و باز است که بتوان با آن کلیه مشکلات جامعه را در بُعد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حل کرد، که قهرا باید فقیه و ولیّ امر در بخشی از مسائل از اختیار ولایتی خود استفاده کند. این بحث نیز نیاز به کاوش زیاد دارد و اینک بحثهای جدیدی بر فقه و اصول اضافه گردیده و می گردد. و شاید نیاز باشد در مبانی گذشته این دو علم، تجدید نظر و نوسازی به عمل آید.

این بحثها مانند فقه اجتهادی و تحقیقی در گذشته، اگر درست عمل شود و پایبندی به کتاب و سنت و عترت محفوظ بماند، هیچ اشکالی ندارد و نباید آن راتبدیل و تغییر دین و بدعت دانست.

وظایف مرجع

از جمله بحثهای کلی و کبروی در باب مرجعیت، همانا شناخت وظایف و مسؤولیتهای مرجع تقلید است. که باید گفت: وظایف مرجع، در عصر غیبت امام علیه السلام ، همان وظایف امام است در حال تصدی مقام امامت، وظایف امام هم همان وظایف پیغمبر است. امام، حافظ شریعت، مبیّن احکام،

هادی انام، رهبر سیاسی و حاکم مردم و هم قاضی و داور است. علاوه بر این در هنگام تصدی

منصب حکومت، کلیه وظایف سیاسی به عهده او است، همه اموال و زکات و خمس باید به دست او

برسد و یا با نظر او اخذ و صرف گردد. تصدی امور حسبیه عموما از وظایف امام است. ائمه اهل بیت، بجز علی علیه السلام در دوران خلافتش و نیز امام حسن علیه السلام در چند ماه خلافت، طبعا در امور سیاسی و اداره امور مسلمین نقش رسمی و علنی نداشتند مگر ارشاد و هدایت و مبارزه آشکار یا پنهان با خلفا، ولی در نظر شیعه مسلم بود که کلیه این مناصب، از آنِ ائمه اهل بیت است که دیگران

تصاحب کرده اند.

این بود که سمتِ قضاوت و امور حسبیه و زکات را به فقها ارجاع می دادند، خمس را هم خود می گرفتند و وکلای آنان در بلاد واسطه ابلاغ احکام به مردم و نیز اخذ وجوه و ایصال آنها به امام بودند.

اما پس از غیبت امام، بنا به توصیه او فقها مرجع احکام بودند و مردم به آنان رجوع می کردند و امر قضاوت نیز با آنان بود، زیرا امام، فقها و راویان احادیث را بطور عموم به منصب قضاء نصب کرده بود.

از امور حسبیه، به غیر از حکومت هر چه را میسور بود فقها انجام می دادند، رسیدگی به امور ایتام و فقرا و نصب قیّم، با آنها بود، شاید بیشتر فقها، حق دخالت در حکومت را برای خود محفوظ

می داشتند، ولی عملاً از آن برکنار بودند. اما گاهی از حکّام عادل و مدافع حقّ اهل بیت، حمایت

می کردند و با آنها رابطه داشتند. این نوع رابطه حسنه در عصر آل بویه و بیشتر از آن در عصر صفویه

وجود داشت، در این عصر، حتی اقامه نماز جمعه، اجراء حدود، و تصدی مقام شیخ الاسلامی را از سوی پادشاهان می پذیرفتند. مجلسی اول و دوم (م۱۰۷۰ و ۱۱۱۰ه.ق)، شیخ الاسلام کشور بودند،

پدر شیخ بهائی (م۱۰۳۰ه.ق) در هرات شیخ الاسلام بود و همچنین پیش از آنان محقق کرکی (۸۶۸-۹۴۰ه.ق)، که البته گروهی از علما از این کارها اجتناب می کردند و نظر خوشی به سلاطین و به علمایی که با آنان همکاری می کردند نداشتند.

امر قضاوت، به طور رسمی از عصر صفویه تا دوران رضاخان به دست فقها بود و حکومتها احکام آنان را به رسمیت می شناختند، همچنین سایر امور حسبیه.

وجوهات شرعیه

باقی می ماند مسأله وجوهات شرعیه، زکات را در عصر خلفا آنان می گرفتند، اما در دوران صفویه

به بعد که شیعه حکومت رسمی داشت، مردم خود می پرداختند و حکومت به جای زکات از زمینها

عشریه و از زراعت و اموال و تجارت مالیات می گرفتند.

اما خمس، که از آنِ امام است و نه حکومت، در عصر غیبت امام در قرون اولیه مورد اختلاف نظر

شدید واقع شد، تا چند قرن، می گفتند: مردم خود از جانب امام به اهلش بپردازند یا این که نزد کسی به ودیعت بگذارند و یا دفن کنند تا امام خود بیاید و آن را بیرون بیاورد، ولی از قرن پنجم تقریبا این نظر رجحان پیدا کرد که خمس را به فقها بدهند تا برای امام نگه دارند، گاهی می گفتند به نیابت از امام به مصارف مقرره برسانند.

این نظر اخیر تدریجا بدون این که دلیل مشخصی داشته باشد، در قرون اخیره شایع شد و مردم خمس را به فقیه شهر می دادند و او نصف آن را به سادات، و نصف دیگر را به فقرا و طلاب می داد و یا در راه ترویج اسلام صرف می کرد که تا کنون این سنت ادامه داشته و بودجه حوزه ها راتا حدودی تأمین می کند.

البته پس از حکومت ولایت فقیه و استقرار نظام اسلامی، این مسأله مورد بحث قرار گرفته که خمس را باید به ولیّ امر داد یا به هر فقیه و مرجع تقلید می توان داد. این جانب چند سال پیش از این، مقاله ای در این خصوص نوشتم(۱) که در روزنامه اطلاعات و هم در مجله حوزه چاپ شد، من در آنجا ترجیح دادم که خمس بنابر قول به ولایت عامه فقیه، از آنِ ولی امر است زیرا امام هم به جنبه ولایت، خمس را اخذ و صرف می کرد. و سرانجام پیشنهاد کردم که از باب احتیاط و به لحاظ

جلوگیری از هدر رفتن وجوهات در حسابی زیر نظر ولی فقیه و دیگر مراجع گرد آید و با نظم خاصّی به مصرف طلاب، حوزه های علمیه و مراکز تبلیغی برسد. در پیام خود به جامعه محترم

مدرسین که در اطلاعات و در پایان این شماره چاپ شده بر این امر تأکید کردم.

۱- این مقاله پیش از مقاله مرجعیت چاپ شد.

بحثهای جدید راجع به مرجعیت

در سالهای اخیر قبل از انقلاب و بعد از آن، به لحاظ گسترش وظایفِ مرجع و پراکندگی و توسعه

مباحث فقهی، بحثهای تازه ای راجع به اجتهاد و مرجعیت، مطرح شده است که فهرست وار به آنها اشاره می کنم:

۱- مرجعیت فردی یا شورایی: آیا اگر به جای این که یک فرد یا افرادی مستقلاً، فتوا بدهند، بهتر نیست جمعی از فقهای صاحب نظر، با مشورت و تبادل نظر در مسائل مستحدثه مهم و یا در کل مسائل، فتوا صادر کنند و از سوی شورا، به استفتاءکنندگان ابلاغ شود و یا رساله عملیه ای از سوی شورا انتشار یابد؟ آیا از شورا می توان تقلید کرد، یا حتما باید از فرد یا افراد مشخص تقلید کنند؟

در این زمینه باید کلیه منابع و مآخذ و نیز مزایا و مرجّحات هر یک از این دو را بررسی کرد شاید بتوانیم به نتیجه مطلوب برسیم.

۲- مرجعیت عمومی و کلی یا موضوعی و تخصّصی: آیا با گسترش فوق العاده فقه، و ارتباط مسائل فقهی با علوم و تخصصهای گوناگون، یک فرد می تواند در کلیه ابواب فقهی اعم از عبادات، معاملات، حقوق و سیاسات، مسائل مالی و اقتصادی و جز اینها مجتهد صاحب رأی و

متخصص در هر کدام باشد، یا این که لااقل به خاطر احتیاط بیشتر و حصول اطمینان، بهتر است موضوعات فقهی به صورت تخصّصی دسته بندی شود، و برای هر یک متخصّصانی تربیت شوند، تا

به سهولت و با خبرویت و سرعت، به نیازهای فقهی پاسخ بدهند و یا برای یک موضوع خاص مثلاً

مسائل اقتصادی یک رساله عملیه تألیف و منتشر شود؟

مسأله تجزّی در اجتهاد، قبلاً هم در علم اصول مطرح بوده است، اما به این معنی که اگر کسی تنها

در برخی از مسائل فقهی مجتهد است آیا می توان از او تقلید کرد؟ یا این که مقلَّد باید در کل ابواب فقه، مجتهد باشد، زیرا از اجتهاد در کل ابواب طبیعتا بصیرت بیشتری برای او پیدا می شود، اما مجتهد در برخی از مسائل، در حقیقت مجتهد کامل و فقیه مورد اطمینان نیست؟ پیدا است، این دو بحث کمی با هم فرق دارد، زیرا در بحث اول مسأله تخصّص مطرح است که عادةً در کل ابواب فقه امکان ندارد، نه اجتهاد در کل مسائل، که در بحث (تجزیه در اجتهاد) عنوان می شود و برای یک نفر امکان دارد.

۳- تقسیم و مسائل عمومی و فردی: پس از استقرار نظام ولایت فقیه، که در رأس آن حتما

باید ولیّ فقیه جامع همه شرایط مجتهد جائزالتقلید به اضافه شرایط خاص رهبری، وجود داشته باشد

و مسائـل کلی کشوری و اسـلامی؛ مسائـل سیاسـی و اجتمـاعی را که متعلق به کل جامعه است حل و فصل و در آنها اظهارنظر نمایـد، آیـا بهتر نیست مسائـل فقهی عمومی از مسائـل فردی مجزّا گردد، در مسائـل عمومی منحصـرا به ولیّ امر رجوع شود و دیگران در آنها رأسا رأی ندهند، مگر به عنوان

کمکِ فکری و ارائه نظر مشورتی به ولیّ امر، اما در مسائل فردی از قبیل عبادات و معاملاتِ شخصی،

ص:۳۴۵

دیگران هم می توانند نظر بدهند و موردتقلید قرار گیرند؟ هر چند ولی امر هم، در این قبیل مسائل می تواند مقلَّد قرار گیرد. یا مانند امام امت مرجع کل باشد و یا بنابر مصلحت خاص، این قبیل مسائل را به دیگران واگذار نماید. کما این که واگذار فرمود.

من، زیر عنوان «معیارهای عملی مرجعیت» ذیلاً در این خصوص بحث می کنم و مشکلات و راه حلها را ارائه می دهم.

پیدا است مجموعه این بحثها که در حقیقت بحثهای کلی و کبروی مرجعیت است، اگر بخواهد به طور مستوفی و مستدل مورد بحث قرار گیرد، کتابی را در خور است، بخشهایی از آنها، در کتاب

«روحانیت و مرجعیت» پیش از انقلاب به قلم مرحوم استاد مطهری و دکتر بهشتی و دوستانشان، یا در مقالات پراکنده پس از انقلاب، مورد بحث قرار گرفته، اما هنوز هم جای بحثِ فراوان باقی است.

معیارهای عملی مرجعیت

مسلما مرجع، پس از دارا بودنِ شرایط کلّی و مورد اتفاق، مانند: فقاهت، عدالت و تقوی، یا مورداختلاف مانند: اَعلمیت، اَورعیت، اَتقی بودن، شرط حیات در تقلید ابتدایی یا استمراری، مدیر، مدبّر، شجاع، بصیر به اوضاعِ زمان، آگاه از پیشرفتهای علمی جهان و هر چه در شرایط کنونی دنیا در امر افتاء دخالت دارد، با این وجود، ملاحظه می شود که در هنگام تعددّ افراد ذی صلاحیّت، یک یا چند تن از آنها بر دیگران مقدم می شوند و به مرجعیت کلی و ریاست عامه شیعیان یا بخشی از آنان می رسند اما بقیه مجتهدانِ همطراز آنان، با داشتن شرایط لازم، نصیبی از مرجعیت نداشته اند، آیا علل و عوامل اجتماعی، سیاسی، قومی و اخلاقی افراد، در احراز مقام مرجعیت، دخالت دارند یا خیر؟ بلی، مسلما دخالت دارند. اما لازمست پیش از توضیح، بر این نکته تأکید کنیم که بحمداللّه پایه های مذهب شیعه امامیه آن قدر مستحکم است که تا کنون فردی فاقد شرایط لازمِ مثلاً غیر فقیه یا غیر عادل به مرجعیت شیعه نرسیده و نمی تواند برسد، زیرا شرایط کلی جامعه تشیّع، هیچ گاه پذیرای چنین کسی نیست. پس اگر تقدّم و تأخری صورت می گیرد حتما بین کسانی است که این شرایط را واجد هستند. و اینک توضیح:

۱- کثرت تألیفات و شاگردان: مسلما این دو امر نقش عمده را در گرایش علما و طلاب به

یک مرجع دارد، آثار علمی و شاگردان برجسته بهترین معرف یک مجتهد است برای احراز مرجعیت، بزرگانی مانند وحید بهبهانی، شیخ انصاری، آخوند خراسانی، امام خمینی، آیه اللّه خویی از این بابت سهم بیشتری داشته اند، هم اکنون نیز مدرّسان بزرگ حوزه، از حمایت شاگردان خود کاملاً برخوردار می باشند.

۲- مدیریت حوزه: یکی از علل و مزایای مهم مرجعیت از اسباب تقدم کسی بر دیگران، همانا صلاحیت عملی اداره حوزه یا حوزه های علمیه است، زیرا مسلما، خبرگان حوزه بیش از هر چیز،

مصلحت حوزه را در نظر می گیرند و کسی را بر می گزینند که توان اداره حوزه را داشته باشد. و من برای این ادعا، شاهد دارم. پس از درگذشت مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی (۱۲۴۷–۱۳۳۸ه.ق) در کربلا، که تقریبا مرجع مقتدر و منحصر به فرد بود، نام چند تن در عرض هم مطرح بود که قبلاً نام بردم ولی ستاره اقبالِ آیه اللّه «سید ابوالحسن اصفهانی» بیشتر درخشید و سهم عمده مقلدان به او اختصاص یافت. کسان دیگر، مانند مرحوم «میرزای نائینی»، با وجود درس مهم و داشتن شاگردان

فاضل و حتی تقدم در طبقه و در سن، عقب افتادند. برای من در نجف، افراد متعددی نقل کردند که مرحوم سید، مردی محجوب و گوشه گیر و خوشنام، اما بلندنظر و بسیار زیرک بود، همین که دید حوزه نجف بی سرپرست مانده، خانه محقّر خود را که حتما با خون دل، تهیه کرده بود، فروخت و پول آن را میان طلاب تقسیم کرد. آیا شما فکر نمی کنید این مردانگی و دست و دل بازی، چه اثری در میان طلاب و مدرّسان می گذارد؟

در نجف به مزاح گفته می شد دیگران هم خانه را از دست دادند اما به مرجعیت نرسیدند.

خودمان هستیم مطلب پنهانی نیست، که موازین اعلمیت و اصل اعتبار آن، اگر در بحثهای علمی مطرح است، اما عملاً مصلحت سنجی حوزه و جامعه اسلامی بر آن مقدّم است. مرحوم سیّد تا اواخر حیات پربرکتش که من از سال ۱۳۱۸ش. تا سال ۱۳۲۰ در نجف ناظر آن بودم، و گاهی با پدرم

خصوصی به محضرش شرفیاب می شدم، همین رویه را داشت، کاملاًـ نظر بلندیِ او مشهود بود و نه تنها افراد سرشناس و کارآمد شیعه را می شناخت و هر کس را مطابق شأنش کمک مالی و احترام و تعظیم می کرد، که با اهل سنّت عراق نیز، همین رفتار حکیمانه را داشت. من در این باره خاطرات فراوان دارم که باید بعدا جداگانه تدوین گردد. بودند در همان زمان مراجعی که برای پرداخت

یک ربع دینار عراقی که در آن هنگام، خرج یک نفر طلبه مجرّد را در ماه کفایت می کرد، استخاره می کردند و اگر بد می آمد نمی دادند.

۳– سیاست اداره امور مسلمین: مرحوم سید ابوالحسن در این خصوص هم، برازنده بود که من جنگِ عراقیها را در آن هنگام با انگلیسها با قیام «رشید عالی گیلانی» کاملاً بخاطر دارم که موضع سیّد با دیگران کاملاً فرق داشت و کسانی را از علما ورجال می فرستادند که سیّد را بر فتوای جهاد با انگلیسها، ترغیب کنند، سرانجام پس از این که دیگر بزرگان، امثال مرحوم علامه کاشف الغطاء

(م ۱۳۷۳ ه ق) در نجف و آیه اللّه قمی در کربلا، صریحا فتوا دادند و اعلامیه منتشر کردند، سیّد فرمود: «در هر زمان که کفار، به مسلمانها حمله کنند بر مسلمانها فرض است از اسلام دفاع کنند» گویا سیّد اصل ماجرا را توطئه می دانست.

اما شاهد زنده دیگر مرحوم میرزای بزرگ شیرازی است که در برابر قرارداد تنباکو با درایت و

سیاست تمام قیام کرد، و خواهیم گفت که او را به لحاظ عقل و درایت برگزیدند نه از لحاظ تقدّم علمی. در این زمینه می

توان شواهد بسیاری را ذکر کرد نسبت به بزرگانی دیگر.

ص:۳۴۷

۴- تأثیر سیاست نفیا یا اثباتا: مقصود آن است که مسائل سیاسی و یا قدرتهای سیاسی در تقدم و تأخر مراجع، تأثیر داشته و دارد، مثلاًـ مرحوم «میرزای نائینی» با این که گفتیم از لحاظ آثار علمی و تدریس و تربیت شاگردان مجتهد بر مرحوم آیه اللّه اصفهانی، مقدم بود، ولی به لحاظ این که در حمایت از مشروطیت، کتاب «تنبیه الأمّه» را نوشته بود و خواهیم گفت که مشروطیت از آغاز نزد علمای محتاط و عموم مقدسین، خوشنام نبود و گاهی مشروطه خواهان را تا حدّ تکفیر و لعن طرد می کردند در حوادث بعدی مانند به دار آویختن مرحوم شیخ فضل اللّه نوری که خواهان مشروطه

مشروعه بود، بنا به نقل پدر من که در بطن قضایا قرار داشت، نزدیک به هفتاد مجتهد مسلّم، در شهرهای گوناگون به لحاظ مخالفت با مشروطه، شهید شدند. سیطره جناح لائیک بر مشروطه هم

مزید بر علت گردید. به هر حال مرحوم نائینی ناچار شد آن کتاب را جمع کند، اما باز هم اتّهام حمایت از مشروطیت اثر خود را گذاشت و اکثر مردم به مرحوم آیه اللّه اصفهانی رجوع کردند.

همین مسأله حمایت یا مخالفت با مشروطیت باعث شد، به نقل پدر من، که مرحوم آخوند خراسانی در سالهای آخر عمر، در بین مقدّسین، طرفدار نداشت و به عکس مرحوم «سید کاظم

یزدی» صاحب عروه الوثقی، جلو افتاد، در این زمینه راجع به مظلومیّت مرحوم آخوند داستانها از پدرم و مرحوم آیه اللّه بروجردی و دیگران شنیده ام. پدرم گفت جریان به صورتی در آمده بود، که مرتبا از مقلّدان آخوند خراسانی و صفِ جماعت او کم می شد و بر مریدان مرحوم سیّد کاظم یزدی افزوده می گردید. پدرم می فرمود سید کاظم یزدی در دهه آخر عمر، به حدی از عظمت رسید که کمتر سابقه داشت، در صحن کربلاـ در ایام زیارتی، نماز جماعتش تمام صحن را پر می کرد، پس از نماز فورا او را در یک حجره صحن، پنهان و در را به روی او قفل می کردند که هجوم مردم به او

صدمه نزنند.

بخاطر دارم، اولین نوبت که با پدرم در نجف اشرف در سال ۱۳۱۸ شمسی به زیات قبر «سید یزدی» رفتیم، پدرم که خود از مخالفان مشروطه بود به من گفت: «بابا اگر نفسِ این سیّد یزدی نبود، اسمی از اسلام باقی نمی ماند». داستانهایی از امساک سید از پرداخت وجوه به طلاب و علمای

مشروطه خواه، نقل می کنند که نه مجال و نه صلاح است که من از آنها یاد کنم.

البته طرفداران مشروطه، بعدا این عقب ماندگی را جبران کردند و فرزند سید کاظم (سیدعلی) را

که من همان هنگام او را دیدم و داستانها از او دارم، با تدبیر خاصی، که خودش با گریه برای پدرم نقل می کرد، کنار زدند، همچنین مرحوم شیخ احمد کاشف الغطاء برادر شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء

را که تقریبا جانشین سیّد بود، از جرگه مرجعیت، تا حدود زیادی بیرون کردند. بعدا هم، سراغ شاگردان و ملازمان خاص آخوند مانند آیه اللّه اصفهانی میرزای نائینی رفتند و از روی کار آمدن مخالفانِ آخوند خراسانی، جلوگیری کردند. به نظر

اینجـانب، دولت ایران و حامیـان مشـروطه و مخالفان آن، مخصوصا شاه مسـتبد قاجار، در حوادث مربوط به مرجعیت بی نقش نبودند و این مطلب

ص:۳۴۸

قابل اثبات است.

شاید عظمتِ بیش از حدّ میرزای شیرازی هم پس از مخالفت با قرارداد تنباکو بود که جنازه او را مردم از سامراء تا نجف سر دوش بردند. و گویا غیر از امام امت مرجعی، به عظمت او نیامده باشد.

اینها که گفته شد برخی از آثار منفی یا مثبت دخالتِ سیاست در مرجعیت بود. اما شاهد زنده در

این باب، مرجعیت مرحوم امام بود، ایشان پس از آیه اللّه بروجردی خود را مطرح نفرمود، و چون نسبت به اداره حوزه در جلسه ای که مراجع و کاندیداهای مرجعیت، گفتگو می شد، امام مسؤولیتی در قبال اداره حوزه به عهده نگرفت، ولی همین که «تصویبنامه ایالتی ولایتی» کذائی مطرح شد، و امام باقاطعیت تمام، کار را ادامه داد و در حقیقت، در مخالفت با شاه در بین علما، شاخص گردید،

مرجعیت وی که صلاحیتش نزد شاگردان فاضل او قطعی بود، در سطح وسیعی مطرح شد، به طوری

که پیش از پیروزی انقلاب، اگر فعالیتهای سیاسی و روحانی نبود امام رقیب نداشت.

من در این زمینه مایل نیستم اطلاعات خودم را بیان کنم فرصت هم نیست.

همین امر، به صورت منفی، کسانی را از صحنه خارج کرد که نیاز به ذکر ندارد، باید تاریخ روحانیت شیعه را لااقل در قرن اخیر در رابطه با سیاست با دقت خواند تا معلوم شود سیاست، در جلو آوردن یا عقب زدن مراجع، نقش داشته است یا نه؟ البته مراجعی که دارای فقاهت و تقوی و صالح برای مرجعیت بوده اند.

رسم بود که اگر شاه، به یکی از مراجع، پس از فوت یک مرجع بزرگ، تلگراف تسلیت می زد، توده مردم بخصوص تجّار و ثروتمندان که همواره همراه عقربه قدرت هستند به آن سمت می رفته اند

و این امر در تلگراف شاه به نجف، پس از درگذشت آیه اللّه بروجردی و به دو نفر از مراجع قم و تهران پس از درگذشت آیه اللّه حکیم، کاملاً ـ مشهود بود، هر چند تلگراف اخیر هنگامی مخابره شد که کار از کار گذشته بود و دیگر کسی به تلگراف شاه وقعی نمی گذاشت، بلکه خود، مایه سوءظن هم نسبت به مرجعِ طرف تلگراف، می گردید.

۵- گرایشهای قومی و همشهری گری: این امر، کاملاً مشهود بود، پس از رحلت مرحوم اصفهانی، علمای آذربایجان پس از شور با هم اکثرا مردم ناحیه را به مرحوم آیه اللّه حجت تبریزی، ارجاع دادند. بیشتر اعراب، به مرحوم حکیم رجوع کردند، پس از فوت مرحوم آیه اللّه بروجردی و

بلکه در حیات او، اهالی شاهرود و شاید بیشتر شهرهای خراسان، به مرحوم آیه اللّه شاهرودی، رجوع کردند و همچنین در موارد دیگر، و این امر قطعا تصادفی نبوده است، بلکه حمل بر صحت آن، این است که اهل هر دیاری فردِ همشهری خود را بهتر می شناسند و زمینه های تقلید او از قبل در آن شهر، فراهم گردیده بوده است.

قبـل از این هم مرحـوم آیه اللّه شـربیانی(۱۲۴۸-۱۳۲۲ه ق)و همچنین شـیخ حسن ممقـانی (۱۲۳۸-۱۳۲۳ه ق) در نجف، بیشـتر مرجع ترکها بودند تا فارسها، البته نسبت به مرحوم شربیانی

ص:۳۴۹

گفته می شود که عمدهً مورد حمایت سلسله قاجار و اولیاء دولت بوده است.

۶- اتفاقات و تصادفات: گاهی اتفاق می افتد که یک نفر مجتهد، از دورِ مرجعیت خارج

می شود؛ در سالهای اقامت من در نجف اشرف، عالم پیرمردی را کرباس پوش می دیدم که می گفتند

قبل از غلبه کمونیستها بر قفقاز، وی مرجع تقلید اهالی قفقاز بود، و پس از سقوط قفقاز به دامن کمونیست ها، وجوهات آن ناحیه بکلی قطع شد و این عالم محترم خودش هم نیازمند کمک دیگران

گردید چه برسد که بخواهد، حوزه را اداره کند. فکر می کنم نامش فاضل قفقازی بود که البته غیر از مرحوم فاضل قفقازی ساکنِ قم از اصحاب خاص مرحوم آیه اللّه بروجردی بود.

گاهی این عوامل، عمدی بود مثلاً پدر من نقل می کرد، پس از درگذشت میرزای بزرگ، نام و آوازه مرحوم «سید اسماعیل صدر» پدر مرحوم سید صدرالدین صدر یکی از سه مُدیر حوزه قم پس از مرحوم حائری مؤسس حوزه، و جدّ شهید صدر و فقید سعید امام موسی صدر و حاج آقا رضا

صدر رضوان اللّه تعالی علیهم اجمعین، بر سر زبانها افتاد و نوع مردم به او رجوع کردند، اما آن مرحوم، گویا پذیرای مرجعیت نبود و همواره بین نجف و کربلا و کاظمین در حرکت بود تا این که ظاهرا اخیرا در کاظمین سکنی گزید و در همان جا در گذشت، قبر او در اتاق دست راست درب

حرم مطهر، از سوی ایوان طرف قبله قرار دارد.

یکی از اهل اطلاع، می گفت: خاندان صدر، خوش می درخشند ولی عاقبت ندارند، مانند همین سیداسماعیل صدر، مرحوم سید صدرالدین صدر که با هجرت آیه اللّه بروجردی به قم، محل درس و نماز جماعت خود را در صحن مطهّر به او واگذار فرمود و خود منزوی گردید و مانند شهید صدر و امام موسی که در اوج شهرت، یکی شهید و یکی مفقود گردید.

از جمله این اتّفاقات، همانا درگذشت یک فقیه که انتظار مرجعیّتش می رود، در عصر مرجع مقدم بر وی است. من در عصر مرحوم آیه اللّه اصفهانی در نجف اشرف، چند تن از علمای بزرگ را

می دیدم که انتظار آن می رفت که پس از سید، به مرجعیت برسند، مانند مرحوم شیخ آقا ضیاء عراقی (م ۱۳۶۱ ه ق) که یکی از شاگردان مبرّز مرحوم آخوند خراسانی و سالهای سال مدرس بزرگ نجف

بود و چند نسل از شاگردان را تربیت فرمود که چند تن از آنان، بعدا در نجف و قم به مرجعیت

رسیدند مانند: آیه اللّه حکیم، آیه اللّه خویی، و برخی دیگر در نجف و آیه اللّه سید احمد خوانساری،

آیه اللّه سید محمّد تقی خوانساری و آقای حجت، در قم و تهران: درس خارج فقه و بخصوص اصول وی به درس مرحوم

نائینی تنه می زد، حتی گفته می شد بیشتر شاگردان مرحوم نائینی نزد وی ملا شده بودند اما بیشتر خود را به مرحوم نائینی که شهرت زیادی پیدا کرده بود نسبت می دادند البته نزد او هم درس خوانده بودند.

و مانند مرحوم حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی (م ۱۳۶۱ ه ق) معروف به کمپانی که او نیز مانند

آقا ضیاء مدرسی بزرگ ودارای شاگردهایی بود که چند تن از آنان بعدا به مرجعیت رسیدند از قبیل

مرحوم خویی و مرحوم میلانی. این دو تن: یعنی مرحوم آقا ضیاء و مرحوم کمپانی در سالهای اقامت من در نجف، بزرگترین مدرّسان نجف بودند، میان شاگردان ایشان یک نوع رقابت وجود داشت زیرا مبانی اصولی آن دو با هم و نیز با مبانی مرحوم نائینی برخورد داشت و مدار بحث بود و تا امروز، آراء این سه محقق در رأس مبانی اصولی قرار دارد و هر کس آراء آنها را بفهمد و خوب بیان کند، مُلّا و محقّق به شمار می آید. مرحوم عراقی و مرحوم کمپانی، آخرین ماههای اقامت من در نجف، هر دو به شدّت بیمار بودند و آنان را برای معالجه به بغداد برده بودند ودر منابر و مجالس نجف، برای شفای آنان دعا می کردند، حتی یک شب، شاگردان آنان در پشت بام مدرسه سید، ختم «امّن یجیب» برای شفای آنان گرفتند. پس از مراجعت من به مشهد پس از چند ماه خبر رحلت آنان آمد، که به فاصله یک هفته اول آقای عراقی بعدا مرحوم کمپانی درگذشتند.

گاهی در حیات مرحوم سید اصفهانی، شاگردان و مریدان آنان برای مرجعیت ایشان تلاش داشتند و رساله مرحوم کمپانی راهم به چاپخانه دادند، ولی به نتیجه نرسید، از مرحوم عراقی که مردی صریح اللهجه و بذله گو بود راجع به عدم مرجعیت خودش داستانهای شیرینی نقل می کردند.

دو تن دیگر از بزرگترین شاگردان مرحوم نائینی، مرحوم حاج شیخ موسی خوانساری، صاحب تقریرات مکاسبِ استاد خود، و مرحوم شیخ محمد علی کاظمینی صاحب تقریرات، اصول او، نیز

زمینه مرجعیت پس از سید را داشتند که در حیات سید درگذشتند، مرحوم خوانساری، در همان وقت درس مهمی داشت که پس از درس آقا ضیاء و آقای کمپانی در مرتبه دوم بود و فضلایی از طلاب در آن حضور می یافتند. اما آقای کاظمینی پس از مرحوم عراقی جلسه درس مهمی پیدا کرد که متأسفانه

دوام نیاورد.

دو تن دیگر را هم باید بگویم یکی مرحوم سیدجمال الدین گلپایگانی از قدیمیترین شاگردان نائینی، بسیار مورد توجه بود که او نیز در حیات سید درگذشت. دیگری مرحوم حاج شیخ کاظم

شیرازی از شاگردان آخوند خراسانی و میرزا محمد تقی شیرازی، بسیار شهرت داشت و در همان

هنگام درگذشت، این افراد، بر کسانی که پس از سید به مرجعیت رسیدند مانند آیه اللّه بروجردی، در رتبه مقدم بودند اما فوت آنان مانع گردید که به مرجعیت برسند.

همچنین، در رتبه بعد، باید از مرحوم حاج میرزا حسن بجنوردی یاد کرد که در آن هنگام از

طلاب می شنیدم که او را از جهاتی بر آقای خویی رجحان می دادند ولی در عصر مرجعیت آقای حکیم از دنیا رفت و به مرجعیت نرسید.

بنابراین، ضوابط و معیارهایی که یاد می کنم، هیچکدام کلیّت ندارد اگر واقعا کثرت شاگردان، میزان باشد. حتما مرحوم آقا ضیاء و مرحوم کمپانی بر دیگران تقدم داشتند. بلی، اینجا است که باید گفت تقدیر الهی آخرین حرف را می زند «ماشاءاللّه

کـان و مـالم یشـاء لم یکن» نمی دانم صـحیح است بگویم: قُـل اللّهمّ مالـکَ الملکِ تؤتِی الملکَ مَن تشاءُ و تنزع المُلکَ ممّن تَشاءُ و تُعِزُّ مَن تَشاءُ و تُذِلُّ مَن تَشاء

ص:۳۵۱

بِيَدِكَ الخَيْرُ إِنّكَ عَلى كُلِّ شَی ءٍ قديرٌ(۱)یا نه، در این باب مطالب زیادی در شانس مرجعیت بخاطر دارم، اما بحث رابه نقل مطلبی در این باب از مرحوم آیه اللّه اصفهانی پایان می دهم. نقل کردند از مرحوم سید در اواخر عمرش سؤال کردند، اگر حادثه ای خدای نکرده برای شما رخ دهد، چه کسی مرجع خواهد

شد؟ سید فرمود: «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد» دو مرتبه سؤال کردند باز هم فرمود: «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد» فاعتبروا یا أولی الابصار.

پیداست، مرحوم سید که بارها معیارهای مرجعیت را آزموده و حدود ۳۰ سال با قدرت، این سمت رابه عهده داشته است، افراد شاخص برای مرجعیت پس از خود رادر نجف و قم می شناخته با درایتی که خاص او بود می دانست پس از وی نام آن عده بلند خواهد شد، اما سرانجام این حظ نصیب که خواهد شد. منوط به مشیّت الهی است. مرحوم سید اهل ذکر و ورد و ریاضت و توسل

بود، هرگاه در اداره حوزه در مضیقه می افتاد به مسجد سهله می رفت و متوسل به حضرت ولی عصر علیه السلام می گردید. در این رابطه گفته می شد شیخ محمد کوفی (که من در نجف او را دیدم) از سوی حضرت برای او پیغام آورد، که «افتح الباب واقض حوائج الناس، نحن ننصرک»!! چنین کسی

حق دارد بگوید: «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد» هم اکنون نیز مطلب همین است و لاغیر، و بسیاری از تدابیر، بی اثر خواهد شد.

بلی، همان طور که سید، پیش بینی کرده بود، پس از وی تا چند ماه راجع به جانشین او در عراق و ایران و دیگر بلاد، بحث بود، اقلاً ده نفر نامشان برده می شد و برای هر کدام تبلیغ می کردند تا سرانجام، مرحوم آیه اللّه بروجردی شاخص شد و در درجه بعد دیگران. گفته می شد که ملك

فیصل دوّم پادشاه جوان عراق که هنوز جرمی از او مشاهده نشده و بسیار محبوب بود، پرسید، «لمن صار امر التقلید؟»: بالاخره امر تقلید به چه کسی موکول شد؟ در پاسخ گفتند: «وکلّ یدّعی وصلاً بلیلی!!». که حق بود می گفتند: «الامر الی العلیّ الاعلی».

البته با همه این اتفاقات، که مجرای مرجعیت را تغییر می داد، یك سنت، همواره رعایت می گردید: تقدم در سن و در طبقه تحصیلی، که هنوز هم، رعایت می گردد.

۷- خروج از حوزه یا هجرت به حوزه: این هم عامل مهمی است مثلاً اگر مرحوم حاج سیداحمد خوانساری (م ۱۴۰۵ ه ق) از قم به تهران نرفته بود یا بعد از مرحوم بروجردی به حوزه برمی گشت، بر همه مقدم بود، یکی از یاران امام امت نقل می کرد که در حیات آیه اللّه بروجردی، از امام پرسیدم پس از آقای بروجردی، مرجعیت چه می شود؟ فرمود: هیچ، بازاریان تهران، آقای

خوانساری را به قم می آورنـد و وجوه را در اختیار او قرار می دهنـد می شود رئیس مطلق. البته پیش بینی امام درست بود ولی به نتیجه نرسـید. بازاریان تهران به نزد علما و مدرسـین قم آمـدن که ما می خواهیم آقای خوانساری را به قم جهت اداره حوزه بیاوریم!!، شنیدم هر کدام پاسخی دادند و

ص:۳۵۲

۱- آل عمران / ۲۶.

سرانجام وی به قم نیامد. مقام علمی و تقوای وی منکر نداشت، امام امت پس از درگذشت آیه اللّه

شیخ محمّد باقر آشتیانی(م ۱۴۰۴ ه ق) متولی مدرسه مروی تهران به آقای خوانساری پیغام داد که بنا بر وقفنامه مدرسه، امر تولیت آن با اعلم بَلَد است، شما اعلم بلدید نظر بدهید من آقای کنی را برگزیدم اگر مصلحت می دانید ابقا کنید و الاّ دیگری را به تولیت مدرسه نصب کنید!! وی فرموده بود چند روز صبر کنید، آنگاه تولیت آیه اللّه کنی را انجاز فرمود. گاهی گفته می شد، امام، نزد مرحوم خوانساری در جوانی درس خوانده بود.

نمونه دیگر، مرحوم آیه اللّه بروجردی است که حدود چهل سال پس از مراجعت از نجف در بروجرد مسقط الرأس خود، توقف فرمود، تا این که مدرّسان عالیرتبه قم و شاید در رأس همه

حضرت امام، ایشان را به قم دعوت کردند. او زمام امر را به دست گرفت و در سال ۱۳۲۵ شمسی که مرحوم اصفهانی در گذشت به شرحی که گفتم مرجع اعلای شیعه گردید. حال اگر ایشان به قم

نمی آمد، هر چند در نظر اهل فنّ مجتهدی متبحّر و کم نظیر بود، اما مسلما چنین مرجعیت کلی پیدا نمی کرد.

پس از فوت مرحوم آیه اللّه قمی، مرحوم میرزامهدی شیرازی یکی از ملازمان جلسه استفتاء ایشان، در کربلا رحل اقامت افکند و اهل کربلا که از دیرباز در پذیرایی از مرجع تقلید، یک نوع رقابت با نجف داشتند، او را به مرجعیت برگزیدند و اگر از آنجا خارج می شد، ظاهرا چنین شانسی نداشت. شایدمرحوم آیه اللّه میلانی (م ۱۳۹۵ ه ق) و نیز آیه اللّه سیدعبداللّه شیرازی (م۱۴۰۵ ه ق) اگر به مشهد نمی آمدند، در نجف معلوم نبود که تا این حد، نوبت مرجعیّت، به آنان برسد.

لابد در این چند روز از رسانه ها شنیده ویا خوانده اید که مرحوم «شیخ انصاری»، می گفت سعیدالعلماء مازندرانی(م حدود ۱۲۷۰ ه ق)، در دوران تحصیل، از من اعلم بود، او اولی است به تقلید، عالم مازندرانی فرموده بود: بلی در آن هنگام من از او بهتر می فهمیدم ولی شیخ، سالها در نجف با طلاّب و فضلا، محشور بود و من در اینجا از این مزیّت محروم بودم. الان او اعلم

از من است.

معیارهای گذشته و امروز: مسلما تا قبل از صفویه، مردم هر شهر به فقیه شهر خود یابه

نزدیکترین عالم، در احکام رجوع می کردند، و هیچ شاهدی در دست نیست که مردم به یک یا چند تن در یک مرکز علمی دوردست رجوع کنند، البته در مراکز علمی بغداد و اصفهان، علمای بزرگی

بودند که در جاهای دیگر شهرت یافته بودند مانند شیخ مفید سید مرتضی، شیخ طوسی و دیگران،

اهل علم، مسائل علمی فقهی یا کلامی را از آنان سؤال می کردند و آنها پاسخ می دادند، اما این سؤال و جوابها مختص علما و غالبا مستدل بود، نه از قبیل سؤال مردم عادی از مقلَّد خود. در این دوران نشانی از بحث اعلمیت فقها در میان مردم نبود و کسی به فکر نمی افتاد که تحقیق کند کدام عالم اعلم است. در عصر صفویه و اندکی پس از آن، در ایران، شهرهای اصفهان،

قزوین، کاشان، قم، نراق و

ص:۳۵۳

مشهد و در عراق و کربلا و نجف علمای بزرگی بودند که مردم از آنان تقلید می کردند، شاید اصفهان، از این بابت، مقدم بر دیگر شهرها بود، حوزه علمیه آن هم مهمتر بود. علاوه بر این از سوی سلاطین صفویه شیخ الاسلامی نصب می شد و مردم غالبا از او احکام را می گرفتند.

به نظر می رسد برای اولین بار، آقا باقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ ه ق) در کربلا مرجع عمومی و شاخص شد هر چند مسلما در شهرهای یاد شده بزرگان دیگر هم بودند. علت تبرّز وی، مقاومت

علمی محکم او بود در قبال مسلک اخباریت که از قرن یازدهم توسط ملا محمّد امین استرآبادی

(م ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۶ ه ق) پدید آمد و خیلی از علما را به خود جلب کرد. از جمله مرحوم شیخ یوسف صاحب حدایق در کربلا، فیض کاشانی در کاشان، سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه ق) در

بحرین، سید ماجد بحرانی در شیراز و دیگران در جاهای دیگر. مرحوم وحید در کربلا با مرحوم

صاحب حدایق، مصاف می داد، بحثهای کتبی و شفاهی آنان معروف است، سرانجام در این حیص و

بیص، مکتب اصولی که اجتهاد را چنان که گفتم تجویز می کرد بر مکتب مخالف آن پیروز گردید، این تلاش علمی بعدا از سوی شاگردان برجسته وحید، که در شهرها پراکنده بودند مانند میرزا مهدی شهید در مشهد، میرزای قمی(م ۱۲۳۱ ه ق) در قم، بحرالعلوم(م ۱۲۱۲ ه ق) و شیخ جعفر کبیر

(م۱۲۲۷ یا ۱۲۲۸ ه ق) در نجف، میرزای مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۶ ه ق) در کربلا و دیگران بعدا

دنبال گردید.

بدین مناسبت، وحید بهبهانی، سرفصلی در تاریخ اجتهاد شیعه است و بسیاری از مبانی او تا امروز، اعتبار دارد. همین امر، سبب شد که یک نوع مرجعیت کلّی برای وی پیدا شود. اما پس از او، امر تقلید، به سیره سابق برگشت و شاگردان او در هر جا بودند، بدون آن که از اعلم و غیر اعلم تحقیق شود، مرجع مردم گردیدند، حتی خود وحید در کبر سن که از نود سال گذشته بود، از شاگردانش

تقلید می کرد. می گویند: از شاگرد برومندش بحرالعلوم پرسید: «من کشمش پلو میل دارم شما آن را حرام می دانید؟» (به لحاظ شبهه جوشیدن جوف کشمشها) بحرالعلوم به استاد عرض کرد: من احتیاط می کنم ولی شیخ جعفر (مقصود شیخ جعفر کبیر است) آن را جایز می داند شما به فتوای او عمل کنید. حقیقتا چه صداقت و یکرنگی و صفا در بین آن بزرگان وجود داشته است؟

تقسیم مناصب: نیز نقل می کنند که بحرالعلوم مناصب را میان خود و شیخ جعفر و شیخ حسین نجف که همه از شاگردان (وحید) بودند تقسیم کرد: تدریس را خود برداشت، نماز را به شیخ حسین نجف و تقلید را به کاشف الغطاء واگذار کرد.

شورا در مرجعیت: این دوره گذشت، بعدا نوبت به شیخ موسی و شیخ علی فرزندان کاشف الغطاء و شیخ محمد حسن صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ه ق) رسید، از این هنگام، می بینیم مسأله

انتخاب مرجع با مشورت مـدرّسان عالیقـدر و «اهلِ حلّ و عَقْـد» پا به میـدان می گـذارد، چیزی که ظاهرا تا آنجا که من اطلاع دارم سابقه نداشت. آنان، جمع شدند تا جانشین مرجع قبلی را که ظاهرا شیخ

ص:۳۵۴

جعفر یا فرزندش شیخ موسی بود، انتخاب کنند، پس از بازگشت از مجلس شور، صاحب جواهر به

طعنه فرمود: «ما فَعَلتْ سقیفتکم؟» یعنی سقیفه شما چه کرد؟ پاسخ دادند: «نصبوا علیّا»، یعنی علی را (شیخ علی کاشف الغطاء) برگزیدند. من نمی دانم آیا پس از (شیخ علی) باز هم صاحب جواهر با شور انتخاب شد یا مقام علمی او بی رقیب بود و قهرا مرجعیّت، به وی محوّل گردید؟

پس از شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۱۵۶-۱۲۲۸ ه ق) (یا شیخ جعفر کبیر در برابر نوه اش شیخ جعفر صغیر) سه فرزند وی به ترتیب به مرجعیت رسیدند: شیخ موسی(م۱۲۴۱ ه ق) که شیخ انصاری یک سال نزد او تلمذ نمود، شیخ علی (م ۱۲۵۴ ه ق) آخرین استاد شیخ انصاری، و شیخ

حسن (م ۱۲۶۲ ه ق) که پس از برادرش شیخ علی، در عرض صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ه ق) مرجعیت یافت.

راجع به این شیخ موسی از (کتاب ماضی النجف ص ۲۰۰) نقل شده که پس از فوت شیخ جعفر کبیر، با آن که در میان شاگردان او و علاّمه بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ه ق) فضلای نامداری وجود داشتند، مع ذلک مردم در تعیین اعلم مردد بودند تا آن که محقق قمی برای زیارت به عتبات عالیات آمد، مردم اجتماع کرده از او خواستار تعیین اعلم شدند. محقق فرمود: مسائل چندی می نویسم و جواب آنها را از چند نفری که در نظرم صلاحیت این مقام را دارند می خواهم، شیخ موسی نیز یکی از آنان بود، آن چند نفر جواب مسائل را نوشتند. محقق امر کرد مردم در صحن جمع شدند، سپس بر منبر رفت و فرمود: در این محضر و محل شریف شهادت می دهم که مرجع عام و حجت خدا بر شما شیخ موسی

فرزند شیخ جعفر است، زیرا او در علم از همه برتر است (کتاب زندگانی شیخ انصاری ص ۱۸۴).

تعیین جانشین: به هر حال، صاحب جواهر، هنگام فوت علمای طراز اول نجف را گرد آورد، در بین آنها شیخ مرتضی انصاری را - که آوازه علمیت و جلسه درس او بلند شده بود - ندید فرمود: شیخ را حاضر کنند، شیخ آمد صاحب جواهر او را بر بالین خویش نشانید ودستش راگرفته بر بالای قلب خود نهاد و گفت: «الآنَ طابَ لی الموتُ» سپس فرمود: «هذا مرجعُکم مِن بَعدی» و به شیخ گفت: «قلّل مِن احتیاطِک فإنّ الشّریعةَ سمحةٌ سهلةٌ»(۱)، و این به منزله تعیین شیخ بود به جانشینی

خود، که این هم ظاهرا بی سابقه بوده است، در این هنگام، شیخ انصاری مرجع اعلای شیعه گردید و مبانی علمی تازه ای بر مبانی گذشتگان افزود که امروز محور بحثهای اصولی و فقهی است.

شورای مجتهدین: پس از شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ ق) می گویند: شاگردان مبرّز او از جمله میرزا حسن شیرازی، میرزا حبیب اللّه رشتی(م ۱۳۱۲ ه ق) و دیگران به شور نشستند، میرزای رشتی فرمود: در بین ما اعلم از میرزا وجود دارد، اما نظر به درایت و عقل میرزا، او برای مرجعیت متعین است، میرزای شیرازی، مرجع اعلا شد و داستانهای هیجان انگیز و پر سر و صدای مبارزه با قرارداد تنباکو را دامن زد. پدر من یک بار در خردسالی و یک بار در جوانی میرزا را در سامرا دیده بود می فرمود در

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری - اثر شیخ مرتضی انصاری از نوادگان شیخ، ص ۹۶.

سن جوانی دیدم میرزا پشت شبکه فلزی مانند ضریح نشسته و دستش را از دریچه بیرون می کند که مردم ببوسند و به او هجوم نیاورند، داستان ملاقات با او در خردسالی هم بسیار شیرین است که از آن می گذرم.

دوران تک روی: گویا این آخرین بار بود که مرجعی با شور کاندیداهای مرجعیت، برگزیده شد و پس از آن تاریخ دیگر اثری از چنین شورایی به چشم نمی خورد، بلکه هر کسی به یکی از

مجتهدین رجوع کرد تا این که بالاخره در سید یزدی و میرزای شیرازی کوچک، همان طور که گفتم، تقریبا متمرکز گردید و بعدا در مرحوم سید ابوالحسن و معاصرانش.

جامعه مدرسین قم: بلی، اندکی پیش از انقلاب بطور غیر رسمی و پس از انقلاب بطور رسمی جامعه مدرسین قم، دست به تعیین مرجع زد، نخستین مرجع برگزیده آن جامعه، حضرت امام بود و پس از وی آیات عظام گلپایگانی و اراکی. پس از رحلت این دو عالم کهنسال، باز به شور نشستند و هفت تن، از جمله رهبر معظم انقلاب را برای مرجعیت برگزیدند که در پایان این شماره بیانیه های

گوناگون آن را می توانید بخوانید.

وحدت و تعدد مراجع: اینک این بحث مطرح است که آیا یک مرجع و احتمالاً ولیّ فقیه، رجحان دارد یا مراجع متعدد؟ من در پیام خود به جامعه مدرسین به این مطلب اشاره کردم و در یک جلسه درس برای طلاب قم جهات مسأله را مورد بحث قرار دادم، نتیجه این که بر فرض، تعدّد

مراجع را مصلحت بدانند، حتما باید از دو نحو برخورد و بی نظمی، مانع شوند: تضاد در فتوا و تشتّت در اخذ و صرف وجوهات. اینک کمی راجع به این دو امر بحث می کنم و سخن خود را به

پایان می رسانم.

اول – تضاد در فتوا: در مسایل شخصی و فردی تعدد مراجع، و اختلاف فتوا، مانع ندارد و محذوری بر آن مترتب نمی شود بجز تجزیه و تقسیم قدرت مرجعیت که تاکنون هم سابقه داشته

است، زیرا هیچ گاه چنین اتفاقی نیفتاده که در کنار مرجع بزرگ شاخص، مراجع محدودترِ دیگری

وجود نداشته باشند، حتی در دوران بزرگان یاد شده از قبیل وحید بهبهانی و مراجع پس از او. اما در مسائل عمومی که به کل جامعه تشیّع یا کل جهان اسلام ارتباط دارد، چنین اختلافِ نظری، فاجعه است و من چند نمونه را یاد می کنم:

تضاد در حکم عیدین: بارها اتفاق افتاده که دو مرجع در تعیین روز عید مخصوصا عید فطر، اختلاف نظر پیدا می کردند تا جایی که باعث درگیری مقلِّدان آنان می گردید: در زمان آیه اللّه

بروجردی سالهای قبل از ۱۳۳۹ شمسی که من در قم تحصیل می کردم، در عید فطر میان قم و تهران

اختلاف افتاد، مرحوم آیه اللّه خوانساری در تهران به عید، حکم کرده بود و نماز عید را هم بجا آورده بود، هنگامی که سراغ آیه اللّه بروجردی رفتند، به ایشان گفته شد: آقا روزه هستند و خوابیده اند، دو مدعی رؤیت ماه، به قم آمدند و شهادت دادند، آیه اللّه به شهادت آنان قانع نگردید، نقل می شد، در

ص:۳۵۶

بازار تهران، میان روزه داران و روزه بازکردگان، دعوا درگرفته است، این به آن می گفت: در روز عیـد روزه حرام است و تو کار حرام مرتکب شده ای و آن به این می گفت: در ماه رمضان، داری روزه می خوری!!

عجیب است که به نظر می رسـید، دسـتگاه دولت پنهـانی، و دو عالم سرشـناس تهران مرحوم بهبهانی و مرحوم کاشانی، که در دو خط سیاسی متقابل قرار داشتند یکی طرفدار شاه و دیگری

مخالف آن بود، هر کدام از یکی از این دو مرجع، حمایت می کردند آقای بهبهانی طرف آیه اللّه

خوانسـاری را گرفت و مردم رابه بـاز کردن روزه فرمـان می داد، مرحوم کاشـانی هم، در خانه اش نشسـته و مردم دور او گرد آمده بودند، او می گفت ما منتظر نظر آیه اللّه بروجردی هستیم، سـرانجام، در بین الصـلاتِین مسـجد اعظم قم که به امامت آیه اللّه بروجردی اقامه می شد و بسـیار مهم بود، مرحوم حاج شـیخ ابوالفضل زاهدی، به منبر برآمد و گفت: «آیه اللّه می فرمایند: بعیـد نیست امروز عید باشد، ما همین سـخن ایشان را حکم عید، تلقّی می کنیم و امروز را عید می گیریم»، بعداز ظهر آن روز کم کم مردم افطار کردند و غائله خوابید.

در کشـاکش صف آرایی علما با مسأله «تصویبنامه ایالتی و ولایتی» شاه، اختلاف میان دو عالم و مرجع مشـهد در گرفت یکی به عید بودن حکم کرد و دیگری حکم نکرد و من دیدم طاغوتیان و وابستگان به شاه، مجال برای اخلال پیدا کرده و به تشدید اختلاـف میـان این دو مرجع، دامن می زننـد. جـای دوری نرویم چنـد سال قبل، مقام معظم رهبری بیانیه ای در عیـد فطر صادر کردند که ماه دیده نشده و عید نیست، بلافاصـله مقلدان و طرفداران مرحوم آیه اللّه خویی، اعلان کردند که طبق فتوای ایشان که اگر در یک نقطه روی زمین ماه دیـده شـد برای همه جا اعتبار دارد، و چون در عراق ماه دیـده شـده است پس عیـد است، آن هنگام نیز ضد انقلابها که شاید اهل روزه هم نبودند، چاقوشان دسـته پیدا کرده بود و برای کوبیدن مقام معظم رهبری، راه افتادنـد به ایجـاد اخلاـل بین مردم. عجیب این است که عـده ای از طرفـداران مرحـوم آیه اللّه خـویی که برای عیـد بیـانیه داده بودند، خودشان احتیاط

کردند و آن روز به سفر رفتند!! این اعمال را بر چه حمل کنیم، آیا صرفا، عملی مذهبی است یا

سیاسی در ضدّیت با نظام، یکی از شاگردان مرحوم خویی جریان را به ایشان خبر داد که چه

ضرورت داشت شما نظر خود را اعلام کنید و مردم را به جان هم بیندازید، مرحوم خویی نوشته

بودند: حق با شما است دیگر این کار تکرار نخواهد شد.

به نظر اینجـانب که بارها این ماجراها را دیـده و در اطراف آن فکر کرده ام، این مسأله اختلاف گاه در رمضان در بین شـیعه و اختلاـف در مـاه ذی الحجّه در بین همه مسـلمین، یکی از حربه هـای کاری علیه اسـلام است، اسـتعمار و طاغوتیان، از این امر، بسـیار اسـتفاده کرده و می کنند. این امر در بین، کشورهای عربی و اسـلامی هم، مایه رقابت با هم است که از نقلِ داسـتان ماه رمضان مصر، که من ناظر آن بودم که چطور سیاست بر آن سایه افکنده بود می گذرم.

بالاتر از اختلاف در عید، اختلاف در قبله است، یکی از بستگان دانشجوی من، که در کانادا تحصیل می کند می گفت: در بین دانشجویان شیعه در سَـمْت قبله اختلاف است برخی به فتوای آیه اللّه خویی به سمت شرق و برخی دیگر به فتوای رهبر انقلاب و دیگران به سمت غرب(یا بالعکس) نماز می خوانند!! ملاحظه کنید یک مشت جوان متعهد در ینگه دنیا می خواهند نماز بخوانند،

صرف نظر از ضرر این اختلاف، در بین خود آنان، در بین دانشجویان مسلمان دیگر مذاهب، چه

انعکاسی دارد؟ آیا این نوع فتوا دادن، همان «شریعتِ سَمْحه سَهْله» است که اسلام برای ما آورده است، من اگر بخواهم تضاد فتاوی را بر شمرم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

در ایام جوانی، یکی از علمای بزرگِ مشهد مرحوم شیخ محمد قوچانی رحمه اللّه علیه، فوت کرده بود، در آغاز تشییع، میان دو عالم بزرگ شهر: مرحوم حاج سید یونس اردبیلی(م ۱۳۷۷ ه ق) و حاج میرزا احمد کفایی(م ۱۳۹۵ ه ق) فرزند آخوند خراسانی، اختلاف درگرفت، یکی می گفت:

مستحب است جلو جنازه حرکت کنیم، دیگری به عکس می گفت: باید در عقب جنازه حرکت کرد. حالا مردم بیچاره جنازه را روی دست، نگه داشته اند تا دعوای این دو عالم حل شود، یک نفر روحانی با جرأت، و بی باک، دخالت کرد به یکی گفت: تو جلو برو و به دیگری گفت: تو هم عقب جنازه حرکت کن دعوا نکنید. صلوات بفرستید.

داستانِ اختلاف مرحوم سید عبداللّه بهبهانی و شیخ فضل اللّه نوری در مشروطیت معروف است، مرحوم شیخ فضل اللّه مدرسه مروی را پایگاه خود قرار داده بود و مریدان و مرحوم بهبهانی مدرسه سپهسالار را (مدرسه عالی شهید مطهری)، و سالها با هم مشاجره سیاسی داشتند، شاه مستبد قاجار «محمّد علیشاه» که با مشروطیت مخالف بود، طرف شیخ فضل اللّه (م ۱۳۲۷ ه ق) را گرفته بود واین باعث اتّهام به آن مرد بزرگ شده بود، مشروطه خواهان هم طرف بهبهانی را، عاقبت هر دو شهید شدند یکی بر دار و یکی در بستر.

باری، نزدیکترین نمونه های اختلاف نظر میان فقها در مسائل اجتماعی و سیاسی، تنشهای دوران

قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران است که نیاز به ذکر ندارد و خوانندگان از آن آگاهند و بینش و هوشیاری امام، خطر آن را پشت سر گذاشت.

دوّم – وجوهات: به هر حال به هر دلیلی بوده فعلاً ـ امر وجوهات با مراجع تقلید است و هر یک از آنان، جداگانه و منفردا وجوهات را می گیرد و به مصرف می رساند. عمدهً وجوهات به مصرف

طلاب و حوزه های علمیه می رسد. گاهی هم در ساختمان مسجد، حسینیه، مدرسه و درمانگاه،

صرف می شود. حال این پراکندگی اخذ و صرف وجوهات، چقدر ضایعات دارد و اختلاف سلیقه ها

بر سر سهم مبارک امام چه می آورد، بماند. گاهی در یک کوچه یا در یک محله، مردم یا عالمان محل به همچشمی یکدیگر مسجد و حسینیه بنا می کنند، در حالی که شایداصلاً نیاز به آن نباشد یا یکی کفایت می کند، میلیونها تومان وجوهات صرف می شود در حالی که بسیاری از طلاب جوان، و علما

ص:۳۵۸

و وعّاظ از کار افتاده، در مضیقه به سر می برند و هیچ کس به فکر آنها نیست تا جان به جان آفرین تسلیم کنند. می گویند دلیل عمده اخذ و صرف وجوه توسط مراجع، علم به رضایت امام علیه السلام است، آیا امام زمان که هنگام ظهور (یعدل فی الرعیه و یقسم بالسویه) به اختلال نظام در صرف حق خود راضی است؟ فکر نمی کنم.

در تشتّت و پراکندگی و بی نظمی در امر وجوهات، چه قدر سوء استفاده می شود که من نمی خواهم داستانهایی راکه می دانم ذکر کنم، من در درس قم به طلاب گفتم از همین دو محذور

اجتناب کنند، بگذار مراجع متعدد باشند این امر وظیفه جامعه مدرسین یا مدیریت حوزه است، حالا که چند مرجع را معرفی کرده اند، از این تضاد و بی نظمی جدا جلوگیری کنند، راه آن را در یک مقاله و در پیام به جامعه مدرسین پیشنهاد کرده ام. قبلاً هم دیگران گفته اند، اگر این فداکاری و از خودگذشتگی را مراجع به خرج دهند، کار درست می شود و الا فلا والسّلام علی من اتّبع الهدی.

ص:۳۵۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹